جامع المنقول
فی سنن الرّسول

(جلد سوّم)

تألیف :
ابو الفضل ابن الرّضا
(علامهٔ برقعی)

کتاب خدا نازل شد و ما بجا آوردیم با رسولخدا (ص) و قرآن آنرا حرام نکرده و رسول او نهی نکرد تا وفات نمود.

۵ـ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) حِينَ حَجَّةِ الْوَدٰاعِ خَرَجَ فِي أَرْبَعٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ حَتَّىٰ أَتَى الشَّجَرَةَ فَصَلّىٰ ثُمَّ قٰادَ رٰاحِلَتَهُ حَتّىٰ أَتَى الْبَيْدٰاءَ فَأَحْرَمَ مِنْهٰا وَ أَهَلَّ بِالْحَجِّ وَ سٰاقَ مِائَةَ بَدَنَةٍ وَ أَحْرَمَ النّٰاسُ كُلُّهُمْ بِالْحَجِّ لٰايُرِيدُونَ عُمْرَةً وَ لٰايَدْرُونَ مَا الْمُتْعَةُ حَتّىٰ إِذٰا قَدِمَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مَكَّةَ فَطٰافَ بِالْبَيْتِ وَ طٰافَ النّٰاسُ مَعَهُ ثُمَّ صَلّىٰ عِنْدَ مَقٰامِ إِبْرٰاهِيمَ (ع) فَاسْتَلَمَ الْحَجَرَ ثُمَّ قٰالَ ابْدَءُ بِمٰا بَدَءَ اللّٰهُ بِهِ ثُمَّ أَتَى الصَّفٰا فَبَدَءَ بِهٰا ثُمَّ طٰافَ بَيْنَ الصَّفٰا وَ الْمَرْوَةِ فَلَمّٰا قَضىٰ طَوٰافَهُ خَتَمَ بِالْمَرْوَةِ قٰامَ يَخْطُبُ أَصْحٰابَهُ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يُحِلُّوهٰا وَ يَجْعَلُوهٰا عُمْرَةً وَ هُوَشَيْءٌ أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ فَأَحَلَّ النّٰاسُ وَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لَوْ كُنْتُ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ لَفَعَلْتُ مٰا أَمَرْتُكُمْ وَلَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَحِلَّ مِنْ أَجْلِ الْهَدْيِ الَّذِي مَعَهُ لِأَنَّ اللّٰهَ يَقُولُ وَ لٰاتَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ، فَقٰالَ سُرٰاقَةُ بْنُ جُعْشُمٍ الْكِنٰانِيُّ يٰا رَسُولَ اللّٰهِ عَلِّمْنٰا دِينَنٰا كَأَنَّمٰا خُلِقْنٰا الْيَوْمَ أَرَأَيْتَ لِهٰذَا الَّذِي أَمَرْتَنٰا بِهِ لِعٰامِنٰا أَوْ لِكُلِّ عٰامٍ فَقٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لٰا بَلْ لِأَبَدِ الْأَبَدِ(۱)

یعنی، از جعفربن محمد(ع) روایت شده که گفت: هنگامیکه رسولخدا(ص) برای حجّة الوداع خارج شد زمانی بود که چهار روز از ذی القعده باقی مانده بود تا آنکه وارد مسجدالشّجره شد و نماز خواند، سپس مرکب خودرا حرکت داد تا به محل بَیْداء رسید و احرام بست و صدای خودرا به لَبَّیْک بلند نمود و صدشترقربانی سوق داد ومردم همه برای حج احرام بستند و ارادهٔ عمره نداشتند ونمی‌دانستند عمره (درایّام حج) چه باشد (زیرا درجاهلیّت عمل عمره درماههای حجّ کارزشتی بشمار می‌آمد)، تا اینکه رسولخدا (ص) وارد مکّه شد و به خانه طواف نمود و مردم نیز با او طواف نمودند، سپس نزد مقام ابراهیم نماز خواند و حَجَرُالاَسْوَد را دست مالید، سپس فرمود: ابتداکن به آنچه خدا به آن ابتداء نموده، سپس به صفا آمده از

---

(۱) مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۰۱۵

آنجا شروع و بین صفا ومروه طواف نمود، پس چون طواف آنحضرت انجام شد و به مروه ختم نمود، برای اصحاب خود خطبه خواند وایشان را امر نمود که مُحِلّ شوند و از احرام خارج گردند و آنچیزی بود که خدا به آن امر نموده بود، پس مردم مُحِلّ گردیدند، ورسولخدا (ص) فرمود: اگرمی‌دانستم و به این امرکه اکنون می‌دانم آگاه بودم منهم بمثل آنچه شما را به آن امرنمودم بجا می‌آوردم وآنحضرت نمی‌توانست مُحِلّ شود بخاطر قربانی‌که همراه داشت، زیرا خدا درسورهٔ بقره آیهٔ ۱۹۶ فرموده: **و سرهاتان را متراشید تا قربانی به جایگاه خود برسد**، پس سُراقة بن جُعْشُم گفت: ای رسولخدا، دین ما را به ما یاد ده گویا امروز آفریده شده‌ایم آیا می‌بینی آنچه ما را بدان امرنمودی برای همین امسال است یا برای هرسال؟ پس رسولخدا (ص) فرمود: بلکه برای همیشه است.

۶ـ ش عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ زُرٰارَةَ قٰالَ، قٰالَ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ(ع): وَ عَلَيْكَ بِالْحَجِّ أَنْ تُهِلَّ بِالْإِفْرٰادِ، وَ تَنْوِيَ الْفَسْخَ إِذٰا قَدِمْتَ مَكَّةَ فَطُفْتَ وَ سَعَيْتَ وَ فَسَخْتَ مٰا أَهْلَلْتَ بِهِ، وَ قَلَبْتَ الْحَجَّ عُمْرَةً، وَ أَحْلَلْتَ إِلٰى يَوْمِ التَّرْوِيَةِ، ثُمَّ اسْتَأْنِفِ الْإِهْلاٰلَ بِالْحَجِّ مُفْرِدًا إِلٰى مِنًى، وَ اشْهَدِ الْمَنٰافِعَ بِعَرَفٰاتٍ وَ الْمُزْدَلِفَةِ فَكَذٰلِكَ حَجَّ رَسُولُ اللّٰهِ(ص) وَهٰكَذٰا أَمَرَ أَصْحٰابَهُ أَنْ يَفْعَلُوا أَنْ يَفْسَخُوا مٰا أَهَلُّوا بِهِ وَ يَقْلِبُوا الْحَجَّ عُمْرَةً، وَ إِنَّمٰا أَقٰامَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَلٰى إِحْرٰامِهِ لِسَوْقِ الَّذِي سٰاقَ مَعَهُ، فَإِنَّ السّٰائِقَ قٰارِنٌ، وَ الْقٰارِنُ لاٰيَحِلُّ حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ، وَ مَحِلُّهُ النَّحْرُ بِمِنًى، فَإِذٰا بَلَغَ أَحَلَّ، هٰذَا الَّذِي أَمَرْنٰاكَ بِهِ حَجُّ التَّمَتُّعِ(۱)

یعنی، از عبداللّه‌بن زراره روایت شده که گفت، حضرت صادق (ع) فرمود: برتو باد به حجّ که احرام ببندی و لَبَّیک گوئی به حجّ مفرد و نیّت کنی فَسْخ را که چون وارد مکّه شدی طواف کنی و سعی بجا آری، و آنچه را که برآن احرام بسته‌ای فسخ کنی و حجّ را به عمره برگردانی، و تا روز تَرْوِیَه محل شوی، سپس ازنو برای حجّ مفرد احرام ببند و در عَرَفات و مُزْدَلفه شاهد باش، پس این چنین بود

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۱۸۵و۱۸۶ ومستدرک الوسائل/ ج۲/ص۱۵.

حجّ رسولخدا (ص) و این چنین اصحاب خودرا امرکرد که آنچه به آن احرام بسته‌اند فسخ کنند و حجّ خودرا به عُمره برگردانند وهمانا رسولخدا (ص) بر احرام خود پایدار ماند و مُحِلّ نشد بخاطر سَوْقِ هَدْی که همراه داشت زیرا سائِق قارِن است و قارِن مُحِلّ نمی‌شود تا قربانی به‌جایگاه خود برسد، ومحلّ قربانی در مِنیٰ است، پس چون به‌آنجا رسید مُحِلّ شد. و این را که به‌تو امرنمودم حَجّ تَمَتُّع است.

۲۵-باب القران

۱- ج عَنْ أَنَسٍ (رض) قالَ: صَلّىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِالْمَدِينَةِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا وَ الْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ باتَ بِها حَتّىٰ أَصْبَحَ ثُمَّ رَكِبَ حَتّىٰ اسْتَوَتْ بِهِ عَلَى الْبَيْداءِ حَمِدَ اللّٰهَ وَسَبَّحَ وَكَبَّرَ ثُمَّ أَهَلَّ بِحَجٍّ وَ عُمْرَةٍ وَ أَهَلَّ النّاسُ بِهِما فَلَمّا قَدِمْنا أَمَرَ النّاسَ فَحَلُّوا حَتّىٰ كانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ أَهَلُّوا بِالْحَجِّ قالَ: وَ نَحَرَ النَّبِيُّ (ص) بَدَناتٍ بِيَدِهِ قِيامًا وَ ذَبَحَ بِالْمَدِينَةِ كَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ(۱).

یعنی، از انس روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) نماز ظهر را در مدینه چهار رکعت خواند و نماز عصر را در ذِی‌الْحُلَیْفَه دو رکعت بجا آورد سپس همانجا تا صبح ماند سپس سوار شد تا به محلّ بَیْداء رسید، حمد خدا و تسبیح و تکبیر گفت سپس شروع کرد به لَبَّیک گفتن به‌حجّ و عُمره (یعنی مثلاً گفت لَبَّیکَ اللّٰهُمَّ بِحَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ) ومردم لَبَّیک گفتند بهردو، پس چون وارد مکّه شدیم امرکرد و مردم مُحِلّ شدند تا روز تَرْوِیه شد ومردم به حجّ مُحْرِم شدند. انس گفت رسولخدا (ص) چند شتر نحرنمود بدست خود درحال ایستاده و درمدینه دوگوسفند سفید وسیاه ذبح کرد.

۲- ج و عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يُلَبِّي بِالْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ جَمِيعًا، يَقُولُ: لَبَّيْكَ عُمْرَةً وَ حَجًّا(۲).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۲۴.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۲۴.

یعنی، و از انس روایت شده که گفت: شنیدم رسولخدا (ص) مُحرِم شد و لبّیک گفت به حجّ و عمره و میگفت: لَبَّیْکَ عُمْرَةً وَ حَجًّا.

۳- ج عَنْ عُمَرَ (رض) قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) بِوَادِی الْعَقِیقِ یَقُولُ: أَتَانِی اللَّیْلَةَ آتٍ مِنْ رَبِّی فَقَالَ: صَلِّ فِی هٰذَا الْوَادِی الْمُبَارَکِ وَ قُلْ عُمْرَةً فِی حَجَّةٍ.(۱)

یعنی، از عُمَر (رض) روایت شده که گفت: شنیدم رسولخدا (ص) در وادی عقیق میفرمود: شب گذشته آینده‌ای از پروردگارم آمد و فرمود: در این وادی نماز بخوان و بگو عمره‌ای است در حجّ (یعنی تو چنین کن و به اصحاب بگو نیز چنین قصدی کنند).

۴- قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَی قَدْ أَدْخَلَ عَلَیْکُمْ فِی حَجِّکُمْ هٰذَا عُمْرَةً، فَإِذَا قَدِمْتُمْ فَمَنْ تَطَوَّفَ بِالْبَیْتِ وَ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ فَقَدْ حَلَّ، إِلَّا مَنْ کَانَ مَعَهُ هَدْیٌ.(۲)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: همانا خدای تعالی داخل نمود در این حجّ شما عمره را، پس هرگاه وارد شدید هرکس به خانه و بین صفا و مروه طواف نمود همانا محلّ شده است مگر کسی که قربانی با او باشد.

۵- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: مَنْ کَانَ مَعَهُ هَدْیٌ فَلْیُهِلَّ بِالْحَجِّ مَعَ الْعُمْرَةِ ثُمَّ لَا یَحِلُّ حَتَّی یَحِلَّ مِنْهُمَا جَمِیعًا.(۳)

یعنی، از عایشه روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: کسیکه شتر قربانی با اوست باید محرم شود به حجّ و عمره، سپس مُحِلّ نشود تا از هردو فارغ شود.

۶- ج عَنْ مُطَرِّفٍ (رض) قَالَ: قَالَ لِی عِمْرَانُ بْنُ حُصَیْنٍ (رض): أُحَدِّثُکَ حَدِیثًا عَسَی اللّٰهُ أَنْ یَنْفَعَکَ بِهِ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) جَمَعَ بَیْنَ حَجٍّ وَ عُمْرَةٍ ثُمَّ لَمْ یَنْهَ عَنْهُ حَتَّی مَاتَ وَ لَمْ یَنْزِلْ قُرْآنٌ یُحَرِّمُهُ وَ قَدْ کَانَ یُسَلَّمُ عَلَیَّ حَتَّی اکْتَوَیْتُ فَتُرِکْتُ ثُمَّ تَرَکْتُ الْکَیَّ فَعَادَ.(۴)

یعنی، از مُطَرِّف روایت شده که گفت برایم عِمران بن حُصَین گفت: برای تو حدیثی بگویم شاید خدا به آن تو را بهره دهد که رسول

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۲۵.
(۲) سنن ابی داود/ ج۲/ص ۱۵۹.
(۳) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۲۵.

خدا(ص) بین حجّ و عمره جمع کرد سپس از آن نهی نکرد تا وفات نمود و قرآنی که آن را حرام کند نازل نشد. وهمانا (از طرف ملائکه) برمن سلام می‌شد تا اینکه (بعلّت بواسیر) داغ نهادم پس رها شدم (و سلام برمن نشد) سپس داغ راترک کردم پس سلام برمن عود کرد.

۷- ج عَنْ جَابِرٍ (رض): أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَرَنَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ فَطَافَ لَهُمَا طَوَافًا وَاحِدًا(۱).

یعنی، از جابر روایت شده که پیامبر(ص) حجّ و عمره را مقرون کرد و برای هردو طواف (واجب) بجا آورد یک طواف. (منظور از این حدیث آنستکه چون شخص قارن خصال عمره را داخل در افعال حج می‌کند، و برای هردو یک احرام می‌بندد و یک تلبیه می‌گوید، در اینصورت برای او کافی است که برای هردو یک طواف کند. از اینرو گفته اند برای حجّ و عمرهٔ شخص قارن، جز انجام یک طواف طواف دیگری واجب نیست. وامّا کسی که حجّ تمتع می‌کند براو دو طواف واجب است: یک طواف بهنگام عمره که رکن عمره است، و دیگری طواف افاضه درروز قربان که رکن حجّ است. وامّا طواف وداع قبل از خروج از مکّه، به کیفیّتی است که بعدًا ذکر خواهد شد).

۲۶- باب إدخال الحجّ على العمرة

۱- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض): قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يُهِلَّ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُهِلَّ بِحَجٍّ فَلْيُهِلَّ، وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُهِلَّ بِعُمْرَةٍ فَلْيُهِلَّ، وَأَهَلَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِالْحَجِّ، وَأَهَلَّ نَاسٌ مَعَهُ وَأَهَلَّ نَاسٌ بِهِمَا وَأَهَلَّ نَاسٌ بِعُمْرَةٍ، وَكُنْتُ مِمَّنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيُهِلَّ بِالْحَجِّ مَعَ الْعُمْرَةِ، ثُمَّ لَا يَحِلُّ حَتَّى يَحِلَّ مِنْهُمَا جَمِيعًا، فَقَدِمْتُ مَكَّةَ وَأَنَا حَائِضٌ وَلَمْ أَطُفْ بِالْبَيْتِ وَلَا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ فَشَكَوْتُ ذٰلِكَ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: انْقُضِي رَأْسَكِ وَامْتَشِطِي وَأَهِلِّي بِالْحَجِّ وَدَعِي الْعُمْرَةَ، فَفَعَلْتُ فَلَمَّا قَضَيْنَا الْحَجَّ أَرْسَلَنِي النَّبِيُّ (ص) مَعَ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ إِلَى التَّنْعِيمِ فَاعْتَمَرْتُ فَقَالَ: هٰذِهِ مَكَانُ عُمْرَتِكِ(۲).

یعنی، روایت شده از عایشه که گفت: با رسولخدا (ص) درحجّة الوداع بیرون رفتیم، پس فرمود: هرکس میخواهد به حجّ و عمره محرم شود،

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

بشود و هرکس بخواهد که به حجّ محرم شود بشود و هرکس بخواهد به عُمْره محرم شود بشود، ورسولخدا (ص) به حجّ محرم شد و مردمی با او محرم شدند و مردمی به هردو محرم شدند، و مردمی به عمره محرم شدند و من از کسانی بودم که به عمره محرم شدم، سپس رسولخدا (ص) فرمود هرکس با او شتر قربانی است به حجّ و عمره محرم باشد و مُحِلّ نشود تا از هردو فارغ شود، پس وارد مکّه شدم درحالیکه حائض بودم و به خانه طواف نکردم و بین صفا و مروه سعی نکردم و شکایت به رسولخدا (ص) کردم فرمود: موی سرت را شانه کن و برای حجّ محرم باش و عمره را واگذار، من همین کار کردم، پس چون حجّ را انجام دادیم، رسولخدا (ص) مرا با برادرم عبدالرحمن فرستاد به تَنْعیم (که یکفرسخ تا مکّه فاصله دارد وخارج از حرم است)، پس عمره انجام دادم. رسولخدا (ص) فرمود این عمره بجای عمرۀ تو. (وبهمین مضمون درکتاب وسائل نیز ذکرشده است[1]).

۲۷-باب المبیت بذی طوی و دخول مکّة نهاراً من اعلاها والخروج من اسفلها

۱- ج عَنْ نافِع (رض) أَنَّ ابْنَ عُمَرَ کانَ لایَقْدَمُ مَکَّةَ إِلّا باتَ بِذی طُویً حَتّی یُصْبِحَ وَ یَغْتَسِلَ ثُمَّ یَدْخُلُ مَکَّةَ نَهاراً[2]. وَ فی رِوایَةٍ: وَ إِذا نَفَرَ مِنْ مَکَّةَ مَرَّ بِذی طُویً وَ باتَ بِها حَتّی یُصْبِحَ. و یَذْکُرُ أَنَّ النَّبِیَّ (ص) فَعَلَهُ[3]. زادَ فی رِوایَةٍ: وَ مُصَلّیٰ رَسُولِ اللّهِ (ص) عَلیٰ أَکَمَةٍ غَلیظَةٍ أَسْفَلَ مِنَ الْمَسْجِدِ الَّذی بُنِیَ هُناکَ[4].

یعنی، از نافع (ره) روایت شده که عبداللّه بن عُمَر قدم به مکّه نمی‌گذاشت مگرشب را در ذی طُوی می‌ماند تا صبح و غسل میکرد سپس روز داخل مکّه میشد. و در روایتی: و چون از مکّه کوچ کرد به ذی‌طوی عبور کرد و شب را درآنجا ماند تا صبح و میگفت رسولخدا (ص) این کار را کرده است. در روایتی زیاد کرده که:

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۲۱۵ و۱۵۴.
(۲) و (۳) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۲۶.

محلّ نماز رسولخدا (ص) بالای بلندی پائین تر از مسجدی است که در آنجا بناء شده است.

۲- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) دَخَلَ مِنْ كَدَاءٍ مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا الَّتِي بِالْبَطْحَاءِ وَ خَرَجَ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى[1].

یعنی، از ابن عمر (ره) روایت شده استکه رسولخدا (ص) از طرف کَداء از گردنهٔ بالای مکّه همان تپّه ای که بالای بطحاء باشد داخل مکّه شد و از طرف تپّهٔ پائینی مکّه خارج شد

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: لَمَّا دَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ مَكَّةَ دَخَلَ مِنْ أَعْلاهَا مِنَ الْعَقَبَةِ، وَ خَرَجَ حِينَ خَرَجَ مِنْ ذِي طُوَى[2]. وَفِي رِوَايَةٍ: قَالَ: دَخَلَ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ عَقَبَةِ الْمَدَنِيِّينَ، وَ خَرَجَ مِنْ أَسْفَلِ مَكَّةَ مِنْ ذِي طُوًى[3].

یعنی، از جعفربن محمّد(ع) روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) چون داخل مکّه شد از طرف بالای مکّه که عَقَبه باشد داخل شد و هنگامیکه خارج شد از ذِی طُویٰ خارج شد. و درروایت دیگر فرمود: رسولخدا از بالای مکّه از گردنهٔ مدنیّین داخل مکّه شد و هنگام خروج از پائین مکّه از ذِی‌طُویٰ خارج گردید.

۲۸- باب الطّواف بالبیت

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: وَ عَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ[4].

وَ قَالَ: ... وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ[5].

۱- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: أَوَّلُ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ النَّبِيُّ (ص) حِينَ قَدِمَ مَكَّةَ أَنْ تَوَضَّأَ ثُمَّ طَافَ بِالْبَيْتِ[6].

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: اول چیزیکه رسولخدا (ص) شروع

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۲۷.
(۲) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۱۵۸.
(۳) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۳۱۷ و ۳۱۸.
(۴) قرآن/سوره بقرهٔ/آیه: ۱۲۵. (۵) قرآن/سورهٔ حج/آیهٔ: ۲۷.
(۶) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۲۷.

میکرد هنگام ورود به مکّه، این بود که وضو گرفت و به خانه طواف نمود.

۲ـ ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللّهِ (ص) إِذا طَافَ فِی الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ أَوَّلَ مَا یَقْدَمُ فَإِنَّهُ یَسْعٰى ثَلاثَةَ أَطْوافٍ بِالْبَیْتِ ثُمَّ یَمْشِی أَرْبَعَةً ثُمَّ یُصَلِّی سَجْدَتَیْنِ ثُمَّ یَطُوفُ بَیْنَ الصَّفا وَ الْمَرْوَةِ.[1] وَ فِی رِوَایَةٍ عَنْهُ: لَمَّا قَدِمَ النَّبِیُّ (ص) مَکَّةَ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَاسْتَلَمَ الْحَجَرَ ثُمَّ مَضٰى عَنْ یَمِینِهِ فَرَمَلَ ثَلاثًا وَ مَشٰى أَرْبَعًا ثُمَّ أَتَى الْمَقامَ فَقَالَ: وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ مُصَلًّى. فَصَلّٰى رَکْعَتَیْنِ وَالْمَقامُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْبَیْتِ ثُمَّ أَتَى الْحَجَرَ فَاسْتَلَمَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّفا أَظُنُّهُ قَالَ: ـ إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّٰهِ ـ.[2] وَفِی رِوایَةٍ: کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِذا طَافَ طَوافَهُ الْأَوَّلَ خَبَّ ثَلاثاً وَمَشٰى أَرْبَعًا.[3]

یعنی، روایت شده از اِبْنِ عُمَر که گفت: رسولخدا (ص) چون در حجّ و عمره طواف میکرد اول کاری که میکرد این بود که سه مرتبه (سه شوط) سعی میکرد یعنی بطور هَرْوَله میرفت و چهار شوط بطور متعارف راه میرفت، سپس دو رکعت نماز میخواند. سپس سعی بین صفا و مروه می‌نمود. و در روایتی: چون وارد مکّه شد داخل مسجد شد و حَجَرُالاَسْوَد را دست مالید سپس از طرف راست حَجَر حرکت کرد و سه شوط هَرْوَله نمود و چهار شوط راه رفت پس آمد به مقام ابراهیم و قرائت فرمود آیهٔ: «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّى[4] و شما جایگاه ابراهیم را محلّ نماز قرار دهید.»، پس دو رکعت نماز بجا آورد درحالیکه مقام ابراهیم جلوی او و بین او و بین کعبه بود، سپس آمد و حَجَرُالاَسْوَد را دست مالید، پس از آن به طرف صفا بیرون رفت و بگمانم قرائت فرمود آیهٔ: «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّٰهِ[5] براستی صفا و مروه از شعائر خداست.» و در روایتی: رسولخدا (ص) چون طواف اوّل را انجام می‌داد سه شوط بسرعت طواف مینمود و چهار شوط بطور متعارف راه میرفت.

(۱) و (۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۱۲۷ و ۱۲۸.
(۴) قرآن/ سورهٔ بقره/آیهٔ: ۱۲۵.
(۵) قرآن/ سورهٔ بقره/آیهٔ: ۱۵۸.

۳ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبائِهِ (ع) فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ (ص) لِعَلِيٍّ قالَ: يا عَلِيُّ إِنَّ عَبْدَالْمُطَّلِبِ سَنَّ فِي الْجاهِلِيَّةِ خَمْسَ سُنَنٍ وَ أَجْراها اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ فِي الْإِسْلامِ، حَرَّمَ نِساءَ الْآباءِ إِلى أَنْ قالَ: وَ لَمْ يَكُنْ لِلطَّوافِ عَدَدٌ عِنْدَ قُرَيْشٍ فَسَنَّ لَهُمْ عَبْدُالْمُطَّلِبِ سَبْعَةَ أَشْواطٍ فَأَجْرَى اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ ذٰلِكَ فِي الْإِسْلامِ[1].

یعنی، جعفربن محمّد (ع) روایت کرده از پدرانش از رسولخدا (ص) که وصیّت کرد به علی و فرمودکه عَبْدُالْمُطَّلِب درزمان جاهلیّت پنج چیز را سُنّت قرار داد و خدا آن پنج را در اسلام اجرانمود، زنان پدران را برفرزندان حرام کرد تا اینکه فرمود: برای طواف عدد معیّن نزد قریش نبود، عبدالمطّلب هفت شوط قرار داد و خدا آنرا در اسلام اجرا نمود.

۴ـ ج عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ (رض) قالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ (ص) وَ أَصْحابُهُ، فَقالَ الْمُشْرِكُونَ: إِنَّهُ يَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَفْدٌ وَهَنَتْهُمْ حُمَّى يَثْرِبَ فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ (ص) أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْواطَ الثَّلاثَةَ وَأَنْ يَمْشُوا ما بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ وَ لَمْ يَمْنَعْهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْواطَ كُلَّها إِلَّا الْإِبْقاءُ عَلَيْهِمْ[2]. وَ زادَ فِي رِوايَةٍ: فَقالَ الْمُشْرِكُونَ: هٰؤُلاءِ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّ الْحُمَّى وَهَنَتْهُمْ، إِنَّهُمْ أَجْلَدُ مِنْ كَذا وَكَذا[3].

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) و اصحابش وارد مکّه شدند، مشرکین گفتند: قافله‌ای وارد شده‌اندکه بیماری تب وگرمای مدینه ایشان را سست کرده، پس رسولخدا (ص) ایشان را امرکرد که سه شوط هَرْوَلَه کنند و بین دورکن یمانی راه بروند. و مانعی برای حضرت نبود از اینکه ایشان را امرکند که تمام اشواط را هروله کنند جزاینکه لطف و رحمتی به ایشان داشت. و در روایت دیگری آمده که: مشرکین گفتند اینان کسانیند که گمان گردید تب سستشان کرده ایشان زرنگتر ازچنین وچنانند.

۵ـ ش عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) لَمّا أَنْ قَدِمَ مَكَّةَ ـ وَكانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمُشْرِكِينَ الْكِتابُ الَّذِي قَدْعَلِمْتُمْ ـ أَمَرَ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۴۱۴.
(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۲۸.

النَّاسَ أَنْ يَتَجَلَّدُوا ، وَقَالَ: أَخْرِجُوا أَعْضَادَكُمْ ، وَأَخْرَجَ رَسُولُ اللهِ (ص) ثُمَّ رَمَلَ بِالْبَيْتِ لِيُرِيَهُمْ أَنَّهُ لَمْ يُصِبْهُمْ جَهْدٌ.[1]

یعنی، حضرت باقر (ع) فرمود: رسولخدا (ص) چون وارد مکّه شد و بین او و مشرکین نامه وقرارداری بود که دانسته اید (درسال حُدَیْبِیَه مانع ورود رسولخدا (ص) شدند و نوشتند که سال دیگر رسول خدا وارد مکّه شود و سه روز بیشتر نماند)، رسولخدا (ص) مردم را در ورود به مکّه امر کرد که زرنگ و جلد باشید و بازوها را بیرون بیندازید و رسولخدا (ص) خود بازوها را بیرون افکند، سپس بطور هَرْوَله بخانه طواف کرد تا به مشرکین بنمایاند که رنجی به ایشان نرسیده است.

۶ـ ج عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ (رض) قَالَتْ: شَكَوْتُ إِلَى النَّبِيِّ (ص) أَنِّي مَرِيضَةٌ فَقَالَ: طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَ أَنْتِ رَاكِبَةٌ. فَطُفْتُ وَ رَسُولُ اللهِ (ص) يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ وَ هُوَ يَقْرَأُ ـ وَ الطُّورِ وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ.[2]

یعنی، از امّسلمه (ره) روایت شده که گفت: به رسولخدا (ص) شکایت کردم که من بیمارم، فرمود: از پشت سر مردم سواره طواف کن، پس من طواف کردم درحالیکه رسولخدا (ص) در کنار کعبه نماز میخواند و سورهٔ طور را قرائت مینمود.

۷ـ ش عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ (ص) يَطُوفُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ عَشَرَةَ أَسَابِيعَ: ثَلَاثَةً أَوَّلَ اللَّيْلِ، وَ ثَلَاثَةً آخِرَ اللَّيْلِ، وَ اثْنَيْنِ إِذَا أَصْبَحَ، وَ اثْنَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ، وَ كَانَ فِيمَا بَيْنَ ذٰلِكَ رَاحَتُهُ.[3]

یعنی، رسولخدا (ص) شب و روز ده مرتبه طواف میکرد و هرطوافی هفت شوط: سه عدد اوّل شب، وسه عدد آخرشب، و دومرتبه وقت صبح و دومرتبه وقت بعدازظهر، و درمیان اینها راحت می‌کرد.

۸ـ ش عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص): يَا

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۴۲۸.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۲۸ والمصنف / ج۵/ص۶۸ و ۶۹.
(۳) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۳۹۶.

بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لاٰتَمْنَعُوا النّٰاسَ مِنَ الصَّلاٰةِ بَعْدَ الْعَصْرِ فَتَمْنَعُوهُمْ مِن الطَّوٰافِ[1].

یعنی،حضرت صادق گفت که رسولخدا (ص) فرمود: ای فرزندان عَبْدِ الْمُطّلب بعداز عصر مانع از خواندن نماز مردم نشوید که از طواف ایشان را بازدارید.

۲۹-باب استلام الحجر و الرّکنین و الملتزم

۱- ج عَنِ ابْنِ عَبّٰاسٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قٰالَ: نَزَلَ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ أَشَدُّ بَيٰاضًا مِنَ اللَّبَنِ فَسَوَّدَتْهُ خَطٰايٰا بَنِي آدَمَ[2]. وَ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قٰالَ فِي الْحَجَرِ: وَ اللّٰهِ لَيَبْعَثَنَّهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ لَهُ عَيْنٰانِ يُبْصِرُ بِهِمٰا وَ لِسٰانٌ يَنْطِقُ بِهِ يَشْهَدُ عَلٰى مَنِ اسْتَلَمَهُ بِحَقٍّ[3].

یعنی،از اِبْنِ عَبّاس روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: حَجَرُ الْاَسْوَد از بهشت فرود آمد درحالیکه سفیدتر از شیربود،گناهان بنی‌آدم اورا سیاه گردانید. و نیز ازاِبْنِ عبّاس از رسولخدا(ص) روایت شده‌که درباره حَجَرُالْاَسْوَد فرمود: بدون شکّ خدا آنرا روز قیامت برمی‌انگیزاند درحالیکه دارای دوچشم بینا وزبان گویا است درحق کسانیکه اورا دست مالی کرده‌اند گواهی می‌دهد.

۲- ج عَنْ عُمَرَ (رض) أَنَّهُ جٰاءَ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ وَ قٰالَ: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لاٰتَضُرُّ وَ لاٰتَنْفَعُ وَ لَوْلاٰ أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ (ص) يُقَبِّلُكَ مٰا قَبَّلْتُكَ[4].

یعنی،از عمر (ره) روایت شده‌که او آمد به‌سوی حَجَرُالْاَسْوَد و آنرا بوسید و گفت من می‌دانم که‌تو سنگی‌هستی بدون ضرر وبدون نفع و اگرنه این بود که‌دیدم رسولخدا (ص) تورا می‌بوسید ،نمی‌بوسیدم.

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: لَمّٰا انْتَهَى رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِلٰى بٰابِ الْمَسْجِدِ اسْتَقْبَلَ الْكَعْبَةَ فَحَمِدَ اللّٰهَ وَ أَثْنٰى عَلَيْهِ وَصَلّٰى

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۹/ص ۴۸۷.
(۲) و(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۲۹.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۲۹ و المصنف / ج۵/ص۷۲.

عَلیٰ أَبِیهِ إِبْرَاهِیمَ ثُمَّ أَتَی الْحَجَرَ فَاسْتَلَمَهُ فَلَمَّا طَافَ بِالْبَیْتِ صَلَّی رَکْعَتَیْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ[۱]

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) چون به درمسجدالحرام رسید روبه کعبه نمود و حمدخدا کرد واورا ثنا نمود و برجدّخود ابراهیم صلوات فرستاد سپس آمد حَجَرُالْاَسْوَد را دست مالید پس کعبه را طواف کرد و دورکعت نماز پشت مقام ابراهیم بجا آورد.

۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) یَسْتَلِمُ الْحَجَرَ فِی کُلِّ طَوَافٍ فَرِیضَةٍ وَ نَافِلَةٍ[۲]

یعنی، از جعفربن محمد (ع) روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) در هر طوافی چه واجب وچه مستحب، حجرالاسود را استلام میکرد.

۵- ش عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ (ع) قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مَا مِنْ طَائِفٍ یَطُوفُ بِهٰذَا الْبَیْتِ حِینَ تَزُولُ الشَّمْسُ حَاسِرًا عَنْ رَأْسِهِ حَافِیًا یُقَارِبُ بَیْنَ خُطَاهُ وَ یَغُضُّ بَصَرَهُ وَ یَسْتَلِمُ الْحَجَرَ فِی کُلِّ طَوَافٍ مِنْ غَیْرِ أَنْ یُؤْذِیَ أَحَدًا وَ لَا یَقْطَعُ ذِکْرَ اللّٰهِ عَنْ لِسَانِهِ إِلَّا کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَةٍ سَبْعِینَ أَلْفَ حَسَنَةٍ، وَمَحیٰ عَنْهُ سَبْعِینَ أَلْفَ سَیِّئَةٍ الخ[۳]

یعنی، روایت از موسی بن جعفر است که گفت رسولخدا (ص) فرموده: هرطواف کننده ای به کعبه هنگام زوال خورشید یعنی ظهر که سرخود را برهنه دارد و پای برهنه باشد که قدمها را نزدیک یکدیگر بردارد و چشم خودرا بپوشد و درهرطوافی حجرالاسودرا استلام کند بدون اینکه به کسی آزار برسد، و زبانش را از ذکرخدا قطع نکند، خدا برای هرقدمی هفتادهزار حسنه بداودهد و هفتاد هزار بدی از او محوشود... (آنچه ازغلوّ دراین حدیث آمده برکسی پوشیده نیست.)

۶- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) طُوفُوا بِالْبَیْتِ وَ اسْتَلِمُوا الرُّکْنَ، فَإِنَّهُ یَمِینُ اللّٰهِ فِی أَرْضِهِ یُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ[۴]

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۱۵۸.
(۲) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۳۸۶و ۴۰۲.
(۳) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۳۹۵.
(۴) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۴۲۰.

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: به‌کعبه طواف‌کنید و رکن را استلام نمائید زیرا آن دست راست خداست درزمین که‌بواسطۀ او خدا با خلق خود مصافحه می‌کند.

۷- ج قَالَ ابْنُ عُمَرَ (رض): لَمْ أَرَ النَّبِیَّ (ص) یَسْتَلِمُ مِنَ الْبَیْتِ إِلَّا الرُّکْنَیْنِ الْیَمَانِیَیْنِ.(۱)

یعنی، از ابْنِ عُمَر (ره) روایت شده‌که‌گفت: ندیدم پیغمبر (ص) راکه از خانه اِسْتِلام کند مگر دورکن یمانی را.

۸- ش کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لَایَسْتَلِمُ إِلَّا الرُّکْنَ الْأَسْوَدَ وَ الْیَمَانِیَّ ثُمَّ یُقَبِّلُهُمَا وَیَضَعُ خَدَّهُ عَلَیْهِمَا(۲) وَ قَالَ: مَا أَتَیْتُ الرُّکْنَ الْیَمَانِیَّ إِلَّا وَجَدْتُ جَبْرَئِیلَ (ع) قَدْسَبَقَنِی إِلَیْهِ یَلْتَزِمُهُ.(۳)

یعنی، رسولخدا (ص) استلام نمی‌کرد مگر رُکْن حَجَرُالْاَسْوَد ورُکْنِ یَمانی را سپس آندورا می‌بوسید و خَدَّش را برآنها می‌گذاشت. وفرمود: نیامدم نزدرکن یمانی مگرآنکه جبرئیل را دیدم که‌برمن سبقت گرفته وخودرا به‌آن چسبانیده‌است.

۹- ش عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع) یَقُولُ: حَدَّثَنِی أَبِی أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) طَافَ عَلٰی رَاحِلَتِهِ وَ اسْتَلَمَ الْحَجَرَ بِمِحْجَنِهِ وَ سَعٰی عَلَیْهَا بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ.(۴)

یعنی، حضرت باقرروایت کرده‌که‌فرمود پدرم‌مرا حدیث‌کرد که رسولخدا (ص) برروی مرکب‌خود طواف‌کرد و حَجَرُالْاَسْوَدرا باعصای خود استلام‌نمود و سواره بین صفا ومروه سعی نمود.

۱۰- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: طَافَ النَّبِیُّ (ص) فِی حَجَّةِ الْوَدَاعِ عَلٰی بَعِیرٍ یَسْتَلِمُ الرُّکْنَ بِمِحْجَنٍ(۵) وَفِی رِوَایَةٍ: کُلَّمَا أَتٰی عَلَی الرُّکْنِ أَشَارَ إِلَیْهِ بِشَیْءٍ فِی یَدِهِ وَ کَبَّرَ.(۶)

یعنی، اِبْنِ عُمَر روایت‌کرده‌که‌رسولخدا (ص) درحَجَّةُالْوَداع بالای‌شتر طواف‌کرد و باعصای سرکج رکن را استلام میکرد (یعنی‌رکن‌یمانی‌را)

---

(۱) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۱۲۹ و المصنف / ج۵/ص ۴۵.
(۲) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۴۱۸ و۴۱۹.
(۳) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۴۱۹.
(۴) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۴۹۲ و۵۳۳.
(۵) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۱۲۹ و المصنف / ج۵/ص ۴۱.
(۶) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۱۳۰.

و در روايتی با چيزی كه دست او بود به ركن اشاره ميكرد وتكبير می‌گفت .

۱۱– ج عَنْ عَمْروبْنِ شُعَيْبٍ (رض) عَنْ أَبِيهِ قَالَ: طُفْتُ مَعَ عَبْدِاللّهِ فَمَضَى حَتَّى اسْتَلَمَ الْحَجَرَ وَ أَقَامَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْبَابِ فَوَضَعَ صَدْرَهُ وَ وَجْهَهُ وَ ذِرَاعَيْهِ وَ كَفَّيْهِ هٰكَذَا وَ بَسَطَهُمَا بَسْطاً ثُمَّ قَالَ: هٰكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللّهِ (ص) يَفْعَلُهُ (۱).

يعنی،عَمْروبْنِ شُعَيْب ازپدرش روايت كرده كه گفت :با عَبْدُاللّه طواف كردم آمد تا حَجَرُالْاَسْوَد را استلام كرد و ميان ركن ودرب كعبه ايستاد و سينه و صورت و دو ذراع و دوكف دست خودرا پهن كرد و نهاد بر ديوار كعبه .سپس گفت :ديدم رسولخدا (ص)چنين ميكرد.

۱۲– ج عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ صَفْوَانَ(رض) قَالَ: لَمَّا فُتِحَتْ مَكَّةُ قُلْتُ : لَأَلْبَسَنَّ ثِيَابِي فَلَأَنْظُرَنَّ كَيْفَ يَصْنَعُ رَسُولُ اللّهِ (ص) فَانْطَلَقْتُ فَرَأَيْتُهُ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْكَعْبَةِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ وَ اسْتَلَمُوا الْبَيْتَ مِنَ الْبَابِ إِلَى الْحَطِيمِ وَ قَدْ وَضَعُوا خُدُودَهُمْ عَلَى الْبَيْتِ وَ رَسُولُ اللّهِ (ص) وَسْطَهُمْ (۲).

يعنی،روايت شده از عبدالرّحمٰن بْنِ صَفْوان كه گفت چون مكّه فتح شد گفتم لباس خودرا بپوشم كه حتماً نظركنم رسولخدا (ص) چگونه چه‌كارميكند ،پس روان شدم و ديدم رسولخدا (ص) با اصحابش ازكعبه بيرون آمدند و از درب‌كعبه تا حَطِيم را دست ماليدند و خُدُود خودرا برخانه نهاده‌اند و رسولخدا (ص) دروسط ايشان بود.

۱۳– ش فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ(ص) لِعَلِيٍّ(ع) قَالَ:يَا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ إِلَى أَنْ قَالَ:وَ لَا اسْتِلَامُ الْحَجَرِ (۳).

يعنی،دروصيّت رسولخدا (ص) به‌علیّ(ع) فرمود :برزنان جمعه (يعنی نمازجمعه) واجب نيست تا آنكه فرمود :و استلام حَجَرُالْاَسْوَد نيزنيست .

۱۴– ج عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ(ص) فِي رَكْعَتَيِ الطَّوَافِ بِسُورَتَيِ الْإِخْلَاصِ – قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ – وَ – قُلْ هُوَاللّهُ أَحَدٌ – (۴).

---

(۱)و(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۰.
(۳) وسائل الشيعه / ج۹/ص ۴۱۳.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۰و ۱۳۱.

یعنی، از جابر (ره) روایت شده‌که‌گفت: رسولخدا (ص) در دو رکعت طواف دو سورهٔ کافرون و توحید را قرائت نمود.

۳۰-باب الطّهارة و السّترة للطواف

۱- عَنْ عٰائِشَةَ (رض) قٰالَتْ: قَدِمْتُ مَكَّةَ وَ أَنَا حٰائِضٌ وَ لَمْ أَطُفْ بِالْبَيْتِ وَ لاٰبَيْنَ الصَّفٰا وَ الْمَرْوَةِ فَشَكَوْتُ ذٰلِكَ إِلَى النَّبِيِّ (ص)، فَقٰالَ: افْعَلِي كَمٰا يَفْعَلُ الْحٰاجُّ غَيْرَ أَلاّٰتَطُوفِي بِالْبَيْتِ حَتّٰى تَطْهُرِي[1].

یعنی، روایت شده از عایشه‌که‌گفت: وارد مکّه‌شدم درحالیکه حائض بودم و به‌خانهٔ‌خدا طواف نکردم وبین صفا ومروه طواف نکردم، پس نزد رسولخدا (ص) شکایت کردم، فرمود: هرکاری حاجی‌می‌کند بکن جُز طواف خانهٔ‌خدا را تا اینکه پاک شوی.

۲- ش قٰالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(ع) إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) أَمَرَنِي عَنِ اللّٰهِ أَنْ لاٰيَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيٰانٌ[2].

یعنی، امیرالمؤمنین(ع) فرمودکه: رسولخدا (ص) ازطرف خدا مرا مأمورکرد که‌به‌خانهٔ‌کعبه برهنه طواف نکند.

۳- ج عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ (رض) قٰالَ: بَعَثَنِي أَبُوبَكْرٍ فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَّرَهُ عَلَيْهٰا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدٰاعِ يَوْمَ النَّحْرِ فِي رَهْطٍ يُؤَذِّنُ فِي النّٰاسِ أَلاّٰيَحُجَّ بَعْدَ الْعٰامِ مُشْرِكٌ وَ لاٰيَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيٰانٌ[3].

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده‌که‌گفت: ابوبکر درآن حجّی‌که رسول خدا (ص) اورا امیرحجّ‌کرده‌بود قبل ازحَجَّة‌الْوَدٰاع روزنحر درمیان عدّه‌ای مرا فرستاد که اعلام‌کند درمیان مردم که‌پس ازاین سال حجّ‌نکند مشرکی و طواف به‌کعبه‌نکند برهنه‌ای.

۴- ج عَنِ ابْنِ‌عَبّٰاسٍ(رض) عَنِ النَّبِيِّ(ص) قٰالَ: الطَّوٰافُ حَوْلَ

---

(۱) التاج الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۱۳۱.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۹/ص ۴۶۳.
(۳) التاج الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۱۳۱.

الْبَيْتِ مِثْلُ الصَّلاةِ إِلَّا أَنَّكُمْ تَتَكَلَّمُونَ فِيهِ فَمَنْ تَكَلَّمَ فِيهِ فَلايَتَكَلَّمَنَّ إِلَّا بِخَيْرٍ[1].

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: طواف اطراف کعبه مانند نماز است جز اینکه شما تکلّم میکنید در طواف، پس هرکس تکلّم درطواف میکند باید تکلّم نکند جز بخیر.

۳۱-باب السّعی بین الصّفا و المروة

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاجُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا[2].

۱- ج عَنْ عَاصِمٍ (رض) قُلْتُ لِأَنَسٍ: أَكُنْتُمْ تَكْرَهُونَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ لِأَنَّهَا كَانَتْ مِنْ شَعَائِرِ الْجَاهِلِيَّةِ حَتَّى أَنْزَلَ اللّٰهُ: - إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاجُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا -.[3]

یعنی، از عاصم روایت شده که گفت، به انس گفتم آیا شما خوش نداشتید سعی بین صفا و مروه را؟ گفت: آری زیرا آن از شعار جاهلیّت بود تا آنکه آیهٔ ۱۵۸ بقره نازل شد که فرموده: براستی «صفا» و «مروه» از شعائرخدا (و نشانهٔ بندگی و اطاعت بندگان) است، پس هرکس که حجّ خانهٔ خدا کند و یا عمره بجا آورد، برا و باکی نیست که آن دو را طواف کند.

۲- ج قَالَ عُرْوَةُ (رض) قُلْتُ لِعَائِشَةَ (رض): إِنِّي لَأَظُنُّ رَجُلًا لَوْ لَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ مَا ضَرَّهُ، قَالَتْ: لِمَ؟ قُلْتُ: لِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى يَقُولُ: - إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاجُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا - فَقَالَتْ: مَا أَتَمَّ اللّٰهُ حَجَّ امْرِئٍ وَ لَا عُمْرَتَهُ لَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، وَلَوْ كَانَ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۱.
(۲) قرآن/ سورهٔ بقره / آیهٔ: ۱۵۸.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۲.

كَمَا تَقُولُ لَكَانَ فَلَاجُنَاحَ عَلَيْهِ أَلَّايَطَّوَّفَ بِهِمَا ،وَ هَلْ تَدْرِي فِيمَا كَانَ ذَاكَ ؟ إِنَّ الْأَنْصَارَ كَانُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يُهِلُّونَ لِصَنَمَيْنِ عَلَى شَطِّ الْبَحْرِ يُقَالُ لَهُمَا إِسَافٌ وَ نَائِلَةُ ثُمَّ يَجِيئُونَ فَيَطُوفُونَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ ثُمَّ يَحْلِقُونَ،فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ كَرِهُوا الطَّوَافَ بَيْنَهُمَا كَمَا كَانُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ:- إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ- الْآيَةَ،فَطَافُوا . وَ فِي رِوَايَةٍ قَالَتْ لَهُ :بِئْسَمَا قُلْتَ يَا ابْنَ أَخِي طَافَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ طَافَ الْمُسْلِمُونَ فَكَانَتْ سُنَّةً . رَوَاهُ الْخَمْسَةُ. وَ لَفْظُ الْبُخَارِيِّ:إِنَّمَا أُنْزِلَتْ فِي الْأَنْصَارِ كَانُوا قَبْلَ الْإِسْلَامِ يُهِلُّونَ لِمَنَاةَ الطَّاغِيَةِ الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَهَا عِنْدَ الْمُشَلَّلِ فَكَانَ مَنْ أَهَلَّ لَهَا يَتَحَرَّجُ الطَّوَافَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ فَلَمَّا أَسْلَمُوا سَأَلُوا النَّبِيَّ(ص) عَنْ ذٰلِكَ فَنَزَلَتِ الْآيَةُ.قَالَ أَبُوبَكْرٍ: فَأَسْمَعُ هٰذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي الْفَرِيقَيْنِ كِلَيْهِمَا فِي الَّذِينَ كَانُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَتَحَرَّجُونَ الطَّوَافَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَالَّذِينَ كَانُوا يَطُوفُونَ بِهِمَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ثُمَّ تَحَرَّجُوا ذٰلِكَ فِي الْإِسْلَامِ.

یعنی،عروه گفت بهعایشه گفتم که من گمان دارم اگرمردی بین صفا ومَرْوه طواف نکند اورا ضرر ندارد ،گفت :چرا ؟ گفتم : برای آنکه خدایتعالی میفرماید :**صفا ومروه از شعائر إلٰهی است ،پس آنکه حجّ ویا عمرهکند براو گناهی نیست کهبهآن دو طواف کند**، عایشه گفت :خدا حجّ و عمرۀ مردیکه بین صفا ومروه طواف نکند تمامنداسته و اگر چنانکه تومیگوئی بود باکی براو نبود که برآن دو طواف نکند ،و آیا تو میدانی سبب نزول این آیه را ؟ بدرستیکه انصار چنین بودند که درجاهلیّت لَبَّیْک میگفتند برای دوسنگیبرلب دریا بنام «إِسَاف» و«نَائِلَة» سپس میآمدند و بین صفا و مروه طواف میکردند ،سپس سرمیتراشیدند ،و زمانیکه اسلام آمد (مسلمین)آن طواف را بین صفا و مروه مکروهداشتند چنانکه درجاهلیّت بودند ،پس خدای عَزَّوَجَلّ نازل کرد آن آیهرا ،پس طواف کردند . و در روایتی عایشه بهاو گفت :بدچیزی گفتیایبرادرزاده رسولخدا (ص) طواف کرد و مسلمون طواف کردند و سُنَّت شد. پنجنفر

---

(۱) التاج الجامع للأصول/ ج۲/ص ۱۳۲و۱۳۳ .

از صاحبان صحاح این را روایت کرده‌اند. ولفظ بخاری این است که: همانا این آیه نازل شد درباره انصار که قبل از اسلام برای بُتِ طاغوتِ مَناة: لَبَّیْک می‌گفتند، بُتی که آنرا عبادت می‌کردند نزد مُشَلَّل، پس هرکس برای آن لَبَّیْک گفته بود طواف بین صفا ومروه را خوش نداشت، پس چون اسلام آوردند از رسولخدا (ص) سؤال کردند، پس این آیه نازل شد. ابوبکر گفت که می‌شنوم این آیه نازل شد درباره هردو دسته دربارهٔ آنانکه خوش نداشتند در جاهلیّت که که بین صفا ومروه طواف کنند و آنانکه طواف میکردند در جاهلیّت، و در اسلام از آن پرهیز می‌کردند.

۳- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قالَ: قَدِمَ النَّبِیُّ (ص) فَطافَ بِالْبَیْتِ سَبْعًا وَ صَلّٰی خَلْفَ الْمَقامِ رَکْعَتَیْنِ وَ طافَ بَیْنَ الصَّفا وَ الْمَرْوَةِ سَبْعًا وَ قَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.(۱) وَفی رِوایَةٍ: وَ کانَ یَسْعیٰ بِبَطْنِ الْمَسِیلِ إِذا طافَ بَیْنَ الصَّفا وَ الْمَرْوَةِ.(۲)

یعنی، از عبداللّه بن عمر روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) وارد مکّه شد و به خانهٔ کعبه هفت دور طواف کرد و پشت مقام دو رکعت نماز خواند و بین صفا ومروه هفت مرتبه طواف کرد، و (چنانکه خدا در سورهٔ احزاب آیهٔ ۲۱ فرموده:) **بتحقیق برای شما به رسولخدا اقتدای نیکو نمودن است.** و در روایتی: هرگاه رسول خدا (ص) بین صفا ومروه طواف مینمود، بشکم وادی محلّ سیل سعی میکرد.

۴- ج قالَ جابِرٌ (رض): قَدِمَ النَّبِیُّ (ص) مَکَّةَ فَطافَ بِالْبَیْتِ سَبْعًا، وَقالَ: - وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی -(۳) فَصَلّٰی خَلْفَ الْمَقامِ ثُمَّ أَتَی الْحَجَرَ فَاسْتَلَمَهُ ثُمَّ قالَ: نَبْدَأُ بِما بَدَأَ اللّٰهُ بِهِ فَبَدَأَ بِالصَّفا وَ قَرَأَ: - إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّٰهِ -.(۴)

یعنی، جابر گفت: رسولخدا (ص) وارد مکّه شد و به کعبه هفت دور طواف نمود و فرمود: «**شما جایگاه ابراهیم را محلّ نماز قرار دهید**»، و پشت مقام نماز خواند، سپس نزد حَجَرُالاَسْوَد آمد و به آن

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۳.
(۳) قرآن/سورهٔ بقره/آیهٔ: ۱۲۵.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۳.

دست مالید ،سپس فرمود ابتداء می‌کنیم به‌آنچه‌خدا ابتداء کرده پس به «صفا» ابتداء نمود و آیهٔ :إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ(۱)..را قرائت فرمود. این را نسائی وترمذی روایت کرده و صحیح‌دانسته.

۵ـش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ(ع) :اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) حِينَ فَرَغَ مِنْ طَوَافِهِ وَ رَكْعَتَيْهِ قَالَ: اَبْدَءُوا بِمَا بَدَأَ اللّٰهُ بِهِ مِنْ إِتْيَانِ الصَّفَا إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ:ـإِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِـ.(۲) وَ فِي رِوَايَةٍ عَنْهُ :خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ إِلَى الصَّفَا ثُمَّ قَالَ: أَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللّٰهُ بِهِ ثُمَّ صَعِدَ عَلَى الصَّفَا فَقَامَ عَلَيْهِ مِقْدَارَ مَا يَقْرَءُ الْإِنْسَانُ سُورَةَ الْبَقَرَةِ.(۳)

یعنی،از جعفربن محمد(ع) روایت شده‌که :رسولخدا (ص) چون از طواف و دورکعت طواف فارغ شد ،فرمود: ابتداء کنید به‌آنچه خدا ابتدا نموده از رفتن به‌صفا، زیرا خدای عَزَّوَجَلَّ می‌فرماید :«إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ(۴) حقیقتاً صفا و مروه از شعائر خداست». و در روایتی از آنحضرت نقل شده‌که :رسولخدا (ص) به‌طرف صفا بیرون رفت و فرمود :ابتداء می‌کنم به‌آنچه خدا ابتدا نموده، سپس به‌صفا بالا رفت و ایستاد به‌مقداری‌که انسان سورهٔ‌بقره را قرائت کند.

۶ـ ش فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ(ص) لِعَلِيٍّ(ع) قَالَ: يَا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ ـ إِلَى أَنْ قَالَ :ـ وَ لَاهَرْوَلَةٌ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ.(۵)

یعنی،رسولخدا (ص) وصیّت‌کرد به‌علی(ع) و فرمود: برزنان جمعه و و هرولهٔ‌بین صفا ومروه نیست.

۳۲-باب الذّكر و الدّعاء فی الطّواف و السّعی

۱ـ ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ(ص) قَالَ:إِنَّمَا جُعِلَ الطَّوَافُ

---

(۱) و (۴) قرآن/ سورهٔ‌بقره /آیهٔ :۱۵۸.
(۲) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۵۲۲.
(۳) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۱۵۹.
(۵) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۵۳۷.

بِالْبَيْتِ وَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ رَمْيُ الْجِمَارِ لِإِقَامَةِ ذِكْرِ اللّٰهِ تَعَالٰى[۱]

يعنى، از عايشه از رسولخدا (ص) روايت شده كه فرمود: همانا طواف كعبه و بين صفا ومروه و انداختن سنگ ريزه‌ها مقرّر شد براى آنكه ياد خدايتعالى برپا گردد.

۲ـ ج عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ السَّائِبِ (رض) قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ بَيْنَ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ وَ الْحَجَرِ: رَبَّنَا آتِنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِى الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ[۲]. وَلِلشَّافِعِيِّ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ كَيْفَ نَقُولُ إِذَا اسْتَلَمْنَا الْبَيْتَ؟ قَالَ: قُولُوا بِسْمِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ أَكْبَرُ إِيمَانًا بِاللّٰهِ وَ تَصْدِيقًا لِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ. وَ لِلْبَزَّازِ: كَانَ النَّبِيُّ (ص) يَقُولُ: اللّٰهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّكِّ وَ الشِّرْكِ وَ النِّفَاقِ وَ الشِّقَاقِ وَ سُوءِ الْأَخْلَاقِ. وَ لِابْنِ مَاجَةَ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: وُكِّلَ بِالرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ سَبْعُونَ مَلَكًا، فَمَنْ قَالَ اللّٰهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَ الْعَافِيَةَ فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، رَبَّنَا آتِنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِى الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ، قَالُوا آمِينَ. وَلِابْنِ مَاجَةَ أَيْضًا: قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا وَ لَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ أَكْبَرُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ، مُحِيَتْ عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَ كُتِبَ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَ رُفِعَ لَهُ بِهَا عَشْرُ دَرَجَاتٍ.[۳]

يعنى، عبداللّه بن السّائب گفت: شنيدم رسولخدا (ص) بين ركن يمانى و حَجَرُالْأَسْوَد ميگفت: پروردگارا در دنيا ما را نيكى عطا كن و درآخرت ما را نيكى عطا كن و ما را از عذاب نگهدار (آيهٔ ۲۰۱ ازسورهٔ بقره). و شافعى نقل كرده كه به رسولخدا (ص) عرض شد چه بگوئيم وقتيكه استلام كرديم خانهٔ كعبه را؟ فرمود: بگوئيد بنام خدا و خدا بزرگتر است. براى ايمان به خدا و تصديق به آنچه محمّد آورده است. و بزّاز روايت كرده كه: رسولخدا (ص) ميفرمود خدايا من به تو پناه ميبرم از شكّ و شرك ونفاق و دوئيّت و بدى اخلاق. و ابن ماجه ازرسولخدا (ص) حديث كرده كه فرمود: هفتاد

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۱۳۴ و المصنف/ ج ۵/ص ۵۰ و ۵۱.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

فرشته وکیل و مأمور رُکن یَمانِی شده که هرکس بگوید: «اَللّٰهُمَّ...تا آخر آن کلمات را»، آن فرشتگان گویند: خدا مستجاب کن. و نیز ابن ماجه روایت کرده که هرکس به کعبه هفت مرتبه طواف کند و سخنی نگوید جز تسبیحات اربعه و جملهٔ لاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ إِلاّ بِاللّٰه را، ده گناه از او محو شود و ده حسنه برای او نوشته شود، و برای او به این کلمات ده درجه بالارود.

۳۳-باب اکتفاء القارن بطواف واحد و سعی واحد

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قَالَ: أَصْنَعُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص)، إِنِّی أُشْهِدُكُمْ أَنِّی قَدْ أَوْجَبْتُ عُمْرَةً ثُمَّ خَرَجَ حَتّٰى إِذَا كَانَ بِالْبَيْدَاءِ قَالَ: مَاشَأْنُ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ إِلاّ وَاحِدٌ. أُشْهِدُكُمْ أَنِّی قَدْ أَوْجَبْتُ حَجًّا مَعَ عُمْرَتِی، وَ أَهْدٰى هَدْيًا اشْتَرَاهُ بِقُدَيْدٍ وَ لَمْ يَنْحَرْ وَ لَمْ يَحِلَّ مِنْ شَیْءٍ حَرُمَ مِنْهُ وَ لَمْ يَحْلِقْ وَ لَمْ يُقَصِّرْ حَتّٰى كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ فَنَحَرَ وَ حَلَقَ وَ رَأٰى أَنْ قَدْ قَضٰى طَوافَ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ بِطَوَافِهِ الْأَوَّلِ وَ قَالَ: هٰكَذَا فَعَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص)[1].

یعنی، ابن عمر گفته من بجا می‌آورم مانند رسولخدا (ص)، من شما را گواه می‌گیرم که من نیّت عمره کردم، سپس بیرون رفت تا به محلّ بَیْداء، و گفت: شأن حجّ و عمره یکی است، شما را گواه می‌گیرم که با عمرهٔ خود حجّی نیز نیّت کردم، و شتر قربانی که از محلّ قُدَیْد خرید سوق داد، ولی نحر نکرد و محل نشد از چیزی که حرام شده بود و سر نتراشید و تقصیر نکرد تا روز عید اَضْحٰی پس نحر کرد و سر تراشید و عقیده داشت که طواف حجّ وعمره را به طواف اوّل انجام داده است. و گفت: رسولخدا (ص) چنین نمود.

۲- ج قَالَ جَابِرٌ (رض): لَمْ يَطُفِ النَّبِیُّ (ص) وَ لاَ أَصْحَابُهُ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ إِلاّ طَوَافًا وَاحِدًا طَوَافَهُ الْأَوَّلَ[2]

یعنی، جابر گفت: رسولخدا (ص) و اصحابش طواف بین صفا و مروه نکردند مگر یک طواف همان طواف اوّل (ولی طواف خانهٔ کعبه را روز

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۵.

قربان نیز بجا آوردند).

۳- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: فَطَافَ الَّذِينَ كَانُوا أَهَلُّوا بِالْعُمْرَةِ بِالْبَيْتِ وَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ ثُمَّ حَلُّوا ثُمَّ طَافُوا طَوَافًا آخَرَ بَعْدَ أَنْ رَجَعُوا مِنْ مِنًى، وَ أَمَّا الَّذِينَ جَمَعُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ فَإِنَّمَا طَافُوا طَوَافًا وَاحِدًا[1]

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: آنانکه مُحْرِم به عمره شدند به خانهٔ کعبه و بین صفا و مروه طواف نمودند، سپس مُحِلّ شدند، سپس طواف (یعنی طواف وسعی) دیگری کردند بعد از آنکه از منی مراجعت کردند، و أمّا آنانکه بین حجّ و عمره جمع نمودند فقط یک طواف (واجب) نمودند.

۴- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض): أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ لَهَا: طَوَافُكِ بِالْبَيْتِ وَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ يَكْفِيكِ لِحَجَّتِكِ وَ عُمْرَتِكِ[2]

یعنی، از عایشه روایت شده که رسولخدا (ص) به او فرمود: طواف تو به کعبه و بین صفا و مروه برایت کفایت است برای حجّ و عمره‌ات.

(این حدیث در کتاب مستدرک نیز ذکر شده است[3]).

۳۴- باب الحائض والنّفساء تعملان المناسك كلّها إلّا الطّواف بالبيت

۱- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) لَا نَذْكُرُ إِلَّا الْحَجَّ حَتَّى جِئْنَا سَرِفَ فَطَمِثْتُ فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ أَنَا أَبْكِي فَقَالَ: مَا يُبْكِيكِ؟ فَقُلْتُ: وَاللّٰهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ خَرَجْتُ الْعَامَ قَالَ: لَعَلَّكِ نُفِسْتِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: هٰذَا شَيْءٌ كَتَبَهُ اللّٰهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ افْعَلِي مَا يَفْعَلُ الْحَاجُّ غَيْرَ أَلَّا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ حَتَّى تَطْهُرِي، قَالَتْ: فَلَمَّا قَدِمْنَا مَكَّةَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ لِأَصْحَابِهِ: اجْعَلُوهَا عُمْرَةً فَأَحَلَّ النَّاسُ إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ، قَالَتْ: فَكَانَ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۵.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۶.
(۳) مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۱۵.

الْهَدْیُ مَعَ النَّبِیِّ(ص) وَ أَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ ذَوِی الْیَسَارَةِ ثُمَّ أَهَلُّوا حِینَ رَاحُوا ،قَالَتْ :فَلَمَّا کَانَ یَوْمُ النَّحْرِ طَهَرْتُ فَأَمَرَنِی رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَأَفَضْتُ قَالَتْ :فَأُتِینَا بِلَحْمِ بَقَرٍ فَقُلْتُ :مَا هٰذَا ؟قَالُوا : أَهْدَیٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ نِسَائِهِ الْبَقَرَ ،فَلَمَّا کَانَتْ لَیْلَةُ الْحَصْبَةِ قُلْتُ :یَا رَسُولَ اللّٰهِ یَرْجِعُ النَّاسَ بِحَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ وَ أَرْجِعُ بِحَجَّةٍ ؟! قَالَتْ : فَأَمَرَ عَبْدَ الرَّحْمٰنِ بْنَ أَبِی بَکْرٍ فَأَرْدَفَنِی عَلَیٰ جَمَلِهِ حَتَّی جِئْنَا إِلَی التَّنْعِیمِ ،فَأَهْلَلْتُ مِنْهَا بِعُمْرَةٍ جَزَاءً بِعُمْرَةِ النَّاسِ الَّتِی اعْتَمَرُوهَا (وَ التَّنْعِیمُ أَقْرَبُ بُقْعَةٍ مِنْ أَرْضِ الْحِلِّ إِلَی الْحَرَمِ)[1].

یعنی،از عایشه روایت شده‌که‌گفت :با رسولخدا (ص) بیرون آمدیم چیزی‌را یاد نمی‌کردیم جُزحجّ تا رسیدیم به‌سَرِف ،من حیض شدم ، رسولخدا (ص) برمن وارد شد درحالیکه‌گریان بودم ،فرمود : برای چه‌گریانی؟ گفتم :واللّه من دوست‌داشتم که امسال بیرون نشده بودم ،فرمود : شاید حیض شده‌ای؟ گفتم :بلی،فرمود : این چیزی‌است که خدا بردختران آدم مقرّرکرده‌است ،آنچه حاجی بجا می‌آورد تو نیزبجاآر جُزاینکه به‌کعبه طواف مکن تا پاک شوی، عایشه گفت : چون وارد مکّه شدیم رسولخدا (ص) به‌اصحاب‌خود فرمود : این را عُمْره قرار دهید ،پس مردم (بعدازعمره) مُحِلّ شدند جُز کسانیکه قربانی همراه داشتند و قربانی با رسولخدا و ابوبکر و عمر و مردمان متمکّن بود ،سپس چون‌برای عرفات حرکت‌کردند لَبَّیْک گفتند ،عایشه گفت : چون روز قربانی‌شد پاک شدم ،پس رسولخدا(ص) مرا امرکرد که‌حرکت‌کنم برای طواف پس‌آنرا بجاآوردم ،عایشه گفت :برای ما گوشت‌گاو آوردند ،من گفتم :این چیست ؟ گفتند : این قربانی رسولخدا (ص) است ازطرف زنانش‌گاو قربانی کرده ، پس‌چون شب‌پس‌ازمِنیٰ شد ،گفتم :ای رسولخدا مردم باحجّ و عمره برمی‌گردند و من برگردم به‌حجّ فقط؟ عایشه گفت :پس رسولخدا(ص) به‌عبدالرّحمن بن ابی‌بکر فرمود :مرا ردیف‌خود سوارکرد برشتر خود تا به‌تَنْعیم آمدیم ،پس من مُحْرِم‌شدم به‌نیّتِ‌عمره درعوض عمره‌ای‌که مردم بجاآورده‌بودند (و تنعیم نزدیکترین مکان است

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۶و۱۳۷.

از زمین‌های حِلّ به زمین حَرَم).

۲ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ(ع)قٰالَ:إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ(ص) نَزَلَ الْحَصبَةَ حِينَ بَعَثَ عٰائِشَةَ مَعَ أَخِيهٰا عَبْدالرَّحْمٰنِ إِلَى التَّنْعِيمِ فَاعْتَمَرَتْ لِمَكٰانِ الْعِلَّةِ الَّتِى أَصٰابَتْهٰا،لِأَنَّهٰا قٰالَتْ لِرَسُولِ اللّٰهِ(ص):تَرْجِعُ نِسٰاؤُكَ بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ مَعًا،وَأَرْجِعُ بِحَجَّةٍ،فَأَرْسَلَ بِهٰا عِنْدَ ذٰلِكَ،فَلَمّٰا دَخَلَتْ مَكَّةَ وَطٰافَتْ بِالْبَيْتِ وَصَلَّتْ عِنْدَ مَقٰامِ إِبْرٰاهِيمَ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَعَتْ بَيْنَ الصَّفٰا وَالْمَرْوَةِ،ثُمَّ أَتَتِ النَّبِيَّ(ص) وَأَهْلَ بَيْتِهِ فَارْتَحَلَ مِنْ يَوْمِهِ.[1]

یعنی،از جعفربن محمّد روایت شده که گفت:همانا رسولخدا(ص) به مکان حصبه (بیابانی در مکّه) نازل شد درهنگامیکه عایشه را با عبدالرّحمن به تنعیم فرستاد که عمره بجا آورد برای حیضی که به او رسیده بود،زیرا او به رسولخدا(ص) گفت: زنان تو با حجّ و عمره برمی‌گردند و من برگردم به حجّ فقط؟ پس دراین‌هنگام رسولخدا(ص) اورا فرستاد،پس چون عایشه داخل مکّه شد و به خانه طواف کرد و نزدمقام ابراهیم دورکعت نماز خواند،سپس بین صفا و مروه سعی نمود،سپس نزد پیغمبر(ص) واهل بیت او آمد،و همان روز رسولخدا(ص)(به طرف مدینه) کوچ نمود.

۳ـ ش عَنْ إِسْحٰاقَ بْنِ عَمّٰارٍ قٰالَ: سَأَلْتُ أَبٰا عَبْدِاللّٰهِ(ع) عَنِ الْحٰائِضِ تَسْعىٰ بَيْنَ الصَّفٰا وَالْمَرْوَةِ،قٰالَ: إِى لَعَمْرِى قَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ(ص) أَسْمٰاءَ بِنْتَ عُمَيْسٍ فَاغْتَسَلَتْ وَاسْتَثْفَرَتْ وَطٰافَتْ بَيْنَ الصَّفٰا وَالْمَرْوَةِ.[2]

یعنی،از اسحاق بن عمّار روایت شده که گفت:از حضرت صادق سؤال کردم از حائض که آیا بین صفا ومروه سعی می‌کند؟ فرمود:آری قسم بجان خودم،هرآینه رسولخدا(ص) اَسْمٰاءِ بِنْتِ عُمَیْس(ع)(که نفساء بود) امرنمود،پس او غسل نمود و با پارچه‌ای خودرا بست و بین صفا و مروه طواف کرد.

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۸/ص ۱۵۴.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۹/ص ۵۰۵.

۴ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: إِنَّ أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَيْسٍ نَفِسَتْ بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بِالْبَيْدَاءِ لِأَرْبَعٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَأَمَرَهَا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَاغْتَسَلَتْ وَ احْتَشَتْ وَ أَحْرَمَتْ وَ لَبَّتْ مَعَ النَّبِيِّ (ص) وَ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا قَدِمُوا مَكَّةَ لَمْ تَطْهُرْ حَتَّى نَفَرُوا مِنْ مِنًى، وَ قَدْ شَهِدَتِ الْمَوَاقِفَ كُلَّهَا عَرَفَاتٍ وَ جَمْعًا وَرَمَتِ الْجِمَارَ وَ لٰكِنْ لَمْ تَطُفْ بِالْبَيْتِ وَ لَمْ تَسْعَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، فَلَمَّا نَفَرُوا مِنْ مِنًى أَمَرَهَا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَاغْتَسَلَتْ وَطَافَتْ بِالْبَيْتِ وَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ.[1]

یعنی، از حضرت صادق (ع) روایت شده که گفت: اسماء بنت عُمَیس نفاس شد به محمّدبن ابی‌بکر (یعنی محمّدبن ابی‌بکر متولّد شد) در بَیْداء، زمانیکه چهار روز از ذیقعده باقی‌مانده بود در حَجَّةُ الْوَداع پس رسولخدا (ص) آن زن را امر کرد که خودرا شستشو کند و پنبه بگذارد و احرام ببندد و لَبَّیْک گوید با رسولخدا (ص) و اصحاب او. پس چون وارد مکّه شدند او پاک نشد تا اینکه از منی کوچ کردند، و آن زن تمام مواقف یعنی عَرَفات و مَشْعَرالْحَرام را حاضر بود و سنگ ریزه انداخت، ولیکن طواف خانۀ کعبه و سعی بین صفا ومروه ننمود، پس چون از منی کوچ کردند به طرف مکّه، رسولخدا (ص) اورا امر کرد که غسل کرد و طواف خانه وسعی صفا ومروه را انجام داد.

۵ـ نُفِسَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ، بِالشَّجَرَةِ. فَأَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَبَا بَكْرٍ أَنْ يَأْمُرَهَا أَنْ تَغْتَسِلَ، ثُمَّ تُهِلَّ بِالْحَجِّ وَ تَصْنَعَ مَا يَصْنَعُ النَّاسُ، إِلَّا أَنَّهَا لَا تَطُوفُ بِالْبَيْتِ.[2]

یعنی، اسماء بنت عمیس درشجره (یعنی درذِی‌الْحُلَیْفه) نفاس شد، پس رسولخدا (ص) ابابکررا امرنمودکه اورا امرکند که غسل کند، سپس به نیّت حج احرام ببندد و لَبَّیْک گوید و آنچه مردم می‌کنند او نیز انجام دهد، جُز اینکه او به خانه طواف نکند.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۶۶.
(۲) سنن ابن‌ماجه / ج۲/ص ۹۷۲.

۳۵-باب السّیر إلی عرفة وکلّها موقف

۱- ج عَنْ أَنَسٍ (رض) أَنَّهُ سُئِلَ وَ هُوَ يَسِيرُ مِنْ مِنىً إِلىٰ عَرَفَةَ كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ فِي هٰذَا الْيَوْمِ مَعَ النَّبِيِّ (ص)؟ فَقَالَ: كَانَ يُهِلُّ مِنَّا الْمُهِلُّ فَلَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ وَ يُكَبِّرُ مِنَّا الْمُكَبِّرُ فَلَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ.(۱)

یعنی، از انس سؤال شد درحالیکه سیرمیکرد ازمنیٰ به‌سوی عرفه که شما در این روز با رسول‌خدا(ص) چه می‌کردید؟ جواب داد: بعضی از ما لَبَّیْک گویان بود کسی برا و انکار نداشت و بعضی از ما تکبیر گویان بود و کسی برا و انکار نداشت.

۲- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) صَلّٰى بِمِنىً، يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ وَ الْفَجْرَ. ثُمَّ غَدَا إِلىٰ عَرَفَةَ.(۲)

یعنی، از ابن عباس روایت شده‌که رسول‌خدا (ص) درروزترویه درمنیٰ نمازبجاآورد نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء و نماز صبح (روز عرفه) را سپس صبحگاهان به‌طرف عرفه حرکت کرد.

۳- ش عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِم قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) هَلْ صَلّٰى رَسُولُ اللّٰهِ (ص) الظُّهْرَ بِمِنىً يَوْمَ التَّرْوِيَةِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَ الْغَدَاةَ بِمِنىً يَوْمَ عَرَفَةَ.(۳)

یعنی، محمّدبن مسلم گفت ازحضرت باقر سؤال کردم آیا رسول‌خدا(ص) نمازظهر روز تَرْوِیَه‌را درمنیٰ‌خواند فرمود: بلی و نیز نمازصبح روزعرفه‌را درمنیٰ‌خواند (یعنی‌صَلّٰی‌بِمِنیً‌وَتَوَقَّفَ بِمِنیً‌حَتَّی الْغَدَاةَ یَوْمَ التّاسع).

۴- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: نَحَرْتُ هٰهُنَا وَمِنىً كُلُّهَا مَنْحَرٌ فَانْحَرُوا فِي رِحَالِكُمْ وَ وَقَفْتُ هٰهُنَا وَعَرَفَةُ كُلُّهَا مَوْقِفٌ وَ وَقَفْتُ هٰهُنَا وَ جَمْعٌ كُلُّهَا مَوْقِفٌ.(۴)

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۷.
(۲) سنن ابن ماجه/ ج۲/ص ۹۹۹.
(۳) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۶.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۷.

یعنی، جابر روایت کرده از رسولخدا (ص) که فرمود: من نحر کردم اینجا و منی تمامش محلّ نحر است، پس درمیان خیمه‌های خود نحر کنید، وتوقّف کردم اینجا و عَرَفَه تمامش محل توقّف است، وتوقّف کردم درجمع (مُزْدَلِفَه) و جمع تمامش محلّ توقّف است.

۵ـ ج عَنْ يَزِيدَبْنِ شَيْبَانَ (رض) قَالَ: أَتَانَا ابْنُ مِرْبَعٍ الْأَنْصَارِيُّ وَ نَحْنُ بِعَرَفَةَ فِي مَكَانٍ بَعِيدٍ عَنِ الْإِمَامِ فَقَالَ: إِنِّي رَسُولُ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) إِلَيْكُمْ يَقُولُ لَكُمْ: قِفُوا عَلَىٰ مَشَاعِرِكُمْ فَإِنَّكُمْ عَلَىٰ إِرْثٍ مِنْ إِرْثِ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ [1]

یعنی، از یَزِیدبْن شَیْبان روایت شده که گفت: فرزند مِرْبَع انصاری نزدما آمد درحالیکه ما درعَرَفه درمکانی دور از امام بودیم و گفت: من قاصد رسولخدایم به‌سوی شما، به‌شما می‌گوید توقّف کنید درمکان خود زیرا شما وارث ابراهیم می‌باشید (وابراهیم تمام اراضی عرفه‌را مَوْقِف قرار داد).

۶ـ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): ارْتَفِعُوا عَنْ وَادِي عُرَنَةَ بِعَرَفَاتٍ [2] وَقَالَ الصَّادِقُ ع: إِذَا وَقَفْتَ بِعَرَفَاتٍ فَادْنُ مِنَ الْهِضَبَاتِ وَهِيَ الْجِبَالُ فَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَالَ: أَصْحَابُ الْأَرَاكِ لَاحَجَّ لَهُمْ (يَعْنِي الَّذِينَ يَقِفُونَ عِنْدَ الْأَرَاكِ) [3] وَعَنْهُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) وَقَفَ بِعَرَفَاتٍ فِي مَيْسَرَةِ الْجَبَلِ، فَلَمَّا وَقَفَ جَعَلَ النَّاسُ يَبْتَدِرُونَ أَخْفَافَ نَاقَتِهِ فَيَقِفُونَ إِلَىٰ جَانِبِهِ، فَنَحَّاهَا، فَفَعَلُوا مِثْلَ ذٰلِكَ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ مَوْضِعُ أَخْفَافِ نَاقَتِي الْمَوْقِفَ، وَلٰكِنْ هٰذَا كُلُّهُ مَوْقِفٌ، وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَوْقِفِ، وَقَالَ: هٰذَا كُلُّهُ مَوْقِفٌ، وَفَعَلَ مِثْلَ ذٰلِكَ فِي الْمُزْدَلِفَةِ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ [4]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: از وادی عرنه بالاتر روید به‌طرف عَرَفات، وحضرت صادق (ع) فرمود: چون به‌عَرَفات توقّف کردی به‌کوهها نزدیک شو زیرا رسولخدا (ص) فرمود: آنانکه در اراک هستند

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۸.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۱.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۲.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۳و۱۴.

برای آنان حجّ نیست (یعنی آنانکه نزد اراک توقّف می‌کنند) و اراک آنحضرت روایت استکه: رسولخدا (ص) در عرفات طرف چپ کوه توقّف کرد، پس چون توقّف نمود مردم مسابقه میکردند که جای پای شتر آنحضرت باشند وتوقّف میکردند به پهلوی او، حضرت فرمود: ای مردم فقط جای پای شتر من موقف نیست ولیکن این صحرا تمامش مَوْقِف است وبا دست اشاره کرد به صحرا، وفرمود: اینجا تمام مَوْقِف است، و همین کار را آنجناب در مُزْدَلِفه بجای آورد، پس مردم متفرّق شدند.

۷ـ ج عَنْ عٰائِشَةَ (رض) قٰالَتْ: كٰانَ قُرَيْشٌ وَمَنْ دٰانَ دِينَهٰا يَقِفُونَ بِالْمُزْدَلِفَةِ وَكٰانُوا يُسَمَّوْنَ الْحُمْسَ وَكٰانَ سٰائِرُ الْعَرَبِ يَقِفُونَ بِعَرَفَةَ، فَلَمّٰا جٰاءَ الْإِسْلٰامُ أَمَرَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ (ص) أَنْ يَأْتِيَ عَرَفٰاتٍ فَيَقِفَ بِهٰا ثُمَّ يُفِيضَ مِنْهٰا فَذٰلِكَ قَوْلُهُ سُبْحٰانَهُ ـ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفٰاضَ النّٰاسُ ـ [۱]

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: قریش و همدینان ایشان توقّف می‌کردند در مُزْدَلِفَه، و شجاع نامیده می‌شدند، و سایر عرب در عَرَفه توقّف میکردند، پس چون اسلام آمد خدای عَزَّوَجَلّ رسولخدا را امر کرد که برود در عَرَفه توقّف کند و از آنجا افاضه کند (به مُزْدَلِفه ومَشْعَرالحَرام) وهمین است قول خدای تعالی که فرموده: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفٰاضَ النّٰاس. سپس کوچ کنید از همانجا که مردم کوچ کنند.» . (وبهمین مضمون درکتاب وسائل نیز ذکر شده[۲]).

۳۶-باب الدّعاء یوم عرفة

۱ـ ج عَنْ عَمْرِوبْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قٰالَ: خَيْرُ الدُّعٰاءِ دُعٰاءُ يَوْمِ عَرَفَةَ [۳]

یعنی، عَمْرِوبْن شُعَیْب از پدرش از جدّش از رسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود: بهترین دعاء، دعای روز عَرَفه است.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۸.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۲۶و۲۷.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۸ والمصنف / ج۴/ص ۳۷۸.

۲- ش عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ(ع) قٰالَ، قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِی حَجَّةِ الْوَدٰاعِ، لَمّٰا وَقَفَ بِعَرَفَةَ وَ هَمَّتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِیبَ: یٰا بِلٰالُ قُلْ لِلنّٰاسِ فَلْیُنْصِتُوا، فَلَمّٰا أَنْصَتُوا قٰالَ: إِنَّ رَبَّکُمْ تَطَوَّلَ عَلَیْکُمْ فِی هٰذَا الْیَوْمِ وَ غَفَرَ لِمُحْسِنِکُمْ وَ شَفَّعَ مُحْسِنَکُمْ فِی مُسِیئِکُمْ فَأَفِیضُوا مَغْفُوراً لَکُمْ، إِلّٰا أَهْلَ التَّبِعٰاتِ فَإِنَّ اللّٰهَ عَدْلٌ یَأْخُذُ لِلضَّعِیفِ مِنَ الْقَوِیِّ(۱)

یعنی، از علیّ بن الحسین(ع) روایت شده که گفت، پیامبر(ص) در حجّة الوداع زمانیکه در عَرَفه توقّف کرده بود و خورشید میخواست غایب شود، فرمود: ای بلال به مردم بگو ساکت شوند، پس چون ساکت شدند، فرمود: پروردگار شما در این روز بر شما منّت گذاشت و برای نیکوکاران شما آمرزش نمود و نیکوکاران شما را شفیع بدکاران نمود، پس حرکت کنید درحالیکه آمرزش شامل حال شما است مگر کسانیکه حقوق دیگران برگردن ایشان است که خدا نیامرزیده زیرا خدا عادل است و حقّ ضعیف را از قویّ میگیرد.

۳- ج قٰالَ أُسٰامَةُ بْنُ زَیْدٍ (رض): کُنْتُ رَدِیفَ النَّبِیِّ (ص) بِعَرَفٰاتٍ فَرَفَعَ یَدَیْهِ یَدْعُو فَمٰالَتْ بِهِ نٰاقَتُهُ فَسَقَطَ خِطٰامُهٰا فَتَنٰاوَلَ الْخِطٰامَ بِإِحْدیٰ یَدَیْهِ وَ هُوَ رٰافِعٌ یَدَهُ الْأُخْریٰ(۲)

یعنی، اسامة بن زید (ره) گفته من درعرفات پشت سرپیامبر (ص) سوار بودم، حضرت دستهای خودرا بدعا بلند کرده بود، پس زمام شتر او افتاد، حضرت زمام شتر را بیکدست گرفته و دست دیگر او بلند بود.

۴- ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لِعَلِیٍّ(ع): أَلٰا أُعَلِّمُکَ دُعٰاءَ یَوْمِ عَرَفَةَ وَ هُوَ دُعٰاءُ مَنْ کٰانَ قَبْلِی مِنَ الْأَنْبِیٰاءِ؟ فَقٰالَ عَلِیٌّ(ع): بَلیٰ یٰا رَسُولَ اللّٰهِ قٰالَ: فَتَقُولُ: لٰا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لٰا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ، وَ یُمِیتُ وَ یُحْیِی وَ هُوَ حَیٌّ لٰا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ، اللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ أَنْتَ کَمٰا تَقُولُ، وَخَیْرُ مٰا یَقُولُ الْقٰائِلُونَ، اللّٰهُمَّ لَکَ صَلٰاتِی وَ دِینِی وَ مَحْیٰایَ وَ مَمٰاتِی، وَلَکَ تُرٰاثِی

(۱) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۶۵و ۶۶.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۸.

وَ بِکَ حَوْلِی وَ مِنْکَ قُوَّتِی، اللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْفَقْرِ وَ مِنْ وَسْوٰاسِ الصَّدْرِ، وَ مِنْ شَتٰاتِ الْأَمْرِ، وَمِنْ عَذٰابِ النّٰارِ، وَ مِنْ عَذٰابِ الْقَبْرِ، اللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ خَیْرِ مٰا یَأْتِی بِهِ الرِّیٰاحُ وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مٰا یَأْتِی بِهِ الرِّیٰاحُ وَ أَسْأَلُکَ خَیْرَ اللَّیْلِ وَخَیْرَ النَّهٰارِ[۱].

یعنی، رسولخدا (ص) به‌علی فرمود: آیا به‌تو دعائی تعلیم ندهم برای روزعرفه و آن‌دعائی‌استکه پیامبران قبل ازمن می‌خوانده‌اند؟ علی‌ع عرض کرد: بلی، ای رسولخدا. فرمود: پس می‌گویی: لٰا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ تا آخرآن، که‌ترجمهٔ آن روشن است.

۵ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍع یَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) وَقَفَ بِعَرَفٰاتٍ، فَلَمّٰا هَمَّتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِیبَ قَبْلَ أَنْ یَنْدَفِعَ قٰالَ: اللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْفَقْرِ، وَ مِنْ تَشَتُّتِ الْأَمْرِ، وَ مِنْ شَرِّ مٰا یَحْدُثُ بِاللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ، أَمْسٰی ظُلْمِی مُسْتَجِیرًا بِعَفْوِکَ، وَ أَمْسٰی خَوْفِی مُسْتَجِیرًا بِأَمٰانِکَ، وَ أَمْسٰی ذُلِّی مُسْتَجِیرًا بِعِزِّکَ، وَ أَمْسٰی وَجْهِیَ الْفٰانِی مُسْتَجِیرًا بِوَجْهِکَ الْبٰاقِی یٰا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ، وَ یٰا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطٰی، جَلِّلْنِی بِرَحْمَتِکَ، وَ أَلْبِسْنِی عٰافِیَتَکَ، وَ اصْرِفْ عَنِّی شَرَّ جَمِیعِ خَلْقِکَ[۲].

یعنی، حضرت صادق‌ع میفرمود: رسولخدا (ص) توقّف نمود درعَرَفات و چون خورشید خواست غروب کند، قبل ازحرکت مردم رسولخدا (ص) این دعا را خواند: خدایا به‌تو پناه می‌برم از فقر وازپراکندگی امر و از شرّ آنچه درشب وروز حادث می‌شود، ظلمم پناه آورده به عفوت و خوفم پناه برده بامانت، و ذلّتم پناه آورده به‌عزّتت، و صورت‌فانیم پناه آورده به‌ذات باقیت، یا بهترین کسیکه ازاو سؤال شده، و ای بخشنده‌ترین کسیکه عطا کرده، مرا به‌رحمتت فرا گیر و عافیت خودرا به‌من بپوشان، و شرّجمیع خلقت را از من برطرف کن.

۶ـ ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): کُلُّ بَعِیرٍ یُوقَفُ عَلَیْهِ مَوْقِفَ عَرَفَةَ سَبْعَ حِجَجٍ إِلّٰا جَعَلَهُ اللّٰهُ مِنْ نَعَمِ الْجَنَّةِ[۳] وَبٰارَکَ فِی نَسْلِهِ. وفی روایة: خَمْسَ مَرّٰاتٍ[۴].

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۶و۱۷.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۳۱.
(۳)و (۴) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۳۹۵.

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرشتری که برآن توقّف شود درموقف عرفه هفت سال، خداآنرا از چهارپایان بهشت قرار دهد، ودرنسل آن برکت باشد. و در روایت دیگر پنج سال.

۳۷-باب من لم یدرك عرفة

۱- ج عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ یَعْمَرَ الدِّیلِیِّ(رض) قٰالَ: أَتَیْتُ النَّبِیَّ(ص) وَ هُوَ بِعَرَفَةَ فَجٰاءَ نَفَرٌ مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ فَأَمَرُوا رَجُلاً فَنٰادیٰ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) کَیْفَ الْحَجُّ؟ فَأَمَرَ النَّبِیُّ(ص) رَجُلاً فَنٰادیٰ فِی النّٰاسِ: اَلْحَجُّ اَلْحَجُّ یَوْمُ عَرَفَةَ مَنْ جٰاءَ قَبْلَ صَلاٰةِ الصُّبْحِ مِنْ لَیْلَةِ جَمْعٍ فَتَمَّ حَجُّهُ، أَیّٰامُ مِنیً ثَلاٰثَةٌ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلاٰإِثْمَ عَلَیْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلاٰ إِثْمَ عَلَیْهِ[1].

یعنی، روایت شده از عبدالرّحمٰن بن یَعْمَر دیلی که گفت: خدمت رسولخدا (ص) آمدم درحالیکه او در عرفه بود، پس عدّه‌ای از اهل نجد آمدند و امر کردند مردی نداکرد رسولخدا را که حجّ چگونه است؟ پس رسولخدا (ص) امر کرد درمیان مردم مردی نداکند: حجّ حجّ، روز عَرَفه است، کسیکه قبل از نمازصبح ازشب مَشْعَرالحرام بیاید پس حجّ او تمام است (یعنی درصورتیکه وقوف به عَرَفه را درک کند، حجّرا درک نموده است)، ایّام مِنیٰ سه روز است، پس هرکس عجله کند در دو روز، گناهی براو نیست وهرکس به آخربرساند، پس گناهی براو نیست.

۲- ج عَنْ عُرْوَةَ بْنِ مُضَرِّسٍ الطّٰائِیِّ(رض) قٰالَ: أَتَیْتُ النَّبِیَّ (ص) بِالْمُزْدَلِفَةِ قُلْتُ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ جِئْتُ مِنْ جَبَلَیْ طَیِّیءٍ، أَکْلَلْتُ مَطِیَّتِی، وَ أَتْعَبْتُ نَفْسِی، وَ اللّٰهِ مٰا تَرَکْتُ مِنْ جَبَلٍ إِلاّٰ وَقَفْتُ عَلَیْهِ، فَهَلْ لِی مِنْ حَجٍّ؟ فَقٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ أَدْرَکَ مَعَنٰا هٰذِهِ الصَّلاٰةَ وَ أَتیٰ عَرَفٰاتٍ قَبْلَ ذٰلِکَ لَیْلاً أَوْ نَهٰاراً فَقَدْ تَمَّ حَجُّهُ وَ قَضیٰ تَفَثَهُ[2].

یعنی، روایت شده از عُرْوَة بن مُضَرِّس طائیّ که گفت: درمُزْدَلفه خدمت رسولخدا (ص) آمدم وگفتم: ای رسولخدا، از دو کوه طَیِّیء آمده‌ام،

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۳۹.

مرکبم را خسته کردم و خودرا به تعب و سختی افکندم و کوهی را نگذاشتم مگر آنکه برآن واقف شدم، پس آیا حجّی برایم هست؟ رسول‌خدا (ص) فرمود: کسیکه به این نمازما (یعنی نماز صبح در مزدلفه)، و قبل از این نماز، درشب ویا روز عرفات را آمده باشد، پس بتحقیق حجّ او تمام و آنچه براو بوده انجام داده است.

۳ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: كٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي سَفَرٍ فَإِذٰا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَقٰالَ: يٰا رَسُولَ اللّٰهِ مٰا تَقُولُ فِي رَجُلٍ أَدْرَكَ الْإِمٰامَ بِجَمْعٍ؟ فَقٰالَ لَهُ: إِنْ ظَنَّ أَنَّهُ يَأْتِي عَرَفٰاتٍ فَيَقِفُ قَلِيلاً ثُمَّ يُدْرِكُ جَمْعاً قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَلْيَأْتِهٰا، وَإِنْ ظَنَّ أَنَّهُ لاٰيَأْتِيهٰا حَتّٰى يُفِيضَ النّٰاسُ مِنْ جَمْعٍ فَلاٰيَأْتِهٰا وَقَدْ تَمَّ حَجُّهُ(۱)

یعنی، از حضرت صادق (ع) روایت شده که گفت، رسول‌خدا (ص) درسفری که مردپیری پیدا شد وگفت: یٰا رَسُولَ اللّٰه چه می‌گوئی درباره مردی که امام را در جَمْع درک کند؟ حضرت فرمود: اگرگمانش رود که میرود به عرفات و کمی توقّف می‌کند، سپس قبل از طلوع خورشید جَمْع را درک می‌کند، همین کار را بکند. واگر گمان دارد که نمی‌رسد تا مردم از جمع افاضه کنند، پس به عرفات نرود و حجّ او تمام است. (نویسنده گوید اهل‌سنّت وقوف به عَرَفه را رُکن حج دانسته وگویند: درکِ حج، موقوف به درک عرفه است وهرکس این وقوف از اوفوت شود، حجّ از اوفوت شده وباید آنرا به عمره برگرداند. وبه نظرما قرآن نیز مؤیّد سخن ایشان است).

۳۸- باب الدّفع من عرفة إلی المزدلفة والمبيت بها

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: فَإِذٰا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفٰاتٍ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرٰامِ(۲)

۱ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كٰانُوا يُفِيضُونَ قَبْلَ أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ فَخٰالَفَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَأَفٰاضَ بَعْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ(۳)

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که گفت: مشرکین حرکت میکردند پیش از غروب آفتاب، رسول‌خدا (ص) با ایشان مخالفت کرد وحرکت نمود پس از غروب خورشید.

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۵۶و ۵۷.
(۲) قرآن/ سورهٔ بقره /آیهٔ: ۱۹۸.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۲۹.

۲- ج عَنْ عُرْوَةَ (رض) قَالَ: سُئِلَ أَنَسٌ وَ أَنَا جَالِسٌ : كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) يَسِيرُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ حِينَ دَفَعَ؟ قَالَ: كَانَ يَسِيرُ الْعَنَقَ فَإِذَا وَجَدَ فَجْوَةً نَصَّ.(۱)

یعنی، از عُرْوَه روایت شده که گفت: از اَنَس سؤال شد درحالیکه من نشسته بودم که: رسولخدا (ص) چگونه در حَجَّةُ الْوَداع سیر میکرد هنگامیکه از عَرَفات إفاضه کرد؟ اَنَس گفت: بطور متوسّط و چون به درّه‌ای می‌رسید سرعت می‌کرد.

۳- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) أَنَّهُ دَفَعَ مَعَ النَّبِيِّ (ص) يَوْمَ عَرَفَةَ فَسَمِعَ النَّبِيُّ (ص) زَجْرًا شَدِيدًا وَ ضَرْبًا وَ صَوْتًا لِلْإِبِلِ فَأَشَارَ بِسَوْطِهِ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ بِالْإِيضَاعِ.(۲)

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده که او با رسولخدا (ص) روز عرفه افاضه کرده بود، پس رسولخدا (ص) صدای زجرشدید و زدن و صوتی نسبت به شتر شنید، پس با تازیانه به ایشان اشاره کرد وفرمود: ای مردم برشما باد به آرامی زیرا سرعت نیک نیست.

۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: وَ اقْتَصِدُوا فِي السَّيْرِ فَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) كَانَ يَقِفُ بِنَاقَتِهِ حَتَّى كَانَ يُصِيبُ رَأْسُهَا مُقَدَّمَ الرَّحْلِ وَ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالدَّعَةِ.(۳) وَ عَنْهُ قَالَ: إِنَّمَا أَفَاضَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) خِلَافَ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا يُفِيضُونَ بِإِيجَافِ الْخَيْلِ وَ إِيضَاعِ الْإِبِلِ، فَأَفَاضَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) خِلَافَ ذٰلِكَ بِالسَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ وَ الدَّعَةِ.(۴)

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که گفت: درسیر از عَرَفه به مَشْعَر میانه‌روی کنید زیرا رسولخدا (ص) با شترخود آنقدر توقّف میکرد تا اندازه‌ای زمام ناقه‌را می‌کشید که سر ناقه به‌جلو بار و کجاوه می‌رسید و میفرمود: ای مردم برشما باد به‌تأنّی. و نیز حضرت صادق‌ع فرمود: همانا رسولخدا (ص) برخلاف اهل جاهلیّت

---

(۱)و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۰.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۳۴.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۴۸و ۴۹.

افاضه کرد، اهل جاهلیت افاضه می‌کردند به تاختن اسبها و سرعت دادن شتران، و رسولخدا (ص) برخلاف آن به آرامش و وقار و تأنّی افاضه نمود.

۵-ج قَالَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ (رض): دَفَعَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مِنْ عَرَفَةَ حَتّىٰ إِذَا كَانَ بِالشِّعْبِ نَزَلَ فَبَالَ ثُمَّ تَوَضَّأَ وَ لَمْ يُسْبِغِ الْوُضُوءَ فَقُلْتُ لَهُ: الصَّلاةَ، قَالَ: الصَّلاةُ أَمَامَكَ فَرَكِبَ، فَلَمَّا جَاءَ الْمُزْدَلِفَةَ نَزَلَ فَتَوَضَّأَ فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ ثُمَّ أُقِيمَتِ الصَّلاةُ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ، ثُمَّ أَنَاخَ كُلُّ إِنْسَانٍ بَعِيرَهُ فِي مَنْزِلِهِ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الْعِشَاءُ فَصَلّاهَا وَ لَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا شَيْئاً(۱).

یعنی، اُسامه گفت: رسولخدا (ص) از عَرَفات افاضه کرد تا رسید به شِعْب، آنجا پیاده شد و بول کرد و تطهیرنمود و وضورا شاداب نکرد، عرض کردم نماز، فرمود: نماز درجلو است، پس سوار شد تا به مزدلفه رسید، پیاده شد و وضو گرفت و وضورا شاداب کرد سپس نماز مغرب برپا شد، پس مغرب را خواند، سپس هرانسانی شترش را درمنزلش خوابانید، سپس نماز عشاء برپا شد، پس آنرا بجا آورد و بین آنها چیزی بعنوان نماز نیاورد.

۶- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ ع: اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) جَمَعَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَ إِقَامَتَيْنِ بِجَمْعٍ، كَمَا جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ بِعَرَفَاتٍ(۲).

یعنی، ازجعفربن محمّدروایت شده‌که: رسولخدا (ص) درمُزْدَلِفَه بین نمازمغرب و عشاء جمع‌نمود به‌یک اذان ودو اقامه، چنانکه بین نماز ظهر و عصر در عَرَفات جمع نمود.

۷- ج قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ (رض): مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) صَلّىٰ صَلاةً إِلّا لِمِيقَاتِهَا إِلّا صَلاتَيْنِ: صَلاةَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ، وَ صَلَّى الْفَجْرَ يَوْمَئِذٍ قَبْلَ مِيقَاتِهَا(۳).

یعنی، ابن مسعود گفته‌که: ندیدم رسولخدا (ص) نمازی بخواند مگر

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۰.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۳۹و ۴۰و ۴۱.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۰و ۱۴۱.

بوقت، جز نماز مغرب و عشا درمُزْدَلِفَه، و نماز صبح را در آن روز قبل از وقت همیشگی انجام داد.

۸- ج قالَ عَلِيٌّ(ع): أَصْبَحَ النَّبِيُّ(ص) وَ قَدْ وَقَفَ عَلىٰ قُزَحَ فَقالَ: هٰذا قُزَحُ وَ هُوَ الْمَوْقِفُ وَ جَمْعٌ كُلُّها مَوْقِفٌ[۱].

یعنی، علی(ع) فرمود: رسولخدا (ص) صبح کرد درحالیکه توقّف کرد بر قُزَح که مکانی است درمُزْدَلِفَه و فرمود: این قُزَح است و آن مَوْقِف، و جمع تمامش مَوْقِف است.

۹- ش وَقَفَ النَّبِيُّ(ص) بِجَمْعٍ فَجَعَلَ النّاسُ يَبْتَدِرُونَ أَخْفافَ ناقَتِهِ فَأَهْوىٰ بِيَدِهِ وَ هُوَ واقِفٌ فَقالَ: إِنّي وَقَفْتُ وَ كُلُّ هٰذا مَوْقِفٌ[۲].

یعنی، رسولخدا (ص) درجمع توقف کرد و مردم مسابقه می‌کردند برای رسیدن به‌جای قدمهای شتراو، وپس اشاره کرد بدست خود درحالیکه ایستاده‌بود و فرمود: من توقّف کرده‌ام و تمام این صحرا مَوْقِف است.

۱۰- ج قالَ عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ: شَهِدْتُ عُمَرَ (رض) صَلَّى الصُّبْحَ بِجَمْعٍ ثُمَّ قالَ: إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كانُوا لا يُفِيضُونَ حَتّىٰ تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ يَقُولُونَ أَشْرِقْ ثَبِيرُ، وَ إِنَّ النَّبِيَّ(ص) خالَفَهُمْ ثُمَّ أَفاضَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ[۳].

یعنی، عَمْرِوبْنِ مَيْمُون روایت‌کرده وگوید: شاهدبودم عُمَر (ره) را که نماز صبح را درجمع بجاآورد سپس گفت: همانا مشرکین افاضه نمی‌کردند از مُزْدَلفه به‌سوی مِنیٰ تا خورشید طلوع کند ومی‌گفتند ای کوه ثبیر بتاب، ورسولخدا (ص) با ایشان مخالفت‌کرد، سپس قبل ازطلوع خورشید افاضه نمود.

۱۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: فَإِذا مَرَرْتَ بِوادي مُحَسِّرٍ وَ هُوَ وادٍ عَظِيمٌ بَيْنَ جَمْعٍ وَ مِنًى وَ هُوَ إِلىٰ مِنًى أَقْرَبُ فَاسْعَ فِيهِ حَتّىٰ تُجاوِزَهُ، فَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) حَرَّكَ ناقَتَهُ وَيَقُولُ: اللّٰهُمَّ سَلِّمْ لي عَهْدي وَاقْبَلْ تَوْبَتي، وَ أَجِبْ دَعْوَتي، وَاخْلُفْني بِخَيْرٍ فِيمَنْ تَرَكْتُ بَعْدي[۴].

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۱.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۴۳.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۱.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۴۶.

یعنی، حضرت صادق(ع) فرمود: چون از وادی محسر که وادی بزرگی است بین جَمْع و مِنیٰ و به مِنیٰ نزدیکتر است عبور کردی، پس در آن سعی کن تا از آن بگذری، یعنی تندتر و هَرْوَله کنان حرکت کن زیرا رسولخدا (ص) در آنجا شترخود را حرکت داد و میگفت: خدایا توبۀ مرا بپذیر و دعای مرا اجابت کن و درمیان کسانی که پس از خود میگذارم جانشین خوب برایم بگذار.

۳۹- باب تقدّم الضّعفاء إلى منى

۱- ج عَنْ عائِشَةَ (رض) قالَتْ: كانَتْ سَوْدَةُ امْرَأَةً ضَخْمَةً ثَبِطَةً، فَاسْتَأْذَنَتْ رَسُولَ اللّهِ (ص) أَنْ تُفِيضَ مِنْ جَمْعٍ بِلَيْلٍ فَأَذِنَ لَها، قالَتْ عائِشَةُ: فَلَيْتَنِي كُنْتُ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللّهِ (ص) كَمَا اسْتَأْذَنَتْهُ سَوْدَةُ.(۱)

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: سوده زنی چاق و کندسیر بود از رسولخدا (ص) اذن گرفت که از جمع شبانه افاضه کند، رسولخدا (ص) به او اذن داد، عایشه گفت: ای کاش من نیز اذن میگرفتم مانند او.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: رَخَّصَ رَسُولُ اللّهِ (ص) لِلنِّساءِ وَ الصِّبْيانِ أَنْ يُفِيضُوا بِلَيْلٍ، وَ أَنْ يَرْمُوا الْجِمارَ بِلَيْلٍ، وَأَنْ يُصَلُّوا الْغَداةَ فِي مَنازِلِهِمْ، فَإِنْ خِفْنَ الْحَيْضَ مَضَيْنَ إِلى مَكَّةَ وَ وَكَّلْنَ مَنْ يُضَحِّي عَنْهُنَّ.(۲) وَفِي رِوايَةٍ أُخْرىٰ: اِنَّ رَسُولَ اللّهِ (ص) عَجَّلَ النِّساءَ لَيْلاً مِنَ الْمُزْدَلِفَةِ إِلىٰ مِنىً، وَ أَمَرَ مَنْ كانَ مِنْهُنَّ عَلَيْها هَدْيٌ أَنْ تَرْمِيَ وَ لاتَبْرَحَ حَتّىٰ تَذْبَحَ، وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْها مِنْهُنَّ هَدْيٌ أَنْ تَمْضِيَ إِلىٰ مَكَّةَ حَتّىٰ تَزُورَ.(۳)

یعنی، از حضرت صادق(ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) اجازه داد برای زنان و کودکان که شبانه افاضه کنند و شبانه رمی جمرات کنند و نماز صبح را درمنازلشان بخوانند، و اگر ازحیض ترس

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۱.
(۲) وسائل الشیعه/ج۱۰/ص۵۰. (۳) وسائل الشیعه/ج۱۰/ص۵۱.

دارند رهسپار مکّه شوند و کسی‌را وکیل کنند که از طرف ایشان قربانی‌کند. و در روایت دیگر: رسولخدا (ص) تعجیل داد زنان را شبانه از مزدلفه به‌منی رفتند و أمر کرد که هرکس از آنان قربانی دارد رمیِ جمار کند و نرود تا قربانی کند و کسیکه از آنان قربانی ندارد به مکّه برود تا زیارت کعبه نماید.

۳- ج قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ (رض): أَنَا مِمَّنْ قَدَّمَ النَّبِيُّ لَيْلَةَ الْمُزْدَلِفَةِ فِي ضَعَفَةِ أَهْلِهِ. رَوَاهُ الْخَمْسَةُ. وَ زَادَ التِّرْمِذِيُّ وَ أَبُودَاوُدَ: وَ قَالَ: لَاتَرْمُوا الْجَمْرَةَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ(۱).

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده‌که‌گفت: من از کسانی‌هستم که رسولخدا (ص) درشب مُزْدَلِفَه همراه با ضعفای اهل خود جلوترفرستاد. پنج نفر از صاحبان سُنَن این را روایت‌کرده‌اند. و تِرْمِذِیّ و ابوداود زیادکرده‌اند که رسولخدا (ص) فرمود: رَمْیِ جَمْرَه نکنید تا اینکه خورشید طلوع کند.

۴- ش قَالَ الصَّادِقُ(ع): رَخَّصَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لِرُعَاةِ الْاِبِلِ إِذَا جَاءُوا بِاللَّيْلِ أَنْ يَرْمُوا(۲).

یعنی، حضرت صادق(ع) فرمود: رسولخدا (ص) به‌شترچرانان اجازه داد که‌هرگاه شب آمدند، شبانه رَمْیِ جِمار کنند.

۴۰- باب المبیت بمنی أیّام العید و التّشریق

۱- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: قُلْنَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَلَا نَبْنِي لَكَ بَيْتًا يُظِلُّكَ بِمِنًى؟ قَالَ: لَا. مِنًى مُنَاخُ مَنْ سَبَقَ(۳).

یعنی، از عایشه روایت شده‌که‌گفت: گفتم یٰا رَسُولَ اللّٰه آیا برای تو خانه‌ایکه برتو سایه‌اندازد درمِنٰی بنا نمائیم؟ فرمود: نه. مِنٰی جای کسی‌استکه سبقت‌گیرد.

۲- ج قَالَ رَجُلٌ مِنَ الصَّحَابَةِ: خَطَبَ النَّبِيُّ(ص) النَّاسَ بِمِنًى

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۱.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۸۱.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۲.

وَ نَزَّلَهُمْ مَنازِلَهُمْ فَقالَ: لِيَنْزِلِ الْمُهاجِرُونَ هٰهُنا وَ أَشارَ إِلىٰ مَيْمَنَةِ الْقِبْلَةِ وَ الْأَنْصارُ هٰهُنا وَ أَشارَ إِلىٰ مَيْسَرَةِ الْقِبْلَةِ، ثُمَّ لِيَنْزِلِ النّاسُ حَوْلَهُمْ.(۱)

یعنی، مردی از صحابه گفت: پیغمبر (ص) در مِنیٰ خطبه خواند و ایشان را درمنازلشان نزول داد و فرمود: مهاجرین اینجا نازل شوند و اشاره کرد به راست قبله، و انصار اینجا فرود آیند و اشاره فرمود به طرف چپ قبله، سپس مردم اطراف ایشان منزل کنند.

۳- ج عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ قُرْطٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: إِنَّ أَعْظَمَ الْأَيّامِ عِنْدَ اللّٰهِ يَوْمُ النَّحْرِ ثُمَّ يَوْمُ الْقَرِّ.(۲)

یعنی، از عبداللّه بن قُرط روایت روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: عظیم‌ترین روزها نزدخدا روز قربانی است، سپس روز قرار و استقرار است (یعنی روزبعدازقربانی که مردم در مِنیٰ اقامت می‌کنند).

۴- ج و ش عَنِ الْباقِرِ وَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ اَنَّ الْعَبّاسَ (رض) اِسْتَأْذَنَ النَّبِيَّ (ص) لِيَبِيتَ بِمَكَّةَ لَيالِيَ مِنًى مِنْ أَجْلِ سِقايَتِهِ فَأَذِنَ لَهُ.(۳)

یعنی، از حضرت باقر و ابن عمر روایت شده که عبّاس از پیغمبر (ص) اذن گرفت که شبهای مِنیٰ را درمکّه بماند بخاطر آب رساندن به مردم، پس رسولخدا (ص) به او اذن داد. (اجازه دادکه شبهای تشریق را اودرمکّه باشد. و شبهای تشریق شبهای یازدهم و دوازدهم و شب سیزدهم است که حاجی درمِنیٰ شب را به روز می‌آورد و بیتوته می‌کند).

۴۱- باب رمی جمرة العقبة

۱- ج عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ يَزِيدَ أَنَّهُ حَجَّ مَعَ ابْنِ مَسْعُودٍ فَرَآهُ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الْكُبْرىٰ بِسَبْعِ حَصَياتٍ وَ جَعَلَ الْبَيْتَ عَنْ يَسارِهِ وَ مِنًى عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ قالَ: هٰذا مَقامُ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ.(۴)

یعنی، روایت کرده عبدالرّحمٰن بن یَزید که او با ابن مَسْعود حجّ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۲.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۲.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۲ و وسائل الشیعه / ج۱۰/ص۲۱۵.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۲.

کرد و دید ابن مسعود جَمْرۀکبری را با هفت ریگ رَمْی می‌کند و کعبه‌را دست چپ قرار داد و مِنیٰ را دست راست، سپس فرموده: اینجا محل ایستادن رسولخدا (ص) بود آن کسی‌که بر او سورۀبقره نازل شده.

۲- ج قَالَ جَابِرٌ (رض): رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَرْمِي عَلَى رَاحِلَتِهِ يَوْمَ النَّحْرِ وَ يَقُولُ: لِتَأْخُذُوا مَنَاسِكَكُمْ، فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَحُجُّ بَعْدَ حَجَّتِي هٰذِهِ[1].

یعنی، جابرگوید: رسولخدا (ص) را دیدم سواره ریگ می‌انداخت و میفرمود: باید مناسک خودرا ازمن فراگیرید، زیرا نمی‌دانم شاید من پس از این حجّ دیگر حجّ نکنم.

۳- ج وَعَنْهُ قَالَ: رَمَى رَسُولُ اللّٰهِ (ص) الْجَمْرَةَ يَوْمَ النَّحْرِ ضُحًى وَ أَمَّا بَعْدُ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ[2].

یعنی، جابر گوید: رسولخدا (ص) روز عیدقربان قبل ازظهر رَمْی نمود و أمّا روزهای بعد آن را پس رَمْی نمود بعدازظهر.

۴- ج قَالَ قُدَامَةُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ (ص) يَرْمِي الْجَمْرَةَ عَلَى نَاقَةٍ لَيْسَ ضَرْبٌ وَلَا طَرْدٌ وَلَا إِلَيْكَ إِلَيْكَ[3].

یعنی، قدامةبْن عبدالله گوید، رسولخدا (ص)را دیدم که ریگ می‌انداخت از بالای شتری، و مانند سلاطین نبودیعنی نه‌مردم را میزد و نه‌طرد می‌کرد و نه‌راه را بازکن می‌گفت.

۴۲-باب الحلّ الأوّل

۱- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِذَا رَمَى أَحَدُكُمْ جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ فَقَدْ حَلَّ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا النِّسَاءَ[4].

یعنی، از عایشه روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه یکی از شما جَمْرۀعَقَبَه‌را انداخت بتحقیق برای او هرچیزی حلال شده جُز هم‌بسترشدن با زنان.

---

(۱)، (۲)، (۳) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۳.

۲- ج عَنْ أَنَسٍ(رض) أَنَّ النَّبِيَّ(ص) أَتَىٰ مِنىً فَأَتَى الْجَمْرَةَ فَرَمٰاهٰا ثُمَّ أَتَىٰ مَنْزِلَهُ بِمِنىً وَ نَحَرَ ثُمَّ قٰالَ لِلْحَلّاقِ: خُذْ وَ أَشٰارَ إِلىٰ جٰانِبِهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ الْأَيْسَرِ ثُمَّ جَعَلَ يُعْطِيهِ النّٰاسَ!(۱)

یعنی، از انس (ره) روایت شده که رسولخدا (ص) به سوی منیٰ آمد، پس رَمْی جمره نمود، سپس به منزل خود درمنیٰ وارد شد، سپس به سرتراش فرمود: بگیر و اشاره کرد به طرف راست سر و سپس به جانب چپ. سپس موها را به مردم عطا کرد.

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: كٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) يَوْمَ النَّحْرِ يَحْلِقُ رَأْسَهُ وَ يُقَلِّمُ أَظْفٰارَهُ، وَ يَأْخُذُ مِنْ شٰارِبِهِ وَمِنْ أَطْرٰافِ لِحْيَتِهِ!(۲)

یعنی، حضرت صادق(ع) فرمودکه: رسولخدا (ص) روز عید اضحیٰ سرخودرا می‌تراشید و ناخنهای خود می‌چید و ازشارب و ازاطراف ریش خود می‌گرفت.

۴- ج قٰالَتْ عٰائِشَةُ (رض): طَيَّبْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَبْلَ أَنْ يُحْرِمَ وَ يَوْمَ النَّحْرِ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ بِطِيبٍ فِيهِ مِسْكٌ!(۳)

یعنی، عایشه گفت: رسولخدا (ص) را خوشبو کردم و معطّر، پیش از آنکه مُحْرِم شود، و نیز روز عیدقربان (او را خوشبونمودم) پیش از آنکه به خانهٔ خدا طواف کند (خوشبونمودم) با عطری که درآن مشک بود.

۵- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: سُئِلَ ابْنُ عَبّٰاسٍ هَلْ كٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) يَتَطَيَّبُ قَبْلَ أَنْ يَزُورَ الْبَيْتَ؟ قٰالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يُضَمِّدُ رَأْسَهُ بِالسُّكِّ قَبْلَ أَنْ يَزُورَ!(۴)

یعنی، از ابن عبّاس سؤال شد که آیا رسولخدا (ص) پیش از آنکه خانهٔ کعبه را طواف کند عطر میزد؟ گفت: من دیدم رسولخدا(ص) سرِ خودرا با سُکّ که قسمی ازعطراست می‌بست پیش ازآنکه کعبه را زیارت کند.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۳.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۸۱و۲۰۳.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۴.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۹۶.

۴۳-باب الذّبح و ما یجزئ فی الضّحیة

قالَ اللّٰهُ تَعالیٰ: لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللّٰهِ فی أَیّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلیٰ ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهیمَةِ الْأَنْعامِ فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقیرَ ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتیقِ[۱]

وَ قالَ: فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ.[۲]

°°

۱- ج عَنْ جابِرٍ (رض) قالَ: نَحَرْنا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) عامَ الْحُدَیْبِیَةِ الْبَدَنَةَ عَنْ سَبْعَةٍ وَ الْبَقَرَةَ عَنْ سَبْعَةٍ[۳] وَفی رِوایَةٍ: خَرَجْنا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) مُهِلّینَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَنا أَنْ نَشْتَرِکَ فِی الْإِبِلِ وَ الْبَقَرِ، کُلُّ سَبْعَةٍ مِنّا فی بَدَنَةٍ[۴] وَفی أُخْریٰ: اشْتَرَکْنا مَعَ النَّبِیِّ (ص) فِی الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ کُلُّ سَبْعَةٍ فی بَدَنَةٍ[۵]

یعنی، از جابر (ره) روایت شده که گفت: ما با رسولخدا (ص) در سال حُدَیْبِیَه یک شتر از هفت نفر و یک گاو از هفت نفر نحر کردیم. و در روایت دیگر جابر گفته با رسولخدا (ص) مُحْرِم شدیم به حجّ، و ما را امر کرد که شرکت کنیم در شتر و گاو هر هفت نفری در یک شتر یا گاو. و در روایت دیگر، جابر گفته: با پیغمبر (ص) در حجّ و عمره شرکت داشتیم از هر هفت نفر بدنه‌ای.

۲- ج قالَ ابْنُ عَبّاسٍ (رض): کُنّا مَعَ النَّبِیِّ (ص) فی سَفَرٍ فَحَضَرَ الْأَضْحیٰ، فَاشْتَرَکْنا فِی الْبَقَرَةِ سَبْعَةً وَ فِی الْجَزُورِ عَشَرَةً[۶]

یعنی، ابن عبّاس گوید، ما با رسولخدا (ص) در سفری بودیم، چون روز عید اَضْحیٰ شد شرکت کردیم در هر گاوی، هفت نفر، و در شتر، ده نفر.

۳- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) أَنَّهُ رَأیٰ رَجُلًا یَنْحَرُ بَدَنَتَهُ بارِکَةً

---

(۱) قرآن/ سورهٔ حج/ آیهٔ: ۲۹ و ۲۸

(۲) قرآن/ سورهٔ بقره/ آیهٔ: ۱۹۶.

(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۴۴ و مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۱۳۶.

(۴) و(۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۴۴.

(۶) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۴۵ و مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۱۷۵.

قَالَ: ابْعَثْهَا قِيَاماً مُقَيَّدَةً سُنَّةَ مُحَمَّدٍ (ص)[1] وَفِي رِوَايَةٍ: نَحَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِيَدِهِ سَبْعَ بُدْنٍ قِيَاماً[2]

یعنی، از اِبْنِ عُمَر (ره) روایت شده که مردی را دید که شترش را درحالیکه سینه روی زمین گذاشته نحر می‌کند، ابن عمر گفت: برانگیزانش درحال ایستاده و مقیّد آنرا نحرکن سُنَّتِ محمّد (ص) این است. و در روایتی دیگر آمده که: رسولخدا (ص) هفت شتر را بدست خود نحر کرد درحالیکه شتران ایستاده بودند.

۴- ش عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: ذَبَحَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ نِسَائِهِ الْبَقَرَةَ[3] وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: ذَبَحَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بَقَرَةً بَقَرَةً، وَ نَحَرَ هُوَ سِتّاً وَسِتِّينَ بَدَنَةً، وَ نَحَرَ عَلِيٌّ (ع) أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ بَدَنَةً[4]

یعنی، از حضرت باقر (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) ازجهت زنان خود گاو، ذبح نمود. و از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) از برای مادران مؤمنین برای هریک گاوی ذبح کرد و خود او ۶۶ شتر نحر نمود، و علیّ (ع) ۳۴ شتر نحر نمود

۵- عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): الْجَامُوسُ يُجْزِي عَنْ سَبْعٍ[5]

یعنی، از علی (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: گاومیش از هفت نفر کافی است.

۶- نَحَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ نِسَائِهِ (وَفِي حَدِيثٍ عَنْ عَائِشَةَ) بَقَرَةً فِي حَجَّتِهِ[6]

یعنی، رسولخدا (ص) درحجّ خود ازطرف زنان خود (ودرحدیثی ازطرف عائشه) گاوی را نحر نمود.

۷- قَالَتْ عَائِشَةُ: دُخِلَ عَلَيْنَا يَوْمَ النَّحْرِ بِلَحْمِ بَقَرٍ. فَقُلْتُ: مَا هٰذَا؟ فَقِيلَ: ذَبَحَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ أَزْوَاجِهِ[7]

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۵.
(۳) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۱۰۱ و ۱۷۴.
(۴) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۱۰۱.
(۵) مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۱۷۵.
(۶) و (۷) صحیح مسلم/ ج۲/ص ۹۵۶ و ۸۷۶.

یعنی، عایشه گوید: آورده شد روز عید قربان برما گوشت گاوی، پس گفتم: چیست این؟ پس گفته شد: رسولخدا (ص) ازطرف زنان خود ذبح نموده است.

۸- عَنْ عَلِیٍّ(ع) قٰالَ، قٰالَ النَّبِیُّ(ص): اَلْبَقَرَةُ تُجْزِئُ عَنْ ثَلاٰثَةٍ مُتَمَتِّعِینَ.[1] وَ فِی رِوٰایَةٍ: اَلْجَذَعَةُ مِنَ الْبَقَرِ تُجْزِئُ عَنْ ثَلاٰثَةٍ وَالْمُسِنَّةُ تُجْزِئُ عَنْ سَبْعَةٍ مِنْ قَبٰائِل شَتّیٰ وَ بُلْدٰانٍ شتّیٰ.[2]

یعنی، از علیّ(ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: گاو از برای سه نفرکه حجّ تمتّع کنند کفایت میکند. و درروایتی: جذعه از گاو (گوسالۀ ماده ایکه یکسال او تمام وداخل سال دوّم شده باشد) برای سه نفر کافی است. و مسنّه (گاویکه داخل سال سوّم شده باشد) برای هفت نفر از قبائل گوناگون و شهرهای مختلف کفایت میکند.

۹- عَنْ عَلِیٍّ(ع) عَنِ النَّبِیِّ(ص) أَنَّهُ أَتٰاهُ رَجُلٌ فَقٰالَ یٰا رَسُولَ اللّٰهِ انّ عَلَیَّ بَدَنَةً وَ لَسْتُ أَقْدِرُ عَلَیْهٰا فَقٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) اجْعَلْ مَکٰانَهٰا سَبْعَ شیاهٍ.[3]

یعنی، از علی(ع) روایت شده که مردی حضور پیامبر(ص) آمد و گفت ای رسولخدا، بر ذمّۀ من بدنه ای استکه قدرت بر(اهدای)آن ندارم، رسولخدا (ص) فرمود: بجای آن هفت گوسفند قرار بده (یعنی نحر وذبح کن).

۱۰- قٰالَ النَّبِیُّ(ص): خَیْرُ الضَّحِیَّةِ الْکَبْشُ الْأَقْرَن.[4] وَ فِی رِوٰایَةٍ: نِعْمَتِ الأُضْحِیَّةُ الْکَبْشُ الاقرن.[5]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: بهترین قربانی گوسفندِ شاخدار (قوچ) است. و در روایتی، فرمود: چه خوب قربانی باشد قوچِ صاحب شاخ.

۴۴- باب التّصدّق بلحوم الضّحایا والأکل منها

۱- ج عَنْ عَلِیٍّ(ع) قٰالَ: أَمَرَنِی رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ أَقُومَ

---

(۱) و (۲) مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۱۷۵.
(۳) مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۱۸۰.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۵.
(۵) مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۱۷۵و ۱۸۰.

عَلٰی بُدْنِهِ وَ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِلَحْمِهٰا وَ جُلُودِهٰا و أَجِلَّتِهٰا وَ أَلاّ أُعْطِیَ الْجَزّارَ مِنْهٰا قٰالَ: نَحْنُ نُعْطِیهِ مِنْ عِنْدِنٰا (۱)

یعنی، از علیّ(ع) روایت شده که گفت، رسولخدا (ص) مرا امر کرد که سرپرستی کنم برشترهای قربانی او و گوشت و پوست و جلّ آنها را صدقه دهم و از آنها به جزّار (ذبح کننده) ندهم و فرمود: ما از نزد خود به او عطا می‌کنیم.

۲ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: نَحَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بَدَنَةً وَ لَمْ یُعْطِ الْجَزّٰارِینَ مِنْ جُلُودِهٰا وَ لاٰقَلاٰئِدِهٰا وَ لاٰجِلاٰلِهٰا، وَلٰکِنْ تَصَدَّقَ بِهِ (۲) وَ فِی رِوٰایَةٍ أُخْرٰی عَنِ النَّبِیِّ (ص) أَنَّهُ إِنَّمٰا یَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ یَدْفَعَ الْأُضْحِیَةَ إِلٰی مَنْ یَسْلُخُهٰا بِجِلْدِهٰا، لِأَنَّ اللّٰهَ تَعٰالٰی قٰالَ: «فَکُلُوا مِنْهٰا وَ أَطْعِمُوا» (۳) وَ الْجِلْدُ لاٰیُؤْکَلُ وَ لاٰیُطْعَمُ، وَلاٰیَجُوزُ ذٰلِکَ فِی الْهَدْیِ (۴)

یعنی، از حضرت صادق(ع) روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) شتری را نحر کرد و به کشنده و پوست کنندگان از پوستهای آنها چیزی نداد و نه از قلاده‌ها و نه از جلهای آنها ولکن صدقه داد. (البتّه بجای مزد نباید به آنان چیزی داد ودرغیر اینصورت می‌توان به آنان عطا نمود). و در روایت دیگر از رسولخدا (ص) نقل شده که همانا برای مرد جایز است که پوست قربانی را به سلاّخ دهد زیرا که خدا فرموده «از آن بخورید و به فقیر اطعام کنید» و پوست نه خورده می‌شود و نه اطعام می‌شود. و این دادن در شترهدی جایز نیست (یعنی شتری را که به منی می‌برند تمام هدیهٔ الٰهی است و مانند قربانیهایی که در بلاد دیگر می‌شود، نیست).

۳ـ ش عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِاللّٰهِ (ع) أَنَّهُمٰا قٰالاٰ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) أَمَرَ أَنْ یُؤْخَذَ مِنْ کُلِّ بَدَنَةٍ بَضْعَةٌ فَأَمَرَ بِهٰا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَطُبِخَتْ فَأَکَلَ هُوَ وَ عَلِیٌّ وَ حَسَوْا مِنَ الْمَرَقِ، وَ قَدْ کٰانَ النَّبِیُّ (ص) أَشْرَکَهُ فِی هَدْیِهِ (۵)

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۴۵ و مسند الامام زید/ص ۲۴۵.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۱۵۱.
(۳) قرآن/سورهٔ حج/آیهٔ: ۲۸ و ۳۶.
(۴) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۱۵۲.
(۵) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۱۴۲.

یعنی،حضرت باقر وصادق(ع) فرمودندکه :رسولخدا (ص) امر کرد از هرشترقربانی قطعه‌ای گرفته و پخته‌گردد ،پس خود حضرت رسول و علی(ع) ازآن خوردند و آبش را آشامیدند. و بتحقیق رسولخدا (ص) علی را در شتران قربانی‌خود شریک کرده‌بود. (که مقداری‌از شتران را خود رسولخدا (ص) ذبح نمود و مقداری را به علی(ع) داد که ذبح‌کنند).

۴ـ ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّمٰا جَعَلَ اللّٰهُ هٰذَا الْأَضْحٰى لِتَشْبَعَ مَسٰاكِينُهُمْ مِنَ اللَّحْمِ فَأَطْعِمُوهُمْ(۱).

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: همانا این قربانی قرارشدبرای اینکه مساکین مسلمین سیرشوند ازگوشت ،پس ایشان را اطعام‌کنید.

۵ـ ج وَقٰالَ جٰابِرٌ (رض) :كُنّٰا لاٰنَأْكُلُ مِنْ لُحُومِ بُدْنِنٰا فَوْقَ ثَلاٰثِ مِنىً،فَرَخَّصَ لَنٰا النَّبِيُّ(ص) فَقٰالَ: كُلُوا وَ تَزَوَّدُوا فَأَكَلْنٰا وَ تَزَوَّدْنٰا(۲).

یعنی،جابرگوید :ما از گوشتهای شتران قربانی‌خود بیش از سه‌روز منیٰ نمی‌خوردیم ،پس رسولخدا (ص) اجازه‌داد وفرمود: بخورید و توشه‌بردارید،پس خوردیم و توشه‌برداشتیم (یعنی درسفر همراه خود ازآن گوشتها میتوانید حمل کنید وزاد وتوشه قراردهید).

۶ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍقٰالَ: نَهٰى رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ لُحُومِ الْأَضٰاحِيِّ بَعْدَ ثَلاٰثٍ ،ثُمَّ أَذِنَ فِيهٰا وَ قٰالَ: كُلُوا مِنْ لُحُومِ الْأَضٰاحِيِّ بَعْدَ ذٰلِكَ وَ ادَّخِرُوا(۳).

یعنی،رسولخدا (ص) از گوشت قربانی پس ازسه‌روز نهی کرد سپس اذن داد و فرمود: ازگوشت قربانی‌بعدا زآن بخوریدوذخیره‌کنید.

۷ـ ش عَنْ عَلِيٍّ(ع)قٰالَ،قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): نَهَيْتُكُمْ عَنْ إِخْرٰاجِ لُحُومِ الْأَضٰاحِيِّ مِنْ مِنىً بَعْدَ ثَلاٰثٍ أَلاٰفَكُلُوا وَادَّخِرُوا وَنَهَيْتُكُمْ

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۱۴۷و۱۷۳و۱۷۴.
(۲) التاج الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۱۴۵.
(۳) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۱۴۸ و مسندالامام زید/ص ۲۴۶.

عَنِ النَّبِيذِ أَلا فَانبذُوا وَ كُلّ مُسْكِرٍ حَرامٌ[۱]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: شما را از گوشت قربانی و بیرون بردن پس از سه روز از مِنیٰ نهی کرده بودم، آگاه باشید بخورید و ذخیره کنید وشما را از نبیذ نهی کردم آگاه باشید نبیذ تهیّه کنید و هرمُسْکِری حرام است.

۴۵- باب الحلق أو التّقصير

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللّٰهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لاتَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا[۲] ◦◦

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قالَ: اللّٰهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ قالُوا: وَ الْمُقَصِّرِينَ يا رَسُولَ اللّٰهِ؟ قالَ: اللّٰهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ، قالُوا: وَ الْمُقَصِّرِينَ يا رَسُولَ اللّٰهِ؟ قالَ: وَ الْمُقَصِّرِينَ.[۳]

یعنی، از اِبْن عُمَر (ره) روایت شده که رسولخدا (ص) گفت: خدایا سرتراشان را رحم کن، اصحاب عرض کردند و مُقَصِّرین (را نیز دعا کن) ای رسولخدا، فرمود: خدایا سرتراشان را رحم کن، اصحاب عرض کردند با موچینان یا رَسُولَ اللّٰه، حضرت گفت: با موچینان.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰه (ص) تَرَحَّمَ وَ اسْتَغْفَرَ لِلْمُحَلِّقِينَ ثَلاثَ مَرّاتٍ وَ عَلَى الْمُقَصِّرِينَ مَرَّةً واحِدَةً.[۴]

یعنی، حضرت صادق (ع) فرمود که: رسولخدا (ص) برای آنانکه سر میتراشند سه مرتبه طلب رحمت و مغفرت کرد وبرای آنانکه از مو و ناخن چیده اند یک مرتبه (مؤلّف گوید چنانکه از آیه و روایات

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۴۹.
(۲) قرآن/سورهٔ فتح/آیهٔ :۲۷.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۶.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۸۶و۱۸۷ و مسند الامام زید /ص ۲۳۵.

استفاده می‌شود حلق وسرتراشی أفضل است از تقصیر وموچینی).

۳ـ ج قَالَ أَنَسٌ (رض): لَمَّا رَمَى رَسُولُ اللّٰهِ (ص) الْجَمْرَةَ وَ نَحَرَ نُسُكَهُ نَاوَلَ الْحَلَّاقَ شِقَّهُ الْأَيْمَنَ فَحَلَقَهُ، فَأَعْطَاهُ أَبَا طَلْحَةَ، ثُمَّ نَاوَلَ الْحَلَّاقَ الشِّقَّ الْأَيْسَرَ فَحَلَقَهُ فَأَعْطَاهُ أَبَا طَلْحَةَ، فَقَالَ: اقْسِمْهُ بَيْنَ النَّاسِ. وَ فِي رِوَايَةٍ: فَوَزَّعَهُ الشَّعْرَةَ وَ الشَّعْرَتَيْنِ بَيْنَ النَّاسِ[1].

یعنی، انس گفت: چون رسولخدا (ص) رَمْی جمره نمود وقربانی خود را نَحْر کرد طرف راست سرخودرا به‌سرتراش داد پس آنرا تراشیدو آنرا به‌اَبی‌طَلْحَه داد، سپس طرف چپ را داد و او تراشید و باز آنرا به‌اَبی‌طَلْحَه داد و فرمود: بین مردم تقسیم‌کن، پس او یکمو و دو مو بین مردم تقسیم‌کرد.

۴ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: كَانَ الَّذِي حَلَقَ رَأْسَ النَّبِيِّ (ص) يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ خِرَاشُ بْنُ أُمَيَّةَ الْخُزَاعِيُّ، وَالَّذِي حَلَقَ رَأْسَ النَّبِيِّ (ص) فِي حَجَّتِهِ مَعْمَرُبْنُ عَبْدِاللّٰهِ، فَقَالَتْ قُرَيْشٌ أَيْ مَعْمَرُ إِذَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فِي يَدِكَ وَ فِي يَدِكَ الْمُوسى، فَقَالَ مَعْمَرٌ: أَيْ وَاللّٰهِ، إِنِّي لَأَعُدُّهُ فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ عَظِيمًا عَلَيَّ[2].

یعنی، حضرت صادق (ع) فرمود: آنکه روز حُدَیْبِیَه سررسولخدا (ص) را تراشید خِراش بن اُمَیّه بود، و آنکه سر او را درحجّ تراشید مَعْمَر بن‌عبداللّه بود، قریش به او گفتند: ای مَعْمَر، دراین هنگام رسولخدا (ص) دردست تووبدست تو تیغ است، مَعْمَر گفت: آری قسم به‌خدا این را فضلی بزرگ از طرف خدا برخود می‌شمارم.

۵ـ ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ الْحَلْقُ إِنَّمَا عَلَى النِّسَاءِ التَّقْصِيرُ[3].

یعنی، از اِبْنِ عَبّاس از رسولخدا (ص) روایت شده‌که فرمود: برزنان سرتراشی نیست، همانا برزنان موچینی وکوتاه‌کردن مواست.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۶.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۱۸۹.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۶و۱۴۷.

۶ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبائِهِ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ (ص) لِعَلِيٍّ (ع) قالَ: يا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى النِّساءِ جُمُعَةٌ وَ لا اسْتِلامُ الْحَجَرِ وَلا حَلْقٌ[۱].

یعنی، حضرت صادق از پدرانش روایت که رسولخدا (ص) در وصیّت خود به علیّ فرمود: ای علیّ، برزنان جمعه واستلام حَجَر و تراشیدن سر نیست.

۷ـ ج عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ: قالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ (ص) زُرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ، قالَ: لاحَرَجَ، قالَ: حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ، قالَ: لاحَرَجَ، قالَ: ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ، قالَ: لاحَرَجَ. وَ فِي رِوايَةٍ: وَقَفَ رَسُولُ اللّهِ (ص) فِي حَجَّةِ الْوَداعِ بِمِنىً لِلنّاسِ يَسْأَلُونَهُ فَقالَ رَجُلٌ: لَمْ أَشْعُرْ فَحَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ قالَ: اذْبَحْ وَلاحَرَجَ، فَجاءَ آخَرُ فَقالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَنَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ، قالَ: ارْمِ وَلاحَرَجَ، فَما سُئِلَ يَوْمَئِذٍ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ وَ لا أُخِّرَ إِلّا قالَ: افْعَلْ وَلاحَرَجَ. رَواهُ الْخَمْسَةُ[۲].

یعنی، مردی به رسولخدا (ص) گفت قبل از رَمْیِ جَمْرَه زیارت کعبه کردم فرمود: باکی نیست، عرض کرد قبل از ذبح سر تراشیدم، فرمود: باکی نیست، گفت قبل از رَمْیِ جَمْره ذبح کردم، فرمود: باکی نیست. و در روایتی: رسولخدا (ص) در حَجَّةُ الْوَداع در مِنیٰ ایستاد و مردم از او سؤال می‌کردند، مردی گفت نمی‌دانستم سر تراشیدم قبل از ذبح، فرمود: ذبح کن و باکی نیست، و شخص دیگری آمد وگفت نمی‌دانستم ذبح کردم قبل از رَمْیِ جَمْره، فرمود رَمْی کن و باکی نیست. پس آنروز سؤال نشد از چیزیکه مقدّم و یا مؤخّر شده باشد مگر آنکه فرمود: بجا بیاور باکی نیست. پنج‌نفر از صاحبان صحیح روایت کرده‌اند.

۸ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّهِ (ص) أَتاهُ أُناسٌ يَوْمَ النَّحْرِ فَقالَ بَعْضُهُمْ: يا رَسُولَ اللّهِ (ص) إِنّي حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ، وَ قالَ بَعْضُهُمْ: حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ، فَلَمْ يَتْرُكُوا شَيْئاً كانَ يَنْبَغِي أَنْ يُؤَخِّرُوهُ إِلّا قَدَّمُوهُ، فَقالَ: لاحَرَجَ[۳].

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۸۹.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۷.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۴۰.

یعنی، حضرت صادق فرمودکه: رسولخدا (ص) نزدش مردمانی آمدند درروزقربان، بعضی گفتند یٰا رَسُولَ اللّٰه من سر تراشیدم قبل ازآنکه ذبح کنم، وبعضی گفت من سر تراشیدم قبل از رَمْی جَمَرٰات، پس چیزی را که سزاوار بود مُؤَخَّر شود نگذاشتند مگر مُقَدَّم داشته بودند، رسولخدا (ص) فرمود: حَرَجی نیست، حَرَجی نیست. (نویسنده گوید: بمضمون دوحدیث فوق درکتب فقه وازجمله وسائل مکرّر شده[1] است کهاستفاده میشود دراعمال روزنحر ترتیب واجب نیست اگرچه اَفْضَل است که ترتیب وسُنَّت رسول را مراعات کنند یعنی، اوّل رَمْی، سپس ذِبْح و پس ازآن حَلْق را بجاآورد).

۴۶-باب استحباب الخطبة یوم النّحر

۱- ج عَنْ رٰافِعِ بْنِ عَمْرٍوالْمُزَنِیِّ (رض) قٰالَ: رَأَیْتُ رَسُولَ اللّٰه (ص) یَخْطُبُ النّٰاسَ بِمِنیً حِینَ ارْتَفَعَ الضُّحیٰ عَلیٰ بَغْلَةٍ شَهْبٰاءَ وَعَلِیٌّ (رض) یُعَبِّرُ عَنْهُ وَ النّٰاسُ بَیْنَ قٰائِمٍ وَقٰاعِدٍ[2].

یعنی، رٰافِعِ بْنِ عَمْرومُزَنِیّ گوید، رسولخدا (ص) را دیدم مردم را خطبه میخواند درمِنیٰ هنگامیکه خورشید بالا آمده بود، و آنحضرت بربالای قاطری سفیدوسیاه بود وعلی (ع) از او تعبیر میکرد (و صدای آنحضرت را بهمردم میرساند) ومردم عدّه ای ایستاده و عدّه ای نشسته بودند.

۲- ج عَنِ ابْنِ عَبّٰاسٍ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) خَطَبَ النّٰاسَ یَوْمَ النَّحْرِ فَقٰالَ: یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ أَیُّ یَوْمٍ هٰذٰا؟ قٰالُوا: یَوْمٌ حَرٰامٌ، قٰالَ: فَأَیُّ بَلَدٍ هٰذٰا؟ قٰالُوا: بَلَدٌ حَرٰامٌ، قٰالَ: فَأَیُّ شَهْرٍ هٰذٰا؟ قٰالُوا: شَهْرٌ حَرٰامٌ، قٰالَ: فَإِنَّ دِمٰاءَکُمْ وَ أَمْوٰالَکُمْ وَ أَعْرٰاضَکُمْ عَلَیْکُمْ حَرٰامٌ کَحُرْمَةِ یَوْمِکُمْ هٰذٰا فِی بَلَدِکُمْ هٰذٰا فِی شَهْرِکُمْ هٰذٰا، فَأَعٰادَهٰا مِرٰاراً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقٰالَ: اللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ اللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ، فَلْیُبَلِّغ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۴۰و ۱۸۱.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۸.

الشّاهِدُ الْغائِبَ لاتَرْجِعُوا بَعْدِی کُفّاراً یَضْرِبُ بَعْضُکُمْ رِقابَ بَعْضٍ. وَ فی رِوایَةٍ: وَقَفَ النَّبِیُّ (ص) یَوْمَ النَّحْرِ بَیْنَ الْجَمَراتِ فی حَجَّتِهِ الَّتی حَجَّ بِهذا وَ قالَ: هذا یَوْمُ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ وَ طَفِقَ یَقُولُ: اللّٰهُمَّ اشْهَدْ وَ وَدَّعَ النّاسَ فَقالُوا: هذِهِ حَجَّةُ الْوَداعِ[1].

یعنی، از ابن عبّاس (ره) روایت شده که: رسولخدا (ص) روز عید اَضْحیٰ خطبه خواند و فرمود: آی مردم، امروز چه روزی است؟ گفتند روز حرام، فرمود: چه شهری است این شهر؟ گفتند: شهر حرام، فرمود این چه ماهی است؟ گفتند: ماه حرام، فرمود: محقّقاً خونها و اموال و اَعْراض شما برشما حرام است مانند حرام بودن این روز در این شهر در این ماه، و چندین مرتبه این مطلب را تکرار کرد، سپس سرخود را بلند کرد و فرمود: خدایا آیا رسانیدم، خدایا آیا رسانیدم، پس باید حاضر به غایب برساند، بعداً زمن برنگردید به کفر که گردن یکدگر را بزنید. و در روایتی آمده که: رسولخدا (ص) روز عید اَضْحیٰ بین جَمَرات در آن حجّی که بجا آورد ایستاد و فرمود: این روز روز حَجِّ اَکْبَر است. و شروع کرد به گفتن: خدایا شاهد باش، و مردم را وداع کرد، ولذا مردم آنرا حَجَّةُ الْوَداع گفتند.

۳- ج عَنْ أَبی بَکْرَةَ (رض) قالَ: خَطَبَ النَّبِیُّ (ص) فی حَجَّتِهِ فَقالَ: إِنَّ الزَّمانَ قَدِ اسْتَدارَ کَهَیْئَتِهِ یَوْمَ خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ السَّنَةُ اثْنا عَشَرَ شَهْراً مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلاثٌ مُتَوالِیاتٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ، وَ رَجَبُ مُضَرَ الَّذی بَیْنَ جُمادیٰ وَ شَعْبانَ[2].

یعنی، از اَبی بَکْرَه روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) در حجّ خود خطبه خواند و فرمود که: زمان دور زده بهمان هیئتی که روز خلقت آسمانها و زمین شده، سال دوازده ماه است، چهار ماه از آن حرام است سه ماه آن ذیقعده و ذیحجّه و محرّم پی در پی و رجب مُضَری که میان جمادی و شعبان است. (مُضَر نام قبیله ای استکه اهمّیّت زیادی به ماه رجب می دادند وبیش از دیگران حُرْمَت آنرا نگه می داشتند ولذا در اینجا رجب به مُضَر اضافه شده است).

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۴- ج خَطَبَ النَّبِيُّ (ص) فِي أَوْسَطِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَ إِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَافَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَ لَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ وَ لَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ وَ لَا لِأَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَى أَبَلَّغْتُ. قَالُوا: بَلَّغَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص).(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) دروسط ایام تشریق خطبه خواند و فرمود: ای مردم بدانید پروردگارشما یکی است، و پدرشما یکی است، بدانید عربی برعَجَمی هیچ فضل وبرتری ندارد و نه عجمی برعربی و نه سرخ برسیاه ونه سیاه برسرخ، مگر بواسطهٔ تَقْوَیٰ، آیا رساندم، مردم گفتند: رسولخدا (ص) رساند.

۴۷- باب طواف الإفاضة

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ.(۲)

۱- ج قَالَتْ عَائِشَةُ (رض): حَجَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ (ص) فَأَفَضْنَا يَوْمَ النَّحْرِ.(۳)

یعنی، از عایشه روایت شده که: ما روز عید با رسولخدا (ص) افاضه کردیم یعنی به مکّه رفتیم برای طواف.

۲- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) أَفَاضَ يَوْمَ النَّحْرِ ثُمَّ رَجَعَ فَصَلَّى الظُّهْرَ بِمِنًى. وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: كَانَ النَّبِيُّ (ص) يَزُورُ الْبَيْتَ أَيَّامَ مِنًى.(۴)

یعنی، از ابن عمر روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) روز عید افاضه کرد، سپس برگشت و نماز ظهر را درمِنیٰ خواند. و درروایت دیگر آمده که: رسولخدا (ص) ایّامی که درمِنیٰ بود خانهٔ کعبه را زیارت می‌نمود. (نویسنده گوید: طواف افاضه واجب و از ارکان حجّ است).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ج۲/ص ۱۴۹.
(۲) قرآن/ سورهٔ حج/آیهٔ: ۲۹.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۹.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۴۹.

۴۸-باب رمی الجمار فی ایّام التّشریق

قالَ اللّهُ تَعالی: وَ اذْكُرُوا اللّهَ فِی أَيّامٍ مَعْدُوداتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی يَوْمَيْنِ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقی وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ(۱).

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّهِ كانَ إِذا رَمَی الْجَمْرَةَ الَّتِی تَلِی مَسْجِدَ مِنًی يَرْمِيها بِسَبْعِ حَصَياتٍ يُكَبِّرُ كُلَّما رَمی بِحَصاةٍ ثُمَّ تَقَدَّمَ أَمامَها فَوَقَفَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ رافِعًا يَدَيْهِ يَدْعُو وَ كانَ يُطِيلُ الْوُقُوفَ، ثُمَّ يَأْتِی الْجَمْرَةَ الثّانِيَةَ فَيَرْمِيها بِسَبْعِ حَصَياتٍ يُكَبِّرُ كُلَّما رَمی بِحَصاةٍ، ثُمَّ يَنْحَدِرُ ذاتَ الْيَسارِ مِمّا يَلِی الْوادِیَ فَيَقِفُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ رافِعًا يَدَيْهِ يَدْعُو، ثُمَّ يَأْتِی الْجَمْرَةَ الَّتِی عِنْدَ الْعَقَبَةِ فَيَرْمِيها بِسَبْعِ حَصَياتٍ يُكَبِّرُ عِنْدَ كُلِّ حَصاةٍ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ وَ لا يَقِفُ عِنْدَها(۲).

یعنی، از اِبْنِ عُمَر (ره) روایت شده‌که: رسولخدا (ص) چون رَمْیِ جمره میکرد آن جمره‌ای‌که کنار مسجد است هفت ریگ میانداخت‌که با رَمْیِ هریک تکبیر میگفت سپس به‌جلو میرفت و روبه‌قبله توقّف میکرد درحالیکه دستهای خودرا بلند میکرد و دعا مینمود و توقّف خودرا طول میداد، سپس به‌طرف جَمْرهٔ دوّم می‌آمد وهفت ریگ به‌آن میانداخت و با رَمْیِ هرریگ تکبیر میگفت، سپس سرازیر میشد به‌طرف چپ به‌طرف وادی و روبه‌قبله میایستاد درحالیکه دستها بلندکرده ودعا مینمود، سپس می‌آمد به‌طرف جَمْره‌ای‌که نزد عَقَبَه است و به‌آن هفت ریگ میانداخت و با رَمْیِ هرریگ تکبیر میگفت، سپس برمیگشت و نزدآن توقّف نمی‌کرد.

۲- ش عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّهِ (ص) عَنِ الْجِمارِ، فَقالَ: قُمْ عِنْدَ الْجَمْرَتَيْنِ، وَلا تَقُمْ عِنْدَ جَمْرَةِ الْعَقَبَةِ، فَقُلْتُ

---

(۱) قرآن/ سورهٔ بقره/ آیهٔ: ۲۰۳.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۵۰.

هٰذا مِنَ السُّنَّةِ؟ فَقالَ: نَعَمْ[۱]

یعنی، از یَعْقُوب بْن شُعَیْب روایت شده که گفت: از جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّد (ع) سؤال کردم از جَمْره‌ها؟ فرمود: نزد دو جَمْره بایست، ولی نزد جَمْرهٔ عَقَبَه توقّف نکن، (راوی گوید) گفتم: آیا این از سُنّت (پیامبر) است؟ فرمود: آری.

۳- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) أَنَّهُ كانَ يَأْتِي الْجِمارَ فِي الْأَيّامِ الثَّلاثَةِ بَعْدَ يَوْمِ النَّحْرِ ماشِيًا ذاهِبًا وَ راجِعًا وَ يُخْبِرُ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) كانَ يَفْعَلُ ذٰلِكَ[۲]

یعنی، اِبْنِ عُمَر درسه روز پس ازعید اَضْحیٰ می‌آمد نزد جَمْره‌ها پیاده چه دررفتن و چه دربرگشتن و میگفت رسولخدا(ص) چنین میکرد.

۴- ش كانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) يَرْمِي الْجِمارَ ماشِيًا[۳] وَفي رِوايَةٍ: رَمىٰ رَسُولُ اللّٰهِ الْجِمارَ راكِبًا عَلىٰ راحِلَتِهِ[۴]

یعنی، رسولخدا (ص) پیاده رَمْی جمار مینمود. و در روایتی: رسولخدا (ص) سواره برروی مرکب خود رمی جمار نمود. (بدانکه رسولخدا (ص) روزعید قربان سواره رَمْیِ جَمْره نمود، ولی درروزهای پس از آن پیاده رَمْیِ جَمْره‌ها را نمود. والبتّه کسی که بعلّت بیماری و یا عذردیگر نتواند پیاده رَمْی کند میتواند سواره بجا آورد).

۵- ج عَنْ أَبِي الْبَدّاحِ عَنْ أَبِيهِ قالَ: رَخَّصَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لِرِعاءِ الْإِبِلِ فِي الْبَيْتُوتَةِ أَنْ يَرْمُوا يَوْمَ النَّحْرِ ثُمَّ يَجْمَعُوا رَمْيَ يَوْمَيْنِ بَعْدَ يَوْمِ النَّحْرِ فَيَرْمُونَهُ فِي أَحَدِهِما[۵] وَ فِي رِوايَةٍ رَخَّصَ النَّبِيُّ (ص) لِلرِّعاءِ أَنْ يَرْمُوا يَوْمًا وَ يَدْعُوا يَوْمًا[۶]

یعنی، اَبِی الْبَدّاح از پدرش روایت کرده که گفت: رسولخدا (ص) به شترچرانان اجازه داد در مِنیٰ که روزعیدرا رَمْیِ جَمَرات کنند، سپس دوروزپس ازعیدرا جمع کنند و دریکروز رَمْی نمایند. و در روایت دیگر: رسولخدا (ص) به چوپانان اجازه داد که روزی را رَمْی کنند و

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۷۵.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۵۰.
(۳) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۷۴ و ۷۵.
(۵) و (۶) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

روزی را واگذارند (نویسنده گوید: این برای آنستکه وادی منٰی فاقد گیاه است پس اگر چوپانان بخواهند آنجا بیتوته کنند، گله و چهارپایانشان هلاک میشود).

۶- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): رَمْیُ الْجِمٰارِ ذُخْرٌ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ.[1] وَ قٰالَ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصٰارِ: إِذٰا رَمَیْتَ الْجِمٰارَ کٰانَ لَکَ بِکُلِّ حَصٰاةٍ عَشْرُ حَسَنٰاتٍ تُکْتَبُ لَکَ فِیمٰا یَسْتَقْبِلُ مِنْ عُمُرِکَ.[2]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: انداختن ریگ‌ها ذخیرهٔ روز قیامت است و به مردی از انصار فرمود: چون رَمْیِ جِمٰار کردی به هر ریگی ده حسنه برای تو نوشته شود در آیندهٔ عمرت.

۷- ش کَتَبَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ؑ فِی جَوٰابِ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ لَمّٰا سَئَلَهُ أَنَّ أَصْحٰابَنٰا قَدِ اخْتَلَفُوا عَلَیْنٰا فَقٰالَ بَعْضُهُمْ إِنَّ النَّفْرَ یَوْمَ الْأَخِیرِ بَعْدَ الزَّوٰالِ أَفْضَلُ، وَقٰالَ بَعْضُهُمْ قَبْلَ الزَّوٰالِ فَکَتَبَ أَمٰا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) صَلَّی الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ بِمَکَّةَ.

یعنی، حضرت صادق (ع) درجواب ایّوب بن نُوح نوشت زمانیکه اوسؤال کرده که اصحاب ما اختلاف کرده‌اند بعضی می‌گویند کوچ‌کردن از منٰی درروز سوّم بعداز ظهر أفْضَل است و بعضی گفتند پیش از ظهر بهتر است، حضرت نوشت: آیا ندانسته‌ای که رسولخدا (ص) نماز ظهر و عصر را درآنروز درمکّه خواند.

(نویسنده گوید: چنانکه از احادیث صحیح درکتب عامّه استفاده می‌شود وقت رَمْیِ جَمَرات درایّام تشریق حتّی روز سوّم، بعد از ظهر می‌باشد. ولی امامیّه قبل ازظهر نیز رمی را جایز دانسته است. و ابوحنیفه درروز سوّم، رَمْی قبل از ظهر را نیز جایز دانسته است. و ایّام تشریق روزهای پس از عیدقربان یعنی روزهای یازدهم ودوازدهم وسیزدهم ذیحجّه است. و أمّا رَمْیِ جَمْرَه درروز عید قربان چنانکه ذکرشد دروقت صبح انجام می‌شود).

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۶۸.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۲۲۷.

٤٩-باب السّير من منى إلى الأبطح و المبيت به

۱- ج عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِبْنِ رُفَيْعٍ (رض) سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ: أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ عَقَلْتَهُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَيْنَ صَلَّى الظُّهْرَيَوْمَ التَّرْوِيَةِ؟ قَالَ: بِمِنىً قُلْتُ: فَأَيْنَ صَلَّى الْعَصْرَ يَوْمَ النَّفْرِ؟ قَالَ: بِالْأَبْطَحِ إِفْعَلْ كَمَا يَفْعَلُ أُمَرَاؤُكَ[۱] وَ قَالَ أَنَسٌ (رض): صَلَّى النَّبِيُّ(ص) الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ وَ رَقَدَ رَقْدَةً بِالْمُحَصَّبِ ثُمَّ رَكِبَ إِلَى الْبَيْتِ فَطَافَ بِهِ[۲].

یعنی، روایت شده از عَبْدالعَزیزبْنِ رُفَیْع که گفت: سؤال کردم از اَنَس بن مالک که مرا خبر ده از چیزی که از رسولخدا (ص) آنرا درک کرده ای، در روز ترویه آنحضرت نماز ظهر را کجا خواند؟ گفت: در مِنیٰ، گفتم: در روز کوچ (از مِنیٰ به مکّه) نماز عصر را کجا بجا آورد؟ گفت: در أَبْطَح. و نیز انس گفته: رسولخدا (ص) نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در مُحَصَّب خواند و نیز چرتی زد، سپس سوار شد و به سوی کعبه روان شد و به آن طواف کرد (یعنی طواف وداع که واجب است و شرح آن بیاید).

۲- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ النَّبِيَّ(ص) وَ أَبَابَكْرٍ وَ عُمَرَ كَانُوا يَنْزِلُونَ الْأَبْطَحَ[۳] عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) إِنَّمَا نَزَلَ الْبَطْحَاءَ حَيْثُ بَعَثَ عَائِشَةَ مَعَ أَخِيهَا عَبْدِ الرَّحْمٰنِ إِلَى التَّنْعِيمِ فَاعْتَمَرَتْ لِمَكَانِ الْعِلَّةِ الَّتِي أَصَابَتْهَا، فَطَافَتْ بِالْبَيْتِ ثُمَّ سَعَتْ ثُمَّ رَجَعَتْ فَارْتَحَلَ مِنْ يَوْمِهِ[۴].

یعنی، از اِبْن عُمَر (ره) روایت شده که: رسولخدا (ص) و ابوبکر و عمر در ابطح نازل و فرود می‌آمدند، و از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) از مِنیٰ کوچ کرد و در بَطْحاء نازل شد و پائین آمد در هنگامیکه عایشه را با برادرش عَبْدالرَّحْمٰن فرستاد به تَنْعِیم که عمره بجا آورد برای حیضی که به او رسیده بود و از طواف بازمانده

---

(۱) و (۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۵۱.
(۴) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۲۲۹.

بود و این عمره بجای آن بود. پس عایشه به کعبه طواف نمود و سعی بجا آورد و برگشت و همان روز رسولخدا (ص) از بطحاء به طرف مدینه کوچ کرد. (بَطْحاء و أَبْطَح و مُحَصَّب، نامهای زمین همواری در بین مکّه ومِنیٰ است که از روایات میتوان استفاده نمود منزل نمودن درآنجا مستحبّ است).

۳- ج قَالَ أَبُورَافِع (رض): لَمْ يَأْمُرْنِي رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ أَنْزِلَ الْأَبْطَحَ حِينَ خَرَجَ مِنْ مِنًى وَلٰكِنِّي جِئْتُ فَضَرَبْتُ فِيهِ قُبَّتَهُ فَجَاءَ فَنَزَلَ.[1]

یعنی، ابورافع (خادم پیامبر ص) گفته: رسولخدا (ص) مرا امر نکرد که در اَبْطَح نازل شوم ولیکن من آمدم و خیمهٔ حضرت را درآنجا زدم، پس حضرت آمد و نزول نمود.

۴- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) قَالَ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَنَحْنُ بِمِنًى نَحْنُ نَازِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ وَ ذٰلِكَ أَنَّ قُرَيْشًا وَ بَنِي كِنَانَةَ تَحَالَفَتْ عَلٰى بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلِبِ أَلَّا يُنَاكِحُوهُمْ وَ لَا يُبَايِعُوهُمْ حَتّٰى يُسْلِمُوا إِلَيْهِمُ النَّبِيَّ (ص)[2]

یعنی، از ابی‌هریره (ره) روایت شده که گفت، رسولخدا (ص) درحالیکه ما درمِنیٰ بودیم فرمود: ما إنْشَاءَ اللّٰه فردا نازل خواهیم شد در خَیْفِ بَنِی‌کِنَانَه (یعنی همان مکان مُحَصَّب) همانجاکه کُفّار قسم خوردند برکفر و آن، وقتی بودکه قریش و بنی‌کنانه قسم خوردند عَلَیْهِ بنی‌هاشم وبنی عبدالمطّلب که باآنان نکاح نکنند و خرید و فروش ننمایند تا رسولخدا (ص) را به ایشان تسلیم کنند. (چنانکه ذکرشد اَبْطَح وخَیْفِ بَنِی‌کِنَانَه ومُحَصَّب وبَطْحَاء، تمام اینها نامهائی است برای دشت وسیعی که بین مِنیٰ ومکّه است متّصل است به مقابرمکّه. ونزول رسولخدا (ص) دراین مکان اشاره به نصرت إلٰهی است که چگونه خدا حقّ را یاری وباطل را شکست میدهد).

۵- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: حَاضَتْ صَفِيَّةُ لَيْلَةَ النَّفْرِ، فَقَالَتْ: مَا أُرَانِي إِلَّا حَابِسَتَكُمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) عَقْرٰى حَلْقٰى أَطَافَتْ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۵۱.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۵۱و۱۵۲.

يَوْمَ النَّحْرِ؟ قِيلَ: نَعَمْ، قَالَ: فَانْفِرِي.[1]
یعنی، عایشه گفت که شب کوچ کردن از منی صفیّه حیض شد و گفت: من شما را بازمی‌دارم، رسولخدا (ص) فرمود: خدا او را بیماری حیض داده آیا روز عید طواف کعبه را کرده؟ گفته شد: آری، فرمود: پس کوچ کن. (یعنی دیگر برای تو انتظار پاک شدن و طواف وداع واجب نیست. وشرح طواف وداع درابواب بعد خواهد آمد).

۵۰-باب حجّة رسول الله (ص)

۱- ج عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (رض) عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ فَسَأَلَ عَنِ الْقَوْمِ حَتَّىٰ انْتَهَىٰ إِلَيَّ فَقُلْتُ: أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَأَهْوَىٰ بِيَدِهِ إِلَىٰ رَأْسِي فَنَزَعَ زِرِّيَ الْأَعْلَىٰ ثُمَّ نَزَعَ زِرِّيَ الْأَسْفَلَ ثُمَّ وَضَعَ كَفَّهُ بَيْنَ ثَدْيَيَّ وَ أَنَا يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ شَابٌّ فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ يَا ابْنَ أَخِي سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَسَأَلْتُهُ وَ هُوَ أَعْمَىٰ وَ حَضَرَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَقَامَ فِي نِسَاجَةٍ مُلْتَحِفًا بِهَا كُلَّمَا وَضَعَهَا عَلَىٰ مَنْكِبَيْهِ رَجَعَ طَرَفَاهَا إِلَيْهِ مِنْ صِغَرِهَا وَ رِدَاؤُهُ إِلَىٰ جَنْبِهِ عَلَى الْمِشْجَبِ فَصَلَّىٰ بِنَا فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ حَجَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقَالَ بِيَدِهِ فَعَقَدَ تِسْعًا فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) مَكَثَ تِسْعَ سِنِينَ لَمْ يَحُجَّ ثُمَّ أَذَّنَ فِي النَّاسِ فِي الْعَاشِرَةِ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) حَاجٌّ فَقَدِمَ الْمَدِينَةَ بَشَرٌ كَثِيرٌ كُلُّهُمْ يَلْتَمِسُ أَنْ يَأْتَمَّ بِرَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَ يَعْمَلَ مِثْلَ عَمَلِهِ فَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّىٰ أَتَيْنَا ذَا الْحُلَيْفَةِ فَوَلَدَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ فَأَرْسَلَتْ إِلَىٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) كَيْفَ أَصْنَعُ؟ قَالَ: اغْتَسِلِي وَ اسْتَثْفِرِي بِثَوْبٍ وَ أَحْرِمِي فَصَلَّىٰ رَسُولُ اللّٰهِ فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ رَكِبَ الْقَصْوَاءَ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَوَتْ بِهِ نَاقَتُهُ عَلَى الْبَيْدَاءِ نَظَرْتُ إِلَىٰ مَدِّ بَصَرِي بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ رَاكِبٍ وَ مَاشٍ وَ عَنْ يَمِينِهِ مِثْلَ ذٰلِكَ وَ عَنْ يَسَارِهِ مِثْلَ ذٰلِكَ وَ مِنْ خَلْفِهِ مِثْلَ ذٰلِكَ وَ رَسُولُ اللّٰهِ بَيْنَ أَظْهُرِنَا وَ عَلَيْهِ يَنْزِلُ الْقُرْآنُ وَ هُوَ يَعْرِفُ تَأْوِيلَهُ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۵۲

وَ مٰا عَمِلَ بِهِ مِنْ شَیْءٍ عَمِلْنٰا بِهِ ،فَأَهَلَّ بِالتَّوْحِیدِ لَبَّیْکَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لٰاشَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکَ لٰاشَرِیکَ لَکَ ،و أَهَلَّ النّٰاسُ بِهٰذَا الَّذِی یُهِلُّونَ بِهِ فَلَمْ یَرُدَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَلَیْهِمْ شَیْئًا مِنْهُ وَ لَزِمَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) تَلْبِیَتَهُ. قٰالَ جٰابِرٌ (رض): لَسْنٰا نَنْوِی إِلَّا الْحَجَّ لَسْنٰا نَعْرِفُ الْعُمْرَةَ حَتّٰی إِذٰا أَتَیْنٰا الْبَیْتَ مَعَهُ اسْتَلَمَ الرُّکْنَ فَرَمَلَ ثَلٰاثاً وَ مَشٰی أَرْبَعًا ثُمَّ نَفَذَ إِلٰی مَقٰامِ إِبْرٰاهِیمَ عَلَیْهِ السَّلٰامُ فَقَرَأَ ـ وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقٰامِ إِبْرٰاهِیمَ مُصَلًّی ـ فَجَعَلَ الْمَقٰامَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْبَیْتِ وَ کٰانَ یَقْرَأُ فِی الرَّکْعَتَیْنِ ـ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ ـ وَ قُلْ یٰا أَیُّهَا الْکٰافِرُونَ ـ ثُمَّ رَجَعَ إِلَی الرُّکْنِ فَاسْتَلَمَهُ ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْبٰابِ إِلَی الصَّفٰا فَلَمّٰا دَنٰا مِنَ الصَّفٰا قَرَأَ ـ إِنَّ الصَّفٰا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعٰائِرِ اللّٰهِ ـ إِبْدَأُوا بِمٰا بَدَأَ اللّٰهُ بِهِ ، فَبَدَأَ بِالصَّفٰا فَرَقِیَ عَلَیْهِ حَتّٰی رَأَی الْبَیْتَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ فَوَحَّدَ اللّٰهَ وَ کَبَّرَهُ وَ قٰالَ: لٰا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لٰاشَرِیکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ،لٰا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزٰابَ وَحْدَهُ ،ثُمَّ دَعٰا بَیْنَ ذٰلِکَ قٰالَ مِثْلَ هٰذٰا ثَلٰاثَ مَرّٰاتٍ ثُمَّ نَزَلَ إِلَی الْمَرْوَةِ حَتّٰی إِذٰا انْصَبَّتْ قَدَمٰاهُ فِی بَطْنِ الْوٰادِی سَعٰی حَتّٰی إِذٰا صَعِدَتٰا مَشٰی حَتّٰی أَتَی الْمَرْوَةَ فَفَعَلَ عَلَیْهٰا کَمٰا فَعَلَ عَلَی الصَّفٰا حَتّٰی إِذٰا کٰانَ آخِرُ طَوٰافِهِ عَلَی الْمَرْوَةِ قٰالَ: لَوْ أَنِّی اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِی مَا اسْتَدْبَرْتُ لَمْ أَسُقِ الْهَدْیَ وَ جَعَلْتُهٰا عُمْرَةً فَمَنْ کٰانَ مِنْکُمْ لَیْسَ مَعَهُ هَدْیٌ فَلْیَحِلَّ وَ لْیَجْعَلْهٰا عُمْرَةً فَقٰامَ سُرٰاقَةُ بْنُ مٰالِکٍ فَقٰالَ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ أَلِعٰامِنٰا هٰذٰا أَمْ لِأَبَدٍ؟ فَشَبَّکَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَصٰابِعَهُ وٰاحِدَةً فِی الْأُخْرٰی وَ قٰالَ: دَخَلَتِ الْعُمْرَةُ فِی الْحَجِّ مَرَّتَیْنِ لٰا بَلْ لِأَبَدِ أَبَدٍ. وَ قَدِمَ عَلِیٌّ مِنَ الْیَمَنِ بِبُدْنِ النَّبِیِّ (ص) فَوَجَدَ فٰاطِمَةَ (رض) مِمَّنْ حَلَّ وَ لَبِسَتْ ثِیٰابًا صَبِیغًا وَ اکْتَحَلَتْ فَأَنْکَرَ ذٰلِکَ عَلَیْهٰا فَقٰالَتْ :إِنَّ أَبِی أَمَرَنِی بِهٰذٰا . قٰالَ: فَکٰانَ عَلِیٌّ یَقُولُ بِالْعِرٰاقِ: فَذَهَبْتُ إِلٰی رَسُولِ اللّٰهِ (ص) مُحَرِّشاً عَلٰی فٰاطِمَةَ لِلَّذِی صَنَعَتْ مُسْتَفْتِیًا لِرَسُولِ اللّٰهِ (ص) فِیمٰا ذَکَرَتْ عَنْهُ فَأَخْبَرْتُهُ أَنِّی أَنْکَرْتُ ذٰلِکَ عَلَیْهٰا فَقٰالَ: صَدَقَتْ صَدَقَتْ مٰاذٰا قُلْتَ حِینَ فَرَضْتَ الْحَجَّ؟ قُلْتُ : اللّٰهُمَّ إِنِّی أُهِلُّ بِمٰا أَهَلَّ بِهِ

رَسُولُكَ قَالَ: فَإِنَّ مَعِي الْهَدْيَ فَلَاتَحِلَّ قَالَ: فَكَانَ جَمَاعَةُ الْهَدْيِ الَّذِي قَدِمَ بِهِ عَلِيٌّ مِنَ الْيَمَنِ وَ الَّذِي أَتَى بِهِ النَّبِيُّ (ص) مِائَةً قَالَ: فَحَلَّ النَّاسُ كُلُّهُمْ وَ قَصَّرُوا إِلَّا النَّبِيَّ (ص) وَ مَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ تَوَجَّهُوا إِلَى مِنًى فَأَهَلُّوا بِالْحَجِّ وَ رَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَصَلَّى بِهَا الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ وَالْفَجْرَ ثُمَّ مَكَثَ قَلِيلاً حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَ أَمَرَ بِقُبَّةٍ مِنْ شَعَرٍ تُضْرَبُ لَهُ بِنَمِرَةَ فَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ لَاتَشُكُّ قُرَيْشٌ إِلَّا أَنَّهُ وَاقِفٌ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ كَمَا كَانَتْ قُرَيْشٌ تَصْنَعُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَأَجَازَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَتَّى أَتَى عَرَفَةَ فَوَجَدَ الْقُبَّةَ قَدْ ضُرِبَتْ لَهُ بِنَمِرَةَ فَنَزَلَ بِهَا ،حَتَّى إِذَا زَاغَتِ الشَّمْسُ أَمَرَ بِالْقَصْوَاءِ فَرُحِلَتْ لَهُ فَأَتَى بَطْنَ الْوَادِي فَخَطَبَ النَّاسَ وَ قَالَ: إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هٰذَا فِي شَهْرِكُمْ هٰذَا فِي بَلَدِكُمْ هٰذَا ،أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمَيَّ مَوْضُوعٌ وَ دِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ ،وَ إِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَضَعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِيعَةَ ابْنِ الْحَارِثِ كَانَ مُسْتَرْضِعاً فِي بَنِي سَعْدٍ فَقَتَلَتْهُ هُذَيْلٌ وَ رِبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ وَ أَوَّلُ رِبًا أَضَعُ مِنْ رِبَانَا رِبَا عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ ،فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانِ اللَّهِ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَلَّا يُوطِئْنَ فُرُشَكُمْ أَحَداً تَكْرَهُونَهُ فَإِنْ فَعَلْنَ ذٰلِكَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْباً غَيْرَ مُبَرِّحٍ ،وَ لَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ،وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابَ اللَّهِ. وَ أَنْتُمْ تُسْئَلُونَ عَنِّي فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا : نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ أَدَّيْتَ وَ نَصَحْتَ فَقَالَ بِإِصْبَعِهِ السَّبَّابَةِ يَرْفَعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْكُتُهَا إِلَى النَّاسِ :اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ أَذَّنَ ثُمَّ أَقَامَ فَصَلَّى الظُّهْرَ ثُمَّ أَقَامَ فَصَلَّى الْعَصْرَ ، وَ لَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا شَيْئاً ،ثُمَّ رَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَتَّى أَتَى الْمَوْقِفَ فَجَعَلَ بَطْنَ نَاقَتِهِ الْقَصْوَاءِ إِلَى الصَّخَرَاتِ وَ جَعَلَ حَبْلَ الْمُشَاةِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ فَلَمْ يَزَلْ وَاقِفاً حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ خَلْفَهُ وَ دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ قَدْ شَنَقَ لِلْقَصْوَاءِ الزِّمَامَ حَتَّى إِنَّ رَأْسَهَا لَيُصِيبُ مَوْرِكَ رَحْلِهِ وَ يَقُولُ أَيْ يُشِيرُ بِيَدِهِ الْيُمْنَى:

أَيُّهَا النَّاسُ السَّكِينَةَ السَّكِينَةَ، كُلَّمَا أَتَى حَبْلاً مِنَ الْحِبَالِ أَرْخَى لَهَا قَلِيلاً حَتَّى تَصْعَدَ حَتَّى أَتَى الْمُزْدَلِفَةَ فَصَلَّى بِهَا الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَ إِقَامَتَيْنِ وَ لَمْ يُسَبِّحْ بَيْنَهُمَا شَيْئاً ثُمَّ اضْطَجَعَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ وَ صَلاَّهُ حِينَ تَبَيَّنَ لَهُ الصُّبْحُ بِأَذَانٍ وَ إِقَامَةٍ، ثُمَّ رَكِبَ الْقَصْوَاءَ حَتَّى أَتَى الْمَشْعَرَ الْحَرَامَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ فَدَعَا اللّٰهُ وَ كَبَّرَهُ وَ هَلَّلَهُ وَ وَحَّدَهُ فَلَمْ يَزَلْ وَاقِفًا حَتَّى أَسْفَرَ جِدّاً، فَدَفَعَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَأَرْدَفَ الْفَضْلَ بْنَ عَبَّاسٍ وَ كَانَ رَجُلاً حَسَنَ الشَّعْرِ أَبْيَضَ وَسِيمًا فَلَمَّا دَفَعَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مَرَّتْ بِهِ ظُعُنٌ يَجْرِينَ فَطَفِقَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهِنَّ (ص) فَوَضَعَ النَّبِيُّ (ص) يَدَهُ عَلَى وَجْهِ الْفَضْلِ فَحَوَّلَ الْفَضْلُ وَجْهَهُ إِلَى الشِّقِّ الْآخَرِ يَنْظُرُ، فَحَوَّلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) يَدَهُ مِنَ الشِّقِّ الْآخَرِ عَلَى وَجْهِ الْفَضْلِ يَصْرِفُ وَجْهَهُ مِنَ الشِّقِّ الْآخَرِ يَنْظُرُ حَتَّى أَتَى بَطْنَ مُحَسِّرٍ فَحَرَّكَ قَلِيلاً ثُمَّ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوُسْطَى الَّتِي تَخْرُجُ عَلَى الْجَمْرَةِ الْكُبْرَى حَتَّى أَتَى الْجَمْرَةَ الَّتِي عِنْدَ الشَّجَرَةِ فَرَمَاهَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ يُكَبِّرُ مَعَ كُلِّ حَصَاةٍ مِنْهَا مِثْلَ حَصَى الْخَذْفِ رَمَى مِنْ بَطْنِ الْوَادِي ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمَنْحَرِ فَنَحَرَ ثَلاثاً وَسِتِّينَ بِيَدِهِ ثُمَّ أَعْطَى عَلِيّاً فَنَحَرَ مَا غَبَرَ وَ أَشْرَكَهُ فِي هَدْيِهِ، ثُمَّ أَمَرَ مِنْ كُلِّ بَدَنَةٍ بِبِضْعَةٍ فَجُعِلَتْ فِي قِدْرٍ فَطُبِخَتْ فَأَكَلَا مِنْ لَحْمِهَا وَ شَرِبَا مِنْ مَرَقِهَا ثُمَّ رَكِبَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَأَفَاضَ إِلَى الْبَيْتِ وَ صَلَّى بِمَكَّةَ الظُّهْرَ فَأَتَى بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَسْقُونَ عَلَى زَمْزَمَ فَقَالَ: انْزِعُوا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَلَوْلَا أَنْ يَغْلِبَكُمُ النَّاسُ عَلَى سِقَايَتِكُمْ لَنَزَعْتُ مَعَكُمْ، فَنَاوَلُوهُ دَلْواً فَشَرِبَ مِنْهُ*.

یعنی: از جعفربن محمّد (رض) از پدرش روایت شده که گفت: وارد شدیم بر جَابِرِبْنِ عَبْدِاللّٰه، پس او از آن جمع (که در نزد او بودند) سؤال و احوالپرسی نمود تا به من رسید، من گفتم: مُحَمَّدِبْنِ عَلِيِّبْنِ حُسَيْنم پس او دستش را به طرف من دراز کرد به طرف سرم، پس دکمهٔ بالاترم را بیرون آورد سپس دکمهٔ پائین ترم را و کف خودرا برسینهٔ من گذاشت (بخاطر اظهار محبّت ودوستی به خاندان پیغمبر) و من درآنروز

---

* التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ ص ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹.

جوان نورسی بودم، پس گفت: مَرْحَبا به تو ای برادرزاده، از آنچه خواهی سؤال کن، پس من از او سؤال کردم درحالیکه او نابینا بود. و وقت نماز رسید، پس او ایستاد و رِداءِ خودرا به خود پیچیده بود، هرزمان که بدوش می‌افکند دوطرف آن از کوچکی برمیگشت، و رِدای دیگر درپهلوی او بود برچوب رختی، پس به ما درنماز امامت کرد. من گفتم: از حجّ رسولخدا (ص) مرا خبر ده. انگشتان خودرا حرکت داد و عدد نُه را نشان داد، و گفت: همانا رسولخدا (ص) نه سال در مدینه بود و حجّ نکرد، سپس درسال دهم برای مردم اعلان کرد که رسولخدا (ص) حجّ خواهدکرد، پس مردم بسیاری به مدینه آمدند و همه خواستار بودند که اقتداء به رسولخدا (ص) کنند و مانند او عمل نمایند، پس ما با او بیرون آمدیم تا به ذُو الْحُلَیْفَه رسیدیم که اَسْماءِ بِنْتِ عُمَیْس (همسر ابوبکر)، محمّدبن ابی‌بکر را وضع حمل کرد و فرستاد نزد رسولخدا (ص) که چه بکنم؟ (رسولخدا ص) فرمود: بشوی و با پارچه‌ای خودرا ببند و مُحْرِم‌شو. پس رسولخدا (ص) (در ذِی الْحُلَیْفَه) درمسجد نماز خواند، سپس سوار برشتر قَصْواء شد تاشتر او را در محلّ بَیْداء قرارداده آماده شد. (جابر گوید:) من نظرکردم دیدم تاآنجاکه چشم کارمیکند جلو او سواره و پیاده درحرکت است و همچنین درطرف راست و چپ و از عقب سر مانندآن. و رسولخدا (ص) درجلو ما و براو قرآن نازل میشود و او تحقّق آنرا می‌داند، و آنچه عمل میکند ما به آن عمل میکنیم، پس صدای خودرا به توحید (وتَلْبِیَه) بلندکرد (وگفت:) **لَبَّیْکَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لاشَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکَ لاشَرِیکَ لَکَ**، ومردم صدای خودرا بهمین ذکربلندکردند و رسولخدا (ص) بر ایشان منع نکرد، و رسولخدا (ص) همواره لَبَّیْک گویان بود، جابر گفت ما نیّتی نکردیم جُزحجّ و بخیال عُمْره (در ایّام حج) نبودیم، تااینکه وارد خانهٔ خدا شدیم و رسولخدا (ص) خودرا به رُکْن مالید و سه شوط بطور هَرْوَله حرکت کرد و چهارشوط راه رفت، سپس به طرف مقام ابراهیم (ع) رفت و (آیهٔ: ۱۲۵ سورهٔ بقره را) قرائت کرد که (فرموده:) «**وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی**.

و شما محلّ اقامهٔ ابراهیم را جای نماز بگیرید»، پس مقام را بین خود و کعبه قرار داد و دو رکعت نماز خواند که در آنها سوره‌های اخلاص و کافرون را قرائت نمود، سپس برگشت خودرا به رُکن مالید، وسپس از باب صفا بیرون رفت، و چون به صَفا نزدیک شد (آیهٔ ۱۵۸ سورهٔ بقره را) قرائت کرد که (فرموده:) «إِنَّ الصَّفٰا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعٰائِرِ اللّٰهِ... براستیکه صَفا و مَرْوَه از شعائر خداست ....»، و فرمود: ابتداء کنید به آنچه خدا ابتداء نموده و ابتداء به صَفا فرمود، و بر آن بالا رفت تا اینکه کعبه را دید و روبه قبله نمود و توحید و تکبیر گفت و گفت: لٰا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لٰاشَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، لٰا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزٰابَ وَحْدَهُ، سپس در بین آن دعا کرد و مانند سه مرتبه تکرار کرد، سپس فرود آمد به سوی مَرْوَه تا اینکه قدمهای او به شکم وادی رسید سعی نمود تا رو به بالا رفت و بر مروه رسید و بر بالای مَرْوَه همانرا انجام داد که بر بالای صَفا بجا آورده بود تا اینکه آخر طواف او بر مَرْوَه بود، فرمود: اگر من می‌دانستم آنچه الآن می‌دانم هدی وقربانی همراه نمی‌آوردم و نیّت خودرا عمره میکردم، پس هرکس قربانی همراه ندارد مُحِلّ شود و نیّت خودرا عُمْره قرار دهد. سُرٰاقَةُ بْنِ مٰالِك برخاست وگفت یٰا رَسُولَ اللّٰه آیا این حکم برای همین امسال است یا برای همیشه؟ پس رسولخدا (ص) انگشتان دست خودرا دریکدگر داخل نمود و فرمود عُمْره داخل حج شد برای همیشه و دو مرتبه تکرار کرد. وعَلِیّ (ع) از یَمَن وارد شد با شتران رسولخدا (ص) و دید فاطمه مُحِلّ شده و لباس رنگین پوشیده و سورمه کشیده. و این عمل را علی بر او ایراد و انکار کرد؟ او گفت: پدرم به این کار امر کرده است. پس علی (ع) مکرر درعراق میگفت، من خدمت رسولخدا (ص) رفتم و علیه فاطمه و کار او گفتگو و از رسولخدا (ص) استفتاء کردم در آنچه از کار او ناپسند دانستم، پس رسولخدا (ص) فرمود: او راست گفته، راست گفته است. چون قصد حجّ کردی چه گفتی و چه نیّت کردی؟ گفتم: (نیّت کردم و گفتم) خدایا من لَبَّیْک میگویم به آنچه رسول تو

به آن لَبَّیْک گفته است. فرمود: با من قربانی همراه است، پس مُحِلّ مشو. پس جملهٔ قربانیها ئیکه علی از یَمَن آورده بود با قربانیهای رسولخدا (ص) صد عدد بود. پس تمام مردم مُحِلّ شدند و تقصیر کردند جز پیغمبر (ص) وکسانیکه قربانی همراه داشتند، پس چون روز تَرْوِیه (یعنی هشتم ماه) شد همه توجّه کردند به سوی مِنٰی و احرام به حجّ بستند و رسولخدا (ص) سوار شد و درمنی نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و فجررا بجاآورد و کمی مکث نمود تا خورشید طالع شد، و امر کرد تا خیمه‌ای از مو در نَمِرَه برای او زده شود، پس رسولخدا (ص) حرکت کرد و قریش شکّ نداشتند جز اینکه او نزد مَشْعَرِالْحَرام توقّف خواهدکرد چنانکه قریش در جاهلیّت عمل می‌کردند. پس رسولخدا (ص) از آنجا گذشت تا به عَرَفَه رسید و دید در نَمِرَه برای او خیمه زده‌شده، پس فرود آمد تا اینکه خورشید (از وسط آسمان) منحرف شد (یعنی ظهر شد)، امر کرد شتر قَصْواء را برای او کوچ دادند تا آمد به شکم وادی رسید، پس برای مردم خطبه خواند و فرمود: همانا خونهای شما و اموال شما برشما حرام است مانند حرام بودن این روز دراین ماه دراین شهر، آگاه باشید هرچیزی از امور جاهلیّت زیرقدمم نهاده شده است (یعنی باطل گردیده است و پس از اسلام مؤاخذه‌ای برای آنها نیست) و خونهای جاهلیّت زیرقدمم نهاده‌شده (یعنی قصاص ودیه وکفّاره‌ای برای آن قتلها نیست) و همانا اوّل خونی‌که قدم برآن نهادم از خونهای ما خون فرزند رَبِیعَةَ بْنِ حٰارِث بْنِ عَبْدالمطّلب است که شیرخور بود درمیان طایفهٔ بَنِی‌سَعْد و طایفهٔ هُذَیْل او را کشت. و رِبای جاهلیّت زیرقدمم نهاده‌شده (یعنی به ما زادی‌که درزمان جاهلیّت گرفته اید مؤاخذه‌ای نیست) و اوّل آن ربا، ربای عبّاس بْنِ عَبْدالْمُطَّلِب است‌که آن تمامش پایمال است. پس، از خدا بترسید دربارهٔ زنان، زیرا شما آنانرا گرفتید به امان خدا، و فرج آنان را حلال کردید به‌کلمه‌ای‌که خدا مقرّر نموده است. و حقّ شما برآنان استکه اَحَدی را بربساط شما راه ندهند و اگر این کاررا کردند بزنیدشان زدن غیرشدید، وحقّ آنان برشما، رزق

ایشان و پوشش ایشان است بطور معروف، و بتحقیق درمیان شما گذاشتم چیزی را که اگر به آن چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا، و شما سؤال خواهید شد از من پس چه خواهید گفت؟ مردم گفتند: گواهی می‌دهیم که تو رساندی و اداکردی و نصیحت نمودی، پس رسولخدا (ص) درحالیکه با انگشت سَبّابه اشاره به آسمان میکرد و به سوی مردم برمیگردانید گفت: خدایا شاهد باش، سه مرتبه اینرا گفت. سپس اذان گفت و اقامه (یعنی دستور داد تا اذان و اقامه گویند) و نماز ظهر را خواند، سپس اقامه گفت و نماز عصر را خواند و چیزی بین آنها نخواند. سپس رسولخدا (ص) سوار شد تا به موقف رسید، پس شکم شترخود قَصْواء را بسوی سنگها نهاد و جماعت پیادگان را جلو خود قرارداد و روبه قبله کرد، و همواره ماند تاغروب خورشید. و اسامه را عقب خود ردیف سوار کرد و از آنجا دورشد و زمام شتر را کشید باندازه‌ای که سرشتر به بار آن میرسید و با دست راست خود اشاره میکرد که ای مردم به آرامی حرکت کنید، و به هرتَلّ ریگی میرسید زمام ناقه را کمی رها میکرد تا بالا رود تا اینکه به مُزْدَلِفه رسید، پس درآنجا نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه خواند و نمازی بین آنها نخواند، سپس رسولخدا (ص) استراحت نمود تا اینکه فجرطلوع کرد و نماز صبح را درحالیکه صبح برای او روشن شده بود بایک اذان و یک اقامه بجاآورد، سپس سوار برشتر قَصْواء شد تا اینکه به مَشْعَرالْحَرام آمد، پس روبه قبله کرد و دعا نمود وتکبیروتهلیل گفت و خدا را به یگانگی یادکرد و همواره ماند تاهوا سفید شد، و قبل ازطلوع خورشید حرکت کرد، و فَضْل بْنِ عَبّاس را ردیف خود سوار کرد و فَضْل مردی خوش مو و سفید و خوش سیما بود، پس چون رسولخدا (ص) حرکت کرد چندین هودج زنان جلو او حرکت کردند و فضل به سوی آنان نظرانداخت و رسولخدا (ص) دست خود را جلوصورت فضل نهاد و فضل ازطرف دیگر نگاه میکرد و رسولخدا (ص) دست خود را گردانید به طرف دیگر صورت او، تا اینکه به شکم مُحَسِّر رسیدند (مُحَسِّر نام موضعی قبل از مِنیٰ است)، پس کمی حرکت کرد سپس وارد راه

وسط شد که سر در آورد به جَمْرۀ کبری تا اینکه به جَمْرۀ کُبْری نزد درخت رسید، پس هفت ریگ انداخت که با هریک تکبیر گفت بمانند ریگی که با انگشت سبّابه و ابهام بیندازند از شکم وادی، سپس برگشت به سوی جای نحر و شصت و سه حیوان با دست خود نحر کرد، سپس به علی داد و او باقی‌مانده را نحر کرد و او را در قربانی شریک نمود. سپس امر نمود تا از هر قربانی پاره‌ای طبخ شد و از گوشت آنها خوردند و از آب گوشت آنها نوشیدند. سپس رسول خدا (ص) سوار شد و به سوی کعبه رفت و طواف نمود، و نماز ظهر را در مکّه بجا آورد و بر فرزندان عبدالمطّلب وارد شد که از زمزم آب برمی‌داشتند، فرمود: آب بکشید ای فرزندان عبدالمطّلب که اگر برای غلبۀ مردم بر آب دادن شما نبود، من با شما کشیده بودم، پس او را دلوی دادند و نوشید.

۲ـ ش عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ (ع) قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) أَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ لَمْ يَحُجَّ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْهِ ـ «وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَ عَلٰى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» ـ فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنِينَ أَنْ يُؤَذِّنُوا بِأَعْلٰى أَصْوَاتِهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَحُجُّ مِنْ عَامِهِ هٰذَا، فَعَلِمَ بِهِ مَنْ حَضَرَ الْمَدِينَةَ وَ أَهْلُ الْعَوَالِي وَ الْأَعْرَابُ، فَاجْتَمَعُوا فَحَجَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص)، وَ إِنَّمَا كَانُوا تَابِعِينَ يَنْتَظِرُونَ مَا يُؤْمَرُونَ بِهِ فَيَتَّبِعُونَهُ، أَوْ يَصْنَعُ شَيْئًا فَيَصْنَعُونَهُ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي أَرْبَعٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، فَلَمَّا انْتَهٰى إِلٰى ذِي الْحُلَيْفَةِ فَزَالَتِ الشَّمْسُ اغْتَسَلَ، ثُمَّ خَرَجَ حَتّٰى أَتَى الْمَسْجِدَ الَّذِي عِنْدَ الشَّجَرَةِ فَصَلّٰى فِيهِ الظُّهْرَ، وَ عَزَمَ (أَحْرَمَ) بِالْحَجِّ مُفْرِدًا، وَ خَرَجَ حَتّٰى انْتَهٰى إِلَى الْبَيْدَاءِ عِنْدَ الْمِيلِ الْأَوَّلِ فَصَفَّ النَّاسُ لَهُ سِمَاطَيْنِ، فَلَبّٰى بِالْحَجِّ مُفْرِدًا، وَ سَاقَ الْهَدْيَ سِتًّا وَ سِتِّينَ بَدَنَةً أَوْ أَرْبَعًا وَ سِتِّينَ، حَتّٰى انْتَهٰى إِلٰى مَكَّةَ فِي سَلْخِ أَرْبَعٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، وَ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ، ثُمَّ عَادَ إِلَى الْحَجَرِ فَاسْتَلَمَهُ، وَ قَدْ كَانَ اسْتَلَمَهُ فِي أَوَّلِ طَوَافِهِ، ثُمَّ قَالَ: ـ إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ ـ فَابْدَءُوا بِمَا بَدَأَ اللّٰهُ بِهِ، وَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا يَظُنُّونَ أَنَّ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ

شَيْءٌ صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالَى: "إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَاجُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا"، ثُمَّ أَتَى الصَّفَا فَصَعِدَ عَلَيْهِ فَاسْتَقْبَلَ الرُّكْنَ الْيَمَانِيَّ فَحَمِدَ اللّٰهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ دَعَا مِقْدَارَ مَا تُقْرَءُ سُورَةُ الْبَقَرَةِ مُتَرَسِّلًا، ثُمَّ انْحَدَرَ إِلَى الْمَرْوَةِ فَوَقَفَ عَلَيْهَا كَمَا وَقَفَ عَلَى الصَّفَا، ثُمَّ انْحَدَرَ وَ عَادَ إِلَى الصَّفَا فَوَقَفَ عَلَيْهَا، ثُمَّ انْحَدَرَ إِلَى الْمَرْوَةِ حَتَّى فَرَغَ مِنْ سَعْيِهِ، ثُمَّ أَتَى جَبْرَئِيلُ وَ هُوَ عَلَى الْمَرْوَةِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْمُرَ النَّاسَ أَنْ يَحِلُّوا إِلَّا سَائِقَ هَدْيٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: أَ نَحِلُّ وَلَمْ نَفْرُغْ مِنْ مَنَاسِكِنَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا وَقَفَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِالْمَرْوَةِ بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنَ السَّعْيِ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ بِوَجْهِهِ فَحَمِدَ اللّٰهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هٰذَا جَبْرَئِيلُ (وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى خَلْفِهِ) يَأْمُرُنِي أَنْ آمُرَ مَنْ لَمْ يَسُقْ هَدْيًا أَنْ يَحِلَّ وَ لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مِثْلَ الَّذِي اسْتَدْبَرْتُ لَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا أَمَرْتُكُمْ، وَلٰكِنِّي سُقْتُ الْهَدْيَ، وَ لَايَنْبَغِي لِسَائِقِ الْهَدْيِ أَنْ يَحِلَّ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لَنَخْرُجَنَّ حُجَّاجًا وَ شُعُورُنَا تَقْطُرُ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَمَا إِنَّكَ لَنْ تُؤْمِنَ بَعْدَهَا أَبَدًا، فَقَالَ لَهُ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشُمٍ الْكِنَانِيُّ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ عَلِّمْنَا دِينَنَا كَأَنَّمَا خُلِقْنَا الْيَوْمَ، فَهٰذَا الَّذِي أَمَرْتَنَا بِهِ لِعَامِنَا هٰذَا أَمْ لِمَا يَسْتَقْبِلُ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): بَلْ هُوَ لِلْأَبَدِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ شَبَّكَ أَصَابِعَهُ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ وَ قَالَ: دَخَلَتِ الْعُمْرَةُ فِي الْحَجِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَقَدِمَ عَلِيٌّ (ع) مِنَ الْيَمَنِ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَ هُوَ بِمَكَّةَ، فَدَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ (ع) وَ هِيَ قَدْ أَحَلَّتْ فَوَجَدَ رِيحًا طَيِّبَةً، وَ وَجَدَ عَلَيْهَا ثِيَابًا مَصْبُوغَةً فَقَالَ: مَا هٰذَا يَا فَاطِمَةُ؟ فَقَالَتْ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَخَرَجَ عَلِيٌّ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ (ص) مُسْتَفْتِيًا وَ مُحَرِّشًا عَلَى فَاطِمَةَ (ع)، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي رَأَيْتُ فَاطِمَةَ قَدْ أَحَلَّتْ، عَلَيْهَا ثِيَابٌ مَصْبُوغَةٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنَا أَمَرْتُ النَّاسَ بِذٰلِكَ، وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بِمَا أَهْلَلْتَ؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِهْلَالًا كَإِهْلَالِ النَّبِيِّ (ص)، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): كُنْ عَلَى إِحْرَامِكَ مِثْلِي، وَ أَنْتَ شَرِيكِي فِي هَدْيِي، قَالَ: فَنَزَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِمَكَّةَ بِالْبَطْحَاءِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ، وَلَمْ يَنْزِلِ

الدَّوْرَ ،فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَغْتَسِلُوا وَ يُهِلُّوا بِالْحَجِّ،وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلىٰ نَبِيِّهِ : وَ اتَّبِعُوا مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ،فَخَرَجَ النَّبِيُّ (ص) وَ أَصْحَابُهُ مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ حَتَّىٰ أَتَوْا مِنىً فَصَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَ الْفَجْرَ ،ثُمَّ غَدَا وَ النَّاسُ مَعَهُ ،فَكَانَتْ قُرَيْشٌ تُفِيضُ مِنَ الْمُزْدَلِفَةِ وَ هِيَ جَمْعٌ وَ يَمْنَعُونَ النَّاسَ أَنْ يُفِيضُوا مِنْهَا ، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ قُرَيْشٌ تَرْجُو أَنْ يَكُونَ إِفَاضَتُهُ مِنْ حَيْثُ كَانُوا يُفِيضُونَ،فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَلىٰ نَبِيِّهِ :ـ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللّٰهَـ يَعْنِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ فِي إِفَاضَتِهِمْ مِنْهَا وَ مَنْ كَانَ بَعْدَهُمْ ، فَلَمَّا رَأَتْ قُرَيْشٌ أَنَّ قُبَّةَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) قَدْ مَضَتْ كَأَنَّهُ دَخَلَ فِي أَنْفُسِهِمْ شَيْءٌ لِلَّذِي كَانُوا يَرْجُونَ مِنَ الْإِفَاضَةِ مِنْ مَكَانِهِمْ حَتَّى انْتَهَوْا إِلىٰ نَمِرَةَ وَ هِيَ بَطْنُ عُرَنَةَ بِحِيَالِ الْأَرَاكِ فَضُرِبَتْ قُبَّتُهُ،وَ ضَرَبَ النَّاسُ أَخْبِيَتَهُمْ عِنْدَهَا ،فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ مَعَهُ قُرَيْشٌ وَ قَدِ اغْتَسَلَ وَ قَطَعَ التَّلْبِيَةَ حَتَّىٰ وَقَفَ بِالْمَسْجِدِ ،فَوَعَظَ النَّاسَ وَ أَمَرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ ، ثُمَّ صَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَ إِقَامَتَيْنِ،ثُمَّ مَضىٰ إِلَى الْمَوْقِفِ فَوَقَفَ بِهِ فَجَعَلَ النَّاسُ يَبْتَدِرُونَ أَخْفَافَ نَاقَتِهِ يَقِفُونَ إِلىٰ جَنْبِهَا فَنَحَّاهَا ،فَفَعَلُوا مِثْلَ ذٰلِكَ ،فَقَالَ(ص) : أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ مَوْضِعُ أَخْفَافِ نَاقَتِي بِالْمَوْقِفِ ،وَلٰكِنْ هٰذَا كُلُّهُ مَوْقِفٌ ، وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَوْقِفِ ،فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَ فَعَلَ مِثْلَ ذٰلِكَ بِالْمُزْدَلِفَةِ فَوَقَفَ حَتَّىٰ وَقَعَ الْقُرْصُ ،ثُمَّ أَفَاضَ وَ أَمَرَ النَّاسَ بِالدَّعَةِ حَتَّىٰ إِذَا انْتَهىٰ إِلَى الْمُزْدَلِفَةِ وَ هِيَ الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ ،فَصَلَّى الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَ إِقَامَتَيْنِ، ثُمَّ أَقَامَ حَتَّىٰ صَلَّىٰ فِيهَا الْفَجْرَ وَ عَجَّلَ ضُعَفَاءَ بَنِي هَاشِمٍ بِاللَّيْلِ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَرْمُوا الْجَمْرَةَ جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ حَتَّىٰ تَطْلُعَ الشَّمْسُ ،فَلَمَّا أَضَاءَ لَهُ النَّهَارُ أَفَاضَ حَتَّى انْتَهىٰ إِلىٰ مِنىً فَرَمىٰ جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ ،وَ كَانَ الْهَدْيُ الَّذِي جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَرْبَعًا وَ سِتِّينَ،أَوْ سِتًّا وَسِتِّينَ،وَ جَاءَ عَلِيٌّ(ع) بِأَرْبَعَةٍ وَ ثَلَاثِينَ، أَوْ سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ،فَنَحَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) سِتًّا وَ سِتِّينَ،وَنَحَرَ عَلِيٌّ(ع) أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ بَدَنَةً ،وَ أَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ يُؤْخَذَ مِنْ كُلِّ بَدَنَةٍ مِنْهَا

جَذْوَةٌ مِنْ لَحْمٍ، ثُمَّ تُطْرَحَ فِي بُرْمَةٍ ثُمَّ تُطْبَخَ فَأَكَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مِنْهَا وَ عَلِيٌّ (ع) وَ حَسَيَا مِنْ مَرَقِهَا، وَ لَمْ يُعْطُوا الْجَزَّارِينَ جُلُودَهَا وَ لَاجِلَالَهَا وَ لَاقَلَائِدَهَا، وَتَصَدَّقَ بِهِ، وَ حَلَقَ وَ زَارَ الْبَيْتَ وَ رَجَعَ إِلَى مِنىً فَأَقَامَ بِهَا حَتَّى كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ ثُمَّ رَمَى الْجِمَارَ وَ نَفَرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْأَبْطَحِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ تَرْجِعُ نِسَاؤُكَ بِحَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ مَعًا، وَ أَرْجِعُ بِحَجَّةٍ، فَأَقَامَ بِالْأَبْطَحِ وَ بَعَثَ مَعَهَا عَبْدَالرَّحْمٰنِ بْنَ أَبِي‌بَكْرٍ إِلَى التَّنْعِيمِ فَأَهَلَّتْ بِعُمْرَةٍ، ثُمَّ جَاءَتْ وَ طَافَتْ بِالْبَيْتِ وَ صَلَّتْ رَكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (ع)، وَ سَعَتْ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ ثُمَّ أَتَتِ النَّبِيَّ (ص) فَارْتَحَلَ مِنْ يَوْمِهِ وَ لَمْ يَدْخُلِ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، وَلَمْ يَطُفْ بِالْبَيْتِ، وَ دَخَلَ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ عَقَبَةِ الْمَدَنِيِّينَ، وَخَرَجَ مِنْ أَسْفَلِ مَكَّةَ مِنْ ذِي‌طُوًى *.

یعنی: از ابی‌عبداللّه (جعفربن محمّد (ع)) روایت شده که گفت: پیامبر (ص) ده سال مدینه ماند و حجّی نکرد، سپس براو نازل شد آیهٔ (۲۷ سورهٔ حج که فرموده:) «**و درمیان مردم اعلام به حجّ کن که بیایند به سوی تو پیادگان و سواران برهرشتر لاغری از هر راه دوری**». پس رسولخدا (ص) امر کرد مُؤَذّنین را که با بلندترین صدا اعلام دارند که رسولخدا (ص) این سال حجّ می‌رود، پس حاضرین درمدینه و اهل عَوالی و اعراب دانستند و اجتماع کردند، پس رسولخدا (ص) عازم حجّ شد و آنان پیروی کردند و منتظربودند که به چه چیز مأمور شوند تا پیروی کنند و رسولخدا (ص) چه می‌کند که آنان بجا آورند پس رسولخدا (ص) چهار روز از ذیقعده باقی‌مانده بود حرکت کرد، و چون به ذی الْحُلَیْفَه رسید (ذوالْحُلَیْفَه دردوفرسخی‌مدینه است که در آنجا مسجدی بنام مسجدالشَّجَرهٔ می‌باشد) پس خورشید به زوال رسید، و آنحضرت غسل کرد و به‌طرف مسجدی‌که نزد درختی‌است بیرون آمد و نمازظهررا بجاآورد و نیّت حجّ‌مفرد نمود و احرام بست واز مسجد بیرون آمد به‌طرف وادی بَیْداء و به‌یک میل ازمسجد دورشد ومردم

---

(۱) وسائل الشیعه / ج ۸/ص ۱۵۰و۱۵۱و۱۵۲و۱۵۳.

با نظم و ترتیب دور او صف کشیدند، پس حضرت تَلْبِیه گفت به نیّت حجّ اِفراد و ۶۶ شترقربانی و یا ۶۴ شترقربانی را سوق داد بعنوان هَدْی تا اینکه درروزچهارم ذیحجّه به مکّه رسید، پس به خانهٔ کعبه طواف کرد هفت دور و دورکعت نماز پشت مقام ابراهیم بجاآورد سپس به طرف حَجَرُالْاَسْوَد برگشت و آنرا دست مالید و حال آنکه در اوّلِ طوافِ خود آنرا دست مالیده بود، سپس فرمودکه: صفا و مَرْوَه از شعائر إلٰهی است و ابتداکنید به آنچه خدا (درقرآن سورهٔ بقره آیهٔ ۱۵۸) ابتداکرده و فرموده: («إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَاجُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا .براستیکه صفا ومَرْوَه از شعائرخدا و نشانهٔ اطاعت وبندگی بندگان است پس هرکس حجّ خانهٔ خدا کند ویا عمره بجاآرَد براو باکی نیست که آن دو را طواف کند» .که دراین آیه اوّل صفا را ذکرکرده است). و بتحقیق مسلمین گمان می‌کردند که سَعْي بین صفا ومَرْوه از بدعتهای مشرکین است، پس خدا آیهٔ مذکوررا نازل نمود که سعی بین صفا ومروه اشکالی‌ندارد و هرکس حجّ ویا عُمْره کند باکی نیست که بآن دوطواف کند. سپس رسولخدا (ص) به‌سوی صفا آمد و برآن بالا رفت و رونمود به‌رُکْن یَمانِیّ خانهٔ کعبه و خدارا حمدو ثنا نمود و به‌مقداریکه سورهٔ بقره بتأنّی خوانده‌شود دعا کرد، سپس سرازیرشد به‌سوی مَرْوه وبرآن توقّف نمود چنانکه برصفا توقّف کرده بود، سپس سرازیرشد و برگشت به‌سوی صفا وبرآن توقّف کرد، سپس سرازیرشد به‌سوی مروه تا اینکه ازسعی خود فارغ‌گردید سپس درحالیکه او بالای مروه بود جبرئیل آمد و اورا امرنمود که مردم‌را امرکند که محل شوند و از احرام خارج‌گردند مگر کسیکه قربانی هَدْی را رانده‌باشد وباخود آورده‌باشد، پس از آن مردی گفت: آیا ما مُحِلّ شویم درحالیکه ازمناسک خودفارغ‌نشده‌ایم فرمود: بلی، پس، بعدازآنکه ازسعی فارغ‌شد بالای مروه روکردبه مردم و حمد و ثنای إلٰهی را بجاآورد، سپس فرمود: این جبرئیل است (واشاره‌کرد بادست‌خود به‌پشت‌سرخود) مرا امر می‌کند که امرکنم کسی‌را که سَوْقِ هَدْی نکرده‌که مُحِلّ شود، و اگر می‌دانستم و

به این امر آگاه بودم من هم بجا می‌آوردم مانند آنچه شما را امر کردم، ولکن من سَوْقِ هَدْی کرده‌ام و برای سَوْق کنندهٔ هَدْی سزاوار نیست که مُحِلّ شود تا هَدْی به مَحَلِّ آن برسد، پس مردی از آنقوم گفت ما باید به حجّ بیرون رویم درحالیکه ازموهای ما قطـــرهٔ آب می‌چکد؟ رسولخدا (ص) به او فرمود: تو ایمان به این حکم هرگـــز نخواهی آورد تا ابد، پس سُراقَةبْنِ مالِکِ بْنِ خُعْشُم کِنانِیّ گفت: یا رَسُولَ اللّه دین ما را به ما یاد ده گویا امروز آفریده شده‌ایم؟ و این امری‌که به ما ابلاغ‌کردی برای این سال است ویا برای آینده؟ رسولخدا (ص) به او فرمود: بلکه این حُکم برای همیشه تا قیامت است. سپس انگشتان خودرا بهمدیگر شَبَکه‌کرد وداخل یکدگرنمود وفرمود: عُمْره درحجّ داخل شد تا روزقیامت. و علی(ع) از یمن آمد و برفاطمه واردشد بهنگامیکه رسولخدا (ص) درمکّه‌بود ودید حضرت فاطمه (ع) مُحِلّ شده و بوی خوشی یافت و دید بر خـــود جامه‌های رنگین پوشیده است. گفت: ای فاطمه این چیست؟ گفت: رسولخدا (ص) ما را امرنموده. پس علی(ع) بیرون رفت به نـــزد رسولخدا (ص) و فتوی خواست درحالیکه برفاطمه اعتراض داشت. رسولخدا (ص) فرمود: من مردم‌را امرکردم‌که چنین کنند (و مُحِـلّ شوند) و تو ای علی به‌چه نحو مُحْرِم‌شدی و لَبَّیْک گفتی؟ علـــی(ع) گفت: یا رَسُولَ اللّه لَبَّیْک گفتم ونیّت‌کردم (وگفتم) بمانند احرام و لَبَّیْکِ رسولخدا (ص). رسولخدا (ص) به او فرمود: بر احرام خـود باش مانند من و تو شریکی درهَدْیِ من. پس رسولخدا (ص) بـه مکـان بَطْحاء درمکّه منزل نمود خود واصحابش (یعنی دربیابان مکّـــه) و واردِ خانه‌ها نگشت، پس چون روز تَرْوِیه (یعنی‌هشتم ذیحجّــــــه) نزد زوال خورشید و وقت ظهر گردید امرکرد مردم غسل کننـــد و صدا به‌لَبَّیْک بلندکنند، و این قول خداست‌که برپیغمبرخود نازل نموده وفرموده: ازآئین پدرتان ابراهیم پیروی کنید (یعنـــی ابراهیم چنین مینموده) پس رسولخدا (ص) واصحابش با ذکر وصدای اَللّٰهُمَّ لَبَّیْک حرکت‌کردند تا رسیدند به مِنیٰ، ونماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با نماز صبح (روزنهم) درهمانجا خواندند، سپس در

اوّلِ صبح درحالیکه مردم با او بودند، و قریش از مُزْدَلِفه که بنام جَمْع باشد افاضه میکرد و نمی‌گذاشت که مردم از آنجا افاضه کنند (یعنی، قریش خودرا بالاتر از دیگران میدید و به صحرای عرفات که مردم می‌رفتند نمی‌رفت و با مردم کوچ نمی‌نمود، بلکه تا مزدلفه که داخل حرم است افاضه مینمود)، پس رسولخدا (ص) روآورد و قریش امید داشت که افاضهٔ آنحضرت نیز ازهمانجا باشد که خود افاضه میکند، پس خدا نازل نمود آیهٔ (۱۹۹ سورهٔ بقره را که فرموده :) «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ. یعنی، افاضه و حرکت کنید ازهمانجا که مردم افاضه وکوچ می‌کنند و طلب آمرزش از خدا نمائید»، و مقصود ازمردم (درآیه) حضرت ابراهیم و اسحاق و اسماعیل ومردم پس از ایشان هستندکه افاضه شان ازآنجا بوده که تا عَرَفَه میرفتند و از عَرَفَه افاضه میکردند به سوی مُزْدَلِفه. پس چون قریش دید که خیمهٔ رسولخدا (ص) حرکت وگذشته است گویا دردل خویش خیالی‌کردند که رسولخدا (ص) برخلاف امید ایشان افاضه وکوچ کرده است . تا اینکه به «نَمِرَه» (که در(نزدیک) عرفه درمقابل اَرَاک است رسیدند پس خیمهٔ رسولخدا (ص) زده شد و اصحاب او نیزهمانجا خیمه برپا کردند، و چون ظهرشد رسولخدا (ص) با قریش ازخیمه‌ها خارج شدند درحالیکه رسولخدا (ص) غسل کرده و تَلْبِیه را قطع کرده بود تا اینکه به مسجدرسیدند، پس رسولخدا (ص) مردم را موعظه‌کردوایشان را امر و نهی نمود، سپس نماز ظهر و عصررا بایک اذان ودواقامه بجا آورد، سپس به محلّ مَوْقِف رفت و درآنجا ایستاد و مردم پیشی میگرفتند و هجوم میکردند بجائیکه پای شتررسولخدا (ص) بود و درجنب آن توقّف میکردند، رسولخدا (ص) فرمود :ای مردم جای پای شترمن فقط مَوْقِف نیست بلکه تمام این صحرا مَوْقِف است، پس‌مردم متفرّق شدند و مانند همین کاررا رسولخدا (ص) درمُزْدَلِفه عمل کرد. پس رسولخدا (ص) توقّف‌کرد تا قرص خورشید غروب کرد، سپس افاضه‌کرد ومردم را امرکرد که بتَأَنّی وآرامش حرکت کنند تا رسید به مُزْدَلِفه که همان مَشْعَرُالْحَرَام است، پس نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه بجا آورد و درآنجا ماند تا اینکه نمازفجر

را بجا آورد، و ضعفای بنی‌هاشم را شبانه به‌سوی مِنیٰ حرکت داد و ایشان را امر فرمود که رَمْیِ جَمْرهٔ عَقَبه نکنند تا خورشید طلوع کند، پس چون روز برای او روشن گردید افاضه کرد تا به مِنیٰ رسید و رَمْی نمود جَمْرهٔ عَقَبه را وحیوانات قربانی را که رسولخدا (ص) آورده بود ۶۴ یا ۶۶ بود و آنچه علی آورده بود ۳۴ یا ۳۶ بود، پس رسولخدا (ص) ۶۶ آنرا و علی (ع) ۳۴ آنرا نحر نمود. ورسولخدا (ص) امر فرمود که از هرشتری یک قطعه از گوشت آنها را بریزند در دیگ سنگی و بپزند، پس رسولخدا (ص) و علی از آن خوردند واز آبگوشت آنها آشامیدند، و به قصّابها پوست آنها را ندادند و گردنبند و روپوش آنرا نیز ندادند بلکه همه را به فقراء صدقه دادند و حضرت سر تراشید و به زیارت خانهٔ کعبه رفت و به‌سوی مِنیٰ برگشت و در آنجا ماند تا روز سوّم از آخرِ ایّام تشریق سپس رَمْی جِمار نمود و کوچ کرد تا به أَبْطَح که خارج شهر مکّه (محلّ ورود سیل باشد نزدیک معلّی ومقابر مکّه که قبر خدیجه نیز آنجاست) رسید، پس عایشه عرض کرد ای رسولخدا، زنانت با حجّ و عمره برمیگردند و من فقط با حجّ برگردم، پس رسولخدا (ص) در أَبْطَح ماند و عبدالرّحمن بن ابی‌بکر برادر عایشه را با عایشه فرستاد که با او به تَنْعیم که خارج حَرَم است بروند، پس عایشه در تَنْعیم مُحْرِم شد و شروع کرد به لَبّیْک گفتن، سپس آمد وطواف کعبه کرد ودو رکعت نماز در مقام ابراهیم بجا آورد وسعی بین صفا و مروه نمود و آمد خدمت رسولخدا (ص)، و رسولخدا (ص) همانروز حرکت کرد و داخل مسجدالحرام نشد وطواف خانهٔ خدا ننمود. واز بالای مکّه از عَقَبهٔ اهل مدینه وارد شده بود، واز پایین مکّه از ذی‌طُویٰ خارج گردید. (نویسنده گوید: در اینجا درکیفیّت حجّة الوداع ما دو حدیث آوردیم که بنظر ما بعضی از جملات حدیث دوّم مورد تأمّل است).

ابواب العمرة

۵۱- باب حکم العمرة و فضلها

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّٰهِ*

---

(۱) قرآن/سورهٔ بقره/آیهٔ ۱۹۶.

۱- ج عَنْ أَبِي رَزِينٍ الْعُقَيْلِيِّ (رض) قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ أَبِي شَيْخٌ كَبِيرٌ لَايَسْتَطِيعُ الْحَجَّ وَ لَا الْعُمْرَةَ وَ لَا الظَّعَنَ قَالَ: حُجَّ عَنْ أَبِيكَ وَ اعْتَمِرْ(۱)

یعنی، روایت شده از اَبی‌رَزین عُقَیلِیّ که گفتم: ای رسولخدا پدرم پیرمردی است که نمیتواند حجّ برود و نه عمره و نه مسافرت، فرمود تو از طرف پدرت حجّ و عمره نما.

(نویسنده گوید: عدّه‌ای از فقهاء مانند شافعی و احمد به این حدیث و آثار دیگر استدلال کرده و گفته‌اند: عمره واجب است چنانکه از حضرت علیّ و ابْن عبّاس و ابْن عُمَر و بعضی دیگر از صحابه نیز وجوب آن نقل شده است. ولی پاره‌ای دیگر از علماء مانند مالک و ابوحنیفه آنرا مستحبّ دانسته و به آثار دیگر مانند حدیث جابر استدلال نموده‌اند. و از ائمّهٔ امامیّه وجوب آن نیز نقل شده است).

۲- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) سُئِلَ عَنِ الْعُمْرَةِ أَوَاجِبَةٌ هِيَ؟ قَالَ: لَا وَ أَنْ تَعْتَمِرُوا هُوَ أَفْضَلُ.

یعنی، روایت شده از جابر که رسولخدا (ص) سؤال شد از عمره آیا واجب است؟ فرمود: نه واگر عُمْره بجا آورید بهتر است.

۳- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ لِامْرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ يُقَالُ لَهَا أُمُّ سِنَانٍ: مَا مَنَعَكِ أَنْ تَكُونِي حَجَجْتِ مَعَنَا؟ قَالَتْ: نَاضِحَانِ كَانَا لِأَبِي فُلَانٍ حَجَّ هُوَ وَ ابْنُهُ عَلَى أَحَدِهِمَا وَ كَانَ الْآخَرُ يَسْقِي عَلَيْهِ غُلَامُنَا قَالَ: فَعُمْرَةٌ فِي رَمَضَانَ تَقْضِي حَجَّةً أَوْحَجَّةً مَعِي. وَ فِي رِوَايَةٍ قَالَ لَهَا: إِذَا كَانَ رَمَضَانُ اعْتَمِرِي فِيهِ فَإِنَّ عُمْرَةً فِي رَمَضَانَ حَجَّةٌ.

یعنی، رسولخدا (ص) به زنی از انصار که نامش اُمّ سِنان بود، فرمود: چه تورا مانع شد از اینکه با ما حجّ کنی؟ فرمود: دو شتر آب‌کش که اَبی‌سِنان داشت خود او و پسرش بریکی از شتران حجّ کردند و با شتر دیگر غلام ما آب می‌آورد. حضرت فرمود: پس عمره‌ای در ماه رمضان بیاور که برابری می‌کند با حجّی که انجام میدهی خودت ویا با من. ودر

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۵۹.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

روایت دیگر به او فرمود: چون ماه رمضان شد عمره بجا آور، زیرا عمرهٔ رمضان حجّ است.

۴- ش عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ (ص): بَلَغَنَا أَنَّ عُمْرَةً فِی شَهْرِ رَمَضَانَ تَعْدِلُ حَجَّةً فَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذٰلِكَ فِی امْرَأَةٍ وَعَدَهَا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَقَالَ لَهَا: اعْتَمِرِی فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَهُوَ لَكِ حَجَّةٌ.(۱)

یعنی، از ولید بن صبیح روایت شده که گفت: به جعفر بن محمّد ع گفتم: به ما خبر رسیده که عمره در ماه رمضان معادل است با حجّ؟ آنحضرت فرمود: همانا این سخن رسولخدا (ص) بهنگامی بود که رسولخدا (ص) به زنی وعده داد وفرمود: درماه رمضان عمره بجاآور که برای تو حجّ می‌باشد.

۵- ج قَالَ النَّبِیُّ (ص): الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَیْنَهُمَا.(۲)

یعنی، پیامبر (ص) فرمود: عُمْره تا عُمْرهٔ دیگر کفّارهٔ آنچیزی استکه بین آن دو وقوع یافته است. (وبهمین مضمون درکتاب وسائل نیز ذکرشده است(۳)).

۶- ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) قَالَ قَالَ النَّبِیُّ (ص): وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَیُهِلَّنَّ ابْنُ مَرْیَمَ بِفَجِّ الرَّوْحَاءِ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا أَوْ لَیَثْنِیَنَّهُمَا.(۴)

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: قسم به آنکه جانم بدست او است که عیسی بن مریم لبّیک گویان گذشت به فَجّ روحاء (که مکانی است بین مکّه ومدینه) بعنوان حجّ ویا عُمْره ویا هردو.

۵۲- باب کم اعتمر النبی (ص)

۱- ج عَنْ قَتَادَةَ (رض) قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا كَمْ حَجَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) قَالَ: حَجَّةً وَاحِدَةً وَاعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرٍ كُلُّهُنَّ فِی ذِی الْقَعْدَةِ إِلَّا الَّتِی مَعَ حَجَّتِهِ: عُمْرَةً مِنَ الْحُدَیْبِیَةِ أَوْ زَمَنَ الْحُدَیْبِیَةِ فِی

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۲۴۱.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۰. وص ۱۰۶.
(۳) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۲۴۰و ج۸/ص ۶۶.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۰.

ذِی الْقَعْدَةِ وَ عُمْرَةً مِنَ الْعٰامِ الْمُقْبِلِ فِی ذِی الْقَعْدَةِ وَ عُمْرَةً مِنْ جِعْرٰانَةَ حَیْثُ قَسَمَ غَنٰائِمَ حُنَیْنٍ فِی ذِی الْقَعْدَةِ وَ عُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ(۱).

یعنی، قتاده گوید سؤال کردم از أنس که چندمرتبه رسولخدا (ص) حجّ کرد؟ گفت: یکمرتبه حجّ کرد و چهارمرتبه عُمْره که تمام آنها در ماه ذیقعده بود مگر آن عمره ای که با حجّا نجام داد: یکی عمره از حُدَیْبِیَه یا عُمْرهٔ سفر حُدَیْبِیَه. ودیگر عمرهٔ سال بعد از آن. ودیگر عمرهٔ از جِعْرانَه همانجاکه غنائم حُنَیْن را تقسیم فرمود. و دیگر عمره ای که با حجّ خود انجام داد.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ ع قٰالَ: اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) اعْتَمَرَ ثَلٰاثَ عُمَرٍ مُتَفَرِّقٰاتٍ کُلَّهٰا فِی ذِی الْقَعْدَةِ: عُمْرَةً أَهَلَّ فِیهٰا مِنْ عُسْفٰانَ وَهِیَ عُمْرَةُ الْحُدَیْبِیَةِ، وَ عُمْرَةُ الْقَضٰاءِ أَحْرَمَ فِیهٰا مِنَ الْجُحْفَةِ، وَعُمْرَةً أَهَلَّ فِیهٰا مِنَ الْجِعْرٰانَةِ وَ هِیَ بَعْدَ أَنْ رَجَعَ مِنَ الطّٰائِفِ مِنْ غَزٰاةِ حُنَیْنٍ(۲).

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) سه عمره بجاآورد متفرّق که تمام آن درماه ذیقعده بود: یک عُمْره که احرام بست ولَبَّیْک گفت از عُسْفان و آن عمرهٔ حُدَیْبِیَه بود. و عُمْرهٔ دیگر عُمْرهٔ قضا که از جُحْفه احرام بست، و عمرهٔ دیگر که از جِعْرانَه احرام بست و آن پس از مراجعت از طائف بود درجنگ حُنَیْن.

۳- ش اِعْتَمَرَ النَّبِیُّ (ص) أَرْبَعَ عُمَرٍ: عُمْرَةَ الْحُدَیْبِیَةِ، وَ عُمْرَةَ الْقَضٰاءِ مِنْ قٰابِلٍ، وَ الثّٰالِثَةَ مِنَ الْجِعْرٰانَةِ، وَ الرّٰابِعَةَ الَّتِی مَعَ حَجَّتِهِ(۳).

یعنی، رسولخدا (ص) چهار عُمْره بجاآورد: عُمْرهٔ حُدَیْبِیَه، و عُمْرهٔ قَضٰا که درسال بعد بجاآورد، سوّم عُمْره که از جِعْرانه احرام بست، و چهارم عُمْره ای که با حجّ خود آنرا بجاآورد.

۴- ش عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِیٍّ ع قٰالَ: اِعْتَمَرَ النَّبِیُّ (ص) تِسْعَ عُمَرٍ(۴).

یعنی، محمّدبن علیّ گفته که: رسولخدا (ص) نُه عمره بجاآورد.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۰.
(۲) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۲۴۷ و ج۱۰/ص ۲۳۸
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۲۳۹.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۲۳۸.

۵۳-باب اعمال العمرة

۱- ج عَنْ مَرْوٰانَ (رض) قٰالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ (ص) مِنَ الْمَدِينَةِ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ فِي بِضْعَ عَشْرَةَ مِائَةً مِنْ أَصْحٰابِهِ حَتّٰى إِذٰا كٰانُوا بِذِي الْحُلَيْفَةِ قَلَّدَ النَّبِيُّ (ص) الْهَدْيَ وَ أَشْعَرَهُ وَ أَحْرَمَ بِالْعُمْرَةِ.(۱)

یعنی، از مَرْوان روایت شده که: رسولخدا (ص) از مدینه بیرون آمد در زمان حُدَیْبِیه درمیان چندین ده صدها - از اصحاب خود تا رسیدند به ذِی الْحُلَیْفه، رسولخدا (ص) به گردن شتران هدی خود، آویزان کرد و علامت گذاشت و به عُمْره احرام بست. این را بخاری و ابوداود و احمد روایت کرده‌اند.

۲- ج عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ (رض) أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ (ص) وَهُوَ بِالْجِعْرٰانَةِ قَدْ أَهَلَّ بِالْعُمْرَةِ وَ هُوَ مُصَفِّرٌ لِحْيَتَهُ وَ رَأْسَهُ وَ عَلَيْهِ جُبَّةٌ فَقٰالَ: يٰا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي أَحْرَمْتُ بِعُمْرَةٍ وَ أَنَا كَمٰا تَرٰى فَقٰالَ: انْزِعْ عَنْكَ الْجُبَّةَ وَ اغْسِلْ عَنْكَ الصُّفْرَةَ وَ مٰا كُنْتَ صٰانِعًا فِي حَجِّكَ فَاصْنَعْهُ فِي عُمْرَتِكَ. رَوٰاهُ الْخَمْسَةُ.(۲)

یعنی، از یَعْلَی بْنِ اُمَیَّه روایت شده که مردی خدمت رسولخدا (ص) آمد در جِعْرانه درحالیکه لَبَّیْک گفته بود به نیّت عمره درحالیکه ریش و سرخودرا او زرد کرده بود و براو جُبّه‌ای بود و گفت: ای رسولخدا من به عمره احرام بسته‌ام درچنین هیئت و صورتی که می‌بینی؟ رسولخدا (ص) فرمود: جُبّهٔ خودرا بکن و رنگ زردرا بشوی و آنچه درحجّ بجا می‌آوری درعمرهٔ خود بجاآور (البته غیراز وقوف به‌عرفه و نزول به مُزْدَلِفه و رفتن به منی و رَمْیِ جمار که این امور از اعمال عمره نیست.). این را پنج نفر درصحاح نقل کرده‌اند.

۳- ج سُئِلَ ابْنُ عُمَرَ (رض) عَنْ رَجُلٍ طٰافَ بِالْبَيْتِ فِي عُمْرَتِهِ وَ لَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفٰا وَ الْمَرْوَةِ أَيَأْتِي امْرَأَتَهُ؟ فَقٰالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ (ص) فَطٰافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا وَ صَلّٰى خَلْفَ الْمَقٰامِ رَكْعَتَيْنِ وَطٰافَ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۱.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۱.

بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ سَبْعًا وَ قَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (۱) رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ.

يعنى، از اِبْنِ عُمَر سؤال شد از مردیکه به خانهٔ کعبه در عُمرهٔ خود طواف کرده بود ولی بین صفا و مَرْوه طواف نکرده بود آيا با عيالخود هم بستر شود؟ اِبْنِ عُمَر گفت: پیغمبر (ص) وارد شد و هفت شوط به خانهٔ کعبه طواف کرد و پشت مقام نماز بجا آورد دو رکعت، و بین صفا و مروه هفت مرتبه طواف کرد (سپس ابن عمر آيهٔ ۲۱ سورهٔ احزاب را قرائت کرد و به آن استدلال نمود که خدا فرموده:) «بتحقیق برشما است دربارهٔ رسولخدا تأسّی نیکو». این را بخاری روایت نموده است.

۴ـ ج قَالَ ابْنُ أَبِي أَوْفَى (رض): اعْتَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ اعْتَمَرْنَا مَعَهُ فَلَمَّا دَخَلَ مَكَّةَ طَافَ وَ طُفْنَا مَعَهُ وَ أَتَى الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ وَ أَتَيْنَاهُمَا مَعَهُ وَ كُنَّا نَسْتُرُهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ أَنْ يَرْمِيَهُ أَحَدٌ فَقَالَ صَاحِبٌ لِي: أَدَخَلَ الْكَعْبَةَ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَحَدِّثْنَا مَا قَالَ لِخَدِيجَةَ، قَالَ: بَشِّرُوا خَدِيجَةَ بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لَا صَخَبَ فِيهِ وَ لَا نَصَبَ. (۲)

يعنى، اِبْنِ اَبِى اَوْفى گفته: رسولخدا (ص) عمره کرد و ما با او عمره بجا آوردیم، چون داخل مکّه شد طواف کرد و ما با او طواف نمودیم و با او آمدیم به صفا و مروه، و او را از اهل مکّه مستور میکردیم مبادا تیری به او بزنند. پس رفیقم گفت آیا رسولخدا داخل کعبه شد؟ گفتم: نه. گفت: برایمان حدیث کن و بگو به خدیجه چه گفت؟ گفت: بشارت دهید خدیجه را به خانه‌ای در بهشت که از لؤلؤ است نه دردی در آن است و نه رنجی.

۵ـ ج قَالَ جَابِرٌ (رض): نَحَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ (ص) عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ الْبَدَنَةَ عَنْ سَبْعَةٍ وَ الْبَقَرَةَ عَنْ سَبْعَةٍ. (۳)

يعنى، جابر گفت: با پیغمبر (ص) نحر نمودیم سال حُدَيْبِيَه شتری را

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۱.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۱ و ۱۶۲.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۲.

از طرف هفت نفر و گاوی را از طرف هفت نفر.
(نویسنده گوید: واجبات عمره، عبارت است از: نیّت، محرم شدن از میقات، طواف خانهٔ کعبه، سعی بین صفا ومروه، حلق یا تقصیر، و همچنین دوری از محرمات. و امّا قربانی واجب نیست بلکه مستحبّ است مگر درصورتیکه احصار پیش آید که دراینصورت واجب میشود. ومنظور از احصار آنستکه معتمر پس از محرم‌شدن برای عمره، نسبت به اعمال عمره محصور و ممنوع و درمانده گردد چنانکه شرح آن خواهد آمد.).

۵۴- باب أنّ العمرة لاوقت لها

۱- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) قَالَ: إِنَّ قُرَيْشًا وَمَنْ دَانَ دِينَهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنْ أَفْجَرِ الْفُجُورِ فِي الْأَرْضِ وَ يَجْعَلُونَ الْمُحَرَّمَ صَفَرًا وَ يَقُولُونَ: إِذَا بَرَأَ الدَّبَرُ وَ عَفَا الْأَثَرُ وَ انْسَلَخَ صَفَرْ حَلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنِ اعْتَمَرَ فَقَدِمَ النَّبِيُّ (ص) وَأَصْحَابُهُ صَبِيحَةَ رَابِعَةٍ مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً فَتَعَاظَمَ ذٰلِكَ عِنْدَهُمْ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَيُّ الْحِلِّ؟ قَالَ: الْحِلُّ كُلُّهُ. رَوَاهُ الثَّلَاثَةُ.[1]

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده که گفت: قریش وهمدینان ایشان معتقد بودند که عمل عمره درماههای حجّ از زشت‌ترین اعمال درزمین است و مُحَرَّم را صَفَر قرار میدادند، و میگفتند: هرگاه جراحت شتر خوب شد و اثرآن محوشد و ماه صَفَر (یعنی ماه مُحَرَّم که نزد ایشان صَفَرنامیده میشد) تمام‌شد عمره حلال است برای عمره کننده. پس رسولخدا (ص) با اصحاب خود روزچهارم ذیحجّه وارد شد و اصحاب خودرا امرکرد که حجّ‌خودرا عُمْره قراردهند واین‌به‌نظر ایشان بزرگ آمد و گفتند ای رسولخدا کدام‌حلال است؟ فرمود: تمام آن حلّ است. (یعنی، تمام‌محظورات احرام حتّی رفتن پیش زنان حلال است). این را سه‌نفر (مُسْلم‌وبخاری‌واَبوداود) درصحاح نقل

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۲.

کرده‌اند.

۲- ج وَ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: هٰذِهِ عُمْرَةٌ اسْتَمْتَعْنَا بِهَا فَمَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ الْهَدْيُ فَلْيُحِلَّ الْحِلَّ كُلَّهُ فَإِنَّ الْعُمْرَةَ قَدْ دَخَلَتْ فِي الْحَجِّ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ[1].

یعنی، و از ابن عبّاس روایت شده از پیغمبر (ص) که فرمود: این عمره است که ما بآن بهره بردیم، پس هرکس نزد او قربانی نیست مُحِلّ شود تماماً، زیرا عمره درحجّ واردشد تا روزقیامت.

۳- ج عَنْ مُحَرِّشٍ الْكَعْبِيِّ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) خَرَجَ مِنَ الْجِعْرَانَةِ لَيْلًا مُعْتَمِرًا فَدَخَلَ مَكَّةَ لَيْلًا فَقَضَىٰ عُمْرَتَهُ ثُمَّ خَرَجَ مِنْ لَيْلَتِهِ فَأَصْبَحَ بِالْجِعْرَانَةِ كَبَائِتٍ بِهَا[2].

یعنی، از مُحَرِّش کَعْبِی روایت شده‌که: رسولخدا (ص) از جِعْرانه بیرون شد شبانه و وارد مکّه‌شد شبانه و عمرهٔ خودرا بجاآورد و شبانه خارج‌گردید و رفت به‌جِعْرانه بطوریکه‌گویا شب را درآنجا مانده است. (وقوع این عمره درماه ذیقعده‌بوده‌است چنانکه‌گذشت.).

۴- ش رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: الْحَجَّةُ ثَوَابُهَا الْجَنَّةُ وَالْعُمْرَةُ كَفَّارَةٌ لِكُلِّ ذَنْبٍ وَأَفْضَلُ الْعُمْرَةِ عُمْرَةُ رَجَبٍ[3].

یعنی، روایت شده‌که پیامبر (ص) فرمود: ثواب حجّ بهشت است. وعمره کفّارهٔ هرگناهی است، و بهترین عمره عمرهٔ رجب است. (نویسنده گوید: این حدیث ازچندجهت مورد تأمّل است.).

۵- عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) اعْتَمَرَ أَرْبَعًا إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ[4]. وَ قَالَتْ عَائِشَةُ (رض): مَا اعْتَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي رَجَبٍ قَطُّ[5].

یعنی، از ابن عمر روایت شده‌که رسولخدا (ص) چهار عمره بجاآورد که‌یکی ازآنها درماه رجب بود. و عایشه‌گوید: رسولخدا (ص) هرگز درماه رجب عمره بجانیاورد.

۶- قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): عُمْرَةٌ فِي رَمَضَانَ تَعْدِلُ حَجَّةً[6].

یعنی، پیامبر (ص) فرمود: عمره درماه رمضان برابراست (درثواب) با حجّ.

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۲ و ۱۶۳.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۲۴۰.
(۴) صحیح الترمذی/ ج۴/ص ۱۶۶.
(۵) صحیح الترمذی/ ج۴/ص ۱۶۶ و صحیح مسلم / ج۲/ص ۹۱۷.
(۶) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۹۹۶ و مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۱۸۹.

۵۵-باب الإقامة بمكّة بعد النّسك و طواف الوداع

۱- ج عَنِ الْعَلاءِ بْنِ الْحَضْرَمِيِّ (رض) يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): يُقِيمُ الْمُهَاجِرُ بِمَكَّةَ بَعْدَ قَضَاءِ نُسُكِهِ ثَلاثًا[1]. وَ فِی رِوَايَةٍ: أَقَامَ النَّبِیُّ (ص) بِمَكَّةَ فِی عُمْرَةِ الْقَضَاءِ ثَلاثًا[2].

یعنی روایت شده از عَلاء بْنِ حَضْرَمِیّ که میگفت رسولخدا (ص) فرمود: مهاجر پس از انجام مناسک خود سه روز درمکّه اقامه میکند. و در روایتی وارد شده که: رسولخدا (ص) درعمرهٔ قضاء، سه روز درمکّه اقامت نمود.

۲- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) قَالَ: كَانَ النَّاسُ يَنْصَرِفُونَ فِی كُلِّ وَجْهٍ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لايَنْفِرَنَّ أَحَدٌ حَتّیٰ يَكُونَ آخِرُ عَهْدِهِ بِالْبَيْتِ. رَوَاهُ الْخَمْسَةُ إِلاَّ الْبُخَارِیَّ. وَ لَفْظُ التِّرْمِذِیِّ: مَنْ حَجَّ هٰذَا الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلْيَكُنْ آخِرُ عَهْدِهِ بِالْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: خَرَرْتَ مِنْ يَدَيْكَ سَمِعْتَ هٰذَا مِنَ النَّبِیِّ (ص) وَلَمْ تُخْبِرْنَا بِهِ[3].

یعنی، ابن عبّاس روایت کرده که: مردم پس از اتمام ایّام مِنیٰ، به هرطرف پراکنده میشدند، پس رسولخدا (ص) فرمود: کوچ نکنند البتّه تا اینکه آخرین عهد ایشان با خانهٔ کعبه باشد (یعنی، طواف وداع کنند. و اهل سنّت پس از اتمام کارهای خود طبق روایات رسیده از پیغمبر (ص) طواف بجا میآورند بعنوان وداع. ولی شیعه همان طواف را طبق روایات ائمّهٔ خود بعنوان طواف نساء بجا میآورد). روایت مذکور را پنج نفر صاحبان صِحاح بجز بخاری روایت کرده اند. و عبارت صحیح تِرْمِذِیّ این است که (رسولخدا ص فرمود:) کسیکه این خانه را حجّ ویا عمره کرد باید آخرین عهد او با این خانه باشد. پس عمر به او گفت: خجالت کشیدی این را از رسولخدا (ص) شنیدی و به ما خبر ندادی.

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۳.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۳و ۱۶۴.

۳- ج آذَنَ النَّبِیُّ (ص) فِی أَصْحَابِهِ بِالرَّحِیلِ فَارْتَحَلَ فَمَرَّ بِالْبَیْتِ قَبْلَ صَلاةِ الصُّبْحِ فَطافَ بِهِ ثُمَّ انْصَرَفَ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْمَدِینَةِ.(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) دربین اصحاب خود اعلامکرد بهعزیمت و کوچ و او نیز آمادهٔکوچ گردید، پس قبل ازنماز صبح رهسپار خانهٔ کعبهگردید و بهآن طواف نمود سپس بهطرف مدینه روانهگردید.

۴- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قالَ: أُمِرَ النَّاسُ أَنْ یَکُونَ آخِرُ عَهْدِهِمْ بِالْبَیْتِ إِلاّ أَنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْمَرْأَةِ الْحائِضِ.(۲)

یعنی، از ابن عباس روایت شدهکه فرمود: مردم مأمورند کهآخرین عهد ایشان بهاین خانه باشد جُزاینکه از زن حائض تخفیف داده شدهاست (کهانتظار پاکی برای طواف نبرد برای مراعاتحال او و همراهانش مگردرصورتیکه طواف افاضهنیز انجامنداده باشدکه دراینصورت ماندن وانتظار پاکی برای او واجب است).

ابواب الإحصار و القضاء و الفدیة

۵۶-باب الإحصار فی الحج

قالَ اللّٰهُ تَعالٰی: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّٰهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ وَ لاتَحْلِقُوا رُءُوسَکُمْ حَتّٰی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ.(۳)

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قالَ: أَلَیْسَ حَسْبُکُمْ سُنَّةُ رَسُولِ اللّٰهِ (ص)؟ إِنْ حُبِسَ أَحَدُکُمْ عَنِ الْحَجِّ طافَ بِالْبَیْتِ وَ بِالصَّفا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ حَلَّ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ حَتّٰی یَحُجَّ عامًا قابِلاً فَیُهْدِی أَوْ یَصُومُ إِنْ لَمْ یَجِدْ هَدْیًا. رَواهُ الْبُخارِیُّ.(۴)

یعنی، از ابن عمر (ره) روایت شدهکهگفت: آیا سنّت رسولخدا (ص) برای شما کافی نیست اگریکی ازشما از اعمال حج بازداشته شد بهکعبه و بهصفا ومروه طواف کند سپس ازهرچیزی مُحِلّ شود

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۳.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۴.
(۳) قرآن/ سورهٔبقره /آیهٔ: ۱۹۶.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۴.

تا سال آینده حج‌کند. پس قربانی‌کند ویا (ده روز) روزه بگیرد اگر قربانی‌نیابد. این را بخاری روایت‌کرده است.

۲ـ ج عَنِ الْحَجّاجِ بْنِ عَمْرٍو (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: مَنْ كُسِرَ أَوْ عَرَجَ فَقَدْ حَلَّ وَ عَلَيْهِ الْحَجُّ مِنْ قابِلٍ. قالَ عِكْرِمَةُ: فَسَأَلْتُ ابْنَ عَبّاسٍ وَ أَبا هُرَيْرَةَ (رض) عَنْ ذٰلِكَ؟ فَقالا: صَدَقَ. رَواهُ أَصْحابُ السُّنَنِ[1].

یعنی، از حجّاج‌بن عَمْرو روایت‌شده از پیامبر (ص) که فرمود: کسیکه شکسته‌گردد ویا لنگ شود بتحقیق مُحلّ شده (البتّه پس از هدی وحلق)، و براو سال آینده حجّ لازم است. عِکْرِمَه گفت: از ابن عبّاس و ابوهریره از این مسئله سؤال کردم؟ گفتند: راست گفته است. اصحاب سُنَن این را روایت‌کرده‌اند.

۳ـ ج عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ يَسارٍ (رض) أَنَّ هَبّارَ بْنَ الْأَسْوَدِ جاءَ يَوْمَ النَّحْرِ وَ عُمَرُ (رض) يَنْحَرُ هَدْيَهُ فَقالَ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْطَأْنَا الْعِدَّةَ كُنّا نُرىٰ أَنَّ هٰذَا الْيَوْمَ يَوْمُ عَرَفَةَ، فَقالَ عُمَرُ: اذْهَبْ إِلىٰ مَكَّةَ فَطُفْ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ وَ انْحَرُوا هَدْيًا إِنْ كانَ مَعَكُمْ ثُمَّ احْلِقُوا أَوْ قَصِّرُوا وَ ارْجِعُوا فَإِذا كانَ عامٌ قابِلٌ فَحُجُّوا وَ أَهْدُوا فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعَ. وَ عَنْهُ أَنَّ أَبا أَيُّوبَ الْأَنْصارِيَّ خَرَجَ حاجًّا حَتّىٰ إِذا كانَ بِالْبادِيَةِ مِنْ طَرِيقِ مَكَّةَ أَضَلَّ رَواحِلَهُ فَقَدِمَ عَلىٰ عُمَرَ (رض) يَوْمَ النَّحْرِ فَذَكَرَ ذٰلِكَ لَهُ فَقالَ عُمَرُ: اصْنَعْ كَما يَصْنَعُ الْمُعْتَمِرُ ثُمَّ قَدْ حَلَلْتَ فَإِذا أَدْرَكَكَ الْحَجُّ قابِلًا فَاحْجُجْ وَ أَهْدِ مَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ. رَواهُمَا الْإِمامُ مالِكٌ. وَ قالَ: وَ مَنْ قَرَنَ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ ثُمَّ فاتَهُ الْحَجُّ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ قابِلًا وَ يَقْرُنَ بَيْنَ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ وَ يُهْدِي هَدْيَيْنِ هَدْيًا لِقِرانِهِ وَ هَدْيًا لِما فاتَهُ مِنَ الْحَجِّ. وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ[2].

یعنی، از سُلَیمان بْنِ یَسار روایت‌شده که هَبّارِبْنِ الْأَسْوَد روز اَضْحیٰ آمد درحالیکه عمر شترخودرا قربانی‌می‌کرد و گفت: یاأَمیرَالْمُؤْمِنین شمارهٔ این ایّام را خطاکردیم ماچنان میدیدم‌که این روز روزعرفه

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۴.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۴و۱۶۵.

است. عمرگفت: برو به‌سوی مکّه پس تو وکسانیکه با تو می‌باشند طواف کنید و اگر قربانی‌با شما هست نحرکنید سپس سر بتراشید ویا قصرکنید و برگردید پس چون سال آینده شد پس حج‌کنیدوقربانی نمائید و هرکس قربانی نیافت پس سه روز در ایّام حجّ و هفت روز چون برگشت روزه بگیرد. و از سُلَیمان بْنِ یَسار روایت شده که اَبا اَیّوب اَنْصاریّ به‌قصد حجّ بیرون رفت پس چون به‌بیابان‌راه مکّه رسید راحله‌های خودرا گم‌کردتااینکه وارد بر عمر (ره) شد درروز نَحْر، و جریان را برای عمر نقل کرد. پس عمر به‌او گفت بجاآر آنچه‌را عمره‌کننده بجا می‌آورد سپس مُحِلّ شده ای، پس چون آینده حجّ‌را درک کردی پس حجّ‌کن و قربانی آنچه میسّر است از قربانی. اینها را امام مالک روایت کرده وگفته: هرکس حجّ و عمره رامقرون کرد پس حجّ او فوت شد براوستکه آینده حجّ‌کند و بین حجّ‌وعمره مقرون کند و دو قربانی‌نماید برای حجّ قِران خود و قربانی برای آنچه از او فوت شده‌است ازحجّ. وَاللّٰهُ أَعْلَم

۵۷-باب الإحصار فی العمرة

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قٰالَ: خَرَجْنٰا مَعَ النَّبِیِّ (ص) مُعْتَمِرِینَ فَحٰالَ کُفّٰارُ قُرَیْشٍ دُونَ الْبَیْتِ فَنَحَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بُدْنَهُ وَ حَلَقَ رَأْسَهُ[1]. وَ فِی رِوٰایَةٍ: قَدْ أُحْصِرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَحَلَقَ رَأْسَهُ وَ جٰامَعَ نِسٰاءَهُ وَ نَحَرَ هَدْیَهُ حَتّٰی اعْتَمَرَ عٰامًا قٰابِلاً[2].

یعنی، ابْن عُمَرگفت: ما با رسولخدا (ص) درحال عُمْره بیرون رفتیم، پس کفّار قریش حایل و مانع‌شدند از زیارت کعبه، پس رسولخدا (ص) قربانیهای خودرا نحرکرد و سرخودرا تراشید. و در روایتی: بازداشته شد رسولخدا (ص) پس سرخودرا تراشید و با زنانش همبسترشد، و قربانی خودرا نحرکرد تااینکه سال آینده مُعْتَمِر شد.

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للأصول/ ج۲/ص ۱۶۵.

۲ـ ش عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) حِينَ صُدَّ بِالْحُدَيْبِيَةِ قَصَّرَ وَ أَحَلَّ وَ نَحَرَ، ثُمَّ انْصَرَفَ مِنْهَا[۱]. وَ عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: أُحْصِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) بِالْحُدَيْبِيَةِ فَنَحَرْنَا بِالْبَدَنَةِ عَنْ سَبْعَةٍ وَ الْبَقَرَةَ عَنْ سَبْعَةٍ بِأَمْرِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص)[۲].

یعنی، حضرت باقر (ع) فرمودکه: رسولخدا (ص) را چون مانع شدند روز حُدَیْبِیَه، موی سرخودرا تراشید و مُحِلّ شد و نحرکرد، سپس از آنجا منصرف شد (به طرف مدینه). و از جابر (ره) روایت شده که گفت: باز داشته شدیم با رسولخدا (ص) در حُدَیْبِیَه، پس نحر نمودیم یک شتر از هفت نفر و یک گاو از هفت نفر به امر رسولخدا (ص).

(نویسنده گوید: آنچه ذکرشد مربوط به زمانی است که محصور و درمانده شدن، پس از مُحْرِم شدن باشد، ولی چنانچه قبل از احرام پیش آید مشمول تکالیف مذکور نیست. وهمچنین است درمورد احصار درحج).

۵۸ باب حکم الوطء فی النّسك

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى: فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ[۴].

ج سُئِلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَبُو هُرَيْرَةَ (رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ) عَنْ رَجُلٍ أَصَابَ أَهْلَهُ وَ هُوَ مُحْرِمٌ بِالْحَجِّ، فَقَالُوا: يَنْفُذَانِ لِوَجْهِهِمَا حَتَّى يُتِمَّا حَجَّهُمَا ثُمَّ عَلَيْهِمَا حَجٌّ قَابِلٌ وَالْهَدْيُ[۵].

یعنی، از عمر و علیّ بن أبی طالب و ابوهُرَیْره (ره) سؤال شد از مردی که با عیال خود آمیزش نموده درحال احرام به حجّ؟ پس گفتند: بروند تا حجّ خودرا تمام کنند سپس آینده برآنان است حجّ کنند، و (نیز برآنان است) قربانی. (نویسنده گوید: درکتاب وسائل ابواب کفّارات استمتاع نیز بهمین مضمون از أئمّهٔ شیعه نقل شده است).

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۳۰۹.
(۲) مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۱۳۶.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۶.

۵۹-باب اسباب الفدیة و بیانها

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی: فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیَامُ ثَلَاثَةِ أَیَّامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَةٌ کَامِلَةٌ ذٰلِکَ لِمَنْ لَمْ یَکُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ[۱].
وَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی: فَمَنْ کَانَ مِنْکُمْ مَرِیضًا أَوْ بِهِ أَذًی مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْیَةٌ مِنْ صِیَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُکٍ[۲].

یعنی، خدا یتعالی فرموده: پس آنکه بهره برد بعُمْره بسوی حَجّ، پس آنچه ممکن است از قربانی ذبح نمایند و آنکه نیابد (ونتواند) پس سه روز درحج و هفت روز چون مراجعت کرد روزه گیرد، این شد ده روز کامل، این برای کسی استکه اهل او ساکن مسجدالحرام نباشد.
و خدا یتعالی فرمود: پس هرکس از شما بیمار بود (مثلاً زکام بود و لازم بود لباس کامل بتن کند) و یا ناراحتی از سرخود داشت (بطوریکه لازم بود سرخودرا بتراشد، پس سرخودرا بتراشد) و بعوض روزه ویا صدقه و یا قربانی گوسفندی.

۱- ج عَنْ کَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) مَرَّ بِهِ زَمَنَ الْحُدَیْبِیَةِ وَ هُوَ یُوقِدُ تَحْتَ قِدْرٍ لَهُ وَ الْقَمْلُ یَتَنَاثَرُ عَلَی وَجْهِهِ فَقَالَ لَهُ: آذَاکَ هَوَامُّ رَأْسِکَ؟ قَالَ: نَعَمْ فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ (ص): احْلِقْ رَأْسَکَ ثُمَّ اذْبَحْ شَاةً نُسُکًا أَوْ صُمْ ثَلَاثَةَ أَیَّامٍ أَوْ أَطْعِمْ ثَلَاثَةَ آصُعٍ مِنْ تَمْرٍ عَلَی سِتَّةِ مَسَاکِینَ[۳]. وَ فِی رِوَایَةٍ: قَالَ: فِیَّ خَاصَّةً نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآیَةُ - فَمَنْ کَانَ مِنْکُمْ مَرِیضًا - وَ هِیَ لَکُمْ عَامَّةً[۴].

یعنی، از کَعْبِ بْن عُجْرَه روایت شده که رسولخدا (ص) درسال حُدَیْبِیَه به او گذشت و او آتش می‌افروخت زیر دیگ خود درحالیکه شپش بر صورتش میریخت، پس رسولخدا (ص) به او فرمود: حَشَراتِ سرِ تو

---

(۱) قرآن/سورهٔ بقره/آیهٔ: ۱۹۶.
(۲) قرآن/سورهٔ بقره/آیهٔ: ۱۹۶.
(۳) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۷.

تو را آزار داده؟ گفت: آری. پس رسولخدا (ص) به او فرمود: سرت را بتراش سپس گوسفندی ذبح کن بعنوان عبادت و یا سه روز، روزه بگیر ویا سه صاع خرما برشش مسکین اطعام کن. و در روایتی آمده که: (کَعْب) گفت: آیهٔ: «فَمَنْ کٰانَ مِنْکُمْ مَرِیضًا ...» درخصوص من نازل گشته است، ولی برای شما عمومیّت دارد وشامل همه

۲ـ ش عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ (ع) قٰالَ: مَرَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَلٰی کَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ الْأَنْصٰارِیِّ وَ الْقَمْلُ یَتَنٰاثَرُ مِنْ رَأْسِهِ وَ هُوَ مُحْرِمٌ، فَقٰالَ: أَتُؤْذِیکَ هَوٰامُّکَ؟ قٰالَ: نَعَمْ، قٰالَ: فَأُنْزِلَتْ هٰذِهِ الْآیَةُ: ـ فَمَنْ کٰانَ مِنْکُمْ مَرِیضًا أَوْ بِهِ أَذًی مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْیَةٌ مِنْ صِیٰامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُکٍ ـ فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِحَلْقِ رَأْسِهِ وَ جَعَلَ عَلَیْهِ الصِّیٰامَ، وَ الصَّدَقَةَ عَلٰی سِتَّةِ مَسٰاکِینَ لِکُلِّ مِسْکِینٍ مُدّٰانِ وَ النُّسُکَ شٰاةٌ.[1]

یعنی، از جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) برکَعْبِ بْنِ عُجَرَهٔ انصاریّ عبورکرد درحالیکه شپش از سر او میریخت و او مُحْرِم بود، رسولخدا (ص) فرمود: آیا این حیوانات تورا آزارمیدهند؟ عرض کرد: آری. گفت: پس این آیه نازل شدکه: «فَمَنْ کٰانَ مِنْکُمْ مَرِیضًا ...» رسولخدا (ص) اورا امرکرد که سرخودرا بتراشد و قرار داد براو سه روز روزه ویا صدقهٔ برشش نفر مسکین برای هرمسکینی دومدّ طعام و یا قربانی گوسفندی.

۳ـ ش عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ (ع) قٰالَ: قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مَنْ کٰانَ مُتَمَتِّعًا فَلَمْ یَجِدْ هَدْیًا فَلْیَصُمْ ثَلٰاثَةَ أَیّٰامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَةً إِذٰا رَجَعَ إِلٰی أَهْلِهِ. فَإِنْ فٰاتَهُ ذٰلِکَ وَ کٰانَ لَهُ مُقٰامٌ صٰامَ ثَلٰاثَةَ أَیّٰامٍ بِمَکَّةَ، وَ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ مُقٰامٌ صٰامَ فِی الطَّرِیقِ أَوْ فِی أَهْلِهِ.[2]

یعنی، رسول خدا (ص) فرمود: هرکس حجّ تمتّع کرد و هَدْیی نیافت باید سه روز درایّام حجّ روزه بگیرد و هفت روز بهنگامیکه به خانوادهٔ خود برگشت. پس اگر این صوم (سه روز) از او فوت شدو درمکّه ماندن وتوقّف دارد سه روزرا درمکّه (پس از ایّام تشریق و کوچکردن از مِنیٰ) روزه بگیرد، و اگر نمانده درراه ویا درخانه اش.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۲۹۵.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۶۰.

(منظوراز سه‌روز روزه درأیّام حجّ عبارتند از: روزهفتم ذیحجّه، و روز هشتم که‌روز تَرْوِیه‌است و روزنهم که‌عَرَفه‌است. ولی بعضی، روزهٔ روز عَرَفه‌را مکروه‌دانسته وگفته‌اند باید کُلّاً روزهای‌قبل‌از روزعرفه‌را روزه‌گرفت یعنی از روز ششم به‌گرفتن روزه‌شروع‌نمود و اگر دراین سه‌روز، روزه‌گرفتن میسّرنشد، پس از کوچ از مِنی در مکّه یعنی پس‌ازایّام تشریق باید روزه‌ها را گرفت).

۴ـ ش رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ (ص) وَالأَئِمَّةِ (ع): أَنَّ الْمُتَمَتِّعَ إِذا وَجَدَ الْهَدْیَ وَ لَمْ یَجِدِ الثَّمَنَ صامَ ثَلاثَةَ أَیّامٍ فِی الْحَجِّ یَوْماً قَبْلَ التَّرْوِیَةِ وَ یَوْمَ التَّرْوِیَةِ، وَ یَوْمَ عَرَفَةَ، وَ سَبْعَةَ أَیّامٍ إِذا رَجَعَ إِلی أَهْلِهِ، تِلْکَ عَشَرَةٌ کامِلَةٌ لِجَزاءِ الْهَدْیِ، فَإِنْ فاتَهُ صَوْمُ هٰذِهِ الثَّلاثَةِ الأَیّامِ تَسَحَّرَ لَیْلَةَ الْحَصْبَةِ وَ هِیَ لَیْلَةُ النَّفْرِ، وَ أَصْبَحَ صائِماً، وَ یَوْمَیْنِ مِنْ بَعْدُ، فَإِنْ فاتَهُ صَوْمُ هٰذِهِ الثَّلاثَةِ الأَیّامِ حَتّی یَخْرُجَ وَ لَیْسَ لَهُ مُقامٌ صامَ هٰذِهِ الثَّلاثَةَ فِی الطَّرِیقِ إِنْ شاءَ وَ إِنْ شاءَ صامَ الْعَشَرَ فِی أَهْلِهِ، وَ یَفْصِلُ بَیْنَ الثَّلاثَةِ وَ السَّبْعَةِ بِیَوْمٍ، وَ إِنْ شاءَ صامَها مُتَتابِعَةً.*

یعنی، روایت شده ازرسولخدا (ص) و ائمّه (ع) که: همانا هرگاه کسیکه حجّ‌تمتّع انجام‌میدهد قربانی بیابد ولی قیمت‌آنرا نیابد ونداشته‌باشد، سه‌روز درحجّ روزه میگیرد: روزِ قبل ازتَرْوِیه، و روزِ ترویه، و روزِ عَرَفه، و هفت‌روز چون بنزد اهل خود مراجعت‌کرد (روزه میگیرد) که‌این میشود ده روزِکامل جزای‌قربانی، پس اگر سه‌روز روزه از او فوت‌شد باید شب حصبه که‌شب‌کوچ (از منی) است سحری بخورد و درحال روزه صبح‌کند و پس از آن دوروزدیگر نیزروزه‌بگیرد. و اگر روزهٔاین سه‌روز نیز ازاو فوت شود تا اینکه خارجشد و برای او ماندن میسّرنشددرراه سه‌روز روزه را بگیرد، و اگر خواست‌تمام ده‌روز را نزد اهل خود روزه‌گیرد، و بین سه‌روز وهفت بیک روز فاصله‌اندازد واگرخواست همه‌را پشت‌سرهم روزه‌بگیرد. (وبایددانست‌که‌ارتکاب هرحرامی‌از محرّمات حج ویا ترک هرواجبی‌ازواجبات مذکورهٔآن، برای مُحْرِم، موجب فدیه‌و عوضی از گوسفندویا صدقه‌ویا ده‌روز روزه خواهدگردید).

---

* وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۱۵۷.

۶۰-باب جزاء الصّید

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَاتَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْیًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِینَ أَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِیَامًا لِیَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَیَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ وَاللّٰهُ عَزِیزٌ ذُوانْتِقَامٍ(۱).

یعنی، ای کسانیکه ایمان آورده اید، شکار را درحال احرام مکشید و هرکس ازشما(درحال احرام) آنرا بکشد، پس جزاء وکفّارهٔ آن(ذبح) مانند آن است ازچهارپایان که دونفر عادل ازشما به (همانندی)آن حکم‌کنند هدیه‌کنند و به‌کعبه‌برسانند ویا (درعوض)مساکینی طعام‌دهد که‌کفّاره‌باشد و یا مانند آن روزه‌گیرد تابچشد وبال کارخودرا خدا ازگذشته عفوکرده وهرکس‌عود کند خدا از او انتقام کشد و خدا عزیز صاحب انتقام است.

۱- ج عَنْ أَبِی الزُّبَیْرِ أَنَّ عُمَرَ (رض) قَضٰی فِی الضَّبُعِ بِكَبْشٍ وَفِی الْغَزَالِ بِعَنْزٍ وَفِی الْأَرْنَبِ بِعَنَاقٍ وَفِی الْیَرْبُوعِ بِجَفْرَةٍ. وَكَانَ سَعِیدُبْنُ الْمُسَیَّبِ (رض) یَقُولُ فِی حَمَامِ مَكَّةَ إِذَا قُتِلَ شَاةٌ. رَوَاهُمَا مَالِكٌ وَالشَّافِعِیُّ. وَزَادَ: وَفِی غَیْرِحَمَامِ مَكَّةَ وَغَیْرِهِ مِنَ الطَّائِرِ قِیمَتُهُ، وَقَضٰی عُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِیٌّ وَزَیْدٌ وَابْنُ عَبَّاسٍ(رض) فِی النَّعَامَةِ بِبَدَنَةٍ. رَوَاهُ الشَّافِعِیُّ وَقَالَ: فِی بَقَرَةِ الْوَحْشِ أَوْحِمَارِ الْوَحْشِ بَقَرَةٌ. وَرُوِیَ عَنْ عَطَاءٍ (رض) فِی الثَّعْلَبِ شَاةٌ وَفِی الْوَبَرِ إِنْ كَانَ یُؤْكَلُ شَاةٌ وَفِی الضَّبِّ شَاةٌ. قَالَ الشَّافِعِیُّ(رض): إِنْ أَرَادَ شَاةً صَغِیرَةً فَبِذٰلِكَ نَقُولُ وَإِنْ أَرَادَ مُسِنَّةً خَالَفْنَاهُ. وَاللّٰهُ أَعْلَمُ(۲).

یعنی، از أَبِی الزُّبَیْر روایت شده‌که عُمَر قضاوت‌کرد درصید کفتار به‌قوچی، و درصیدآهو به‌ماده‌بزی، و درخرگوش به‌بزغالهٔ ماده(ای‌که

---

(۱) قرآن/سورهٔ مائده/آیهٔ: ۹۵.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۶۸.

نزدیک یکسال داشته باشد) و در موش دوپا به بزغاله‌ای. و سعیدبن مُسَیّب (یکی ازفقهاء) میگفت: در صیدکبوترمکّه هرگاه کشته شود گوسفندی است. اینها را مالک و شافعی روایت کرده اندوباضافه (شافعی) گفته درغیرکبوتر مکّه و غیرازآن از پرندگان کفّارهٔ آن قیمت آن است. و عُمَر و عثمان و علیّ و زَیْد و اِبْنِ عَبّاس (رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ) درشترمرغ قضاوت کرده اند به شتری. این را شافعی روایت نموده و گفته درصید گاو وحشی ویا الاغ وحشی، گاوی است. و از عطاء روایت شده که در روباه گوسفندی ودر صید وَتَک اگرگوشت آن خوردنی باشد، گوسفندی و در سوسمار گوسفندی می‌باشد. شافعی (درمورد روایت عطاء) گفته اگر مراد بچه‌گوسفند باشد ما قبول داریم واگر سالدار باشد مخالفیم.

(نویسنده گوید: از ائمّهٔ امامیّه نیز، بمضمون آنچه ذکرشد، درکتاب وسائل الشّیعه، ابواب کفّارات صَید، نقل شده است).

۶۱- باب الهدی إلی الحرم الشّریف

قالَ اللّٰهُ تَعالیٰ: وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللّٰهِ لَکُمْ فیها خَیْرٌ فَاذْکُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَیْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ کَذٰلِکَ سَخَّرْناها لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ. لَنْ یَنالَ اللّٰهَ لُحُومُها وَ لادِماؤُها وَلٰکِنْ یَنالُهُ التَّقْوىٰ مِنْکُمْ...[۱]

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللّٰهِ(ص) فی حَجَّةِ الْوَداعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ وَ أَهْدىٰ فَساقَ مَعَهُ الْهَدْیَ مِنْ ذی الْحُلَیْفَةِ. رَواهُ الشَّیْخانِ[۲] وَ قالَ عَلِیٌّ(ع) أَهْدَی النَّبِیُّ(ص) مِائَةَ بَدَنَةٍ فَأَمَرَنی بِلُحُومِها فَقَسَمْتُها وَ أَمَرَنی بِجِلالِها فَقَسَمْتُها ثُمَّ بِجُلُودِها فَقَسَمْتُها. رَواهُ الْبُخارِیُّ[۳]

---

(۱) قرآن/سورهٔ حج/آیات: ۳۶و ۳۷.
(۲) و (۳) التاج الجامع للأصول/ ج۲/ص ۱۶۹.

یعنی، از اِبْنِ عُمَر (ره) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) در حَجَّة ـ الوداع قصد کرد عمره را به حجّ و با خود شترقربانی را از ذِی الْحُلَیْفَه راند. شَیْخان (مُسْلِم و بُخاری) این را روایت کرده‌اند. و علی (ع) فرمود: پیغمبر (ص) صد شتر قربانی هدیه نمود و مرا امر کرد به گوشتهای آنها قسمت کردم و امرم نمود که جُلّها و سپس پوستهای آنها را قسمت کردم. بُخاری این را روایت نموده است.

۲ـ ج عَنْ مَرْوانَ (رض) قالَ: خَرَجَ النَّبِیُّ (ص) مِنَ الْمَدِینَةِ زَمَنَ الْحُدَیْبِیَةِ فِی بِضْعَ عَشَرَةَ مِائَةً مِنْ أَصْحابِهِ حَتَّیٰ إِذا کانُوا بِذِی الْحُلَیْفَةِ قَلَّدَ النَّبِیُّ (ص) الْهَدْیَ وَ أَشْعَرَ وَ أَحْرَمَ بِالْعُمْرَةِ. رَواهُ الْبُخارِیُّ وَ أَبُوداوُدَ وَ أَحْمَدُ[1].

وَ صَلَّی النَّبِیُّ (ص) الظُّهْرَ بِذِی الْحُلَیْفَةِ ثُمَّ دَعا بِبَدَنَةٍ فَأَشْعَرَها مِنْ صَفْحَةِ سَنامِها الْأَیْمَنِ ثُمَّ سَلَتَ الدَّمَ عَنْها وَ قَلَّدَها بِنَعْلَیْنِ عَلَّقَهُما فِی عُنُقِها. رَواهُ أَبُوداوُدَ وَ التِّرْمِذِیُّ وَ صَحَّحَهُ[2].

وَ قالَتْ عائِشَةُ (رض): فَتَلْتُ قَلائِدَ بُدْنِ النَّبِیِّ (ص) بِیَدَیَّ ثُمَّ قَلَّدَها وَ أَشْعَرَها وَ أَهْداها فَما حَرُمَ عَلَیْهِ شَیْءٌ کانَ أُحِلَّ لَهُ. وَفِی رِوایَةٍ: کُنْتُ أَفْتِلُ قَلائِدَ الْغَنَمِ لِلنَّبِیِّ (ص) فَیَبْعَثُ بِها ثُمَّ یَمْکُثُ حَلالاً. رَواهُ الْخَمْسَةُ[3].

یعنی، از مروان روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) از مدینه سال حُدَیْبِیه خارج شد در میان چندین ده صد از اصحاب خود تا چون به ذِی الْحُلَیْفه رسیدند، رسولخدا (ص) شترقربانی قلاده نهاد و اشعار نمود و به عمره احرام بست. این را بخاری و ابوداود و احمد روایت کرده‌اند.

و پیغمبر (ص) نماز ظهر را در ذِی الْحُلَیْفَه خواند، سپس شترقربانی را خواست و اشعار نمود از صفحهٔ کوهان راست آن سپس از آن خون جاری کرد و دو نعل به گردن آنها آویخت. این را ابوداود و تِرْمِذِیّ روایت کرده و صحیح دانسته.

و عایشه (رض) گفت: من فتیله کردم ریسمانهای قلادهٔ شتران

---

(۱) و (۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ ص ۱۶۹.

پیامبر (ص) را با دودست خود، سپس آنها را بهگردن آنها انداخت و آنها را اشعار نمود و هدیهکرد و براو حرام نشد چیزی که برای او حلال بود. و در روایتی گفت: من فتیله میکردم قلادههای گوسفندان رسولخدا (ص) را پس آنها را میفرستاد سپس درحال مُحِلّ میماند (یعنی، با این عمل چیزهائیکه برمُحْرِم حرام است براو حرام نمیشد). این را پنجنفر از صاحبان صِحاح نقل کردهاند.

۶۲ـ باب جواز رکوب البدن عند الحاجة

۱ـ ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) أَنَّ النَّبِیَّ (ص) رَأٰی رَجُلًا یَسُوقُ بَدَنَةً قٰالَ: ارْکَبْهٰا قٰالَ: إِنَّهٰا بَدَنَةٌ قٰالَ: ارْکَبْهٰا قٰالَ: فَلَقَدْ رَأَیْتُهُ رٰاکِبَهٰا یُسٰایِرُ النَّبِیَّ (ص) وَ النَّعْلُ فِی عُنُقِهٰا[1].

یعنی، از ابیهریره روایت شدهکه رسولخدا (ص) مردی را دید که شترقربانی سوق میدهد، رسولخدا (ص) فرمود: آنرا سوارشو، عرض کرد: آن شتر قربانیاست، فرمود: آنرا سوارشو، ابوهریره گفت: آنرا دیدم سوارشده وبا رسولخدا (ص) سیرمیکند درحالیکه نعل درگردن شتربود.

۲ـ ج قٰالَ أَبُوالزُّبَیْرِ (رض): سَأَلْتُ جٰابِراً عَنْ رُکُوبِ الْهَدْیِ فَقٰالَ: سَمِعْتُ النَّبِیَّ (ص) یَقُولُ: ارْکَبْهٰا بِالْمَعْرُوفِ حَتّٰی تَجِدَ ظَهْراً[2].

یعنی، اَبُوالزُّبَیْر (ره) گفت: ازجابر سؤال کردم درمورد سوار شدن برشتریکه برای قربانی هدیهشده؟ درجواب گفت: از رسولخدا (ص) شنیدمکه میفرمود: آنرا سوارشو بطورنیکی تا وقتی مرکبی بیابی.

۳ـ ش عَنْ أَبِی عَبْدِاللّٰهِ (ع) قٰالَ: قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) یُرْکَبُ الْهَدْیُ غَیْرَ مُجْهِدٍ وَ لٰا مُتْعِبٍ[3].

یعنی، از حضرت صادق (ع) روایت شدهکهگفت، رسولخدا (ص) فرمود: شترقربانی سوارشدنیاست ولی باید خسته وماندهنشود.

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۰.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۱۳۳.

۶۳- باب ذبح الهدی إذا عطب فی الطّریق

عَنْ ذُؤَیْبٍ أَبِی قَبِیصَةَ (رض) قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) کَانَ یَبْعَثُ مَعِی بِالْبُدْنِ ثُمَّ یَقُولُ: إِنْ عَطِبَ مِنْهَا شَیْءٌ فَخَفِفْتُ عَلَیْهِ مَوْتاً فَانْحَرْهَا ثُمَّ اغْمِسْ نَعْلَهَا فِی دَمِهَا ثُمَّ اضْرِبْ بِهِ صَفْحَتَهَا وَ لَاتَطْعَمْهَا أَنْتَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ رُفْقَتِکَ[۱].

یعنی، از ذُؤَیْب أَبِی قَبِیصَه روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) شترهای قربانی با من میفرستاد سپس میفرمود: اگر یکی از این شترها دچار آفت شد که ترسیدی تلف شود آنرا نحر کن و نعل آنرا در خونش فروببر و بزن به طرف راست آن (که اغنیاء بدانند شتر هَدْی و قربانی است و برای فقراء بگذارند) و تو و یکی از اهل قافله که رفقهای تو هستند نخورید.

ابواب فضل الحرمین الشّریفین

۶۴- باب فضل الحرم المکّی

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی: - وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ -[۲]. وَ قَالَ: - وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ -[۳]. وَ قَالَ: - إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِی حَرَّمَهَا وَ لَهُ کُلُّ شَیْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ -[۴]. وَ قَالَ تَعَالٰی: - أَوَلَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا یُجْبٰی

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۰.
(۲) قرآن/ سورۀ بقره/آیۀ: ۱۲۶.
(۳) قرآن/ سورۀ ابراهیم/آیۀ ۳۵.
(۴) قرآن/ سورۀ نمل/آیۀ: ۹۱.

إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(۱)ـ. وَ قَالَ:ـ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ(۲)ـ. وَ قَالَ تَعَالَى: ـ لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ. وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَٰذَا الْبَلَدِ(۳)ـ. وَ قَالَ:ـ وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ. وَطُورِ سِينِينَ. وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ(۴)ـ.

یعنی،خدا یتعالی فرموده :«و بیادآور هنگامی‌راکه ابراهیم گفت :پروردگارا این شهررا برای هرکس از اهل آن که به‌خدا و روز قیامت ایمان داردمحلّ اَمْن قرار ده و ایشان را از میوه‌جات روزی بده» . و نیز خدایتعالی فرموده :«ویادآور هنگامیکه ابراهیم گفت :پروردگارا این شهررا محلّ اَمْن قرار ده و مرا و فرزندانم‌را دوربدار ازاینکه بتان را بپرستیم» . ونیزفرموده: «جزاین نیست‌که‌به‌من امرشده‌است‌که پروردگار این شهر را که احترامش‌داده وحرام‌نموده و همه‌چیز ملک‌اواست ،عبادت‌کنم و مأمورم‌که از مسلمین بوده‌باشم» . و فرموده :«آیا حَرَم ایمن را برای ایشان تمکّن ندادیم حرمی‌که میوه‌جات و محصولات‌هرچیزی به‌سوی آن فراهم می‌شود ،رزقی‌است ازما ،ولیکن بیشترشان نمی‌دانند» . و فرموده :«آیا(باچشم بصیرت) ندیدند که ما حَرَمی أمن قراردادیم درحالیکه مردم از اطرافشان ربوده میشوند (امنیّت ندارند) آیا به‌باطل ایمان می‌آورند و به‌نعمت خدا کافرمی‌شوند (وکفران می‌کنند)» . و نیزخدایتعالی فرموده : «نه‌چنین است ،قسم میخورم به‌این شهر درحالیکه تو ساکن‌این شهری(ویاآنکه‌برای توحلال است‌آنچه‌درآن انجام‌میدهی)» . و نیز فرموده :«سوگند به‌انجیر و زیتون،وبه‌طورسینا ،وبه‌این شهر با اَمْن» .

ـ ۱ـ ح ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) قَالَ: إِنَّ خُزَاعَةَ قَتَلُوا رَجُلاً مِنْ

(۱) قرآن/سورۀقصص /آیۀ ۵۷.
(۲) قرآن/سوره عنکبوت /آیۀ ۶۷.
(۳) قرآن/سورۀبلد /آیات : ۱و ۲.
(۴) قرآن/سورۀتین/آیات : ۱و ۲و ۳.

بَنی لَیْثٍ عامَ فَتْحِ مَکَّةَ بِقَتیلٍ مِنْهُمْ قَتَلُوهُ فَأُخْبِرَ بِذٰلِکَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَرَکِبَ رَاحِلَتَهُ فَخَطَبَ فَقالَ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ حَبَسَ عَنْ مَکَّةَ الْفیلَ وَ سَلَّطَ عَلَیْها رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنینَ، أَلا وَ إِنَّها لَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلی وَ لَنْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ بَعْدی، أَلا وَ إِنَّها أُحِلَّتْ لی ساعَةً مِنَ النَّهارِ، أَلا وَ إِنَّها ساعَتی هٰذِهِ حَرامٌ لایُخْبَطُ شَوْکُها وَ لایُعْضَدُ شَجَرُها . زادَ فی رِوایَةٍ: وَ لایُنَفَّرُ صَیْدُها وَ لایَلْتَقِطُ ساقِطَتَها إِلّا مُنْشِدٌ وَ مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتیلٌ فَهُوَ بِخَیْرِ النَّظَرَیْنِ إِمّا أَنْ یُعْطیٰ وَ إِمّا أَنْ یُقادَ فَقامَ رَجُلٌ مِنْ أَهلِ الْیَمَنِ یُقالُ لَهُ أَبُوشاهْ فَقالَ: اُکْتُبْ لی یا رَسُولَ اللّٰهِ فَقالَ: اُکْتُبُوا لِأَبیشاهْ فَقالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ: إِلَّا الْإِذْخِرَ فَإِنّا نَجْعَلُهُ فی بُیُوتِنا وَ قُبُورِنا ، فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِلَّا الْإِذْخِرَ.[1]

یعنی، از اَبی‌هُرَیْرَه روایت شده که گفت: همانا طایفۀ خُزاعه، مردی از طایفۀ بَنی لَیْث را درسال فتح مکّه به قتل رسانیدند درمقابل مقتولشان که بَنی‌لَیْث کشته بودند، پس رسولخدا (ص) خبرشد و سوار برمرکب خود گردید و خطبه خواند و فرمود: خدای عَزَّوَجَلّ مکّه را از خرابی فیل نگه‌داشت ورسولخود و مؤمنین را برآن تسلّط داد، آگاه باشید مکّه برای احدی قبل ازمن حلال نشده وبرای احدی پس ازمن حلال نخواهدبود، آگاه باشید برای ساعتی ازروز برای من حلال شد (یعنی‌قتال آن که درفتح‌مکّه واقع‌شد)، آگاه باشید در این ساعت حرام است. که خارآن کنده‌نشود و درخت آن قطع‌نشود. ودر روایتی اضافه‌براین آمده‌استکه: صیدآن رم داده‌نشود و افتادۀ آن برداشته نشود مگرکسیکه آنرا اعلام‌کند، و کسیکه کشته‌ای از او کشته‌شده او مُخَیّراست به‌یکی از دونظر: یادیه داده‌شود ویا قصاص کرده‌شود. مردی از اهل یمن بنام اَبُوشاهْ عرض‌کرد: ای رسولخدا، برایم بنویس (این خطبه‌را) رسولخدا (ص) فرمود: برای او بنویسید. پس مردی ازقریش (ظاهرًا عباس بود) گفت: مگرعَلَف اِذْخِر که‌آنرا درسقف‌خانه‌ها و قبرهایمان قرار میدهیم. رسولخدا

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۱و۱۷۲.

(ص) فرمود: مگر إذْخِر.

۲ـ ش عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللّٰهِ (ع) قٰالَ، قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَلٰا إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ حَرَّمَ مَکَّةَ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ هِیَ حَرٰامٌ بِحَرٰامِ اللّٰهِ إِلٰی یَوْمِ الْقِیٰامَةِ، لٰایُنَفَّرُ صَیْدُهٰا، وَلٰایُعْضَدُ شَجَرُهٰا، وَ لٰایُخْتَلٰا خَلٰاهٰا، وَ لٰاتَحِلُّ لُقَطَتُهٰا إِلّٰا لِمُنْشِدٍ، فَقٰالَ الْعَبّٰاسُ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ إِلّٰا الْإِذْخِرَ فَإِنَّهُ لِلْقَبْرِ وَ الْبُیُوتِ، فَقٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِلّٰا الْإِذْخِر[1].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت، رسولخدا (ص) فرمود: آگاه باشید که خدای عزّوجلّ مکّه را حرام قرار داده روزیکه آسمانها و زمین را آفرید و مکّه حرام است بحرام إلهی تا روزقیامت، صیدآن رم داده نشود و درختش قطع نشود و گیاهش چیده نشود و لقطهٔ آن حلال نیست مگربرای آنکه آنرا معرّفی کند. عبّاس (عموی پیامبر ص) عرض کرد مگر علف إذْخِر که برای قبر و برای سقف خانه‌ها است؟ رسولخدا (ص) فرمود: مگر إذْخِر.

۳ـ ش عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللّٰهِ (ع) قٰالَ، قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَلٰا إِنَّ مَکَّةَ مُحَرَّمَةٌ بِتَحْرِیمِ اللّٰهِ لَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ کٰانَ قَبْلِی، وَلَمْ تَحِلَّ لِی إِلّٰا سٰاعَةً مِنْ نَهٰارٍ، إِلٰی أَنْ تَقُومَ السّٰاعَةُ، لٰایُخْتَلٰی خَلٰاهٰا، وَ لٰایُقْطَعُ شَجَرُهٰا، وَلٰایُنَفَّرُ صَیْدُهٰا وَ لٰاتَحِلُّ لُقَطَتُهٰا إِلّٰا لِمُنْشِدٍ[2].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) فرمود: آگاه باشید که مکّه حرام ومحترم است به‌حکم‌خدا تحریم کرده، برای احدی قبل از من و پس از من حلال نیست و برای من حلال نشد مگرساعتی از روز، تا اینکه قیامت بپا شود، گیاه آن چیده نشود، و درختش قطع نگردد، و صیدآن رم داده نگردد و لقطهٔ آن حلال نیست مگربرای کسیکه آنرا معرّفی کند.

۴ـ ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) یَوْمَ فَتْحِ مَکَّةَ: إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ مَکَّةَ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ هِیَ حَرٰامٌ إِلٰی أَنْ تَقُومَ السّٰاعَةُ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۱۷۵ و المصنف / ج۵/ص ۱۴۰
(۲) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۶۹.

لَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِی، وَ لا تَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدِی، وَلَمْ تَحِلَّ لِی إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهارٍ(۱).

یعنی، رسولخدا (ص) روز فتح مکّه فرمود که: خدای عَزَّوَجَلَّ مکّه را محترم قرار داده از روزیکه آسمانها وزمین را خلق کرده است (یعنی کسی حقّ ندارد با اسلحه و درحال حمله ولشکر کشی وارد آن شود) و مکّه محترم است تا روز قیامت و برای احدی قبل از من و برای احدی بعد از من روا نیست و برای من روا نشد مگر ساعتی از روز (که با اسلحهٔ جهاد وارد آن شوم).

۵- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ یَوْمَ فَتْحِ مَکَّةَ: لا هِجْرَةَ وَلٰکِنْ جِهادٌ وَ نِیَّةٌ وَ إِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا إِنَّ هٰذَا الْبَلَدَ حَرَّمَهُ اللّٰهُ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ فَهُوَ حَرامٌ بِحُرْمَةِ اللّٰهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیامَةِ. وَ فِی رِوایَةٍ: لا یَحِلُّ لِأَحَدِکُمْ أَنْ یَحْمِلَ بِمَکَّةَ السِّلاحَ(۲).

یعنی، از ابْنِ عَبّاس از رسولخدا (ص) روایت شده که روز فتح مکّه فرمود: هجرتی نیست (برای اهل مکّه پس از اینکه اسلام آوردند) ولکن جهاد و نیّت هست پس چون کوچ خواستید کوچ کنید، همانا این شهر را خدا حرام قرار داده روز آفرینش آسمانها وزمین، پس این شهر حرام است بحرمت خدائی تا روز قیامت. و در روایتی: برای احدی از شما حلال نیست که حمل اسلحه کند به مکّه (برای قتال. البتّه برای محافظت از آن حمل سلاح جایز است).

۶- ج عَنْ أَبِی شُرَیْحٍ الْعَدَوِیِّ (رض) أَنَّهُ قالَ لِعَمْرِوبْنِ سَعِیدٍ وَ هُوَ یَبْعَثُ الْبُعُوثَ إِلَی مَکَّةَ: ائْذَنْ لِی أَیُّهَا الْأَمِیرُ أُحَدِّثْکَ قَوْلاً قامَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) الْغَدَ مِنْ یَوْمِ الْفَتْحِ سَمِعَتْهُ أُذُنایَ وَ وَعاهُ قَلْبِی وَ أَبْصَرَتْهُ عَیْنایَ حِینَ تَکَلَّمَ بِهِ أَنَّهُ حَمِدَ اللّٰهَ وَأَثْنی عَلَیْهِ ثُمَّ قالَ: إِنَّ مَکَّةَ حَرَّمَهَا اللّٰهُ وَلَمْ یُحَرِّمْهَا النّاسُ، فَلا یَحِلُّ لِامْرِئٍ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ أَنْ یَسْفِکَ بِها دَمًا وَ لا یَعْضِدَ بِها شَجَرَةً فَإِنْ أَحَدٌ تَرَخَّصَ بِقِتالِ رَسُولِ اللّٰهِ فِیها فَقُولُوا لَهُ إِنَّ اللهَ أَذِنَ لِرَسُولِه

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۶۸.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۲.

وَ لَمْ یَأْذَنْ لَکُمْ، وَ إِنَّمَا أَذِنَ لِی فِیهَا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ وَ قَدْ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْیَوْمَ کَحُرْمَتِهَا بِالْأَمْسِ، وَ لْیُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ. فَقِیلَ لِأَبِی شُرَیْحٍ: مَا قَالَ لَکَ عَمْرٌو؟ قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ بِذَلِکَ مِنْکَ یَا أَبَا شُرَیْحٍ، إِنَّ الْحَرَمَ لَا یُعِیذُ عَاصِیًا وَ لَا فَارًّا بِدَمٍ وَ لَا فَارًّا بِخَرْبَةٍ. رَوَاهُ الشَّیْخَانِ وَ التِّرْمِذِیُّ.(۱)

یعنی، از أَبِی‌شُرَیْح العَدَوِیّ روایت شده که به‌عَمْرو‌بْنِ سَعِید درحالیکه او قافله‌هائی به‌سوی مکّه میفرستاد، گفت: ای امیر اذن بده قولی‌را که رسولخدا (ص) فردای روزفتح‌مکّه فرمود: برای تو حدیث‌کنم، دو گوش من آنرا شنید و دلم‌آنرا حفظ کرد ودوچشمم او را دید هنگامیکه به‌آن تکلّم‌میکرد که‌رسولخدا (ص) خدا را حمد کرد و بر او ثَنا گفت، سپس فرمود: بدرستیکه مکّه‌را خدا حرام قرار داد و مردم آنرا حرام نکرده‌اند، پس برای مردی‌که به‌خدا و روزجزاء ایمان دارد حلال نیست‌که‌در آن خون بریزد و درختی قطع‌کند. و اگر کسی بخواهد بواسطهٔ‌قتالِ رسولخدا (ص) درآن برای خود رخصت بدست‌آرد، به‌او بگوئید که خدا به‌رسول خود اذن داده و به‌شما اذن نداده‌است. و همانا برای من ساعتی ازروز اجازه داده‌شد (که‌با سلاح واردشوم برای قتال). و بتحقیق حُرْمت‌آن‌امروز برگشته به‌همان حرمت دیروز و باید حاضر به‌غایب برساند. پس به‌اَبِی‌شُرَیح گفته‌شد: عَمْرو (امیرمدینه) به‌تو چه‌گفت؟ گفت: من داناترم از تو ای اَبَا شُرَیْح، بدرستیکه حرم شخص‌عاصی را پناه نمی‌دهد و نه‌کسی‌راکه‌بواسطهٔ‌خون فرارکرده و نه‌کسی‌راکه‌بواسطهٔ خرابی و خیانت‌گریخته‌است. این را شیخین وترمِذیّ روایت کرده‌اند.

۷- ج قَالَ عَبْدُاللهِ بْنُ عَدِیِّ ابْنِ حَمْرَاءَ (رض) رَأَیْتُ رَسُولَ اللهِ (ص) وَاقِفًا عَلَی الْحَزْوَرَةِ فَقَالَ: وَ اللهِ إِنَّکِ لَخَیْرُ أَرْضِ اللهِ وَ أَحَبُّ أَرْضِ اللهِ إِلَی اللهِ، وَ لَوْلَا أَنِّی أُخْرِجْتُ مِنْکِ مَا خَرَجْتُ.(۲)

---

(۱) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۱۷۳.
(۲) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۱۷۳ و المصنف/ ج۵/ص ۲۷.

یعنی، عَبْدُاللّهِ بْنِ عَدِیّ ابْنِ حَمْراء گفت ،رسولخدا (ص) را دیدم درمکانی ازمکّه بنام حَزْوَرَه ایستاده و فرمود: بخدا قسم (ای مکّه) تو بهترین زمین خدا و محبوبترین زمین خدا نزد خدائی،واگر مرا از تو خارج نکرده بودند خارج نمی‌شدم.

۸- ج عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ (رض) عَنِ النَّبِیّ(ص) قالَ لِمَکَّةَ: ما أَطْیَبَکِ مِنْ بَلَدٍ وَ أَحَبَّکِ إِلَیَّ،وَ لَوْلا أَنَّ قَوْمی أَخْرَجُونی مِنْکِ ما سَکَنْتُ غَیْرَکِ[۱].

یعنی،از ابن عبّاس روایت شده از رسولخدا (ص) که به مکّه فرمود: چه شهر پاکیزه و محبوبتری نزدمن،واگر مرا قومم خارج نکرده بودند درغیرتو سُکْنیٰ نمی‌کردم.

۶۵- باب دخول مکّة بغیر إحرام

۱- ج عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ (ص) دَخَلَ مَکَّةَ عامَ الْفَتْحِ وَ عَلیٰ رَأْسِهِ مِغْفَرٌ فَلَمّا نَزَعَهُ جاءَ رَجُلٌ فَقالَ: اِبْنُ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتارِ الْکَعْبَةِ. فَقالَ: اقْتُلُوهُ[۲].

یعنی،از اَنَس روایت شده که رسولخدا (ص) درسال فتح‌مکّه وارد مکّه شد درحالیکه برسراو پوششی از زِرِه بود چون از سر برداشت ، مردی آمد و گفت اِبْنِ خَطَل خودرا به‌پرده‌های کعبه آویخته‌است. رسولخدا (ص) فرمود: اورا بکشید.

۲- ش عَنْ أَبِی عَبْدِاللّهِ قالَ: إِنَّ النَّبِیَّ(ص) دَخَلَ مَکَّةَ بِغَیْرِإِحْرامٍ وَ عَلَیْهِمُ السِّلاحُ،وَ دَخَلَ الْبَیْتَ لَمْ یَدْخُلْهُ فِی حَجٍّ وَ لاعُمْرَةٍ،وَ دَخَلَ وَقْتَ الصَّلاةِ فَأَمَرَ بِلالاً فَصَعِدَ عَلَی الْکَعْبَةِ فَأَذَّنَ[۳].

یعنی،از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت :همانا رسولخدا (ص) داخل مکّه شد بدون احرام درحالیکه برخود و اصحابش اسلحه بود (درفتح‌مکّه) و وارد خانهٔ کعبه شد درحالیکه درهیچ حجّی و عُمْره‌ای

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۳.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۴.
(۳) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۶۹.

داخل نشده بود و چون وقت نماز شد امرکرد که بلال بالای بام کعبه رود و اذان گوید.

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: إِنَّ الْحَطَّابَةَ وَ الْمُجْتَلِبَةَ أَتَوُا النَّبِيَّ(ص) فَسَأَلُوهُ فَأَذِنَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوا حَلالاً [۱].

یعنی، جعفربن محمّد (ع) فرمود که: هیزم‌کشها و وارد کنندگان علف خدمت رسولخدا (ص) آمدند و از او سؤال کردند، حضرت به ایشان اذن داد که بدون احرام وارد مکّه شوند.

۴- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) دَخَلَ مَكَّةَ وَ عَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ بِغَيْرِ إِحْرَامٍ [۲] رَوَاهُ الْخَمْسَةُ إِلاَّ الْبُخَارِيَّ.

یعنی، از جابر (رض) روایت شده که: رسولخدا (ص) وارد مکّه شد و برسر او عمامهٔ سیاهی بود بدون احرام. این را پنج‌نفر از صاحبان صحاح روایت کرده‌اند غیر از بخاری. ودرروایتی با او سلاح جنگ نیز بود*.

۵- ش قَالَ الصَّدُوقُ: رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (ص): أَنَّ الْإِحْرَامَ وَجَبَ لِعِلَّةِ الْحَرَمِ [۳].

یعنی، صدوق گوید: روایت شده از رسولخدا (ص) که همانا احرام بستن واجب شده برای واردشدن به حرم إلهی. (طبق این حدیث احرام بستن برای کسیکه میخواهد داخل مکّه شود واجب است. ولی از احادیث دیگر استفاده میشود که واجب نیست).

۶۶- باب شرب ماء زمزم و نقله

۱- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) مِنْ زَمْزَمَ فَشَرِبَ وَ هُوَ قَائِمٌ [۴]. وَ عَنْ عَائِشَةَ (رض) أَنَّهَا كَانَتْ تَحْمِلُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ وَ تُخْبِرُ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) كَانَ يَحْمِلُهُ [۵]. وَ عَنْ جَابِرٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَاءُ زَمْزَمَ لِمَا شُرِبَ لَهُ [۶].

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۷۰.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۴. *وسائل الشیعه / ج۳/ص ۳۷۹.
(۳) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۰۳.
(۴) و (۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۴.
(۶) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۵.

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) را آشامانیدم از آب زَمْزَم پس نوشید درحالیکه ایستاده بود. و از عایشه (رض) روایت شده که او از آب زمزم آب برمیداشت و خبر میداد که رسولخدا (ص) از آن برمیداشت. و از جابر (رض) روایت شده که گفت: آب زمزم برای آن چیزیست که برای آن نوشیده شده است. (یعنی، مثلا اگر به نیّت شفا باشد خدا او را شفا دهد. و اگر به نیّت کمک باشد، خدا او را یاری دهد و همینطور).

۲ـ ش عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ (ع): دَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) زَمْزَمَ، فَشَرِبَ مِنْهَا، وَقَالَ: اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ عِلْمًا نَافِعًا، وَ رِزْقًا وَاسِعًا، وَ شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ سُقْم، فَجَعَلَ یَقُولُ ذٰلِکَ وَ هُوَ مُسْتَقْبِلُ الْکَعْبَةِ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: لِیَکُنْ آخِرُ عَهْدِکُمْ بِالْکَعْبَةِ اسْتِلَامَ الْحَجَرِ، فَاسْتَلَمَهُ.[۱]

یعنی، از حضرت صادق (ع) روایت شده که: رسولخدا (ص) وارد شد بر آب زَمْزَم، و از آب آن نوشید و گفت: خدایا دانش با بهره و روزی وسیع و شفاء از هردرد و مرضی به من عنایت کن. و این کلمات را رو به قبله میفرمود. سپس به اصحابش فرمود: باید آخرین عهدشما با کعبه دستمالی حَجَرُ الْأَسْوَد باشد، پس آنرا دست مالید.

۳ـ ش کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) یَسْتَهْدِی مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ وَ هُوَ بِالْمَدِینَةِ.[۲]

یعنی، رسولخدا (ص) از آب زَمْزَم هدیه میخواست از آب زمزم درحالیکه در مدینه بود.

۴ـ ش عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: بَلَغَنَا أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَالَ حِینَ نَظَرَ إِلَی زَمْزَمَ: لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَی أُمَّتِی لَأَخَذْتُ مِنْهُ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَیْنِ.[۳]

یعنی، از جعفربن محمد (ع) روایت شده که گفت: از رسولخدا (ص) به ما خبر رسیده که هنگامیکه به زَمْزَم نظر نمود، فرمود: اگر بر اُمّتم سخت نبود هرآینه یکدلو عظیم یا دو دلو از آن میگرفتم.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۱۵۸ و ۱۵۹.
(۲) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۳۵۰ و ۳۵۱.
(۳) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۵۱۵.

۶۷- باب فضل سقایة الحاجّ

۱- ج عَنِ ابْنِ عَبّاس (رض) أَنَّ النَّبِیَّ (ص) جاءَ إِلَی السِّقایَةِ وَ اسْتَسْقیٰ فَقالَ الْعَبّاسُ: یا فَضْلُ اذْهَبْ إِلیٰ أُمِّکَ فَأْتِ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) بِشَرابٍ مِنْ عِنْدِها فَقالَ: اسْقِنی قالَ: یا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّهُمْ یَجْعَلُونَ أَیْدِیَهُمْ فِیهِ قالَ: اسْقِنی فَشَرِبَ مِنْهُ ثُمَّ أَتیٰ زَمْزَمَ وَ هُمْ یَسْقُونَ وَ یَعْمَلُونَ فِیها فَقالَ: اعْمَلُوا فَإِنَّکُمْ عَلیٰ عَمَلٍ صالِحٍ، ثُمَّ قالَ: لَوْلا أَنْ تُغْلَبُوا لَنَزَلْتُ حَتّیٰ أَضَعَ الْحَبْلَ عَلیٰ هٰذِهِ وَ أَشارَ إِلیٰ عاتِقِهِ.[1] رَواهُ الْبُخارِیُّ.

یعنی، از اِبْنِ عَبّاس (ره) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) آمد به جائی که آب می‌دهند و آب خواست، پس عبّاس به فرزندش فضل گفت: نزد مادرت برو و از نزد او آبی (که تمیزتر از این باشد) برای رسولخدا (ص) بیاور. رسولخدا (ص) فرمود: مرا (از همین آبی که سایر مردم می‌آشامند) بنوشان، پس از آب نوشید، سپس به طرف زمزم آمد درحالیکه ایشان (یعنی فرزندان عبدالمطّلب) آب می‌کشیدند ودر آن کار میکردند، رسولخدا (ص) فرمود: کار کنید که شما برعمل شایسته‌ای می‌باشید. سپس فرمود: اگر مغلوب نمیشدید من فرود آمده بودم و این ریسمان را برگردنم می‌انداختم. این را بُخاریّ روایت نموده است.

۲- ش عَنْ أَبی جَعْفَرٍ (ع) قالَ: جاءَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ هُمْ یَجُرُّونَ دِلاءً مِنْ زَمْزَمَ، فَقالَ: نِعْمَ الْعَمَلُ الَّذی أَنْتُمْ عَلَیْهِ، لَوْلا أَنّی أَخْشیٰ أَنْ تُغْلَبُوا عَلَیْهِ لَجَرَرْتُ مَعَکُمْ، اِنْزِعُوا دَلْواً فَتَناوَلَهُ فَشَرِبَ مِنْهُ[2].

یعنی، از حضرت باقر (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) آمد و ایشان (یعنی عبّاس بْنِ عَبْدالمطّلب وفرزندانش) از زَمْزَم با دَلوها آب می‌کشیدند. پس آنحضرت فرمود: چه عمل نیکی که شما به آن اشتغال دارید، اگرنه این بود که میترسم در این کار چیره ومغلوب شوید

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۵.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۹/ص ۳۵۱.

(یعنی، اگر ترس از مزاحمت مردم و غلبهٔ ایشان برکارشما نبود) من نیز با شما آب کشیده بودم. دلوی از آب بیاورید، پس آنحضرت گرفت و از آن نوشید.

۳- ج وَ کانَ ابْنُ عَبّاسٍ(رض) جالِساً عِنْدَ الْکَعْبَةِ فَأَتاهُ أَعْرابِیٌّ فَقالَ: مالِی أَرَی بَنِی عَمِّکُمْ یَسْقُونَ الْعَسَلَ وَ اللَّبَنَ وَأَنْتُمْ تَسْقُونَ النَّبِیذَ أَمِنْ حاجَةٍ بِکُمْ أَمْ مِنْ بُخْلٍ؟ فَقالَ: ابْنُ عَبّاسٍ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مابِنا مِنْ حاجَةٍ وَ لابُخْلٍ قَدِمَ النَّبِیُّ(ص) عَلی راحِلَتِهِ وَخَلْفَهُ أُسامَةُ فَاسْتَسْقی فَأَتَیْناهُ بِإِناءٍ مِنْ نَبِیذٍ فَشَرِبَ وَسَقی فَضْلَهُ أُسامَةَ وَ قالَ: أَحْسَنْتُمْ وَ أَجْمَلْتُمْ کَذا فَاصْنَعُوا فَلانُرِیدُ تَغْیِیرَما أَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ (ص). رَواهُ مُسْلِمٌ وَ أَبُوداوُدَ.(۱)

یعنی، و ابْن عَبّاس (ره) نزد کعبه نشسته بود که یک نفر اَعْرابیّ نزد او آمد و گفت: چه شده که می‌بینم پسران عموی شما عسل و شیر را می‌نوشانندو شما نبیذ را، آیا از احتیاج و فقرشماست ویا از بُخْل؟ پس اِبْن عَبّاس گفت: اَلْحَمْدُ لِلّٰه که ما را نه احتیاجی باشد و نه بُخلی، رسولخدا (ص) سواره وارد شد و اُسامَه عقب او بود، آب طلبید برای او آوردیم بظرفی از نبیذ پس آشامید و زیادتی آنرا به اُسامه نوشانید و فرمود: أَحْسَنْتُمْ و نیکو کردید چنین کنید. پس ما نمی‌خواهیم آنچه‌را رسولخدا (ص) امر کرده تغییردهیم. این را مُسْلِم و اَبُوداوُد روایت کرده‌اند.

۶۸- باب فضل الکعبة حفظها الله

قالَ اللّٰهُ تَعالی:- إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدًی لِلْعالَمِینَ فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِیمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً.(۲) وَ قالَ سُبْحانَهُ:- وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْمٰعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.(۳) وَ قالَ تَعالی: جَعَلَ اللّٰهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنّاسِ.(۴)

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۵و ۱۷۶.
(۲) قرآن/سورهٔ آل عمران/آیهٔ ۹۶. (۳) قرآن/سورهٔ بقره /آیهٔ ۱۲۷.
(۴) قرآن/سورهٔ مائده /آیهٔ ۹۷.

یعنی،خدا یتعالی فرموده :«براستی اوّلین خانه ایکه برای بهره و عبادت مردم بنا نهاده شد آنستکه بمکّه میباشد که با برکت و هدایت است برای جهانیان. درآن نشانه های روشن (همچون)مقام ابراهیم است ،وهرکس داخل این خانه شود ،ایمن باشد.» و نیز خدای سُبْحان فرموده :«وبیادآر هنگامیراکه ابراهیم و اسماعیل ستونهای این خانه را برافراشتند و گفتند پروردگارا از ما بپذیر که فقط تو شنوا و دانائی» .ونیز خدا یتعالی میفرماید: «خداوند ،کعبه خانۀحرام را موجب قوام کارمردم قرار داد.».

۱– ج عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: لَمَّا بُنِيَتِ الْكَعْبَةُ ذَهَبَ النَّبِيُّ (ص) وَ عَبَّاسٌ يَنْقُلاَنِ الْحِجَارَةَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِلنَّبِيِّ (ص): اِجْعَلْ إِزَارَكَ عَلىٰ رَقَبَتِكَ فَخَرَّ عَلَى الْأَرْضِ فَطَمَحَتْ عَيْنَاهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: أَرِنِي إِزَارِي فَشَدَّهُ عَلَيْهِ. زَادَ فِي رِوَايَةٍ: فَمَا رُئِيَ بَعْدَ ذٰلِكَ الْيَوْمِ عُرْيَاناً . رواه الشيخان و الله أعلم.[1]

یعنی،از جابر (رض) روایت شده که گفت : چون خانۀ کعبه بنا شد پیغمبر با عبّاس سنگ میبردند . پس عبّاس به پیغمبر (ص) گفت : جامه ات را برگردنت قرار بده . پس به زمین افتاد و چشمان او به طرف آسمان رفت و فرمود: جامۀ مرا ارائه ونشان بده و محکم برخود بست . و در روایتی: پس از آنروز آنحضرت برهنه دیده نشد . این را شَیْخَیْن روایت کرده اند .وَاللّٰهُ أَعْلَمُ.

۲– ش إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) طَافَ بِالْكَعْبَةِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ إِلَى الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي شَرَّفَكِ وَ عَظَّمَكِ.[1]

یعنی،رسولخدا (ص) به کعبه طواف کرد تا اینکه به رکن یمانی رسید سرخودرا بلندکرد به طرف کعبه ،سپس گفت :حمد خدائیراکه تورا شرافت و عظمت داد.

۳– ج عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: النَّظَرُ إِلَى

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۷.
(۲) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۴۰۲.

الْكَعْبَةِ حُبًّا لَهَا يَهْدِمُ الْخَطَايَا هَدْمًا[1]

یعنی، از حضرت صادق(ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: نظرکردن به کعبه بعنوان دوست داشتن آن خطاها را از بین می‌برد.

۶۹- باب جواز الصّلاة فی الكعبة والحجر منها

۱- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) لَمَّا قَدِمَ أَبَى أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ وَ فِيهِ الْآلِهَةُ فَأَمَرَ بِهَا فَأُخْرِجَتْ فَأَخْرَجُوا صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمٰعِيلَ فِي أَيْدِيهِمَا الْأَزْلَامُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمَا لَمْ يَسْتَقْسِمَا بِهَا قَطُّ. فَدَخَلَ الْبَيْتَ فَكَبَّرَ فِي نَوَاحِيهِ. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَأَبُودَاوُدَ[2].

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) چون وارد مکّه شد از دخول خانهٔ کعبه خودداری کرد درحالیکه درآن آلِهَه بود (یعنی درآن تماثیلی بود از اولیاء خدا که کفّار دربرابر آنها کرنش وبندگی می‌کردند وحاجت می‌خواستند) پس امرکرد آنها را بیرون ریختند، پس صورت ابراهیم و اسماعیل را بیرون آوردند درحالیکه دردست آنان تیرهای قُرعه بود، پس رسولخدا (ص) فرمود: خدا ایشان را بکشد، آگاه باش که دانسته‌اند که این دونفر تیر قُرعه و قِمار را هرگز برای قسمت بکار نبردند. پس حضرت داخل کعبه شد و دراطراف آن تکبیرگفت. این را بُخاریّ و اَبوداوُد روایت کرده‌اند.

۲- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْبَيْتَ هُوَ وَ أُسَامَةُ وَ بِلَالٌ وَ عُثْمَانُ ابْنُ طَلْحَةَ فَأَغْلَقُوا عَلَيْهِمْ فَلَمَّا فَتَحُوا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ وَلَجَ فَلَقِيتُ بِلَالًا فَسَأَلْتُهُ هَلْ صَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص)؟ قَالَ: نَعَمْ بَيْنَ الْعَمُودَيْنِ الْيَمَانِيَيْنِ[3]. وَفِي رِوَايَةٍ:

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۳۶۵.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۷.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۷۸ و المصنف / ج۵/ص۸۰.

جَعَلَ عَمُودًا عَنْ يَسارِهِ وَ عَمُودَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ وَ ثَلاثَةَ أَعْمِدَةٍ وَراءَهُ وَ كانَ الْبَيْتُ يَوْمَئِذٍ عَلى سِتَّةِ أَعْمِدَةٍ ثُمَّ صَلّى. رَواهُ الْخَمْسَةُ.(۱)

یعنی، از اِبْنِ عُمَر (ره) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) وارد کعبه شد او و اُسامَه و بلال و عُثْمان بْن طَلْحَه، پس در را برخود بستند و چون باز کردند اوّل کسیکه بجلو رفت من بودم وبلال را ملاقات کردم و از او سؤال نمودم که رسولخدا (ص) آیا نماز در کعبه خواند؟ گفت: آری، میان دو عمود یمانی. و در روایتی: ستونی را طرف چپ قرار داد و دو ستون را ازطرف راست و سه ستون را پشت سر، و آنروز خانۀکعبه دارای شش ستون بود، سپس نماز خواند. این را پنج‌نفر از صاحبان صِحاح روایت کرده‌اند.

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: لاتُصَلِّ الْمَكْتُوبَةَ فِي الْكَعْبَةِ، فَإِنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمْ يَدْخُلِ الْكَعْبَةَ فِي حَجٍّ وَ لاعُمْرَةٍ، وَ لٰكِنَّهُ دَخَلَها فِي الْفَتْحِ فَتْحِ مَكَّةَ، وَصَلّى رَكْعَتَيْنِ بَيْنَ الْعَمُودَيْنِ وَ مَعَهُ أُسامَةُ بْنُ زَيْدٍ.(۲)

یعنی، ازجعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: نماز واجب را در کعبه بجا نیاور زیرا رسولخدا (ص) داخل کعبه نشد درحجّ ونه درعُمره. ولیکن در فتح‌مکّه داخل شد و دورکعت نماز بین دوستون بجاآورد درحالیکه اُسامَةبْن زَیْد با او بود.

۴- ش ما دَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) الْكَعْبَةَ إِلّا مَرَّةً وَ بَسَطَ فِيها ثَوْبَهُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ وَخَلَعَ نَعْلَيْهِ.(۳) و في‌روايةٍ: دَخَلَ النَّبِيُّ (ص) الْكَعْبَةَ فَصَلّى فِي زَواياها الْأَرْبَعِ، وَصَلّى فِي كُلِّ زاوِيَةٍ رَكْعَتَيْنِ.(۴)

یعنی، رسولخدا (ص) داخل کعبه نشد مگر یکمرتبه و جامۀخود را پهن نمود زیرقدم‌خود و نَعْلَیْن خودرا از پادرآورد. ودرروایتی: رسولخدا (ص) داخل کعبه‌شد و نماز خواند درچهارگوشۀآن، ودر هر گوشه دورکعت خواند.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۸.
(۲) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۳۸۰.
(۳) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۳۷۹.
(۴) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۳۷۳.

۵-ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ : خَرَجَ النَّبِیُّ (ص) مِنْ عِنْدِی وَ هُوَ مَسْرُورٌ ثُمَّ رَجَعَ إِلَیَّ وَ هُوَ کَئِیبٌ ،فَقَالَ: إِنِّی دَخَلْتُ الْکَعْبَةَ ،وَ لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِی مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا دَخَلْتُهَا ،إِنِّی أَخَافُ أَنْ أَکُونَ قَدْ شَقَقْتُ عَلَى أُمَّتِی . رَوَاهُ أَبُودَاوُدَ وَ التِّرْمِذِیُّ وَ صَحَّحَهُ. وَ عَنْهَا قَالَتْ : کُنْتُ أُحِبُّ أَنْ أَدْخُلَ الْبَیْتَ وَ أُصَلِّیَ فِیهِ فَأَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِیَدِی فَأَدْخَلَنِی فِی الْحِجْرِ فَقَالَ: صَلِّی فِی الْحِجْرِ إِنْ أَرَدْتِ دُخُولَ الْبَیْتِ فَإِنَّمَا هُوَ قِطْعَةٌ مِنَ الْبَیْتِ فَإِنَّ قَوْمَکِ اقْتَصَرُوا حِینَ بَنَوُا الْکَعْبَةَ فَأَخْرَجُوهُ مِنَ الْبَیْتِ . رَوَاهُ أَصْحَابُ السُّنَنِ وَ صَحَّحَهُ التِّرْمِذِیُّ. وَ عَنْهَا قَالَتْ : سَأَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) عَنِ الْجَدْرِ أَمِنَ الْبَیْتِ هُوَ؟ قَالَ: نَعَمْ ،قُلْتُ : فَلِمَ لَمْ یُدْخِلُوهُ فِی الْبَیْتِ ؟ قَالَ: إِنَّ قَوْمَکِ قَصَّرَتْ بِهِمُ النَّفَقَةُ قُلْتُ : فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا ؟قَالَ:فَعَلَ ذٰلِکَ قَوْمُکِ لِیُدْخِلُوا مَنْ شَاءُوا وَ یَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا وَ لَوْلَا أَنَّ قَوْمَکِ حَدِیثٌ عَهْدُهُمْ فِی الْجَاهِلِیَّةِ فَأَخَافُ أَنْ تُنْکِرَ قُلُوبُهُمْ لَنَظَرْتُ أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِی الْبَیْتِ وَ أَنْ أُلْزِقَ بَابَهُ بِالْأَرْضِ(۱) . وَ فِی رِوَایَةٍ: لَوْلَا أَنَّ قَوْمَکِ حَدِیثُوا عَهْدٍ بِشِرْکٍ لَهَدَمْتُ الْکَعْبَةَ فَأَلْزَقْتُهَا بِالْأَرْضِ وَ جَعَلْتُ لَهَا بَابَیْنِ بَابًا شَرْقِیًّا وَبَابًا غَرْبِیًّا بَابٌ یَدْخُلُونَ مِنْهُ وَ بَابٌ یَخْرُجُونَ مِنْهُ وَ زِدْتُ فِیهَا سِتَّةَ أَذْرُعٍ مِنَ الْحِجْرِ فَإِنَّ قُرَیْشًا اقْتَصَرَتْهَا حَیْثُ بَنَتِ الْکَعْبَةَ .رَوَاهُ الشَّیْخَانِ وَ التِّرْمِذِیُّ(۲) .

یعنی،از عایشه روایت شده که گفت :رسولخدا (ص) از نزد من بیرون رفت درحالیکه خوش بود و برگشت درحالیکه افسرده بود. و فرمود که : من وارد کعبه شدم واگر آنچه بفکرم آمده در فکرم بود داخل آن نمی‌شدم زیرا می‌ترسم برامّتم سخت گردد .این را روایت کرده اَبُودَاوُد و تِرْمِذِیّ وصحیح دانسته .و از عایشه روایت شده که گفت :من دوست داشتم داخل کعبه شوم و درآن نماز بخوانم ، رسولخدا (ص) دستم را گرفت و مرا داخل حِجْر اِسْماعیل نمود و فرمود : در حِجْر نماز بخوان اگر میخواهی دخول کعبه را ، زیرا

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۷۸و ۱۷۹.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۷۹ و المصنف/ ج۵/ص ۱۰۴.

حِجْر قطعه‌ای از کعبه است که قوم‌تو اکتفاء و اختصار کردند هنگامیکه کعبه‌را بناکردند و آنرا از کعبه بیرون انداختند. این را صاحبان سُنَن روایت کرده‌اند و تِرْمِذِیّ صحیح‌دانسته. و ازعایشه روایت شده‌که گفت: ازرسول‌خدا (ص) سؤال کردم از حِجْر که آیا از کعبه‌است؟ فرمود: آری. گفتم: پس‌چرا آنرا داخل خانهٔ‌کعبه نکردند؟ فرمود: قوم‌تو مخارج کم‌داشتند. گفتم: چرا درِ کعبه بالا رفته؟ فرمود: قوم تو این کار را کردند تا هرکس رابخواهند داخل کنند و هرکس را خواستند مانع‌شوند، و اگر قوم تو، جدید الْإِسْلام نبودند و تازه ازجاهلیّت بیرون نیامده بودند که میترسم دلشان انکار کند هرآینه نظرداشتم که حِجْر را داخل‌کعبه کنم‌و دربِ‌کعبه‌را به‌زمین بچسبانم. و در روایتی: اگر قوم تو تازه‌مسلمان نبودند و به‌عهد شرک میل نداشتند هرآینه کعبه خراب میکردم و آنرا به‌زمین می‌چسباندم و برای آن دو درب قرار میدادم دربی شرقی و دربی‌غربی، دربیکه داخل شوند ودربی‌که ازآن خارج‌شوند و شش‌ذراع از حِجْر درکعبه زیاد مینمودم زیرا قریش‌چون کعبه‌را بناکرد بهمان اکتفاء نمود. این را شیخان و تِرْمِذی روایت کرده‌اند.

۷۰-باب مال الكعبة

۱- ج عَنْ عٰائِشَةَ (رض) قٰالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ: لَوْلاٰ أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثُو عَهْدٍ بِجٰاهِلِيَّةٍ أَوْقٰالَ بِكُفْرٍ لَأَنْفَقْتُ كَنْزَ الْكَعْبَةِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لَجَعَلْتُ لَهٰا بٰابَهٰا بِالْأَرْضِ وَ لَأَدْخَلْتُ فِيهٰا الْحِجْرَ*.

یعنی، از عایشه روایت شده‌که گفت: ازرسول‌خدا (ص) شنیدم میفرمود: اگرقومت تازعهد به‌جاهلیّت ویا به‌کفرنبودند هرآینه گنج کعبه را در راه‌خدا انفاق می‌کردم و درب‌کعبه‌را به‌زمین قرار

---

* التاج الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۱۷۹و ۱۸۰.

میدادم و حِجْررا داخل آن مینمودم.
(منظور از پس انداز وگنج کعبه، اموال مازاد برمخارج کعبه و مدفون درآن بوده که مردم زمان جاهلیّت به کعبه هدیه و تقدیم کرده بودند).

۲- ش رُوِیَ اَنَّهُ ذُکِرَعِنْدَ عُمَرَ فِی أَیّامِهِ حَلْیُ الْکَعْبَةِ وَ کَثْرَتُهُ، فَقٰالَ قَوْمٌ: لَوْ أَخَذْتَهُ فَجَهَّزْتَ بِهِ جُیُوشَ الْمُسْلِمِینَ کٰانَ أَعْظَمَ لِلْأَجْرِ، وَ مٰا تَصْنَعُ الْکَعْبَةُ بِالْحَلْیِ، فَهَمَّ عُمَرُ بِذٰلِکَ، وَسَأَلَ عَنْهُ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ(ع)فَقٰالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَالْأَمْوٰالُ أَرْبَعَةٌ: اَمْوٰالُ الْمُسْلِمِینَ فَقَسَّمَهٰا بَیْنَ الْوَرَثَةِ فِی الْفَرٰائِضِ، وَ الْفَیْءُ فَقَسَّمَهُ عَلیٰ مُسْتَحِقِّیهِ، وَ الْخُمْسُ فَوَضَعَهُ اللّٰهُ حَیْثُ وَضَعَهُ، وَ الصَّدَقٰاتُ فَجَعَلَهٰا اللّٰهُ حَیْثُ جَعَلَهٰا، وَ کٰانَ حَلْیُ الْکَعْبَةِ فِیهٰا یَوْمَئِذٍ فَتَرَکَهُ اللّٰهُ عَلیٰ حٰالِهِ، وَلَمْ یَتْرُکْهُ نِسْیٰاناً، فَأَقِرَّهُ حَیْثُ اَقَرَّهُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ، فَقٰالَ عُمَرُ: لَوْلاکَ لَافْتَضَحْنٰا، وَ تَرَکَ الْحَلْیَ بِحٰالِهِ.*

روایت شده که نزد عمر مذاکره شد هنگام خلافت او از زینتهای کعبه و بسیاری آن (که آنها را به چه مصرفی برسانند) قومی گفتند اگرآنها را بگیری و صرف جهازات لشکرهای اسلامی کنی، اجربیشتری دارد، کعبه احتیاج به زینت ندارد. پس عمر به این کار همّت گماشت و از علی(ع) سؤال کرد، آن جناب فرمودکه: قرآن بررسولخدا (ص) نازل شد درحالیکه اموال برچهارقسم بود: ۱- اموال مسلمین که آنها را بین وَرَثَه تقسیم‌کرد دراحکام فَرائض ارث ۲- فیء و بهرهٔ دولت اسلامی‌که آنها را برمستحقّین تقسیم‌نمود ۳- خُمس که خدا مصرف آنرا معیّن کرد وهمانجا نهاد ۴- صدقات که خدا مصرف آنرا معیّن نمود. و درآنروز زینت کعبه وجود داشت ورسولخدا (ص) آنرا بجای خود رهاکرد بهمان حال، وآنرا بنسیان رها نکرد و آنها را به همان حال که خدا و رسول او گذاشته بود بگذار. پس عمرگفت اگر تو نبودی ما رسوا میشدیم، و آنزینتها را بجای خود گذاشت.

۳- ج وَقٰالَ شَقِیقٌ(رض): کُنْتُ مَعَ شَیْبَةَ بْنِ عُثْمٰانَ فَقٰالَ:

---

* وسائل الشیعه / ج۹/ص ۳۵۷و۳۵۸.

قَعَدَ عُمَرُ فِي مَقْعَدِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ فَقَالَ: لاأَخْرُجُ حَتَّى أَقْسِمَ مَالَ الْكَعْبَةِ قُلْتُ: مَا أَنْتَ بِفَاعِلٍ قَالَ: بَلَى لَأَفْعَلَنَّ،قُلْتُ: مَا أَنْتَ بِفَاعِلٍ قَالَ: لِمَ؟ قُلْتُ: لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَدْ رَأَى مَكَانَهُ وَ أَبُوبَكْرٍ وَ هُمَا أَحْوَجُ مِنْكَ إِلَى الْمَالِ فَلَمْ يُحَرِّكَاهُ فَقَامَ فَخَرَجَ. رَوَاهُ أَبُودَاوُدَ وَ الْبُخَارِيُّ، وَ لَفْظُهُ: لَقَدْ هَمَمْتُ أَلَّا أَدَعَ فِيهَا صَفْرَاءَ وَ لَابَيْضَاءَ إِلَّا قَسَمْتُهُ قُلْتُ: إِنَّ صَاحِبَيْكَ لَمْ يَفْعَلَا،قَالَ: هُمَا الْمَرْآنِ اَقْتَدِي بِهِمَا[1]!

یعنی،شَقِیق گفت: من با شَیْبَه پسرعثمان بودم که گفت: عُمَر درجائیکه تو نشسته‌ای نشسته‌بود و گفت: بیرون نمی‌آیم تا مال کعبه‌را قسمت‌کنم،گفتم: تونخواهی کرد،گفت: آری حتماً خواهم‌کرد،گفتم: تو نمی‌کنی،گفت: برای چه؟ گفتم: برای اینکه رسولخدا (ص) و ابوبکر همین جا را دیدند و از تو به مال محتاج‌تر بودند و مال کعبه‌را حرکت ندادند. پس‌عمر برخاست و بیرون رفت. این را ابوداود و بخاری روایت‌کرده‌اند. و لفظ بخاری چنین است: من همّت گماشتم تا اینکه درهم و دیناری نگذارم مگر آنکه آنرا قسمت نمایم، من به‌او گفتم: دو رفیق تو (رسولخدا و ابوبکر) این کار را نکردند. عمر گفت: آنان دومرد بزرگ بودند، من به‌ایشان اقتداء می‌نمایم.

(ولی میتوان گفت علّت آنکه پیغمبر اموال مازاد برمخارج‌کعبه را بحال خود رهانمود رعایت‌حال مردمی‌بود که تازه از کفر بیرون آمده‌و جاهلیّت‌را پشت‌سرگذاشته‌بودند و هنوز در ایشان خوی جاهلیّت‌بود. و درمورد ابوبکرهم باید گفت: او فرصت چنین کارهای نداشته‌است. بنابراین چنانچه ازقرآن و آثار استفاده‌میشود ودرحدیث‌اول نیز آمده،اموال مازاد براحتیاج کعبه،در راه‌خدا و مصالح مسلمین صرف‌می‌شود. چنانکه درمورد پرده‌وپوشش‌کعبه نیزچنین عمل شده‌است).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۰.

۴ـ ش رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: إِنَّمَا لَا یُسْتَحَبُّ الْهَدْیُ إِلَی الْکَعْبَةِ لِأَنَّهُ یَصِیرُ إِلَی الْحَجَبَةِ دُونَ الْمَسَاکِینِ[1].

یعنی، روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: همانا هدیه برای کعبه مستحبّ نشده است زیرا عاید پرده داران میشود وبه مساکین نمی رسد.

۷۱-باب یغزو جیشٌ الکعبةَ فیَخسف بهم

۱ـ ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): یَغْزُو جَیْشٌ الْکَعْبَةَ فَإِذَا کَانُوا بِبَیْدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ یُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ قُلْتُ: یَا رَسُولَ اللّٰهِ کَیْفَ وَفِیهِمْ أَسْوَاقُهُمْ وَمَنْ لَیْسَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: یُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ ثُمَّ یُبْعَثُونَ عَلَی نِیَّاتِهِمْ[2].

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) فرمود: لشکری باکعبه میجنگد و چون به صحرای بیداء رسند زمین اوّل و آخر ایشان را فروبرد، عرض کردم: یَا رَسُولَ اللّٰه چگونه همه به زمین فروروند درحالیکه درمیان ایشان بازارشان وکسانیکه باکراه کشانده شده و کسانیکه از ایشان نبوده، درمیانشان بوده؟ فرمود: اوّل و آخرشان را فروبرد سپس طبق نیّاتشان محشور شوند.

۲ـ ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: یُخَرِّبُ الْکَعْبَةَ ذُو السُّوَیْقَتَیْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ. وَفِی رِوَایَةٍ: کَأَنِّی بِهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ یَقْلَعُهَا حَجَرًا حَجَرًا[3].

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: کعبه را خراب میکند کسیکه دارای دوساق کوچک باشد ازمردم حبشه. و در روایتی: گویا آن مُخَرِّب سیاهی است که دوزانویش بهم نزدیک و دوپاشنه اش بهم دوراست، کعبه را یک سنگ یک سنگ خراب میکند.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۹/ص ۳۵۸.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۰.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۱.

۷۲- باب ما يقول عند القفول من الحجّ و العمرة و تعظيم الحاجّ و المعتمر و الدّعاء لهم

۱- عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ قٰالَ: كٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِذٰا قَفَلَ مِنَ الْجُيُوشِ أَوِ السَّرٰايٰا أَوِ الْحَجِّ أَوِ الْعُمْرَةِ، إِذٰا أَوْفىٰ عَلىٰ ثَنِيَّةٍ أَوْ فَدْفَدٍ، كَبَّرَ ثَلاٰثاً، ثُمَّ قٰالَ: «لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰشَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آيِبُونَ تٰائِبُونَ عٰابِدُونَ سٰاجِدُونَ لِرَبِّنٰا حٰامِدُونَ، صَدَقَ اللّٰهُ وَعْدَهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ هَزَمَ الْأَحْزٰابَ وَحْدَهُ».[۱] وَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مٰالِكٍ قٰالَ: أَقْبَلْنٰا مَعَ النَّبِيِّ (ص) أَنٰا وَ أَبُوطَلْحَةَ وَ صَفِيَّةُ رَدِيفَتُهُ عَلىٰ نٰاقَتِهِ، حَتّىٰ إِذٰا كُنّٰا بِظَهْرِ الْمَدِينَةِ قٰالَ: «آيِبُونَ تٰائِبُونَ عٰابِدُونَ لِرَبِّنٰا حٰامِدُونَ» فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذٰلِكَ حَتّىٰ قَدِمْنٰا الْمَدِينَةَ.[۲]

يعنى، از عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَر روايت شده كه گفت: «رسولخدا (ص) هرگاه از لشكرگاهي و يا از حملاتى و يا از حجّ و يا از عمره برميگشت هرگاه بر تلّى ويا برجاى سخت و مرتفعى بالا ميرفت سه مرتبه تكبير ميگفت، سپس ميگفت: لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ... تا وَ هَزَمَ الْأَحْزٰابَ وَحْدَهُ.». و از انس بن مالك روايت شده كه گفت: ما با رسولخدا (ص) بوديم، من و اَبُوطَلْحه درحاليكه صَفِيّه رديف رسولخدا (ص) بر شتر او سوار بود، تا رسيديم به پشت مدينه، رسولخدا (ص) گفت: آيِبُونَ تٰائِبُونَ عٰابِدُونَ لِرَبِّنٰا حٰامِدُونَ، پس همواره آنحضرت اين را ميگفت تا وارد مدينه شديم.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) كٰانَ يَقُولُ لِلْقٰادِمِ مِنْ مَكَّةَ: قَبِلَ اللّٰهُ مِنْكَ وَ أَخْلَفَ عَلَيْكَ نَفَقَتَكَ، وَغَفَرَ ذَنْبَكَ.[۳]

يعنى، از جعفربن محمد روايت شده كه فرمود: رسولخدا (ص) به كسيكه از مكّه مى‌آمد ميفرمود: خدا از تو قبول كند و خرج تو را جبران كند و گناهت را بيامرزد.

---

(۱) و (۲) صحيح مسلم/ ج۲/ص ۹۸۰.
(۳) وسائل الشيعه/ ج۸/ص ۳۲۷.

۷۳- باب فضل المدینة

۱- ج عَنْ جابِرِبْنِ سَمُرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَعالیٰ سَمّیٰ الْمَدینَةَ طابَةَ[1] وَعَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: أُمِرْتُ بِقَرْیَةٍ تَأْکُلُ الْقُریٰ یَقُولُونَ: یَثْرِبَ وَ هِیَ الْمَدینَةُ تَنْفِی النّاسَ کَما یَنْفِی الْکیرُ خَبَثَ الْحَدیدِ[2].

یعنی، از جابربن سَمُرَه (رض) از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: خدایتعالی مدینه را طابَه نامید (یعنی شهرپاک). و از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: مأمور شدم به هجرت به سوی قریه ای که قریه ها را میخورد (یعنی غلبه میکند چنانکه مَقَرّ رسولخدا وخلفای آنحضرت بود و برشرق وغرب غلبه کردند)، میگویند یَثْرِب، و آن مدینه است که مردم را (یعنی اشرار مردم را) از خود دور میکند چنانکه کورۀ آهنگری زنگ آهن را.

۲- ج عَنْ جابِرٍ (رض) قالَ: جاءَ أَعْرابِیٌّ إِلَی النَّبِیِّ (ص) فَبایَعَهُ عَلَی الْإِسْلامِ فَجاءَ مِنَ الْغَدِ مَحْمُومًا فَقالَ: أَقِلْنی فَأَبیٰ ثَلاثَ مِرارٍ، فَخَرَجَ الْأَعْرابِیُّ، فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): الْمَدینَةُ کَالْکیرِ تَنْفی خَبَثَها وَ یَنْصَعُ طَیِّبُها[3]. وَ عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: إِنَّ الْإیمانَ لَیَأْرِزُ إِلَی الْمَدینَةِ کَما تَأْرِزُ الْحَیَّةُ إِلیٰ جُحْرِها[4]. وَقالَ: آخِرُ قَرْیَةٍ مِنْ قُرَی الْإِسْلامِ خَرابًا الْمَدینَةُ[5].

یعنی، از جابر روایت شده که: یکنفر عرب بیابانی خدمت رسولخدا (ص) آمد و با او بیعت کرد بر اسلام، فردایش درحال تب آمد و گفت: بیعت مرا برگردان، رسولخدا (ص) تا سه مرتبه خودداری کرد و اعرابی خارج گردید. رسولخدا (ص) فرمود: مدینه مانند کورۀ آهنگر است، زنگ آنرا میبرد و پاک آنرا صاف میکند. و از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: ایمان به سوی مدینه جای گیرد

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۱.
(۳)، (۴) و (۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۲.

چنانکه مار در سوراخ خود جای گیرد. و فرمود: آخرین قریه ای که از قریه‌های اسلامی خراب گردد مدینه است.

۷۴- باب تحریم المدینه و بیان حدود حرمها

۱- ج عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَاصِمٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَ دَعَا لِأَهْلِهَا وَ إِنِّي حَرَّمْتُ الْمَدِينَةَ كَمَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ، وَ إِنِّي دَعَوْتُ فِي صَاعِهَا وَ مُدِّهَا بِمِثْلَيْ مَا دَعَا بِهِ إِبْرَاهِيمُ لِأَهْلِ مَكَّةَ.[1]

یعنی، روایت شده از عبداللّه بن زید بن عاصم (ره) که رسولخدا (ص) فرمود: همانا حضرت ابراهیم مکّه را حرام و محترم گردانید و برای اهلش دعا کرد و من مدینه را چنانکه ابراهیم مکّه را، و من در صاع و مُدّ مدینه دعا کردم بدو مانند آنچه ابراهیم برای اهل مکّه دعا نمود.

۲- ج عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ عِنْدَنَا شَيْئًا نَقْرَؤُهُ إِلَّا كِتَابَ اللّٰهِ وَ هٰذِهِ الصَّحِيفَةَ فَقَدْ كَذَبَ فِيهَا أَسْنَانُ الْإِبِلِ وَ أَشْيَاءُ مِنَ الْجِرَاحَاتِ وَ فِيهَا قَالَ النَّبِيُّ (ص): الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَىٰ ثَوْرٍ فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَىٰ مُحْدِثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفًا وَ لَا عَدْلًا وَ ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَىٰ بِهَا أَدْنَاهُمْ.[2] وَ فِي رِوَايَةٍ: فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفٌ وَ لَا عَدْلٌ، وَ مَنِ ادَّعَىٰ إِلَىٰ غَيْرِ أَبِيهِ أَوِ انْتَمَىٰ إِلَىٰ غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفًا وَ لَا عَدْلًا.[3]

یعنی، از علی (ع) روایت شده که فرمود: کسیکه گمان کند که نزد ما

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۲.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۲ و ۱۸۳.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۳.

چیزی است که آن را قرائت می‌کنیم غیر از کتاب و این صحیفه، پس بتحقیق دروغ گفته است، در صحیفه است سالهای شتر و چیزهایی از جراحات و در آن است که رسولخدا (ص) فرمود: مدینه حَرَم است میان عَیْر و ثَوْر (که دو کوه در شمال وجنوب آن است)، پس هرکس ایجاد بدعتی کند و یا بدعت کننده‌ای را مأویٰ دهد بر او است لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم، خدا روز قیامت از او نمی‌پذیرد توبه‌ای و نه فدا و عوضی را. و ذمّهٔ مسلمین یکی است کمترین آنان عمل وسعی می‌کند به آن. و در روایتی فرمود: هرکس عهدوپیمان مسلمانی را قطع کند بر او است لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم، خدا روز قیامت از او توبه ومعادلی را نمی‌پذیرد و هرکس خود را به غیر پدرش نسبت بدهد و یا به غیر آقایش نسبت دهد بر او است لعنت خدا و ملائکه وتمام مردم، خدا روزقیامت از او توبه وعدالتی را نمی‌پذیرد.

۳ـ ج قَالَ أَبُوهُرَيْرَةَ (رض) حَرَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مَا بَيْنَ لَابَتَيِ الْمَدِينَةِ فَلَوْ وَجَدْتُ الظِّبَاءَ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا مَا ذَعَرْتُهَا وَ جَعَلَ اثْنَيْ عَشَرَ مِيلاً حَوْلَ الْمَدِينَةِ حِمًى.(۱) وَ فِي رِوَايَةٍ: اللّٰهُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ فَجَعَلَهَا حَرَمًا وَ إِنِّي حَرَّمْتُ الْمَدِينَةَ حَرَامًا مَا بَيْنَ مَأْزِمَيْهَا أَلَّا يُهْرَاقَ فِيهَا دَمٌ وَلَا يُحْمَلَ فِيهَا سِلَاحٌ لِقِتَالٍ وَلَا تُخْبَطَ فِيهَا شَجَرَةٌ إِلَّا لِعَلَفٍ.(۲) وَفِي رِوَايَةٍ: لَا يُخْتَلَى خَلَاهَا وَلَا يُنَفَّرُ صَيْدُهَا وَلَا تُلْتَقَطُ لُقَطَتُهَا إِلَّا لِمَنْ أَنْشَدَهَا.(۳) وَفِي رِوَايَةٍ: حَرَّمَ أَنْ يُخْتَلَى خَلَاهَا أَوْ يُعْضَدَ شَجَرُهَا إِلَّا عُودَيِ النَّاضِحِ.(۴)

یعنی، ابوهریره گفت: رسولخدا (ص) حرام گردانید مابین دو سنگستان مدینه را (که درشرق وغرب آن است) و اگر من آهویی بیابم درآن میان رمش ندهم، و قُرُق قرار داد دوازده میل اطراف مدینه را. و در روایتی: رسولخدا (ص) گفت: خدایا ابراهیم مکّه را حرام نمود پس آنرا حَرَم قرار داد، و من مدینه را مابین دوکوه آنرا حرام گردانیدم که خونی درآن ریخته نشود و سلاحی برای قتال در آن حمل نشود، و درختی از بین نرود مگر برای علف. ود روایتی:

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۳.
(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۴.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۲۸۵.

نباتات وگیاهان آن کنده نشود وصید آن رم داده نشود ولقطهٔ آن برداشته نشود
مگر برای آنکه اعلام کند. و درروایتی: حرام است گیاهان آن کنده شود ویا
درخت آن قطع شود مگر برای چوب شتران آبکش.

۷۵-باب اخذ ثیاب من صاد بالمدینة أو قطع من شجرها

ج عَنْ سَعْدِبْنِ اَبِی‌وَقّاصٍ قالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ: مَنْ قَطَعَ مِنْ شَجَرِ الْمَدِينَةِ شَيْئًا فَلِمَنْ أَخَذَهُ سَلَبُهُ[1]. وَ فِی رِوايَةٍ أُخْرىٰ: اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) حَرَّمَ هٰذَا الْحَرَمَ وَ قالَ: مَنْ وَجَدَ أَحَدًا يَصِيدُ فِيهِ فَلْيَسْلُبْهُ ثِيابَهُ[2].

یعنی، از سَعْدِبْنِ اَبِی‌وَقّاص روایت شده که گفت: شنیدم از رسولخدا (ص) که میفرمود: کسیکه درخت مدینه را قطع کند، پس برای آنکه اورا دستگیر کند جامه‌های او است. و در روایت دیگر: همانا رسولخدا (ص) حرام کرد این حَرَم (یعنی مدینه) را و فرمود: هرکس یکی را دید که در آن صید می‌کند جامه‌های اورا بکند.

۷۶-باب المدینة محروسة بعنایة الله تعالی

ج عَنْ سَعْدٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: لايَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ إِلاَّ انْماعَ كَما يَنْماعُ الْمِلْحُ فِی الْماءِ[3]. وَ فِی رِوايَةٍ: مَنْ أَرادَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ بِسُوءٍ أَذابَهُ اللّٰهُ كَما يَذُوبُ الْمِلْحُ فِی الْماءِ[4].

یعنی، از سَعْد از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: کسی با اهل مدینه مکر نمی‌کند مگر اینکه از بین میرود چنانکه نمک در آب از بین میرود. و در روایت دیگر فرمود: کسیکه نیّت بد درحقّ اهل مدینه کند خدا او را آب کند چنانکه نمک درآب از بین می‌رود.

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۴.
(۳) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۵.

۷۷- باب دعاء النّبیّ(ص) للمدینة و اهلها

۱- ج عَنْ عائِشَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ(ص) قالَ: اللّٰهُمَّ حَبِّبْ إِلَیْنَا الْمَدِینَةَ کَحُبِّنا مَکَّةَ أَوْ أَشَدَّ، اللّٰهُمَّ بارِکْ لَنا فِی صاعِنا وَ فِی مُدِّنا وَ صَحِّحْها لَنا وَ انْقُلْ حُمّاها إِلَی الْجُحْفَةِ.[۱] وَ عَنْها قالَتْ: قَدِمْنَا الْمَدِینَةَ وَ هِیَ وَبِیئَةٌ فَاشْتَکیٰ أَبُوبَکْرٍ وَ بِلالٌ فَلَمّا رَأیٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) شَکْویٰ أَصْحابِهِ قالَ: اللّٰهُمَّ حَبِّبْ إِلَیْنَا الْمَدِینَةَ کَما حَبَّبْتَ مَکَّةَ أَوْ أَشَدَّ وَ صَحِّحْها وَ بارِکْ لَنا فِی صاعِها وَ مُدِّها وَ حَوِّلْ حُمّاها إِلَی الْجُحْفَةِ.[۲] وَ فِی رِوایَةٍ: اللّٰهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِینَةِ ضِعْفَیْ ما جَعَلْتَ بِمَکَّةَ مِنَ الْبَرَکَةِ.[۳] وَ فِی رِوایَةٍ أُخْریٰ: اَللّٰهُمَّ بارِکْ لَنا فِی مَدِینَتِنا، اَللّٰهُمَّ بارِکْ لَنا فِی صاعِنا، اللّٰهُمَّ بارِکْ لَنا فِی مُدِّنا، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَعَ الْبَرَکَةِ بَرَکَتَیْنِ.[۴]

یعنی، از عایشه روایت شده از رسولخدا (ص) که گفت: خدایا مدینه را محبوب ما قرار داده مانند محبوب بودن مکّه ویا محکمتر، خدایا برای ما برکت قرار ده صاع و مُدّ ما را و آنرا برای ما صحّت قرار ده، و تب مدینه را انتقال بده به جُحْفه (دردوفرسخی). و نیز از عایشه روایت شده که گفت: وارد مدینه شدیم درحالیکه بیماری وبا درآن بود، پس ابوبکر و بلال نزد رسولخدا (ص) شکایت کردند رسولخدا (ص) چون شکایت اصحاب خودرا دید گفت: خدایا مدینه را نزدما محبوب گردان چنانکه مکّه را محبوب قرار دادی یا از آن محکمتر، و اهل آن را صحّت عطاکن و برای ما در صاع و مُدّ آن برکت قرار ده، و تب آن را انتقال بده به جحفه. و درروایتی: گفت: خدایا درمدینه قرارده از برکت بدومقابل آنچه درمکّه قرار دادی و در روایت دیگر: خدایا: درمدینهٔ ما برای ما برکت قرار ده، خدایا برای ما برکت قرار ده صاع ما را، و برای ما برکت قرار ده مُدّ ما را، خدایا قرار ده با آن برکت دوبرکت.

---

(۱)، (۲)، (۳) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۸۶ و ۱۸۷.

۲– ش عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِیِّبْنِ الْحُسَیْنِ ع قَالَ: لَمَّا دَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) الْمَدِینَةَ قَالَ: اللّٰهُمَّ حَبِّبْ إِلَیْنَا الْمَدِینَةَ کَمَا حَبَّبْتَ إِلَیْنَا مَکَّةَ وَ أَشَدَّ، وَ بَارِکْ فِی صَاعِهَا وَ مُدِّهَا ،وَ انْقُلْ حُمَّاهَا وَ وَبَاهَا إِلَی الْجُحْفَةِ.(۱)

یعنی، از حضرت باقر ع روایت شده که گفت: چون رسولخدا (ص) داخل مدینه شد، گفت: خدایا مدینه را محبوب گردان چنانکه مکّه را محبوب ما قرار دادی و محکمتر از آن، و با برکت نما صاع مدینه و مُدّ آنرا، و منتقل کن تب مدینه و وبای آنرا به طرف جُحفه.

۳– ج عَنْ أَنَسٍ قَالَ: کَانَ النَّبِیُّ (ص) إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ فَنَظَرَ إِلَی الْمَدِینَةِ أَوْضَعَ رَاحِلَتَهُ وَ إِنْ کَانَ عَلَی دَابَّةٍ حَرَّکَهَا مِنْ حُبِّهَا.(۲) وَ عَنْهُ قَالَ: نَظَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِلَی أُحُدٍ فَقَالَ: إِنَّ أُحُداً جَبَلٌ یُحِبُّنَا وَ نُحِبُّهُ.(۳)

یعنی، از انس روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) چون از سفری وارد میشد ونظرش به مدینه میافتاد مرکب خودرا سرعت میداد و اگر سوار بود مرکب را حرکت میداد، بخاطر علاقه ای که به مدینه داشت.
و از او روایت شده که گفت: چون رسولخدا (ص) به کوه اُحُد نظر مینمود، میفرمود: کوه اُحُد ما را دوست دارد وما اورا دوست میداریم.

۷۸- باب التّرغیب فی سکنی المدینة

۱– ج عَنْ سُفْیَانَ بْنِ أَبِی زُهَیْرٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: تُفْتَحُ الْیَمَنُ فَیَأْتِی قَوْمٌ یُبِسُّونَ فَیَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِیهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَ الْمَدِینَةُ خَیْرٌ لَهُمْ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ، وَ تُفْتَحُ الشَّامُ فَیَأْتِی قَوْمٌ یُبِسُّونَ فَیَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِیهِمْ وَ مَنْ أَطَاعَهُمْ وَ الْمَدِینَةُ خَیْرٌ لَهُمْ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ، وَ تُفْتَحُ الْعِرَاقُ فَیَأْتِی قَوْمٌ یُبِسُّونَ فَیَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِیهِمْ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۰/ص ۲۷۳.
(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۷.

وَ مَنْ أَطَاعَهُمْ وَ الْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ(١).

یعنی، از سُفْیان بن اَبی‌زُهَیْر (ره) از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: مملکت یمن فتح میشود و قومی به‌سوی آن سرعت می‌کنند و خانواده و پیروان خودرا به‌آنجا حمل می‌کنند درحالیکه مدینه برای ایشان بهتراست اگر بدانند، و شام فتح میشود و عدّه‌ای به‌سوی آن سرعت می‌کنند و خانواده و پیروان خودرا به‌آنجا حمل می‌کنند درحالیکه مدینه برای ایشان بهتراست اگربدانند و عراق فتح‌میشود و قومی می‌آیند و به‌سوی آن سرعت می‌کنند و خانواده و پیروان خودرا به‌آنجا حمل میکنند و حال آنکه مدینه برای ایشان بهتراست اگر بدانند. این را شیخان و نسائی روایت کرده‌اند.

٢- ج عَنْ أَبِی‌هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: يَتْرُكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ لَايَغْشَاهَا إِلَّا الْعَوَافِي وَ آخِرُ مَنْ يُحْشَرُ رَاعِيَانِ مِنْ مُزَيْنَةَ يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ يَنْعِقَانِ بِغَنَمِهِمَا فَيَجِدَانِهَا وَحُوشًا حَتَّى إِذَا بَلَغَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ خَرَّا عَلَى وُجُوهِهِمَا. رَوَاهُ الشَّيْخَانِ(٢) وَ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَدْعُو الرَّجُلُ ابْنَ عَمِّهِ وَ قَرِيبَهُ: هَلُمَّ إِلَى الرَّخَاءِ هَلُمَّ إِلَى الرَّخَاءِ وَ الْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَايَخْرُجُ أَحَدٌ مِنْهُمْ رَغْبَةً عَنْهَا إِلَّا أَخْلَفَ اللّٰهُ فِيهَا خَيْرًا مِنْهُ، أَلَا إِنَّ الْمَدِينَةَ كَالْكِيرِ تُخْرِجُ الْخَبِيثَ، لَاتَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَنْفِيَ الْمَدِينَةُ شِرَارَهَا كَمَا يَنْفِي الْكِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ(٣).

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: مدینه‌را با خوبی‌آن رها می‌کنند، فرانمی‌گیرد مدینه‌را مگر بقدر قسوت حیوان و پرنده‌ها، و آخرین کسی‌که درمدینه محشور شود دوچوپان ازقبیلهٔ مُزَیْنَه هستند که بقصد مدینه درحرکتند، گوسفندان خود را صدا می‌کنند و مدینه‌را خالی‌می‌بینند تا به‌تپهٔ وداع برسند

---

(١) التاج الجامع للاصول/ ج٢/ص ١٨٧.
(٢) التاج الجامع للاصول/ ج٢/ص ١٨٧و ١٨٨.
(٣) التاج الجامع للاصول/ ج٢/ص ١٨٨.

بصورت به زمین بیفتند. این را شیخین روایت نموده اند. و از او از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: برمردم زمانی بیاید که مرد پسرعمو و نزدیکان خودرا بخواند که بیائید به سوی فراوانی و راحتی، بیائید به سوی فراوانی و راحتی درحالیکه مدینه برای ایشان بهتر باشد اگر بدانند، و قسم به آنکه جانم بدست اوست احدی از ایشان از مدینه اعراض نمی‌کند مگرآنکه بهتر ازاو را خدا جانشین او می‌کند. آگاه باشید که مدینه مانند کوره است که غشّ و خبیث را خارج می‌کند، قیامت برپا نشود تاآنکه از خود نفی‌کند اشرار را مانند کوره که زنگ آهن را خارج می‌کند. این را مُسْلِم روایت کرده است.

۳- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) أَنَّ مَوْلاةً لَهُ أَتَتْهُ فَقالَتْ: اشْتَدَّ عَلَيَّ الزَّمانُ وَ إِنِّي أُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعِراقِ قالَ: فَهَلّا إِلَى الشّامِ أَرْضِ الْمَنْشَرِ وَ اصْبِرِي لَكاعِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ: مَنْ صَبَرَ عَلىٰ شِدَّتِها وَ لَأْوائِها كُنْتُ لَهُ شَهِيدًا أَوْ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيامَةِ. رَواهُ التِّرْمِذِيُّ وَ مُسْلِمٌ[۱]. وَ فِي رِوايَةٍ: لايَصْبِرُ عَلىٰ لَأْواءِ الْمَدِينَةِ وَ شِدَّتِها أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي إِلّا كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيامَةِ[۲]. وَ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: مَنِ اسْتَطاعَ أَنْ يَمُوتَ بِالْمَدِينَةِ فَلْيَمُتْ بِها فَإِنِّي أَشْفَعُ لِمَنْ يَمُوتُ بِها[۳]. عَنْ جَرِيرِبْنِ عَبْدِ اللّٰهِ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: إِنَّ اللّٰهَ أَوْحىٰ إِلَيَّ أَيَّ هٰؤُلاءِ نَزَلْتَ فَهِيَ دارُ هِجْرَتِكَ: الْمَدِينَةِ أَوِ الْبَحْرَيْنِ أَوْ قِنِّسْرِينَ. رَواهُما التِّرْمِذِيُّ[۴]. وَ قالَ عُمَرُ (رض): اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي شَهادَةً فِي سَبِيلِكَ وَاجْعَلْ مَوْتِي فِي بَلَدِ رَسُولِكَ (ص). رَواهُ الْبُخارِيُّ وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ[۵].

یعنی، از اِبْنِ عُمَر (رض) روایت شده که: کنیزی از او نزد او آمد و گفت: زمان برمن سخت شده و میخواهم به سوی عراق بیرون روم، اِبْنِ عُمَر گفت: چرا به سوی شام نمی‌روی که زمین محشر است. ای احمق صبرکن زیرا من از رسولخدا (ص) شنیدم که میفرمود: هرکس برسختی مدینه صبرکند من برای او شاهد و یا شافعم روزقیامت. این‌را

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۸.
(۳) و (۴) و (۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۹.

ترمذیّ و مُسْلِم روایت کرده اند. و در روایتی فرمود: بر سختی وشدّت مدینه احدی از امّتم صبر نمی‌کند مگر آنکه من شفیع اویم روز قیامت.
و نیز از ابْنِ عُمَر روایت شده که رسول خدا(ص) فرمود: هرکس بتواند در مدینه بمیرد باید درآن بمیرد که من شفیعم برای هرکس که درآنجا بمیرد. و از جَرِیرِبْنِ عَبْدِاللّه از رسول خدا(ص) روایت شده که فرمود خدا به سوی من وحی کرد هرکدام از این سه شهررا نزول کنی منـــزل هجرت تواست: مدینه ویا بَحْرَین ویا قِنِّسْرِین. این دوروایت را تِرْمِذِیّ روایت کرده. و عمر (رض) گفت: خدایا شهادت درراه خودرا روزی من کن و موت مرا درشهر رسولخودت قرارده. این را بخاری روایـــت نموده. وخدا دانا تراست (نویسنده گوید این احادیث اشکالاتی دارد).

۷۹- باب الصّلاة والسّلام علی النّبیّ(ص) و زیارة قبره

۱- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قال: لَاتَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا، وَلَاتَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا، وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ(۱).
یعنی، ازابی‌هریره روایت شده که رسول خدا(ص) فرمود: خانه‌های خودرا قبر قرا رندهید (یعنی مانندقبرخاموش نباشد بلکه درآن صوت قرآن وعبادت باشد) وقبرمرا مانندعید قرارندهید (یعنی، رفت وآمد زیاد برای زیارت قبرمن ننمائید واز حدّ تجاوز ننمائید که به شرک مبتلاخواهید شد)، وبرای من طلب رحمت کنید زیرا دعای شما به من میرسد هرجا که باشید.

۲- ش عَنْ عَبْدِاللّهِ بْنِ مَسْعُودٍ: قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): إِنَّ لِلّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ(۲).
یعنی، ازابن‌مسعود روایت شده که رسول خدا(ص) فرمود: برای خدا درزمین ملائکهٔ گردش کننده وجود دارد که سلام اُمّت مرا به من می‌رسانند.
(وبدانکه درابواب مزار از کتاب وسائل احادیثی درمورد زیارت وثواب آن آمده که باکتاب خدا مخالف است وشرح آن دراین مختصرنمی‌گنجد. ودراینمورد ماراکتاب مستقلّی است بنام «زیارات قبور» که هرکس اهل تحقیق باشد میتواند به‌آن رجوع کند).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۸۹و ۱۹۰.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۰/ص ۲۶۴.

بسم الله الرحمن الرحیم

(۷) کتاب البیوع والزّروع والوقف

قَالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: وَ أَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا[1]

۱- باب طلب الکسب الحلال

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ[2]

وَ قَالَ: فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ[3]

۱- ج عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِنَّ الْحَلَالَ بَيِّنٌ وَ إِنَّ الْحَرَامَ بَيِّنٌ وَ بَيْنَهُمَا مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ فَمَنِ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَ عِرْضِهِ وَ مَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ كَالرَّاعِي يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَرْتَعَ فِيهِ أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى أَلَا وَ إِنَّ حِمَى اللّٰهِ مَحَارِمُهُ أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ[4]

یعنی، روایت شده از نُعْمَانِ بْنِ بَشِیر از رسولخدا (ص) که فرمود: حلال روشن است و حرام روشن است و بین ایندو موارد شبهه‌ها می‌باشد که بسیاری از مردم نمی‌دانند، پس آنکه شُبُهات را پرهیز کند پاکی حاصل کرده برای دین و عِرْض خود و آنکه در شُبُهات

(۱) قرآن کریم/سورهٔ بقره/آیهٔ: ۲۷۵.
(۲) قرآن کریم/سورهٔ ملک/آیهٔ: ۱۵.
(۳) قرآن کریم/سورهٔ جمعه/آیه: ۱۰.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

واقع شود در حرام واقع شده، مانند چوپانی که در اطراف غُرُقگاه بچراند نزدیک شود که درخود آن بچراند، آگاه باشید برای هرپادشاهی غُرُقگاهی است و غُرُقگاه خدا محرّمات او است، آگاه باشید در جسد انسان پارهٔ گوشتی است که اگر صالح شد تمام بدن صالح است و اگر فاسد شد تمام بدن فاسد است، آگاه باشید آن پارهٔ گوشت قلب است.

۲- ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: لَیَأْتِیَنَّ عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ لَایُبَالِی الْمَرْءُ بِمَا أَخَذَ الْمَالَ أَمِنْ حَلَالٍ أَمْ مِنْ حَرَامٍ.(۱)

یعنی، از ابی هریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: البتّه البتّه زمانی بیاید که مرد را باکی نیست از کجا مال بدست آرد آیا از حلال و یا از حرام.

۳- ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِی حَجَّةِ الْوَدَاعِ: یَا أَیُّهَا النَّاسُ مَا مِنْ شَیْءٍ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ یُبَاعِدُکُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُکُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَیْءٍ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ النَّارِ وَ یُبَاعِدُکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَیْتُکُمْ عَنْهُ أَلَا وَ إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِینَ نَفَثَ فِی رُوعِی إِنَّهُ لَاتَمُوتُ نَفْسٌ حَتَّی تَسْتَکْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَجْمِلُوا فِی الطَّلَبِ وَ لَایَحْمِلَنَّکُمُ اسْتِبْطَاءُ شَیْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِمَعْصِیَةِ اللّٰهِ، فَإِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَسَمَ الْأَرْزَاقَ بَیْنَ خَلْقِهِ حَلَالاً، وَلَمْ یَقْسِمْهَا حَرَاماً فَمَنِ اتَّقَی اللّٰهَ وَ صَبَرَ أَتَاهُ اللّٰهُ بِرِزْقِهِ مِنْ حِلِّهِ وَ مَنْ هَتَکَ حِجَابَ السِّتْرِ وَ عَجَّلَ فَأَخَذَهُ مِنْ غَیْرِ حِلِّهِ قُصَّ بِهِ مِنْ رِزْقِهِ الْحَلَالِ وَ حُوسِبَ عَلَیْهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ.(۲)

یعنی، رسولخدا (ص) در حَجَّةُ الْوَدَاعِ فرمود: ای مردم چیزی نبوده که شما را به بهشت نزدیک و از آتش دورکند مگرآنکه شما را به آن امرکردم، و چیزی شما را به آتش نزدیک و از بهشت دورکند نبوده مگرآنکه شما را از آن نهی کردم، آگاه باشید جبرئیل به من خبر آورده که کسی نمی‌میرد تا روزی خودرا کامل نماید، پس از خدا

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۳.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۲/ص ۲۷.

بترسید ودرطلب رزق کوشا باشید و کندی رزق شما را وادار نکند که آنرا بمعصیت خدا طلب کنید زیرا خدا یتعالی روزیها را قسمت نموده بین خلق خود بطور حلال و بطور حرام قسمت نکرده است . پس آنکه از خدا بترسد و صبر کند روزی بطور حلال می‌آید و آنکه پردهٔ حیا را بدَرَد و عجله کند و از راه غیرحلال بگیرد بهمان واسطه از روزی حلال خود قطع شده و روز قیامت بر آن محاسبه گردد .

۴- ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْهُومَانِ لَا يَشْبَعَانِ مَنْهُومُ دُنْيَا وَ مَنْهُومُ عِلْمٍ فَمَنِ اقْتَصَرَ مِنَ الدُّنْيَا عَلٰى مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَهُ سَلِمَ، وَ مَنْ تَنَاوَلَهَا مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا هَلَكَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ وَ يُرَاجِعَ، وَ مَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَ عَمِلَ بِهِ نَجِيَ، وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا فَهِيَ حَظُّهُ[۱]. وَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) يَمَصُّ النَّوَىٰ بِفِيهِ وَ يَغْرِسُهُ[۲]. وَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَدْ حَمَلَ حَجَرًا عَلٰى عُنُقِهِ فَوَضَعَهُ فِي حَائِطٍ مِنْ حِيطَانِهِ[۳].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: دو گرسنه سیر نمی‌شوند: گرسنهٔ دنیا و گرسنهٔ علم، پس هرکس از دنیا بر آنچه خدا حلال کرده برایش اکتفاء کند سالم می‌ماند، و هرکس آنرا از غیرحلال تناول کند هلاک است مگر آنکه توبه کند و برگردد و هرکس علم را از اهل آن بگیرد و عمل کند نجات یابد و هرکس با آن دنیا جوید همان بهرهٔ او است و رسولخدا (ص) هسته را بدهان تر مینمود و غرس میکرد. وبتحقیق رسولخدا (ص) سنگ برگردن حمل کرد و در دیواری از دیوارهای خود گذاشت .

۵- ش قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ لَمْ يَرْضَ بِمَا قَسَمَهُ اللّٰهُ لَهُ الرِّزْقَ وَ بَثَّ شَكْوَاهُ وَ لَمْ يَصْبِرْ وَ لَمْ يَحْتَسِبْ لَمْ تُرْفَعْ لَهُ حَسَنَةٌ، وَ يَلْقَى اللّٰهَ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ[۴]. وَ قَالَ (ص): إِنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: فَرِزْقٌ تَطْلُبُونَهُ، وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكُمْ، فَاطْلُبُوا أَرْزَاقَكُمْ مِنْ حَلَالٍ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۱.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۲.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۳.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۹.

فَإِنَّكُمْ إِنْ طَلَبْتُمُوهَا مِنْ وُجُوهِهَا أَكَلْتُمُوهَا حَلالاً، وَ إِنْ طَلَبْتُمُوهَا مِنْ غَيْرِ وُجُوهِهَا أَكَلْتُمُوهَا حَرَامًا، وَ هِيَ أَرْزَاقُكُمْ لابُدَّ لَكُمْ مِنْ أَكْلِهَا.(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: آنکه به آنچه خدا قسمت او کرده از رزق راضی نباشد و شکایت خودرا اظهار کند و صبر نکند و به حساب خدا نگذارد حسنه‌ای برای او بالا نرود و خدا را ملاقات کند درحالیکه خدا برا و غضبناک باشد مگرآنکه توبه کند. وفرمود که: رزق دو رزق است: رزقی‌که شما آنرا می‌طلبید و رزقی‌که آن رزق شما را می‌طلبد، پس روزیهای خودرا از حلال بطلبید زیرا اگرشما آنرا از راههائی‌که باید طلب کرد، بطلبید، حلال خورده‌اید و اگر آنرا از غیر راههای آن بطلبید حرام خورده‌اید روزیهای شما همان است ناچارید ازخوردن آن.

۶ـ ش قَالَ النَّبِيُّ (ص) فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي: مَنْ قَرَءَ الْقُرْآنَ ثُمَّ شَرِبَ عَلَيْهِ حَرَامًا أَوْ آثَرَ عَلَيْهِ حُبَّ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا اسْتَوْجَبَ عَلَيْهِ سَخَطَ اللّٰهِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ أَلَا وَ إِنَّهُ إِنْ مَاتَ عَلَى غَيْرِ تَوْبَةٍ حَاجَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا يَزَالُ لَهُ إِلَّا مَدْحُوضًا.(۲)

یعنی، رسولخدا (ص) درحدیث منهیّات فرمود: آنکه قرآن قرائت کند سپس حرامی بیاشامد ویادوستی دنیا و زینت آنرا برآن ترجیح دهد مستوجب غضب إلهی‌شود مگرآنکه توبه‌کند و اگر بی‌توبه بمیرد، قرآن روزقیامت باا و محاجه‌کند پس اورا رها نکند تا مغلوبش کند.

۷ـ ش قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أُحِبُّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائِي فَقَالَ طَهِّرْ مَأْكَلَكَ وَ لَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ.(۳) وَ قَالَ (ص): مَرَّ مُوسَى بِرَجُلٍ وَ هُوَ سَاجِدٌ فَانْصَرَفَ مِنْ حَاجَتِهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ فَقَالَ (ع) لَوْ كَانَتْ حَاجَتُكَ بِيَدِي لَقَضَيْتُهَا لَكَ فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَى لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقَهُ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حَتَّى يَتَحَوَّلَ عَمَّا أَكْرَهُ إِلَى مَا أُحِبُّ.(۴)

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۹.
(۲) وسائل الشیعه / ج۴/ص ۸۳۶.
(۳)و (۴) وسائل الشیعه / ج۴/ص ۱۱۷۶.

یعنی، مردی به رسولخدا (ص) گفت یا رَسُولَ اللّٰه دوست دارم دعایم مستجاب گردد، حضرت فرمود: محلّ خوراکت را پاک نما و حرام داخل شکمت مکن. و رسولخدا (ص) فرمود: موسٰی (ع) به مردی گذشت درحالیکه آنمرد به سجود رفته بود، پس حضرت موسٰی برگشت درحالیکه او در سجده بود، فرمود: اگر حاجتت بدستم بود انجام میدادم، پس خدا به او وحی نمود ای موسٰی اگر سجده کند تا گردنش جدا گردد من اورا اجابت نخواهم کرد تا از آنچه مکروه دارم برگردد به طرف آنچه دوست دارم.

۸- ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قٰالَ: لَأَنْ یَحْتَطِبَ أَحَدُکُمْ حُزْمَةً عَلٰی ظَهْرِهِ خَیْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ یَسْأَلَ أَحَدًا فَیُعْطِیَهُ أَوْ یَمْنَعَهُ[1].

یعنی، از ابی‌هریره از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: البتّه یکی از شما هیزم برپشت بگذارد بهتر است از اینکه از کسی سؤال کند که او عطا کند و یا عطا نکند.

۹- ش عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَصْحٰابِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) لَمّٰا نَزَلَتْ «وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لٰا یَحْتَسِبُ» أَغْلَقُوا الْأَبْوٰابَ، وَ أَقْبَلُوا عَلَی الْعِبٰادَةِ وَ قٰالُوا قَدْ کُفِینٰا فَبَلَغَ ذٰلِکَ النَّبِیَّ (ص) فَأَرْسَلَ إِلَیْهِمْ فَقٰالَ: مٰا حَمَلَکُمْ عَلٰی مٰا صَنَعْتُمْ؟ فَقٰالُوا: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ تَکَفَّلَ اللّٰهُ لَنٰا بِأَرْزٰاقِنٰا فَأَقْبَلْنٰا عَلَی الْعِبٰادَةِ فَقٰالَ: إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذٰلِکَ لَمْ یُسْتَجَبْ لَهُ، عَلَیْکُمْ بِالطَّلَبِ[2]. وَقٰالَ النَّبِیُّ (ص): مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقٰی کَلَّهُ عَلَی النّٰاسِ[3].

یعنی، حضرت جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد (ع) فرمود که: قومی از اصحاب رسولخدا (ص) چون آیهٔ ۲ سورهٔ طلاق نازل شد (که فرمود: «وهرکس از خدا بترسد خدا برای او راه بیرون رفتنی قرار دهد و او را از جائی که بحساب نیاورده روزی دهد») ایشان درب خانه‌های خودرا بستند و به عبادت روآوردند و گفتند خدا ما را کفایت کرده و ما کفایت شده‌ایم، این خبر به رسولخدا (ص) رسید و ایشان را خواست و فرمود: چه شما را وادار کرده براین کار؟ گفتند: یا رسولخدا،

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۴.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۵.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۸.

خدا متکفّل روزی ما شده و ما به‌عبادت روآورده‌ایم، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس این کار را بکند دعای او مستجاب نشود، برشما باد به طلب وکسب. ونیز پیامبر(ص) فرمود: ملعونست کسیکه خود را سربار مردم کند.

۱۰- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): نِعْمَ الْعَوْنُ عَلٰی تَقْوَی اللّٰهِ الْغِنیٰ[1]. وَ قالَ(ص): اللّٰهُمَّ بارِکْ لَنا فِی الْخُبْزِ وَ لاتُفَرِّقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُ فَلَوْلَا الْخُبْزُ ما صَلَّیْنا وَ لاصُمْنا وَ لاأَدَّیْنا فَرائِضَ رَبِّنا[2]. وَقالَ یُصْبِحُ الْمُؤْمِنُ أَوْ یُمْسِی عَلٰی ثُکْلٍ خَیْرٌلَهُ مِن أَنْ یُصْبِحَ وَیُمْسِیَ عَلٰی حَرَبٍ[3].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: بی‌نیازی خوب کمکی است برای تقوی. و فرمود: خدایا برای ما درنان برکت قرارده و میان ما و آن جدائی میفکن که اگر نان نباشد نه‌نمازی برای ما است و نه روزه‌ای و نه‌واجبات پروردگارا را اداخواهیم‌کرد. و فرمود: مؤمن صبح و شب کند درحالیکه از فقد اولاد ناله‌کند بهتر است برای او ازاینکه از غارت مال ناله‌کند وازبی‌چیزی بنالد.

۱۱- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): الْعِبادَةُ سَبْعُونَ جُزْءاً أَفْضَلُها طَلَبُ الْحَلالِ[4]. وَ قالَ(ص): إِذا أَعْسَرَ أَحَدُکُمْ فَلْیَخْرُجْ وَلایَغُمَّ نَفْسَهُ وَ أَهْلَهُ[5]. وَ قالَ(ص): مَنْ باتَ کالّاً مِنْ طَلَبِ الْحَلالِ باتَ مَغْفُوراً لَهُ[6].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: عبادت هفتادجزء است أفضل و برترآنها طلب حلال است. و فرمود: چون یکی ازشما بسختی مبتلا شد از وطن خارج شود و یا ازخانه خارج‌شود، و خود و خانواده‌اش را به اندوه مبتلا نسازد. و فرمود: هرکس شب را بصبح آورددرحالیکه خسته‌باشد از طلبِ حلال آمرزیده شده است.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۶ و ۴۹.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۷.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۸.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۱و۱۳.
(۵) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۲و۱۳.
(۶) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۳.

۱۲- ج عَنْ اَبی‌هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبیّ (ص) قالَ: ما بَعَثَ اللّهُ نَبیّاً اِلّا رَعَی الْغَنَمَ فَقالَ اَصْحابُهُ: وَ اَنْتَ؟ قالَ: نَعَمْ کُنْتُ اَرْعاها عَلی قَراریطَ لِاَهْلِ مَکَّةَ.(۱)

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: هیچ‌پیامبری را خدا نفرستاد مگر گوسفندچران بود، اصحاب عرض‌کردند وشما؟ فرمود: آری من میچراندم بریک بیستم دینارهای مکّه.

۱۳- ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): تِسْعَةُ اَعْشارِ الرِّزْقِ فِی التِّجارَةِ وَ الْجُزْءُ الْباقی فِی الْغَنَمِ(۲) وَ فی رِوایَةٍ: وَواحِدٌ فی غَیْرِها(۳). وَ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: اِنَّ رَسُولَ اللّهِ (ص) قَدِمَتْ عیرٌ مِنَ الشّامِ فَاشْتَری مِنْها وَ اتَّجَرَ فَرَبِحَ فیها ما قَضی دَیْنَهُ وَقَسَمَ فی قَراباتِهِ.(۴)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: نُه‌قسمت رزق درتجارت است و جزء باقی در گوسفنداست، ودرروایتی: ویکدهم درغیرتجارت است. واز جعفر بن محمّدع روایت شده‌که: قافلۀتجارتی از شام آمد و رسولخدا(ص) ازآن قافله خریداری کرد و تجارت‌کرد و بهره‌برد بقدریکه دَیْن خودرا داد و درمیان خویشانش ازآن بهره‌تقسیم کرد.

۱۴- ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): اِنَّ الرِّزْقَ یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ اِلَی الْاَرْضِ عَلی عَدَدِ قَطْرِ الْمَطَرِ اِلی کُلِّ نَفْسٍ بِما قُدِّرَلَها، وَ لکِنْ لِلّهِ فُضُولٌ فَاسْئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ(۵). وَ قالَ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ: کانَ رَسُولُ اللّهِ (ص) یَحْلِبُ عَنْزَ اَهْلِهِ(۶) وَ قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): مِنَ الْمُرُوَّةِ اسْتِصْلاحُ الْمالِ.(۷) وَقالَ النَّبیُّ (ص): مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ یُضَیِّعُ مَنْ یَعُولُ(۸).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمودکه: رزق از آسمان به‌سوی زمین نازل می‌شود (از آسمان ربوبیّت و ازمقام عُلُوّ رازقیّت به‌سوی‌خلق ومقامِ عبد) مانند قطرات باران بهرکسی‌به‌آنچه برایش مقدّرشده است، ولیکن برای خدا زیادتیها وبرتریها است، خدا را ازریادی سؤال‌کنید.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۴.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۵.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۶و۸.
(۵) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۴.
(۶) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۹. (۸) وسائل‌الشیعه/ ج۱۲/ص۴۳.
(۷) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۳۲۰.و ج۱۲/ص ۴۰و۴۱.

و از جعفربن محمّدع روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) خود، شیر از بز اهل خود میدوشید. و رسولخدا (ص) فرمود: از مُرُوّت اصلاح کردن مال است. و نیز پیامبر (ص) فرمود: ملعونست آنکه عیال خود را ضایع گذارد.

۱۵- ج عَنِ الْمِقْدٰامِ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قٰالَ: مٰا أَکَلَ أَحَدٌ طَعٰامًا قَطُّ خَیْرًا مِنْ أَنْ یَأْکُلَ مِنْ عَمَلِ یَدِهِ وَ إِنَّ نَبِیَّ اللّٰهِ دٰاوُدَ عَلَیْهِ السَّلاٰمُ کٰانَ یَأْکُلُ مِنْ عَمَلِ یَدِهِ. وَفِی رِوٰایَةٍ: کٰانَ لاٰیَأْکُلُ إِلاّٰ مِنْ عَمَلِ یَدِهِ[۱]. وَ لَمّٰا اسْتُخْلِفَ أَبُوبَکْرٍ (رض) قٰالَ: لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِی أَنَّ حِرْفَتِی لَمْ تَکُنْ تَعْجِزُ عَنْ مَؤُونَةِ أَهْلِی وَ شُغِلْتُ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِینَ فَسَیَأْکُلُ آلُ أَبِی بَکْرٍ مِنْ هٰذَا الْمٰالِ وَ أَحْتَرِفُ لِلْمُسْلِمِینَ فِیهِ[۲].

یعنی، از مِقْدٰام روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: هیچکس طعامی نخورده که بهتر از درآمد عمل دست خودش باشد و حقّاً که پیامبرخدا داوُد (ع) از عمل دست خود میخورد. ودرروایتی آمده که: نمیخورد مگر از دسترنج خود. و چون ابوبکر خلیفه شد گفت قوم من دانسته‌اند که کسب من از مخارج خانواده‌ام کفایت میکند و کم نمی‌آید و من مشغول شدم به امور مسلمین، بزودی اهل من از این مال خواهند خورد و من در این مال کسب میکنم که مال مسلمین نمو کند.

۱۶- ش فِی وَصِیَّةِ النَّبِیِّ (ص) لِعَلِیٍّ (ع): یٰا عَلِیُّ تُدْخِلُ یَدَکَ فِی فَمِ التِّنِّینِ إِلَی الْمِرْفَقِ خَیْرٌ لَکَ مِنْ طَلَبِ الْحَوٰائِجِ إِلیٰ مَنْ لَمْ یَکُنْ فَکٰانَ[۳]. وَ قٰالَ النَّبِیُّ (ص): کٰانَ زَکَرِیّٰا نَجّٰارًا*.

یعنی، در وصیت رسولخدا (ص) به علیع فرمود: ای علی دست را در دهان اژدها داخل کنی بهتر از آنستکه از تازه بدوران رسیده طلب حاجت کنی. ورسولخدا (ص) فرمود: زکریّا (ع) نجّار بود.

۱۷- ش قِیلَ یٰا رَسُولَ اللّٰهِ فَأَیُّ الْمٰالِ بَعْدَ الْغَنَمِ خَیْرٌ؟ فَقٰالَ (ص): الرّٰاسِیٰاتُ فِی الْوَحْلِ وَ الْمُطْعِمٰاتُ فِی الْمَحْلِ نِعْمَ الشَّیْءُ النَّخْلُ مَنْ بٰاعَهُ فَإِنَّمٰا ثَمَنُهُ بِمَنْزِلَةِ رَمٰادٍ عَلیٰ رَأْسِ شٰاهِقٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عٰاصِفٍ إِلاّٰ أَنْ یُخْلِفَ مَکٰانَهٰا[۴]. قِیلَ یٰا رَسُولَ اللّٰهِ فَأَیُّ

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۴.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۸. * سنن ابن ماجه/ ج۲/ص ۷۲۷.
(۴) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۳۹۲. و ج۱۲/ص ۴۶.

الْمٰالِ بَعْدَ النَّخْلِ خَیْرٌ فَسَکَتَ فَقٰالَ لَهُ رَجُلٌ فَأَیْنَ الْإِبِلُ قٰالَ فِیهَا الشَّقٰاءُ وَ الْجَفٰاءُ وَ الْعَنٰاءُ وَ بُعْدُ الدّٰارِ تَغْدُو مُدْبِرَةً وَتَرُوحُ مُدْبِرَةً.[۱]

یعنی، از رسولخدا (ص) سؤال شد: چه مالی پس از گوسفند خوبست؟ فرمود: فرورونده‌گان درگل و طعام‌دهندگان درمحل، خوب چیزیست درخت خرما، کسیکه آنرا بفروشد ثمن آن بمنزلۀ خاکستری باشد برسرکوه بلندیکه با دستی درروزتندبادی برآن بوزد (یعنی پول آن زود تمام می‌شود) مگرآنکه درعوض چیزی بخرد و بجای‌آن بماند عرض شد یٰا رَسُولَ اللّٰه چه مالی پس از درخت خرما خوبست؟ حضرت ساکت شد، پس از آن مردی گفت: شتر چگونه ودارای چه ارزشی است؟ فرمود: درشتر شقاوت و جفا وسختی و دوری از خانه است صبح در حرکت و شب در حرکت.

۱۸- ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): نِعْمَ اللَّهْوُ الْمَغْزُولُ لِلْمَرْأَةِ الصّٰالِحَةِ.[۲]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: خوب بازی است ریسمان ریشتن برای‌زن شایسته.

۱۹- ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مٰا أَجْمَلَ فِی الطَّلَبِ مَنْ رَکِبَ الْبَحْرَ.[۳]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: کارخوبی درطلب ننموده آنکه سوار دریا شده برای تجارت. (این حدیث موردتأمّل است).

۲۰- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَلٰی أُمِّ أَیْمَنَ فَقٰالَ: مٰا لِی لٰا أَرٰی فِی بَیْتِکِ الْبَرَکَةَ فَقٰالَتْ: أَوَلَیْسَ فِی بَیْتِی بَرَکَةٌ فَقٰالَ: لَسْتُ أَعْنِی ذٰلِکَ شٰاةٌ تَتَّخِذُ فِیهٰا یَسْتَغْنِی وَلَدُکِ مِنْ لَبَنِهٰا وَ تُطْعِمِینَ مِنْ سَمْنِهٰا وَ تُصَلِّینَ فِی مَرْبِضِهٰا. وَفِی رِوٰایَةٍ: قٰالَ: نَظِّفُوا مَرٰابِضَ الْغَنَمِ وَ امْسَحُوا رُغٰامَهُنَّ فَإِنَّهُنَّ مِنْ دَوٰابِّ الْجَنَّةِ.[۴]

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۳۹۲.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۷۴.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۷۹.
(۴) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۳۷۵.

یعنی، حضرت صادق(ع) فرمود: رسولخدا (ص) وارد شد بر اُمّ اَیْمَن و فرمود چه شده است که درخانه ات برکت نمی‌بینم؟ عرض کرد: آیا درخانه ام برکت نیست؟ فرمود: مقصود من اینستکه گوسفندی بگیری درخانه که فرزندت از شیر آن بی‌نیاز گردد و از روغن آن طعام تهیّه کنی و در آغُل آن نماز بخوانی. و در روایتی فرمود: آغُل های گوسفندرا نظافت کنید و آب دماغ آنها را مسح کنید زیرا آنها از حیوانات بهشتند.

۲۱ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ، قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): نِعْمَ الْمٰالُ الشّٰاةُ، نَظِّفُوا مرابِضَها وَامْسَحُوا رُغامَها[1]. وَفی رِوٰایَةٍ: قٰالَ لِعَمَّتِهِ: مٰا یَمْنَعُکِ أَنْ تَتَّخِذی فی بَیْتِکِ بَرَکَةً قٰالَتْ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ مَا الْبَرَکَةُ؟ قٰالَ(ص) شٰاةٌ تُحْلَبُ فَإِنَّهُ مَنْ کٰانَ فی مَنْزِلِهِ شٰاةٌ تُحْلَبُ أَوْ نَعْجَةٌ أَوْ بَقَرَةٌ فَبَرَکٰاتٌ کُلُّهُنَّ[2]. وَفی رِوٰایَةٍ: دَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَلیٰ أُمِّ سَلَمَةَ فَقٰالَ: مٰالی لاٰ أَرَیٰ فی بَیْتِکِ الْبَرَکَةَ؟ قٰالَتْ: بَلیٰ وَالْحَمْدُلِلّٰهِ أَنَّ الْبَرَکَةَ لَفی بَیْتی، فَقٰالَ(ص): إِنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ ثَلاٰثَ بَرَکٰاتٍ: الْمٰاءَ وَالنّٰارَ وَالشّٰاةَ[3].

یعنی، از حضرت جعفربن محمّد(ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: گوسفند خوب مالی است آغُل آنرا نظافت کنید و آب دماغ آنرا مسح کنید. و در روایتی رسولخدا (ص) به عمّهٔ خود فرمود: چه مانع است از اینکه درخانهٔ خود برکتی تهیّه کنی، عرض کرد: یٰا رَسُولَ اللّٰه برکت چه باشد؟ فرمود: گوسفندی‌که شیردهد زیرا هرکس در منزلش گوسفند شیرده ویا میش و یا گاوی باشد تمام اینها برکات است. و در روایتی، رسولخدا (ص) بر اُمّ‌سَلَمَه وارد شد و فرمود: چه شده که درخانه ات برکت نمی‌بینم؟ اُمّ‌سَلَمه گفت: آری و حمد خدا را که درخانهٔ من برکت است، رسولخدا (ص) فرمود که: خدا سه برکت نازل کرده: آب و آتش و گوسفند.

۲۲ـ ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): عَلَیْکُمْ بِالْغَنَمِ وَالْحَرْثِ فَإِنَّهُمٰا یَغْدُوٰانِ بِخَیْرٍ وَیَرُوحٰانِ بِخَیْرٍ[4].

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۳۷۲.
(۲) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۳۷۳.
(۳) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۳۷۴.
(۴) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۳۹۳.

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: برشما باد به گوسفند و زراعت که ایندو بخیر صبح میکنند و بخیر شام میکنند.

۲۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: شَکیٰ رَجُلٌ إِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) الْحُرْفَةَ فَقٰالَ: اُنْظُرْ بُیُوعًا فَاشْتَرِهٰا، ثُمَّ بِعْهٰا فَمٰا رَبِحْتَ فِیهِ فَالْزَمْهُ[1].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: مردی نزد رسولخدا (ص) شکایت برد از حرفه وکسب خود، آنحضرت فرمود: دادوستدهائی را ببین و یا متاعهائی را ببین سپس بخرو بفروش (وتجربه کن) پس آنچه دارای فائده بود آنرا ملازم باش.

۲۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ أَعْیَتْهُ الْقُدْرَةُ فَلْیُرَبِّ صَغِیرًا[2].

یعنی، حضرت جعفربن محمّدع روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود: هرکس قدرت او ناتوان شده باید چیزکوچکی را تربیت کند.

۲۵- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ، قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اُطْلُبُوا بِمِصْرَ الرِّزْقَ وَ لاٰتَطْلُبُوا بِهٰا الْمُکْثَ[3]. وَ عَنْهُ قٰالَ: لَمّٰا دَخَلَ النَّبِیُّ ص الْمَدِینَةَ خَطَّ دُوَرَهٰا بِرِجْلِهِ، ثُمَّ قٰالَ: اَللّٰهُمَّ مَنْ بٰاعَ رِبٰاعَهُ فَلاٰتُبٰارِکْ لَهُ[4].

یعنی، ازجعفربن محمّد روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: در مصر روزی طلب کنید ولی ماندن را نخواهید. و نیز ازجعفربن محمّد روایت شده که: چون رسولخدا (ص) وارد مدینه شد با پای خود مدینه و خانه‌های آنرا خطّ کرد، سپس فرمود: خدایا هرکس از آنها را فروخت برایش مبارک قرارمده.

۲۶- ج وش عَنْ عٰائِشَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قٰالَ: وَلَدُ الرَّجُلِ مِنْ کَسْبِهِ، مِنْ أَطْیَبِ کَسْبِهِ، فَکُلُوا مِنْ أَمْوٰالِهِمْ إِذٰا احْتَجْتُمْ[5]. وَ فِی رِوٰایَةٍ: جٰاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ (ص) فَقٰالَ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ لِی مٰالاً

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۲۴.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۳۷.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۴۲.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۵.
(۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۴.

وَوَلَدًا وَ إِنَّ وَالِدِی یَحْتَاجُ مَالِی فَقَالَ: أَنْتَ وَ مَالُکَ لِوَالِدِکَ[۱].

یعنی، از عایشه روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: فرزند مرد از کسب او و از پاکیزه ترین کسب اوست، پس بخورید از اموالشان هرگاه محتاج شدید. و در روایتی: مردی خدمت رسولخدا (ص) آمد و گفت: من مالی دارم و پدری محتاج، رسولخدا (ص) فرمود: تو و مالت از والدت (ومتعلّق به پدرت) میباشی. (بنابراین برفرزند واجب است که احتیاجات پدرومادر خودرا برطرف نماید).

۲۷- ش فِی وَصِیَّةِ النَّبِیِّ (ص) لِعَلِیٍّ قَالَ: یَا عَلِیُّ لَیْسَ عَلَی النِّسَاءِ جُمُعَةٌ إِلَی أَنْ قَالَ: وَلَا تُعْطِی مِنْ بَیْتِ زَوْجِهَا شَیْئًا بِغَیْرِ إِذْنِهِ[۲].

یعنی، رسولخدا (ص) دروصیّت خود به علی فرمود: یا علیّ برزنان نماز جمعه نیست، تا آنکه فرمود: و از خانۀ شوهرش چیزی بدون اذن او عطا نکند. (این روایت موردتأمّل است واحتیاج به توضیح دارد).

۲۸- جوش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اللّٰهُمَّ بَارِکْ لِأُمَّتِی فِی بُکُورِهَا[۳] وَ کَانَ إِذَا بَعَثَ سَرِیَّةً أَوْ جَیْشًا بَعَثَهُمْ فِی أَوَّلِ النَّهَارِ[۴]. وَ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: أَرْسَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) رَجُلًا فِی حَاجَةٍ وَ کَانَ یَمْشِی فِی الشَّمْسِ فَقَالَ لَهُ: امْشِ فِی الظِّلِّ فَإِنَّ الظِّلَّ مُبَارَکٌ[۵].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: خدایا برای امتم صبح زود را مبارک گردان. و رسولخدا (ص) چون لشکری کم ویا زیاد میفرستاد دراوّل روز میفرستاد. واز جعفربن محمّد روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) مردی را برای انجام حاجتی فرستاد و آنمرد درآفتاب حرکت میکرد رسولخدا (ص) به او فرمود: درسایه راه بروکه سایه مبارک است.

۲۹- ش عَنْ عَلِیٍّ (ع) قَالَ: بَعَثَنِی رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَلَی الْیَمَنِ فَقَالَ لِی وَهُوَ یُوصِینِی مَا خَابَ مَنِ اسْتَخَارَ، وَ لَا نَدِمَ مَنِ اسْتَشَارَ، یَا عَلِیُّ عَلَیْکَ بِالدُّلْجَةِ فَإِنَّ الْأَرْضَ تُطْوَی بِاللَّیْلِ مَا لَا تُطْوَی بِالنَّهَارِ، یَا عَلِیُّ اغْدُ عَلَی اسْمِ اللّٰهِ تَعَالَی، فَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالَی بَارَکَ لِأُمَّتِی فِی بُکُورِهَا[۶].

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۹۵ ووسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۹۵.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۰۱.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۹۵ ووسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۵۰.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۹۵.
(۵) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۵۱.
(۶) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۲۶۵.

یعنی، روایت شده از علیع که: رسولخدا (ص) مرا به یمن فرستاد و به من فرمود درحالیکه مرا وصیّت میکرد فرمود: حیران نشده کسیکه از خدا خیربخواهد، و پشیمان نشود کسیکه مشورت کرده، یا علی بر تو باد به نیمهٔ شب، زیرا زمین پیچیده شود بشب آن قدریکه در روز پیچیده نگردد، یا علیّ بنام خدا صبح کن زیرا خدا یتعالی مبارک گردانیده برای اُمّتم ساعتهای صبح را.

۳۰ـ ش عَنْ مُوسَىٰ بْنِ جَعْفَرٍ (ع) قٰالَ: جٰاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقٰالَ: يٰا رَسُولَ اللّٰهِ قَدْ عَلَّمْتُ ابْنِي هٰذَا الْكِتٰابَةَ فَفِي أَيِّ شَيْءٍ أُسْلِمُهُ؟ فَقٰالَ: أَسْلِمْهُ لِلّٰهِ أَبُوكَ وَ لاٰ تُسْلِمْهُ فِي خَمْسٍ لاٰ تُسْلِمْهُ سَبّٰاءً وَ لاٰ صٰائِغاً وَ لاٰ قَصّٰاباً وَ لاٰ حَنّٰاطاً وَ لاٰ نَخّٰاساً، قٰالَ: فَقٰالَ: يٰا رَسُولَ اللّٰهِ، مَا السَّبّٰاءُ؟ قٰالَ: الَّذِي يَبِيعُ الْأَكْفٰانَ، وَ يَتَمَنّٰى مَوْتَ أُمَّتِي وَ لَلْمَوْلُودُ مِنْ أُمَّتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمّٰا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، وَ أَمَّا الصّٰائِغُ فَإِنَّهُ يُعٰالِجُ زَيْنَ غَنِيِّ أُمَّتِي وَ أَمَّا الْقَصّٰابُ فَإِنَّهُ يَذْبَحُ حَتّٰى تَذْهَبَ الرَّحْمَةُ مِنْ قَلْبِهِ وَ أَمَّا الْحَنّٰاطُ فَإِنَّهُ يَحْتَكِرُ الطَّعٰامَ عَلٰى أُمَّتِي، وَ لَأَنْ يَلْقَى اللّٰهَ الْعَبْدُ سٰارِقاً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَلْقٰاهُ قَدِ احْتَكَرَ الطَّعٰامَ أَرْبَعِينَ يَوْماً، وَ أَمَّا النَّخّٰاسُ فَإِنَّهُ أَتٰانِي جَبْرَئِيلُ فَقٰالَ: يٰا مُحَمَّدُ إِنَّ شِرٰارَ أُمَّتِكَ الَّذِينَ يَبِيعُونَ النّٰاسَ.(۱) و في روايةٍ: قال النبي (ص): شَرُّ النّٰاسِ مَنْ بٰاعَ النّٰاسَ.(۲)

یعنی، از موسی‌بن جعفرع روایت شده که گفت: مردی خدمت رسولخدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله، خط نوشتن را به فرزندم یاد دادم پس درچه کسبی اورا بگذارم، فرمود: اورا به خدا واگذار و درپنج کار مگذار: اورا به کفن فروش و زرگر و قصّاب و گندم فروش و آدمفروش وا مگذار، کسی عرض کرد: یٰا رَسُولَ اللّٰه سَبّٰاء چیست؟ فرمود: آنکه کفن میفروشد و امیدوار است که یکی از اُمّتم بمیرد و هرآینه یک مولود از امّتم محبوبتر است نزدم از آنچه خورشید براو بتابد، و أمّا زرگر او زینت ثروتمند امّتم را میسازد و

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۹۸.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۹۷.

أمّا قصّاب ،او آنقدر حیوان ذبح‌می‌کند تا رحمت از دلش خارج می‌شود ،و أمّا گندم فروش ،او احتکار می‌کند برامّتم وبدون‌تردید اگر بنده‌ای بحال دزدی خدارا ملاقات‌کند بهتراز آنستکه خدا را ملاقات‌کند و از مُحتَکِرین باشد که طعامی‌را چهل روزنگه‌دارد و أمّا آدم فروش‌جبرئیل آمده وگوید: یا مُحَمَّد بدترین امّتت آنانندکه مردم‌را می‌فروشند. و در روایتی،رسولخدا (ص) فرمود: بدترین مردم‌کسی‌استکه مردم‌را بفروشد.

۲-باب اشتغال التّاجر بذکر الله ومبادرته إلی الصَّلاة في أوّل الوقت

قالَ اللّٰهُ تَعالٰی: رِجالٌ لاتُلْهیهِمْ تِجارَةٌ وَ لابَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ إقامِ الصَّلاةِ وَ إیتاءِ الزَّکاةِ یَخافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأبْصارُ[1].

°°

۱- ش سُئِلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أیُّ الْمالِ بَعْدَ الزَّرْعِ خَیْرٌ ؟ قالَ(ص): رَجُلٌ فی غَنَمِهِ قَدْ تَبِعَ بِها مَواضِعَ الْقَطْرِ یُقیمُ الصَّلاةَ وَ یُؤْتی الزَّکاةَ[2].

یعنی،از رسولخدا (ص) سؤال شد چه‌مالی پس‌از زراعت خوبست ؟ فرمود: مردی در گوسفند خود باشد و بدنبال محل‌های‌بارانی برود ،نماز را اقامه‌کند وزکات‌را بدهد.

۲- ش قالَ النَّبیُّ(ص): ما مِنْ عَبْدٍ سَلَکَ وادِیًا فَبَسَطَ کَفَّهُ فَیَذْکُرُ اللّٰهَ وَ یَدْعُو إلّامَلَأَ اللّٰهُ ذٰلِکَ الْوادی حَسَناتٍ فَلْیَعْظُم ذٰلِکَ الْوادی أوْ لَیَصْغُرْ[3].

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: هیچ‌بنده‌ای نیست‌که‌به‌بیابان‌ودشتی برود و دست‌خودرا بازکند و یادخداکند و دعانماید مگرآنکه خداپرکند آنوادیرا ازحسنات ،آنوادی بزرگ‌باشد ویاکوچک.

۳- ش قالَ النَّبیُّ(ص): مَنْ ذَکَرَ اللّٰهَ فِی السُّوقِ مُخْلِصًا

---

(۱) قرآن کریم/سورهٔنور/آیهٔ:۳۷.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۸/ص ۳۹۲.
(۳) وسائل الشیعه/ ج۴/ص ۱۱۹۱.

عِنْدَ غَفْلَةِ النّاسِ وَ شُغْلِهِمْ بِمٰا فِيهِ كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ مَغْفِرَةً لَمْ تَخْطُرْ عَلىٰ قَلْبِ بَشَرٍ[1].

يعني، رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه در بازار بطور خالصانه یاد خدا کند وقتیکه مردم درغفلتند وبآنچه درآن هستند مشغولند، خدا برای او هزار حسنه بنویسد و روزقیامت چنان مغفرتی شامل حالش کند که برقلب بشری خطور نکرده باشد.

۴ـ ش عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قٰالَ: جٰاءَ أَعْرٰابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَسَأَلَهُ عَنْ شَرِّ بِقٰاعِ الْأَرْضِ وَ خَيْرِ بِقٰاعِ الْأَرْضِ، فَقٰالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): شَرُّ بِقٰاعِ الْأَرْضِ الْأَسْوٰاقُ، وَ هِيَ مَيْدٰانُ إِبْلِيسَ يَغْدُو بِرٰايَتِهِ وَ يَضَعُ كُرْسِيَّهُ، وَ يَبُثُّ ذُرِّيَّتَهُ، فَبَيْنَ مُطَفِّفٍ فِي قَفِيزٍ، أَوْ سٰارِقٍ فِي ذِرٰاعٍ أَوْ كٰاذِبٍ فِي سِلْعَةٍ، فَيَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِرَجُلٍ مٰاتَ أَبُوهُ وَ أَبُوكُمْ حَيٌّ فَلاٰ يَزٰالُ مَعَ ذٰلِكَ أَوَّلَ دٰاخِلٍ وَ آخِرَ خٰارِجٍ، ثُمَّ قٰالَ: وَ خَيْرُ الْبِقٰاعِ الْمَسٰاجِدُ، وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللّٰهِ أَوَّلُهُمْ دُخُولاً، وَ آخِرُهُمْ خُرُوجاً مِنْهٰا[2].

وَ عَنِ الْبٰاقِرِ عَنْ آبٰائِهِ قٰالَ: قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لِجَبْرَئِيلَ: أَيُّ الْبِقٰاعِ أَحَبُّ إِلَى اللّٰهِ تَعٰالىٰ؟ قٰالَ: الْمَسٰاجِدُ، وَ أَحَبُّ أَهْلِهٰا إِلَى اللّٰهِ أَوَّلُهُمْ دُخُولاً إِلَيْهٰا وَ آخِرُهُمْ خُرُوجاً مِنْهٰا، قٰالَ: فَأَيُّ الْبِقٰاعِ أَبْغَضُ إِلَى اللّٰهِ تَعٰالىٰ؟ قٰالَ: الْأَسْوٰاقُ وَ أَبْغَضُ أَهْلِهٰا إِلَيْهِ أَوَّلُهُمْ دُخُولاً إِلَيْهٰا وَ آخِرُهُمْ خُرُوجاً مِنْهٰا[3].

يعني، اميرالمؤمنين گفت مردی اعرابی خدمت رسولخدا (ص) آمد و پرسید از بدترین مکانهای زمین و بهترین مکانهای زمین؟ رسول خدا (ص) به او فرمود: بدترین مکانهای زمین بازارها باشد که میدان جولان شیطان است، صبح پرچمش را میآورد و کرسیخود میگذارد و فرزندانش منتشرمیکند، پس میان کمفروش درکیل و یا دزد دریک ذراع پارچه یا دروغگوی درمتاعی میباشد و میگوید برشما باد به مردی که پدرش مرده و پدرشما زنده است، پس همواره با اینحال شیطان اوّلین داخل بازار و آخرین خارج از آن است،

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۴/ص ۱۱۹۰.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۴۴.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۴۵.

سپس فرمود: وبهترین مکانها مساجداست وبهترین شخص نزد خدا اوّلین فرد داخل آن و آخرین فرد خارج از آن است. و حضرت باقر از پدرانش روایت کرده که رسولخدا (ص) به جبرئیل گفت: کدامیک از مکانها نزد خدایتعالی بهتراست؟ جبرئیل گفت: مساجد و بهترین اهل آن نزد خدایتعالی آنکه اول داخل شود و آخرآنان ازمسجد خارج گردد، رسولخدا (ص) پرسید: پس کدامیک از مکانها نزد خدا مبغوض تراست؟ جبرئیل گفت: بازارها و بدترین اهل آن نزد خدا اول کسی است که داخل شود وآخر ایشان خارج گردد.

۵ـ ش عَنِ الرِّضٰا عَنْ آبٰائِهِ (ع) قٰالَ: قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ قٰالَ حِینَ یَدْخُلُ السُّوقَ: «سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلٰا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لٰاشَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ، وَ هُوَ حَیٌّ لٰایَمُوتُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» أُعْطِیَ مِنَ الْأَجْرِ بِعَدَدِ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ إِلٰی یَوْمِ الْقِیٰامَةِ.(۱)

یعنی، حضرت رضا از پدرانش روایت کرده که رسولخدا (ص) فرمود: آنکه هنگام ورود به بازار بگوید: «سُبْحٰانَ اللّٰهِ تا آخر» به او اجر داده شود بشمارهٔ آنچه خدا خلق کرده تا روز قیامت. (نویسنده گوید: این حدیث مورد تأمّل است).

۶ـ ش عَنِ الْبٰاقِرِ (ع) قٰالَ: کٰانَ عَلٰی عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) مُؤْمِنٌ فَقِیرٌ شَدِیدُ الْحٰاجَةِ مِنْ أَهْلِ الصُّفَّةِ، وَکٰانَ لٰازِمًا لِرَسُولِ اللّٰهِ عِنْدَ مَوٰاقِیتِ الصَّلٰاةِ کُلِّهٰا لٰایَفْقِدُهُ فِی شَیْءٍ مِنْهٰا، وَ کٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ یَرِقُّ لَهُ وَ یَنْظُرُ إِلٰی حٰاجَتِهِ وَ غُرْبَتِهِ، فَیَقُولُ: یٰا سَعْدُ لَوْ قَدْ جٰاءَنِی شَیْءٌ لَأَغْنَیْتُکَ، قٰالَ: فَأَبْطَأَ ذٰلِکَ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَاشْتَدَّ غَمُّ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) بِسَعْدٍ فَعَلِمَ اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ مٰا دَخَلَ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ (ص) مِنْ غَمِّهِ بِسَعْدٍ، فَأَهْبَطَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلَ (ع) وَ مَعَهُ دِرْهَمٰانِ فَقٰالَ لَهُ: یٰا مُحَمَّدُ إِنَّ اللّٰهَ قَدْ عَلِمَ مٰا قَدْ دَخَلَکَ مِنَ الْغَمِّ بِسَعْدٍ، أَفَتُحِبُّ أَنْ تُغْنِیَهُ؟ فَقٰالَ لَهُ: نَعَمْ، فَقٰالَ لَهُ: فَهٰاکَ هٰذَیْنِ الدِّرْهَمَیْنِ فَأَعْطِهِمٰا

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۰۳.

إِیّاهُ، وَ مُرْهُ أَنْ یَتَّجِرَ بِهِمٰا، قٰالَ: فَأَخَذَهُمٰا رَسُولُ اللّٰهِ (ص)، ثُمَّ خَرَجَ إِلیٰ صَلاٰةِ الظُّهْرِ وَ سَعْدٌ قٰائِمٌ عَلیٰ بٰابِ حُجُرٰاتِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) یَنْتَظِرُهُ فَلَمّٰا رَآهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) قٰالَ: یٰا سَعْدُ أَتُحْسِنُ التِّجٰارَةَ؟ فَقٰالَ لَهُ سَعْدٌ: وَاللّٰهِ مٰا أَصْبَحْتُ أَمْلِکُ مٰا أَتَّجِرُ بِهِ، فَأَعْطٰاهُ النَّبِیُّ (ص) الدِّرْهَمَیْنِ فَقٰالَ لَهُ: اتَّجِرْ بِهِمٰا وَ تَصَرَّفْ لِرِزْقِ اللّٰهِ، فَأَخَذَهُمٰا سَعْدٌ وَمَضیٰ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) حَتّیٰ صَلّیٰ مَعَهُ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ، فَقٰالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): قُمْ فَاطْلُبِ الرِّزْقَ فَقَدْ کُنْتُ بِحٰالِکَ مُغْتَمّاً یٰا سَعْدُ، قٰالَ: فَأَقْبَلَ سَعْدٌ لاٰیَشْتَرِی بِالدِّرْهَمِ إِلاّٰ بٰاعَهُ بِدِرْهَمَیْنِ، وَ لاٰیَشْتَرِی شَیْئاً بِدِرْهَمَیْنِ إِلاّٰ بٰاعَهُ بِأَرْبَعَةِ دَرٰاهِمَ، وَ أَقْبَلَتِ الدُّنْیٰا عَلیٰ سَعْدٍ فَکَثُرَ مَتٰاعُهُ وَ مٰالُهُ وَ عَظُمَتْ تِجٰارَتُهُ، فَاتَّخَذَ عَلیٰ بٰابِ الْمَسْجِدِ مَوْضِعاً جَلَسَ فِیهِ وَجَمَعَ تِجٰارَتَهُ إِلَیْهِ، وَ کٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِذٰا أَقٰامَ بِلاٰلٌ الصَّلاٰةَ یَخْرُجُ وَ سَعْدٌ مَشْغُولٌ بِالدُّنْیٰا لَمْ یَتَطَهَّرْ وَ لَمْ یَتَهَیَّأْ کَمٰا کٰانَ یَفْعَلُ قَبْلَ أَنْ یَتَشٰاغَلَ بِالدُّنْیٰا، فَکٰانَ النَّبِیُّ (ص) یَقُولُ: یٰا سَعْدُ شَغَلَتْکَ الدُّنْیٰا عَنِ الصَّلاٰةِ فَیَقُولُ: مٰا أَصْنَعُ، أُضَیِّعُ مٰالِی هٰذٰا رَجُلٌ قَدْ بِعْتُهُ فَأُرِیدُ أَنْ أَسْتَوْفِیَ مِنْهُ، وَهٰذٰا رَجُلٌ قَدِ اشْتَرَیْتُ مِنْهُ فَأُرِیدُ أَنْ أُوفِیَهُ قٰالَ: فَدَخَلَ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) مِنْ أَمْرِ سَعْدٍ غَمٌّ أَشَدُّ مِنْ غَمِّهِ بِفَقْرِهِ فَهَبَطَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ (ع) فَقٰالَ: یٰا مُحَمَّدُ إِنَّ اللّٰهَ قَدْ عَلِمَ بِغَمِّکَ بِسَعْدٍ، فَأَیُّمٰا أَحَبُّ إِلَیْکَ، حٰالُهُ الْأُولیٰ أَوْ حٰالُهُ هٰذِهِ؟ فَقٰالَ لَهُ النَّبِیُّ (ص) یٰا جَبْرَئِیلُ بَلْ حٰالُهُ الْأُولیٰ قَدْ أَذْهَبَتْ دُنْیٰاهُ بِآخِرَتِهِ، فَقٰالَ لَهُ جَبْرَئِیلُ (ع): إِنَّ حُبَّ الدُّنْیٰا وَ الْأَمْوٰالِ فِتْنَةٌ وَ مَشْغَلَةٌ عَنِ الْآخِرَةِ، قٰالَ: قُلْ لِسَعْدٍ: یَرُدُّ عَلَیْکَ الدِّرْهَمَیْنِ اللَّذَیْنِ دَفَعْتَهُمٰا إِلَیْهِ، فَإِنَّ أَمْرَهُ سَیَصِیرُ إِلَی الْحٰالَةِ الَّتِی کٰانَ عَلَیْهٰا أَوَّلاً، قٰالَ: فَخَرَجَ النَّبِیُّ (ص) فَمَرَّ بِسَعْدٍ فَقٰالَ لَهُ: یٰا سَعْدُ أَمٰا تُرِیدُ أَنْ تَرُدَّ عَلَیَّ الدِّرْهَمَیْنِ اللَّذَیْنِ أَعْطَیْتُکَهُمٰا، فَقٰالَ سَعْدٌ: بَلیٰ وَمِأَتَیْنِ، فَقٰالَ لَهُ: لَسْتُ أُرِیدُ مِنْکَ یٰا سَعْدُ إِلاّٰ دِرْهَمَیْنِ فَأَعْطٰاهُ سَعْدٌ دِرْهَمَیْنِ، قٰالَ: وَ أَدْبَرَتِ الدُّنْیٰا عَلیٰ سَعْدٍ حَتّیٰ ذَهَبَ مٰا کٰانَ جَمَعَ، وَ عٰادَ إِلیٰ حٰالِهِ الَّتِی کٰانَ عَلَیْهٰا*.

یعنی، حضرت باقر (ع) فرمود: درزمان رسولخدا (ص) مؤمن فقیری بود

---

* وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۹۷و۲۹۸.

بسیار محتاج و از اهل صُفّه و همواره ملازم رسولخدا (ص) بود اوقات نماز غایب نبود و رسولخدا (ص) به حال او رقّت میکرد و به حاجت و غربت او نظر می‌کرد و میفرمود: ای سَعْد اگر چیزی به ما برسد تورا غنیّ خواهم کرد، پس مدّتی برای رسولخدا (ص) چیزی نیامد و غصّهٔ رسولخدا (ص) نسبت به سَعْد زیاد شد و خدای سُبْحانَهُ می‌دانست که رسولخدا (ص) نسبت به سَعْد غمناک است، پس جبرئیل نازل شد و با او دو درهم بود و گفت: یا مُحَمَّد خدا غُصّهٔ تورا نسبت به سعد دانست آیا دوست داری اورا غنیّ گردانی، رسولخدا (ص) گفت: آری، گفت این دو درهم را بگیر و به او عطا کن و اورا امر نما که تجارت کند با این دو درهم، رسولخدا (ص) آنها را گرفت و برای مسجد بیرون آمد درحالیکه سعد درب حجرات خانهٔ رسولخدا (ص) ایستاده بود در انتظار او، چون رسولخدا (ص) اورا دید، فرمود: ای سَعْد آیا تجارت را نیکو می‌دانی، سَعْد گفت: من چیزی ندارم که تجارت کنم، رسولخدا (ص) آن دو درهم را به او داد و فرمود: با آنها تجارت و روزی خدا کسب کن، سَعْد آنها را گرفت و با رسولخدا (ص) آمد تا نماز ظهر و عصر را بجا آورد، رسولخدا (ص) به او فرمود: برخیز و روزی طلب کن که من بحال تو افسرده بودم، پس سَعْد رو به تجارت کرد و چیزی را به یک درهم نمی‌خرید مگر آنکه دو درهم میفروخت و چیزی را به دو درهم نمی‌خرید مگر آنکه به چهار درهم میفروخت و دنیا به او اقبال کرد و متاع و مال او بسیار و تجارت او بزرگ شد و محلّی را درب مسجد گرفت و در آن نشست و تجارت خود را جمع کرد و رسولخدا چون بلال اقامهٔ نماز میگفت، بیرون می‌آمد درحالیکه سَعْد به دنیا مشغول بود و وضو نگرفته بود و مهیّا برای نماز نبود مانند زمان فقرش بلکه مشغول به دنیا بود، رسولخدا (ص) به او میفرمود ای سَعْد دنیا تورا مشغول کرده و از نماز غافلی، میگفت چه بکنم مالم ضایع میشود، به این مرد چیزی فروخته باید پول آنرا بگیرم و به این دیگری باید پول بدهم، رسولخدا (ص) از کار سَعْد غمناک شد شدیدتر از غمی که برفقر او داشت، پس جبرئیل نازل شد و گفت خدا دانسته که تو نسبت به سَعْد غمناکی، حالت اوّل او

نزدتو بهتراست یا این حالیکه دارد؟ رسولخدا (ص) گفت: بلکه حالت اوّل او بهتراست، بتحقیق آخرت او را دنیا برده است جبرئیل گفت: حبّ دنیا و اموال فتنه و امتحان است و باعث غفلت از آخرت است، جبرئیل گفت: به سَعْد بگو آن دو درهم را که به او دادی، برگرداند که کار او برمی‌گردد به حالت اوّل، پس رسولخدا (ص) از منزل بیرون آمد و به سَعْد مرور کرد و فرمود: ای سعد آیا نمی‌خواهی آن دو درهمی‌که به تو داده‌ام برگردانی؟ عرض کرد: آری با دویست درهم، فرمود: من از تو نمی‌خواهم مگر همان دو درهم را، پس سَعْد دو درهم را به او داد و دنیا به او اِدبار کرد تا تمام مالش از بین رفت و برگشت به حالتیکه قبلاً بر آن بود.

۳- باب کراهة کسب الحجّام

۱- ج عَنْ مُحَیِّصَةَ (رض) أَنَّهُ اسْتَأْذَنَ النَّبِیَّ (ص) فِی إِجَارَةِ الْحَجَّامِ فَنَهَاهُ فَلَمْ یَزَلْ یَسْأَلُهُ حَتَّی قَالَ: اعْلِفْهُ نَاضِحَکَ وَرَقِیقَکَ[1].

یعنی، روایت شده از مُحَیِّصه که او اجازه خواست از رسولخدا (ص) در پول اجیرشدن حجامت؟ حضرت او را نهی نمود، پس همواره سؤال کرد تا اینکه فرمود: پول آنرا علف شتر آبکش و بندهٔ خود قرارده.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع): اَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) عَنْ کَسْبِ الْحَجَّامِ، فَقَالَ لَهُ: لَکَ نَاضِحٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: اعْلِفْهُ إِیَّاهُ وَ لَاتَأْکُلْهُ[2].

یعنی، روایت شده از جعفربن محمّد ع که: مردی سؤال کرد از رسول خدا (ص) از کسب حجامت، فرمود: آیا شتر آبکش داری؟ او گفت: بلی، فرمود: در آمد آنرا صرف علف آن کن و مخور.

۳- ج قَالَ أَنَسٌ (رض): حَجَمَ أَبُوطَیْبَةَ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ مِنْ تَمْرٍ وَ أَمَرَ أَهْلَهُ أَنْ یُخَفِّفُوا مِنْ خَرَاجِهِ[3]. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۵.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۲/ص ۷۱ و ۷۳.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۵.

(رض): اِحْتَجَمَ النَّبِیُّ (ص) وَأَعْطَی الَّذِی حَجَمَهُ، وَلَوْ کَانَ حَرَاماً لَمْ یُعْطِهِ[1].

یعنی، انس گفت: ابوطیبه (که بندهٔ بنی بیاض بود و او را مکاتبه کرده بودند برسه صاع) رسولخدا (ص) را حجامت کرد، حضرت امرکرد یک صاع خرما به او بدهند و به اهل او (یعنی بنی بیاض) گفت که: از خراج او تخفیف دهند (پس آنان خراج اورا دوصاع قرارداد ند).

و اِبْنِ عبّاس گفت: رسولخدا (ص) حجامت نمود، و به کسی که آنحضرت را حجامت کرده بود چیزی عطا نمود واگرحرام بود اورا عطانکرده بود.

۴ـ ش عَنِ الْبَاقِرِ (ع) قَالَ: احْتَجَمَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) حَجَمَهُ مَوْلىً لِبَنِی بَیَاضَةَ وَ أَعْطَاهُ، وَ لَوْ کَانَ حَرَاماً مَا أَعْطَاهُ، فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَیْنَ الدَّمُ؟ فَقَالَ: شَرِبْتُهُ یَا رَسُولَ اللّٰهِ، قَالَ: مَا کَانَ یَنْبَغِی لَکَ أَنْ تَفْعَلَ وَ قَدْ جَعَلَهُ اللّٰهُ لَکَ حِجَاباً مِنَ النَّارِ فَلَا تَعُدْ[2].

یعنی، حضرت باقر گفت: رسولخدا (ص) حجامت کرد، مردی از بنی بیاضه اورا حجامت کرد، وحضرت به او چیزی عطا کرد و اگرحرام بود او را عطا نمینمود، و چون فارغ شد، رسولخدا (ص) فرمود: خون آن چه شد؟ گفت: آشامیدم، فرمود: سزاوار نبودکه این کاررا بکنی، و خدا آنرا حجابی برای تو از آتش قرارداده، دیگراین کاررا مکن.

۵ـ ش اِحْتَجَمَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ وَأَعْطَی الْحَجَّامَ بُرّاً[3].

یعنی، رسولخدا (ص) روزدوشنبه حجامت کرد وبه حجامت کننده گندم داد.

۶ـ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنِّی أَعْطَیْتُ خَالَتِی غُلَاماً وَ نَهَیْتُهَا أَنْ تَجْعَلَهُ جَزَّاراً أَوْ حَجَّاماً أَوْ صَائِغاً[4].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: من غلامی به خالهٔ خود دادم و اورا نهی کردم که غلام را قصّاب و یا حجّام ویا زرگر قرار دهد. (و درمورد کیفیّتِ حجامتِ رسولخدا (ص) احادیثی وارد شده که درباب مربوط به آن ذکرخواهدگردید إِنْ شَاءَ اللّٰهُ).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۵.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۲/ص ۷۲.
(۳) وسائل الشیعه/ ج۱۲/ص ۸۰.
(۴) وسائل الشیعه/ ج۱۲/ص ۷۳.

۴- باب الصّدق والسّماحة فی المعاملة

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) أَنَّ رَجُلاً ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ يُخْدَعُ فِي الْبُيُوعِ فَقَالَ: إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لاخِلابَةَ. رَوَاهُ الثَّلاثَةُ وَ النَّسَائِيُّ. وَ زَادَ مُسْلِمٌ: فَكَانَ إِذَا بَايَعَ يَقُولُ: لاخِيَابَةَ[1]

یعنی، از اِبْنِ عُمَر (رض) روایت شده که مردی به رسولخدا (ص) عرض کرد که او در معاملات گول میخورد، رسولخدا (ص) فرمود: چون معامله کردی بگو: دردین خدعه وفریب نیست. این را سه نفر از صاحبان سُنَن و نِسائی روایت کرده‌اند، ومُسْلِم زیادکرده که: پس آنمرد چون معامله میکردمیگفت: لاخِیابَة (یعنی، چون لکنت زبان داشت و نمیتوانست لام را اداء کند بجای: «لاخِلابَة»، می‌گفت: «لاخِیابَة»)

۲- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: الْحَلِفُ مَنْفَقَةٌ لِلسِّلْعَةِ مَمْحَقَةٌ لِلْبَرَكَةِ[2].

یعنی، از اَبی هُرَیْرَه روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: قسم‌خوردن موجب رواج متاع است ولی برکت آنرا محو میکند.

۳- ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): وَيْلٌ لِتُجَّارِ أُمَّتِي مِنْ لاوَاللّٰهِ وَ بَلیٰ وَاللّٰهِ، وَ وَيْلٌ لِصُنّاعِ أُمَّتِي مِنَ الْيَوْمِ وَ غَداً[3]. وَقَالَ: ثَلاثَةٌ لايُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ وَ لايُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: الْمُرْخِي ذَيْلَهُ مِنَ الْعَظَمَةِ، وَ الْمُزَكِّي سِلْعَتَهُ بِالْكِذْبِ، وَ رَجُلٌ اسْتَقْبَلَكَ بِوُدِّ صَدْرِهِ فَتُوَارِي وَ قَلْبُهُ مُمْتَلِئٌ غِشّاً[4]. وَ قَالَ: ثَلاثَةٌ لايَنْظُرُ اللّٰهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لايُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: الْمُسْبِلُ إِزَارَهُ خُيَلاءَ وَ الْمَنّانُ، وَ الْمُنَفِّقُ سِلْعَتَهُ بِالْحَلْفِ الْكَاذِبِ[5]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: وای برتجّار امّتم ازگفتن نه وَاللّٰه، وَ آری وَاللّٰه، و وای برصنعتگران امّتم از امروز و فردا. وفرمود: سه طائفه را خدا یتعالی سخن نمی‌گوید و ایشان را پاکیزه

---

(۱) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص۱۹۶ و المصنف / ج۸/ص ۳۱۲.
(۲) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص۱۹۶ والمصنف / ج۸/ص ۴۷۶.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۱۰.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۱۰.
(۵) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۱۱ وسنن ابن‌ماجه / ج۲/ص۷۴۵.

نمی‌گرداند و برایشان عذاب دردناک است: آنکه دامن جامهٔ خودرا از تکبّر رها سازد و آنکه متاع خودرا با دروغ، پاک نشان دهد و مردیکه به‌تو روآورد با روشنی دل و از تو پنهان‌گردد درحالیکه دلش پربا شد از غِشّ. و نیز آنحضرت فرمود: خدا با سه طائفه در روزقیامت سخن نگوید و ایشان را پاکیزه نگرداند و بر ایشان عذاب دردناک است: آنکه آویزان کند جامهٔ خودرا از تکبّر، و آنکه برمردم منّت‌گذارد و آنکه متاع خودرا باقسم‌دروغ‌رواج‌دهد.

۳- ج عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِی أَوْفیٰ (رض) أَنَّ رَجُلاً أَقامَ سِلْعَةً وَ هُوَ فِی السُّوقِ فَحَلَفَ بِاللّٰهِ لَقَدْ أَعْطیٰ بِها مٰالَمْ يُعْطِ لِيُوقِعَ فِيها رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَنَزَلَتْ - إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَ أَيْمٰانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً - الآيَة.[1]

یعنی، از عبداللّه‌بن‌ابی اوفیٰ روایت شده‌که مردی دربازار متاعی را آورد و قسم‌خورد که‌بقیمتی داده که‌به‌خودش نمی‌دهند برای اینکه مسلمانی‌را بدام بیندازد، پس‌آیهٔ (۷۷ سورهٔ آل عمران) نازل شد (که می‌فرماید:) همانا کسانی‌که پیمان با خدا و قسم‌های خود را به‌متاع‌قلیل‌(دنیا) می‌فروشند، درآخرت نصیب وبهره‌ای ندارند... تا آخرآیه.

۴- ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ بٰاعَ وَاشْتَرىٰ فَلْيَحْفَظْ خَمْسَ خِصٰالٍ وَ إِلّا فَلایَشْتَرِيَنَّ وَ لایَبِيعَنَّ: الرِّبٰا وَ الْحَلْفَ وَ كِتْمٰانَ الْعَيْبِ، وَ الْحَمْدَ إِذٰا بٰاعَ وَ الذَّمَّ إِذٰا اشْتَرىٰ.[2]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه خریدار و فروشنده‌است باید پنج‌خصلت را مواظبت باشد وگرنه نه‌خریداری‌کند ونه‌بفروشد: ربا وقسم‌خوردن و پنهان داشت‌عیب را، وتمجیدکردن وقت فروش و مذمّت‌کردن وقت‌خریدرا.

۵- ش كٰانَ أَبُوأُمٰامَةَ صٰاحِبُ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ طٰابَ مَكْسَبُهُ: إِذٰا اشْتَرىٰ

---

(۱) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۱۹۶.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۸۴.

لَمْ یَعِبْ، وَ إِذا باعَ لَمْ یَحْمَدْ، وَلا یُدَلِّسُ، وَفیما بَیْنَ ذٰلِکَ لا یَحْلِفُ(۱). وَ قالَ: یا مَعْشَرَ التُّجّارِ صُونُوا أَمْوالَکُمْ بِالصَّدَقَةِ تُکَفِّرْ عَنْکُمْ ذُنُوبُکُمْ وَ أَیْمانُکُمُ الَّتِی تَحْلِفُونَ فِیها تُطَیِّبْ لَکُمْ تِجارَتُکُمْ(۲).

یعنی، از ابی‌امامه که از اصحاب رسول است نقل شده که میگفت شنیدم رسولخدا (ص) میفرمود: چهار صفت است که هرکس دراو باشد کسب او پاک است: چون خریداری کند عیب نکند و چون فروشد تمجید ننماید و تدلیس نکند و در این بین قسم نخورد. وفرمود: ای گروه تُجّار اموال خودرا به دادن صدقه حفاظت کنید، صدقه کفّاره گناهان شما است و از قسمها و سوگندها که میخورید خود را حفاظت نمائید تا تجارت شما پاکیزه باشد.

۶- ش عَنِ الْباقِرِ (ع) قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): یَأْتِی عَلَی النّاسِ زَمانٌ یَشْکُونَ فِیهِ رَبَّهُمْ، قُلْتُ: وَکَیْفَ یَشْکُونَ فِیهِ رَبَّهُمْ؟ قالَ: یَقُولُ الرَّجُلُ وَ اللّٰهِ ما رَبِحْتُ شَیْئاً مُنْذُ کَذا وَکَذا، وَ لا آکُلُ وَ لا أَشْرَبُ إِلّا مِنْ رَأْسِ مالِی(۳).

یعنی، حضرت باقرع گفت، رسولخدا (ص) فرمود: برمردم زمانی بیاید که درآنزمان از پروردگارخود شکایت می‌کنند، از امام پرسیدند: چگونه شکایت می‌کنند؟ فرمود: مرد میگوید بخدا قسم ربحی نکردم و سودی از فلان وقت تا فلان وقت نبردم ونمی‌خورم ونمی‌آشامم مگر از سرمایه.

۷- ج مَرَّ النَّبِیُّ (ص) بِرَجُلٍ یَبِیعُ طَعاماً فَسَأَلَهُ کَیْفَ تَبِیعُ فَأَخْبَرَهُ فَأُوحِیَ إِلَیْهِ أَنْ أَدْخِلْ یَدَکَ فِیهِ فَأَدْخَلَ یَدَهُ فَإِذا هُوَ مَبْلُولٌ فَقالَ النَّبِیُّ (ص): لَیْسَ مِنّا مَنْ غَشَّ. وَ فِی رِوایَةٍ: فَقالَ: ما هٰذا یا صاحِبَ الطَّعامِ؟ قالَ: أَصابَتْهُ السَّماءُ یا رَسُولَ اللّٰهِ، قالَ: أَ فَلا جَعَلْتَهُ فَوْقَ الطَّعامِ کَیْ یَراهُ النّاسُ، ثُمَّ قالَ: مَنْ غَشَّ فَلَیْسَ مِنِّی(۴).

یعنی، پیامبر (ص) به مردی گذشت که طعامی را میفروخت، از او

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۸۵.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۴۱.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

پرسید که چگونه میفروشی، او جواب داد، پس به رسولخدا (ص) وحی شدکه دست خودرا داخل آن کن پس دست خودرا داخل کرد، دید آن تر است، رسولخدا (ص) فرمود: از ما نیست آنکه غِشّ کنند. ودر روایتی فرمود: ای صاحب طعام این تری چیست ای صاحب طعام؟ گفت باران برا و آمده (که حجم ووزن او زیادترشده) است یا رَسُولَ اللّٰه، رسولخدا (ص) فرمود: پس چرا آنرا بالای طعام قرار ندادی تا مردم ببینند، سپس فرمود: هرکس درمعامله غِشّ وخیانت کند پس از من و دین من نیست.

۸ـ ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لِرَجُلٍ یَبِیعُ التَّمْرَ: یٰا فُلاٰنُ أَمٰا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَیْسَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ مَنْ غَشَّهُمْ[1]، وَعَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: نَهَی النَّبِیُّ (ص) أَنْ یُشٰابَ اللَّبَنُ بِالْمٰاءِ لِلْبَیْعِ[2]. عَنِ الْبٰاقِرِ (ع) قٰالَ: مَرَّ النَّبِیُّ (ص) فِی سُوقِ الْمَدِینَةِ بِطَعٰامٍ، فَقٰالَ لِصٰاحِبِهِ: مٰا أَرَیٰ طَعٰامَکَ إِلاّٰ طَیِّباً، وَسَأَلَهُ عَنْ سِعْرِهِ، فَأَوْحَی اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَیْهِ أَنْ یَدُسَّ یَدَهُ فِی الطَّعٰامِ فَفَعَلَ فَأَخْرَجَ طَعٰاماً رَدِیّاً، فَقٰالَ لِصٰاحِبِهِ: مٰا أَرٰاکَ إِلاّٰ وَقَدْ جَمَعْتَ خِیٰانَةً وَغِشّاً لِلْمُسْلِمِینَ[3].

یعنی، رسولخدا (ص) به مردیکه خرما میفروخت، فرمود: ای فلانی آیا نمیدانیکه از مسلمین نیست کسیکه با ایشان غِشّ نماید. واز جعفر بن محمّد روایت شده که: رسولخدا (ص) نهی‌نمودکه شیر را برای فروش با آب مخلوط کنند. و از حضرت باقر (ع) روایت شده که: رسولخدا (ص) دربازار به طعامی گذشت و به صاحب آن فرمود: طعامت را ندیدم مگر پاکیزه و ازقیمت آن سؤال کرد، خدا به رسول وحی نمود که دستت را ببر درمیان طعام، چون رسولخدا (ص) این کاررا کرد بیرون آورد طعام پستی را، پس به صاحب آن فرمود آگاه باش جمع‌کردی برای مسلمین هم‌خیانت و هم غِشّ را.

۹ـ ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ غَشَّ مُسْلِماً فِی شِرٰاءٍ أَوْ بَیْعٍ فَلَیْسَ مِنّٰا، وَیُحْشَرُ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ مَعَ الْیَهُودِ لِأَنَّهُمْ أَغَشُّ الْخَلْقِ

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۰۸.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۰۹و ۲۱۰.

لِلْمُسْلِمِينَ.[1] وَ فِي رِوايَةٍ قالَ: مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا فِي بَيْعٍ أَوْ شِراءٍ فَلَيْسَ مِنّا وَ يُحْشَرُ مَعَ الْيَهُودِ يَوْمَ الْقِيامَةِ لِأَنَّهُ مَنْ غَشَّ النّاسَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ، وَ مَنْ لَطَمَ خَدَّ مُسْلِمٍ لَطْمَةً بَدَّدَ اللّهُ عِظامَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ، ثُمَّ سَلَّطَ اللّهُ عَلَيْهِ النّارَ وَ حُشِرَ مَغْلُولاً حَتّى يَدْخُلَ النّارَ وَ مَنْ باتَ وَ فِي قَلْبِهِ غِشٌّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ باتَ فِي سَخَطِ اللّهِ وَ أَصْبَحَ كَذٰلِكَ وَ هُوَ فِي سَخَطِ اللّهِ حَتّى يَتُوبَ وَ يَرْجِعَ وَ إِنْ ماتَ كَذٰلِكَ ماتَ عَلىٰ غَيْرِ دِينِ الْإِسْلامِ. ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): أَلا وَ مَنْ غَشَّنا فَلَيْسَ مِنّا، قالَها ثَلاثَ مَرّاتٍ، وَ مَنْ غَشَّ أَخاهُ الْمُسْلِمَ نَزَعَ اللّهُ بَرَكَةَ رِزْقِهِ وَ أَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ، وَ وَكَلَهُ إِلىٰ نَفْسِهِ، وَ مَنْ سَمِعَ فاحِشَةً فَأَفْشاها فَهُوَ كَمَنْ أَتاها وَ مَنْ سَمِعَ خَيْرًا فَأَفْشاهُ فَهُوَ كَمَنْ عَمِلَهُ.[2] وَ فِي رِوايَةٍ قالَ: لَيْسَ مِنّا مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا، وَ مَنْ باتَ وَ فِي قَلْبِهِ غِشٌّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ باتَ فِي سَخَطِ اللّهِ وَ أَصْبَحَ كَذٰلِكَ حَتّى يَتُوبَ.[3] وَ قالَ: لَيْسَ مِنّا مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا أَوْ ضَرَّهُ أَوْ ماكَرَهُ.[4]

يعنی، رسولخدا (ص) فرمود: كسيكه با مسلمان درخريد وفروش غِشّ نمايد از ما نيست و در روزقيامت با يهود محشور خواهد شد زيرا يهود از همه‌كس نسبت به مسلمين خائن ترند وبيشتر غِشّ دارند. و در روايتی فرمود: هركس با مسلمانی درخريد باشد ويا فروش غِشّ نمايد از ما نيست و روزقيامت با يهود محشور می‌شود زيرا هركس با مردم غِشّ كند مسلمان نيست، و كسيكه بصورت‌مسلمانی سيلی‌بزند خدا يتعالی روزقيامت استخوانهايش را خوردكند، سپس آتش را براو مسلّط كند و دست بسته محشورگردد تا داخل آتش شود و كسيكه شب را بروز آورد درحاليكه دردلش برای برادر مسلمانش غِشّ باشد درغضب خدا شب كرده وصبح‌نموده تا آنكه توبه كند وبرگردد واگربا اين حال بميرد برغيردين اسلام مرده‌است، سپس رسولخدا (ص) فرمود: آگاه‌باشيد كسيكه با ما غِشّ نمايد از ما نيست سه مرتبه اين جمله را تكرارفرمود و كسيكه با برادرمسلمانش

---

(۱) و (۲) و (۳) وسائل الشيعه / ج۱۲/ص ۲۱۰.
(۴) وسائل الشيعه / ج۱۲/ص ۲۱۱.

غِشّ کند برکت روزیش برداشته شود و زندگی براو فاسد گردد و خدا اورا به خودش واگذارد و کسیکه کارزشتی را بشنود وافشا کند گویا خودش آن کاررا کرده و کسیکه کارخیری را بشنود و آنرا افشاکند مانند آنستکه خود عمل نموده است . و در روایتی فرمود: ازما نیست کسیکه با مسلمانی غِشّ کند. وکسیکه شب بخوابد درحالیکه دردلش با مسلمانی غِشّ باشد شب کرده درغضب خدا وصبح کرده درغضب خدا مگرآنکه توبه کند. و نیزفرمود: از ما نیست کسیکه با مسلمانی غِشّ کند ویاضرررساند و یا مکر نماید.

۱۰- ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ كَانَ مُسْلِمًا فَلَايَمْكُرْ وَ لَايَخْدَعْ، فَإِنّي سَمِعْتُ جَبْرَئِيلَ يَقُولُ: إِنَّ الْمَكْرَ وَ الْخَدِيعَةَ فِي النّارِ ثُمَّ قَالَ: لَيْسَ مِنّا مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا وَلَيْسَ مِنّا مَنْ خَانَ مُؤْمِنًا[1]. وَقَالَ: لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ لَتَبِعَهُ حَتّىٰ يُدْرِكَهُ، كَمَا أَنَّهُ إِنْ هَرَبَ مِنْ أَجَلِهِ تَبِعَهُ حَتّىٰ يُدْرِكَهُ، وَ مَنْ خَانَ خِيَانَةً حُبِسَتْ عَلَيْهِ مِنْ رِزْقِهِ وَ كُتِبَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا[2].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: آنکه مسلمانست مکرنمی‌کند و خدعه نمی‌نماید، زیرا من شنیدم که جبرئیل میگفت: محقّقاً مکر و خدعه درآتش است، سپس فرمود: از ما نیست آنکه با مسلمانی غِشّ کند و از ما نیست کسی‌که با مؤمنی خیانت کند. و نیزآنحضرت فرمود: هرگاه یکی‌ازشما اززوزی خود فرارکند بدنبال او خواهد بود تا اورا درک نماید همچنانکه اگر از اجل خود بگریزد بدنبال او خواهد بود تا اورا گیرآورد، و هرکس خیانتی کند بهمانقدر اززوزی (حلال او) حبس شود و براو وزرآن نوشته گردد.

۱۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: جَاءَتْ زَيْنَبُ الْعَطّارَةُ الْحَوْلَاءُ إِلَىٰ نِسَاءِ النَّبِيِّ (ص) وَ بَنَاتِهِ، وَكَانَتْ تَبِيعُ مِنْهُنَّ الْعِطْرَ، فَجَاءَ النَّبِيُّ (ص) وَهِيَ عِنْدَهُنَّ، فَقَالَ: إِذَا أَتَيْتِنَا طَابَتْ بُيُوتُنَا، فَقَالَتْ: بُيُوتُكَ بِرِيحِكَ أَطْيَبُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ، قَالَ: إِذَا بِعْتِ فَأَحْسِنِي وَلَاتَغُشّي فَإِنَّهُ أَتْقَىٰ وَ أَبْقَىٰ لِلْمَالِ[3].

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۲۶.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۹۱.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۰۹و۲۸۷.

یعنی، از جعفربن محمد (ع) روایت شده که گفت: زینب عطرفروش معروف به حَوْلاء نزد زنان و دختران رسولخدا آمد و به آنان عطرمیفروخت که رسولخدا (ص) آمد و آن زن آنجا بود، فرمود: چون نزدما میآئی خانه‌های ما پاکیزه و خوشبو میشود، عرض کرد: یا رَسُولَ اللّٰه ببوی تو پاکیزه‌تر است، فرمود: چون فروختی نیک معامله وغِشّ مکن، زیراکه برای تقوی بهتر و برای بقاءِ مال مفیدتراست.

۱۲– ج عَنْ قَیْسِ بْنِ أَبِی‌غَرْزَةَ (رض) قَالَ: کُنَّا فِی عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) نُسَمَّیَ السَّمَاسِرَةَ فَمَرَّبِنَا النَّبِیُّ (ص) فَسَمَّانَا بِاسْمٍ هُوَ أَحْسَنُ مِنْهُ فَقَالَ: یَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ إِنَّ الْبَیْعَ یَحْضُرُهُ اللَّغْوُ وَ الْحَلِفُ فَشُوبُوهُ بِالصَّدَقَةِ![1]

یعنی، از قَیْسِ بْنِ اَبِی غَرْزَه روایت شده که گفت: ما درزمان رسول خدا نامیده میشدیم به سمسار، پس رسولخدا (ص) برما گذشت وما را بنام نیکوتری ازآن نامید و فرمود: ای گروه تُجّار محقّقاً بیع را لغو و قسم پیش می‌آید، پس آنرا با صدقه مخلوط کنید.

۱۳– ج عَنْ رِفَاعَةَ (رض) أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ النَّبِیِّ (ص) إِلَی الْمُصَلّٰی فَرَأَی النَّاسَ یَتَبَایَعُونَ فَقَالَ: یَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ فَرَفَعُوا أَعْنَاقَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ إِلَیْهِ إِجَابَةً لَهُ فَقَالَ: إِنَّ التُّجَّارَ یُبْعَثُونَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فُجَّارًا إِلَّا مَنِ اتَّقَی اللّٰهَ وَ بَرَّ وَ صَدَقَ![2]

یعنی، از رِفَاعَه روایت شده که او با پیامبر (ص) بیرون آمد بطرف محلّ نماز، پس پیامبر (ص) دید مردم معامله میکنند، فرمود: ای گروه تُجّار: آنان گردنها و دیده‌های خودرا بلندکردند برای اجابت رسولخدا، رسولخدا (ص) فرمود: تجّار روزقیامت، فجّار مبعوث می‌شوند مگرتاجری که بپرهیزد و نیکوکار باشد و راست بگوید.

۱۴– ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) یَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ ارْفَعُوا رُءُوسَکُمْ فَقَدْ وَضَحَ لَکُمُ الطَّرِیقُ، تُبْعَثُونَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فُجَّارًا إِلَّا مَنْ صَدَقَ حَدِیثَهُ![3] وَقَالَ (ص): التَّاجِرُ فَاجِرٌ، وَ الْفَاجِرُ فِی النَّارِ إِلَّا مَنْ أَخَذَ

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۷.
(۳) وسائل الشیعه/ ج۱۲/ص ۲۸۵.

الْحَقَّ وَ أَعْطَى الْحَقَّ[۱].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: ای گروه تجّار سرهای خودرا بلندکنید که محقّقاً حقّ وراه واضح است، روزقیامت نابکار برانگیخته میشوید مگرآنکه در گفتار راست بگوئید. و فرمود: تاجر نابکار است و نابکار درآتش است مگرآنکه حقّ بگیرد و حقّ بدهد.

۱۵- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: رَحِمَ اللّٰهُ رَجُلاً سَمْحًا إِذَا بَاعَ وَ إِذَا اشْتَرَى وَ إِذَا اقْتَضَى[۲].

یعنی، جابر (رض) از رسولخدا (ص) روایت کرده‌که فرمود: خدا رحمت کند مرد سهل گیری که‌چون بفروشد و چون بخرد و چون طلب حقّی کند سهل‌گیر باشد.

۱۶- ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): السَّمَاحَةُ مِنَ الرَّبَاحِ، قَالَ ذٰلِكَ لِرَجُلٍ وَ مَعَهُ سِلْعَةٌ يَبِيعُهَا[۳].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: بخشش وجوانمردی از بهره است، و این فرمایش را به‌مردی فرمودکه‌او را سفارش میکرد و با او متاعی بود که‌آنرا میفروخت.

۱۷- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بَارَكَ اللّٰهُ عَلَى سَهْلِ الْبَيْعِ، سَهْلِ الشِّرَاءِ، سَهْلِ الْقَضَاءِ، سَهْلِ الْاِقْتِضَاءِ[۴]. وَ فِي رِوَايَةٍ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُحِبُّ الْعَبْدَ يَكُونُ سَهْلَ الْبَيْعِ، سَهْلَ الشِّرَاءِ، سَهْلَ الْقَضَاءِ، سَهْلَ الْاِقْتِضَاءِ[۵]. وَ عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): غَفَرَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانَ سَهْلاً إِذَا بَاعَ، سَهْلاً إِذَا اشْتَرَى، سَهْلاً إِذَا قَضَى، سَهْلاً إِذَا اسْتَقْضَى[۶].

یعنی، ازجعفربن محمّد (ع) روایت شده‌که‌گفت، رسولخدا (ص) فرمود: خدا برکت داده برکسیکه درخرید آسان گیرد، درفروش آسان گیرد، درانجام‌دادن حاجت آسان گیرد. درحاجت خواستن آسان گیرد. و در روایت دیگرآمده‌که: رسولخدا (ص) فرمود: خدایتعالی دوست می‌دارد

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۸۵.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۷.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۸۸.
(۴)و (۵)و (۶) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۳۲.

بنده‌ای راکه درفروش سهل باشد و درخرید سهل گیرد و درانجام دادن حاجت آسان باشد و درخواستن آسان گیرد. و از جابر (رض) روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: خدا آمرزید مردی‌را که پیش از شما بود که‌چون میفروخت آسان بود و چون میخرید آسان بود و چون حاجتی‌انجام می‌داد آسان‌بود، وچون حاجتی‌میخواست آسان بود.

۱۸- ج عَنْ حُذَيْفَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: تَلَقَّتِ الْمَلَائِكَةُ رُوحَ رَجُلٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَقَالُوا: أَعَمِلْتَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا ؟ قَالَ: لَا. قَالُوا: تَذَكَّرْ قَالَ: كُنْتُ أُدَايِنُ النَّاسَ فَآمُرُ فِتْيَانِي أَنْ يُنْظِرُوا الْمُعْسِرَ وَ يَتَجَوَّزُوا عَنِ الْمُوسِرِ. قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: تَجَوَّزُوا عَنْهُ[1]. وَ فِي رِوَايَةٍ: إِلَّا أَنِّي كُنْتُ رَجُلاً ذَا مَالٍ وَ كُنْتُ أُدَايِنُ النَّاسَ فَكُنْتُ أَقْبَلُ الْمَيْسُورَ وَ أَتَجَاوَزُ عَنِ الْمَعْسُورِ فَقَالَ اللّٰهُ: تَجَاوَزُوا عَنْ عَبْدِي.[2]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: فرشتگان روح‌مردی از اُمَم قبلی‌را ملاقات کردند و گفتند آیا کارخیری کرده‌ای؟ گفت: خیر، گفتند: فکرکن، گفت: من به‌مردم قرض میدادم و کارمندان خودرا امرمیکردم که به‌تنگ دست مهلت دهند و با متمکّن سهل گیری نمایند. خدایتعالی فرمود: از او بگذرید و سهل گیری کنید. و درروایتی آمده‌که او گفت: مگرآنکه من مردی صاحب مال بودم و به‌مردم قرض می‌دادم و از متمکّن قبول میکردم و از غیرمتمکّن گذشت میکردم، پس‌خدای تعالی فرماید: از بنده‌ام بگذرید.

۱۹- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا أَوْ وَضَعَ لَهُ أَظَلَّهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَاظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ.[3]

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: آنکه دست تنگی‌را مهلت دهد و یاکم‌کند وبگذرد خدا اورا در سایهٔ‌عرش خود جادهد روزیکه سایه‌ای جُزسایهٔ او نباشد.

۲۰- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) فِي وَصِيَّتِهِ قَالَ: فَإِنَّ أَبَانَا

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۷.
(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۸.

رَسُولَ اللّٰهِ (ص) كٰانَ يَقُولُ: لَيْسَ لِمُسْلِمٍ أَنْ يُعْسِرَ مُسْلِماً،وَمَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا أَظَلَّهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ بِظِلِّهِ يَوْمَ لاٰظِلَّ إِلاّٰ ظِلُّهُ[1]. وَ فِي رِوٰايَةٍ:قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ أَرٰادَ أَنْ يُظِلَّهُ اللّٰهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لاٰظِلَّ إِلاّٰ ظِلُّهُ فَلْيُنْظِرْ مُعْسِرًا أَوْ لِيَدَعْ لَهُ مِنْ حَقِّهِ[2].وَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَقِيَهُ اللّٰهُ مِنْ نَفَخٰاتِ جَهَنَّمَ فَلْيُنْظِرْ مُعْسِرًا أَوْ لِيَدَعْ مِنْ حَقِّهِ[3].

یعنی،روایت شده ازجعفربن محمّد (ع) درسفارش اوکه فرمود :پدرما رسولخدا (ص) میفرمود : مسلمان حقّ ندارد مسلمانی‌را درفشار بگذارد ،و کسیکه دست تنگی‌را مهلت دهد خدای عَزَّوَجَلّ اورا درسایهٔ خود سایه دهد روزیکه جُزسایهٔ او سایه‌ای نیست .ودرروایت دیگری رسولخدا (ص) فرمود :کسیکه بخواهد خدا اورا درسایهٔ عرش خود جای دهد روزیکه سایه‌ای جُزسایهٔ او نیست پس باید دست تنگی را مهلت دهد .و نیزرسولخدا (ص) فرمود :کسیکه خوش دارد که خدا او را از شعله‌های دوزخ حفظ کند ،پس باید به‌دست تنگی مهلت دهد و یا حقّ خودرا به او واگذارد .

۲۱- ج عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ (رض) أَنَّهُ كٰانَ لِرَجُلٍ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ (ص)حَقٌّ فَأَغْلَظَ لَهُ فَهَمَّ بِهِ الْأَصْحٰابُ فَقٰالَ(ص): دَعُوهُ فَإِنَّ لِصٰاحِبِ الْحَقِّ مَقٰالاً اشْتَرُوا لَهُ سِنّاً فَأَعْطُوهُ إِيّٰاهُ فَقٰالُوا :لاٰنَجِدُ إِلاّٰ سِنّاً هُوَ خَيْرٌ مِنْ سِنِّهِ قٰالَ فَاشْتَرُوهُ فَأَعْطُوهُ إِيّٰاهُ فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَوْ خَيْرَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضٰاءً[4].

یعنی،از ابی‌هریره روایت شده‌که :مردی بررسولخدا (ص)حقّی ودینی داشت ،پس سخت‌گیری نمود بطوریکه اصحاب رسول،قصد اذیّت او کردند ،فرمود : او را رهاکنید زیرا برای صاحب حقّ گفتاریاست برای او شتری بخرید و به او بدهید ،گفتند نیافتیم مگر شتری بهتراز شتر او ،فرمود :بخرید وبه او بدهید ،زیرا از بهترین شما یا بهترین شما کسی‌استکه ازجهت قضاء دین وحاجت بهتر باشد .

---

(۱)و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۱۱۳.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۱۱۴.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۸.

۲۲ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) کٰانَ یَکُونُ عَلَیْهِ الشَّیْءُ فَیُعْطِی الرَّبٰاعَ.[۱]

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) چنین بود که چون بر ذمّه‌ٔ او چیزی میبود بنیکی (ویا زیادتر) عطا مینمود.

۲۳ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبٰائِهِ عَنِ النَّبِیِّ فِی وَصِیَّتِهِ لِعَلِیٍّ قٰالَ (ص): یٰا عَلِیُّ لاٰتُمٰاکِسْ فِی أَرْبَعَةِ أَشْیٰاءَ: فِی شِرٰاءِ الْاُضْحِیَّةِ وَ الْکَفَنِ، وَ النَّسَمَةِ، وَ الْکِرٰاءِ إِلٰی مَکَّةَ.[۲]

یعنی، جعفربن محمد از پدرانش از رسولخدا (ص) روایت کرده که در وصیّت خود به علی (ع) فرمود: ای علی در چهار چیز چک و چک و معطّل مکن: در خریداری گوسفند برای قربانی، وکفن، وبنده، و کرایه‌ٔ به سوی مکّه.

۲۴ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) نَهٰی عَنِ الْاِسْتِحْطٰاطِ بَعْدَ الضَّمِنَةِ.[۳] وَ قٰالَ الْبٰاقِرُ لِزَیْدٍ الشَّحّٰامِ: أَمٰا بَلَغَکَ قَوْلُ رَسُولِ اللّٰهِ (ص): اَلْوَضِیعَةُ بَعْدَ الضَّمِنَةِ حَرٰامٌ.[۴]

یعنی، جعفربن محمد روایت نموده که: رسولخدا (ص) نهی نمود از کم کردن و پائین آوردن پس از رضا من شدن. و حضرت باقر (ع) به زَیْد شَحّام فرمود: آیا به تو قول رسولخدا (ص) نرسیده که فرمود: پائین آوردن پس از ضمانت حرام است.

۲۵ـ ش قٰالَ عَلِیٌّ (ع): مَرَّ النَّبِیُّ (ص) عَلٰی رَجُلٍ مَعَهُ سِلْعَةٌ یُرِیدُ بَیْعَهٰا، فَقٰالَ عَلَیْکَ بِأَوَّلِ السُّوقِ.[۵] وَقٰالَ النَّبِیُّ (ص): صٰاحِبُ السِّلْعَةِ أَحَقُّ بِالسَّوْمِ.[۷]

یعنی، علی (ع) فرمود که: پیامبر (ص) به مردی گذشت که متاعی داشت و میخواست بفروشد، فرمود: برتو باد به اوّل بازار (یعنی، جلوتر به فروش برسان تا بیشتر بفروشی وزیادتر سود ببری). وپیامبر (ص) فرمود: صاحب متاع خود در ابتداء کردن به عرض متاعش برای فروش سزاوارتر است.

۲۶ـ ش مَرَّ النَّبِیُّ (ص) عَلٰی رَجُلٍ وَمَعَهُ ثَوْبٌ یَبِیعُهُ، وَ کٰانَ الرَّجُلُ طَوِیلاً وَالثَّوْبُ قَصِیرًا، فَقٰالَ لَهُ: اِجْلِسْ فَإِنَّهُ أَنْفَقُ لِسِلْعَتِکَ.[۶]

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۷۷.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۳۶. (۷) وسائل الشیعه / ج ۱۲/ص ۲۹۵.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۳۳. (۵) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۹۶.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۳۴. (۶) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۴۰.

یعنی، رسولخدا (ص) به مردی عبور کرد که جامه ای را میفروخت و آنمرد دراز بود ولی جامه کوتاه، به او فرمود: بنشین که متاعت زودتر به فروش برسد.

۲۷- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) فِي حَدِيثٍ: اِنّ النَّبِيَّ (ص) قٰالَ لِخَلِيطٍ لَهُ: جَزٰاکَ اللّٰهُ مِنْ خَلِيطٍ خَيْرًا، فَإِنَّکَ لَمْ تَکُنْ تَرُدُّ رِبْحًا وَ لاتُمْسِکُ ضِرْسًا.[1]

یعنی، ازجعفربن محمّد (ع) درحدیثی آمده که: رسولخدا (ص) به شریک خود فرمود: خدا جزای خیرت بدهدکه توهیچ بهره ای را ردّنمی کنی و دندان را نگه نمیداری.

۲۸- ش نَهىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنِ السَّوْمِ مٰا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلىٰ طُلُوعِ الشَّمْسِ.[2]

یعنی، رسولخدا (ص) نهی کرد از عرضه کردن متاع دربین فجر صادق تا طلوع خورشید.

۲۹- ش اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) کٰانَ يُعَلِّمُ أَصْحٰابَهُ الْاِسْتِخٰارَةَ[3] (اَیْ طَلَبَ الْخَيْرِمِنَ اللّٰهِ فِي الْمُعٰامِلاٰتِ وَغَيْرِهٰا).

یعنی، رسولخدا (ص) چنین بود که درمعاملات وامورديگر به اصحاب خود طلب خیرازخدا یاد میداد.

۵-باب الإقالة

۱- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قٰالَ: مَنْ أَقٰالَ مُسْلِمًا أَقٰالَهُ اللّٰهُ عَثْرَتَهُ.[4]

یعنی، ابی هریره ازرسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود: هرکس فسخ معاملهٔ مسلمانی را بپذیرد، خدا لغزش اورا بپذیرد وبرگرداند.

۲- ش اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) لَمْ يَأْذَنْ لِحَكِيمِ بْنِ حِزٰامٍ فِي تِجٰارَتِهِ حَتّٰى ضَمِنَ لَهُ إِقٰالَةَ النّٰادِمِ، وَاِنْظٰارَ الْمُعْسِرِ، وَ أَخْذَ الْحَقِّ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۹۶.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۹۵.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۸۶.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۸.

وَافِيًا أَوْ غَيْرَوَافٍ(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) به حکیم بن حزام در تجارت او اذن نداد تا آنکه ضمانت وتعهّد کرد که پشیمان را اقاله کند یعنی معامله را برگرداند و آنکه ندارد مهلت دهد و حقّ را دریافت کند چه تمام باشد چه نا تمام. (پس از انجام معامله، طرفین معامله می‌توانند درصورت تراضی، معامله را فسخ نمایند، واین را إقاله گویند).

ابواب شروط المبیع

۶-باب طهارة المبیع

۱- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ عَامَ الْفَتْحِ وَ هُوَ بِمَكَّةَ: إِنَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ وَ الْمَيْتَةِ وَ الْخِنْزِيرِ وَ الْأَصْنَامِ فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ فَإِنَّهُ يُطْلٰى بِهَا السُّفُنُ وَ يُدْهَنُ بِهَا الْجُلُودُ وَ يَسْتَصْبِحُ بِهَا النَّاسُ فَقَالَ: لَا، هُوَ حَرَامٌ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عِنْدَ ذٰلِكَ: قَاتَلَ اللّٰهُ الْيَهُودَ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ شُحُومَهَا أَجْمَلُوهُ ثُمَّ بَاعُوهُ فَأَكَلُوا ثَمَنَهُ(۲).

یعنی، از جابر (رض) روایت شده که شنید رسولخدا (ص) درسال فتح مکّه درحالیکه درمکّه بود میفرمودکه: خدا و رسول او حرام نمود معاملهٔ شراب و مرده و خنزیر و بتها را؟ عرض شد یا رَسُولَ اللّٰه آیا رأی میدهی شما درپیه مَیْتَه که با آن به کشتی‌ها و پوستها مالیده شود و مردم با آن چراغ روشن می‌کنند؟ فرمود: نه، حرام است، سپس دراین هنگام فرمود: خدای عَزَّوَجَلّ بکشد یهود را که چون

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۸۶.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۸و ۱۹۹.

پیه آن حیوانات برآنها حرام شد آب کردند و فروختند پول آنرا خوردند. (این حدیث احتیاج به توضیح دارد).

۲- ج نَهَی رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ وَ مَهْرِ الْبَغِيِّ وَ حُلْوَانِ الْكَاهِنِ.[1] وَ عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: نَهَی النَّبِيُّ (ص) عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ وَ السِّنَّوْرِ.[2]

یعنی: رسولخدا (ص) از قیمت سگ و مَهرزنا و اجرت کاهن نهی نمود. و از جابر روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) از قیمت سگ و گربه نهی فرمود.

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَايَصْطَادُ مِنَ السُّحْتِ.[3]

یعنی، از جعفربن محمّد(ع) روایت شده که گفت، رسولخدا (ص) فرمود: قیمت شراب و مَهر زناکار و قیمت سگی که صید نمی‌کند از سحت است (وسحت بمعنای حرام است).

۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) نَهَی عَنِ الْقِرْدِ أَنْ يُشْتَرَی وَ أَنْ يُبَاعَ.[4]

یعنی، از جعفربن محمد(ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) از خرید و فروش میمون نهی فرمود.

۵- ش فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ لِعَلِيٍّ(ع) قَالَ(ص): مِنَ السُّحْتِ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ، وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ، وَ مَهْرُ الزَّانِيَةِ، وَ الرِّشْوَةُ فِي الْحُكْمِ، وَ أَجْرُ الْكَاهِنِ.[5] وَ فِي حَدِيثٍ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) نَهَی عَنْ خِصَالٍ تِسْعَةٍ: مِنْ مَهْرِ الْبَغِيِّ، وَ عَنْ عَسِيبِ الدَّابَّةِ يَعْنِي كَسْبَ الْفَحْلِ، وَ عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ، وَ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَ عَنْ مَيَاثِرِالْأُرْجُوَانِ وَ عَنْ ثِيَابِ الْقَسِّي (وَهِيَ ثِيَابٌ تُنْسَجُ بِالشَّامِ) وَ عَنْ أَكْلِ لُحُومِ السِّبَاعِ وَ عَنْ صَرْفِ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ، وَ الْفِضَّةِ بِالْفِضَّةِ وَ بَيْنَهُمَا فَضْلٌ، وَ عَنِ النَّظَرِ فِي النُّجُومِ.[6]

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۹.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۶۳ و ۸۳ و ۱۶۵.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۲۴. (۵) وسائل الشیعه/ج ۱۲/ص ۶۳.
(۶) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۶۵.

یعنی، رسولخدا (ص) در وصیت به علی ع فرمود: از حرام است قیمت مرده و قیمت سگ و قیمت شراب و مَهر زانیه و رشوه در حکم و اجر کاهن (ومقصود از کاهن آن کسی استکه مدّعی علم غیب است و از کائنات خبر میدهد و چون آخوند خرافی است). و در حدیثی: رسولخدا (ص) از نُه چیز نهی نمود: از مَهر زناکار و از کسب کشانیدن حیوان نر به ماده، و از انگشتر طلا، و از قیمت سگ، و از پارچه های نرم سرخی که زیر کفل خود میگذاشتند وقت سواری، و از جامه هائیکه درشام می بافتند، و از خوردن گوشتهای درندگان و از معاملهٔ صرف طلا به طلا و نقره به نقره که بین آنها زیادتی باشد، و از نظر کردن درستارگان. (پاره ای از جملات حدیث احتیاج به توضیح دارد)

۶- ج عَن أَنَسٍ (رض) قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي الْخَمْرِ عَشَرَةً: عَاصِرَهَا وَ مُعْتَصِرَهَا وَ شَارِبَهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ وَ سَاقِيَهَا وَ بَائِعَهَا وَ آكِلَ ثَمَنِهَا وَ الْمُشْتَرِي لَهَا وَالْمُشْتَرَى لَهُ(۱).

یعنی، از انس (رض) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) درمورد خمر ده کس را لعن فرمود: فشاردهنده و امرکننده به آن و نوشنده و حامل آنرا و بارکش آنرا و ساقی آنرا و فروشنده و خورندهٔ قیمتش و مشتری آن و کسیکه برای او خریده شده است.

۷- ش لَعَنَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي الْخَمْرِ عَشَرَةً: غَارِسَهَا وَ حَارِسَهَا وَ عَاصِرَهَا وَ شَارِبَهَا وَ سَاقِيَهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ وَ بَايِعَهَا وَ مُشْتَرِيَهَا وَ آكِلَ ثَمَنِهَا(۲).

یعنی، رسولخدا (ص) راجع به خمر ده فرقه را لعن کرده: آنکه غرس کرده درخت تاک را و آنکه نگهبانی آنرا نموده، و آنکه انگور را فشارداده و آنکه بنوشد و آنکه جام شراب را به دست اشخاص دهد و آنکه آنرا حمل کند و آنکه به سوی او حمل شده باشد و فروشنده و خریدار آن و خورندهٔ پول آن.

۸- ش عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ(۳).

یعنی، از جعفر بن محمد ع روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) از هر مست کننده و مستی آوری نهی نمود.

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۹.
(۲) وسائل الشیعة / ج۱۲/ص۱۶۵. (۳) وسائل الشیعه / ج۲/ص۱۰۷۵.

۷-باب بطلان بیع المبیع قبل القبض

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِیّ (ص) قالَ: مَنِ ابْتاعَ طَعاماً فَلایَبِعْهُ حَتّیٰ یَسْتَوْفِیَهُ[۱]. قالَ ابْنُ عَبّاسٍ (رض): وَأَحْسِبُ کُلَّ شَیْءٍ مِثْلَ الطَّعامِ.[۲]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه طعامی را خرید نفروشد تا آنرا تحویل بگیرد. ابن عبّاس گوید: وهرچیزی را مانند طعام بحساب میآورم. (یعنی، قبض درهرمتاعی لازم است).

۲- ش عَنْ حِزامِ بْنِ حَکیمِ بْنِ حِزامٍ قالَ: ابْتَعْتُ طَعاماً مِنْ طَعامِ الصَّدَقَةِ فَأَرْبَحْتُ فیهِ قَبْلَ أَنْ أَقْبِضَهُ فَأَرَدْتُ بَیْعَهُ، فَسَأَلْتُ النَّبِیَّ (ص) فَقالَ: لاتَبِعْهُ حَتّیٰ تَقْبِضَهُ[۳].

یعنی، روایت شده از حکیم بن حزام که گوید: طعامی از طعامهای صدقه خریداری کردم، پس سودی درآن بردم پیش از آنکه دریافت کنم و خواستم آنرا بفروشم و از رسولخدا (ص) سؤال کردم، فرمود نفروش آنرا تا آنکه دریافت کنی.

۸-باب الوزن و الکیل عند البیع

۱- جوش عَنِ الْمِقْدامِ بْنِ مَعْدیکَرِبَ (رض) عَنِ النَّبِیّ (ص) قالَ: کیلُوا طَعامَکُمْ یُبارَکْ لَکُمْ فیهِ[۴]. وَفی رِوایَةٍ قالَ: کیلُوا طَعامَکُمْ فَإِنَّ الْبَرَکَةَ فِی الطَّعامِ الْمَکیلِ.[۵]

یعنی، از مِقْدام بْنِ مَعْدیکَرِب از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: طعام خودرا کیل کنید تا برای شما درآن برکت باشد. و درروایتی فرمود: طعامتان را کیل کنید که برکت درطعامی استکه کیل شده است.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قالَ: شَکیٰ قَوْمٌ إِلَی النَّبِیِّ (ص)

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۹۹ والمصنف / ج۸/ص۳۸.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۹۹و۲۰۰ والمصنف/ ج۸/ص۳۸.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۹۱.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۰۰ و المصنف/ ج۸/ص ۳۹.
(۵) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۲۴.

سُرْعَةَ نَفَادِ طَعَامِهِمْ، فَقَالَ(ص): تَكِيلُونَ أَوْ تَهِيلُونَ؟ قَالُوا: نَهِيلُ يَا رَسُولَ اللّهِ، يَعْنِي الْجِزَافَ، قَالَ: كِيلُوا فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْبَرَكَةِ.[1]

یعنی، ازجعفربن محمد ع روایت شده که فرمود: قومی خدمت رسول خدا (ص) شکایت کردند ازاینکه طعامشان زود تمام می‌شود، فرمود: کیل میکنید و یا بجزاف (یعنی بدون کیل ووزن) میدهید؟ گفتند: بجزاف می‌دهیم، فرمود: کیل کنیدکه برکت آن بزرگتروبیشتراست.

۳ـ ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ لِأَصْحَابِ الْمِكْيَالِ وَ الْمِيزَانِ: إِنَّكُمْ قَدْ وُلِّيتُمْ أَمْرَيْنِ هَلَكَتْ فِيهِمَا الْأُمَمُ السَّابِقَةُ قَبْلَكُمْ.[2] وَ قَالَ سُوَيْدُ بْنُ قَيْسٍ(رض): جَلَبْتُ أَنَا وَ مَخْرَفَةُ الْعَبْدِيُّ بَزّاً مِنْ هَجَرٍ فَأَتَيْنَا بِهِ مَكَّةَ فَجَاءَنَا رَسُولُ اللّهِ (ص) يَمْشِي فَسَاوَمَنَا سَرَاوِيلَ فَبِعْنَاهُ وَ ثَمَّ رَجُلٌ يَزِنُ بِالْأَجْرِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّهِ (ص): زِنْ وَ أَرْجِحْ.[3]

یعنی، ازابن عبّاس (رض) روایت شده که: رسولخدا (ص) به صاحبان کیل و میزان فرمود: شما متصدّی دوکاری شده‌اید که اُمَم قبلی دراین دوکار هلاک شدند (یعنی، مواظب باشید وکم‌فروشی‌نکنید که مانند آنها دچارعذاب شوید). و سُوَیدبن قَیس گوید: من با مَخْرَفَةُ الْعَبْدِیّ جامه‌هایی از هَجَر به مکّه وارد ساختیم، پس رسولخدا (ص) قدم‌زنان نزدما آمد و زیرجامه‌ای ازما خرید، وآنجا مردی بود که مزد میگرفت و میزان میکرد، رسولخدا (ص) به او فرمود: وزن کن وخوب وزن نما.

۴ـ ج قَالَ النَّبِيُّ (ص): الْوَزْنُ وَزْنُ أَهْلِ مَكَّةَ وَ الْمِكْيَالُ مِكْيَالُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ.[4]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: وزن، وزن اهل مکّه، وکیل، کیل اهل مدینه است.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۲۳.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۰.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۰ والمصنف / ج۸/ص ۶۸.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۰ والمصنف / ج۸/ص ۶۷.

۹- باب ثمن عسب الفحل

جوش نَهَی النَّبِیُّ(ص) عَنْ عَسْبِ الْفَحْلِ[۱].

یعنی، رسولخدا (ص) نهی نمود از اجرت ومزدگرفتن برای تلقیح مایهٔ حیوان نر به حیوان ماده.

۱۰- باب بطلان بیع الحصاة والبیع الّذی فیه غرر

۱- ج نَهَی النَّبِیُّ(ص) عَنْ بَیْعِ الْحَصَاةِ وَ عَنْ بَیْعِ الْغَرَرِ[۲].

یعنی، رسولخدا (ص) نهی فرمود از فروش با ریگ انداختن و از فروختن بغرر و جهل (فروختن با ریگ چنین بوده که مثلاً میگفتند هرجا یا هروقت ریگرا انداختم معامله انجام شده، ویا میگفتند این زمین را تا آنجاکه سنگریزه‌ام بیفتد فروختم وماننداینها که چون مبیع، مجهول است ازآن نهی‌شده. و مقصود از بیع غَرَر، خریدوفروش جنس نامعلوم ویا غایب مجهول است که باعث فریب میگردد).

۲- ش عَنِ الْبَاقِرِ(ع) فِی حَدِیثٍ: اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَالَ: لاٰضَرَرَ وَ لاٰضِرَارَ[۳]. وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ قَالَ: لاٰضَرَرَ وَلاٰضِرَارَ عَلٰی مُؤْمِنٍ[۴].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: ضرر و ضرررسانیدن نیست. ودرحدیث دیگرفرمود: ضررو ضرررسانیدن برمؤمن نیست.

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ (ع) عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فِی حَدِیثِ الْمَنَاهِی قَالَ: وَمَنِ اشْتَرٰی خِیَانَةً وَ هُوَ یَعْلَمُ فَهُوَ کَالَّذِی خَانَهَا[۵].

یعنی، ازجعفربن محمد (ع) از پدرانش روایت شده که رسولخدا (ص) درحدیث منهیّات فرمود: هرکس جنس خیانتی را بخرد درحالیکه خیانت آنرا میداند، او مانند کسی استکه خیانت نموده.

۴- ش فِی وَصِیَّةِ النَّبِیِّ (ص) لِعَلِیٍّ(ع) قَالَ: یَا عَلِیُّ کَفَرَ بِاللّٰهِ

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۰ و وسائل الشیعه/ج۱۲/ ص ۷۷ و المصنف / ج۸/ص ۱۰۹.
(۲) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۲۰۱
(۳) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۶۴.
(۵) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۴۸.

الْعَظِيمِ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ عَشَرَةٌ: الْقَتّاتُ ،إِلىٰ أَنْ قَالَ:" وَبَائِعُ السِّلاحِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ[1].

یعنی،رسولخدا (ص) دروصیّت به علی(ع) فرمود: ده طائفه از این امّت به خدای عظیم کافراست :نمّام ،تا آنکه فرمود :و فروشندۀ سلاح به کفّار حربی(که درحال جنگ با مسلمین هستند).

۵- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ،قَالَ:سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ(ص) يَقُولُ: الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ ،وَلاَيَحِلُّ لِمُسْلِمٍ بَاعَ مِنْ أَخِيهِ بَيْعًا ،فِيهِ عَيْبٌ إِلَّا بَيَّنَهُ لَهُ[2]. وَ فِي رِوَايَةٍ :قَالَ النَّبِيُّ(ص) :مَنْ بَاعَ عَيْبًا لَمْ يُبَيِّنْهُ، لَمْ يَزَلْ فِي مَقْتِ اللّٰهِ ،وَلَمْ تَزَلِ الْمَلاٰئِكَةُ تَلْعَنُهُ[3].

یعنی،ازعقبة بن عامر روایت شده که گفت :ازرسولخدا (ص) شنیدم که میفرمود :مسلمان برادرمسلمان است ،وبرای مسلمان حلال نیست که به برادرش چیزی بفروشد که درآن عیب باشد مگرآنکه برای او بیان کند. و درروایتی،رسولخدا (ص) فرمود :هرکس چیزی که دارای عیب است بدون بیان آن بفروشد ،پیوسته درغضب خدا خواهد بود و پیوسته ملائکه اورا لعن خواهدنمود.

۱۱- باب من باع حرًّا

۱- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ(ص)قَالَ:قَالَ اللّٰهُ تَعَالىٰ: ثَلاٰثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ :رَجُلٌ أَعْطىٰ بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَ رَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ ،وَ رَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوْفىٰ مِنْهُ وَ لَمْ يُعْطِهِ أَجْرَهُ[4].

یعنی،از ابی‌هریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود :خدا یتعالی فرموده :روزقیامت من خَصْم سه کس می‌باشم :مردیکه بنام من عطا کرده سپس خیانت نموده ،و مردیکه آزادی رو فروخته وقیمت آنرا خورده ،ومردیکه اجیری را اجیرکرده و از او کاملاً کار کشیده و اجر اورا نداده است.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۷۱.
(۲)و(۳) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۷۵۵.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۱.

۲- ش عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ(ص): إِنَّ اللّٰهَ غَافِرُ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا مَنْ أَحْدَثَ دِينًا أَوِ اغْتَصَبَ أَجِيرًا أَجْرَهُ أَوْ رَجُلٌ بَاعَ حُرًّا(۱).

یعنی، حضرت رضا (ع) از پدرانش روایت کرده که رسولخدا (ص) فرمود محقّقًا خدا یتعالی هرگناهی را میآمرزد مگر گناه کسیکه دینی احداث کند و یا اجرت اجیری را غصب نماید و یا مرد آزادیرا بفروش برساند.

۱۲- باب بیع القلادة فیها خرز و ذهب

ج قَالَ فَضَالَةُ بْنُ عُبَيْدٍ (رض): اشْتَرَيْتُ يَوْمَ خَيْبَرَ قِلَادَةً بِاثْنَيْ عَشَرَ دِينَارًا فِيهَا ذَهَبٌ وَ خَرَزٌ فَفَصَّلْتُهَا فَوَجَدْتُ فِيهَا أَكْثَرَ مِنَ اثْنَيْ عَشَرَ دِينَارًا فَذَكَرْتُ ذٰلِكَ لِلنَّبِيِّ(ص) فَقَالَ: لَا تُبَاعُ حَتّٰى تُفَصَّلَ(۲).

یعنی، فَضَالَةُ بن عبید گفت: روزجنگ خیبر گردنبندی خریدم به دوازده دینار در آن طلا و دانه‌های دیگربود، دیدم در آن (طلا) بیشتر از دوازده دینار میباشد، برای پیامبر (ص) این را مذاکره کردم، فرمود: فروخته نشود تا اینکه طلای آن جدا شود.

۱۳- باب أیّما رجل باع بیعًا من رجلین فهو للأوّل منهما

قَالَ النَّبِيُّ(ص): أَيُّمَا رَجُلٍ بَاعَ بَيْعًا مِنْ رَجُلَيْنِ فَهُوَ لِلْأَوَّلِ مِنْهُمَا(۳).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه مردی چیزی را به دو مرد بفروشد، پس آنچیز متعلّق است به نفر اوّلی از این دومرد.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۴۷.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۱.
(۳) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۷۳۸.

۱۴- باب کتابة الشروط والخیار فی البیع

۱- ج عَنْ عَبْدِالْمَجیدِبْنِ وَهْبٍ (رض) قٰالَ: قٰالَ لِی الْعَدّٰاءُ بْنُ خٰالِدٍ (رض): أَلاٰ أُقْرِأُکَ کِتٰاباً کَتَبَهُ لِی رَسُولُ اللّٰهِ (ص)، قُلْتُ: بَلیٰ فَأَخْرَجَ لِی کِتٰاباً: هٰذٰا مٰا اشْتَرَی الْعَدّٰاءُ بْنُ خٰالِدِ ابْنِ هُوذَةَ مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ: اشْتَریٰ مِنْهُ عَبْداً أَوْ أَمَةً لاٰدٰاءَ وَ لاٰغٰائِلَةَ وَ لاٰخِبْثَةَ بَیْعَ الْمُسْلِمِ الْمُسْلِمَ[1]

یعنی، روایت شده از عبدالمجیدبْن وَهْب که گفت: عَدّاء بن خالد مرا گفت: آیا قرائت نکنم برای تو نوشته‌ای را که رسولخدا (ص) برایم نوشته است؟ گفتم: بلی، پس نوشته‌ای را بیرون آورد که: این چیزی است که عَدّاء بن خالِدبْنِ هُوذَه خریداری کرده از محمّد رسول اللّه، خریداری کرده از او بنده‌ای یا کنیزی که نه دردی در او نه دردسری و نه موجب خباثتی است، بیع مسلمان، مسلمان را.

۲- ج قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اَلْمُسْلِمُونَ عَلیٰ شُرُوطِهِمْ[2]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: مسلمانان برشرطهای خودشان ثابت می‌باشند. (یعنی، باید به شروطی‌که مینمایند عمل‌کنند درصورتیکه آن شروط مخالف شرع نباشد).

۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: قَضَی النَّبِیُّ (ص) فِی رَجُلٍ بٰاعَ نَخْلاً وَ اسْتَثْنیٰ عَلَیْهِ نَخَلاٰتٍ فَقَضیٰ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِالْمَدْخَلِ إِلَیْهٰا وَ الْمَخْرَجِ مِنْهٰا وَ مَدیٰ جَرٰائِدِهٰا[3]

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که فرمود: رسولخدا(ص) درباره مردی‌که نخلستانی را فروخت و ازآن میوه‌های چند نخله را استثنا نمود، رسولخدا (ص) برای او قضاوت‌کرد که محلّ ورود به‌آنها و محلّ خروج ازآنها و بنهایت شاخه‌های آن را فروشنده حق دارد.

۵- ج عَنْ عٰائِشَةَ (رض) أَنَّهٰا أَرٰادَتْ أَنْ تَشْتَرِیَ بَرِیرَةَ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۲.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۲.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۰۶.

حِينَما طَلَبَتْ مِنْهَا الْمُساعَدَةَ عَلىٰ ما كاتَبَها عَلَيْهِ أَهْلُها فَامْتَنَعُوا إِلّا أَنْ يَكُونَ الْوَلاءُ لَهُمْ فَسَمِعَ بِذٰلِكَ النَّبِيُّ (ص) فَقالَ: اشْتَرِيها وَ اشْتَرِطي لَهُمُ الْوَلاءَ فَإِنَّما هُوَ لِمَنْ اَعْتَقَ، فَفَعَلَتْ عائِشَةُ وَ قامَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي النّاسِ فَحَمِدَ اللّٰهَ وَ أَثْنىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ قالَ: أَمّا بَعْدُ ما بالُ رِجالٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتابِ اللّٰهِ! ما كانَ مِنْ شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتابِ اللّٰهِ فَهُوَ باطِلٌ وَ إِنْ كانَ مِائَةَ شَرْطٍ، قَضاءُ اللّٰهِ أَحَقُّ وَ شَرْطُ اللّٰهِ أَوْثَقُ وَ إِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ[1].

یعنی، روایت شده از عایشه که او خواست بَرِیرَه را بخرد، چون بَرِیرَه از او مساعدت خواسته بود بر مال الْمُکاتبهٔ مولای خودش، و آنان از فروختن به عایشه خودداری کردند مگر درصورتیکه ولاء با خودشان باشد، رسولخدا (ص) شنید و به عایشه فرمود: او را بخر و برای ایشان وَلاء را شرط کن که همانا وَلاء مال کسی استکه اورا آزادکند، پس عایشه این کاررا کرد، و رسولخدا (ص) درمیان مردم برخاست و حمد خدا وثناء اورا بیان کرد، و سپس فرمود: چه شده مردانی‌را شرطهائی می‌کنند که درکتاب خدا نیست، هرشرطی‌باشدکه درکتاب خدا نباشد پس باطل است، واگرچه صد شرط باشد حکم‌خدا حقّ است و سزاوارتر و شرط خدا مورد اعتماد بیشتر و همانا وَلاء مال کسی‌استکه آزاد کند.

۶ـ ج عَنْ جابِرٍ (رض) أَنَّهُ باعَ مِنَ النَّبِيِّ (ص) بَعِيرًا وَ اشْتَرَطَ ظَهْرَهُ إِلىٰ أَهْلِهِ[2].

یعنی، از جابر روایت شده‌که او به‌رسولخدا (ص) شتری را فروخت و شرط کرد که سوار او باشد تا به‌اهل خویش وارد شود.

۷ـ ج عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزامٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: الْبَيِّعانِ بِالْخِيارِ ما لَمْ يَتَفَرَّقا فَإِنْ صَدَقا وَ بَيَّنا بُورِكَ لَهُما فِي بَيْعِهِما وَ إِنْ كَذَبا وَكَتَما مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِما[3].

یعنی، از حَکیم‌بْنِ حِزام روایت شده ازرسولخدا (ص)که فرمود: دونفر فروشنده‌و خریدار مادامیکه متفرّق نشده‌باشند مختارند که فسخ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۲.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۳ والمصنف / ج۸/ص ۶۰.
(۳) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۲۰۳.

کنند، پس اگر راست گفته‌اند و عیب متاع را بیان کرده‌اند، در معامله‌ٔ ایشان برایشان برکت است، واگر دروغ گفته و عیب را کتمان کرده‌اند برکت معامله‌ٔ ایشان محو شده است.

۸- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ، قالَ النَّبِیُّ (ص): اَلْبَیِّعانِ بِالْخِیارِ حَتّیٰ یَفْتَرِقا[1].

یعنی، از جعفربن محمد (ع) روایت شده که، رسولخدا (ص) فرمود: فروشنده وخریدار مختارند که فسخ کنند مادامیکه متفرّق نشده باشند.

۹- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: کُلُّ بَیِّعَیْنِ لابَیْعَ بَیْنَهُما حَتّیٰ یَتَفَرَّقا إِلاّ بَیْعَ الْخِیارِ[2].

یعنی، از اِبْنِ عُمَر (رض) روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: هر دو نفر فروشنده وخریدار، معامله‌بین ایشان منجّز نیست تا متفرّق شوند (یعنی تا قبل از تفرّق مخیّرند بین قبول بیع و فسخ آن) مگر بیعی که درآن اختیار فسخ شرط شده باشد (که دراینصورت برطبق خیار شرط می‌توانند پس از بیع نیز معامله را فسخ کنند).

۱۰- ج وَعَنْهُ عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: إِذا تَبایَعَ الرَّجُلانِ فَکُلُّ واحِدٍ مِنْهُما بِالْخِیارِ مالَمْ یَتَفَرَّقا وَکانا جَمیعًا أَوْ یُخَیِّرَ أَحَدُهُما الْآخَرَ فَتَبایَعا عَلیٰ ذٰلِکَ فَقَدْ وَجَبَ الْبَیْعُ[3].

یعنی، واز اِبْنِ عُمَر روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه دومرد معامله کردند هریک از آندو (نسبت به فسخ یا امضای معامله) مختارند مادامیکه ایشان از هم جدا نشده وجمع بوده و یا یکی از ایشان اختیار (فسخ بیع یا امضای آنرا) به دیگری نداده پس معامله را براین قرارداد (واختیار) انجام داده باشند، که دراینصورت (یعنی هرگاه چنین تخییری دربین باشد) بیع لازم شده است.

۱۱- ج عَنْ أَبی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: لایَفْتَرِقَنَّ اثْنانِ إِلّا عَنْ تَراضٍ[4].

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: فروشنده وخریدار از یکدیگر جدا نشوند مگر با راضی‌بودن هریک از دیگری.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۴۵ و ۳۴۶.
(۲) و (۳) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۳ و المصنف/ ج۸/ص۵۰ و ۵۱ و ۵۲.

۱۵- باب حکم بیع المصرّاة

۱- ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیّ (ص) قٰالَ: مَنِ اشْتَرٰی شٰاةً مُصَرّٰاةً فَهُوَ بِخَیْرِ النَّظَرَیْنِ بَعْدَ أَنْ یَحْلُبَهٰا إِنْ شٰاءَ أَمْسَکَهٰا وَ إِنْ شٰاءَ رَدَّهٰا وَ صٰاعًا مِنْ تَمْرٍ لاٰسَمْرٰاءَ(۱)

یعنی، از أبی هُرَیْرَه روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: آنکه گوسفند مُصَرّٰاة را بخرد او مختار است پس از آنکه شیر او را دوشید اگر خواست نگاه دارد و اگر خواست آنرا برگرداند بضمیمهٔ صاعی از خرما نه گندم. (گوسفند مُصَرّٰات گوسفندی استکه برای جلب مشتری چند روز آنرا ندوشند تا پستانش بزرگ و مورد رغبت شود بطوریکه مشتری گول خورد وخیال کند همیشه آن گوسفند دارای چنان شیری است.).

۲- ش قٰالَ النَّبِیُّ (ص): لاٰتُصَرُّوا الْإِبِلَ وَ الْبَقَرَ وَ الْغَنَمَ مَنِ اشْتَرٰی مُصَرّٰی فَهُوَ بِآخِرِ النَّظَرَیْنِ إِنْ شٰاءَ رَدَّهٰا وَ رَدَّ مَعَهٰا صٰاعًا مِنْ تَمْرٍ(۲).

یعنی، پیامبر (ص) فرمود: شتروگاووگوسفندرا باشیریکه مدّتی آنرا ننوشید مگذارید، کسیکه حیوانیرا با شیرجمع‌شده درپستانش بخرد، پس او بآخر دونظراست اگرخواست ردّکنند و باآن صاعی از خرما ضمیمه و ردّکنند. (نویسنده‌گوید: این روایات تمام درنهی از غِشّ و خدعه درمعامله است، پس وای برفروشندگان زمان ما. حیوانی را نمی‌دوشند که‌برای فروش مشتری را گول بزنند و آنرا چاق و پرازشیرنشان دهند، و لذا نهی شده زیرا خدعه‌ای بوده، و آخر دونظر، نظر پس از دوشیدن شیراست. جائیکه درمورد یک گوسفند دراسلام چنین دقّتی‌شده، وضع بازار وکاسب‌های‌زمان‌ما روشن‌است).

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، قٰالَ: قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اَلْبَیِّعٰانِ بِالْخِیٰارِ حَتّٰی یَفْتَرِقٰا، وَصٰاحِبُ الْحَیَوٰانِ بِالْخِیٰارِ ثَلاٰثَةَ أَیّٰامٍ(۳).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۳ و المصنف / ج۸/ص۱۹۷.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص۳۶۰. (۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص۳۴۵.

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: فروشنده و خریدار حقّ فسخ دارند تا ازهم جدا شوند و صاحب حیوان تا سه روز حقّ فسخ دارد.

۱۶-باب الخراج بالضّمان

۱- ج عَنْ عائِشَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: الْخَراجُ بِالضَّمانِ.[۱]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: بهره بردن بسبب ضمانت است (یعنی اگر کسی، حیوان ویا متاع دیگری خرید واز آن بهره برد و بعد دید که آن معیوب بوده است و خواست فسخ کند، منافع وبهره هائی که در آن مدّت برده برای او حلال واستحقاق آن منافع را داشته است. و این بهره درمقابل ضمانتی است که برعهدهٔ او بوده درحفظ آن متاع یا حیوانی که به آن علوفه داده است زیرا درصورت کوتاهی و تلف مبیع، ضمانت وضرر متوجّه او میشده است).

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص) فِي رَجُلٍ اشْتَرىٰ عَبْداً بِشَرْطِ ثَلاثَةِ أَيّامٍ فَماتَ الْعَبْدُ فِي الشَّرْطِ، قالَ: يُسْتَحْلَفُ بِاللّهِ ما رَضِيَهُ ثُمَّ هُوَ بَرِيءٌ مِنَ الضَّمانِ.[۲]

یعنی، رسولخدا (ص) دربارهٔ مردیکه بنده‌ای را خریداری کرده بود بشرط سه روز، پس آن بنده درمدّت شرط فوت شد، فرمود: قسم داده میشود بخدا که راضی نبوده، سپس ضامن نیست.

۳- ش قالَ النَّبِيُّ (ص): كُلُّ ما كانَ فِي أَصْلِ الْخِلْقَةِ فَزادَ أَوْ نَقَصَ فَهُوَ عَيْبٌ.[۳]

یعنی، نقل شده که رسولخدا (ص) فرمود: هرچیزی که دراصل خلقت باشد وزیاد یا کم گردد پس آن عیب میباشد.

۱۷-باب البیّعان یختلفان

۱- ج عَنْ عَبْدِاللّهِ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: إِذَا اخْتَلَفَ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۴ و المصنف / ج۸/ص ۱۷۷.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص۳۵۲. (۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۱۰.

الْبَيِّعَانِ وَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا بَيِّنَةٌ فَهُوَ مَا يَقُولُ رَبُّ السِّلْعَةِ أَوْ يَتَتَارَكَانِ أَيْ يَتَفَاسَخَانِ الْعَقْدَ.(۱)

یعنی، از عبدالله بن مسعود از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: دو نفر خریدار و فروشنده ای که بینشان شاهدی وجود ندارد هرگاه در معامله اختلاف کنند هرچه صاحب متاع (ارزش متاع را) گفت همان است ویا (هرگاه مشتری راضی نشد) معامله را فسخ می‌کنند. (و در روایتی فروشنده قسم می‌خورد سپس مشتری بین قبول ویا فسخ معامله مخیّر می‌شود(۲)).

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِذَا التَّاجِرَانِ صَدَقَا وَ بَرَّا بُورِکَ لَهُمَا فَإِذَا كَذَبَا وَ خَانَا لَمْ يُبَارَكْ لَهُمَا، وَ هُمَا بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا، فَإِنِ اخْتَلَفَا فَالْقَوْلُ قَوْلُ رَبِّ السِّلْعَةِ أَوْ يَتَتَارَكَا.(۳)

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه دو تاجر راست بگویند و نیکی کنند برایشان مبارک شود و هرگاه دروغ گفتند و خیانت کردند برایشان مبارک نشود وایشان اختیار فسخ دارند مادامیکه جدا نشده باشند، پس اگر اختلاف نمودند، قول قول صاحب متاع است ویا از معامله دست بکشند (و فسخ کنند).

۱۸- باب التّسعیر

۱- ج عَنْ أَنَسٍ (رض) قَالَ: قَالَ النَّاسُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ غَلَا السِّعْرُ فَسَعِّرْ لَنَا فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمُسَعِّرُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ الرَّازِقُ وَ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَلْقَى اللّٰهَ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْكُمْ يُطَالِبُنِي بِمَظْلَمَةٍ فِي دَمٍ وَ لَا مَالٍ.(۴)

یعنی، از انس روایت شده که گفت: مردم به رسولخدا (ص) گفتند: یا رَسُولَ اللّٰه قیمت گران شده برای ما نرخگذاری وقیمت تعیین کن،

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ج۲/ص ۲۰۴ و المصنف /ج۸/ص ۲۷۱و ۲۷۲.
(۲) سنن النسائی/ ج۷/ص ۳۰۳.
(۳) وسائل الشیعه/ ج۱۲/ص ۳۴۷ و ۳۸۳.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۴ و ۲۰۵ و المصنف / ج۸/ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

فرمود: قیمت گزار و قبض کن و بسط رزق با خدا است. و این صفات مخصوص او است، ومن امیدوارم که خدا را ملاقات کنم درحالیکه مظلمهٔ احدی در گردنم نباشد و احدی از شما مرا مطالبه نکند نه خونی و نه مالی.

۲- ش قِیلَ لِلنَّبِیِّ (ص): لَوْ سَعَّرْتَ لَنَا سِعْراً فَإِنَّ الْأَسْعَارَ تَزِیدُ وَ تَنْقُصُ. فَقَالَ (ص): مَا كُنْتُ لِأَلْقَى اللّٰهَ بِبِدْعَةٍ لَمْ يُحْدِثْ إِلَيَّ فِيهَا شَيْئاً، فَدَعُوا عِبَادَ اللّٰهِ يَأْكُلْ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، وَإِذَا اسْتُنْصِحْتُمْ فَانْصَحُوا[1].

یعنی، به رسولخدا (ص) گفته شد: اگر قیمت تعیین کنی خوبست، زیرا که قیمتها بالا میرود و کم میگردد، زیاد و کم میشود، فرمود: من چنین نیستم که خدا را با بدعتی ملاقات کنم که درآن دستوری به من داده نشده، بگذارید مردم را بعضی از دیگر استفاده کنند و چون از شما نصیحت خواستند نصیحت کنید.

۳- ش عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ (ع) أَنَّهُ قَالَ: رَفَعَ الْحَدِیثَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ (ص) أَنَّهُ مَرَّ بِالْمُحْتَكِرِينَ فَأَمَرَ بِحُكْرَتِهِمْ أَنْ تُخْرَجَ إِلَى بُطُونِ الْأَسْوَاقِ، وَ حَيْثُ تَنْظُرُ الْأَبْصَارُ إِلَيْهَا، فَقِيلَ لِرَسُولِ اللّٰهِ (ص): لَوْ قَوَّمْتَ عَلَيْهِمْ، فَغَضِبَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) حَتَّى عُرِفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ: أَنَا أُقَوِّمُ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا السِّعْرُ إِلَى اللّٰهِ يَرْفَعُهُ إِذَا شَاءَ، وَ يَخْفِضُهُ إِذَا شَاءَ[2].

یعنی، از علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) روایت شده که او این حدیث را به رسول خدا (ص) رسانید که رسولخدا (ص) به احتکارکنندگان عبور کرد و امر فرمود آنچه احتکار کرده‌اند بیرون ریخته شود به وسط بازارها و جائیکه درمنظر دیده‌ها است، به رسولخدا (ص) گفته شد: اگر قیمتی تعیین می‌کردید بر ایشان خوب بود، رسولخدا (ص) خشمناک شد باندازه‌ای که غضب درصورتش آشکار گردید، پس فرمود: آیا من بر ایشان قیمت تعیین‌کنم، همانا قیمت با خدا است هروقت خواست بالا می‌برد و هروقت خواست پائین می‌آورد.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۱۸.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۱۷.

۱۹-باب الاحتکار

۱- جوش عَنْ مَعْمَرٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: مَنِ احْتَکَرَ فَهُوَ خاطِئٌ[1] وَ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ، قالَ النَّبِیُّ (ص): لایَحْتَکِرُ الطَّعامَ إِلّا خاطِئٌ[2]

یعنی، مَعْمَر روایت کرده که رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه احتکار کند خطاکار است. و ازجعفربن محمّد (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود طعام را احتکار نمی‌کند مگرخطاکار.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): اَلْجالِبُ مَرْزُوقٌ، وَ الْمُحْتَکِرُ مَلْعُونٌ[3]

یعنی، جعفربن محمد (ع) گوید، رسولخدا (ص) فرمود: آورندهٔ (جنس) روزی داده شده و مُحْتَکِر لعن شده است.

۳- ش عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع) قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): أَیُّما رَجُلٍ اشْتَرَی طَعاماً فَکَبَسَهُ أَرْبَعِینَ صَباحاً یُرِیدُ بِهِ غَلاءَ الْمُسْلِمِینَ ثُمَّ باعَهُ فَتَصَدَّقَ بِثَمَنِهِ لَمْ یَکُنْ کَفّارَةً لِما صَنَعَ[4]

یعنی، حضرت باقر (ع) گفت، رسولخدا (ص) فرمود: هرمردی که طعامی را بخرد و چهل روز حبس کند و ارادهٔ گرانی آنرا برای مسلمین داشته باشد سپس آنرا بفروشد و پول آنرا صدقه دهد این صدقه جبران کار اورا نمی‌کند.

۴- ش عَنِ النَّبِیِّ (ص) عَنْ جَبْرَئِیلَ قالَ: اِطَّلَعْتُ فِی النّارِ فَرَأَیْتُ وادِیاً فِی جَهَنَّمَ یَغْلِی، فَقُلْتُ: یا مالِکُ لِمَنْ هٰذا؟ فَقالَ لِثَلاثَةٍ: اَلْمُحْتَکِرِینَ وَ الْمُدْمِنِینَ الْخَمْرَ وَ الْقَوّادِینَ.[5]

یعنی، روایت شده ازرسولخدا (ص) از جبرئیل که گفت: در آتش دوزخ نظرکردم وادی جوشانی دیدم، پس گفتم: ای مالک برای چه کسی است این؟ گفت: برای سه طایفه: احتکارکنندگان و شراب

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۵ و المصنف / ج۸/ص ۲۰۳.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۱۴.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۱۳ وسنن ابن ماجه / ج۲/ص ۷۲۸.
(۴) و (۵) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

خوران و آنانکه برای زنا واسطه میشوند.

۵- ش فی نَهجِ البَلاغَةِ عَنْ أَمیرِ المُؤمِنینَ(ع) فی کِتابِهِ إلیٰ مالِکِ الاَشْتَرِ قالَ: فَامْنَعْ مِنَ الاِحْتِکارِ فَإنَّ رَسُولَ اللّهِ(ص) مَنَعَ مِنْهُ، وَلیَکُنِ البَیْعُ بَیْعاً سَمْحاً بِمَوازینِ عَدْلٍ وَاسِعاً لایُجْحِفُ بِالفَریقَیْنِ مِنَ البایِعِ وَ المُبْتاعِ فَمَنْ قارَفَ حُکْرَةً بَعْدَ نَهْیِکَ إیّاهُ فَنَکِّلْ وَ عاقِبْ فی غَیْرِ إسْرافٍ[1].

یعنی، درنَهجُ البَلاغه درکتاب حضرت امیر(ع) به مالِکِ اَشتَر، حضرت فرمود: مانع از احتکار شو، زیرا رسولخدا(ص) از احتکار منع کرد. و باید داد و ستد آسان باشد با میزانهای عدالت وسعتی داده شودکه بهطرفین معامله اجحاف نشود، پس هرکس مرتکب احتکار شد پس ازآنکه تو اورا نهیکردی، اورا تنبیه وعقاب نما بطوریکه زیاده روی نشود.

۶- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ(ع) قالَ: رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ یُقالُ لَهُ حَکیمُبْنُ حِزامٍ، وَکانَ إذا دَخَلَ الطَّعامُ المَدینَةَ اشْتَراهُ کُلَّهُ، فَمَرَّ عَلَیْهِ النَّبِیُّ(ص) فَقالَ: یا حَکیمَ بْنَ حِزامٍ إیّاکَ أنْ تَحْتَکِرَ[2].

یعنی، جعفربن محمّد(ع) گفت: مردی بود از قریش بنام حَکیم بن حِزام و عادت داشت که چون طعام وارد مدینه میشد تمامش را میخرید، پس رسولخدا(ص) به او گذشت و فرمود: ای حَکیمبن حِزام مبادا تو احتکاری کنی.

۷- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ(ع) قالَ: نَفِدَ الطَّعامُ عَلیٰ عَهْدِ رَسُولِ اللّهِ(ص) فَأَتاهُ المُسْلِمُونَ فَقالُوا: یا رَسُولَ اللّهِ قَدْ نَفِدَ الطَّعامُ وَ لَمْ یَبْقَ مِنْهُ شَیْءٌ إلّا عِنْدَ فُلانٍ، فَمُرْهُ بِبَیْعِهِ، قالَ: فَحَمِدَ اللّهَ وَ أَثْنیٰ عَلَیْهِ ثُمَّ قالَ: یا فُلانُ إنَّ المُسْلِمینَ ذَکَرُوا أنَّ الطَّعامَ قَدْ نَفِدَ إلّا شَیْئاً عِنْدَکَ فَأخْرِجْهُ وَ بِعْهُ کَیْفَ شِئْتَ وَ لاتَحْبِسْهُ[3].

یعنی، جعفربن محمّد(ع) فرمود: درزمان رسولخدا(ص) طعام تمام شد و چیزی نماند: مسلمین نزد او آمدند و گفتند یا رَسُولَ اللّه

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۱۵.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۱۶.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۱۷.

طعام نایاب شده و چیزی باقی نمانده جز نزد فلانی اورا امر نما به فروش آن، گوید: پس حمد خدا را کرد و برا و ثنا گفت، سپس فرمود: ای فلانی مسلمین تذکّر دادند که طعام تمام شده مگر مقداری که نزد تو است، پس آنرا بیرون آور و بفروش هرطوریکه میخواهی و آن را نگه مدار.

۸- قالَ النَّبِیُّ (ص): مَنِ احْتَکَرَ عَلَی الْمُسْلِمِینَ طَعاماً ضَرَبَهُ اللّٰهُ بِالْجُذامِ وَ الْإِفْلاسِ(۱).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس طعامی را برمسلمین احتکار کند خدا اورا به جذام و ورشکستگی مبتلا سازد.

۹- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) عَنْ آبائِهِ عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: الْحُکْرَةُ فِی سِتَّةِ أَشْیاءَ: فِی الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِیرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّیتِ وَ السَّمْنِ وَ الزَّبِیبِ(۲).

یعنی، جعفربن محمّد (ع) از پدرانش از رسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود: احتکار در شش چیز است: درگندم و جو و زیتون و روغن و کشمش درشت.

۱۰- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّ النَّفْسَ إِذا أَحْرَزَتْ قُوتَها اسْتَقَرَّتْ(۱).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: نفس انسان چون قوت خودرا بدست آورد آرام گردد. (بنابراین ذخیره کردن قوت جایز است، امّا باید نیّت ضررزدن به مسلمانان و گران شدن و زائد بر حوائج نباشد).

---

(۱) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۷۲۸.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۱۴.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۲۰.

ابواب البیوع المنهیّ عنها

۲۰- باب النّهی عن بیع حبل الحبلة

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) نَهٰى عَنْ بَيْعِ حَبَلِ الْحَبَلَةِ وَ كَانَ بَيْعًا فِى الْجَاهِلِيَّةِ كَانَ الرَّجُلُ يَبْتَاعُ الْجَزُورَ إِلٰى أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ ثُمَّ تُنْتَجُ الَّتِى فِى بَطْنِهَا[1].

یعنی، روایت شده از فرزند عمر که رسولخدا (ص) از معاملهٔ «حَبَلُ الْحَبَلَة» منع کرد. و (حَبَلُ الْحَبَلَه) دادوستدی بود درجاهلیّت که مردی شتر پنجساله ای را میخرید و قیمت آنرا موکول میکرد به آمدن فرزند فرزند آن شتر، که هروقت آنچه درشکم آن است بزرگ شد و فرزندی ازاو بوجود آمد قیمت او را بدهد. (زیرا نوعی ضرر و فریب در این معامله وامثال آن وجود دارد و زمان پرداخت ثمن نیز نامشخص و مجهول است. و برای حَبَلُ الْحَبَلَه معنای دیگری نیز آمده که درزیر ذکر میشود).

۲- ش نَهَى النَّبِيُّ (ص) عَنِ الْمَجْرِ وَ هُوَ أَنْ يُبَاعَ الْبَعِيرُ أَوْ غَيْرُهُ مِمَّا (بما) فِى بَطْنِ النَّاقَةِ[2]، وَ نَهٰى عَنِ الْمَلَاقِيحِ وَ الْمَضَامِينِ، وَ نَهٰى عَنْ بَيْعِ حَبَلِ الْحَبَلَةِ[3].

یعنی، رسولخدا (ص) نهی فرمود: از مجر و آن این استکه شتر و یا غیرشتری فروخته شود به آنچه درشکم شتری است، و نهی فرمود از معاملهٔ ملاقیح و آن این استکه آنچه در شکمهای حیوان است بفروشد. و نهی نمود از مضامین و آن این استکه آنچه در اصلاب حیوان نر است بفروشد. و نهی نمود از فروش «حَبَلُ-الْحَبَلَة» و آن این استکه فرزند جنین را بفروشد یعنی فرزند فرزند حیوان را (زیرا در این موارد مبیع معدوم و یا درحکم معدوم و مجهولست).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۵.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۶۲ والمصنف / ج۸/ص ۹۰.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۶۲.

۲۱- باب النّهی عن بیع المنابذة و الملامسة

۱- ج عَنْ أَبِی سَعِیدٍ (رض) قَالَ: نَهَانَا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ بَیْعَتَیْنِ الْمُلَامَسَةِ وَ الْمُنَابَذَةِ: وَ الْمُلَامَسَةُ لَمْسُ الرَّجُلِ ثَوْبَ الآخَرِ بِیَدِهِ بِاللَّیْلِ أَوْ بِالنَّهَارِ وَ لَایُقَلِّبُهُ إِلَّا بِذٰلِکَ وَ الْمُنَابَذَةُ أَنْ یَنْبِذَ إِلَی الرَّجُلِ بِثَوْبِهِ وَ یَنْبِذَ الآخَرُ إِلَیْهِ ثَوْبَهُ وَ یَکُونَ ذٰلِکَ بَیْعَهُمَا مِنْ غَیْرِ نَظَرٍ وَ لَاتَرَاضٍ. رَوَاهُ الْخَمْسَةُ إِلَّا التِّرْمِذِیّ. وَ لَفْظُ أَبِی دَاوُدَ: الْمُنَابَذَةُ أَنْ یَقُولَ: إِذَا نَبَذْتُ إِلَیْکَ هٰذَا الثَّوْبَ فَقَدْ وَجَبَ الْبَیْعُ. وَ الْمُلَامَسَةُ أَنْ یَمَسَّهُ بِیَدِهِ وَ لَایَنْشُرُهُ وَ لَایُقَلِّبُهُ فَإِذَا مَسَّهُ وَجَبَ الْبَیْعُ(۱)

یعنی، ابوسعید گفته: رسولخدا (ص) ما را نهی کرد از دو معامله که مُلامَسَه و مُنابَذه باشد. و مُلامَسَه، دست مالیدن مرد است به جامهٔ دیگری در شب و یا روز نگرداند جامه را مگر بهمین، و مُنابَذه این استکه جامهٔ خود را بیندازد به سوی مردی و آنمرد نیز جامهٔ خود را به طرف او بیندازد و این عمل بیع ایشان باشد بدون نظر و بدون رضایت طرفین. این را پنج نفر صاحبان صِحاح بجُز تِرْمِذِیّ روایت کرده اند. و لفظ اَبِی‌داوُد این استکه: مُنابَذه این استکه میگوید هرگاه این جامه را به طرف تو انداختم بیع لازم باشد و مُلامَسَه این استکه آنرا بدست خود مسّ کند ولی باز نکند و نگرداند، پس چون مَسّ کرد آنرا بیع لازم باشد. (نویسنده گوید: در این نوع معاملات نوعی ضرر و نیرنگ و مجهول بودن مبیع میباشد و لذا مورد نهی شارع است و معامله به مانند قمار میباشد)

۲- ش نَهَی النَّبِیُّ (ص) عَنِ الْمُنَابَذَةِ وَ الْمُلَامَسَةِ وَ بَیْعِ الْحَصَاةِ(۲)

یعنی، رسول خدا (ص) نهی کرد از معاملهٔ منابذه (که خریدار و فروشنده بدون دیدن، لباسی را به طرف هم بیندازند و معامله کنند) و نهی نمود از ملامسه (مثلاً فروشنده بگوید هر جامه‌ای که لمس کنی و نبینی به فلان مبلغ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۵ و ۲۰۶ و المصنف / ج۸/ ص ۱۰۴ وص ۲۲۸ و ج۴/ ص ۳۰۳ و ۳۰۴.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۶۶.

چنانکه ذکرشد) . و بَیْعُ الْحَصَاةِ را نیزنهی کرده (وآن این استکه بگوید :سنگ بیندازبه هرمتاعی خورد مال تو به این مبلـــغ ، چنانکه قبلاً ذکرگردید . واین قبیل معاملات زمان جاهلیّت بوده است) .

۲۲-باب النّهی عن بیعتین فی بیعة

۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) عَنْ آبَائِهِ (ع) فِی مَنَاهِی النَّبِیِّ (ص) قَالَ: وَ نَهَیٰ عَنْ بَیْعَتَیْنِ فِی بَیْعٍ[1].
یعنی، از جعفربن محمّد (ع) از پدرانش روایت شده از منهیّات که فرمود: و نهی کرد رسولخدا (ص) از دوبیع در یک بیع .

۲- ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: مَنْ بَاعَ بَیْعَتَیْنِ فِی بَیْعَةٍ فَلَهُ أَوْکَسُهُمَا أَوِ الرِّبَا[2].
یعنی، از ابی‌هریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه دو بیع را دریک بیع قرار دهد برای او است ناقص‌تر آنها و یا ربا ((که مثلاً بگوید این متاع را به‌تو فروختم نقداً به‌ده‌دینار ونسیه به‌بیست دینار بدون آنکه یکی از آن‌دو مشخّص وتعیین شود وسپس ازیکدیگرجدا شوند .ویا مثلاً شخصی قیمت یک کیلوبرنج را بپردازدکه یکماه‌بعد آن را دریافت کند ،ولی‌هنگام فرا رسیدن موعد، فروشنده به‌او بگوید یک کیلوبرنج را که طلبکاری به‌دوکیلو برای مدّت دوماه (به‌جای یکماه) به‌من بفروش . والبتّه‌تفاسیردیگری نیز برای این‌حدیث آمده‌که‌دراین‌مختصر نمی‌گنجد)) .

۲۳-باب النّهی عن سلف وبیع وعن شرطین فی بیع و عن ربح مالم یضمن

۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) فِی حَدِیثٍ :انَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) بَعَثَ رَجُلًا إِلَیٰ أَهْلِ مَکَّةَ وَ أَمَرَهُ أَنْ یَنْهَاهُمْ عَنْ شَرْطَیْنِ فِی بَیْعٍ[3].

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۶۸.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۶.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۶۷.

یعنی، جعفربن محمّد درحدیثی روایت کرده که رسولخدا (ص) مردی را فرستاد به سوی مکّه و اورا امرکرد که ایشان را نهی کند از دو شرط در یک فروش (یکی ازمعانی دوشرط، دوبیع است دریک بیع، که مثلاً بگوید این متاع را به تو فروختم نقداً به ده دینار و نسیه بیست دینار و یکی از آن دو را تعیین نکرده باشد، چنانکه قبلاً ذکرشد).

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: نَهٰی رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ سَلَفٍ وَ بَیْعٍ، وَ عَنْ بَیْعَیْنِ فِی بَیْعٍ، وَ عَنْ بَیْعِ مٰا لَیْسَ عِنْدَکَ، وَ عَنْ رِبْحِ مٰا لَمْ یُضْمَنْ[1].

یعنی، از جعفربن محمد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) نهی فرمود از بیع وسلف (که مثلا پولی به شخصی قرض داده شود و درمقابل آن با او معامله وداد وستدی کنند به زیادتر از آنچه قرض گرفته است، والبتّه معانی دیگری مانند پیش فروش و غیره نیز برای این جمله نموده اند)، و نهی فرمود از دو معامله در یک داد وستد و نهی فرمود از فروش آنچه نزدت نباشد و نهی کرد از سود آنچه ضمانت نشده (مانند آنکه چیزی بخرد ولی قبل از آنکه آنرا قبض کند آنرا با سود به دیگری بفروشد).

۳- ج قٰالَ النَّبِیُّ (ص): لاٰیَحِلُّ سَلَفٌ وَ بَیْعٌ وَ لاٰشَرْطٰانِ فِی بَیْعٍ وَ لاٰرِبْحُ مٰا لَمْ یُضْمَنْ وَ لاٰبَیْعُ مٰا لَیْسَ عِنْدَکَ[2].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: حلال نیست سَلَف وبَیْع و نه دوشرط در یک فروش، و نه بهره ای که ضمانت نشده و نه فروش آنچه نزدت نیست.

۲۴- باب النّهی عن تلقّی الجلب و عن بیع الحاضر للبادی

۱- ج عَنِ ابْنِ عَبّٰاسٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قٰالَ: لاٰتَتَلَقَّوا الرُّکْبٰانَ وَ لاٰیَبِیعُ حٰاضِرٌ لِبٰادٍ[3] رَوٰاهُ الْخَمْسَةُ. وَ فِی رِوٰایَةٍ: فَإِنْ

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۶۸و ۲۶۶و ۳۷۴و ۳۷۵و ۳۸۲و ۳۸۳ والمصنف/ ج۸/ص ۳۹.
(۲) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۲۰۶ و المصنف / ج۸/ص ۳۹ و ۴۱.
(۳) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۲۰۶ والمصنف/ج۸/ص۱۹۹و ۲۰۰.

تَلَقّاهُ إنْسانٌ فَابْتاعَهُ فَصاحِبُ السِّلْعَةِ فیها بالْخِیارِ إذا وَرَدَ السُّوقَ . وَ لِمُسْلِمٍ وَ التِّرْمِذِیّ: لایَبِعْ حاضِرٌ لِبادٍ ،دَعُوا النّاسَ یَرْزُقِ اللّهُ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ.(۱)

یعنی،از ابن عبّاس روایت شده از پیامبر (ص) که فرمود :قافله را پیشواز نکنید (یعنی،بقصد خریدوفروش به‌استقبال جماعتی که از خارج شهر برای داد و ستد می‌آیند نروید زیرا چه‌بسا باعث مغبون شدن ایشان که‌از نرخها اطلاع وافی ندارند و یا موجب ضرر به‌تجّار و اهل کسب‌وکار و یا سایر مردم خواهدبود) ، و حاضر برای بیابانی داد و ستد نکند (یعنی،شهری برای دهاتی‌و بیابانی دلالی وسمساری نکند) . این را پنج‌نفر صاحبان صحاح نقل کرده‌اند . و در روایتی: اگر انسانی به‌دیدار و پیشواز او رفت و خریداری کرد صاحب متاع هرگاه وارد بازار شد (و از قیمتها آگاه‌شد)اختیارفسخ آن معامله‌را دارد . و مُسْلِم و تِرْمِذِیّ آورده‌اندکه‌رسولخدا (ص) فرمود : حاضر برای بیابانی نفروشد مردم‌را رها کنید ازقِبَلِ یکدگر روزی خورند .

۲ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: لاتلق فَاِنَّ رَسُولَ اللّهِ (ص) نَهی عَنِ التَّلَقّی(۲) وَعَنِ الْباقِرِ (ع) قالَ قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص) : لایَتَلَقّی أَحَدُکُمْ تِجارَةً خارِجاً مِنَ الْمِصْرِ(۳) وَ عَنْهُ قالَ قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص) : لایَبِعْ حاضِرٌ لِبادٍ ،وَ الْمُسْلِمُونَ یَرْزُقُ اللّهُ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ(۴) . وَ عَنْ جابِرٍ قالَ،قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص) : لایَبیعُ حاضِرٌ لِبادٍ دَعُوا النّاسَ یَرْزُقُ اللّهُ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ(۵)

یعنی،جعفربن محمّد (ع)فرمود : به‌استقبال مرو زیراکه رسولخدا (ص) نهی‌کرده از ملاقات و استقبال با فروشندگان قبل از ورود به‌شهر .و حضرت باقر (ع)گفت‌که رسولخدا (ص) فرمود :یکی ازشما ملاقات‌نکند برای تجارت‌بیرون ازشهر .و نیزاز او روایت‌شده که‌رسولخدا (ص) فرمود :اهل شهر برای بیابانی خریدوفروش نکندو مسلمین را خدا بعضی از ایشان را از بعض‌دیگر روزی می‌دهد .و

---

(۱) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۲۰۶و۲۰۷ .
(۲)و (۳)و (۴)و (۵) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۲۶و۳۲۷و۳۲۸ .

و از جابر (رض) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: شهری برای بیابانی خرید نکند، بگذارید مردم را خدا روزی دهد بعضی از بعض دیگر (توضیح این احادیث در صفحهٔ قبل بیان گردید).

۲۵-باب النّهی عن بیع الرّجل علی بیع أخیه وسومه

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَايَبِعِ الرَّجُلُ عَلٰى بَيْعِ أَخِيهِ وَ لَايَخْطُبْ عَلٰى خِطْبَةِ أَخِيهِ إِلَّا أَنْ يَأْذَنَ لَهُ[1].

یعنی، از ابْن عُمَر روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: معامله نکند مرد برمعاملهٔ برادرش و خواستگاری روی خواستگاری برادر خود نکند مگر به اذن او.

(توضیح اینکه: هرگاه شخصی متاعی فروخته و مدّت خیار فسخ هنوز برای او باقی است، نباید به او گفت: معامله را فسخ کن که من با قیمت بیشتر متاع را از تو خواهم خرید، و همچنین به خریدار نباید گفت: معامله را فسخ کن که من با قیمت ارزانتر چنین متاعی را به تو خواهم فروخت).

۲- ش و ج نَهٰى رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ يَدْخُلَ الرَّجُلُ فِي سَوْمِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ[2] وَفِي رِوٰايَةٍ قٰالَ (ص): لَايَسُمِ الْمُسْلِمُ عَلٰى سَوْمِ أَخِيهِ[3].

یعنی، رسولخدا (ص) نهی فرمود از اینکه شخص درمعاملهٔ برادر مسلمانش داخل شود. و در روایتی فرمود: مسلمان در معامله‌ای که برادرش عرضه داشته معامله‌ای عرضه ندارد و داخل نشود (یعنی: پس از آنکه مسلمانی با مسلمانی توافق قطعی نمود متاعی را با قیمت مشخصی معامله کنند اگرچه عقد معامله بسته نشده باشد، نباید کسی داخل معاملهٔ ایشان گردد و به فروشنده بگوید آنرا به قیمت بیشتر به من بفروش و نیز به خریدار نباید بگوید من با قیمت کمتر آنرا به تو می‌فروشم).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۷ والمصنف / ج۸/ص۱۹۹.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۳۸.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۷.

۲۶-باب النّهی عن النّجش

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قالَ: نَهَی النَّبِیُّ (ص) عَنِ النَّجْشِ[۱].

یعنی، از ابن عمر (رض) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) نهی نمود از زیاد کردن قیمت برای گول زدن غیر.

۲- ش عَنْ أَبِی عَبْدِاللّهِ (ع) قالَ: قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): الْواشِمَةُ وَ الْمُتَوَشِّمَةُ وَ النّاجِشُ وَ الْمَنْجُوشُ مَلْعُونُونَ عَلی لِسانِ مُحَمَّدٍ (ص)[۲]. وَ فِی رِوایَةٍ: لاتَناجَشُوا وَ لاتَدابَرُوا[۳].

یعنی، از حضرت صادق (ع) روایت شده که گفت رسولخدا (ص) فرموده: سوزن کوب و آنکه برای آن حاضر شود و آنکه درمعامله قیمت را زیاد کند تا دیگری زیادتر بخرد و آنکه برای او زیاد شده مورد لعن میباشند برزبان محمد (ص). و در روایتی، رسولخدا (ص) فرمود: برقیمت اجناس نیافزائید تا مردم فریب بخورند، وبه یکدیگر پشت مکنید (بعبارت دیگر جایز نیست قیمت کالا را افزایش داده موجب فریب مردم و کسبه گردید که جنس را زیادتر از قیمت حقیقی خرید و فروش کنند. و هرفروشنده و خریداریکه موجب گرانی گردد، مورد لعن خواهد بود).

۲۷-باب النّهی عن بیع الثّمار قبل أن یبدو صلاحها

۱- ج عَنْ أَنَسٍ (رض) قالَ: نَهَی النَّبِیُّ (ص) عَنْ بَیْعِ الثَّمَرَةِ حَتّی یَبْدُوَ صَلاحُها وَ عَنِ النَّخْلِ حَتّی یَزْهُوَ، قِیلَ: وَما یَزْهُو؟ قالَ: یَحْمارُّ أَوْ یَصْفارُّ[۴].

یعنی، انس روایت کرده که رسولخدا (ص) نهی فرمود از فروش میوه تا وقتیکه به صلاح برسد (وقابل مصرف شود) و از فروش خرما بردرخت نهی فرمود تا وقتیکه آن ثمره نمایان وظاهر شود، گفته شد: ظهور ونمودار آن چیست؟ فرمود: سرخ ویا زرد گردد.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۷

(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۳۷.

(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۳۸.

(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۷ والمصنف / ج۸/ص۶۲و ۶۳و ۶۴.

۲- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) أَنَّ النَّبِیَّ (ص) نَهیٰ عَنْ بَیْعِ النَّخْلِ حَتّیٰ یَزْهُوَ وَ عَنِ السُّنْبُلِ حَتّیٰ یَبْیَضَّ وَ یَأْمَنَ الْعاهَةَ نَهَی الْبائِعَ وَ الْمُشْتَرِیَ. وَفِی رِوایَةٍ: نَهیٰ عَنْ بَیْعِ الْعِنَبِ حَتّیٰ یَسْوَدَّ وَعَنِ الْحَبِّ حَتّیٰ یَشْتَدَّ.(۱)

یعنی، از ابن عمرروایت شده که رسولخدا (ص) نهی نمود از فروش خرما بردرخت تا وقتیکه زرد ویا سرخ شود، و ازفروش خوشه (مانند خوشهٔ گندم وجو) نهی نمود تا وقتیکه سفیدشود و از آفات ایمن گردد، فروشنده و مشتری را نهی نمود. و نهی نمود از فروش انگور تا وقتیکه سیاه شود و ازفروش حبّه (مانند دانهٔ گندم وجو) نهی نمود تا وقتیکه محکم گردد.

۳- ش عَنِ الْباقِرِ (ع) قالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَسَمِعَ ضَوْضاءً فَقالَ ما هٰذا؟ فَقِیلَ لَهُ: تَبایَعَ النّاسُ بِالنَّخْلِ، فَقَعَدَ النَّخْلُ الْعامَ، فَقالَ (ص): أَمّا إِذا فَعَلُوا فَلاتَشْتَرُوا النَّخْلَ الْعامَ حَتّیٰ یَطْلُعَ فِیهِ الشَّیْءُ وَ لَمْ یُحَرِّمْهُ.(۲) وَ فِی رِوایَةٍ: سُئِلَ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ (ع) عَنِ الرَّجُلِ یَشْتَرِی الثَّمَرَةَ الْمُسَمّاةَ مِنْ أَرْضٍ فَتَهْلِکُ ثَمَرَةُ تِلْکَ الْأَرْضِ کُلِّها، فَقالَ، قَدِ اخْتَصَمُوا فِی ذٰلِکَ إِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَکانُوا یَذْکُرُونَ ذٰلِکَ، فَلَمّا رَآهُمْ لایَدَعُونَ الْخُصُومَةَ نَهاهُمْ عَنْ ذٰلِکَ الْبَیْعِ حَتّیٰ تَبْلُغَ الثَّمَرَةُ وَ لَمْ یُحَرِّمْهُ، وَلٰکِنْ فَعَلَ ذٰلِکَ مِنْ أَجْلِ خُصُومَتِهِمْ.(۳)

یعنی، امام باقر (ع) فرمود: رسولخدا (ص) بیرون آمد و غوغایی را شنید و فرمود: چه شده؟ به او گفتند: مردم به درخت خرما معامله کردند پس آن درخت امسال میوه نداد، فرمود: امّا چون غوغا کردند پس این سال نخرند تا چیزی به درخت ظاهرشود وآنرا حرام نکرد. و در روایتی: از جعفربن محمّد سؤال شد از مردیکه میوهٔ معلوم نامبرده ای را از زمینی میخرد و میوهٔ همان زمین از بین میرود تماماً، فرمود: در این مسئله خصومت کردند نزد رسولخدا (ص) و مذاکره میکردند چون رسولخدا (ص) دید مخاصمه میکنند و رها

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۷ والمصنف / ج۸/ص۶۴و ۶۵.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۳.

نمی‌کنند، ایشان را از چنین خریدی نهی نمود تا میوهٔ درخت برسد وحرام نکرد ولیکن این کار را کرد برای خصومت ایشان.

۴- ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لَاتُبَاعُ الثَّمَرَةُ حَتّٰى يَبْدُوَ صَلَاحُهَا.[1]

وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ (ع) فِي حَدِيثِ مَنَاهِي النَّبِيِّ (ص) قَالَ: وَ نَهٰى أَنْ يُبْتَاعَ الثِّمَارُ حَتّٰى تَزْهُوَ، يَعْنِي تَصْفَرَّ أَوْ تَحْمَرَّ وَ فِي رِوَايَةٍ: انّ النَّبِيَّ (ص) نَهٰى عَنِ الْمُخَاضَرَةِ، وَ هُوَ أَنْ يُبْتَاعَ الثِّمَارُ[2] قَبْلَ أَنْ يَبْدُوَ صَلَاحُهَا وَهِيَ خُضْرٌ.[3]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: میوه فروخته نشود تا اینکه صلاحیت آن آشکار گردد. و در روایت دیگر، امام صادق از پدرانش روایت کرده در حدیث منهیّات رسولخدا (ص) که رسولخدا (ص) نهی نمود از اینکه میوه‌ها فروخته شود قبل از آنکه زرد ویا سرخ شود. و در روایت دیگر این استکه: رسولخدا (ص) نهی نمود از اینکه میوه‌ها فروخته شود پیش از آنکه صلاحیّت آنها آشکار گردد و آن معامله را بیع مخاضره گویند درحالیکه آن سبز است.

۲۸- باب النّهی عن المحاقلة والمزابنة والمعاومة و المخابرة

۱- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ (ص) عَنِ الْمُحَاقَلَةِ وَ الْمُزَابَنَةِ وَ الْمُعَاوَمَةِ وَ الْمُخَابَرَةِ وَ عَنِ الثُّنْيَا وَ رَخَّصَ فِي الْعَرَايَا. وَ فَسَّرَ بَعْضُ الرُّوَاةِ الْمُحَاقَلَةَ بِأَنَّهَا بَيْعُ الزَّرْعِ بِالْحِنْطَةِ كَيْلًا، وَ الْمُزَابَنَةَ بِأَنَّهَا بَيْعُ الرُّطَبِ وَ الْعِنَبِ بِالتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ كَيْلًا، وَ الْمُعَاوَمَةَ بِأَنَّهَا بَيْعُ الشَّجَرِ سِنِينَ، وَ الْمُخَابَرَةَ بِأَنَّهَا دَفْعُ الْأَرْضِ إِلٰى شَخْصٍ لِيَعْمَلَ وَ يَزْرَعَهَا مِنْ عِنْدِهِ بِبَعْضِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا.[4]

یعنی، از جابر (رض) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) از داد و ستد مُحاقَلَه و مُزابَنَه و مُعاوَمه و مُخابَرَه و از ثُنْیا نهی فرمود، ولی در عَرایا اجازه داد. و بعضی از راویان، تفسیر کرده‌اند که مُحاقَلَه آنست که گندم مزروعی ودر خوشه را که در زمین است به گندم درو شده

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۴.
(۲) و (۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۶ و المصنف / ج۸/ص ۲۸۷.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

که تخمیناً کیل هردو یکی باشد بفروشند، و مُزابَنه چنین است که رطب و انگور برروی درخت را به خرما و کشمش بفروشد بکیل، و مُعاوَمه باین است که میوهٔ درخت را بچندسالی معامله کند. و مُخابَره این است که مالکِ زمین، زمین را به شخصی واگذار کند تا از طرفِ مالک بمقابل بعضی از محصولِ زمین درآن زمین زراعت کند و بذر از عامل باشد نه مالک. (و معاملهٔ ثُنْیا آنست که چیزی را باستثنای قسمت نامعلومی از آن بفروشد، مثلاً بگوید: این لباسها را بجُز قسمت نامعلومی از آنها فروختم. که این اقسام از معاملات، همه نهی شده است. و امّا معاملهٔ عَرایا پس بزودی بیان آن خواهد آمد).

۲- ج سُئِلَ النَّبِیُّ (ص) عَنْ شِراءِ التَّمْرِ بِالرُّطَبِ فَقالَ: أَ یَنْقُصُ الرُّطَبُ إِذا یَبِسَ؟ قالُوا: نَعَمْ فَنَهیٰ عَنْ ذٰلِکَ[1].

یعنی، رسولخدا (ص) سؤال شد از معاملهٔ خرما به رطب، فرمود: آیاهرگاه رطب خشک شود از وزنش کاسته می‌شود؟ گفتند: آری، پس آنحضرت از چنین معامله‌ای نهی فرمود.

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: نَهیٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنِ الْمُحاقَلَةِ وَ الْمُزابَنَةِ، وَ هِیَ أَنْ یُشْتَریٰ حَمْلُ النَّخْلِ بِالتَّمْرِ وَ بَیْعُ السُّنْبُلِ بِالْحِنْطَةِ[2].

یعنی، از جعفربن محمد (ع) روایت شده که: رسولخدا (ص) از مُحاقله و مُزابنه نهی نموده است و آن این استکه بار درخت خرما (یعنی خرمای تازه) را به خرما(ی خشک) و خوشه وزراعت را به گندم تمیز معامله کنند.

۴- ش إِنَّ النَّبِیَّ (ص) نَهیٰ عَنْ بَیْعِ الْمُحاقَلَةِ وَالْمُزابَنَةِ فَالْمُحاقَلَةُ بَیْعُ الزَّرْعِ وَ هُوَ فِی سُنْبُلِهِ بِالْبُرِّ، وَ الْمُزابَنَةُ بَیْعُ التَّمْرِ فِی رُؤُوسِ النَّخْلِ بِالتَّمْرِ[3].

یعنی، همانا پیامبر(ص) از داد وستد مُحاقله و مُزابنه نهی فرمود، پس مُحاقله فروختن زراعت است درحالیکه درسنبله میباشد به گندم، و مُزابنه فروختن خرما است درحالیکه درشاخهٔ درخت است به خرما.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۸.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۴. (۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص۲۴و ۲۵ و المصنف / ج۸/ص ۹۵.

۲۹- باب بیع الحیوان بالحیوان نسیئة

ج عَنْ سَمُرَةَ (رض) قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ (ص) عَنْ بَيْعِ الْحَيَوَانِ بِالْحَيَوَانِ نَسِيئَةً. وَفِي رِوَايَةٍ: الْحَيَوَانُ اثْنَانِ بِوَاحِدٍ لَايَصْلُحُ نَسِيئًا وَ لَابَأْسَ بِهِ يَدًا بِيَدٍ(۱).

یعنی، از سمره روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) نهی نمود از فروش حیوان به حیوان نسیه. و در روایتی: دوحیوان درمقابل یک حیوان نسیه شایسته نیست، ولی دست بدست که هما ن نقدبه نقد ومقابضه باشد جایز میباشد.

۳۰- باب شراء العبد بالعبدین

ج عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: جَاءَ عَبْدٌ فَبَايَعَ النَّبِيَّ (ص) عَلَى الْهِجْرَةِ وَ لَمْ يَشْعُرْ أَنَّهُ عَبْدٌ فَجَاءَ سَيِّدُهُ يَطْلُبُهُ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): بِعْنِيهِ فَاشْتَرَاهُ بِعَبْدَيْنِ أَسْوَدَيْنِ ثُمَّ لَمْ يُبَايِعْ أَحَدًا بَعْدُ حَتَّى يَسْأَلَهُ أَعَبْدٌ هُوَ(۲)؟

یعنی، روایت شده از جابر که گفت، بنده‌ای آمد خدمت رسولخدا (ص) و بیعت کرد برمهاجرت و اِشعار نکرد که بنده است، پس آقایش بطلب او آمد، پیامبر (ص) فرمود: اورا به من بفروش، پس او را بعوض دوغلام سیاه خرید سپس رسولخدا (ص) با احدی بیعت نکرد تا از او سؤال کند که آیا بنده است یا خیر؟.

۳۱- باب من باع نخلا مؤبّراً أو عبداً له مال

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنِ ابْتَاعَ نَخْلاً بَعْدَ أَنْ تُؤَبَّرَ فَثَمَرَتُهَا لِلَّذِي بَاعَهَا إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۸ و المصنف/ ج۸/ص ۲۰ و ۲۲.

(۲) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۲۰۸.

وَ مَنِ ابْتٰاعَ عَبْداً فَمٰالُهُ لِلَّذِی بٰاعَهُ إِلّٰا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتٰاعُ[1]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه درختی را پس از تأبیر بفروشد (تأبیر آنستکه گرد شکوفهٔ نر را بگیرد و به شکوفهٔ ماده بریزد که در درخت خرما چنین می‌کنند و برای بارورشدن و پرثمرشدن درخت مایهٔ درخت خرمای نر را به درخت خرمای ماده داخل می‌کنند)، پس میوهٔ آن درخت مال فروشنده است مگراینکه مشتری شرط کند که مال خودش باشد. وکسیکه بنده‌ای را بفروشد پس مال او متعلّق به فروشنده است مگرآنکه خریدار شرط کند.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: قَضٰی رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنَّ ثَمَرَ النَّخْلِ لِلَّذِی أَبَّرَهٰا إِلّٰا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتٰاعُ[2] وَفِی رِوٰايَةٍ، قٰالَ الصّٰادِقُ(ع) مَنْ بٰاعَ نَخْلاً قَدْ لَقِحَ فَالثَّمَرَةُ لِلْبٰايِعِ إِلّٰا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتٰاعُ، قَضٰی رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِذٰلِکَ[3].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) قضاوت کرد که میوهٔ درخت خرمایی که صاحبش تلقیح کرده مال خودش می‌باشد مگرآنکه خریدار شرط کند. و در روایتی، حضرت صادق(ع) فرمود: کسیکه درختی را که تلقیح کرده بفروشد پس میوه مال فروشنده است مگرآنکه خریدار شرط کند رسولخدا (ص) به این قضاوت کرد.

۳- ش عَنِ الْبٰاقِرِ (ع) قٰالَ: مَنْ بٰاعَ عَبْداً وَ کٰانَ لِلْعَبْدِ مٰالٌ فَالْمٰالُ لِلْبٰايِعِ إِلّٰا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتٰاعُ، أَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِذٰلِکَ[4].

یعنی، از حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمود: هرکس عبدی را بفروشد وبرای آن عبد مالی باشد، آن مال از برای فروشنده است مگرآنکه خریدار شرط کند، رسولخدا (ص) به این مطلب امر فرمود.

۳۲-باب النّهی عن بیع المضطرّ

۱- ج وش قٰالَ عَلِیٌّ(رض): سَيَأْتِی عَلَی النّٰاسِ زَمٰانٌ عَضُوضٌ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۹ والمصنف/ج۸/ص ۱۳۵.
(۲)و (۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۰۷.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۳۳.

یَعَضُّ الْمُوسِرُ عَلیٰ مٰا فِی یَدَیْهِ وَ لَمْ یُؤْمَرْ بِذٰلِکَ قٰالَ تَعٰالیٰ:—وَ لاٰتَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ— وَیُبٰایِعُ الْمُضْطَرُّونَ وَ قَدْ نَهَی النَّبِیُّ(ع) عَنْ بَیْعِ الْمُضْطَرِّ.[1]

یعنی،علیّ فرمود: بزودی برمردم زمانی بیاید سخت ،متمکّن سخت میگیرد آنچه را دردست او است درحالیکه به آن امر نشده خدا یتعالی(درسورهٔ بقره آیهٔ ۲۳۷) فرموده :**فضل وبخشش را بین خود فرا موش نکنید**،واشخاص مضطرّ مورد معامله واقع می‌شونددرحالیکه پیامبر (ص) از معاملهٔ مضطرّنهی فرمود.

۲– ش عَنْ عَلِیٍّ(ع) قٰالَ: قَدْنَهیٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ بَیْعِ الْمُضْطَرّینَ[2]،وَفِی رِوٰایَةٍ:قَدْ نَهَی النَّبِیُّ(ص)عَنْ بَیْعِ الْمُضْطَرِّوَعَنْ بَیْعِ الْغَرَرِ.[3]

یعنی،از علی(ع) روایت شده‌که فرمود:رسولخدا (ص) از داد و ستد مضطرّین نهی فرمود. و درروایتی فرمود:پیامبر(ص) از بیع و داد وستدمضطرّ و از دادوستد مجهول نهی نمود.(بنابراین بایددر خریدن جنس ازکسی‌که ناچار به‌فروختن جنس خودشده دقّت وملاحظه‌نمود).

۳۳-باب النّهی عن التفریق بین الوالدة و ولدها فی البیع

۱– ج عَنْ أَبِی‌أَیُّوبَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ(ص) قٰالَ :مَنْ فَرَّقَ بَیْنَ الْوٰالِدَةِ وَ وَلَدِهٰا فَرَّقَ اللّٰهُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ أَحِبَّتِهِیَوْمَالْقِیٰامَةِ.[4]

یعنی،از ابی‌ایّوب (رض) روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه جدایی افکند بین مادر وفرزند او،خدا روزقیامت بین او و بین دوستانش جدایی افکند.

۲– ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ(ع) یَقُولُ: أَتیٰ رَسُولَ اللّٰهِ(ص) بِسَبْیٍ مِنَ الْیَمَنِ،فَلَمّٰا بَلَغُوا الْجُحْفَةَ نَفِدَتْ نَفَقٰاتُهُمْ فَبٰاعُوا جٰارِیَةً مِنَ السَّبْیِ کٰانَتْ أُمُّهٰا مَعَهُمْ،فَلَمّٰا قَدِمُوا عَلَی النَّبِیِّ (ص) سَمِعَ بُکٰاءَهٰا فَقٰالَ: مٰا هٰذِهِ؟ قٰالُوا : یٰا رَسُولَ اللّٰهِ احْتَجْنٰا إِلیٰ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۹ووسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۳۳۰.
(۲)و (۳) وسائل الشیعه/ ج۱۲/ص ۳۳۰.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۹.

نَفَقَةٌ فَبِعْنَا ابْنَتَهَا، فَبَعَثَ بِثَمَنِهَا فَأُتِيَ بِهَا، وَقَالَ: بِيعُوهُمَا جَمِيعًا أَوْ أَمْسِكُوهُمَا جَمِيعًا(۱).

یعنی، از جعفربن محمد روایت شده که میفرمود: برای رسولخدا (ص) اسیرانی از یمن آوردند، پس چون به جحفه رسیدند، خرج آورندگان تمام شد، پس دختری از اسیران را فروختند که مادر آندختر با ایشان بود و چون به رسولخدا (ص) وارد شدند حضرت گریهٔ آن مادر را شنید و فرمود: این گریه چیست؟ گفتند: یا رَسُولَ اللّه محتاج به مخارج شدیم و دختر او را فروختیم، رسولخدا (ص) قیمت آنرا فرستاد و آندختر را آوردند و فرمود: دختر و مادرش را با هم بفروشید و یا هردو را با هم نگهدارید.

۳- ج قَالَ عَلِيٌّ (رض): وَهَبَ لِي رَسُولُ اللّهِ (ص) غُلامَيْنِ أَخَوَيْنِ فَبِعْتُ أَحَدَهُمَا فَقَالَ لِي رَسُولُ اللّهِ (ص): يَا عَلِيُّ مَا فَعَلَ غُلامُكَ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: رُدَّهُ رُدَّهُ(۲).

یعنی، علی (ع) فرمود که: رسولخدا (ص) دو غلامی که با هم برادر بودند به من عطا کرد، من یکی از آندو را فروختم، رسولخدا (ص) فرمود غلامت چه کرد او را خبر دادم، فرمود: برگردان برگردان.

۳۴- باب النّهی عن بیع المغنّیات و عن بیع آلات الملاهی و القمار

۱- ج عَنْ أَبِي أُمَامَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لاتَبِيعُوا الْمُغَنِّيَاتِ وَ لاتَشْتَرُوهُنَّ وَ لاتُعَلِّمُوهُنَّ وَ لاخَيْرَ فِي التِّجَارَةِ فِيهِنَّ وَ ثَمَنُهُنَّ حَرَامٌ فِي مِثْلِهِ نَزَلَتْ - وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ - الآيَةَ.(۳)

یعنی، از ابی اُمامه روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: زنان آوازه‌خوان را نفروشید و نخرید و ایشان را تعلیم ندهید و خیری نیست در تجارتی که در این آوازخوانها باشد، و پول آنها

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۴۱.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۹.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

حرام است، ودرمانند این نازل شده آیهٔ (۶ سورهٔ لقمان که فرموده)
و بعضی از مردم حدیث بازیچه را میخرد تا ندانسته مردم را از راه خدا گمراه کنند و آیات قرآن را مسخره گیرد آنان را عذابی خوارکننده باشد.

۲- ش نَهىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ بَيْعِ النَّرْدِ. وَ نَهىٰ عَنِ اللَّعِبِ بِالنَّرْدِ وَ الشِّطْرَنْجِ وَ الْكُوبَةِ وَ الْعَرْطَبَةِ وَ هِيَ الطُّنْبُورُ وَ الْعُودُ.[1]

یعنی، رسولخدا (ص) نهی فرمود از فروش آلت نرد، و نهی فرمود از بازی به نرد و شطرنج وکوبه و عرطبه که تنبور و عود باشد.

۳- ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): يُظْهَرُ فِي أُمَّتِي الْخَسْفُ وَ الْقَذْفُ، قٰالُوا: مَتىٰ ذٰلِكَ؟ قٰالَ: إِذٰا ظَهَرَتِ الْمَعٰازِفُ وَالْقَيْنٰاتُ وَ شَرِبَتِ الْخُمُورُ، وَ اللّٰهِ لَيَبِيتَنَّ أُنٰاسٌ مِنْ أُمَّتِي عَلىٰ أَشَرٍ وَ بَطَرٍ وَ لَعِبٍ فَيُصْبِحُونَ قِرَدَةً وَ خَنٰازِيرَ لِاسْتِحْلاٰلِهِمُ الْحَرٰامَ، وَ اتِّخٰاذِهِمُ الْقَيْنٰاتِ وَ شُرْبِهِمُ الْخُمُورَ وَ أَكْلِهِمُ الرِّبٰا وَ لُبْسِهِمُ الْحَرِيرَ.[2]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: در امّتم فرورفتن به زمین و انداختن بمب ظاهر شود، عرض‌کردند چه زمان؟ فرمود: چون آلات لهو و آوازه‌خوانی آشکار شود و شرابها آشامیده شود، به‌خدا قسم مردمی از امّتم شب را به صبح آرند بحالت خوشی وطغیان و بازی که صبح کنند مانند میمون و خنزیر برای حلال شمردن ایشان محرّمات را و گرفتن آلات طرب و آشامیدن شرابها و خوردن ربا و پوشیدن ایشان حریر را.

۳۵- باب النّهی عن البیع فی المسجد

قٰالَ النَّبِيُّ (ص): إِذٰا رَأَيْتُمْ مَنْ يَبِيعُ أَوْ يَبْتٰاعُ فِي الْمَسْجِدِ فَقُولُوا: لاٰ أَرْبَحَ اللّٰهُ تِجٰارَتَكَ وَإِذٰا رَأَيْتُمْ مَنْ يَنْشُدُ فِيهِ الضّٰالَّةَ فَقُولُوا: لاٰرَدَّ اللّٰهُ عَلَيْكَ.[3]

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۳۸و ۲۴۲و ۲۴۳.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۳۱.
(۳) صحیح الترمذی/ ج۶/ص ۶۱.

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه دیدید کسی درمسجد میفروشد ویا میخرد، بگوئید تجارتت را خدا سود و فایده نبخشد و هرگاه دیدید کسی درمسجد گمشده را طلب میکند بگوئید خدا آنرا به تو برنگرداند.

۳۶- باب من تصدّق بصدقة فوجدها تباع هل يشتريها

عَنْ عُمَرَ (رض) قالَ: حَمَلْتُ عَلٰى فَرَسٍ فِى سَبِيلِ اللّٰهِ فَرَأَيْتُهُ يُبَاعُ فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَقالَ: لاٰتَشْتَرِهِ وَ لاٰتَعُدْ فِى صَدَقَتِكَ (۱) ج

یعنی، روایت شده از عُمَر که گفت: اسبی به مجاهدی دادم در راه خدا پس از آن در بازار دیدم آنرا به معرض فروش گذاشته‌اند، از رسولخدا (ص) سؤال کردم فرمود نخر و به صدقهٔ خود برنگرد.

۳۷- باب النّهی عن العینة

عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: إِذا تَبايَعْتُمْ بِالْعِينَةِ وَ أَخَذْتُمْ أَذْنابَ الْبَقَرِ وَ رَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ وَ تَرَكْتُمُ الْجِهادَ سَلَّطَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ ذُلاًّ لاٰيَنْزِعُهُ حَتّٰى تَرْجِعُوا إِلٰى دِينِكُمْ (۲) ج

یعنی، از ابْنِ عُمَر روایت شده که، رسولخدا (ص) فرمود: وقتیکه خرید وفروش کردید به چیز حاضر معیّنی (که فروشنده جنسی را بمدّت معیّن، یعنی به پولی که آنرا درموعدِ معیّن دریافت کند، بفروشد و سپس همان متاع را از مشتری نقدًا بقیمت کمتر خریداری کند)، و (بهنگام جهاد ومسؤولیّتهای مهمّ) دنبال گاو افتادید وبه زراعت خوشنود شدید و جهاد را ترک کردید، خدا ذلّتی را شامل حالتان کند که از شما برطرف نگردد تا وقتی به دین خود برگردید.

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۵.

۳۸- باب کسب الصّبیان الّذین لایحسنون صناعة

ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: نَهیٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ کَسْبِ الْإِمٰاءِ فَإِنَّهٰا إِنْ لَمْ تَجِدْ زَنَتْ إِلّٰا أَمَةً قَدْ عُرِفَتْ بِصَنْعَةِ یَدٍ، وَ نَهیٰ عَنْ کَسْبِ الْغُلامِ الصَّغیرِ الَّذی لٰایُحْسِنُ صِنٰاعَةً بِیَدِهِ فَإِنَّهُ إِنْ لَمْ یَجِدْ سَرَقَ.(۱)

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) نهی کرد از کسب کنیزان زیرا او اگر کسبی نیابد زنا میدهد مگر کنیزی که معروف باشد به صنعت دستی، و نهی نمود از کسب پسر کوچک آنکه صنعت دستی را نیک نمی‌داند زیرا او اگر کسبی نیافت دزدی می‌کند.

۳۹- باب بیع العرایا و المزایدة

۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: رَخَّصَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِی الْعَرٰایٰا بِأَنْ تَشْتَرِیَ بِخِرْصِهٰا تَمْرًا، قٰالَ: وَ الْعَرٰایٰا جَمْعُ عَرِیَّةٍ وَ هِیَ النَّخْلَةُ یَکُونُ لِلرَّجُلِ فِی دٰارِ رَجُلٍ آخَرَ، فَیَجُوزُ لَهُ أَنْ یَبیعَهٰا بِخِرْصِهٰا تَمْراً وَ لٰایَجُوزُ ذٰلِکَ فِی غَیْرِهِ.(۲)

یعنی، جعفربن محّمد (ع) گوید: رسولخدا (ص) تجویز فرمود درعرایا به اینکه تخمین زده شود و درمقابل آن خرما بخری. گوید: عرایا جمع عریه است و آن درختی است از کسی درخانه (یا باغ) دیگری (وصاحب خانه یا باغ برایش زحمت است که صاحب درخت وارد خانه یا باغ او شود) پس جایز است صاحب آن درخت محصول آنرا بمقداری که تخمین زده به (صاحب خانه یا باغ) بفروشد و درمقابل خرمای دیگری از او دریافت کند، و چنین معامله درغیر رطب وخرما جایز نیست.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۱۸.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۵ والمصنف / ج۸/ص ۱۰۳.

(وبعضی گفته‌اند منظور از عَرِیّه آنستکه درختان خرمایی به محتاجان ومساکین هبه شود ولی ایشان طاقت صبرنداشته باشند تا میوهٔ درختان برسد، پس میتوانند مقدار خرمای درخت را تخمین بزنند و آنرا درمقابل خرمائی‌که دریافت میدارند بفروشند. وبعضی‌در تفسیرعرایا گفته‌اند منظور آنستکه هرگاه بهنگام رسیدن رُطَب افرادی محتاج‌پیدا شوند که‌فاقد درخت نخل یا پول باشند و نتوانند از رطب‌های تازه برای خود و خانواده‌شان بخرند، ولی درمنزل مقداری خرمای خشک ذخیره‌داشته‌باشند، دراینصورت ایشان نزد صاحبان نخل رفته‌وبا او مبادلهٔ‌خرمای خشک با رطب تازه می‌کنند بهاین نحوکه مثلاً رطب تازهٔیک درخت یا دودرخت‌را درنظر میگیرند و سپس‌همان رطب را درصورتیکه خرما شود، ازنظر وزن تخمین میزنند یعنی معلوم‌می‌کنند که‌هرگاه رطب مذکور خشک شود وزن آن چه‌مقدار خواهدبود، و پس از تخمین وتعیین، به‌همان مقدار خرمای خشک داده ورطب تازه دریافت می‌کنند. والبتّه‌برای عرایا تفاسیردیگری ذکرکرده‌اند که‌دراین مختصر نمی‌گنجد).

۲ـ ج عَنْ جٰابِرٍ (رض) قٰالَ: نَهَی النَّبِیُّ(ص) عَنْ بَیْعِ الثَّمَرِ حَتّٰی یَطِیبَ وَ لاٰیُبٰاعُ شَیْءٌ مِنْهُ إِلّٰا بِالدِّینٰارِ وَ الدِّرْهَمِ إِلّٰا الْعَرٰایٰا. وَ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِی حَثْمَةَ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) نَهیٰ‌عَنْ بَیْعِ الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ وَقٰالَ: ذٰلِکَ الرِّبٰا تِلْکَ الْمُزٰابَنَةُ إِلّٰا أَنَّهُ رَخَّصَ فِی بَیْعِ الْعَرِیَّةِ النَّخْلَةِ وَ النَّخْلَتَیْنِ یَأْخُذُهٰا أَهْلُ الْبَیْتِ بِخَرْصِهٰا تَمْرًا یَأْکُلُونَهٰا رُطَبًا*.

یعنی، از جٰابِر روایت‌شده که گفت: رسولخدا (ص) نهی فرمود از فروش میوه تا وقتیکه خوردنی شود و چیزی ازآن جُز به درهم و دینار فروخته‌نشود مگر دربیع عرایا. و روایت‌از سَهْلِ بْنِ اَبِی حَثْمَه روایت‌شده که رسولخدا (ص) نهی نمود از فروش رطب‌تازه به‌خرما و فرمود: این ربا است، این مُزٰابَنَه‌است‌جُزاینکه آنحضرت فروش‌عَرِیّه‌را اجازه‌داد که یکدرخت و دودرخت‌را خانواده‌ای

---

* التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۲۱۰و۲۱۱.

میگیرند و آنرا تخمین میزنند که چه‌قدر خرما میدهدودرمقابل آن رطب دریافت می‌کنندو میخورند.

۳ـ ج عَنْ أَبِی‌هُرَیْرَةَ (رض) أَنَّ النَّبِیَّ (ص) رَخَّصَ فِی بَیْعِ الْعَرَایَا فِی خَمْسَةِ أَوْسُقٍ أَوْ دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ(۱).

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده‌که رسولخدا (ص) اجازه داد در بیع عَرایا در پنج وَسَق و یاکمتر از پنج‌وَسَق(وَسَق شصت صاع است که یکبار شتر می‌شود).

۴ـ ج عَنْ أَنَسٍ (رض) قَالَ: بَاعَ النَّبِیُّ (ص) حِلْسًا وَقَدَحًا قَالَ: مَنْ یَشْتَرِی هٰذَا الْحِلْسَ وَالْقَدَحَ؟ فَقَالَ رَجُلٌ: أَخَذْتُهُمَا بِدِرْهَمٍ فَقَالَ النَّبِیُّ (ص): مَنْ یَزِیدُ؟ فَأَعْطَاهُ رَجُلٌ دِرْهَمَیْنِ فَبَاعَهُمَا مِنْهُ(۲).

یعنی، از انس روایت شده‌که پیامبر (ص) فروخت نَمَدزین شتر (پوشش نازک زیرپالان شتر) و قدحی را، و فرمود: کیست مشتری این نمدزین و قَدَح؟ مردی گفت: به‌یک درهم خریدم، پیامبر (ص) فرمود: چه‌کسی‌است‌که زیادکند؟ مردی گفت به‌دو درهم، پس دو درهم داد و خرید (یعنی بیع مزایده جایزاست‌چنانکه بسیاری‌از علماء قائل به‌جوازمی‌باشند).

ابواب الرّبا و الصّرف

قَالَ اللّٰهُ تَعَالیٰ: اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبٰوا لَایَقُومُونَ إِلَّا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا وَ أَحَلَّ اللّٰهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰوا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهیٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَی اللّٰهِ وَ مَنْ عَادَ فَأُولٰئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ. یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَیُرْبِی الصَّدَقَاتِ...(۳).

وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِیَ مِنَ

(۱)و(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۱.
(۳) قرآن/ سورهٔ‌بقره /آیهٔ ۲۷۵و ۲۷۶.

الرِّبٰوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَاتَظْلِمُونَ وَ لَاتُظْلَمُونَ وَ إِنْ كَانَ ذُوعُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ ..»(۱)

وَ قَالَ: وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَايَرْبُوا عِنْدَ اللّٰهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكٰوةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ»(۲)

وَقَالَ: فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ ...وَ أَخْذِهِمُ الرِّبٰوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ»(۳)

۴۰-باب لعن آکل الربا ومؤکله وکاتبه وشاهدَیه

۱- ج عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ (رض) قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ(ص) عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ وَ ثَمَنِ الدَّمِ وَ ثَمَنِ الْوَاشِمَةِ وَ الْمَوْشُومَةِ وَ آكِلِ الرِّبٰا وَ مُؤْكِلِهِ وَ لَعَنَ الْمُصَوِّرَ»(۴)

یعنی،از ابی‌جُحَیفه روایت شده‌که‌گفت :رسولخدا (ص) نهی نمود از پول سگ و پول خون و پول سوزن زن و سوزن خور و خورندهٔ ربا و خورانندهٔ آن و لعن کرد صورت‌کش را .

۲- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) آكِلَ الرِّبٰا وَ مُوكِلَهُ وَ كَاتِبَهُ وَ شَاهِدَيْهِ وَ قَالَ: هُمْ سَوَاءٌ»(۵)

یعنی،از جابر روایت شده‌که‌گفت :رسولخدا (ص) لعن‌کرد خورندهٔ ربا و خوراننده و نویسنده و دوشاهد آنرا و فرمود: ایشان (درگناه ولعن) مساویند .

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) عَنْ آبَائِهِ فِي مَنَاهِيِ النَّبِيِّ(ص) أَنَّهُ نَهَىٰ عَنْ أَكْلِ الرِّبٰا وَ شَهَادَةِ الزُّورِ وَ كِتَابَةِ الرِّبَا وَ قَالَ: إِنَّ اللّٰهَ لَعَنَ آكِلَ الرِّبٰا وَ مُوكِلَهُ وَ كَاتِبَهُ وَ شَاهِدَيْهِ(۶) وَعَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي الرِّبٰا خَمْسَةً: آكِلَهُ ،وَ مُؤْكِلَهُ ،وَ

---

(۱) قرآن/سورهٔ‌بقره /آیهٔ ۲۷۸تا ۲۸۰ (۲) قرآن/سورهٔ‌روم‌آیهٔ ۳۹.
(۳) قرآن/سورهٔ‌نساء /آیهٔ ۱۶۰و ۱۶۱ (۴)و(۵) التاج الجامع للاصول/ج۲/ص۲۱۲.
(۶) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۳۰.

شاهِدَیْهِ، وَ کاتِبَهُ[1].

یعنی، جعفربن محمّد (ع) روایت کرده از پدرانش درباب منهیّاتِ پیامبر (ص) که آنجناب نهی کرد از خوردن ربا و شهادت زور، و نوشتن ربا. و رسولخدا (ص) فرمود: خدا لعن کرده خورندهٔ ربا و خورانندهٔ آن و نویسندهٔ آن و دوشاهد آنرا. و از علیّ (ع) روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) درباب ربا پنج‌نفررا لعن نمـــود: خورندهٔ آن و خورانندهٔ آن و دوشاهد آن و نویسندهٔ آنرا.

۴ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) عَنْ آبائِهِ عَنِ النَّبِیِّ (ص) فی وَصِیَّتِهِ لِعَلِیٍّ (ع) قالَ: یا عَلِیُّ الرِّبا سَبْعُونَ جُزْءاً فَأَیْسَرُها مِثْلُ أَنْ یَنْکِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فی بَیْتِ اللّٰهِ الْحَرامِ یا عَلِیُّ دِرْهَمُ رِباً أَعْظَمُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ سَبْعینَ زَنْیَةً کُلُّها بِذاتِ مَحْرَمٍ فی بَیْتِ اللّٰهِ الْحَرامِ[2]. وَ فی رِوایَةٍ مِنْ أَلْفاظِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) الْمُوجَزَةِ الَّتی لَمْ یُسْبَقْ إِلَیْها: شَرُّ الْمَکاسِبِ کَسْبُ الرِّبا[3].

یعنی، از جعفربن محمد (ع) از پدرانش روایت شده از وصیّت رسول خدا (ص) به‌علی که‌فرمود: ای علی، ربا هفتاد جزء است (از جهت بزرگی عقابش) آسانترین جزء آن مانند آنستکه مردی مادرش را درخانهٔ‌خدا زنا کند، یاعلی درهمی از ربا بزرگتراست نزد خدا از هفتاد زنایی‌که همهٔ‌آنها با محرم باشد دربیت‌اللّه الحرام. و در روایتی از الفاظ رسولخدا (ص) که مختصراست و مانـــند آن گفته‌نشده اینستکه فرمود بدترین کسب‌ها کسب رباست.

۵ـ ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لَمّا أُسْرِیَ بی إِلَی السَّماءِ رَأَیْتُ قَوْماً یُریدُ أَحَدُهُمْ أَنْ یَقُومَ وَ لایَقْدِرُ عَلَیْهِ مِنْ عِظَمِ بَطْنِهِ، قالَ: قُلْتُ: مَنْ هٰؤُلاءِ یا جَبْرَئیلُ؟ قالَ: هٰؤُلاءِ الَّذینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا[4].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: زمانی‌که مرا به‌آسمان سیر دادنـــد قومی‌را دیدم که‌یکی از ایشان چون میخواست برخیزد توانائـــی نداشت از بزرگی شکمش، رسولخدا (ص) فرمود گفتم ای جبرئیـــل

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۳۰ والمصنف/ ج۸/ص ۳۱۴.
(۲) و (۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۲۶
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۲۷ والمصنف / ج۳/ص ۱۴۴.

اینان چه کسانیند؟ جبرئیل فرمود: آنان رباخوارانند.

۶- ش قال رسول الله (ص): إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي هٰذِهِ الْمَكَاسِبُ الْحَرَامُ، وَالشَّهْوَةُ الْخَفِيَّةُ، وَالرِّبَا[1].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: ترسناک ترین چیزیکه برامتم میترسم این کسبهای حرام و شهوت پنهانی و رباست (ممکن است مقصود از شهوت پنهانی عشق و یا حبّ ریاست باشد).

۷- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لَيْسَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ أَهْلِ حَرْبِنَا رِبًا نَأْخُذُ مِنْهُمْ أَلْفَ أَلْفِ دِرْهَمٍ بِدِرْهَمٍ وَ نَأْخُذُ مِنْهُمْ وَ لَانُعْطِيهِمْ[2]

یعنی، جعفربن محمد (ع) روایت کرده که رسولخدا (ص) فرمود: بین ما و بین کسانیکه با ما جنگ دارند حکم ربا نیست، از ایشان هزار هزار درهم درمقابل یکدرهم میگیریم و از ایشان میگیریم و به ایشان نمی‌دهیم (نویسنده گوید ولی کفّاری که حربی نیستند حکم کافر حربی را ندارند. و همچنین یهود ونصارٰی که درممالک اسلامی زندگی می‌کنند و درپناه اسلام می‌باشند. بنابراین نمی‌توان از ایشان ربا اخذ نمود).

۸- ش عَنْ عَلِيٍّ (ع) انّ رَسولَ اللّٰه (ص) قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَ الْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ وَ السُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ، وَ الرِّبَا بِالْبَيْعِ[3]

یعنی، از علی (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) به او فرمود: ای علی، این قوم (مسلمانان) بزودی دراموالشان آزمایش شوند و به فتنه افتند تا اینکه فرمود: و بسبب شبهه‌های نادرست وهواهای سرگردان حرام خدا را حلال کنند، پس شراب را به آب انگور، و رشوه را به هدیه وربا را به بیع (مشتبه ساخته) حلال شمرند (نویسنده گوید چنین اموری

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۵۲.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۳۶.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۵۶.

درزمان ما بسیار است . و کسانی چنین حرامهایی را با توجیهات و کلاه شرعی‌ها می‌خورند و خیال می‌کنند که خدا از مقاصدونیّات و باطنِ افراد بی‌خبر وغافل بوده گول ایشان را میخورد.)۰

۴۱-باب مایجری فیه الربا

۱-ج عَنْ مالِکِ بْنِ أَوْسٍ(رض) قالَ: اَلْتَمَسْتُ صَرْفًا بِمائَةِ دینارٍ، فَدَعانِی طَلْحَةُ بْنُ عُبَیْدِ اللّٰهِ فَتَراوَضْنا حَتّیٰ اصْطَرَفَ مِنّی فَأَخَذَ الذَّهَبَ یُقَلِّبُها فِی یَدِهِ ثُمَّ قالَ: حَتّیٰ یَأْتِیَ خازِنی مِنَ الْغابَةِ وَ عُمَرُ یَسْمَعُ فَقالَ: وَ اللّٰهِ لاتُفارِقُهُ حَتّیٰ تَأْخُذَ مِنْهُ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اَلذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رِبًا إِلّا هاءَ وَهاءَ وَ الْبُرُّ بِالْبُرِّ رِبًا إِلّا هاءَ وَ هاءَ ،وَ الشَّعیرُ بِالشَّعیرِ رِبًا إِلّا هاءَ وَ هاءَ ،وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ رِبًا إِلّا هاءَ وَ هاءَ(۱).

یعنی،از مالِکِ بْنِ أَوْس روایت شده که‌گفت :مطالبهٔ معاملهٔ دراهمی را به‌صد دینار نمودم ،پس طَلْحَةُبْن عُبَیْد اللّٰه مرا خواست و با یکدگر سخن گفتیم و برمعامله راضی شدیم تاآنکه ازمن گرفت و شروع کرد طلا را دردست خود گردانیدن،سپس‌گفت صبرکن تا خزینه‌دار از جنگل بیاید و عُمَر گفتارما را می‌شنید پس‌گفت : به‌خداقسم از او جدا نمیشوی تا(طلا یا عوض‌آنرا) از او بگیری، زیرا رسول‌خدا (ص) فرمود: طلا به‌طلا رباست مگر نقد و گرفتن‌در مجلس ،و گندم به‌گندم رباست مگرنقد وگرفتن ازیکدگر و جو به‌جو هم‌چنین و خرما به‌خرما ربا است مگر گرفتن درمجلس .

۲-ج عَنْ عُبادَةَ بْنِ الصّامِتِ (رض) عَنِ النَّبِیِّ(ص) قالَ: اَلذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ وَ الْبُرُّ بِالْبُرِّ وَ الشَّعیرُ بِالشَّعیرِ وَ التَّمْرُ بِالتَّمْرِ وَ الْمِلْحُ بِالْمِلْحِ مِثْلًا بِمِثْلٍ سَواءً بِسَواءٍ یَدًا بِیَدٍ فَإِذَا اخْتَلَفَتْ هٰذِهِ الْأَصْنافُ فَبیعُوا کَیْفَ شِئْتُمْ إِذا کانَ یَدًا بِیَدٍ(۲) وَ فی رِوایَةٍ: فَمَنْ زادَ أَوِ اسْتَزادَ فَقَدْ أَرْبَی الْآخِذُ وَالْمُعْطی فیهِ

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۲و۲۱۳ والمصنف/ج۸/ص۱۱۶۰
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۱۳ والمصنف/ ج۸/ص ۳۴۰

سَوٰاءٌ .وَ فِی رِوٰایَةٍ :اَلذَّهَبُ بِالذَّهَبِ تِبْرُهٰا وَ عَیْنُهٰا وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ تِبْرُهٰا وَ عَیْنُهٰا(۱)

یعنی،عُبادَةبن صامت از رسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود : طلا به طلا،و نقره به نقره ،وگندم به گندم ، و جو به جو ،و نمک به نمک ، مانند بمانند مساوی یکدگر نقد به نقد است پس چون اختلاف در این اجناس شد (مانند طلا به نقره ویا گندم به جو) هرطور که خواستید بفروشید درصورتیکه نقد به نقد باشد (ودرمجلس گرفته شود). و در روایتی فرمود : پس هرکس زیاد کند و یا زیاد بطلبد به ربا مبتلا شده که گیرنده و دهندهٔ آن فرقی ندارند .ودرروایتی: طلا به طلا ورقش به مسکوکش و نقره به نقر ورقش به مسکوکش.

۳ــ ش نَهَی النَّبِیُّ(ص) عَنْ بَیْعِ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ زِیٰادَةً إِلّا وَزْنًا بِوَزْنٍ.(۲)

یعنی،رسولخدا (ص) نهی فرمود از معاملهٔ طلا به طلا زیادتی مگر وزن مقابل وزن باشد یعنی هم وزن باشند .

۴ــ ج عَنْ أَبِی الْمِنْهٰالِ(رض) قٰالَ: سَأَلْتُ الْبَرٰاءَ عَنِ الصَّرْفِ فَقٰالَ: سَلْ زَیْدَبْنَ أَرْقَمَ فَهُوَ أَعْلَمُ ،فَسَأَلْتُ زَیْدًا ،فَقٰالَ: سَلِ الْبَرٰاءَ فَإِنَّهُ أَعْلَمُ ثُمَّ قٰالا: نَهیٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ بَیْعِ الْوَرِقِ بِالذَّهَبِ دَیْنًا .رَوٰاهُ مُسْلِمٌ وَ الْبُخٰارِیُّ. وَ لَفْظُهُ إِنْ کٰانَ یَدًا بِیَدٍ فَلابَأْسَ وَ إِنْ کٰانَ نَسِیئَةً فَلا.(۳)

یعنی،از اَبِی الْمِنْهٰال روایت شده که گفت : از بَرٰاء سؤال کردم از معاملهٔ صَرْف ؟ او گفت : از زَیْدبْن اَرْقَم سؤال کن که او اعلمست پس از زَیْد سؤال کردم او گفت از بَرٰاء سؤال کن که او اعلمست سپس هردو گفتند :رسول خدا نهی کرد ازفروش نقره به طلا بصورت دَیْن و نسیه ،این را مسلم وبخاری روایت کرده و لفظ بخاری اینستکه اگر دست بدست یعنی نقد باشد باکی نیست و اگر نسیه باشد،نه.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۳.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۴۵۷.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۳ والمصنف/ج۸/ص ۱۱۸.

۴۲- باب اقتضاء الذّهب من الورق و الورق من الذّهب

ج قَالَ ابْنُ عُمَرَ (رض): كُنْتُ أَبِيعُ الْإِبِلَ بِالْبَقِيعِ فَأَبِيعُ بِالدَّنَانِيرِ فَآخُذُ مَكَانَهَا الْوَرِقَ وَ أَبِيعُ بِالْوَرِقِ فَآخُذُ مَكَانَهَا الدَّنَانِيرَ فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَوَجَدْتُهُ خَارِجًا مِنْ بَيْتِ حَفْصَةَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذٰلِكَ فَقَالَ: لَابَأْسَ بِهِ بِالْقِيمَةِ. وَفِي رِوَايَةٍ: لَابَأْسَ أَنْ تَأْخُذَهَا بِسِعْرِ يَوْمِهَا مَا لَمْ تَفْتَرِقَا وَ بَيْنَكُمَا شَيْءٌ[۱]

یعنی، اِبْنِ عُمَر گفت: من دربقیع شتر میفروختم و به دینا رهـا میفروختم و درعوض آن پول نقره میگرفتم و به نقره میفروختم و درمقابل دینار میگرفتم، پس خدمت رسولخدا (ص) آمدم درحالیکه ازخانۀ حفصه بیرون میآمد، از او سؤال کردم از اینها؟ فرمود: باکی نیست بقیمت است. و در روایتی فرمود: باکی نیست که بگیری بقیمت روز مادامیکه از یکدگر جدا نشوید و بین شما چیزی باشد.

۴۳- باب أنّ مجهول المقدار لایصحّ بیعه بالمعلوم

ج عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ (ص) عَنْ بَيْعِ الصُّبْرَةِ مِنَ التَّمْرِ لَايُعْلَمُ مَكِيلَتُهَا بِالْكَيْلِ الْمُسَمَّى مِنَ التَّمْرِ[۲]

یعنی، از جابر روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) نهی فرمود از فروش تودۀ خرما که کیل آن با کیل معمولی معلوم نیست به خرمایی که کیل آن معلوم است.

۴۴- باب جواز البیع إلی أجل

ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) اشْتَرَىٰ طَعَامًا مِنْ يَهُودِيٍّ إِلَىٰ أَجَلٍ وَ رَهَنَهُ دِرْعًا مِنْ حَدِيدٍ. وَ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ عَلَىٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) ثَوْبَانِ قِطْرِيَّانِ غَلِيظَانِ فَكَانَ إِذَا قَعَدَ فَعَرِقَ ثَقُلَا عَلَيْهِ فَقَدِمَ بَزٌّ مِنَ الشَّامِ لِفُلَانٍ الْيَهُودِيِّ فَقُلْتُ: لَوْ بَعَثْتَ إِلَيْهِ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۴.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۳

فَاشْتَرَيْتَ مِنْهُ ثَوْبَيْنِ إِلَى الْمَيْسَرَةِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتُ مَا تُرِيدُ إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تَذْهَبَ بِمَالِي فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) كَذَبَ قَدْ عَلِمَ أَنِّي مِنْ أَتْقَاهُمْ لِلّٰهِ وَ أَدَّاهُمْ لِلْأَمَانَةِ.[1]

یعنی، روایت شده از عایشه که رسولخدا (ص) طعامی ازیکنفریهودی خرید تا مدت معیّنی (یعنی بهنسیه) و نزد او زرهی ازآهن گرو گذاشت. و (نیز) عایشه روایت‌کرده که برتن رسولخدا (ص) دو جامهٔ یمنی سنگین زبر بود و چون راه دورمیرفت عرق میکرد وبر او سنگین میشد، پس جامه‌ای از شام مال فلان یهودی وارد شد، گفتم اگر بفرستی نزد یهودی و از او دو جامه بخری تا مدّت میسّری، پس رسولخدا (ص) نزد او فرستاد و او گفت میخواهی مال مرا ببری، رسولخدا (ص) فرمود: دروغ گفت، او میداند که من تقوایم از آنان زیادتر و امانت‌را بهتر اداء میکنم.

ابواب السّلم

۴۵- باب السّلم فی کیل معلوم و وزن معلوم إلی أجل معلوم

۱- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ (ص) الْمَدِينَةَ وَ هُمْ يُسْلِفُونَ فِي الثِّمَارِ السَّنَةَ وَ السَّنَتَيْنِ فَقَالَ: مَنْ أَسْلَفَ فِي تَمْرٍ، وَفِي رِوَايَةٍ، فِي شَيْءٍ، فَلْيُسْلِفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَ وَزْنٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ.[2]

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده که رسولخدا (ص) مدینه آمددرحالیکه ایشان میوه‌های یکسال و دوسال را بهسَلَف میفروختند پس فرمود هرکس خرما را بهسَلَف بفروشد، و در روایتی هرکس چیزی را بهسَلَف بفروشد باید درکیل معلوم و وزن معلوم و تا مدّت معلوم‌بفروشد. (سَلَف فروختن مالی‌است به اینکه آن مال را پس ازمدّتی به‌خریدار تحویل دهد، ولی قیمت آنرا نقداً درمجلس دریافت دارد. ومنظور

(۱) التاج الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۲۱۴.
(۲) التاج الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۲۱۵ والمصنف / ج۸/ص ۴و۵.

از سَلَم و سَلَف، هردو یکی است، ودرواقع پیش فروش جنس است.)

۲- ج قالَ مُحَمَّدُبْنُ أَبِی مُجالِدٍ (رض): بَعَثَنی عَبْدُاللّٰهِ بْنُ شَدّادٍ وَ أَبُوبُرْدَةَ إِلیٰ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِی أَوْفیٰ فَقالا: سَلْهُ هَلْ کانَ أَصْحابُ النَّبِیِّ (ص) فِی عَهْدِهِ یُسْلِفُونَ فِی الْحِنْطَةِ؟ فَقالَ: کُنّا نُسْلِفُ نَبِیطَ أَهْلِ الشّامِ فِی الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِیرِ وَ الزَّیْتِ فِی کَیْلٍ مَعْلُومٍ إِلیٰ أَجَلٍ مَعْلُومٍ، قُلْتُ: إِلیٰ مَنْ کانَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ؟ قالَ: ما کُنّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذٰلِکَ، ثُمَّ بَعَثانِی إِلَی ابْنِ أَبْزیٰ فَسَأَلْتُهُ فَقالَ: نَعَمْ وَ ما کُنّا نَسْأَلُهُمْ أَلَهُمْ حَرْثٌ أَمْ لا.[1]

یعنی، محمّدبن اَبی‌مُجالِد گوید: عبداللّه بن شدّاد و اَبوبُرْدَه مرا فرستادند نزد عَبداللّه‌بن‌اَبی‌اَوفیٰ و گفتند از او سؤال کن آیا اصحاب پیامبر (ص) درزمان او معاملهٔ سَلَف درگندم می‌کردند؟ او گفت: ما معاملهٔ سلف میکردیم با اهل زراعت از شام، در گندم‌وجو و زیت درکیل معلوم تا مدّت معلوم، گفتم آیا معاملهٔ سَلَف‌می‌کردید باکسی‌که اصل این زراعتها بنزدش بود؟ گفت: ما از این امور از ایشان سؤال نمی‌کردیم، (راوی گوید) سپس مرا فرستادند بنزد اِبْنِ اَبْزیٰ از او سؤال کردم، پس‌گفت: آری و ما سؤال نمیکردیم آیا زراعتی دارند یا خیر. (یعنی فقط شرط ما این بود که مبیع را درسرموعد حاضرکرده وتحویل دهند).

۳- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لابَأْسَ بِالسَّلَمِ فِی الْمَتاعِ إِذا وُصِفَتِ الطُّولُ وَ الْعَرْضُ.[2]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: خریدوفروش به پیش خرید و پیش فروش متاعی اشکالی ندارد وقتیکه طول وعرض آن وصف شود.

۴۶-باب من أسلم فی شیءٍ فلایصرفه إلی غیره

ج قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ أَسْلَفَ فِی شَیْءٍ فَلایَصْرِفْهُ إِلیٰ غَیْرِهِ.

یعنی، کسیکه درچیزی معاملهٔ سلف نمود پس آن مبیع را بهچیزدیگر

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۵ والمصنف / ج۸/ص ۰۸

(۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۰۵۴

(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۰۲۱۵

تغییر ندهد (یعنی همان مبیع تعیین شده را بگیرد. و ممکن است این حدیث را چنین معنا کرد که کسی که معاملهٔ سلف کرد مبیع را قبل از دریافت به شخص دیگری فروش و یا واگذار نکند).

ابواب الرّهن

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ.(۱)

مالی را که شخص بدهکار برای وثیقه نزد طلبکار میگذارد، رهن میگویند، رهن دهنده را راهن وطرف دیگر را مرتهن گویند.

۴۷-باب مشروعیّة الرّهن فی الحضر و السفر

جوش عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ(رض) قَالَ: تُوُفِّيَ النَّبِيُّ(ص) وَ دِرْعُهُ مَرْهُونَةٌ بِعِشْرِينَ صَاعًا مِنْ طَعَامٍ أَخَذَهُ لِأَهْلِهِ(۲).

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) وفات کرد و زره او به بیست صاع از طعام که برای خانواده اش گرفته بود در گرو بود.

۴۸-باب الرّهن مرکوب و محلوب

جوش عَنْ عَلِيٍّ(ع) وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ(رض)، عَنِ النَّبِيِّ(ص) قَالَ: الظَّهْرُ يُرْكَبُ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَ لَبَنُ الدَّرِّ يُشْرَبُ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَعَلَى الَّذِي يَرْكَبُ وَ يَشْرَبُ نَفَقَتُهُ(۳).

یعنی، از حضرت علی(ع) و از ابی هریره (رض) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: بر پشت حیوان سوار شوند وقتیکه گرو باشد، و شیر دوشیده آشامیده شود وقتیکه حیوان شیرده گرو باشد، و برکسیکه سوار میشود و شیر میآشامد، نفقه ومخارج آن حیوان است که بدهد.

(۱) قرآن/سورهٔ بقره/آیهٔ ۲۸۳.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۱۶ ووسائل الشیعه / ج۱۳/ص۸۱.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۱۶ ووسائل الشیعه / ج۱۳/ص۱۳۴ و المصنف / ج۸/ص ۲۴۴.

توضیح: بعضی گفته‌اند منظور از این جمله مرتهن است که نفقهٔ حیوان و علوفهٔ آن را متحمّل شود ودرعوض از منافع آن مانند سواری وغیره بهره‌برد. وبعضی گفته‌اند منظور راهن یعنی مالک حیوان است که باید نفقهٔ حیوان را بپردازد و از منافع آن استفاده کند. ولی میتوان حدیث را اعمّ دانست که هرکدام ازراهن ومرتهن نفقه ومخارج حیوان را بعهده گرفت برای او استفاده از منافع آن حیوان مباح است. البتّه این انتفاع از رهن، مربوط به حیوان وپا چیزی است که محتاج مخارج باشد، ولی هرگاه رهن چیزی باشد که محتاج به انفاق ومخارج نباشد مثلاً پارچه باشد، دراینصورت مرتهن نمی‌تواند از گروی که نزد اوست بهره‌برد).

۴۹- باب لایغلق الرّهن

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لَایَغْلَقُ الرَّهْنُ.(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: رهن(ازصاحبش)سلب ومنع نمی‌شود (این حدیث اشاره به بطلان یکی از رسوم جاهلیّت است که هرگاه راهن نمی‌توانست سرموعد دین خودرا تأدیه نماید، مرتهن رهن را تصاحب نموده خودرا مالک آن می‌شناخت، ولی اسلام این عمل را باطل نمود).

أبواب الشّفعة

۵۰- باب الشّفعة فی کلّ ما لم یقسم فإذا وقعت الحدود فلاشفعة

۱- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: قَضَىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِالشُّفْعَةِ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمْ فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ وَ صُرِّفَتِ الطُّرُقُ فَلَاشُفْعَةَ.(۲)

یعنی، از جابر (رض) روایت شده که‌گفت: رسولخدا (ص) قضاوت کرد به شُفعه درهرچه تقسیم‌نشده است، پس‌چون مرزها معیّن شد وراهها

(۱) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۸۱۶ والمصنف / ج۸/ص ۲۳۷.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۷ والمصنف / ج۸/ص ۸۰.

تغییر شد پس شفعه ای نیست .

۲ـ ش عَنْ جَعْفَربْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ (ع) قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَضَىٰ بِالشُّفْعَةِ مَا لَمْ تُوَرَّفْ (يَعْنِي تُقْسَم)[۱] وَقَالَ: إِذَا أُرِّفَتِ الْأُرَفُ وَ حُدَّتِ الْحُدُودُ فَلَاشُفْعَةَ.[۲]

یعنی، از جعفربن محمّد از پدرش (ع) روایت شده که گفت: همانا رسولخدا (ص) حکم به شفعه کرد مادامیکه تقسیم نشده باشد. ورسول خدا (ص) فرمود: هرگاه قسمت شد و حدودمعیّن شد پس شفعه ای نیست.

۵۱ـ باب عرض الشّفعة علی صاحبها قبل البیع و ثبوت الشّفعة للشّریك

۱ـ ج قَضَىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِالشُّفْعَةِ فِي كُلِّ شِرْكَةٍ لَمْ تُقْسَمْ رَبْعَةٍ أَوْ حَائِطٍ لَايَحِلُّ لَهُ أَنْ يَبِيعَ حَتَّىٰ يُؤْذِنَ شَرِيكَهُ فَإِنْ شَاءَ أَخَذَ وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَ ،فَإِذَا بَاعَ وَ لَمْ يُؤْذِنْهُ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ.[۳]

یعنی، رسولخدا (ص) حکم به شفعه کرد در هرشرکتی که تقسیم نشده، منزل باشد و یا بستان ،جایزنیست که آنرا بفروشد تاآنکه شریک خودرا اعلان کند، پس اگر خواست حقّ شُفْعه را بگیرد و اگر خواست رها کند، پس چون فروخت و شریک را اعلان نکرد، پس شریک سزاوارتر است به آن.

۲ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: قَضَىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِالشُّفْعَةِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ فِي الْأَرَضِينَ وَ الْمَسَاكِنِ، وَقَالَ: لَاضَرَرَ وَ لَاضِرَارَ.[۴]

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) حکم به شُفْعه کرد درمیان شریکان درزمینها و مسکنها. ورسولخدا (ص) فرمود ضرر و ضررزدن در اسلام نیست.

۵۲ـ باب حقیقة الجار الذی تثبت له الشّفعة

۱ـ ج عَنْ أَبِي رَافِعٍ (رض) قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ (ص) يَقُولُ :

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۱۸ و المصنف / ج۸/ص ۷۹و ۸۰؛

(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۱۹ و المصنف / ج۸/ص ۸۰.

(۳) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۲۱۷ والمصنف/ج۸/ص ۸۲.

(۴) وسائل الشیعه / ج۱۷/ ص ۳۱۹.

اَلْجارُ أَحَقُّ بِسَقَبِهِ[۱].

یعنی، از ابی‌رافع روایت شده که گفت شنیدم رسولخدا (ص) میفرمود: همسایه سزاوارتر است به خانهٔ نزدیکش.

۲- ج جاءَ رَجُلٌ فَقالَ: یا رَسُولَ اللّٰهِ أَرْضِي لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيها شِرْكَةٌ وَ لاقِسْمَةٌ إِلَّا الْجِوارُ فَقالَ: اَلْجارُ أَحَقُّ بِسَقَبِهِ[۲].

یعنی، مردی آمد وگفت ای رسولخدا، زمینی دارم که احدی در آن شرکت و سهمی ندارد جُز اینکه همسایه دارد؟ رسولخدا (ص) فرمود: همسایه سزاوارتر است بواسطهٔ قربش.

۳- ج عَنْ سَمُرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: جارُالدّارِ أَحَقُّ بِدارِ الْجارِ أَوِ الْأَرْضِ[۳].

یعنی، از سَمُرَه روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: همسایهٔ خانه سزاوارتر است به خانهٔ همسایه و یا زمین.

۴- ج عَنْ جابِرٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: اَلْجارُ أَحَقُّ بِشُفْعَةِ جارِهِ يُنْتَظَرُ بِها وَ إِنْ كانَ غائِبًا إِذا كانَ طَرِيقُهُما واحِدًا[۴].

یعنی، از جابر روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: همسایه سزاوارتر است به شُفْعهٔ همسایه‌اش، انتظار کشیده شود به إعمال شفعه وا گرچه غائب باشد، درصورتیکه راه هردو همسایه یکی باشد.

۵- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: لايَمْنَعْ جارٌ جارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي جِدارِهِ، ثُمَّ قالَ أَبُوهُرَيْرَةَ: مالِي أَراكُمْ عَنْها مُعْرِضِينَ وَ اللّٰهُ لَأَرْمِيَنَّ بِها بَيْنَ أَكْتافِكُمْ[۵].

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: همسایه، همسایهٔ خودرا منع نکند و مانع نشود از اینکه او چوب خود را در دیوار او نصب کند و فروبرد. سپس ابوهریره گفت: چه‌شده که شما را می‌بینم از این عمل اعراض دارید به خدا قسم این وصیّت را البتّه می‌اندازم در میان دوش‌های شما (یعنی صریح وبدون ابهام می‌گویم تا کتمان نکرده باشم).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۱۷ و المصنف / ج۸/ص ۷۷.
(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۷
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۱۷ و المصنف / ج۸/ص ۸۱
(۵) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص۲۱۸.

۵۳-باب الشّفعة فی السّفینة و النّهر

ش عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لَاشُفْعَةَ فِی سَفِینَةٍ وَ لَافِی نَهْرٍ وَ لَافِی طَرِیقٍ[1] وَعَنْ عَلِیٍّ (ع) قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَالَ: لَایُشَفَّعُ فِی الْحُدُودِ، وَقَالَ: لَاتُوَرَّثُ الشُّفْعَةُ.[2]

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) فرمود: حقّ شفعه درکشتی و درنهرآب و درراه نمی‌باشد. وعلی (ع) فرمود، رسولخدا (ص) فرمود: در حدود شفیع نمی‌باشد و فرمود: شفعه بارث برده نشود. (نویسنده گوید: این دوحدیث موردتأمّل است).

ابواب الاجارة

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی یَحْکِی قَوْلَ شُعَیْبٍ لِمُوسٰی عَلَیْهِمَا الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ: - إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلٰی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِکَ وَ مَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّالِحِینَ -.[3]

۵۴-باب جملة مما تجوز الاجارة فیه

۱- ج عَنْ أَبِی مُوسٰی (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: اَلْخَازِنُ الْأَمِینُ الَّذِی یُؤَدِّی مَا أُمِرَ بِهِ طَیِّبَةً نَفْسُهُ أَحَدُ الْمُتَصَدِّقِینَ.[4]

یعنی، از ابی‌موسی روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: خزینه‌دار امین که اداسازد آنچه‌را بهاو امرشده بطیب نفس وبدون کراهت یکی از صدقه دهندگان است.

۲- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: اسْتَأْجَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ أَبُوبَکْرٍ رَجُلًا مِنْ بَنِی الدِّیلِ هَادِیًا خِرِّیتًا وَ هُوَ عَلٰی دِینِ کُفَّارِ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۲۳.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۲۵
(۳) قرآن/سورهٔ قصص/آیهٔ : ۲۷.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۱۸.

قُرَيْشٍ فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاحِلَتَيْهِمَا وَ وَعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلاثِ لَيَالٍ فَأَتَاهُمَا بِرَاحِلَتَيْهِمَا صُبْحَ ثَلاثٍ فَأَخَذَ بِهِمْ طَرِيقَ السَّاحِلِ(۱).

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) وابوبکر مردی از طائفهٔ بنی الدّیل را برای رهنمائی که استاد باشد اجاره کردند درحالیکه او بردین کفّار قریش بود، پس وسائل سفر را به او دادند و وعده کردند که پس از سه شب بیاید غار ثور، پس صبح شب سوّم با وسائل سفر آمد و ایشان را برا ه ساحل برد طرف مدینه.

۳- ج اِحْتَجَمَ النَّبِيُّ (ص) وَ أَعْطَى الْحَجَّامَ أُجْرَةً(۲).

یعنی، رسولخدا (ص) حجامت کرد و به حجامت کن اجرت داد.

۴- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَا بَعَثَ اللّٰهُ نَبِيّاً إِلَّا رَعَى الْغَنَمَ فَقَالَ أَصْحَابُهُ: وَ أَنْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطَ لِأَهْلِ مَكَّةَ(۳).

یعنی، از ابوهریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: خدایتعالی هیچ پیامبری نفرستاد مگر گوسفندچران بود، اصحاب عرض کردند و شما؟ فرمود: آری من میچراندم درمقابل یک بیستم دینارهای مکه.

۵۵- باب أجرة الأُجراء

۱- قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَعْطُوا الْأَجِيرَ أَجْرَهُ، قَبْلَ أَنْ يَجِفَّ عَرَقُهُ(۴). وَ قَالَ (ص): مَنْ ظَلَمَ أَجِيراً أُجْرَتَهُ أَحْبَطَ اللّٰهُ عَمَلَهُ وَ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ، وَ إِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِأَةِ عَامٍ(۵). وَ قَالَ فِي وَصِيَّةٍ لِعَلِيٍّ: يَا عَلِيُّ مَنِ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ مَنْ مَنَعَ أَجِيراً أُجْرَتَهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ(۶).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: اجر اجیر را بدهید قبل ازآنکه عرق او خشک شود. و فرمود: کسیکه به اجرت اجیری ستم کند خدای تعالی عمل اورا هدرکند و بوی بهشت را براو ناگوار کند

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۸ و ۲۱۹.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۹.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۴ و ۲۱۹.
(۴) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۸۱۷.
(۵) و (۶) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۴۷.

درحالیکه بوی بهشت ازمسیر پانصد سال راه یافت میشود. و در وصیّت خود به علی فرمود: ای علی کسیکه خودرا بغیرموالی خود نسبت دهد براو لعنت خدا و کسیکه اجرت اجیری را بازدارد بر او لعنت خدا.

۵۶-باب تعیین أجرة الأجیر

ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: نَهٰى رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ يُسْتَعْمَلَ أَجِيرٌ حَتّٰى يَعْلَمَ مٰا أُجْرَتُهُ.(۱)

یعنی، از جعفربن محمد روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) نهی فرمود از اینکه اجیری بکار واداشته شود تا آنکه مزد خودرا بداند (یعنی ابتدا باید مزد اورا تعیین وسپس اورا به کار گمارد).

۵۷-باب الأجر علی تعلیم القرآن

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ.(۲)

۱- ش عَنْ عَلِيٍّ (ع) أَنَّهُ أَتٰاهُ رَجُلٌ فَقٰالَ: يٰا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَ اللّٰهِ إِنِّي أُحِبُّكَ لِلّٰهِ فَقٰالَ لَهُ: لٰكِنِّي أُبْغِضُكَ لِلّٰهِ، قٰالَ: وَ لِمَ؟ قٰالَ: لِأَنَّكَ تُغَنِّي فِي الْأَذٰانِ، وَ تَأْخُذُ عَلىٰ تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ أَجْرًا، وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ: مَنْ أَخَذَ عَلىٰ تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ أَجْرًا كٰانَ حَظُّهُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ.(۳)

یعنی، از علیّ (ع) روایت شده که مردی نزد او آمد وگفت: یا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ بخدا قسم من تورا دوست میدارم درراه خدا، حضرت علی (ع) فرمود: ولیکن من تورا درراه خدا دشمن دارم، گفت: چرا؟ فرمود: برای اینکه دراذانت غنا میخوانی یعنی مطربانه، و بر تعلیم قرآن اجر میگیری، وحال آنکه من از رسولخدا (ص) شنیدم که میفرمود: هرکس برتعلیم قرآن اجر بگیرد حظّ وبهره اش درقیامت همان است.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص۲۴۶. (۲) قرآن/ سورهٔ بینه /آیهٔ: ۵.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص۱۱۴ و مستدرک ما مزید/ص ۹۶.

۲- عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، قَالَ: عَلَّمْتُ نَاساً مِنْ أَهْلِ الصُّفَّةِ الْقُرْآنَ وَ الْكِتَابَةَ. فَأَهْدَى إِلَيَّ رَجُلٌ مِنْهُمْ قَوْساً. فَقُلْتُ: لَيْسَتْ بِمَالٍ. وَ أَرْمِي عَنْهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنْهَا. فَقَالَ: «إِنْ سَرَّكَ أَنْ تُطَوَّقَ بِهَا طَوْقاً مِنْ نَارٍ فَاقْبَلْهَا».[1]

یعنی، از عُبادة بن صامت روایت شده که گفت: به مردمی از اهل صفه قرآن و نوشتن یاد دادم، پس مردی از آنان کمانی برایم هدیه آورد، من پیش خود گفتم این قوس مالی نیست و من در راه خدا از این کمان تیر می‌اندازم، پس از رسولخدا (ص) از این موضوع سؤال کردم؟ فرمود: اگر خوش داری که گردنبندی از آتش به گردنت آید آنرا قبول کن.

۳- عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ، قَالَ: عَلَّمْتُ رَجُلاً الْقُرْآنَ. فَأَهْدَى إِلَيَّ قَوْساً. فَذَكَرْتُ ذٰلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: «إِنْ أَخَذْتَهَا أَخَذْتَ قَوْساً مِنْ نَارٍ». فَرَدَدْتُهَا.[2]

یعنی، از اُبَيّ بن کَعْب روایت شده که گفت: به مردی قرآن آموختم، پس کمانی برایم هدیه آورد، این را برای رسولخدا (ص) ذکر کردم، فرمود: اگر بگیری کمانی از آتش گرفته‌ای، پس آنرا ردّ کردم.

۴- ج قَالَ النَّبِيُّ (ص): اِقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَ لَاتَغْلُوا فِيهِ وَ لَاتَجْفُوا عَنْهُ وَ لَاتَأْكُلُوا بِهِ.[3]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: قرآن را قرائت کنید و درآن غلوّ نکنید و ازآن جفا نجوئید و ازآن نخورید.

۵۸- باب الأجر على السّمسرة

ج لَمْ يَرَ ابْنُ سِيرِينَ وَ عَطَاءٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ الْحَسَنُ (رض) بِأَجْرِ السِّمْسَارِ بَأْساً.[4]

یعنی، ابن سیرین وعطاء و ابراهیم وحسن (که چهار نفر از تابعین وبزرگان بودند) به مزد سمسار باکی نمی‌دیدند.

---

(۱) و (۲) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۷۲۹ و ۷۳۰.
(۳) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۱۹.

۵۹-باب الشّرکة والوکالة و المضاربة

۱- ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی: أَنَا ثَالِثُ الشَّرِیکَیْنِ مَا لَمْ یَخُنْ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَإِذَا خَانَهُ خَرَجْتُ مِنْ بَیْنِهِمَا[۱].

یعنی، ابی‌هریره روایت‌کرده از رسولخدا (ص) که گفت: خدای تعالی فرموده من سوّمی دوشریکم مادامیکه یکی ازآنان به دیگری خیانت نکند پس هرگاه خیانت کرد من ازبین ایشان خارجم.

۲- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قَالَ: أَعْطَی رَسُولُ اللّٰهِ (ص) خَیْبَرَ الْیَهُودَ أَنْ یَعْمَلُوهَا وَ یَزْرَعُوهَا وَ لَهُمْ شَطْرُ مَا یَخْرُجُ منها[۲].

یعنی، از ابن عمر روایت‌شده که رسولخدا (ص) خیبر را به یهود داد که عمل کنند و زراعت نمایند و برای ایشان باشد قسمتی ازآنچه محصول می‌دهد.

۳- ش إِنَّ النَّبِیَّ (ص) لَمَّا افْتَتَحَ خَیْبَرَ تَرَکَهَا فِی أَیْدِیهِمْ عَلَی النِّصْفِ أَرْضَهَا وَ نَخْلَهَا[۳].

یعنی، رسولخدا (ص) چون خیبررا فتح کرد آنرا در دست ایشان گذاشت برنصف، چه زمین آن و چه درخت آنرا.

۴- ج قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ (رض): اشْتَرَکْتُ أَنَا وَ عَمَّارٌ وَ سَعْدٌ فِیمَا نُصِیبُ یَوْمَ بَدْرٍ قَالَ: فَجَاءَ سَعْدٌ بِأَسِیرَیْنِ وَ لَمْ أَجِئْ أَنَا وَ عَمَّارٌ بِشَیْءٍ[۴].

یعنی، ابن مسعود گفته من و عَمّار و سَعْد شریک شدیم درآنچه به ما برسد روز بدر، پس سعد دو اسیر آورد و من و عمّار چیزی نیاوردیم.

۵- ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) قَالَ: وَکَّلَنِی رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِحِفْظِ زَکَاةِ رَمَضَانَ[۵].

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۰.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۱۹۹ و ۲۰۱.
(۴) و (۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۰.

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) مرا وکیل کرد به حفظ زکات ماه رمضان.

۶- ج وَ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلٰى خَيْبَرَ فَجَاءَهُمْ بِتَمْرٍ جَنِيبٍ فَقَالَ: أَكُلُّ تَمْرِ خَيْبَرَ هٰكَذَا؟ فَقَالَ: إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هٰذَا بِالصَّاعَيْنِ وَ الصَّاعَيْنِ بِالثَّلَاثَةِ فَقَالَ: لَا تَفْعَلْ بِعِ الْجَمْعَ بِالدَّرَاهِمِ ثُمَّ ابْتَعْ بِالدَّرَاهِمِ جَنِيبًا(۱).

یعنی، و از ابی‌هریره روایت شده که رسولخدا (ص) مردی را عامل (ووکیل) گردانید برخَیْبَر، پس او خرمائی از جنس خوب آن برای ایشان آورد، رسولخدا (ص) فرمود: آیا تمام خرمای خیبر چنین است؟ گفت نه، زیرا که ما یک صاع از این خرما را به دوصاع میگیریم و دو صاعش را به سه صاع، فرمود: این کار را مکن، خرمای بد را بفروش بدراهم سپس خرمای خوب بهمان دراهم بخر (برای پرهیز از ربا).

۷- ج عَنْ عَلِيٍّ (رض) قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجِلَالِ الْبُدْنِ الَّتِي نُحِرَتْ وَ بِجُلُودِهَا(۲).

یعنی، از علی (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) مرا امر کرد (وکیل نمود) که جهاز شتر و پوستهای آنرا صدقه بدهم.

۸- ج قَالَ جَابِرٌ (رض) أَرَدْتُ الْخُرُوجَ إِلٰى خَيْبَرَ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِذَا أَتَيْتَ وَكِيلِي فَخُذْ مِنْهُ خَمْسَةَ عَشَرَ وَسْقًا فَإِنِ ابْتَغٰى مِنْكَ آيَةً فَضَعْ يَدَكَ عَلٰى تَرْقُوَتِهِ(۳).

یعنی، جابر گفت، خواستم بیرون روم به طرف خیبر، رسولخدا (ص) فرمود: اگر به خیبر رفتی میروی نزد وکیل من، و از او پانزده وَسْق خرما بگیر، پس اگر از تو نشانه‌ای خواست، دستت را بگذار به استخوان بالای شانۀ او.

۹- ج عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) أَعْطَاهُ دِينَارًا يَشْتَرِي بِهِ أُضْحِيَةً أَوْ شَاةً فَاشْتَرٰى شَاتَيْنِ فَبَاعَ أَحَدَهُمَا بِدِينَارٍ فَأَتَاهُ بِشَاةٍ وَ دِينَارٍ فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيْعِهِ فَكَانَ لَوِ اشْتَرٰى تُرَابًا لَرَبِحَ فِيهِ(۴).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۰.
(۲) و (۳) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۱.

یعنی، از عروهٔ بارقیّ روایت شده که پیامبر(ص) به او دیناری داد که با آن اُضحیه ویا گوسفندی بخرد، او با آن دینار دو گوسفند خرید و یکی از آنها را به یک دینار فروخت و برای رسول خدا (ص) یک گوسفند و یک دینار آورد، آنجناب درحقّ او دعا کرد به برکت در خرید و فروش، پس اگر خاکی را میخرید درآن سود میبرد.

۱۰- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: کٰانَ لِلْعَبّٰاسِ مٰالٌ مُضٰارَبَةٍ فَکٰانَ یَشْتَرِطُ أَنْ لاٰیَرْکَبُوا بَحْرًا وَ لاٰیَنزِلُوا وٰادِیًا فَإِنْ فَعَلْتُمْ فَأَنْتُمْ ضٰامِنُونَ، فَبَلَغَ ذٰلِکَ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَأَجٰازَشَرْطَهُ عَلَیْهِمْ.(۱)

یعنی، برای عبّاس عموی رسولخدا (ص) مالی بود مضاربه میداد (مضاربه اینستکه مال از یک نفر و عمل از دیگری و سود و ضرر هرچه شد برای هردو باشد طبق قرارداد خودشان) و عبّاس شرط میکرد که به دریا سوار نشوند و به وادی نازل نگردند که اگر این کار را کردید ضامن میباشید. این قضیّه به رسولخدا (ص) رسید، آنجناب این شرط او را برایشان تجویز فرمود.

۶۰-باب الصّلح

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالٰی: وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ.(۲)

صُلْح یکی از عقود میباشد که برای ترک نزاع وقطع خصومت و یا جلوگیری از تنازع احتمالی انجام میشود که مثلاً کسی ملکی یا مالی یا حقّی از خود را به دیگری واگذار کند وببخشد، یا دعوایی را با قرار وپیمانی بین خود حلّ وفصل کنند. وبهرحال برای رفع تنازع است.

۱- ج عَنْ عَمْرِوبْنِ عَوْفٍ الْمُزَنِيِّ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قٰالَ: الصُّلْحُ جٰائِزٌ بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ إِلّاٰ صُلْحًا حَرَّمَ حَلاٰلاً أَوْ أَحَلَّ حَرٰامًا وَ الْمُسْلِمُونَ عَلٰی شُرُوطِهِمْ إِلّاٰ شَرْطًا حَرَّمَ حَلاٰلاً أَوْ أَحَلَّ حَرٰامًا.

یعنی، از عَمْرِوبْنِ عَوْفٍ الْمُزَنِيّ از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۱۸۳.
(۲) قرآن/سورهٔ نساء /آیه :۱۲۸.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۱و ۲۲۲.

صلح بین مسلمین جایز است مگر صلحی‌که حلالی را حرام کند ویا حرامی را حلال نماید، ومسلمانان برشرطهای خودشان ثابت میباشند مگرشرطی‌که حلالی‌را حرام‌کند یا حرامی‌را حلال کند.

۲ـ ش عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِیِّبْنِ الْحُسَیْنِ قالَ:قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اَلْبَیِّنَةُ عَلَی الْمُدَّعِی وَ الْیَمِینُ عَلَی الْمُدَّعیٰ عَلَیْهِ، وَ الصُّلْحُ جائِزٌ بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ إِلاّ صُلْحاً أَحَلَّ حَراماً أَوْ حَرَّمَ حَلالاً.[۱]

یعنی، حضرت باقر(ع) روایت نموده‌که رسولخدا (ص) فرمود: دلیل بر مُدَّعِی و قسم برمُنْکِر است و صُلْح جایز است میان مسلمین مگرصُلْحی که‌حرامی را حلال کند ویا حلالی را حرام نماید.

۳ـ ج عَنْ کَعْبِ بْنِ مالِکٍ (رض) أَنَّهُ تَقاضَی ابْنَ أَبِی‌حَدْرَدٍ دَیْناً کانَ لَهُ عَلَیْهِ فِی الْمَسْجِدِ فَارْتَفَعَتْ أَصْواتُهُما حَتّیٰ سَمِعَهُما رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ هُوَ فی بَیْتِهِ فَخَرَجَ إِلَیْهِما فَکَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ فَنادیٰ یا کَعْبُ قالَ: لَبَّیْکَ یا رَسُولَ اللّٰهِ قالَ: ضَعْ مِنْ دَیْنِکَ هٰذا وَ أَوْمَأَ إِلَی الشَّطْرِ قالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ یا رَسُولَ اللّٰهِ قالَ:قُمْ‌فَاقْضِهِ.[۲]

یعنی، روایت شده از کَعْب بْن مالِک‌که او دین خودرا ازاَبِی‌حَدْرَد که مدیون او بود (یعنی به‌کعب بدهکار بود) تقاضا کرد، پس صدای ایشان درمسجد بلندشد تاآنکه رسولخدا (ص) شنید درحالیکه آنحضرت درخانهٔ‌خود بود، پس به‌سوی ایشان بیرون آمد و پردهٔ حجرهٔ خودرا بگشود و ندا کرد ای کعب، او گفت :لَبَّیْکَ یا رَسُولَ اللّٰه، فرمود: از دین خود کم کن و اشاره‌کرد به‌نصف آن(یعنی نیمی ازطلبت را ببخش ومحبّت ورحم وترک نزاع‌کن)، عرض‌کرد :انجام دادم یا رَسُولَ اللّٰه، فرمود: برخیز و انجام‌ده. وبهمین مضمون درکتاب‌وسائل نیزذکرشده.[۳]

ابواب الودیعة و العاریة

۶۱ـ باب اداء الأمانة و تحریم الخیانة

قالَ اللّٰهُ تَعالیٰ:فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ.[۴]

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۱۶۴.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۲. (۳)وسائل الشیعه / ج۱۱/ص۵۴۶
(۴) قرآن/سورهٔ بقره /آیهٔ : ۲۸۳.

وَ قَالَ: وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ.[1]
وَ قَالَ: وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَايُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا.[2]

و آیات دیگر.

۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا (ع) إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ.[3] وَ قَالَ أَبُوذَرٍّ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ: حَافَتَا الصِّرَاطِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الرَّحِمُ وَ الْأَمَانَةُ، فَإِذَا مَرَّ الْوَصُولُ لِلرَّحِمِ الْمُؤَدِّي لِلْأَمَانَةِ نَفَذَ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ إِذَا مَرَّ الْخَائِنُ لِلْأَمَانَةِ الْقَطُوعُ لِلرَّحِمِ لَمْ يَنْفَعْهُ مَعَهُمَا عَمَلٌ، وَ تَكَفَّأَ بِهِ الصِّرَاطُ فِي النَّارِ.[4]

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که فرمود: علی رسید به آنچه رسید نزد رسولخدا (ص) همانا بواسطۀ راستی گفتار و اداء امانت و ابوذر گفت: شنیدم رسولخدا (ص) میفرمود: دو کنار و حاشیۀ صراط دوزخ در روز قیامت رَحِم و امانت است، پس آنکه صلۀ رَحِم و اداء امانت کرده مرورکند برسد به بهشت و چون خائن به امانت وقطع‌کنندۀ رَحِم مرور کند عملی با این دو نفع به او ندهد و صراط اورا طرد کند درآتش.

۲- ش عَنْ زَيْدِبْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي غَدًا وَ أَوْجَبَكُمْ عَلَيَّ شَفَاعَةً أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ أَدَّاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ.[5]

یعنی، روایت شده از زیدبن علیّ (ع) از پدرانش از رسولخدا (ص) که فرمود: نزدیکترین شما به من فردای قیامت و مستحقّ ترین شما به شفاعتِ من، راستگوترین شما درحدیث و اداکننده ترین شما مر اُمانت را و نیکوترین شما درخُلق و نزدیکترین شما به

---

(۱) قرآن/سورۀ مؤمنون/آیۀ ۸، و سورۀ معارج/آیۀ ۳۲.
(۲) قرآن/سورۀ آل‌عمران/آیۀ ۷۵.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۱۸.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۱۹.
(۵) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۵۱۴

مردم می‌باشد.

۳ـ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا إِلَى مَنِ ائْتَمَنَهُ عَلَيْهَا فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَلَا مَالُهُ إِلَّا بِطِيبَةِ نَفْسٍ مِنْهُ(۱).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس نزد او امانتی است باید آنرا به صاحب امانت ردّ کند زیرا خون مسلمان و مالش حلال نیست مگر برضای خود او.

۴ـ ج قَالَ النَّبِيُّ (ص): التَّاجِرُ الصَّدُوقُ الْأَمِينُ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ(۲).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: تاجر راستگوی باامانت باپیامبران و صدّیقین و شهداء می‌باشد.

۵ـ ش قال رسول الله (ص): لَيْسَ مِنَّا مَنْ أَخْلَفَ بِالْأَمَانَةِ(۳) وَقَالَ (ص): أَدَاءُ الْأَمَانَةِ تَجْلِبُ الرِّزْقَ وَالْخِيَانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ(۴).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: ازما نیست کسیکه به امانت خلاف کند. و رسولخدا (ص) فرمود: امانت روزی را جلب و خیانت فقر را جلب می‌کند.

۶ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) عَنْ آبَائِهِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْخِيَانَةِ. وَقَالَ (ص): مَنْ خَانَ أَمَانَةً فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَرُدَّهَا إِلَى أَهْلِهَا ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ مَاتَ عَلَى غَيْرِ مِلَّتِي، وَيَلْقَى اللّٰهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ، وَمَنِ اشْتَرَى خِيَانَةً وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ كَالَّذِي خَانَهَا(۵).

یعنی، ازجعفربن محمّد روایت شده از پدرانش (ع) که رسولخدا (ص) درحدیث منهیّات نهی نمود از خیانت، و فرمود: آنکه دردنیا امانتی را خیانت‌کند و به‌اهل آن ردّ ننماید سپس مرگ او را دریابد برغیرملّت من مرده‌است و خدارا ملاقات‌کند درحالیکه براو خشمناک باشد. و آنکه مال خیانتی را بخرد درحالیکه

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۳/ص ۴۲۴.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۱۹۷.
(۳) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۳/ ص ۲۲۵ و ۲۲۷.
(۵) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

میداند پس او مانند آن کسی استکه خیانت نموده است .

۷ـ ش عَنْ عَلِيّ (ع) عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) قَالَ: أَرْبَعَةٌ لاتَدْخُلُ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ بَيْتًا إِلَّا خَرِبَ، وَلَمْ يعمرْ بِالْبَرَكَةِ: اَلْخِيَانَةُ وَالسَّرِقَةُ وَشُرْبُ الْخَمْرِ وَالزِّنَا(۱).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود : چهار صفت است که یکی از آنها وارد خانه ای نشود جزاینکه آن خانه را خراب کند و به برکت آباد ننماید : خیانت و سرقت و شرب خمر و زنا .

۸ـ ش عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: وَمَنْ خَانَ أَمَانَةً فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَرُدَّهَا عَلَى أَهْلِهَا مَاتَ عَلَى غَيْرِ دِينِ الْإِسْلَامِ وَلَقِيَ اللّٰهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَهْوِي بِهِ فِي شَفِيرِ جَهَنَّمَ أَبَدَ الْآبِدِينَ وَمَنِ اشْتَرَى خِيَانَةً وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهَا خِيَانَةٌ فَهُوَ كَمَنْ خَانَهَا فِي عَارِهَا وَإِثْمِهَا وَمَنِ اشْتَرَى سَرِقَةً وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهَا سَرِقَةٌ فَهُوَ كَمَنْ سَرَقَهَا فِي عَارِهَا وَإِثْمِهَا(۲).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود : هرکس در دنیا امانتی را خیانت کند و به اهل آن رد ننماید برغیر دین اسلام بمیرد و خدا را ملاقات کند درحالیکه برا و خشمناک باشد، پس امر میشود اورا به آتش برند پس سرازیر شود درکنار دوزخ همیشه، و کسیکه مال خیانتی را بخرد درحالیکه میداند آن خیانت است او نیز مانند همان خائن است درننگ و گناهش و کسیکه مال دزدی را بخرد درحالیکه میداند دزدی است پس او مانند دزد است درننگ و گناه آن.

۶۲ـ باب النّهی عن ائتمان الخائن و شارب الخمر

۱ـ ش قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنِ ائْتَمَنَ غَيْرَ أَمِينٍ فَلَيْسَ لَهُ عَلَى اللّٰهِ ضَمَانٌ، لِأَنَّهُ قَدْ نَهَاهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَأْتَمِنَهُ(۳).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود : کسیکه غیرامین را امانت دهد برخدا

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۲۶.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۳۱.

برای او ضمانتی نیست زیرا خدا اورا نهی کرده که او را امین گرداند .

۲ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ ،عَنْ أَبِيهِ (ع) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قٰالَ: لَيْسَ لَکَ أَنْ تَتَّهِمَ مَنْ قَدِ ائْتَمَنْتَهُ ،وَ لاٰتَأْتَمِنِ الْخٰائِنَ وَ قَدْ جَرَّبْتَهُ(۱).

یعنی،جعفربن محمّد از پدرش روایت کرده که رسولخدا (ص) فرمود: توحقّ نداری متّهم کنی آنرا که امین دانسته‌ای و خائن را أمین نکن که اورا تجربه کرده‌ای.

۳ـ ش قٰالَ النَّبِيُّ (ص): مَنِ ائْتَمَنَ شٰارِبَ الْخَمْرِ عَلٰى أَمٰانَةٍ بَعْدَ عِلْمِهِ فَلَيْسَ لَهُ عَلَى اللّٰهِ ضَمٰانٌ وَ لاٰأَجْرَلَهُ وَ لاٰخَلَفَ(۲).

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه شٰارِبُ‌الْخَمْر را امین کند بر امانتی پس ازآنکه دانسته‌که او شارب الخمر است ،پس برای او برخدا ضمانتی نیست و اجری ندارد و جای گیری برای او نیست .

۶۳ـ باب العارية وضمانها

۱ـ ج عَنْ أَنَسٍ (رض) قٰالَ: كٰانَ فَزَعٌ بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَعٰارَ النَّبِيُّ (ص) فَرَسًا مِنْ أَبِي‌طَلْحَةَ يُقٰالُ لَهُ الْمَنْدُوبُ فَرَكِبَهُ فَلَمّٰا رَجَعَ قٰالَ: مٰارَأَيْنٰا مِنْ شَيْءٍ وَ إِنْ وَجَدْنٰاهُ لَبَحْرًا(۳).

یعنی،از أنَس روایت شده که ترسی درمدینه بوجودآمده بود(وتصوّر میرفت دشمن درصدد حمله میباشد) .پس رسولخدا(ص)ازأبی‌طَلْحَه اسبی که نامش مَنْدُوب بود (وکندروبود) عاریه‌کرد وسوار شد (و به خارج تاخت و معلوم‌شد چیزی ازطرف دشمن نبود) ،پس چون برگشت فرمود :ما چیزی ندیدیم و این اسب را (که قبلاً کندروبود)دریائی ازجهت تندی حرکت یافتیم (یعنی تبدیل به‌اسب تندروشده بود) .

۲ـ ج قٰالَ أَيْمَنُ:دَخَلْتُ عَلٰى عٰائِشَةَ وَ عَلَيْهٰا دِرْعُ قِطْرٍ

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۲۹.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۳۱.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۲.

ثَمَنَ خَمْسَةِ دَرَاهِمَ فَقَالَتِ انْظُرْ إِلىٰ جَارِيَتِي فَإِنَّهَا تُزْهىٰ أَنْ تَلْبَسَهُ فِي الْبَيْتِ وَ قَدْ كَانَ لِي مِنْهُنَّ دِرْعٌ عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ تُقَيَّنُ بِالْمَدِينَةِ إِلَّا أَرْسَلَتْ إِلَيَّ تَسْتَعِيرُهُ(١).

یعنی، اَیْمَن گفت، برعائشه وارد شدم درحالیکه بربدن او جامهٔ قطربود (یک نوع جامهٔ محکمی که دریمن بافته میشده) که قیمت آن پنج درهم بود، او گفت به کنیز من نظرکن او نمی خواهد آنرا دراین خانه بپوشد (وتکبّرمیکند) درحالیکه درزمان رسولخدا (ص) من جامه‌ای ازآن داشتم پس زنی در مدینه نبود که زینت کندمگر آنکه برای گرفتن عاریهٔ آن جامه، نزدمن میفرستاد (وبه او عاریه میدادم ولی‌اکنون که وضع مالی مردم‌خوب شده آنرا نمی‌پوشند).

٣- ج عَنْ أَبِي أُمَامَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِنَّ اللّٰهَ قَدْ أَعْطىٰ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ فَلَاوَصِيَّةَ لِوَارِثٍ وَ لَاتُنْفِقُ الْمَرْأَةُ شَيْئاً مِنْ بَيْتِهَا إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَ لَا الطَّعَامَ؟ قَالَ: ذٰلِكَ أَفْضَلُ أَمْوَالِنَا ثُمَّ قَالَ: الْعَارِيَةُ مُؤَدَّاةٌ وَ الْمِنْحَةُ مَرْدُودَةٌ وَ الدَّيْنُ مَقْضِيٌّ وَ الزَّعِيمُ غَارِمٌ(٢).

یعنی، از اَبی‌اُمامه روایت‌شده از رسولخدا (ص) که‌فرمود: خدای تعالی بتحقیق به‌هرصاحب‌حقّی حقّ اورا عطاکرده‌است، پس وصیّتی برای وارث‌لزوم ندارد و زن چیزی از خانهٔ‌خود انفاق نمیکند مگر باذن همسرش، عرض‌شد یَا رَسُولَ اللّٰه طعام‌را انفاق نکند؟ فرمود: طعام بهترین اموال ماست، سپس‌فرمود: عاریه اداشدنی است (یعنی پس‌ازآنکه ازآن منفعت‌برد باید به‌صاحبش‌برگرداند) و مِنْحَه (چیزی که دراختیار غیر قرارداده‌میشود برای بهره مانند حیوان برای شیرآن ودرخت‌برای میوهٔ‌آن) ردّ شدنی است و دَیْن قضاشدنی است (وباید طلب‌طلبکار داده‌شود) و ضامن غرامت‌کشنده‌است (یعنی هرگاه بدهکار نتوانست دین‌خودرا بپردازد طلبکار به‌سراغ ضامن میرود).

٤- ج عَنْ سَمُرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: عَلَى الْيَدِ مَا

---

(١) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج٢/ص ٢٢٢و٢٢٣.
(٢) التاج‌الجامع‌للاصول / ج٢/ص٢٢٣ والمصنف/ج٨/ص١٨١.

أَخَذَتْ حَتّٰی تُؤَدِّیَ، ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ نَسِیَ فَقَالَ: هُوَ أَمِینُکَ لاضَمانَ عَلَیْهِ.
یعنی، از سَمُرَه از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: برعهدهٔ دست است آنچه گرفته تا اداکند (یعنی مثلاً اگر کسی چیزی را عاریه گرفت و در دستش تلف شد ضامن است و اگرچه درنگهداری آن کوتاهی نکرده باشد)، ولی حَسَن (که او این روایت را از سَمُرَه نقل نموده، چنین ضمان را که در حدیث آمده) فراموش کرده پس گفته: او امین تو است و ضمانتی بر او نیست (یعنی چنانکه اگر شخص امین که امانتی به او سپرده شده، بدون سهل انگاری وکوتاهی درحفظ امانت بلکه بواسطهٔ آفت یا بلیّه‌ای که قادر بردفع آن نباشد، امانت در دست او تلف یا ناقص شود ضامن نیست و باز نام امین براو صادق است، همانطورحسن راوی این روایت درموردعاریه واجاره وغیراینها نیزچنین گفته‌که مثلاًمستعیر درصورت تلف شدن عاریه هرگاه درحفظ ونگهداری آن قصورنکرده باشد ضامن نیست).

۵-ج عَنْ صَفْوانَ بْنِ یَعْلیٰ (رض) عَنْ أَبِیهِ قالَ، قالَ لِی رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِذا أَتَتْکَ رُسُلِی فَأَعْطِهِمْ ثَلاثِینَ دِرْعًا وَ ثَلاثِینَ بَعِیرًا فَقُلْتُ: یا رَسُولَ اللّٰهِ أَعارِیَةٌ مَضْمُونَةٌ أَوْ عارِیَةٌ مُؤَدّاةٌ؟ قالَ: بَلْ مُؤَدّاةٌ.(۲)

یعنی، از صَفْوان بن یَعْلیٰ از پدرش روایت شده که گفت، رسولخدا (ص) به من فرمود: هرگاه قاصدهای من نزد تو آمد سی عدد زره و سی‌عدد شتر به‌آنان بده، گوید گفتم: ای رسولخدا آیا عاریه است که ضمانت شده باشد (که درصورت تلف اگرچه درحفظ آن کوتاهی نیزنشده باشد ضمانت است) ویا عاریه‌است که (درصورت بقاء) باید اداء شود (واگربدون قصور تلف شود ضمانت ندارد)؟ فرمود: بلکه اداء شود (یعنی درصورت بقاء به مالک اداء میشود).

۶- ش جاءَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِلیٰ صَفْوانَ بْنِ أُمَیَّةَ فَسَأَلَهُ سِلاحًا ثَمانِینَ دِرْعًا، فَقالَ لَهُ صَفْوانُ: عارِیَةٌ مَضْمُونَةٌ أَوْ غَصْبًا؟ فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): بَلْ عارِیَةٌ مَضْمُونَةٌ.(۳)

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۳.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

یعنی، روایت شده که رسولخدا (ص) نزد صَفْوان بْنِ اُمَیَّه آمد از او سلاحی خواست هشتاد زره: صفوان گفت آیا عاریهٔ ضمانت شده است ویا غصب (یعنی آیا این هشتاد زره را بعنوان عاریه‌که در آن ضمانت است میگیری ویا آنها را غصب میخواهی که برنگردانی)؟ رسولخدا (ص) فرمود: بلکه عاریهٔ ضامن شده.

۷- ش عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ قالَ: اسْتَعارَ النَّبِیُّ (ص) مِنْ صَفْوانَ بْنِ اُمَیَّةَ سَبْعِینَ دِرْعًا حُطَمِیَّةً وَ ذٰلِکَ قَبْلَ إِسْلامِه، فَقالَ: أَغَصْبٌ أَمْ عارِیَةٌ یا أَبَا الْقاسِمِ؟ فَقالَ: بَلْ عارِیَةٌ مُؤَدّاةٌ، فَجَرَتِ السُّنَّةُ فِی الْعارِیَةِ إِذا شُرِطَ فِیها أَنْ تَکُونَ مُؤَدّاةً.[1]

یعنی، از محمّدبن علیّ‌بن الحسین (ع) روایت شده که فرمود: پیامبر (ص) از صَفْوانِ بْنِ اُمَیّه هفتاد زره حُطَمِیّ (نوعی زره که بسیار محکم است) عاریه گرفت، و این عاریه قبل از اسلام صَفْوان بود، پس او گفت: ای اَبَاالْقاسِم آیا بعنوان غصب میگیری یا بعنوان عاریه؟ رسولخدا (ص) فرمود: «بلکه عاریه‌ای که اداشدنی باشد». از اینرو در عاریه این سنّت جریان پیدا کرد که هرگاه در آن شرط (اداء) شود، عاریه اداشدنی خواهدبود (که باید به مالک آن، مسترد شود ودرصورت تلف، مستعیر باید از عهدهٔ خسارت آن برآید).

۸- ج عَنْ أَنَسٍ (رض) أَنَّ النَّبِیَّ (ص) کانَ عِنْدَ بَعْضِ نِسائِه فَأَرْسَلَتْ إِحْدیٰ أُمَّهاتِ الْمُؤْمِنِینَ مَعَ خادِمِها قَصْعَةً فِیها طَعامٌ فَضَرَبَتْ بِیَدِها فَکَسَرَتِ الْقَصْعَةَ فَضَمَّ النَّبِیُّ (ص) إِحْدَی الْکِسْرَتَیْنِ إِلَی الْأُخْریٰ وَ جَعَلَ یَجْمَعُ فِیهَا الطَّعامَ وَ یَقُولُ: غارَتْ أُمُّکُمْ کُلُوا فَأَکَلُوا حَتّیٰ جاءَتْ قَصْعَتُها قالَ: کُلُوا وَ حَبَسَ الرَّسُولُ وَ الْقَصْعَةَ الْمَکْسُورَةَ حَتّیٰ فَرَغُوا فَدَفَعَ الْقَصْعَةَ الصَّحِیحَةَ إِلَی الرَّسُولِ.[2]

یعنی، از انس روایت شده‌که: پیامبر (ص) نزد یکی از زنانش‌بود که یکی دیگر از زنانش کاسهٔ طعامی با خادمش فرستاد خدمت پیامبر (ص)، آنزنیکه نزد پیامبر (ص) بود با دست‌خود زد و کاسه را شکست، رسولخدا (ص) شکسته‌ها را با دست خود بهم چسبانید و

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۳۸.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۴.

طعام را جمع کرد و فرمود مادرتان غیرت ورزید بخورید، پس خوردند تا کاسۀ صحیحی حاضر شد فرمود بخورید، و قاصد و کاسۀ شکسته را نگه‌داشت تا از خوردن فارغ شدند، پس کاسۀ صحیحه را به قاصد داد که ببرد.

ابواب الإستقراض و الإستدانة

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلٰى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لْيَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهُ وَ لَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا ...(۱).

۶۴ باب فضيلة القرض

۱ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ أَقْرَضَ مُؤْمِنًا قَرْضًا يَنْظِرُ بِهِ مَيْسُورَه كَانَ مَالُهُ فِي زَكَاةٍ، وَكَانَ هُوَ فِي صَلَاةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ حَتّٰى يُؤَدِّيه(۲).

یعنی، از جعفربن محمد روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه به مؤمنی قرضی دهد آن چنانکه به او مهلت دهد تا تمکّن پیدا کند مالش را درزکات داده و خود او مورد دعای ملائکه می‌باشد تا آنکه آن مؤمن به او اداکند.

۲ـ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: "مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُقْرِضُ مُسْلِمًا قَرْضًا مَرَّتَيْنِ إِلَّا كَانَ كَصَدَقَتِهَا مَرَّةً"(۳).

یعنی، از ابن مسعود روایت شده‌که رسولخدا(ص) فرمود: هیچ‌مسلمانی دو مرتبه قرض نمی‌دهد مگر اینکه یکمرتبه صدقه محسوب می‌شود.

۳ـ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ مَنْ أَقْرَضَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ أَقْرَضَهُ وَزْنَ جَبَلِ أُحُدٍ مِنْ جِبَالِ رَضْوٰى و طُورِ سَيْنَاء

---

(۱) قرآن/ سورۀ بقره /آیۀ ۲۸۲.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۸۷.
(۳) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۸۱۲.

حَسَنَات، وَ إِنْ رَفَقَ بِهِ فِي طَلَبِهِ تعدى بِهِ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ اللَّامِعِ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ لَاعَذَابٍ، وَ مَنْ شَكَا إِلَيْهِ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ فَلَمْ يُقْرِضْهُ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ يَجْزِي الْمُحْسِنِينَ(۱).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: و کسیکه به برادر مسلمان خود قرض دهد برای او بهردرهمی‌که قرض داده وزن کوه احد از کوههای رضوی و طورسیناء حسنات است و اگر با او مدارا کرد درمطالبهٔ‌دین برصراط بگذرد مانند برق تند درخشان بدون حساب و عذابی و کسیکه برادر مسلمان او نزد او شکایت کند و به او قرض ندهد خدا بهشت را براو حرام کند درروزیکه محسنین را جزاء میدهد.

(نویسنده گوید: این حدیث موردتأمّل بوده، واشکالاتی دارد).

۶۵ـ باب التّغليظ فى الدين وعدم سقوطه عمّن قُتِل فى سبيل الله

۱ـ ج قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ أُحْيِيَ ثُمَّ قُتِلَ ثُمَّ أُحْيِيَ ثُمَّ قُتِلَ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ مَا دَخَلَ الْجَنَّةَ حَتَّى يُقْضَى عَنْهُ دَيْنُهُ(۲).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: قسم به آنکه جانم بدست او است اگر مردی درراه خدا کشته شود سپس زنده گردد سپس کشته شود وباز زنده شود سپس کشته شود و برگردن او دینی باشد داخل بهشت نشود تا دَیْن او ازطرف او اداء شود.

۲ـ ش عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَ الدَّيْنِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ تَعْدِلُ الدَّيْنُ بِالْكُفْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ(۳).

یعنی، از ابی‌سعیدخدری روایت شده‌که گفت، شنیدم رسولخدا (ص) میفرمود: پناه می‌برم به خدا از کُفْر ودَیْن، عرض شد ای رسولخدا آیا دَیْن را باکفر مساوی قرار دادی؟ فرمود: آری.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۸۸.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۶.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۷۷و۷۸.

۳ـ ش عَنْ عَلِیّ(ع) قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَرْبَعَةٌ یُؤْذُونَ أَهْلَ النّارِ عَلیٰ ما بِهِمْ مِنَ الْأَذیٰ یُسْقَوْنَ مِنْ حَمِیمِ الْجَحِیمِ یُنادُونَ بِالْوَیْلِ وَ الثُّبُورِ یَقُولُ أَهْلُ النّارِ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ما بالُ هٰؤُلاءِ الْأَرْبَعَةِ قَدْ آذَوْنا عَلیٰ ما بِنا مِنَ الْأَذیٰ فَرَجُلٌ مُعَلَّقٌ فی تابُوتٍ مِنْ جَمْرٍ وَ رَجُلٌ یَجُرُّ أَمْعاءَهُ وَ رَجُلٌ یَسِیلُ فُوهُ قَیْحاً وَ دَماً وَ رَجُلٌ یَأْکُلُ لَحْمَهُ فَقِیلَ لِصاحِبِ التّابُوتِ ما بالُهُ قَدْ آذانا عَلیٰ ما بِنا مِنَ الْأَذیٰ فَیَقُولُ إِنَّ الْأَبْعَدَ قَدْ ماتَ وَ فی عُنُقِهِ أَمْوالُ النّاسِ لَمْ یَجِدْ لَها فی نَفْسِهِ أَداءً وَ لا وَفاءً ثُمَّ یُقالُ لِلَّذی یَجُرُّ أَمْعاءَهُ ما بالُ الْأَبْعَدِ قَدْ آذانا عَلیٰ ما بِنا مِنَ الْأَذیٰ فَیَقُولُ إِنَّ الْأَبْعَدَ کانَ لا یُبالی أَیْنَ أَصابَ الْبَوْلُ مِنْ جَسَدِهِ ثُمَّ یُقالُ لِلَّذی یَسِیلُ فُوهُ قَیْحاً وَ دَماً ما بالُ الْأَبْعَدِ قَدْ آذانا عَلیٰ ما بِنا مِنَ الْأَذیٰ فَیَقُولُ إِنَّ الْأَبْعَدَ کانَ یُحاکی فَیَنْظُرُ إِلیٰ کُلِّ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ فَیُسْنِدُها وَ یُحاکی بِها ثُمَّ یُقالُ لِلَّذی کانَ یَأْکُلُ لَحْمَهُ ما بالُ الْأَبْعَدِ قَدْ آذانا عَلیٰ ما بِنا مِنَ الْأَذیٰ فَیَقُولُ إِنَّ الْأَبْعَدَ کانَ یَأْکُلُ لُحُومَ النّاسِ بِالْغِیبَةِ وَ یَمْشی بِالنَّمِیمَةِ*.

یعنی، روایت شده از علی(ع) که گفت رسولخدا (ص) فرمود: چهار طایفه اهل آتش را آزار میدهند علاوه برآزارهایی‌که خود دارند این چهار طایفه از آب داغ دوزخ می‌آشامند و فریاد می‌کنند به‌وای وای، اهل آتش به‌یکدگر میگویند چه‌شده این چهارطایفه‌را که ما را آزار می‌دهند اضافه برآزارها که‌خود داریم، پس، از آن چهارطایفه مردی استکه آویزان است در تابوتی از پارهٔ آتش و مردی که روده‌های خود رامیکشاندومردی‌که از دهان او چرک وخون‌جاری است و مردی‌که گوشت خودرا میخورد، پس گفته‌شود به‌صاحب تابوت چه‌شده‌که ما را اذیّت‌کرده باضافه از اذیّتی‌که خود مبتلائیم، می‌گوید آن خدا دورتری استکه مُرد درحالیکه درگردنش اموال مردم‌بود و خیال اداء ووفاء نداشت، سپس به‌آنکه روده‌های خودرا میکشد گفته‌شود چه‌شده‌که ما را اذیّت‌کرده باضافه براذیّتی‌که خود مبتلائیم، آن دورتر ازخدا میگوید باکی نداشته که‌هرجای بدنش

---

* وسائل الشیعه / ج۸/ص ۶۱۷و۶۱۸.

بول برسد، سپس گفته شود به آنکه چرک و خون از دهانش جاری شود چه شده این دورتر از خدا که ما را اذیّت کرده با اذیّتهایی که خود داریم، گوید این دورترا زخدا حکایت میکرد و به هرکلمهٔ بدی نظر داشت که سند قرار دهد و حکایت کند، سپس گفته شود به آنکه گوشت خودرا میخورد چه شده که این دورتر از رحمت خدا ما را اذیّت کرده علاوه بر اذیّتها که خود گرفتاریم، میگوید این دورتر از رحمت خدا گوشت مردم را بغیبت کردن و نمّامی کردن میخورده است. (نویسنده گوید در این باب احادیث دیگری وارد شده است که ما آنرا درکتاب جنائز باب سی و چهارم بیان نمودیم).

۶۶- باب کراهة الدّین مع الغنی عنه

۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) عَنْ آبٰائِهِ قٰالَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِیّٰاکُمْ وَ الدَّیْنَ فَاِنَّهُ شَیْنُ الدّینِ[۱].

یعنی، جعفربن محمد از پدرانش روایت کرده که رسولخدا(ص) فرمود: بپرهیزید از دین زیرا زشتی دین است.

۲- ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ أَرٰادَ الْبَقٰاءَ وَ لاٰبَقٰاءَ فَلْیُبٰاکِرِ الْغَدٰاءَ، وَلْیُجَوِّدِ الْحِذٰاءَ، وَلْیُخَفِّفِ الرِّدٰاءَ، وَلْیُقِلَّ مُجٰامَعَةَ النِّسٰاءِ، قِیلَ: وَ مٰا خِفَّةُ الرِّدٰاءِ؟ قٰالَ: قِلَّةُ الدَّیْنِ[۲].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس بخواهد باقی بماند درحالیکه بقائی نیست: باید صبح زود برخیزد و کفش را خوب کند و رداء را سبک نماید، و با زنان کم مجامعت کند: عرض کردند: یٰا رَسُولَ اللّٰه ردا وسبکی آن چیست؟ فرمود: کمی دَیْن.

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبٰائِهِ (ع) انَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قٰالَ: مٰا الْوَجَعُ إِلاّٰ وَجَعُ الْعَیْنِ، وَ مَا الْجَهْدُ إِلاّٰ جَهْدُ الدَّیْنِ[۳]. وَ قٰالَ النَّبِیُّ(ص): الدَّیْنُ رٰایَةُ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ فِی الْأَرَضِینَ، فَإِذٰا أَرٰادَ أَنْ یُذِلَّ عَبْداً وَضَعَهُ

---

(۱)و(۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۷۷.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۷۸.

فِی عُنُقِهِ(۱)

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) از پدرانش روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: نیست درد مگر دردچشم، و کوشش نیست مگر کوشش و سختی دَیْن. و رسولخدا (ص) فرمود: دَیْن پرچم خدای عَزَّوَجَلَّ است در زمینها، پس چون بخواهد بنده‌ای را خوار کند آنرا در گردن او می‌گذارد.

۶۷-باب حسن القضاء

۱- ج عَنْ أَبِی رَافِعٍ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) اسْتَسْلَفَ مِنْ رَجُلٍ بَکْرًا فَقَدِمَتْ عَلَیْهِ إِبِلٌ مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ فَأَمَرَنِی أَنْ أَقْضِیَ الرَّجُلَ بَکْرَهُ فَقُلْتُ: لَمْ أَجِدْ فِیهَا إِلَّا خِیَارًا رَبَاعِیًا فَقَالَ: أَعْطِهِ إِیَّاهُ، إِنَّ خِیَارَ النَّاسِ أَحْسَنُهُمْ قَضَاءً(۲).

یعنی، روایت شده از أَبی رافع که رسولخدا (ص) از مردی شتر سه ساله‌ای خرید نسیه و بدَیْن، پس شتری از شتر صدقه آوردند ومرا امر کرد که شتر آن مرد را که برذمّه بود بدهم، عرض کرد نیافتم مگر بهتر وچهارساله، فرمود: آنرا به او بده زیرا بهترین مردم نیکوترین ایشانست در قَضاءِ دَیْن.

۲- ج عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِی رَبِیعَةَ (رض) قَالَ: اسْتَقْرَضَ مِنِّی النَّبِیُّ (ص) أَرْبَعِینَ أَلْفًا فَجَاءَهُ مَالٌ فَدَفَعَهُ إِلَیَّ وَقَالَ: بَارَکَ اللّٰهُ فِی أَهْلِکَ وَ مَالِکَ، إِنَّمَا جَزَاءُ السَّلَفِ الْحَمْدُ وَ الْأَدَاءُ(۳).

یعنی، روایت شده از عبداللّه بن اَبی رَبیعَه که گفت: پیامبر (ص) از من چهل هزار قرض کرد پس مال او آمد و پس داد وگفت خدا ترا دربارۀ خانواده و مالت برکت دهد، همانا جزاء سَلَف حمد است و اداء.

۳- ج عَنِ الْمُغِیرَةِ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۷۸و ۷۹.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۵.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۵.

عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الْأُمَّهَاتِ وَ وَأْدَ الْبَنَاتِ وَ مَنْعاً وَ هَاتِ وَ كَرِهَ لَكُمْ قِيلَ وَ قَالَ وَ كَثْرَةَ السُّؤَالِ وَ إِضَاعَةَ الْمَالِ.(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: خدا برشما حرام کرده عاقّ مادرها و به خاک کردن دخترها و منع کردن حقوق و هرچه باشد بیاور وبرای شما مکروه داشت قیل و قال و بسیاری سؤال وضایع کردن مال را

۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): الدَّيْنُ ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ كَانَ لَهُ فَأَنْظَرَ وَ إِذَا كَانَ عَلَيْهِ أَعْطَى وَ لَمْ يَمْطُلْ فَذَاكَ لَهُ وَ لَا عَلَيْهِ، وَ رَجُلٌ إِذَا كَانَ لَهُ اسْتَوْفَى، وَ إِذَا كَانَ عَلَيْهِ أَوْفَى فَذَاكَ لَا لَهُ وَ لَا عَلَيْهِ، وَ رَجُلٌ إِذَا كَانَ لَهُ اسْتَوْفَى، وَإِذَا كَانَ عَلَيْهِ يَمْطُلُ فَذَاكَ عَلَيْهِ وَ لَا لَهُ.(۲)

یعنی، جعفربن محمد گفت، رسولخدا (ص) فرمود: دَیْن باعتبار گیرنده و دهندهٔ آن سه قسم است: مردیکه صاحب مال است و (به بدهکار) مهلت دهد و چون بدهکار باشد بدهد وکندی نکند، پس دَیْن به نفع اوست و برضرر او نیست، و مردیکه چون بخواهد تمام گیرد و چون بدهکار باشد تمام وبموقع بدهد، پس دَیْن نه بنفع او و نه بضرر اوست، و مردیکه چون بخواهد تمام گیرد و چون بدهکار باشد کندی کند، پس دَیْن برضرر اوست نه بنفع او.

۶۸- باب مطل الغنی

۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ (ع) عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: وَ مَنْ مَطَلَ عَلَى ذِي حَقٍّ حَقَّهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَدَاءِ حَقِّهِ فَعَلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ خَطِيئَةُ عَشَّارٍ.(۳)

یعنی، روایت شده از جعفربن محمّد از پدرانش از رسولخدا (ص) که فرمود: وکسیکه کندی کند برصاحب حقّی حقّ اورا درحالیکه بر اداء حق او تواناست، پس همه روز براوست گناه گمرکچی.

۲- ش وج مِنْ أَلْفَاظِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص): مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ.(۴)

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۲۵. (۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص۸۹.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۸۹.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۹۰ و التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۲۵ و المصنف / ج۸/ص ۳۱۶و۳۱۷.

یعنی، از الفاظ رسولخدا (ص) است که فرموده: معطل کردن وامروز وفردا کردن دارنده وغنیّ نسبت به اداء دَیْن خود ستم است.

۳ـ ش وج عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لَيُّ الْوَاجِدِ بِالدَّيْنِ يُحِلُّ عِرْضَهُ وَ عُقُوبَتَهُ مَا لَمْ يَكُنْ دَيْنُهُ فِيمَا يَكْرَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ (۱).

یعنی، امروزوفردا کردن آنکه دارد نسبت به دَیْن خودآبروی او را حلال میکند و عقوبت اورا روا میدارد مادامیکه دَیْن اودرراهیکه مکروه خدای عَزَّوَجَلّ است نباشد. (این حدیث با کمی اختلاف درکتاب تاج نیز ذکرشده است (۲))

۴ـ ش قَالَ النَّبِيُّ (ص): لَيْسَ مِنْ غَرِيمٍ يَنْطَلِقُ مِنْ عِنْدِ غَرِيمِهِ رَاضِيًا إِلَّا صَلَّتْ عَلَيْهِ دَوَابُّ الْأَرْضِ وَ نُونُ الْبَحْرِ، وَ لَيْسَ مِنْ غَرِيمٍ يَنْطَلِقُ صَاحِبُهُ غَضْبَانَ وَ هُوَ مَلِيٌّ إِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بِكُلِّ يَوْمٍ يَحْبِسُهُ وَ لَيْلَةٍ ظُلْمًا (۳).

یعنی، پیامبر (ص) فرمود: هیچطلبکاری از نزد بدهکار خوشنود راه نمیافتد مگرآنکه جنبندگان زمین و ماهی دریا براو طلب رحمت میکنند و هیچطلبکاری از نزد بدهکارش غضبناک راه نمیافتد درحالیکه او دارد مگرآنکه خدای عَزَّوَجَلّ بهرروزی و شبی که او را نگهداشته و مال اورا حبس کرده بظلم بنویسد.

۵ـ ش قَالَ عَلِيٌّ (ع) سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ: مَطْلُ الْمُسْلِمِ الْمُوسِرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقَارٌ وَ لَا دَارٌ وَ لَا مَالٌ فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِ (۴).

یعنی، علی (ع) فرمود از رسولخدا (ص) شنیدم که میفرمود امروز و فردا کردن مسلمان متمکّن برای مسلمین ستم است و کسیکه آب وملک وخانه و مالی ندارد پس براو راهی نیست.

۹۶ـ باب فضل انظار المعسر

۱ـ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): فِي يَوْمٍ حَارٍّ مَنْ سَرَّهُ أَنْ

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۹۰.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۶.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۱۰۱و۱۰۲.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۹۷.

يُظِلَّهُ اللّهُ فِی ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لاظِلَّ إِلاَّ ظِلّهُ فَلْيُنْظِرْ غَرِيماً أَوْ لِيَدَعَ لِمُعْسِرٍ(۱).

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: در روز گرمی کسیکه خوش دارد که خدا اورا درسایهٔ عرشش جای دهد روزیکه سایه‌ای جُز سایهٔ او نیست باید بدهکاری را مهلت دهد و یا به‌دست تنگی واگذارد.

۲- ش قالَ النَّبِیُّ (ص): أَلْفُ دِرْهَمٍ أُقْرِضُها مَرَّتَيْنِ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِها مَرَّةً وَ كَما لايَحِلُّ لِغَرِيمِكَ أَنْ يَمْطُلَكَ وَ هُوَ مُوسِرٌ فَكَذٰلِكَ لايَحِلُّ لَكَ أَنْ تُعْسِرَهُ إِذا عَلِمْتَ أَنَّهُ مُعْسِرٌ(۲).

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: هزار درهمی که آنرا دو مرتبه قرض دهم نزدمن محبوبتر است از اینکه یکمرتبه آنرا صدقه دهم و چنانچه روا نیست برای بدهکارتو که برای تو امروز و فردا کند پس همچنین روا نیست برای تو که به او سخت بگیری وقتیکه دانسته باشی‌که او در سختی است.

۳- ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِراً كانَ لَهُ عَلَی اللّهِ فِی كُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ بِمِثْلِ مالَهُ عَلَيْهِ حَتّی يَسْتَوفِیَ حَقَّهُ(۳).

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه بدست تنگی مهلت دهد برخدا باشد برای او در هرروزی ثواب صدقه‌ای بمانند آنچه بر گردن او دارد تاآنکه حقّ خودرا بگیرد.(نویسنده‌گوید: مانند این احادیث،درباب چهارم نیز احادیثی ذکرگردید).

۷۰-باب ارضاءالغريم المطالب بالإعطاء والملاطفة

۱- ج عَنْ جابِرٍ قالَ: قُتِلَ أَبِی يَوْمَ أُحُدٍ شَهِيداً وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ فَاشْتَدَّ الْغُرَماءُ فِی حُقُوقِهِمْ فَأَتَيْتُ النَّبِیَّ (ص) فَكَلَّمْتُهُ فَسَأَلَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا تَمْرَ حائِطِی وَ يُحَلِّلُوا أَبِی فَأَبَوْا فَقالَ (ص) سَنَغْدُو

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۱۱۴.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۹۰و۱۱۳.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۱۱۴.

عَلَیکَ فَغَدا عَلَینا حِینَ أَصبَحَ فَطافَ فِی النَّخلِ وَ دَعا فِی تَمرِها بِالبَرَکَةِ فَجَدَدتُها فَقَضَیتُهُم وَ بَقِیَ لَنا مِن تَمرِها[1].

یعنی، از جابر روایت شده که گفت پدرم درروزجنگ اُحُد کشته شد و شهید گردید و براو دَینی بود که طلبکاران درگرفتن حقّشان فشار آوردند، من آمدم خدمت رسولخدا (ص) و با او سخن گفتم، آن جناب از طلبکاران خواست که خرمای بستان مرا بپذیرند و پدرم را حلال کنند، آنان قبول نکردند، رسولخدا (ص) فرمود: فردا صبح می‌آیم نزدتو، پس صبح که شد آمدند و درختان خرما را طواف کردند و ببرکت درخرمای آن دعا کردند، پس خرما چیدیم و طلب آنان را قضا کردم و از خرمای آن برای ما چیزی باقی ماند.

۲ـ ش عَن جَعفَربنِ مُحَمَّدٍ (ع) یَقُولُ: إِنَّ رَجُلاً کانَ لَهُ عَلی رَجُلٍ خَمسَةَ عَشَرَ وَسقاً مِن تَمرٍ وَ کانَ لَهُ نَخلٌ فَقالَ لَهُ: خُذ ما فِی نَخلِی بِتَمرِکَ، فَأَبی أَن یَقبَلَ فَأَتَی النَّبِیَّ (ص) فَقالَ: یا رَسُولَ اللّٰه لِفُلانٍ عَلَیَّ خَمسَةَ عَشَرَ وَسقاً مِن تَمرٍ فَکَلِّمهُ یَأخُذ ما فِی نَخلِی بِتَمرِهِ فَبَعَثَ النَّبِیُّ (ص) إِلَیهِ فَقالَ: یا فُلانُ خُذ ما فِی نَخلِهِ بِتَمرِکَ، فَقالَ: یا رَسُولَ اللّٰهِ لایَفِی، وَ أَبی أَن یَفعَلَ فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لِصاحِبِ النَّخلِ اجذُذ نَخلَکَ، فَجَذَّهُ لَهُ فَکالَهُ فَکانَ خَمسَةَ عَشَرَ وَسقاً[2].

یعنی، از جعفربن محمد (ع) روایت شده که میفرمود: مردی بر ذمّهٔ او از مرد دیگر پانزده وَسق خرما بود و او درختی داشت و گفت آنچه در درخت من هست بگیر درمقابل خرمائی‌که طلب داری، او نپذیرفت، پس آنمرد مدیون آمد خدمت رسولخدا و گفت فلانی بر ذمّهٔ من ۱۵ وَسق خرما طلبکار است، با او بفرمائید آنچه دردرخت من هست بگیرد، رسولخدا (ص) فرستاد و اورا احضار کرد و به او گفت فلانی آنچه در درخت میباشد درمقابل خرمای خود بگیر، عرض‌کرد یا رَسُولَ اللّٰه آن وفا نمی‌کند به‌دین من و خودداری کرد رسولخدا (ص) به‌آنمرد مدیون فرمود آنچه در درخت میباشدبچین‌و او چید و به‌کیل آورد و ۱۵ وَسق گردید.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۶و ۲۲۷ والمصنف / ج۳/ص۵۶۱.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۱۲.

۷۱-باب من أدرك ماله عند مفلس فهو أحقّ به

۱- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ أَدْرَكَ مَالَهُ بِعَيْنِهِ عِنْدَ رَجُلٍ أَوْ إِنْسَانٍ قَدْ أَفْلَسَ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْ غَيْرِهِ(۱). رَوَاهُ الْخَمْسَةُ. وَ فِي رِوَايَةٍ لِأَبِي دَاوُدَ: فَإِنْ كَانَ قَضَاهُ مِنْ ثَمَنِهَا شَيْئًا فَمَا بَقِيَ فَهُوَ أُسْوَةُ الْغُرَمَاءِ وَ أَيُّمَا امْرِئٍ هَلَكَ وَ عِنْدَهُ مَتَاعُ امْرِئٍ بِعَيْنِهِ اقْتَضَى مِنْهُ أَوْ لَمْ يَقْتَضِ فَهُوَ أُسْوَةُ الْغُرَمَاءِ(۲).

یعنی، ابی‌هریره از رسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود: هرکس مال خودرا بِعَیْنِه نزد مردی ویا نزد انسانی‌که مُفْلِس شده یافت، پس او به‌آن مال سزاوارتر است از غیر او. این را پنج‌نفر صاحبان صحاح روایت کرده‌اند و در روایت ابوداود است که: پس اگر بدهکار از قیمت آن، چیزی (به طلبکار) داده، پس آنچه باقی‌مانده (صاحب متاع) مقدّم طلبکاران است. و هر مردی‌که مرد و نزد او متاع مردی بِعَیْنِه بوده او از قیمت آن چیزی گرفته باشد ویا نگرفته باشد پس صاحب متاع مقدّم طلبکاران است.

۲- ج عَنْ سَمُرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ وَجَدَ عَيْنَ مَالِهِ عِنْدَ رَجُلٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ وَ يَتَّبِعُ الْبَيِّعُ مَنْ بَاعَهُ أَيْ يَرْجِعُ الْمُشْتَرِي عَلَى الْبَائِعِ(۳).

یعنی، از سَمُرَه روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: کسیکه عین مال خودرا نزد مردی یافت پس او سزاوارتر است به‌آن مال، و فروشنده باید دنبال شود یعنی مشتری باید به‌فروشنده رجوع کند (و پولی را که به‌او داده از او پس بگیرد).

۳- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: أَعْتَقَ رَجُلٌ مِنَّا غُلَامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي، فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ فَأَخَذَ ثَمَنَهُ فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ(۴)

یعنی، روایت شده از جابر که گفت: مردی از ما غلام خودرا پس از

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۷ و المصنف/ ج۸/ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

(۲) و (۳) و (۴) التاج الجامع للاصول /ج۲/ ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

مرگ آزاد کرد (یعنی مثلاً به غلام خود گفت : چون من از دنیا رفتم تو آزادی) پس رسولخدا (ص) فرمود : کیست این غلام را از من بخرد ،پس نُعَیم بن عبداللّه آنرا خرید و رسولخدا (ص) پول آنرا گرفت و به صاحبش (که مُفلِس وبی‌چیزشده بود)تسلیم کرد (تا دَیْن خود را اداکند زیرا آداءِ دین مقدّم بر سایرامور است.) .

۷۲-باب الحوالة و الکفیل

۱- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ وَ إِذَا أُتْبِعَ أَحَدُكُمْ عَلَى مَلِيءٍ فَلْيَتْبَعْ (۱).

یعنی،از ابوهریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود :امروزوفردا کردن ثروتمند ستم است ،و چون یکی ازشما حواله داده شد بر ثروتمندی پس قبول کند .

۲- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) قَالَ: لَزِمَ رَجُلٌ غَرِيماً لَهُ بِعَشَرَةِ دَنَانِيرَ فَقَالَ: وَ اللّٰهِ لاَ أُفَارِقُكَ حَتَّى تَقْضِيَنِي أَوْ تَأْتِيَنِي بِحَمِيلٍ قَالَ: فَتَحَمَّلَ بِهَا النَّبِيُّ (ص) قَالَ فَأَتَاهُ بِقَدْرِ مَا وَعَدَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) : مِنْ أَيْنَ أَصَبْتَ هٰذَا الذَّهَبَ ؟ قَالَ: مِنْ مَعْدِنٍ قَالَ: لاَحَاجَةَ لَنَا فِيهَا لَيْسَ فِيهَا خَيْرٌ ،فَقَضَاهَا عَنْهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) (۲).

یعنی،روایت شده از ابن عبّاس که گفت : مردی ملازم مدیون خود شد بواسطۀ ده دینار و گفت وَاللّٰهِ من از تو جدا نشوم تا دَیْن مرا بدهی ویا ضامن بیاوری،ابن عبّاس گفت ،پس رسولخدا (ص) ضامن شد گوید پس بقدری‌که وعده داده‌بود و درسرموعد آنرا آورد ،پیامبر (ص) فرمود : ازکجا بدست‌آوردی؟ گفت : ازمعدنی، فرمود : ما را حاجتی درآن نیست دراین مال خیری نیست ،پس رسولخدا (ص)ازطرف او دَیْن را قضا کرد.

۳- ش عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فِي جَنَازَةٍ ،فَلَمَّا وضعت قَالَ: هَلْ عَلَى صَاحِبِكُمْ مِنْ دَيْنٍ؟ قَالُوا : نَعَمْ

---

(۱)و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۸.

دِرْهَمانِ،فَقالَ: صَلُّوا عَلىٰ صاحِبِكُمْ،فَقالَ عَلِيٌّ(ع):هُما عَلَيَّ يا رَسُولَ اللّٰهِ وَ أَنَا لَهُما ضامِنٌ،فَقامَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَصَلّىٰ عَلَيْهِ،ثُمَّ أَقْبَلَ عَلىٰ عَلِيٍّ فَقالَ: جَزاكَ اللّٰهُ عَنِ الْإِسْلامِ خَيْرًا ،وَ فَكَّ رِهانَكَ كَما فَكَكْتَ رِهانَ أَخِيكَ(۱)

یعنی،روایت شده از ابی‌سعیدخُدْری که‌گفت :ما با رسولخدا(ص)بودیم درجنازه‌ای،چون جنازه زمین گذاشته‌شد،رسولخدا (ص) فرمود: آیا برگردن این مصاحب‌شما دَیْنی‌است ؟ گفتند: آری،دودرهم،فرمود: خود نماز را براو بخوانید،علی(ع) گفت :این دودرهم بر عهدهٔ من یارَسُولَ اللّٰه و من ضامن آنم‌وهستم،پس رسولخدا (ص) برخاست و برآن نماز خواند،سپس روکرد به‌علی وفرمود: خداتورا از اسلام جزای خیردهد و گردنت‌را رهاکند چنانکه گردن برادرت‌را رها ساختی.

۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبائِهِ (ع) قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ ضَمِنَ لِأَخِيهِ حاجَةً لَمْ يَنْظُرِ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ فِي حاجَتِهِ حَتّىٰ يَقْضِيَها(۲). وَ عَنْهُ قالَ،قالَ النَّبِيُّ(ص) لاكَفالَةَ فِي حَدٍّ(۳).

یعنی،جعفربن محمد ازپدرانش روایت‌کرده که‌رسولخدا (ص)فرمود: کسیکه برای برادرش حاجتی را ضامنت‌کند خدای عَزَّوَجَلّ درحاجت اونظر نکند مگرآنکه آنحاجت‌اورا انجام دهد. و نیزاز جعفر بن محمّد(ص) روایت‌شده‌که‌رسولخدا (ص) فرمود: کفالت درحدی از حدود نیست.

۵-ج قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): الْعارِيَةُ مُؤَدّاةٌ،وَ الزَّعِيمُ غارِمٌ وَ الدَّيْنُ مَقْضِيٌّ(۴).

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود:عاریه اداشدنی است (وپس از بهره ازآن باید به‌صاحبش ردّشود) و ضامن غرامت‌کشنده‌است ،و دین قضاشدنی است (یعنی،طلب مردم‌را باید اداء نمود).

---

(۱) وسائل الشیعه/ج۱۳/ص ۱۵۱.
(۲) وسائل الشیعه/ج۱۳/ص ۱۵۰.
(۳) وسائل الشیعه/ج۱۳/ص ۱۶۱.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۸ و المصنف/ ج۸/ص۱۷۳.

ابواب الأرض و الغرس والزّرع

قالَ اللّٰهُ تَعالی: سُبْحانَ الَّذی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها مِمّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ...[۱]
وَ قالَ: وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَیْنا فیها رَواسِیَ وَ أَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهیجٍ. تَبْصِرَةً وَ ذِکْری لِکُلِّ عَبْدٍ مُنیبٍ. وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصیدِ. وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضیدٌ. رِزْقاً لِلْعِبادِ وَ أَحْیَیْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً کَذٰلِکَ الْخُرُوجُ.[۲]
وَ قالَ: ... هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَکُمْ فیها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ[۳] و آیات دیگر

۷۳- باب احیاء الموات

۱- ج عَنْ عائِشَةَ عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: مَنْ أَعْمَرَ أَرْضاً لَیْسَتْ لِأَحَدٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ[۴].

یعنی، از عایشه روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: هرکس زمینی را آباد کند که مال کسی نباشد پس او سزاوارتر است به آن.

۲- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ أَحْیی أَرْضاً مَواتاً فَهِیَ لَهُ[۵].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس زمین مَواتی را احیا کند آنزمین مال او است.

۳- ج قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ أَحْیا أَرْضاً مَیِّتَةً فَهِیَ لَهُ وَ لَیْسَ لِعِرْقٍ ظالِمٍ فیهِ حَقٌّ[۶].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس زمین مرده‌ای را احیا کند، پس آنزمین مال اوست وبرای ستمگری درآن رگی نیست

---

(۱) قرآن/سورهٔ یس/آیهٔ ۳۶.
(۲) قرآن/سورهٔ ق/آیات ۷ تا ۱۱.
(۳) قرآن/ سورهٔ هود/آیهٔ ۶۱.
(۴) و (۶) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۹.
(۵) وسائل الشیعه/ ج۱۷/ص ۳۲۷.

۴ـ ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): مَنْ غَرسَ شَجَرًا أَوْ حفرَوادیًا بَدْئًا لَمْ یَسْبِقْهُ إِلَیْهِ أَحَدٌ أَوْ أَحْیَی أَرْضًا مَیّتًا فَهِیَ لَهُ قَضاءً مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ(۱).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه درختی بنشاند و یا وادیی را که کسی به آن سبقت نگرفته بکَنَد و یا او زمین مرده‌ای را احیا کند پس آن زمین مال او است بحکم خدا و رسول او.

۷۴ـ باب الحمی لدوابّ المسلمین

۱ـ ج قالَ النَّبِیُّ (ص): لاحِمیٰ إِلّا لِلّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ حَمَی النَّبِیُّ (ص) النَّقِیعَ وَ حَمیٰ عُمَرُ السَّرَفَ وَ الرَّبَذَةَ(۲).

یعنی، از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود: غرقگاهی نیست مگر برای خدا ورسول او، و غرقگاه پیغمبر (ص) نَقِیع بود و قُرُقگاه عمر سَرَف و رَبَذَه. (منظور از قُرُقگاه دراین حدیث زمینی است که رسولخدا ص و امام مسلمین برای چراندن حیوانات جهاد و صدقه تهیّه می‌کردند و فقط چراگاهی برای حیوانات بیت‌المال بود)

۲ـ ش عَنْ أَبِی الْحَسَنِ (ع) قالَ: لابَأْسَ بِبَیْعِ الْکَلَاءِ وَ الْمَرْعیٰ قَدْ حَمیٰ رَسُولُ اللّهِ النَّقِیعَ لِخَیْلِ الْمُسْلِمِینَ(۳).

یعنی، از ابی‌الحسن (ع) روایت شده‌که فرمود: اشکالی نیست به فروختن گیاه وچراگاه (یعنی کسی‌که زمین خودرا مرتع و چراگاه نموده میتواند بفروشد)، بتحقیق رسولخدا (ص) غرق کرد نقیع را برای اسبان مسلمین (نقیع دومنزلی مدینه جائی‌بوده که درآن آب جمع میشده).

۷۵ـ باب إذا تشاجروا فی قدر الطریق

۱ـ ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) قالَ: قَضَی النَّبِیُّ (ص) إِذا تَشاجَرُوا

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۲۸.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۹.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۳۷.

فِی الطَّرِیقِ بِسَبْعَةِ أَذْرُعٍ.[1] وَ فِی رِوَایَةٍ: إِذَا تَشَاجَرْتُمْ فِی الطَّرِیقِ فَاجْعَلُوهُ سَبْعَةَ أَذْرُعٍ.[2]

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده‌که رسولخدا (ص) حکم نمود در نزاع در راه به‌هفت ذراع (راهی‌که بخواهند ابتداء کنند واگر راه وسیعی قبلاً بوده حقّ گرفتن و کم‌کردنش را ندارند). و در روایت دیگر آنحضرت فرمود: هرگاه نزاع کردید در راه، پس آنرا هفت ذراع قرار دهید.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) قَالَ: وَالطَّرِیقُ یَتَشَاحُّ عَلَیْهِ أَهْلُهُ فَحَدُّهُ سَبْعَةُ أَذْرُعٍ.[3]

یعنی، از جعفربن محمّد روایت استکه رسولخدا (ص) فرمود: راهی‌که اهل آن بر آن نزاع‌دارند (ورفت وآمد درآن زیاد است) پس حدّ آن هفت ذراع است (نویسنده گوید: درزمان سابق که جمعیّت و ماشین نبوده راه هفت ذراع بوده امّا اکنون از چهل متر کمتر موجب معطّلی روندگان است، و میتوان گفت مقصود راه خصوصی است وگرنه راه عمومی ممکن است صدذراع هم بیشتر وسعت داشته باشد).

۷۶- باب فضل الزّرع والغرس

۱- ج عَنْ أَنَسٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: مَا مِنْ مُسْلِمٍ یَغْرِسُ غَرْسًا أَوْ یَزْرَعُ زَرْعًا فَیَأْکُلُ مِنْهُ طَیْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِیمَةٌ إِلَّا کَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ.[4]

یعنی، روایت شده از انس از پیغمبر (ص) که فرمود: هیچ‌مسلمانی درختی ننشاند و یا زراعتی که از آن پرنده ویا انسان و یا چرنده بخورد نکند مگر آنکه برای او ثواب صدقه باشد.

۲- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: مَا مِنْ مُسْلِمٍ یَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا کَانَ مَا أُکِلَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةً وَ مَا سُرِقَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةً وَمَا أَکَلَ

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۲۹ و ۲۳۰.
(۳) وسائل الشیعه/ ج۱۳/ص۱۷۳. و ج۱۷/ص ۲۳۹.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۰ والمصنف/ ج۱۰/ ص ۴۵۶.

السَّبُعُ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةٌ وَ مٰا أَكَلَتِ الطَّيْرُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ وَ لاٰ يَرْزَؤُهُ أَحَدٌ إِلّاٰ كٰانَ لَهُ صَدَقَةٌ.[1]

یعنی، از جابر روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: درختی مسلمانی ننشاند مگرآنکه ازآن اگر خورده شود و یا دزدی شود برای او صدقه است و آنچه از آن درّنده ای بخورد صدقه است وآنچه ازآن پرنده بخورد برای او صدقه است و از آن انتفاع نبرد احدی مگرآنکه برای او صدقه است.

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ (ص) أَيُّ الْمٰالِ بَعْدَ الْبَقَرِ خَيْرٌ؟ قٰالَ: الرّٰاسِيٰاتُ فِي الْوَحْلِ، وَ الْمُطْعِمٰاتُ فِي الْمَحْلِ، نِعْمَ الشَّيْءُ النَّخْلُ، مَنْ بٰاعَهُ فَإِنَّمٰا ثَمَنُهُ بِمَنْزِلَةِ رَمٰادٍ عَلىٰ رَأْسِ شٰاهِقَةٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عٰاصِفٍ إِلّاٰ أَنْ يَخْلُفَ مَكٰانَهٰا.[2]

یعنی، ازجعفربن محمّد روایت شده که گفت: از پیامبر (ص) سؤال شد چه مالی پس از گاو خوب است؟ فرمود: درختان فرورفته درگل و آنچه درقحطی طعام میدهد، خوب چیزی است درخت، هرکس آنرا بفروشد پس همانا پول آن بمنزلهٔ خاکستری است که بالای کوهکی باشد که با دست برآن بوزد در روز وزیدن باد (که پول آن این چنین پراکنده و ازبین میرود مگرآنکه بجای آن چیزی بگذارد ویا مثلاً درخت دیگری بخرد).

۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ (ص) أَيُّ الْمٰالِ خَيْرٌ؟ قٰالَ: زَرْعٌ زَرَعَهُ صٰاحِبُهُ وَ أَصْلَحَهُ وَ أَدّىٰ حَقَّهُ يَوْمَ حَصٰادِهِ.[3]

یعنی، ازجعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: از رسولخدا (ص) سؤال شد چه مالی خوبست؟ فرمود: زراعتی که صاحب آن زراعت کند و آنرا اصلاح نماید و روز درو حقّ آنرا ادا نماید.

۵- ش قٰالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ سَقىٰ طَلْحَةً أَوْ سِدْرَةً فَكَأَنَّمٰا سَقىٰ مُؤْمِنًا مِنْ ظَمٰاءٍ.[4]

یعنی، پیامبر (ص) فرمود: هرکس درخت طلحه (که درختی بزرگ وخاردار در

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۰.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص۱۹۲. (۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص۱۹۴.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص۲۵.

ريگستان است) ويا سدرى را آب دهدگويا مؤمنى را از تشنگى آب داده است .

۶ـ ش قَالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): إِنَّ اللّهَ حِينَ أَهْبَطَ آدَمَ إِلَى الْأَرْضِ أَمَرَهُ أَنْ يَحْرُثَ بِيَدِهِ لِيَأْكُلَ مِنْ كَدِّهِ بَعْدَ الْجَنَّةِ وَ نَعِيمِهَا ، فَلَبِثَ يَجْأَرُ وَ يَبْكِي عَلَى الْجَنَّةِ مِأَتَى سَنَةٍ ثُمَّ اَنَّهُ سَجَدَ اللّهَ سَجْدَةً فَلَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ لَيَالِيهَا ،ثُمَّ قَالَ يَا رَبِّ «إِلَى أَنْ قَالَ» فَرَحِمَ اللّهُ نِدَاءَهُ وَ تَابَ عَلَيْهِ(١)

يعنى،رسولخدا (ص) فرمود : خدا يتعالى هنگاميكه آدم را به زمين نزول داد اورا امركرد كه زراعت كند با دست خود تا از دسترنج خود بخورد پس از بهشت و نعمتهاى آن. پس ماند متحيّر و بر بهشت گريه ميكرد دويست سال سپس براى خدا سجده كرد و تا سه روز و سه شب سربلند نكرد ،سپس يا رَبِّ گفت تا اينكه خدا نداى اورا رحم كرد و توبۀ او را پذيرفت .

۷ـ ش قَالَ النَّبِيُّ (ص) :يُنْبِتُ اللّهُ بِالرِّيحِ كَمَا يُنْبِتُ بِالْمَطَرِ(٢) وَ قَالَ (ص): مَرَّ أَخِي عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ بِمَدِينَةٍ وَإِذَا فِي ثِمَارِهَا الدُّودُ ،فَشَكَوْا إِلَيْهِ مَا بِهِمْ ،فَقَالَ: دَوَاءُ هَذَا مَعَكُمْ وَلَيْسَ تَعْلَمُونَ، أَنْتُمْ قَوْمٌ إِذَا غَرَسْتُمُ الْأَشْجَارَ صَبَبْتُمُ التُّرَابَ وَ لَيْسَ هَكَذَا يجب ، بَلْ يَنْبَغِي أَنْ تَصُبُّوا الْمَاءَ فِي أُصُولِ الشَّجَرِ ثُمَّ تَصُبُّوا التُّرَابَ لِكَيْلَا يَقَعَ فِيهِ الدُّود ،فَاسْتَأْنَفُوا كَمَا وصفَ فَذَهَبَ ذَلِكَ عَنْهُمْ(٣)

يعنى،رسولخدا (ص) فرمود : خدا بواسطۀ باد ميرويا ند چنانكه بواسطۀ باران ميرويا ند . و فرمود : برادرم عيسىٰ(ع) به شهرى گذشت درحاليكه درميوه هاى آن كِرْم بود ،آنان به او شكايت كردند فرمود : دواء اين با شماست وليكن نميدانيد شما مردمى هستيد كه درختها را مى نشانيد خاك ميريزيد و حال آنكه اين چنين لازم نيست بلكه سزاوار ميباشد كه آب بريزيد در ريشه هاى درخت سپس خاك بريزيد تا اينكه در آن كِرْم واقع نشود ،پس آنان چنانكه وصف شد عمل كردند و آن مرض از ايشان برطرف شد .

---

(١) وسائل الشيعه / ج١٣/ص ١٩۶ .
(٢) وسائل الشيعه / ج١٣/ص ١٩۶ .
(٣) وسائل الشيعه / ج١٣/ص ١٩٢و١٩٣ .

۷۷-باب المزارعة ببعض ما یخرج منها

مُزارَعه عقدی است که بموجب آن شخصی زمینی را برای مدّت معیّنی به شخص دیگر می‌دهد که آنرا زراعت نموده وهرچه محصول بدست آید تقسیم کند. در مُزارعه حصّۀ هریک از طرفین بنحو اشاعه ازقبیل ثلث یا ربع یا نصف وغیراینها باید معیّن شود. و اگر بنحو مشاع نباشد چنانکه ازبعضی احادیث استفاده میشود مشمول احکام مزارعه نبوده و از آن نهی شده است.

۱- ج عَنْ رٰافِعٍ (رض) قٰالَ: كُنّٰا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ حَقْلاً وَ كٰانَ أَحَدُنٰا يُكْرِي أَرْضَهُ فَيَقُولُ: هٰذِهِ الْقِطْعَةُ لِي وَ هٰذِهِ لَكَ فَرُبَّمٰا أَخْرَجَتْ ذِهِ وَ لَمْ تُخْرِجْ ذِهِ فَنَهٰاهُمُ النَّبِيُّ (ص). رَوٰاهُ الْخَمْسَةُ إِلاَّ التِّرْمِذِيَّ.(۱)

یعنی، از رٰافِع روایت شده‌که گفت: ما از اهل مدینه بیشتر زمین زراعتی داشتیم و یکی از ما زمین خودرا کرایه میداد و میگفت این قطعه مال من و این قطعه مال تو (یعنی مالک، قطعه‌هائی از زمین زراعتی را که کنار نهر ودارای محصول خوب بود به خود اختصاص میداد و برای عامل ازقطعه‌های دیگرقرارمیداد) پس بسا بود که این زمین زراعت بیرون میداد وآن بیرون نمی‌داد، پس پیامبر (ص) ایشان را (ازچنین مُزارعه‌ای) نهی فرمود.

۲- ج عَنْ عَمْرِوبْنِ دِينٰارٍ (رض) قٰالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: مٰاكُنّٰا نَرىٰ بِالْمُزٰارَعَةِ بَأْساً حَتّٰى سَمِعْتُ رٰافِعَ بْنَ خَدِيجٍ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) نَهىٰ عَنْهٰا فَذَكَرْتُهُ لِطٰاوُسٍ فَقٰالَ: قٰالَ لِي أَعْلَمُهُمْ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) لَمْ يَنْهَ عَنْهٰا وَلٰكِنْ قٰالَ: لَأَنْ يَمْنَحَ أَحَدُكُمْ أَرْضَهُ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهٰا خَرٰاجاً مَعْلُوماً. رَوٰاهُ الْخَمْسَةُ.(۲)

یعنی، از عَمْرِوبْنِ دِينٰار روایت شده‌که گفت: شنیدم عبداللّه بن عُمَر میگفت: ما باکی به‌مزارعه نمی‌دیدیم تااینکه شنیدم رٰافِع

---

(۱)و(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۰و ۲۳۱.

بن خَدیج میگوید رسولخدا (ص) از آن نهی نموده است. پس به طاوس گفتم، او گفت اَعْلَم ایشان به من گفته که رسولخدا (ص) از آن نهی نکرده ولکن گفته اگر یکی از شما زمین خودرا (برای زراعت) بدون بهره واگذارکند بهتراست از آنکه برای آن خراج معیّنی بگیرد. این را پنج‌نفر از صاحبان صِحاح روایت‌کرده‌اند.

۳- ج وَ قَالَ زَیْدُبْنُ ثَابِتٍ (رض) یَغْفِرُ اللّٰهُ لِرَافِعِ بْنِ خَدِیجٍ أَنَا وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِالْحَدِیثِ مِنْهُ إِنَّمَا جَاءَ لِلنَّبِیِّ (ص) رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ قَدِ اقْتَتَلَا فَقَالَ: إِنْ كَانَ هٰذَا شَأْنَكُمْ فَلَاتُكْرُوا الْمَزَارِعَ فَسَمِعَ رَافِعٌ قَوْلَهُ فَلَاتُكْرُوا الْمَزَارِعَ. رَوَاهُ أَبُودَاوُدَ وَالنَّسَائِیُّ.[1]

یعنی، و زَیْدبن ثابِت گفت: خدا بیامرزد رافِع بْن خَدیج را، من بخدا داناترم به‌حدیث از او، همانا دومرد از انصار که‌با یکدگر قتال کردند آمدند خدمت رسولخدا (ص)، رسولخدا (ص) فرمود: اگر شأن شما این است، پس مَزارع را کرایه ندهید، پس رافع شنید جملهٔ «مزارع‌را کرایه ندهید». اَبُوداوُد و نَسائِیّ این‌را روایت کرده‌اند.

۴- ج وَ كَانَ ابْنُ عُمَرَ (رض) یُكْرِی مَزَارِعَهُ عَلٰی عَهْدِ النَّبِیِّ (ص) وَ أَبِی‌بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ صَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ مُعَاوِیَةَ فَلَمَّا سَمِعَ حَدِیثَ رَافِعٍ تَرَكَ ذٰلِكَ خَشْیَةَ أَنْ یَكُونَ النَّبِیُّ (ص) قَدْ أَحْدَثَ فِیهَا شَیْئًا. رَوَاهُ الشَّیْخَانِ.[2] وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ (رض): إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) لَمْ یُحَرِّمِ الْمُزَارَعَةَ وَ لٰكِنْ أَمَرَ أَنْ یَرْفُقَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ بِقَوْلِهِ (ص): مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْیَزْرَعْهَا أَوْ لِیَمْنَحْهَا أَخَاهُ فَإِنْ أَبٰی فَلْیُمْسِكْ أَرْضَهُ. رَوَاهُ الْخَمْسَةُ.[3]

یعنی، و اِبْنِ عُمَر مزارع خودرا کرایه میداد درزمان پیامبر (ص) و ابوبکر و عُمَر و عثمان و اَوائل اِمارت معاویه، پس چون حدیث رافع را شنید آنرا ترک‌کرد ازترس اینکه مبادا پیامبر (ص) چیزی فرموده‌باشد. شیخان آنرا روایت‌کرده‌اند. و ابن عبّاس گفته‌که: رسولخدا (ص) مُزارعه را حرام نکرد ولیکن امر کرد که

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۱.
(۳) التاج الجامع للاصول/ج۲/ص۲۳۱ والمصنف/ج۸/ص۹۵و ۹۸.

بعضی با بعضی مدارا کنند بقول خودکه فرمود: هرکس دارای زمینی است باید آنرا زراعت کند ویا به برادرخود بدهد و واگذارد بدون چیزی، پس اگر خودداری کرد باید زمینش را نگه دارد.

۵- ش وَ قَدْ ظَهَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَلىٰ خَيْبَرَ فَخٰارَجَهُمْ عَلىٰ أَنْ تَكُونَ الْأَرْضُ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ فِيهٰا وَ يَعْمُرُونَهٰا وَ مٰا بَأْسَ لَو اشْتُرِيَتْ مِنْهٰا شَيْئًا، وَ أَيُّمٰا قَوْمٍ أَحْيَوْا شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ فَعَمَرُوهُ فَهُمْ أَحَقُّ بِهِ وَ هُوَ لَهُمْ(۱)

یعنی، ورسولخدا (ص) غلبه کرد برخیبر، پس قرارداد با ایشان بر اینکه زمین در دستشان باشد درآن کار کنند و آباد سازند و باکی نباشد اگر از آنزمین چیزی خرید و فروش شود (تفصیل این مطلب بزودی درباب مساقات خواهدآمد) و هرقومی چیزی از زمین (بدون صاحب) را احیاکنند و آباد سازند پس ایشان سزاوارتربه آن بوده و آنزمین برای ایشان است.

۶- ج وَقٰالَ أَبُوجَعْفَرٍ (رض): مٰا بِالْمَدِينَةِ أَهْلُ بَيْتِ هِجْرَةٍ إِلاّٰ يَزْرَعُونَ عَلَى الثُّلُثِ وَ الرُّبُعِ. وَ زٰارَعَ عَلِيٌّ (رض) وَ سَعْدُ بْنُ مٰالِكٍ وَ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ مَسْعُودٍ وَ عُمَرُبْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ وَ الْقٰاسِمُ وَ عُرْوَةُ وَ آلُ أَبِي بَكْرٍ وَ آلُ عُمَرَ وَ آلُ عَلِيٍّ وَ ابْنُ سِيرِينَ (رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ). رَوٰاهُ الْبُخٰارِيُّ وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ(۲)

یعنی، وابُوجعفرحضرت باقر (رض) گفته: خانواده مهاجری درمدینه نبود مگرآنکه برثُلث و رُبع زراعت میکردند. و مُزارعه نمود علیّ و سَعْدبْن مالک و عبدالله بن مسعود و عُمَربْن عبدالْعَزیز و قاسم و عُرْوه و آلِ ابوبکر و آلِ عمر و آلِ علی و اِبْن سیرین (رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ). این را بخاری روایت نموده وَ اللّٰهُ أَعْلیٰ وَأَعْلَم.

۷۸- باب كراء الارض بالنّقد وغيره

۱- ج عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ قَيْسٍ (رض) قٰالَ: سَأَلْتُ رٰافِعَ بْنَ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۲۷.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۱.

خَدِیجٍ عَنْ كِرَاءِ الْأَرْضِ فَقَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنْهُ فَقُلْتُ: أَبِالذَّهَبِ وَالْوَرِقِ فَقَالَ: أَمَّا بِالذَّهَبِ وَالْوَرِقِ فَلَابَأْسَ بِهِ. رَوَاهُ الْخَمْسَةُ إِلَّا التِّرْمِذِيَّ. وَقَالَ سَعْدٌ (ص): كُنَّا نُكْرِى الْأَرْضَ بِمَا عَلَى السَّوَاقِى مِنَ الزَّرْعِ فَاخْتَلَفُوا فِيهَا فَنَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنْ ذٰلِكَ وَأَمَرَنَا أَنْ نُكْرِيَهَا بِذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ.(۱)

یعنی، از حَنْظَلَةَ بْنِ قَيْسٍ روایت شده که گفت: از رَافِعِ بْنِ خَدِیجٍ سؤال کردم از کرایهٔ زمین؟ او گفت: رسولخدا (ص) از آن نهی کرد، گفتم درمقابل طلا ونقره، گفت: امّا به طلا ونقره باکی به آن نیست. این را پنج نفر جز تِرْمِذِیّ روایت کرده‌اند. و سَعْد گفت ما زمین را درمقابل آنچه از زراعت آن زمین برلب نهرها بود، کرایه میکردیم، پس اختلاف کردند و رسولخدا (ص) نهی کرد از آن و امر کرد کرایه دهیم به طلا و نقره

۲- ج عَنْ رَافِعٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِنَّمَا يَزْرَعُ ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ لَهُ أَرْضٌ فَهُوَ يَزْرَعُهَا وَرَجُلٌ مُنِحَ أَرْضًا فَهُوَ يَزْرَعُهَا، وَرَجُلٌ اسْتَكْرَى أَرْضًا بِذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ.(۲)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: همانا سه‌کس زراعت می‌کنند: مردی که زمینی دارد و زراعت می‌کند و مردی‌که زمینی به‌او واگذار شده که‌وظیفهٔ او زراعت است و مردی که زمینی را کرایه‌کرده به‌طلاو نقره.

۷۹- باب المساقاة و الخرص

مساقات معامله‌ایست‌که بین صاحب درخت میوه با عامل درمقابل حِصّهٔ مشاع معیّن از میوه واقع می‌شود. و خَرْص چنانکه قبلاً ذکرشد برآوردکردن میوه‌های روی درخت است.

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قَالَ: عَامَلَ النَّبِيُّ (ص) خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ فَكَانَ يُعْطِى أَزْوَاجَهُ كُلَّ سَنَةٍ

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۲.

مائَةَ وَسَقٍ ثَمانينَ مِنْ تَمْرٍ وَ عِشْرينَ مِنْ شَعيرٍ فَلَمّا وَلِيَ عُمَرُ وَقَسَمَ خَيْبَرَ خَيَّرَ أَزْواجَ النَّبِيِّ (ص) بَيْنَ الْأَرْضِ وَ الْماءِ وَ بَيْنَ الْأَوْسَاقِ كُلَّ عامٍ فَمِنْهُنَّ مَنِ اخْتارَ الْأَرْضَ وَ الْماءَ وَ مِنْهُنَّ مَنِ اخْتارَ الْأَوْساقَ كُلَّ عامٍ فَكانَتْ عائِشَةُ وَ حَفْصَةُ مِمَّنِ اخْتارَتا الْأَرْضَ وَ الْماءَ(۱).

یعنی، از ابن عمر روایت شده که رسولخدا (ص) خیبر را معامله کرد آنچه محصول میداد از میوه و زراعت به نصف آن، پس همه ساله به زنان خود صد وَسْق میداد هشتاد وَسْق خرما و بیست وَسْق جو تا زمانیکه عمر به خلافت رسید و خیبررا از یهود تخلیه کرد و محصول آنرا قسمت کرد، زنان پیامبر (ص) را مخیّر کرد بین اینکه آب و زمین را دراختیار بگیرند و یا همان وَسْقها را همه ساله. پس بعضی از زنان زمین و آب را انتخاب کرد و بعضی از ایشان وَسْقها را همه ساله، و عایشه و حفصه از آنان بودند که زمین و آب را انتخاب کردند.

۲- ج وَ قالَتِ الْأَنْصارُ لِلنَّبِيِّ (ص): اِقْسِمْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ إِخْوانِنَا النَّخيلَ قالَ: لا، فَقالُوا: تَكْفُونَا الْمَئُونَةَ وَ نُشْرِكُكُمْ فِي الثَّمَرَةِ قالُوا: سَمِعْنا وَ أَطَعْنا(۲).

یعنی، انصار به رسولخدا (ص) گفتند درختان ما را بین ما ومهاجرین قسمت کن، رسولخدا (ص) قبول نکرد، پس گفتند در تربیت و مخارج درختان ما را کمک دهید ما شما را در میوه شریک میکنیم، گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و پذیرفتند.

۳- ج عَنْ جابِرٍ (رض) قالَ: أَفاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ خَيْبَرَ فَأَقَرَّهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) كَما كانُوا وَ جَعَلَها بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ فَبَعَثَ ابْنَ رَواحَةَ فَخَرَصَها عَلَيْهِمْ. وَ فِي رِوايَةٍ: خَرَصَها ابْنُ رَواحَةَ أَرْبَعينَ أَلْفَ وَسْقٍ وَ خَيَّرَهُمْ فَأَخَذُوا الثَّمَرَ وَ عَلَيْهِمْ عِشْرُونَ أَلْفَ وَسْقٍ(۳).

یعنی، از جابر (رض) روایت شده که گفت: چون خدا خیبررا به رسول خود بهره داد، رسولخدا (ص) اهل خیبررا چنانکه بودند

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۲و ۲۳۳.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۳ و المصنف / ج۸/ ص ۱۰۲و ۱۰۳ و ج۴/ص ۱۲۴.

برقرار گذاشت و بهره را بین خود و بین ایشان قرار داد، پس عَبْدُاللّهِ بْنِ رَوٰاحَه را فرستاد که تخمین بزند. و در روایتی عَبْدُاللّهِ بْن رَوٰاحَه تخمین زد به چهل هزار وَسْق، و ایشان را مخیّر گردانید به دادن قیمت ویا به دادن محصول، پس ایشان میوه را گرفتند و بر ایشان بیست هزار وَسْق مقرّر شد.

۴ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) أَنَّ أَبٰاهُ حَدَّثَهُ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) أَعْطیٰ خَیْبَرَ بِالنِّصْفِ أَرْضَهٰا وَ نَخْلَهٰا، فَلَمّٰا أَدْرَکَتِ الثَّمَرَةُ بَعَثَ عَبْدَاللّٰهِ بْنَ رَوٰاحَةَ فَقَوَّمَ عَلَیْهِ قِیمَةً، وَ قٰالَ لَهُمْ: إِمّٰا أَنْ تَأْخُذُوهُ وَ تُعْطُونِی نِصْفَ الثَّمَنِ وَ إِمّٰا أُعْطِیَکُمْ نِصْفَ الثَّمَرِ، فَقٰالُوا بِهٰذٰا قٰامَتِ السَّمٰوٰاتُ وَ الْأَرْضُ[1]. وَ فِی رِوٰایَةٍ أُخْریٰ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: قَبِلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) خَیْبَرَ أَتَوْهُ فَأَعْطٰاهُمْ إِیّٰاهٰا عَلیٰ أَنْ یَعْمُرُوهٰا عَلیٰ أَنَّ لَهُمْ نِصْفَ مٰا أَخْرَجَتْ، فَلَمّٰا بَلَغَ الثَّمَرُ أَمَرَ عَبْدَاللّٰهِ بْنَ رَوٰاحَةَ فَخَرَصَ عَلَیْهِمُ النَّخْلَ، فَلَمّٰا فَرَغَ مِنْهُ خَیَّرَهُمْ فَقٰالَ: قَدْ خَرَصْنٰا هٰذَا النَّخْلَ بِکَذٰا صٰاعاً، فَإِنْ شِئْتُمْ فَخُذُوهُ وَرُدُّوا عَلَیْنٰا نِصْفَ ذٰلِکَ، وَ إِنْ شِئْتُمْ أَخَذْنٰاهُ وَ أَعْطَیْنٰاکُمْ نِصْفَ ذٰلِکَ، فَقٰالَتِ الْیَهُودُ: بِهٰذٰا قٰامَتِ السَّمٰوٰاتُ وَ الْأَرْضُ[2].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که پدر او اورا حدیث کرد که رسولخدا (ص) خیبر را به نصف داد، زمین آنرا ودرخت آنرا، پس چون میوه رسید عَبداللّه بن رَوٰاحَه را فرستاد و او به قیمتی تقویم کرد و به ایشان گفت: یا این قیمت را قبول کنید ونصف این قیمت را بدهید و یا اینکه من به شما نصف این میوه را می‌دهم یهود گفتند: به این عدل آسمانها وزمین برپا است.

۸۰- باب الکلب للحراسة و البقر للحرث

ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قٰالَ: مَنِ اقْتَنیٰ کَلْباً لَیْسَ بِکَلْبِ صَیْدٍ وَ لاٰمٰاشِیَةٍ وَ لاٰأَرْضٍ فَإِنَّهُ یَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِ قِیرٰاطٰانِ کُلَّ یَوْمٍ[3].

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ ص۱۹ و ۲۰ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۳ و المصنف / ج۴/ ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ ص ۲۳۴.

رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَالْبُخَارِيُّ وَ لَفْظُهُ: مَنْ أَمْسَكَ كَلْباً فَإِنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطٌ إِلَّا كَلْبَ غَنَمٍ أَوْ حَرْثٍ أَوْ صَيْدٍ.(۱)

یعنی، از ابی‌هریره از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود: هرکس نگه‌دارد سگی را که نه سگ صیداست و نه سگ گله و نه زمین، او از اجرش هرروزی دو قیراط کم میشود (یعنی از عمل صالح او نزد خدا کسر میشود) این را مُسْلِم و بُخارِیّ روایت‌کرده‌اند. ولفظ بُخاری این است: کسیکه نگه‌دارد سگی را او از اجروعملش هرروزی یک قیراط کم‌میشود. مگر سگ گله و یا زراعت ویا صید.

ج وَ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى بَقَرَةٍ الْتَفَتَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: لِمْ أُخْلَقْ لِهٰذَا خُلِقْتُ لِلْحِرَاثَةِ، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَ أَبُوبَكْرٍ وَ عُمَرُ. وَ أَخَذَ الذِّئْبُ شَاةً فَتَبِعَهَا الرَّاعِي فَقَالَ لَهُ الذِّئْبُ: مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبُعِ يَوْمَ لَارَاعِيَ لَهَا غَيْرِي، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَ أَبُوبَكْرٍ وَ عُمَرُ. قَالَ أَبُوسَلَمَةَ: وَ مَا هُمَا يَوْمَئِذٍ فِي الْقَوْمِ. رَوَاهُ الشَّيْخَانِ وَ التِّرْمِذِيُّ. وَ اللّٰهُ أَعْلَى وَ أَعْلَمُ.(۲)

یعنی، و از ابوهریره از پیامبر (ص) روایت‌شده که گفت: دربین اینکه مردی سوار برگاوی بود گاو به‌سوی او توجّه کرد و گفت من خلق نشده‌ام برای سواری ولیکن برای زراعت خلق شده‌ام، رسولخدا (ص) فرمود: من به‌آن ایمان آوردم و نیزابوبکر و عمر. و گوسفندی را گرگ گرفت، پس چوپان آنرا دنبال کرد پس‌گرگ گفت چه کس چوپان آن است روزدرنده روزیکه چوپانی جزمن برای آن نیست، رسولخدا (ص) فرمود: من و ابوبکر و عمر به‌آن ایمان آوردیم. اَبُوسَلَمَه گفت درحالیکه آندونفردرآنروز درمیان قوم نبودند (یعنی رسولخدا (ص) درغیاب آندو چنین فرمود واین دلالت برفضیلت ایشان دارد) این را شَیْخان و تِرْمِذیّ روایت‌کرده‌اند. وَاللّٰهُ أَعْلَى وَ أَعْلَم. (نویسنده گوید: این حدیث مورد تأمّل است).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۴ ومستدرک‌الوسائل/ ج۲/ص۵۶.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۴.

۸۱-باب وضع الجوائح

ج عَنْ أَبِي‌سَعِيدٍ (رض) قَالَ: أُصِيبَ رَجُلٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فِي ثِمَارٍ ابْتَاعَهَا فَكَثُرَ دَيْنُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): تَصَدَّقُوا عَلَيْهِ فَتَصَدَّقَ النَّاسُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَبْلُغْ ذٰلِكَ وَفَاءَ دَيْنِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لِغُرَمَائِهِ: خُذُوا مَا وَجَدْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ إِلَّا ذٰلِكَ[۱].

یعنی، از اَبی‌سَعید روایت شده که گفت: درزمان رسولخدا (ص) به مردی که میوه هایی خریداری کرده بود (ولی هنوز قیمت آنرا پرداخت نکرده بود) آفت رسید، پس دین او زیاد گردید، پس رسولخدا (ص) فرمود: برا و صدقه (که شاید زکات باشد) بدهید، مردم دادند و آن به وفاء دین او نرسید، پس رسولخدا (ص) به طلبکاران او فرمود: آنچه یافتید بگیرید و برای شما جزاین نیست.

ج عَنْ جَابِرٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَوْ بِعْتَ مِنْ أَخِيكَ ثَمَرًا فَأَصَابَتْهُ جَائِحَةٌ فَلَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئًا بِمَ تَأْخُذُ مَالَ أَخِيكَ بِغَيْرِ حَقٍّ[۲].

یعنی، از جابر از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: اگر به برادرت میوه هائی فروختی پس به آن آفتی رسید برای توحلال نیست که از او چیزی بگیری بچه جهت مال برادرت را بدون حق میگیری.

۸۲-باب فی الزّرع والسّقی والبئر

۱- ج عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ زَرَعَ فِي أَرْضِ قَوْمٍ بِغَيْرِ إِذْنِهِمْ فَلَيْسَ لَهُ مِنَ الزَّرْعِ شَيْءٌ وَلَهُ نَفَقَتُهُ[۳].

یعنی، از رافع‌بن خَدیج روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: هرکس در زمین قومی بدون اذن ایشان زراعت کند برای او از زراعت چیزی نمی‌باشد و برای او مخارج اوست.

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۵.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۵.

۲- ج وَ كانَ لِلْبَرَاءِ بْنِ عازِبٍ (رض) ناقَةٌ ضارِيَةٌ فَدَخَلَتْ حائِطاً فَأَفْسَدَتْ فِيهِ فَكَلَّمَ رَسُولُ اللّهِ (ص) فِيها فَقَضىٰ أَنَّ حِفْظَ الْحَوائِطِ بِالنَّهارِ عَلىٰ أَهْلِها وَ أَنَّ حِفْظَ الْماشِيَةِ بِاللَّيْلِ عَلىٰ أَهْلِها وَ عَلىٰ أَهْلِ الْماشِيَةِ ما أَصابَتْهُ ماشِيَتُهُمْ بِاللَّيْلِ[1].

یعنی، براء بن عازب شتر موذی داشت که داخل بستانی شد و آنجا را فاسد کرد پس در این قضیّه با رسولخدا (ص) گفتگو شد، رسولخدا (ص) در اینجا حکم کرد که حفظ بستانها در روز با صاحبش و حفظ گوسفند در شب با صاحبش، و بر اهل گله است آنچه گله شان درشب ضرر زده است.

۳- ج عَنْ عُرْوَةَ (رض) قالَ: خاصَمَ الزُّبَيْرُ رَجُلاً مِنَ الْأَنْصارِ فَقالَ النَّبِيُّ (ص): يا زُبَيْرُ اسْقِ ثُمَّ أَرْسِلِ الْماءَ فَقالَ الْأَنْصارِيُّ: إِنَّهُ ابْنُ عَمَّتِكَ، فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: اِسْقِ يا زُبَيْرُ حَتّىٰ يَبْلُغَ الْماءُ الْجَدْرَ ثُمَّ أَمْسِكْ، قالَ الزُّبَيْرُ: فَأَحْسِبُ هٰذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي ذٰلِكَ: ـ فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ـ. رَواهُ الْبُخارِيُّ وَ التِّرْمِذِيُّ[2].

یعنی، زُبَیْر با مردی از انصار (بر سر آب) نزاع کرد، رسولخدا (ص) فرمود: ای زبیر آب بده سپس آب را رها کن برود، انصاری گفت او پسرعمّ تو است، رسولخدا (ص) فرمود: ای زُبَیْر آب بده تا آب به شکوفۀ پای درخت برسد زبیر گفته گمان میکنم این آیه در اینموضوع نازل شده که خدا (در سورۀ نساء آیۀ ۶۵) فرموده: « پس، نه قسم به پروردگارت ایمان ندارند تا تورا در نزاع بین خودشان حَکَم قرار دهند ». این روایت را بُخاریّ و تِرْمِذِیّ روایت کرده اند.

۴- ش عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: قَضىٰ رَسُولُ اللّهِ (ص) فِي سَيْلِ وادِي مَهْزُورٍ لِلزَّرْعِ إِلَى الشِّراكِ وَ لِلنَّخْلِ إِلَى الْكَعْبِ ثُمَّ يُرْسَلُ الْماءُ إِلىٰ أَسْفَلَ مِنْ ذٰلِكَ[3]. وَ فِي رِوايَةٍ أُخْرىٰ: لِلنَّخْلِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَ لِأَهْلِ الزَّرْعِ إِلَى الشِّراكَيْنِ[4]. وَ فِي رِوايَةٍ أُخْرىٰ: قَضىٰ رَسُولُ اللّهِ (ص) فِي شُرْبِ النَّخْلِ بِالسَّيْلِ أَنَّ الْأَعْلىٰ يَشْرَبُ قَبْلَ الْأَسْفَلِ يُتْرَكُ مِنَ الْماءِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ثُمَّ يُسَرَّحُ الْماءُ إِلَى الْأَسْفَلِ الَّذِي يَلِيهِ

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۶ و مستدرک الوسائل/ ج۳/ص ۲۷۲.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۳۴. (۴) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۳۵.

وَ کَذٰلِکَ حَتّٰی یَنْقَضِیَ الْحَوٰائِطُ وَ یَفْنَی الْمٰاءُ.[۱]

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) در وادی مهزور حکم نمود که آب برای زراعت است تا برسد به بند نَعْلَیْن و برای درخت خرما ست تا به مچ ساق سپس آب رها گردد به پائین تر. و در روایت دیگر فرمود: برای درخت است تا آب برسد به دو مچ پا و ساق و برای زراعت است تا برسد به دو بند نَعْلَیْن. و در روایت دیگر: در مشروب شدن درخت رسولخدا (ص) فرمود: بالاتر پیش از پائین تر آب داده شود و رها میشود آب تا برسد به دو مچ پا و ساق سپس رها میشود برای پائین تر که پهلوی آن و بدنبال آن است و همچنین به باغچه ها برسد و آب تمام شود.

۵- جوش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اَلْمَعْدِنُ جُبٰارٌ وَالْبِئْرُ جُبٰارٌ وَ الْعَجْمٰاءُ جُبٰارٌ وَ فِی الرِّکٰازِ الْخُمْسُ.[۲]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: معدن و چاه و حیوانِ زبان بسته جبار است یعنی بی‌تقصیر است و اگر کسی در آن افتاد و یا ضرری از آنها دید هدر است (درصورتیکه مالکان آنها کوتاهی در ضبط و حفظ آنها نکرده باشند) و در گنج زکات یک پنجم است.

۶- ج وش قٰالَ النَّبِیُّ (ص) مَنْ حَلَفَ عَلٰی یَمِینٍ وَ هُوَ فِیهٰا فٰاجِرٌ لِیَقْتَطِعَ بِهٰا مٰالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَقِیَ اللّٰهَ وَ هُوَ عَلَیْهِ غَضْبٰانُ.[۳]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه قسم بدروغ بخورد تا مال مرد مسلمانی را ببرد خدا را ملاقات کند درحالیکه برا و غضبناک باشد.

۷- ش عَنِ الْبٰاقِرِ (ع) قٰالَ: اِنَّ سَمُرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ کٰانَ لَهُ نَخْلَةٌ فِی حٰائِطٍ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصٰارِ، وَ کٰانَ مَنْزِلُ الْأَنْصٰارِیِّ بِبٰابِ الْبُسْتٰانِ، فَکٰانَ یَمُرُّ بِهِ إِلٰی نَخْلَتِهِ وَ لٰا یَسْتَأْذِنُ فَکَلَّمَهُ الْأَنْصٰارِیُّ أَنْ یَسْتَأْذِنَ إِذٰا جٰاءَ، فَأَبٰی سَمُرَةُ، فَلَمّٰا تَأَبّٰی جٰاءَ الْأَنْصٰارِیُّ إِلٰی رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَشَکٰا إِلَیْهِ وَ خَبَّرَهُ الْخَبَرَ، فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ خَبَّرَهُ بِقَوْلِ الْأَنْصٰارِیِّ وَ مٰا شَکٰا وَ قٰالَ: إِذٰا أَرَدْتَ الدُّخُولَ فَاسْتَأْذِنْ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص۳۳۵ و ۳۳۶ وسنن ابن ماجه / ج۲/ص۸۳۰.
(۲) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۲۳۶ ووسائل الشیعه / ج۱۹/ص۲۰۲.
(۳) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص۲۳۷ ووسائل الشیعه / ج۱۶/ص۱۴۷.

فَأَبىٰ فَلَمّا أَبىٰ ساوَمَهُ حَتّىٰ بَلَغَ بِهِ مِنَ الثَّمَنِ ما شاءَ اللّٰهُ فَأَبىٰ أَنْ يَبيعَ، فَقالَ: لَکَ بِها عَذْقٌ يُمَدُّ لَکَ فِي الْجَنَّةِ فَأَبىٰ أَنْ يَقْبَلَ فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لِلْأَنْصارِيِّ: اِذْهَبْ فَاقْلَعْها وَ ارْمِ بِها إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لاضَرَرَ وَ لاضِرارَ[1]

يعني، از حضرت باقر (ع) روايت شده كه سَمُرَةُ بْنُ جُنْدَب درختي داشت درچهار ديواري مردي از انصار و منزل انصاري نزديك در بود و سَمُرَه به‌طرف درخت خود عبور ميكرد و اجازه‌ورودنمی‌گرفت (و به‌خانواده‌او نگاه ميكرد) مرد انصاري با او گفتگو كرد كه هروقت آمدي اجازه‌بگير، سَمُرَه قبول نكرد، چون قبول نكرد مرد انصاري خدمت رسولخدا (ص) آمد و شكايت‌كرد و به‌او وخبررا گفت، رسولخدا (ص) درپي سَمُرَه فرستاد و به‌او شكايت‌انصاري را اخبار كرد و فرمود: هرگاه خواستي واردشوي اجازه‌بگير، قبول نكرد، چون قبول نكرد، رسولخدا (ص) پيشنهاد معامله‌كرد وهرقدر قيمت درخت را بالا برد او نفروخت، رسولخدا (ص) فرمود: درعوض براي تو درختي دربهشت باشد آيا خوش‌داري آنرا؟ او قبول نكرد، پس رسولخدا (ص) به‌انصاري فرمود: برو درختش را بكن و جلويش بينداز زيرا ضرر و ضررزدن در اسلام نيست.

۸۳-باب حريم البئر

۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قالَ: ما بَيْنَ بِئْرِ الْمَعْطِنِ إِلىٰ بِئْرِ الْمَعْطِنِ أَرْبَعُونَ ذِراعاً، وَما بَيْنَ بِئْرِ النّاضِحِ إِلىٰ بِئْرِ النّاضِحِ سِتُّونَ ذِراعاً، وَ ما بَيْنَ الْعَيْنِ إِلَى الْعَيْنِ يَعْني الْقَناةَ خَمْسُمِائَةِ ذِراعٍ.[2] وَ في رِوايَةٍ أُخْرىٰ: قَضىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنَّ الْبِئْرَ حَريمُها أَرْبَعُونَ ذِراعاً لايُحْفَرُ إِلىٰ جانِبِها بِئْرٌ أُخْرىٰ لِعَطَنٍ أَوْ غَنَمٍ[3].

---

(۱) وسائل الشيعه / ج۱۷/ص ۳۴۰و ۳۴۱.
(۲)و(۳) وسائل الشيعه / ج۱۷/ص ۳۳۹.

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: فاصلهٔ بین چاهی‌که شتران و گوسفندان به‌آن آب میخورند و استراحت می‌کنند تا چاهی مانند آن چهل ذراع است و فاصلهٔ میان چاهی‌که آب از آن برای زراعت میکشند تا چاه دیگری مانند آن شصت ذراع است و فاصلهٔ ما بین قنات تا قنات دیگر پانصد ذراع است. و در روایت دیگر آمده‌که: رسولخدا (ص) حکم نمود که حریم چاه چهل ذراع است که درکنار آن چاه دیگر حفرنشود برای استراحت و آب شتران یا گوسفندان (البتّه درصورتی‌که حفرچاه درزمین موات باشد).

۲- ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): یَکُونُ بَیْنَ الْبِئْرَیْنِ إذا کانَتْ أَرْضاً صُلْبَةً خَمْسُمِائَةِ ذِراعٍ، وَإِنْ کانَتْ أَرْضاً رِخْوَةً فَأَلْفُ ذِراعٍ.[1]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: بین دوچاه اگر زمین سخت باشد پانصد ذراع و اگر زمین سست باشد هزار ذراع.

۸۴- باب حریم الشّجر

ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): حَریمُ النَّخْلَةِ طُولُ سَعَفِها[2] وَفی رِوایَةٍ: حَریمُ النَّخْلَةِ مَدُّ جَریدِها.[3]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: حریم درخت خرما بقدرطول شاخه‌وبرگ آنست. (البتّه درصورتیکه درزمین موات غرس شده‌باشد)

۸۵- باب أنّ منع الماء و الکلاء حرام

۱- ج عَنْ أَبی‌هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: لاتَمْنَعُوا فَضْلَ الْماءِ لِتَمْنَعُوا بِهِ فَضْلَ الْکَلاءِ.[4]

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: زیادی آب را مانع‌نشوید تا اینکه اززیادی گیاه مانع شوید (یعنی‌هرگاه مرتع و چراگاهی درنزدیکی چاه‌آبی باشد، و چوپانی بخواهد گلهٔ‌خودرا

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۳۸.
(۳) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۸۳۱.
(۴) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۲۳۷ والمصنف / ج۸/ص ۱۰۵.

درآن مرتع بچرانند، صاحب چاه آب نباید از آب مازاد براحتیاج خود جلوگیری نماید زیرا درصورت منع وجلوگیری از آب، آن گله دچار کمبود آب وعطش ویا هلاکت میگردد و نمی‌توانند از مرتع و سبزه‌زار استفاده و بهره ببرد وخود مرتع‌نیزنیاز به‌آب دارد).

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: قَضیٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بَیْنَ أَهْلِ الْمَدینَةِ فی مَشٰارِبِ النَّخْلِ أَنَّهُ لایُمْنَعُ نَفْعُ الشَّیْءِ، وَقَضیٰ بَیْنَ أَهْلِ الْبٰادِیَةِ أَنَّهُ لایُمْنَعُ فَضْلُ مٰاءٍ لِیُمْنَعَ فَضْلُ کَلَإٍ، فَقٰالَ: لاٰضَرَرَ وَ لاٰضِرٰارَ[1].

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده‌که‌گفت: رسولخدا (ص) قضاوت کرد بین اهل مدینه درمحلّ مشروب شدن درخت خرما که مانع نفع چیزی نباید‌شد، و بین اهل بیابان قضاوت کرد که‌زیادی آب را مانع نباید‌شد تااینکه‌زیادی گیاه ممنوع شود و فرمود: ضرر و ضررزدن نمی‌باشد.

۳- ش عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ قٰالَ: قَضیٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فی أَهْلِ الْبَوٰادی أَنْ لایَمْنَعُوا فَضْلَ مٰاءٍ وَلایَبیعُوا فَضْلَ کَلَإٍ[2].

یعنی، از محمّدبن علیّ بن الحسین روایت شده‌که‌گفت: رسولخدا (ص) حکم‌کرد دراهل بیابان وصحرا که از زیادی آب مانع نشوند و زیادی گیاه‌را نفروشند.

۴- نَهیٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ بَیْعِ فَضْلِ الْمٰاءِ[3].

یعنی، رسولخدا (ص) از فروش زیادی وباقیماندهٔ آب نهی فرمود.

۵- ج قٰالَ النَّبِیُّ (ص): ثَلاٰثَةٌ لایُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ: رَجُلٌ مَنَعَ ابْنَ السَّبیلِ فَضْلَ مٰاءٍ عِنْدَهُ، وَ رَجُلٌ حَلَفَ عَلیٰ سِلْعَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ یَعْنی کٰاذِبًا، وَ رَجُلٌ بٰایَعَ إِمٰامًا فَإِنْ أَعْطٰاهُ وَفیٰ لَهُ وَ إِنْ لَمْ یُعْطِهِ لَمْ یَفِ لَهُ[4].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: سه‌طایفه‌را روزقیامت خداوندنظرنکند مردیکه اِبْنُ السَّبیل را از زیادی آبی که‌دارد ندهد، ومردی که

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۳۳.
(۳) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۸۲۸ ومستدرک‌الوسائل/ ج۳/ ص۱۵۰
(۴) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۲۳۷.

برمتاعی پس از عصر بدروغ قسم بخورد و مردیکه با امامی بیعت کند پس اگر به او چیزی دهد به بیعت او وفا کند و اگر ندهد وفا نکند.

۶ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ عَنِ النِّطَافِ وَ الْأَرْبَعَاءِ(۱).

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) نهی فرمود از نِطاف و اَرْبَعاء. (اَرْبَعاء این استکه آبی بین قومی باشد و جوئی بکشند برای بردن آن آب و بعد که سیراب شدند و از آن آب مستغنی گشتند به دیگری بفروشند، و نِطاف این استکه کسی حقّ الشّرب داشته باشد و چون از سهم خود مستغنی شود آنرا بفروشد، که رسولخدا (ص) نهی کرده که اینکار را نکنند بلکه زیادی آب خودرا بهرکس بخواهد و به همسایه و برادردینی خود واگذار کنند ویا عاریه دهند، و آنرا نفروشند).

۷ـ ج قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اَلْمُسْلِمُونَ شُرَكَاءُ فِي ثَلَاثٍ: فِي الْمَاءِ وَ الْكَلَإِ وَ النَّارِ(۲).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: مسلمین درسه چیز شریکند: در آب وگیاه و آتش (ومقصود هیزم و یا نفت ویا چیزهائی استکه به آن آتش افروخته شود).

۸۶- باب تحريم الغصب و وجوب ردّ المغصوب إلى مالكه

۱ـ ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيهَا أَبْصَارَهُمْ حِينَ يَنْتَهِبُهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ(۳).

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: زناکار

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۷۸ و ج۱۷/ص ۳۳۳.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۷ ومستدرک الوسائل/ ج۳/ص ۱۵۰.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۸.

زنا نمی‌کند درحالیکه ایمان داشته باشد و شارب الخمر نمی‌آشامد هنگامیکه ایمان داشته باشد و سارق سرقت نمی‌کند درحالیکه ایمان داشته باشد و آن حال مؤمن باشد و غارتگر چیزی را که مردم متوجّه شوند وبه‌آن نظرکنند یعنی درمقابل چشم مردم غارت نمی‌کند درحالیکه ایمان‌کامل داشته ودرآن‌حال مؤمن باشد.
(این حدیث باکمی‌اختلاف درکتاب وسائل نیز ذکرشده است[1]).

۲ـ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَبِمَنزِلَةِ الشَّهِيدِ[2] وَفِي رِوَايَةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ[3].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس برای دفاع ازمالش کشته شود او بمنزلهٔ شهیداست و در روایتی او شهیداست.

۳ـ ج قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ[4].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس برای دفاع ازمالش کشته شود شهیداست و هرکس برای دفاع از خونش کشته شود شهید است و هرکس برای دفاع از دینش کشته شود شهیداست و هرکس برای‌دفاع از خانواده‌اش کشته شود شهیداست.

۴ـ ش قَالَ النَّبِيُّ (ص) فِي خُطْبَةِ الْوَدَاعِ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ وَ لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ مَالُ أَخِيهِ إِلَّا عَنْ طِيبِ نَفْسٍ مِنْهُ[5].

یعنی، رسولخدا (ص) درخطبهٔ وداع فرمود: ای مردم همانا مؤمنین برادرند و برای مؤمن مال برادرش حلال نیست مگراز رضای‌خودش.

۵ـ ش قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ أَخَذَ أَرْضًا بِغَيْرِ حَقِّهَا كُلِّفَ أَنْ يَحْمِلَ تُرَابَهَا إِلَى الْمَحْشَرِ[6].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس زمینی بناحق تصرّف کند مکلّف شود که خاک آنرا به‌سوی محشر حمل نماید.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۱۲۲.
(۲)و(۳) وسائل الشیعه / ج۱۱/ص ۹۳.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۳۸.
(۵) وسائل الشیعه / ج۳/ص ۴۲۵. (۶) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص۲۸۳ و ج۱۷/ص۳۱۱.

۶ـ ش عَنِ النَّبِيِّ(ص) فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ: مَنْ خَانَ جَارَهُ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ جَعَلَهُ اللّٰهُ طَوْقًا فِي عُنُقِهِ مِنْ تُخُومِ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ حَتّٰى يَلْقَى اللّٰهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُطَوَّقًا إِلَّا أَنْ يَتُوبَ وَ يَرْجِعَ[۱]. وَ قَالَ(ص): الْحَجَرُ الْغَصِيبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلٰى خَرَابِهَا[۲].

یعنی، روایت شده از رسولخدا (ص) درحدیث منهیّات که فرمود: هرکس خیانت کند ازهمسایهٔ خود وجبی از زمین خدا یتعالی آنرا طوق درگردن او کند از زیرزمین هفتم تا خدا را ملاقات کند روز قیامت درحالیکه طوق گردن او باشد مگرآنکه توبه‌کند وبرگردد و برگرداند. و فرمود: سنگ غصبی درخانه گرو خرابی آنست. (نویسنده گوید درمورد غصب احادیث دیگری نیز می‌باشد که بعدًا ذکر خواهیم نمود).

ابواب الهبات

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى: وَ لَاتَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ[۳].

و آیات دیگر

۸۷-باب الهدية

عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ(ص) يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا[۴]. وَ عَنْهَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰه إِنَّ لِي جَارَيْنِ فَإِلٰى أَيِّهِمَا أُهْدِي؟ قَالَ: إِلٰى أَقْرَبِهِمَا مِنْكَ بَابًا[۵].

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) هدیه را قبول میکرد و برآن عوض و اجر میداد (یعنی بدل آن چیزی میداد). و نیز از عایشه روایت شده که‌گوید گفتم یَا رَسُولَ اللّٰه من دو همسایه‌دارم به‌کدام هدیه‌دهم؟ فرمود: به‌آنکه درب خانه‌اش به تو نزدیکتراست. (بخشیدن چیزی به‌کسی را هبه‌وهدیه و نیز صدقه گویند، ولی درصدقه ملاحظهٔ فقرگیرنده میشود وآنرا درنظر می‌گیرند

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۰۹ و المصنف / ج۱۱/ص ۲۰
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۰۹.
(۳) قرآن/ سورهٔ بقره / آیهٔ ۲۳۷.
(۴) و (۵) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص۲۳۸ و ۲۳۹.

درحالیکه درهبه وهدیّه ویا عطیّه چنین نیست بلکه غالباً صرف إکرام وازروی احترام وبزرگواری است، ولذا رسولخدا (ص) صدقه را قبول نمی‌نمود ولی هدیه وهبه را قبول میفرمود).

۲- ج عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: لَوْ دُعِيتُ إِلىٰ ذِراعٍ أَوْ كُراعٍ لَأَجَبْتُ وَ لَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِراعٌ أَوْ كُراعٌ لَقَبِلْتُ(۱). وَ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: تَهادَوْا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تُذْهِبُ وَحَرَ الصَّدْرِ وَلاتَحْقِرَنَّ جارَةٌ لِجارَتِها وَلَوْ شِقَّ فِرْسِنِ شاةٍ(۲).

یعنی، از ابی‌هریره از رسولخدا (ص) روایت شده‌که فرمود: اگر دعوت شوم به‌ذراع و یا پاچهٔ گوسفندی اجابت خواهم‌کرد و اگر به‌سوی من هدیه‌شود ذراع ویا پاچه‌ای می‌پذیرم. و نیزابوهریره از رسولخدا (ص) روایت کرده‌که فرمود: هدیه بدهید زیراکه هدیه کینهٔ قلبی را میبرد. و همسایه‌ای همسایه‌اش را کوچک نشمارد واگرچه (هدیه) بمانند قسمتی ازسم گوسفندباشد (یعنی هرگاه هدیه‌ای ناچیزباشد آنرا قبول کن وهدیه‌کننده‌را تحقیرمکن).

۳- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): الْهَدِيَّةُ عَلىٰ ثَلاثَةِ وُجُوهٍ: هَدِيَّةُ مُكافَأَةٍ وَ هَدِيَّةُ مُصانَعَةٍ، وَ هَدِيَّةٌ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ(۳). وَ قالَ (ص): تَهادَوْا تَحابُّوا فَإِنَّها تَذْهَبُ بِالضَّغائِنِ(۴). وَ عَنِ الْباقِرِ قالَ: كانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) يَأْكُلُ الْهَدِيَّةَ، وَ لايَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَ يَقُولُ: تَهادَوْا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تَسُلُّ السَّخائِمَ، وَ تُجْلِي ضَغائِنَ الْعَداوَةِ وَ الْأَحْقادِ(۵). وَ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ (ص) لِعَلِيٍّ قالَ: يا عَلِيُّ لَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُراعٌ لَقَبِلْتُ، وَ لَوْ دُعِيتُ إِلىٰ ذِراعٍ لَأَجَبْتُ(۶).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هدیه برسه وجه است: هدیه‌ای است برای تلافی، و هدیه‌ای است برای ساخت وساز و هدیه‌ایست برای خدای عَزَّوَجَلَّ. و رسولخدا (ص) فرمود: به‌یکدگر هدیه بدهید که باعث محبّت میشود و کینه‌ها را می‌برد. و حضرت باقر (ع) روایت کرده که رسولخدا (ص) هدیه‌را میخورد و صدقه‌را نمی‌خورد، و میفرمود: به‌یکدگر هدیه بدهید که هدیه نرم‌می‌کند و به‌نرمی میبرد

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۳۹ و المصنف / ج۱۰/ص ۴۴۹.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۳۹.
(۳) و (۴) و (۵) و (۶) وسائل الشيعه / ج۱۲/ص۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵.

کینه‌ها را و برطرف میکند کینه‌ها و دشمنیها را . و در وصیّت ، رسولخدا (ص) به‌علی فرمود : یا علی اگرپا چهٔ‌گوسفندی برایم هدیه بفرستند می‌پذیرم واگر دعوت‌شوم به‌ذراع گوسفندی اجابت مینمایم .

۴ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ(ع) قالَ: لَمّا ظَهَرَ رَسُولُ اللّهِ (ص) أَتاهُ عِیاضٌ بِهَدِیَّةٍ فَأَبی رَسُولُ اللّهِ (ص) أَنْ یَقْبَلَها ،وَ قالَ: یا عِیاضُ لَوْ أَسْلَمْتَ لَقَبِلْتُ هَدِیَّتَکَ إِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ أَبی لِی زَبْدَ الْمُشْرِکِینَ،ثُمَّ إِنَّ عِیاضاً بَعْدَ ذلِکَ أَسْلَمَ وَ حَسُنَ إِسْلامُهُ فَأَهْدی إِلی رَسُولِ اللّهِ (ص) هَدِیَّةً فَقَبِلَها مِنْهُ.[1]

یعنی،ازحضرت صادق(ع) روایت شده‌که فرمود : چون رسولخدا (ص) آشکار شد عیاض نامی هدیه‌ای برای او آورد ،رسولخدا(ص)نپذیرفت وفرمود :ای عیاض اگر اسلام بیاوری می‌پذیرم زیرا خدای عَزَّوَجَلَّ برای من ممنوع کرده عطای مشرکین را ،سپس عیاض بعداً مسلمان شد و اسلام او نیکوشد ،پس هدیه‌ای خدمت رسولخدا (ص) فرستاد و حضرت از او پذیرفت .

۵ـ ش عَنْ عَلِیٍّ(ع) قالَ: أَهْدی کِسْری لِلنَّبِیِّ(ص)فَقَبِلَ مِنْهُ وَ أَهْدی قَیْصَرُ لِلنَّبِیِّ(ص) فَقَبِلَ مِنْهُ ،وَ أَهْدَتْ لَهُ الْمُلُوکُ فَقَبِلَ مِنْهُمْ.[2]

یعنی،از علی(ع) روایت شده‌که‌فرمود : کَسْری برای پیامبر (ص) هدیه فرستاد و او پذیرفت و قیصَر هدیه فرستاد واو پذیرفت و سلاطین برای او هدیه فرستادند و او از ایشان پذیرفت .

۸۸ - باب المنیحة

منیحه عبارت است ازاینکه گاو یا گوسفند یا شتری را برای شیرآن و یا درختی‌را برای میوهٔ‌آن مجّاناً دراختیار شخصی قرار دهند که‌پس از استفاده به‌مالک‌آن تسلیم نماید و برگرداند .

---

(۱)و(۲) وسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۱۶.

ج عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: أَلا رَجُلٌ يَمْنَحُ أَهْلَ بَيْتٍ ناقَةً تَغْدُو بِعُسٍّ وَ تَرُوحُ بِعُسٍّ إِنَّ أَجْرَها لَعَظيمٌ[۱]. وَقالَ (ص): نِعْمَ الْمَنيحَةُ اللِّقْحَةُ الصَّفِيُّ وَ الشّاةُ الصَّفِيُّ تَغْدُو بِإِناءٍ وَ تَرُوحُ بِإِناءٍ[۲].

یعنی، از أَبي هُرَيْرَه روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: کجاست مردی که شتری را بدهد به خانواده‌ای که صبح یکقدح شیر و شب یکقدح شیر بهره برند که اجرآن همانا بزرگ است. و نیز رسولخدا (ص) فرمود: خوب چیزی است شترِ شیردهِ زیاد ویا گوسفند دارای شیرزیاد که دراختیار غیر قراردهند که صبح یکظرف وشب یکظرف شیر دارد.

ج قالَ النَّبِيُّ (ص) بَيْنا رَجُلٌ يَمْشي بِطَريقٍ اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ فَوَجَدَ بِئْراً فَنَزَلَ فَشَرِبَ ثُمَّ خَرَجَ فَإِذا كَلْبٌ يَلْهَثُ يَأْكُلُ الثَّرىٰ مِنَ الْعَطَشِ فَقالَ الرَّجُلُ: لَقَدْ بَلَغَ هٰذَا الْكَلْبَ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلُ الَّذي كانَ بَلَغَ مِنّي فَنَزَلَ الْبِئْرَ فَمَلَأَ خُفَّهُ ماءً فَسَقَى الْكَلْبَ فَشَكَرَ اللّٰهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ قالُوا: يا رَسُولَ اللّٰهِ وَ إِنَّ لَنا فِي الْبَهائِمِ لَأَجْراً؟ فَقالَ: فِي كُلِّ ذاتِ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ[۳].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: مردی راهی میرفت و تشنگی براو شدّت کرد پس چاهی یافت و پائین رفت و آشامید و بیرون آمد، ناگاه سگی را دید که زبان به‌دور دهان میکرد و از تشنگی خاکِ تررا میخورد آنمرد گفت این سگ مانند من تشنه‌شده‌است پس پائین رفت و کفش خودرا پرکرد از آب و سگ را آب داد، پس خدا از او تشکّر کرد و اورا آمرزید، (اصحاب) عرض‌کردند یا رَسُولَ اللّٰه، برای ما در خدمت به‌حیوانات اجراست؟ فرمود: هرحیوانی باشد اجر دارد.

۸۹- باب أكل المارّ من الثّمار

۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: قالَ النَّبِيُّ (ص) فيمَنْ

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۹.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۳۹و ۲۴۰.

سَرَقَ الثِّمَارَ فِی کُمِّهِ فَمَا أَکَلَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ، وَ مَا حَمَلَ فَیُعَزَّرُ وَیُغَرَّمُ قِیمَتَهُ مَرَّتَیْنِ.(۱)

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) درباره آنکه درمیان آستین خود میوه‌ها را دزدید فرمود: پس آنچه خورده گناهی براو نیست و آنچه برده پس تعزیر و ادب میشود و قیمت آنرا دومقابل بپردازد.

۲ـ عَنْ رَافِعِ بْنِ عَمْرٍو الْغِفَارِیِّ قَالَ: کُنْتُ وَأَنَا غُلامٌ أَرْمِی نَخْلَنَا، أَوْ قَالَ: نَخْلَ الْأَنْصَارِ. فَأُتِیَ بِیَ النَّبِیَّ (ص) فَقَالَ: "یَا غُلامُ! لِمَ تَرْمِی النَّخْلَ؟" قَالَ قُلْتُ: آکِلُ. قَالَ: "فَلا تَرْمِی النَّخْلَ، وَ کُلْ مِمَّا یَسْقُطُ فِی أَسَافِلِهَا" قَالَ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسِیَ وَقَالَ: "اللَّهُمَّ أَشْبِعْ بَطْنَهُ".(۲)

یعنی، از رَافِعِ بْنِ عَمْرٍو الْغِفَارِیّ روایت شده که گفت: من بچه بودم و به درختمان ویا درخت انصار سنگ می‌افکندم، پس مرا خدمت رسولخدا (ص) بردند، فرمود: ای بچه چرا سنگ می‌اندازی به درخت، گوید: گفتم بخورم، فرمود: سنگ مینداز به درخت، وهرچه از پائین آنها افتاد بخور، گوید: سپس رسولخدا (ص) سرم را دست کشید و گفت: خدایا شکمش را سیرکن.

۳ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): "إِذَا مَرَّ أَحَدُکُمْ بِحَائِطٍ، فَلْیَأْکُلْ، وَ لا یَتَّخِذْ خُبْنَةً".(۳) وَ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: إِذَا أَتَیْتَ عَلَى حَائِطِ بُسْتَانٍ، فَنَادِ صَاحِبَ الْبُسْتَانِ ثَلاثَ مَرَّاتٍ. فَإِنْ أَجَابَکَ، وَ إِلَّا فَکُلْ فِی أَنْ لا تُفْسِدَ.(۴)

یعنی، از اِبْنِ عُمَر روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه یکی ازشما گزارش به بستانی افتاد بخورد ولی در جامه‌اش نریزد ونبرد. و از ابی‌سعید روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه به دیوار بستانی رسیدی، پس صاحب بستان را سه بار صدا بزن، پس اگرتورا جواب داد (که هیچ) و اِلّا بخوربطوریکه فاسد وخراب نکنی.

۴ـ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الثَّمَرِ الْمُعَلَّقِ،

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۱۴.
(۲) و (۳) و (۴) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۷۷۱ و ۷۷۲.

فَقٰالَ: «مَنْ أَصٰابَ بِفِيهِ مِنْ ذِي حٰاجَةٍ غَيْرَ مُتَّخِذٍ خُبْنَةً فَلاٰشَيْءَ عَلَيْهِ، وَمَنْ خَرَجَ بِشَيْءٍ مِنْهُ فَعَلَيْهِ غَرٰامَةُ مِثْلَيْهِ وَالْعُقُوبَةُ، وَمَنْ سَرَقَ مِنْهُ شَيْئًا بَعْدَ أَنْ يُؤْوِيهِ الْجَرِينَ فَبَلَغَ ثَمَنَ الْمِجَنِّ فَعَلَيْهِ الْقَطْعُ»[(۱)]

یعنی، از رسولخدا (ص) روایت شده که از او سؤال شد از میوهٔ آویزان شده، فرمود: هرکس از محتاجین به دهان خود برساند که به دامن نگیرد چیزی بر او نیست و هرکس چیزی از آنرا بیرون برد بر او غرامت و توان دومقابل و عقاب است. و هرکس از آن چیزی سرقت کند پس از آنکه جمع آوری به محل خرمن شده و قیمت آن به قیمت سپر برسد بر اوست قطع ید.

۵ـ عَنْ عَبّٰادِبْنِ شُرَحْبِيلَ قٰالَ: أَصٰابَنٰا عٰامُ مَخْمَصَةٍ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ. فَأَتَيْتُ حٰائِطًا مِنْ حِيطٰانِهٰا. فَأَخَذْتُ سُنْبُلاً فَفَرَكْتُهُ وَأَكَلْتُهُ وَجَعَلْتُهُ فِي كِسٰائِي. فَجٰاءَ صٰاحِبُ الْحٰائِطِ. فَضَرَبَنِي وَأَخَذَ ثَوْبِي. فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ(ص) فَأَخْبَرْتُهُ. فَقٰالَ لِلرَّجُلِ «مٰا أَطْعَمْتَهُ إِذْ كٰانَ جٰائِعًا أَوْ سٰاغِبًا. وَلاٰعَلَّمْتَهُ إِذْ كٰانَ جٰاهِلاً». فَأَمَرَهُ النَّبِيُّ (ص) فَرَدَّ إِلَيْهِ ثَوْبَهُ. وَأَمَرَ لَهُ بِوَسْقٍ مِنْ طَعٰامٍ أَوْ نِصْفِ وَسْقٍ[(۲)]

یعنی، از عَبّاد بن شُرَحْبیل روایت شده که سال گرسنگی به ما رسید، من آمدم مدینه به بُستانی از بستانهای آن، پس خوشه ای گرفتم وحبوب آنرا بیرون کردم و خوردم ودرمیان عبایم قرارداد دم، پس صاحب بستان آمد، مرا زد و جامه ام را گرفت، من آمدم خدمت رسولخدا (ص) وبه او خبردادم، پس او به آن مردگفت چون او گرسنه بود او را طعام ندادی و چون جاهل بود اورا نیاموختی، پس پیامبر(ص) اورا امرکرد جامه اش راردکرد وبرای اوأمر کرد یک وسق ویانصف وسق طعام بدهند.

۶ـ ش عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع) قٰالَ: قَدْ نَهَى النَّبِيُّ (ص) أَنْ تُشْتَرَى الْحِيطٰانُ بِرَفْعِ بِنٰائِهٰا[(۳)] وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: نَهَى النَّبِيُّ (ص) أَنْ يُبْنَى عَلَى حَدٰائِقِ النَّخْلِ وَالثِّمٰارِ بِنٰاءٌ لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْهٰا كُلُّ أَحَدٍ[(۴)]

---

(۱) سنن ابی داود / ج۲/ص ۱۳۶.
(۲) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۷۷۱.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص۱۴. (۴) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص۱۶.

یعنی، از موسی بن جعفر (ع) روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) نهی نمود از اینکه دیوارها ساتر شود ببلندکردن بناء آن و از جعفر ابن محمد روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) از بنا کردن بر باغهای خرما و میوه‌ها نهی نمود برای آنکه هرکس از آنها بخورد (نویسنده گوید: درباب ۲۶ زکات نیز اخباری دراین باره ذکرگردید مراجعه شود. وباید دانست که خوردن میوه از باغ که در احادیث فوق آمده برای رهگذری است که تصادفاً عبورش به باغی افتاده وگرسنه است. بنا براین جایز نیست کسی به نیّت خوردن میوه‌های باغ مردم وارد باغ شود مگربا اجازهٔ صاحبش).

۹۰ـ باب عدم جواز الرّجوع فی الهبة

۱ـ ج و ش قٰالَ النَّبِیُّ (ص): اَلْعٰائِدُ فِی هِبَتِهِ کَالْعٰائِدِ فِی قَیْئِهِ[1] وَ فِی رِوٰایَةٍ قٰالَ (ص): إِنَّمٰا مَثَلُ الَّذِی یَرْجِعُ فِی صَدَقَتِهِ کَالَّذِی یَرْجِعُ فِی قَیْئِهِ[2].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: آنکه بخشیدهٔ خودرا پس میخواند مانند آنکه قیئ خودرا بازخور کند. و در روایتی فرمود: همانا مَثَل آنکه در صدقهٔ خود برمیگردد مانند آن کسی‌است‌که پس از قیئ کردن برگردد در قیئ خود.

۲ـ ش مِنْ أَلْفٰاظِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) اَلْمُوجَزَةِ الَّتِی لَمْ یُسْبَقْ إِلَیْهٰا: اَلْعٰائِدُ فِی هِبَتِهِ کَالْعٰائِدِ فِی قَیْئِهِ. هِبَةُ الرَّجُلِ لِزَوْجَتِهِ یَزِیدُ فِی عِفَّتِهٰا[3].

یعنی، از الفاظ مختصر مفیدی‌که از رسولخدا (ص) است‌که احدی جلوترا زاو چنین کلامی نفرموده این است: آنکه دربخشش‌خود برگردد مانند آن کسی‌است‌که درقیئ خود برگشته. بخشش مرد به همسرش موجب زیادتی در عفّت او باشد.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۴۰.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۳۱۶و۳۱۷و۳۲۰و۳۴۳.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۳۴۱.

۳- ج عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: لایَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ یُعْطِیَ عَطِیَّةً أَوْ یَهَبَ هِبَةً فَیَرْجِعَ فِیها إِلّا الْوالِدَ فِیما یُعْطِی وَلَدَهُ، وَمَثَلُ الَّذِی یُعْطِی الْعَطِیَّةَ ثُمَّ یَرْجِعُ فِیها کَمَثَلِ الْکَلْبِ یَأْکُلُ فَإِذا شَبِعَ قاءَ ثُمَّ عادَ فِی قَیْئِهِ(۱).

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: گوارا برای مرد نیست که عطای خود ویا بخشش خودرا پس بخواهد مگر پدر در آنچه به پسر عطا کرده است. ومَثَل آنکه عطا را میدهد سپس در عطایش برمیگردد مَثَل سگ است که میخورد چون سیرشد برمیگرداند وقی می‌کند سپس قیٔ خودرا میخورد.

۹۱- باب العمری والرقبی

عُمْرٰی ورُقْبٰی، عبارتست از ملکی که شخص به دیگری عطا کنند که مثلاً برای ما دام العمر ویا همیشه از آن بهره واستفاده ببرد. و شرح آن چنانست که دراحادیث زیر آمده است:

عَنْ جابِرٍ (رض) قالَ: قَضَی النَّبِیُّ (ص) بِالْعُمْرٰی أَنَّها لِمَنْ وُهِبَتْ لَهُ(۲). وَ عَنْهُ عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: أَیُّما رَجُلٍ أَعْمَرَ رَجُلاً عُمْرٰی لَهُ وَ لِعَقِبِهِ فَقالَ: قَدْ أَعْطَیْتُکَها وَ عَقِبَکَ ما بَقِیَ مِنْکُمْ أَحَدٌ فَإِنَّها لِمَنْ أُعْطِیَها وَ إِنَّها لاتَرْجِعُ إِلٰی صاحِبِها مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ أَعْطٰی عَطاءً وَقَعَتْ فِیهِ الْمَوارِیثُ(۳).

یعنی، از جابر (رض) روایت شده که رسولخدا (ص) حکم نمود به عُمْرٰی که آن مال کسی است که به او بخشیده شده است. ونیز از جابر روایت شده که: رسولخدا (ص) فرمود: هرمردی که به عُمْرٰی بدهد ملکی را به مردی که مال او وعقب او باشد پس گفته باشد بتحقیق عطا کردم به تو این ملک را وبه عقب تو مادامیکه از شما کسی باقی باشد، پس آن ملک مال کسی است که به او عطا شده و به صاحب آن برنمی‌گردد

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۴۰ والمصنف / ج۹/ص ۱۰۹و ۱۱۰.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۴۱.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۴۱ ومستدرک الوسائل / ج۲/ص ۵۱۵ والمصنف / ج۹/ص ۱۹۲.

ازجهت آنکه عطائی کرده که درآن میراث واقع شده است.

ج عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: إِنَّمَا الْعُمْرَىٰ الَّتِي أَجَازَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ يَقُولَ: هِيَ لَكَ وَ لِعَقِبِكَ فَأَمَّا إِذَا قَالَ: هِيَ لَكَ مَا عِشْتَ فَإِنَّهَا تَرْجِعُ إِلَىٰ صَاحِبِهَا وَ كَانَ الزُّهْرِيُّ يُفْتِي بِهِ(۱).

یعنی، از جابر (رض) روایت شده که گفته: همانا عُمْرائی که رسولخدا (ص) اجازه داده این استکه شخص بگوید: این ملک مال تو و عقب تو و امّا اگر گفت این ملک مال تو مادامیکه زندگانی میکنی پس این برمیگردد به صاحب آن، و زُهْری به همین فتوی می‌داد.

ج عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: قَضَىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي امْرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ أَعْطَاهَا ابْنُهَا حَدِيقَةً مِنْ نَخْلٍ فَمَاتَتْ فَقَالَ ابْنُهَا: إِنَّمَا أَعْطَيْتُهَا حَيَاتَهَا، وَ لَهُ إِخْوَةٌ قَالُوا: نَحْنُ فِيهِ سَوَاءٌ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): هِيَ لَهَا حَيَاتَهَا وَ مَوْتَهَا، قَالَ: كُنْتُ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَلَيْهَا قَالَ: ذَاكَ أَبْعَدُ لَكَ(۲).

یعنی، از جابر (رض) روایت شده که رسولخدا (ص) قضاوت کرد درباره زنی از انصار که پسرش به او باغی از درخت خرما داده بود و آنزن وفات کرد (وبین آن پسر و برادران دیگراو که از همان مادر بودند نزاع شد که این باغ بعد از فوت مادرشان چه حکمی دارد) پسر او گفت آن باغرا مادام الحیاة به او داده بودم یعنی پس از او به ملک خودم برمیگردد، برادرها گفتند همهٔ ما مساوی هستیم یعنی مال مادرمان بوده و به ما ارث می‌رسد. رسولخدا (ص) فرمود: این باغ درحیات و ممات ملک آنزن است، پس آنپسر گفت: من به او صدقه داده بودم، رسولخدا (ص) فرمود: این تورا دورتر می‌کند. یعنی اگر صدقه داده‌ای و او قبض کرده پس شکّ نیست که ملک او شده و به همهٔ فرزندان ارث می‌رسد.

۹۲- باب القطائع

اراضی مواتی که اختصاص به کسی نداشته وحقّی برای مسلمان و

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۴۱ و المصنف / ج۹/ ص۱۹۰.

(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۴۱.

یا غیرمسلمان درآن نباشد هرگاه از طرف رسولخدا (ص) ویا زمداران اسلامی پس ازآنحضرت به اشخاصی‌که اهلیّت حیازت و عمران آنزمینها را داشته باشند واگذار گردد به‌آن اقطاع و قطائع گویند. وهمچنین هرگاه از طرف زمامدار معدن ویا آبی به کسی واگذارشود.

ج عَنْ أَنَسٍ (رض) قَالَ: دَعَا النَّبِيُّ (ص) الْأَنْصَارَ لِيُقْطِعَ لَهُمْ بِالْبَحْرَيْنِ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنْ فَعَلْتَ فَاكْتُبْ لِإِخْوَانِنَا مِنْ قُرَيْشٍ بِمِثْلِهَا فَلَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي[1]. وَعَنْ وَائِلٍ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) أَقْطَعَهُ أَرْضًا بِحَضْرَمَوتَ وَ بَعَثَ مَعَهُ مُعَاوِيَةَ لِيُقْطِعَهَا إِيَّاهُ[2].

یعنی، از انس روایت شده که‌گفت: پیغمبر (ص) انصار را دعوت کرد برای اینکه قطعه‌زمینی دربحرین به‌ایشان واگذار کند ایشان گفتند اگر این کاررا انجام میدهی پس برای براداران ما از قریش یعنی برای مهاجرین نیز بمانند آنرا بنویس، و نزد پیامبر (ص) خواستهٔ ایشان نبود (یعنی آن اراضی باندازه‌ای که هردو دستهٔ ایشان را کفایت‌کند نبود) پس فرمود: بزودی شما پس از من محرومیّتی خواهید دید پس صبر کنید تا مرا ملاقات‌کنید. و از وائِل روایت شده که‌رسولخدا (ص) قطعه‌ای از زمین حَضْرَمُوت به‌او واگذار نمود و معاویه‌را با او فرستاد تا قطعه‌را به‌اوبدهد.

ج قَالَ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ (رض) خَطَّ لِي رَسُولُ اللّٰهِ (ص) دَارًا بِالْمَدِينَةِ بِقَوْسٍ وَ قَالَ: أَزِيدُكَ أَزِيدُكَ[3]. وَ أَقْطَعَ النَّبِيُّ (ص) بِلَالَ بْنَ الْحَارِثِ الْمُزَنِيَّ مَعَادِنَ الْقَبَلِيَّةِ فَتِلْكَ الْمَعَادِنُ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا إِلَّا الزَّكَاةُ إِلَى الْيَوْمِ. وَ كَتَبَ لَهُ النَّبِيُّ (ص): بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ هٰذَا مَا أَعْطَى مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ بِلَالَ بْنَ حَارِثٍ الْمُزَنِيَّ أَعْطَاهُ مَعَادِنَ الْقَبَلِيَّةِ جَلْسَهَا وَ غَوْرَهَا وَ حَيْثُ يَصْلُحُ الزَّرْعُ مِنْ قُدْسٍ وَ لَمْ يُعْطِهِ حَقَّ مُسْلِمٍ[4].

یعنی، عَمْرو بن حُرَیْث گفت رسولخدا (ص) برای من خطّی کشید برای خانه‌ای درمدینه باکمان و فرمود آیا زیادکنم آیا برای تو

---

(۱)و (۲)و (۳)و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۴۲.

کنم. و رسولخدا (ص) به بِلال بن حارِثِ مُزَنِیّ معادن قَبَلِیَّه را واگذار نمود وبه تیول داد، پس از آن معادن گرفته نمی‌شود مگر زکات تا امروز، و آنحضرت برای او نوشت: بنام خدای رحمن رحیم این چیزی است که محمّد رسولخدا عطاکرد به بِلال بن حارث مُزَنی عطاکرد اورا معادن قَبَلِیَّه را بلند وپست آنرا و هرجائی‌که برای زراعت صلاحیّت داشته باشد از کوه و کمر مگرآنکه مملوک مسلمانی باشد.

ابواب الوقف

والتّرغیب فیه

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِن ثَلَاثَةٍ إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ.*

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: چون انسان بمیرد عمل او از او قطع شود مگر از سه‌چیز مگر از صدقهٔ جاریه و یا علم نافعی که از آن بهره‌برند ویا فرزند صالحی‌که برای او دعا کند.

توضیح: وقف عبارتست از اینکه عین ملک یا مالی حبس ومنافع آن تسبیل شود. دروقف ممکن است مَوْقُوفٌ عَلَيْهِم محصور و وقف، خاصّ برعدّه‌ای باشد مثل وقف براولاد که منافع موقوفه بنحوی که واقف منظورداشته بین اولاد تقسیم میشود و به مصارف شرعی ایشان میرسد. و ممکن است وقف غیرخاصّ باشد یعنی مَوْقُوفٌ عَلَيْهِم غیرمحصور ویا وقف برمصالح عامّه ووقف عامّ باشد که طبق نظر واقف منافع موقوفه درکارهای عامّ المَنْفَعه به مصرف میرسد.

و بدانکه درصحّتِ وقف اعمّ از وقفِ عام یا خاص ووقفِ منقول یا غیر منقول شرائطی است که آن شرائط در وقفهای مملکت ایران وبلکه سایر ممالک آن‌چنانکه باید رعایت نشده است.

از جمله شرائط صحّت وقف آنستکه عمل وقف درمورد ومصرفی باشد که شرعًا و عقلًا رجحان داشته باشد. و به عبارت دیگروقف

---

* التاج الجامع للاصول/ ج۱/ص ۷۵ و ج۲/ص ۲۴۳ و بحار الانوار/ ج۲/ص ۲۲و۲۳.

ومصارف ومنافع آن باید فی سبیل اللّه و وجوه البرّ ونافع برای مسلمین بوده ومضرّنباشد که وقف برمقاصد غیرمشروع، باطل است، مثلاً وقف برای ترویج اباطیل ونشرخرافات ویا وقف برای روضه خوانی ومدّاحی و چاپلوسی صحیح نیست زیرا این اعمال در اسلام نبوده و بدعت است. و اسلام از مدّاحی و تملق و چاپلوسی برای غیرخدا بیزار است و یا وقف برای قبور مردگان ویا زینت قبر ویا برای تکیه‌ها و یا برای خانقاه‌ها، ترویج خرافات بوده و چنین وقف‌هایی برخلاف شرع بوده جایزنیست ومخالف با روح اسلام و قرآن و اتّحاد و وحدت مسلمین است. اکنون در ایران موقوفات باطله که برای ترویج شرک و تفرقه می‌باشد مانند وقف برقبور مردگان وموقوفات غدیریّه و وقف بر روضه‌خوانی و غیراینها فراوان است. پس با رجوع به کتاب خدا و سنّت روشن رسول اللّه (ص) باید درچنین موقوفاتی تجدیدنظر کنند و از مخالفت با قرآن و سنّت پرهیزنموده منافع این موقوفات را بر طبق آنچه قرآن دستورداده تعیین وبه مصرف برسانند و إلّا نه‌تنها ثوابی برای واقف ندارد بلکه چه‌بسا موجب وزر و وبال او خواهدبود.

مطلب دیگر آنکه درمصارفِ منافعِ موقوفه باید دقّت و ملاحظهٔ کامل شود تا برخلاف نظرِ مشروعِ واقف عملی صورت نگیرد. نظرِ واقف نفع فقراء و محتاجین و معلولین و امور عام‌المنفعهٔ دیگربوده وهدفِ واقعیِ اوازوقف تقرّب به خدا و رسیدن به درجات و ثوابهای إلهی و توشهٔ آخرتی بوده‌است. پس اینکه در زمان ما بسیاری از متولّیان، موقوفاتی را درحیطهٔ تصرّف خود گرفته و باکلاه‌شرعی‌ها و توجیه‌های مخالف عقل وشرع هرعمل دلخواهی را انجام می‌دهند چیزی جزبرخلاف عقل وشرع نیست. مثلاً زمینهای بی‌آب وعلف را به‌اسم موقوفه به‌قطعات ۱۰۰ متری وکمترو بیشتر تقسیم نموده و علاوه بر اجارهٔ زمین، برای هرصدمترزمین صد هزارتومان وبیشتربا سم پذیره پول میگیرند وبلای‌سخت وجانسوز برای ضعفاء و فقراء هستند و خود درکاخهای اعیانی به‌عیش و

نوش ومفتخوری مشغول میشوند .چنین اعمالی موافق با خواسته واقفین نبوده و روح واقفین از چنین اموری بیزار است ، زیرا نظر واقفین، محروم کردن فقراء وضعفاء از منافع کلی وجزئی واذیت و آزار و اعمال نامشروع و سد راه دین خدا ومخالفت با سبیل الله نبوده است . بلکه برعکس خواست ایشان نفع فقراء وخیرات ومبرّات ومصالح عامّه بوده است .و ازجمله چیزهای مرسوم در ایران که برضدّ قرآن است ،ساختن قبورسیمین وزرّین و نذر و نیاز ووقف اموال برآن قبوراست که همه ساله مخارج وپولهای زیادی از این ملّت محروم وفقیر صرف آنها میشود . خدا درآیات زیادی از این بدعت وبدعتهای دیگرمانندآن نهی فرموده وچنین اعمالی عقلاً و شرعاً مذموم و ازقبیل کارها ونذرها و وقف های مشرکین است .وکسانی که چنین اعمالی انجام میدهند مشمول آیهٔ ۵۶ سورهٔ نحل میباشندکه فرموده :وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ.یعنی ،«برای چیزهائیکه نمیدانند (ازقبیل گنبد وبارگاهها)قسمتی ازآنچه را روزیشان ساخته ایم قرار میدهند بخدا قسم از افتراهائیکه بسته اید البتّه مسئول خواهیدبود .» .ازخدا هدایت همگان را خواستاریم .

و بدانکه وقف اموال گاهی بالفظ صریح است مثل اینکه واقف بگوید :وقف کردم ....و گاهی بالفظ غیرصریح که مثلاواقف نیّت وقف نموده آنرا بالفظ صدقه و مانند آن ظاهر سازد .واین نیز جایز است چنانکه در بعضی احادیث و حدیث اَبُوطَلْحَه که ذکر خواهد شد لفظ صدقه بروقف اطلاق شده است ،ویا مثلاً درکتاب وسائل الشّیعه درکتاب وقوف و صدقات ،روایت نموده که ازحضرت صادق (ع) از صدقهٔ رسولخدا (ص) و صدقهٔ فاطمه (ع) سؤال کردندوآنحضرت درجواب فرمود : صدقهٔ ایشان تعلّق به بنی هاشم وبنی المطّلب دارد، یعنی آنچه وقف کرده اند باید بدست بنی هاشم مثلاً باشد*.

---

* وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۲۹۳و۲۹۴.

۹۳- باب وقف الأرض و ما فیها من شجر و بناء

۱-ج عَنْ أَنَسٍ(رض) قالَ: کانَ أَبُوطَلْحَةَ أَکْثَرَ أَنْصارِیٍّ بِالْمَدِینَةِ مالاً وَ کانَ أَحَبُّ أَمْوالِهِ إِلَیْهِ بَیْرَحا وَ کانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ وَ کانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) یَدْخُلُها وَ یَشْرَبُ مِنْ ماءٍ فِیها طَیِّبٍ فَلَمّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآیَةُ -لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ- قامَ أَبُوطَلْحَةَ إِلَی رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَعالی یَقُولُ فِی کِتابِهِ -لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ- وَ إِنَّ أَحَبَّ أَمْوالِی إِلَیَّ بَیْرَحا وَ إِنَّها صَدَقَةٌ لِلّٰهِ أَرْجُوا بِرَّها وَ ذُخْرَها عِنْدَ اللّٰهِ فَضَعْها یا رَسُولَ اللّٰهِ حَیْثُ شِئْتَ فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): بَخْ ذٰلِکَ مالٌ رابِحٌ ذٰلِکَ مالٌ رابِحٌ قَدْ سَمِعْتُ ما قُلْتَ فِیها وَ إِنِّی أَرٰی أَنْ تَجْعَلَها فِی الْأَقْرَبِینَ فَقَسَمَها أَبُوطَلْحَةَ فِی أَقارِبِهِ وَ بَنِی عَمِّهِ*.

یعنی، روایت شده از اَنَس که اَبُوطَلْحَةُ اَنْصاری مالش از سایر انصار در مدینه زیادتر بود و محبوبترین اموال نزد اوبستانی بود مقابل مسجدِ رسول(ص) بنام بَیْرَحا، رسول خدا داخل آن بستان میشد و از آب پاکیزهٔ آن میآشامید، پس چون آیهٔ ۹۲ سورهٔ آل‌عمران (که می‌فرماید:) «هرگز به نیکی نائل نمی‌شوید تا اینکه از هرچه دوست میدارید انفاق کنید» نازل شد، اَبُوطَلْحَه برخاست خدمت رسولخدا (ص) و گفت: خدا یتعالی فرموده: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ» و محبوبترین اموال من بُستان بَیْرَحا است و آنرا براستی صدقه برای خدا قرار دادم، امید نیکی و ذخیره بودن آنرا نزد خدا دارم آنرا هرجا میخواهی بگذار یا رَسُولَ اللّٰه رسولخدا (ص) فرمود: مَرْحَبا آن مالی است مفید آن مالی است بهره‌دار، بتحقیق شنیدم آنچه دربارهٔ آن گفتی من می‌بینم که آنرا قرار بدهی درنزدیکترین بستگان خود (یعنی وقف خاص برای مستمندان فامیلت باشد)، پس ابوطلحه آنرا درمیان خویشان و بنی‌عموی خود تقسیم نمود. (یعنی وقف خاص ویا وقف فامیلی نمود).

---

* التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۲۴۳و ۲۴۴.

۲ـ ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قَالَ: أَصَابَ عُمَرُ أَرْضاً بِخَيْبَرَ فَأَتَى النَّبِيَّ (ص) يَسْتَأْمِرُهُ فِيهَا فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي أَصَبْتُ أَرْضًا بِخَيْبَرَ لَمْ أُصِبْ مَالاً قَطُّ هُوَ أَنْفَسُ عِنْدِي مِنْهُ فَمَا تَأْمُرُنِي بِهِ؟ قَالَ: إِنْ شِئْتَ حَبَّسْتَ أَصْلَهَا وَ تَصَدَّقْتَ بِهَا ، فَتَصَدَّقَ بِهَا عُمَرُ أَنَّهُ لَايُبَاعُ أَصْلُهَا وَ لَايُبْتَاعُ وَ لَايُورَثُ وَ لَايُوهَبُ ،قَالَ: فَتَصَدَّقَ عُمَرُ فِي الْفُقَرَاءِ وَ فِي الْقُرْبىٰ وَ فِي الرِّقَابِ وَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ الضَّيْفِ لَاجُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهَا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا بِالْمَعْرُوفِ أَوْ يُطْعِمَ صَدِيقًا غَيْرَمُتَمَوِّلٍ فِيهِ . وَ عَنْهُ قَالَ: كَتَبَ مُعَيْقِيبٌ وَشَهِدَ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ الْأَرْقَمِ: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ هٰذَا مَا أَوْصَى بِهِ عَبْدُاللّٰهِ عُمَرُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ إِنْ حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ إِنَّ ثَمْغًا وَ صِرْمَةَ ابْنَ الْأَكْوَعِ وَ الْعَبْدَ الَّذِي فِيهِ وَ الْمِائَةَ سَهْمٍ الَّتِي بِخَيْبَرَ وَ رَقِيقَهُ الَّذِي فِيهِ وَ الْمِائَةَ الَّتِي أَطْعَمَهُ مُحَمَّدٌ(ص) بِالْوَادِي تَلِيهِ حَفْصَةُ مَا عَاشَتْ ثُمَّ يَلِيهِ ذُوالرَّأْيِ مِنْ أَهْلِهَا أَلَّايُبَاعَ وَ لَايُشْتَرىٰ يُنْفِقُهُ حَيْثُ رَأىٰ مِنَ السَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ وَ ذِي الْقُرْبىٰ وَ لَاحَرَجَ عَلىٰ مَنْ وَلِيَهُ إِنْ أَكَلَ أَوْ آكَلَ أَوِ اشْتَرىٰ رَقِيقًا مِنْهُ*.

یعنی،روایت شده از اِبْنِ عُمَر که گفت : زمینی از خَیْبَر به عُمَر رسید ،پس خدمت رسولخدا (ص) رسید و گفت مرا زمینی از خَیْبَر رسیده که مالی هرگز بهترا زآن به من نرسیده چه میفرمائی درباره ٔ آن؟ حضرت فرمود :اگر خواسته باشی اصل آن حبس کنی (یعنی وقف کنی) و منافع آن را صدقه دهی،پس عمر آن را صدقه داد که اصل آن خرید و فروش و ارث و هبه نشود ،گوید :پس آنرا صدقه قرار داد درباره ٔ فقراء و خویشان و آزادکردن بندگان و درراه خدا و درباره ٔابن سبیل و مهمان،و هرکس متولّی آن شد براو باکی نیست ازآن بطور معروف بخورد و به دوست اطعام کند بطوریکه درآن تموّل و تملّکی ننماید.وابْنِ عُمَر گفت مُعَیْقِیب (کاتب عُمَر درزمانِ خلافتِ او این وقف را)نوشت وعَبْدُاللّٰه بْن اَرْقَم شهادت داد :بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ، این وصیّتی است که به آن بنده ٔخدا عُمَر امیرمؤمنین وصیّت کرده که اگر حادثه ای پیش آمد (یعنی ازدنیا رفت) معلوم باشد که زمینِ

---

* التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۴۴و ۲۴۵.

حاصل خیز ثَمغ و صِرمَة بن اَکوَع و بنده ایکه در آن (مشغول به کار) است و صد سهمی که در خَیْبَر است و بنده هائی که در آنند و آن صد سهمی که محمّد (ص) در وادی طعمه داده، و الی آن باشد حَفْصَه مادامیکه زنده است، سپس صاحب رأیی از خانواده او که فروخته نشود و خریده نشود، انفاق کند آنرا هرجاکه خوب می‌بینند از سائل و محروم و خویشان، و باکی بر متولّی نیست که بخورد و بخوراند و یا از آن بنده بخرد.

۳ـ ش قٰالَ أَبُوجَعْفَرٍ (ع): أَلاٰ أُحَدِّثُكَ بِوَصِيَّةِ فٰاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلاٰمُ؟ قُلْتُ: بَلىٰ، فَأَخْرَجَ حُقّاً أَوْ سَفَطاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ كِتٰاباً فَقَرَأَهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، هٰذٰا مٰا أَوْصَتْ بِهِ فٰاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (ص) أَوْصَتْ بِحَوٰائِطِهَا السَّبْعَةِ بِالْعَوٰافِ وَ الدَّلاٰلِ وَ الْبُرْقَةِ وَ الْمَبِيتِ وَ الْحُسْنىٰ وَ الصّٰافِيَةِ وَ مٰالِ أُمِّ إِبْرٰاهِيمَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طٰالِبٍ، فَإِنْ مَضىٰ عَلِيٌّ فَإِلَى الْحَسَنِ، فَإِنْ مَضَى الْحَسَنُ فَإِلَى الْحُسَيْنِ فَإِنْ مَضَى الْحُسَيْنُ فَإِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي، تَشْهَدُ اللّٰهَ عَلىٰ ذٰلِكَ، وَ الْمِقْدٰادُ بْنُ الْأَسْوَدِ، وَ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوّٰامِ وَ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طٰالِبٍ. قٰالَ الشَّيْخُ وَ الصَّدُوقُ: وَ رُوِيَ أَنَّ هٰذِهِ الْحَوٰائِطَ كٰانَتْ وَقْفاً، وَ كٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) يَأْخُذُ مِنْهٰا مٰا يُنْفِقُهُ عَلىٰ أَضْيٰافِهِ وَ مَنْ يَمُرُّ بِهِ، فَلَمّٰا قُبِضَ جٰاءَ الْعَبّٰاسُ يُخٰاصِمُ فٰاطِمَةَ (ع) فِيهٰا فَشَهِدَ عَلِيٌّ (ع) وَ غَيْرُهُ أَنَّهٰا وَقْفٌ عَلَيْهٰا*.

یعنی، حضرت باقر (ع) فرمود: آیا برایت بیان نکنم وصیّت فاطمه (ع) را، راوی گفت: بلی، پس آنحضرت ظرف کوچک یا زنبیلی آورد و از آن نامه ای بیرون آورد و آنرا قرائت کرد: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، این چیزیست که فاطمه بنت محمّد آنرا وصیّت کرده، او وصیّت نمود به هفت بستان خود عَوٰاف و دَلاٰل و بُرْقَه و مَبِیت و حُسْنىٰ و صٰافِیَه و مٰالِ اُمِّ اِبْرٰاهیم، به علیّ بن ابی‌طالب، و اگر او گذشت بدست حَسَن بن عَلِیّ و اگر او گذشت بدست حُسَیْن (ع) باشد، و اگر او گذشت بدست بزرگترین از فرزندانم باشد، و خدا را بر آن شاهد گرفت و مِقْداد بن اَسْوَد و زُبَیْر بن عَوّام را نیز شاهد

---

* وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۳۱۱.

قرارداد و علیّ(ع) آنرا نوشت . شیخ‌طوسی وصدوق گفته‌اند که : این هفت بستان وقف بود و رسولخدا (ص) از منافع آن ها انفاق میکرد برمهمانهای خود و برعابرین که براو وارد میشدند ،پس چون رسولخدا (ص) وفات نمود عبّاس آمد و با فاطمه (ع) در این بستانها نزاع کرد و علی(ع) و دیگران شهادت دادند که وقف بر فاطمه بوده است .

۹۴-باب وقف المسجد و البئر

۱- ج عَنْ أَنَسٍ(رض) قَالَ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللّٰهِ(ص) الْمَدِينَةَ وَ أَمَرَ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ قَالَ: يَا بَنِي النَّجَّارِ ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هٰذَا ، فَقَالُوا : لَا وَاللّٰهِ لَانَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلَّا إِلَى اللّٰهِ تَعَالَى أَيْ فَأَخَذَهُ فَبَنَاهُ مَسْجِدًا(۱).

یعنی،روایت شده از انس که چون رسولخدا (ص) وارد مدینه شد و به ساختن مسجد امر نمود ،فرمود :ای بَنِی النَّجَّار این بستان خودرا با من معامله کنید به‌پول،گفتند نه به‌خدا قسم ما قیمت آنرا نمی‌خواهیم جز از خدای تعالی،پس پیامبر (ص) آنرا گرفت و مسجد ساخت .

۲- ج عَنْ عُثْمَانَ(رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَالَ: مَنْ حَفَرَ بِئْرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ فَحَفَرْتُهَا(۲).

یعنی،از عثمان روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود : هرکس چاه رُومَه‌را بکند پس برای او بهشت است و لذا من آنرا حفرکردم .

۳- ج عَنْ سَعْدِبْنِ عُبَادَةَ (رض) أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، إِنَّ أُمَّ سَعْدٍ مَاتَتْ فَأَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ ؟ قَالَ: الْمَاءُ،فَحَفَرَ بِئْرًا وَ قَالَ: هٰذِهِ لِأُمِّ سَعْدٍ(۳).

یعنی،از سَعْدِبْنِ عُبَادَه روایت شده که او گفت یا رَسُولَ اللّٰه ،مادر سعد وفات کرد کدام صدقه بهتراست (برای او)؟ فرمود :آب ،پس سعد چاهی حفرکرد و گفت این مال مادرسعد .

---

(۱)و(۲)و(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۴۶.

۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) يَقُولُ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْفَيْءَ فَأَصَابَ عَلِيّاً (ع) أَرْضٌ فَاحْتَفَرَ فِيهَا عَيْناً فَخَرَجَ مِنْهَا مَاءٌ يَنْبُعُ فِي السَّمَاءِ كَهَيْئَةِ عُنُقِ الْبَعِيرِ فَسَمَّاهَا عَيْنَ يَنْبُعَ فَجَاءَ الْبَشِيرُ يُبَشِّرُهُ، فَقَالَ: بَشِّرِ الْوَارِثَ، بَشِّرِ الْوَارِثَ، هِيَ صَدَقَةٌ بَتّاً بَتْلاً فِي حَجِيجِ بَيْتِ اللَّهِ، وَ عَابِرِ سَبِيلِهِ، لَاتُبَاعُ وَ لَاتُوهَبُ وَ لَاتُورَثُ، فَمَنْ بَاعَهَا أَوْ وَهَبَهَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَايَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفاً وَ لَاعَدْلاً.[1]

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که میفرمود: رسولخدا(ص) فَيْءْ را تقسیم کرد، پس به علی(ع) زمینی رسید که چشمهٔ آبی در آن حفرکرد که آبی از آن بیرون آمد ومی‌جوشید بشکل گردن شتر که آنرا چشمهٔ يَنْبُع نامگذاشت، پس قاصدی آمد و اورا بشارت داد حضرت علی(ع) فرمود: وارث را بشارت ده وارث را بشارت ده، آنرا صدقهٔ قطعی یعنی وقف قرار دادم که درمصرف حاجیان خانهٔ خدا و عابرین راه او مصرف شود فروخته نشود و هبه نگردد وارث برده نشود، پس هرکس آنرا بفروشد و یا هبه کند برا و لعنت خدا وملائکه و تمام مردم است، از او توبه و عوضی را خدا نپذیرد.

خاتمة فی اللّقطة

۹۵- باب وجوب تعريف اللّقطة و جملة من احكامها

۱- جوش عَنْ زَيْدِبْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ آوَى ضَالَّةً فَهُوَ ضَالٌّ مَا لَمْ يُعَرِّفْهَا.[2] وَقَالَ (ص): لَايُؤْوِي الضَّالَّةَ إِلَّا ضَالٌّ.[3]

یعنی، روایت شده از زَيْدِبْنِ خَالِدِ جُهَنِيّ ازرسولخدا (ص) که فرمود هرکس جا دهد حیوان گمشده را پس او گمراه است مادامیکه آنرا

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۳۰۳

(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۴۷ (۳) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص۳۴۹.

معرّفی نکرده . و نیز پیامبر (ص) فرمود :حیوان گم‌شده را جا نمی‌دهد مگر گمراه (یعنی مأوی دادن به‌حیوان گم‌شده باید برای معرّفی وپیداکردن مالکِ حیوان باشدودرغیراینصورت مأوی‌دهنده ازهدایت إلٰهی بدور و گمراه است).

۲- ج جاءَ رَجُلٌ إلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَسَأَلَهُ عَنِ اللُّقَطَةِ ، فَقٰالَ: اعْرِفْ عِفٰاصَهٰا وَ وِکٰاءَهٰا ثُمَّ عَرِّفْهٰا سَنَةً فَإِنْ جٰاءَ صٰاحِبُهٰا وَ إِلّٰا فَشَأْنَکَ بِهٰا قٰالَ: فَضٰالَّةُ الْغَنَمِ؟ قٰالَ: هِیَ لَکَ أَوْ لِأَخِیکَ أَوْ لِلذِّئْبِ ،قٰالَ: فَضٰالَّةُ الْإِبِلِ؟ قٰالَ: مٰالَکَ وَ لَهٰا ! مَعَهٰا سِقٰاؤُهٰا وَ حِذٰاؤُهٰا تَرِدُ الْمٰاءَ وَ تَأْکُلُ الشَّجَرَ حَتّٰی یَلْقٰاهٰا رَبُّهٰا[1].

یعنی،مردی آمد خدمت رسولخدا (ص) و سؤال کرد از لُقَطَه ؟فرمود : ظرف و کیسه و ریسمان و نشانه‌های آنرا بشناس سپس یکسال آنرا معرّفی کن،اگر صاحب آن آمد که‌هیچ وگرنه خودت میدانی، گفت : گم‌شدهٔ‌گوسفند حکمش چیست ؟ فرمود :آن‌مال تو ویا برادرت و یا گرگ است (یعنی،اگر گوسفند گمشده‌را رهاکنی طعمهٔ‌گرگ خواهدشد پس‌بایدآنرا بگیری ونگهداری ومعرّفی‌کنی تا مالکش پیدا شود ،واگرمالک حیوان یافت نشود ازبرای توخواهدبود واین بهتراست از آنکه درنده و گرگ آنرا بدرد و بخورد)، (مرد سائل) گفت :گم‌شدهٔ شتر‌چه ؟فرمود :چه‌کارداری به‌او ،آب او با اوست و همپا پوش‌او(یعنی بزودی تشنه نمی‌شود وراه‌طولانی اورا خسته ننموده و پرطاقت است)، او خود وارد آب میشود وازدرخت میخورد تا صاحب او برسد .

۳- ش جٰاءَ رَجُلٌ إِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقٰالَ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ إِنّی وَجَدْتُ شٰاةً ،فَقٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) :هِیَ لَکَ أَوْ لِأَخِیکَ أَوْ لِلذِّئْبِ ، فَقٰالَ یٰا رَسُولَ اللّٰهِ ،إِنّی وَجَدْتُ بَعِیراً فَقٰالَ: مَعَهُ حِذٰاؤُهُ وَ سِقٰاؤُهُ حِذٰاؤُهُ خُفُّهُ ، وَ سِقٰاؤُهُ کَرِشُهُ ،خَلِّ عَنْهُ[2]. وَفِی رِوٰایَةٍ أُخْریٰ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لَهُ بَعْدَ السُّؤٰالِ عَنِ الشّٰاةِ: هِیَ لَکَ أَوْ لِأَخِیکَ أَوْ لِلذِّئْبِ ، فَخُذْهٰا وَ عَرِّفْهٰا حَیْثُ أَصَبْتَهٰا ،فَإِنْ عَرَفْتَ فَرُدَّهٰا إِلیٰ صٰاحِبِهٰا وَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْ فَکُلْهٰا وَ أَنْتَ ضٰامِنٌ لَهٰا إِنْ جٰاءَ صٰاحِبُهٰا یَطْلُبُ ثَمَنَهٰا أَنْ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۴۷ والمصنف/ ج۱۰/ص۱۲۷ و ۱۳۰.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۶۳و ۳۶۴.

تَرُدَّها عَلَیْهِ[۱]

یعنی، مردی آمد خدمت رسولخدا (ص) و عرض کرد: من گوسفندی پیدا کردم، رسولخدا (ص) فرمود: آن گوسفند ازبرای تو ویا برادرت و یا ازبرای گرگ است، عرض کرد: یا رَسُولَ اللّٰه شتری پیدا کردم، فرمود: با او موزه و معده اش هست آنرا رها کن، و در روایت دیگر پس از سؤال از گوسفند، رسولخدا (ص) فرمود: آن مال تو و یا برادرت و یا گرگ است، آنرا بگیر و معرّفی کن هرجا که یافته ای پس اگر شناختی به صاحبش ردّ میکنی و اگر نشناختی آنرا بخور و تو ضامنی که اگر صاحب آن بطلب آن آمد، قیمت آنرا به او ردّ میکنی.

۴- ج سُئِلَ النَّبِیُّ (ص) عَنِ اللُّقَطَةِ الذَّهَبِ أَوِ الْوَرَقِ، فَقالَ: اعْرِفْ وِکاءَها وَعِفاصَها ثُمَّ عَرِّفْها سَنَةً فَإِنْ لَمْ تَعْرِفْ صاحِبَها فَاسْتَنْفِقْها وَلْتَکُنْ وَدِیعَةً عِنْدَکَ فَإِنْ جاءَ طالِبُها یَوْمًا مِنَ الدَّهْرِ فَأَدِّها إِلَیْهِ[۲]

یعنی، از رسولخدا (ص) سؤال شد از لُقَطهٔ طلا و نقره؟ فرمود: نشانه و ریسمان وظرف آن را بشناس، سپس یکسال معرّفی کن، پس اگر صاحب آنرا نشناختی خرج کن و نزد تو امانت باشد پس اگر روزی صاحب آن آمد (قیمت ویا اصل آنرا) به او ادا نما.

۵- ج قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنِ الْتَقَطَ لُقَطَةً یَسِیرَةً حَبْلًا أَوْ دِرْهَمًا أَوْ شِبْهَ ذٰلِکَ فَلْیُعَرِّفْها ثَلاثَةَ أَیّامٍ فَإِنْ کانَ فَوْقَ ذٰلِکَ فَلْیُعَرِّفْهُ سِتَّةَ أَیّامٍ فَإِنْ جاءَ صاحِبُها وَ إِلَّا فَلْیَتَصَدَّقْ بِها[۳]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه لُقَطه ای را بدست آورد لقطه ای که کم و ناچیز باشد، ریسمانی ویا درهمی و یا شبیه آن، باید سه روز آنرا معرّفی کند، و اگر لقطه ما فوق اینها ست (مثلاً چند درهم باشد) شش روز معرّفی کند، پس اگر صاحبش آمد که خوب وگرنه آنرا صدقه بدهد. (بنابراین مدّت معرفی لقطه، بستگی به ارزش لقطه نیز دارد).

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۶۵.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۴۷و ۲۴۸.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۴۸.

ع‍ ـ ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: لایَحْلُبَنَّ أَحَدٌ ماشِیَةَ أَحَدٍ إِلّا بِإِذْنِهِ، أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تُؤْتیٰ مَشْرُبَتُهُ فَتُکْسَرَ فَیُنْتَقَلَ طَعامُهُ إِنَّما تَخْزُنُ لَهُمْ ضُرُوعُ مَواشِیهِمْ أَطْعِمَتَهُمْ فَلایَحْلُبَنَّ أَحَدٌ ماشِیَةَ أَحَدٍ إِلّا بِإِذْنِهِ . وَ فِی رِوایَةٍ: إِذا أَتیٰ أَحَدُکُمْ عَلیٰ ماشِیَةٍ فَإِنْ کانَ فِیها صاحِبُها فَلْیَسْتَأْذِنْهُ فَإِنْ أَذِنَ لَهُ فَلْیَحْتَلِبْ وَلْیَشْرَبْ وَ لایَحْمِلْ وَ إِنْ لَمْ یَکُنْ فِیها أَحَدٌ فَلْیُصَوِّتْ ثَلاثاً فَإِنْ أَجابَهُ أَحَدٌ فَلْیَسْتَأْذِنْهُ وَ إِلّا فَلْیَحْتَلِبْ فَلْیَشْرَبْ وَ لایَحْمِلْ.[1]

یعنی، ابْنِ عُمَر از رسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود: شیرندوشد احدی از گلهٔ احدی مگر با ذنش، آیا یکی از شما دوست میدارد که به دولاب او بروند و شکسته شود و طعامش برده شود، همانا برای صاحبان گله پستان گلهٔ ایشان خزینه کرده طعامهایشان را، پس البتّه ندوشد احدی گلهٔ احدی را جُز به اذنش. و در روایتی فرمود: هرگاه یکی از شما به گلهٔ کسی رسید اگر صاحبش بود اذن گیرد، پس اگر اذنش داد بدوشد و بیاشامد و حمل نکند و اگر کسی نبود سه مرتبه صدا زند، پس اگر کسی جواب داد اجازه بگیرد و گرنه (باندازهٔ رفع تشنگی وکفایت) بدوشد و بیاشامد و همراه نبرد.

۹۶ـ باب من وجد مالا فی جوف سمکة

ش إِنَّ رَجُلاً فَقِیراً اشْتَریٰ سَمَکَةً فَوَجَدَ فِیها أَرْبَعَةَ جَواهِر، ثُمَّ جاءَ بِها إِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَ جاءَ تُجّارٌ غُرَباءُ فَاشْتَرَوْها مِنْهُ بِأَرْبَعمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَم، فَقالَ الرَّجُلُ: ما کانَ أَعْظَمَ بَرَکَةَ سُوقِیَ الْیَوْمِ یا رَسُولَ اللّٰهِ.[2]

یعنی، مرد فقیری ماهی خرید و در شکم آن چهارعدد جواهر دید، سپس آنها را خدمت رسولخدا (ص) آورد و چندنفر تاجر غریب آمدند وآنها را از او به چهارصدهزار درهم خریدند، پس آن مردعرض کرد چقدر برکت داشت بازارمن امروز یا رَسُولَ اللّٰه.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ج۲/ص۲۴۸و ۲۴۹ (۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص۳۶۱.

۹۷ـ باب لقطة مكّة و الحاجّ

جوش عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبَتِهِ فِي فَتْحِ مَكَّةَ: وَ لَاتَحِلُّ لُقَطَتُهَا إِلَّا لِمُنْشِدٍ.(۱) وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: نَهَى النَّبِيُّ (ص) عَنْ لُقَطَةِ الْحَاجِّ.(۲)

یعنی، روایت شده ازرسولخدا (ص) که در خطبهٔ خود در فتح مکّه فرمود: و حلال نیست لُقَطهٔ مکّه مگر برای آنکه جار زند و تعریف کند. و در روایت دیگر آمده که رسولخدا (ص) نهی فرمود از لقطهٔ حاجی. (نویسنده گوید: احادیث دیگری نیز مانند این حدیث در کتاب حج باب ۶۴ ذکر گردید).

بحمدخدا و شکر برای او که ابواب «بیوع و زروع و وقف» از کتاب جامع المنقول فی سنن الرّسول تمام گردید. و إِنْشَاءَ اللّٰه شروع خواهدشد به بقیّهٔ کتاب، اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنَا لِإِتْمَامِهِ وَ نَشْرِهِ.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۴۹ ووسائل الشیعه / ج۹/ص۶۹و۱۷۵.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۴۹.

بسم الله الرحمن الرحيم

(۸) کتاب الفرائض و الوصایا و العتق

ابواب الفرائض

۱- باب الحثّ علی تعلیمه والعدل فی القسمة

۱- ج و ش قَالَ النَّبِيُّ (ص): اَلْعِلْمُ ثَلاثَةٌ وَمَا سِوَى ذٰلِكَ فَهُوَ فَضْلٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ، أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ.

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: دانش سه چیز است و غیر از این سه فضیلت است: دانستن آیهٔ محکمه (از کتاب خدا) و یا سنّت برپا شونده ودائمی (رسولخدا) ویا دانستن اندازه های ارثی که بعدالت باشد.

۲- ج قَالَ النَّبِيُّ (ص): تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ وَ الْفَرَائِضَ وَ عَلِّمُوا النَّاسَ فَإِنِّي مَقْبُوضٌ(۲).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: قرآن و تقسیمات ارث را و فریضه ها را یاد گیرید و به مردم یاد دهید که من رفتنی هستم.

۳- ج عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ (رض) قَالَ: انْطَلَقَ بِي أَبِي يَحْمِلُنِي إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ اشْهَدْ أَنِّي قَدْ نَحَلْتُ النُّعْمَانَ كَذَا وَ كَذَا مِنْ مَالِي، فَقَالَ: أَكُلَّ بَنِيكَ قَدْ نَحَلْتَ مِثْلَ هٰذَا؟ قَالَ: لا، قَالَ: فَأَشْهِدْ عَلَى هٰذَا غَيْرِي ثُمَّ قَالَ: أَيَسُرُّكَ أَنْ يَكُونُوا إِلَيْكَ فِي الْبِرِّ سَوَاءً؟ قَالَ: بَلَى قَالَ: فَلا إِذًا. وَفِي رِوَايَةٍ: اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْدِلُوا فِي أَوْلادِكُمْ.

یعنی، روایت شده از نُعْمَانِ بْنِ بَشِير که پدرم مرا نزد رسولخدا برد، و گفت: یَا رَسُولَ اللّٰه، شاهد باش که من به این فرزندم چنین و چنان از مالم بخشیدم، رسولخدا (ص) فرمود: آیا به تمام فرزندانت

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۵۰ ووسائل الشیعه / ج۱۲/ص ۲۴۵.
(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۰.

مثل این بخشیدی؟ گفت: نه، فرمود: پس دیگری را برای این عطا شاهد بگیر (یعنی من قبول شهادت برای این عمل نمی‌کنم)، سپس فرمود: آیا خوش داری که فرزندانت در نیکی نسبت به تو مساوی باشند؟ گفت آری، فرمود: پس این کار را مکن، و در روایتی فرمود: از خدا بترسید و درحقّ اولاد خود عدالت را مراعات نمائید.

۴- ج عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: اقْسِمُوا الْمالَ بَيْنَ أَهْلِ الْفَرائِضِ عَلى كِتابِ اللّهِ تَعالى.[1]

یعنی، از اِبْنِ عبّاس از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: مال را بین اهل میراث طبق کتاب خدا تقسیم کنید.

۲- باب موانع الإرث

۱- ش عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّئَلِيِّ أَنَّ مُعاذَبْنَ جَبَلٍ كانَ بِالْيَمَنِ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ وَقالَ: يَهُودِيٌّ ماتَ وَ تَرَكَ أَخاً مُسْلِماً، فَقالَ مُعاذٌ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ (ص) يَقُولُ: اَلْإِسْلامُ يَزِيدُ وَ لايَنْقُصُ فَوَرَّثَ الْمُسْلِمَ مِنْ أَخِيهِ الْيَهُودِيِّ.[2] وَ قالَ النَّبِيُّ (ص): لاضَرَرَ وَ لاضِرارَ فِي الْإِسْلامِ، فَالْإِسْلامُ يَزِيدُ الْمُسْلِمَ خَيْراً وَ لايَزِيدُهُ شَرّاً.[3] وَ قالَ (ص) اَلْإِسْلامُ يَعْلُو وَ لايُعْلى عَلَيْهِ.[4]

یعنی، از اَبی اَسْوَد دُئَلِیّ روایت شده که: مُعاذبْن جَبَل دریَمَن بود نزد او جمع شدند و گفت: یهودی مرده و برادر مسلمان گذاشته است، مُعاذگفت، شنیدم رسولخدا (ص) میفرمود: اسلام زیاد می‌کند و کم نمی‌کند، پس مُسْلِم از برادر یهودیش ارث برده. و رسولخدا (ص) فرمود: ضَرَرْ و ضررزدن در اسلام نیست، پس اسلام خیرمسلمان را زیاد می‌کند و شرّ او را زیاد نمی‌کند. و فرمود: اسلام برتری میکند و چیزی برتر از او نیست.

۲- ج وَ لِأَبِي داوُدَ: اخْتَصَمَ أَخَوانِ إِلَى يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ يَهُودِيٌّ وَ مُسْلِمٌ فِي مِيراثِ أَبِيهِما فَوَرَّثَ الْمُسْلِمَ فَقَطْ وَ قالَ:

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۱.
(۲) و (۳) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۷۶.

حَدَّثَنِی أَبُوالْأَسْوَدَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ مُعَاذٍ عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: اَلْإِسْلَامُ یَزِیدُ وَ لَایَنْقُصُ[1]

یعنی، اَبی‌داوُد روایت کرده که دو برادر مسلمان و یهودی بمرافعه نزد یَحْیَی‌بْن یَعْمَر آمدند راجع به ارث پدرشان، پس یَحیٰی فقط مسلم‌را ارث داد و گفت مرا اَبُوالاَسْود روایت کرده از مُعاذ از پیامبر (ص) که فرمود: اسلام زیاد می‌کند و کم نمی‌کند.

۳ـ ج عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَیْدٍ عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: لَایَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَ لَایَرِثُ الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ[2].

یعنی، از اُسامَةَ بْن زَیْد روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد وهمچنین کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

۴ـ ج قَالَ النَّبِیُّ (ص): لَایَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَیْنِ شَتَّی[3].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: اهل دوملّت و دین از یکدیگر چیزی بارث نمی‌برند. (نویسنده گوید: طبق این حدیث دوصنف از کفّار مانند یهودی ونصرانی ازیکدگر ارث نمی‌برند، ولی اکثر فقهاء این حدیث‌را معتبر ندانسته وقائل به‌توارث بین دو ملّت شده‌اند، زیرا تمامی صنوف کفر، ملّت واحده می‌باشند چنانکه‌خدای تعالی می‌فرماید: فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ[4])

۵ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ قَالَ: فِیمَا رَوَی النَّاسُ عَنِ النَّبِیِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: لَایَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَیْنِ، قَالَ نَرِثُهُمْ وَلَایَرِثُونَا[5].

یعنی، ازجعفربن محمد (ع) روایت شده که او درباره‌ٔ روایت مرویّ از رسولخدا (ص) که فرموده «اهل دوملّت ازیکدیگر ارث نمی‌برند»، گفت: معنی این جمله این استکه ما از ملّت دیگر ارث می‌بریم و آنان از ما ارث نمی‌برند.

۶ـ جوش قَالَ النَّبِیُّ (ص): اَلْقَاتِلُ لَایَرِثُ[6]. وَ فِی رِوَایَةٍ: لَامِیرَاثَ لِلْقَاتِلِ[7]

---

(۱) التاج الجامع للاصول / ج ۲/ص ۲۵۱ و ۲۵۲.
(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۲۵۱ و المصنف / ج ۱۰/ص ۳۴۱ و ج ۶/ص ۱۵ و ۱۶ و ۱۹.
(۴) قرآن/ سوره‌ٔ یونس / آیه‌ٔ ۳۲.
(۵) و (۷) وسائل الشیعه / ج ۱۷/ ص ۳۷۷ و ۳۸۸.
(۶) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۲۵۲ و المصنف/ ج ۹/ص ۳۹۸ و ۴۰۲ و ۴۰۳.

یعنی، پیامبر (ص) فرمود: قاتل ارث نمی‌برد. و در روایتی فرمود میراثی برای قاتل نیست.

۷- ش عَنْ عَلِيٍّ(ع) فِی کَلامٍ لَهُ عَلَی الْخَوارِجِ قالَ: أَما عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) رَجَمَ الزّانِیَ ثُمَّ صَلّٰی عَلَیْهِ وَ وَرَّثَهُ أَهْلَه، وَقَتَلَ الْقاتِلَ وَ وَرَّثَ مِیراثَهُ أَهْلَهُ، وَ قَطَعَ السّارِقَ، وَ جَلَدَ الزّانِیَ غَیْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَ عَلَیْهِما مِنَ الْفَیْءِ، وَ نَکَحَا الْمُسْلِماتِ[1].

یعنی، از علی در نهج البلاغه روایت شده درکلامی علیه خوارج فرموده: آیا ندانستید که رسولخدا (ص) زانی را سنگسار کرد سپس براو نمازخواند، و ارث او را به اهل او داد و قاتل را کشت و میراث او را به اهل او داد، و دست سارق را قطع کرد و زانی غیرمحصن را تازیانه زد سپس به آن زانی و سارق از فیئ بهره و تقسیم داد و آندو زنان مسلمه را نکاح کردند. (مقصود از این حدیث آنستکه زانی و سارق و قاتل را از اسلام خارج ندانست و تکفیر نکرد. مطلب دیگر آنکه مسلّم نیست رسولخدا مسلمانی را رجم کرده باشد و حکم رجم درقرآن نیامده و بلکه موافق قرآن هم نیست).

۳- باب میراث الأولاد

۱- ج عَنْ جابِرٍ (رض) قالَ: عادَنِی النَّبِیُّ (ص) وَأَبُوبَکْرٍ فِی بَنِی سَلِمَةَ یَمْشِیانِ فَوَجَدانِی لا أَعْقِلُ فَدَعا بِماءٍ فَتَوَضَّأَ ثُمَّ رَشَّ عَلَیَّ مِنْهُ فَأَفَقْتُ فَقُلْتُ: کَیْفَ أَصْنَعُ فِی مالِی یا رَسُولَ اللّٰهِ؟ فَنَزَلَتْ ـ یُوصِیکُمُ اللّٰهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَیَیْنِ فَإِنْ کُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ وَ إِنْ کانَتْ واحِدَةً فَلَها النِّصْفُ ـ[2].

یعنی، روایت شده از جابر که گفت رسولخدا (ص) با ابی‌بکر به عیادت من درمحلهٔ بَنِی‌سَلِمَه آمدند باهم قدم میزدند، پس مرا

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۹۶و۳۹۷.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۲.

بیهوش دیدند ،رسولخدا (ص) آبی‌خواست و وضوگرفت ،سپس ازآب وضو به من پاشید من بهوش آمدم و گفتم درمال خود چه بکنم ،پس آیهٔ ۱۱ سورهٔ نساء نازل شد که می‌فرماید :**خداوند شما را سفارش میکند دربارهٔ فرزندانتان که برای پسر مانند نصیب دو دختراست ،پس اگر دخترانی بیش از دوتن شدند برای ایشانست دو ثلث ماترک و اگر یکی شد برای او نصفاست .**

۲ـ ج وَ عَنْهُ قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةُ سَعْدِبْنِ الرَّبِيعِ بِابْنَتَيْهَا مِنْ سَعْدٍ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ هَاتَانِ ابْنَتَا سَعْدِبْنِ الرَّبِيعِ قُتِلَ أَبُوهُمَا مَعَكَ يَوْمَ أُحُدٍ شَهِيدًا وَ إِنَّ عَمَّهُمَا أَخَذَ مَالَهُمَا فَلَمْ يَدَعْ لَهُمَا مَالًا وَ لَاتُنْكَحَانِ إِلَّا وَ لَهُمَا مَالٌ، قَالَ: يَقْضِي اللّٰهُ فِي ذٰلِكَ فَنَزَلَتْ آيَةُ الْمَوَارِيثِ ـ يُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِي أَوْلَادِكُمْ . . . ـ فَبَعَثَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِلَى عَمِّهِمَا فَقَالَ: أَعْطِ ابْنَتَيْ سَعْدٍ الثُّلُثَيْنِ وَ أَعْطِ أُمَّهُمَا الثُّمُنَ وَ مَا بَقِيَ فَهُوَ لَكَ(۱)

یعنی،و نیز از جابر روایت شده که‌گفت زن سَعْدِبْنِ رَبیع‌دودختر خودرا خدمت رسولخدا (ص) آورد و گفت یَا رَسُولَ اللّٰه ،این‌دودختر سَعْدِبْنِ رَبیع می‌باشند ،پدرشان در روز اُحُد باشما بود و کشته‌شد و عمویشان مال ایشان را گرفته و برای ایشان مالی نگذاشته‌و اینان نمی‌توانند ازدواج‌کنند مگراینکه دارای مال باشند ، رسولخدا (ص) فرمود :خداحکم می‌کند دراین مقام ،پس آیهٔ ارث (که آیهٔ ۱۱و۱۲سورهٔ نساء باشد) نازل شد ،پس رسولخدا (ص) بسوی عمویشان فرستاد و فرمود :دوثلث از مال را به‌دختران سَعْد بده و به مادرشان یکهشتم بده و آنچه باقی ماند مال تو.

۳ـ ش عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ سَعْدَ بْنَ الرَّبِيعِ قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ وَ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) زَارَ امْرَأَتَهُ فَجَاءَتْ بِابْنَتَيْ سَعْدٍ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ أَبَاهُمَا قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ وَ أَخَذَ عَمُّهُمَا الْمَالَ كُلَّهُ وَ لَاتُنْكَحَانِ إِلَّا وَ لَهُمَا مَالٌ ،فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) : سَيَقْضِي اللّٰهُ فِي ذٰلِكَ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالَى: «يُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» حَتّٰى خَتَمَ الْآيَةَ فَدَعَا النَّبِيُّ ص

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۳

عَمَّهُمٰا وَقٰالَ: أَعْطِ الْجٰارِيَتَيْنِ الثُّلُثَيْنِ وَ أَعْطِ أُمَّهُمٰا الثُّمُنَ وَ مٰا بَقِيَ فَلَكَ(۱)

یعنی، از جابر روایت شده که سَعْدِبْنِ رَبیع روز اُحُد شهید شد و رسولخدا (ص) زن او را زیارت کرد، آن زن دو دختر سَعْد را آورد و گفت یٰا رَسُولَ اللّٰه پدر اینها روز اُحُد کشته شده و عموی آنها تمام مال او را گرفته و این دو دختر شوهر نمی‌روند مگر اینکه مالی داشته باشند، رسولخدا (ص) فرمود خدا بزودی برای تو در این سؤال حکم خواهد فرمود، پس نازل شد آیه ای که خدای تعالی فرموده: يُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِي أَوْلٰادِكُمْ تا آخر، پس رسولخدا (ص) عموی آنها را خواست و فرمود: به این دو دختر دوثلث مال را بده و به مادرشان یکهشتم و آنچه باقی بماند مال تو (که در اینجا عمو از جهت عصوبت، باقیمانده را بارث می‌برد).

۴ــ ش عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ (ع) أَنَّ رَجُلاً مٰاتَ عَلٰى عَهْدِ النَّبِيِّ (ص) وَ كٰانَ يَبِيعُ التَّمْرَ فَأَخَذَ عَمُّهُ التَّمْرَ وَ كٰانَ لَهُ بَنٰاتٌ فَأَتَتِ امْرَأَتُهُ النَّبِيَّ (ص) فَأَعْلَمَتْهُ بِذٰلِكَ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ فَأَخَذَ النَّبِيُّ (ص) التَّمْرَ مِنَ الْعَمِّ فَدَفَعَهُ إِلَى الْبَنٰاتِ(۲)

یعنی، از حضرت صادق (ع) روایت شده که مردی درزمان رسولخدا (ص) وفات کرد و خرما میفروخت، پس عموی او خرما را گرفت درحالیکه میّت دارای دخترانی بود، پس زن او آمد خدمت رسولخدا و رسولخدا (ص) را اعلام کرد، پس آیهٔ ارث نازل شد و رسولخدا (ص) خرما را از عمو گرفت و به دختران داد. (شرح این حدیث درحدیث قبل گذشت).

۵ــ ش إِنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمّٰا قُتِلَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بَعَثَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طٰالِبٍ (ع) فَأَتٰاهُ عَلِيٌّ (ع) بِابْنَةِ حَمْزَةَ فَسَوَّغَهٰا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) الْمِيرٰاثَ كُلَّهُ(۳)

یعنی، زمانیکه حمزه شهید شد، رسولخدا (ص) علی‌بن ابیطالب (ع) را فرستاد که دختر حمزه را آورد، پس رسولخدا (ص) تمام میراث حمزه

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۳۳.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۴۶.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۳۲.

را به او داد.

توضیح: اگر این روایت، روایت صحیحی باشد، ممکن است حمل شود برجائی‌که بازماندهٔ میت فقط یک دختر باشد و جز او بازمانده‌ای از اصحاب فرائض یا عَصَبات یا ذَوِی الأَرْحام دربین نباشد، و یا بگوئیم رسولخدا (ص) برای تألیف قلب ویا عِلَل دیگری دستور فوق را داده است، وعمومیّت ندارد. وبنظر ما این روایت از مجعولات است.

و باید دانستکه یکی از اسباب ارث، عُصُوبَت است، و دلیل آن، احادیثی‌است‌که از رسولخدا (ص) وارد شده (مانند حدیث شمارهٔ ۳ همین باب‌که از وسائل نقل شد و یا حدیثی‌که در کتب اهل سنّت ونیز کتب شیعه مانند وسائل نقل شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: **فَمٰا أَبْقَتِ الْفَرٰائِضُ فَلِأَوْلىٰ عَصَبَةٍ ذَكَرٍ**[1] واحادیث دیگر). و بعلاوه اصحاب رسولخدا (ص) از مهاجرین وانصار، قائل به تَعْصیب بوده‌اند که تبعیّت وپیروی از ایشان را خدا درقرآن لازم شمرده و فرموده: **وَ السّٰابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهٰاجِرِينَ وَ الْأَنصٰارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسٰانٍ**[2]. بنابراین درمسائل ارث توجه به‌أصل‌تعصیب ونیز أصل عَوْل که‌بیان‌خواهدشد از امورمهمّه‌است که‌باید در‌آن دقّت شود.

بهرحال، تعصیب یکی ازمسائل ارث است، وبیان مختصر آن اینستکه هرگاه ترکهٔ میّت بیشترباشد از سَهْمُ الْإِرْثی که درقرآن و سُنّت برای وُرّاث، معیّن و به‌آن‌تصریح‌شده‌است بطوریکه پس‌ازدادن بهرهٔ مقرّرهٔ وُرّاث، باز مقداری تَرِکه باقی‌بماند، دراینصورت مسأله از مسائل تعصیب است، و مقصود از تعصیب، ارث دادن به‌عَصَبه است که‌باقیماندهٔ از فرائضِ اصحاب فروض را به‌عَصَبه‌دهند. و عَصَبه، عبارتست‌از خویشاوندان ذکور میّت مانند پدروپسر و کسانی‌که ازجانب آنها با میّت بستگی داشته‌باشند مانند جدّ و پسرِپسر و برادروعمو و پسرانِ ایشان. پس، عَصَبه یا عَصَبات درابوابِ‌ارث، گروهی‌از وُرّاث

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۱۷/ص ۴۳۲.
(۲) **قرآن/سورهٔ‌توبه/آیهٔ ۱۰۰.**

می‌باشندکه بعنوان عُصُوبَت ارث می‌برند و فریضه‌ای ندارند، مثلاً هرگاه بازماندگان میّت منحصر باشد به پدر و مادر و یک دختر و برادر، علمای اسلام با استناد به قرآن و سنّت رسول و اجماع صحابه، نصف اموال میّت را به دختر و یکسوّم آنرا به پدر و مادرویکششم باقیمانده‌را به برادر می‌دهند، ولی شیعهٔ ۱۲ امامی‌که قاعدهٔ تَعْصِیب را قبول ندارد دراین مسأله به برادر چیزی نمی‌دهد، بلکه یکششم باقیمانده‌را اخماساً میان پدر و مادر و دختر بنسبت فروض ایشان قسمت می‌کند. و ممکن است شخصی درحالتی صاحب فرض‌باشدو همو باعتبار حالت دیگر از عَصَبات بشمار آمده ازجهت عُصُوبَت نیز ارث ببرد. مثلاً مانند پدر دربعضی احوال، ویا میتوان بود که گاهی به‌خاطرتعصیب همهٔ ماتَرَک مُتَوَفّیّ را فقط یک نفر حیازت نماید چنانکه‌مثلاً پدر ویا پسردربعضی‌حالات به‌سبب عُصُوبَت، وارث همهٔ ماتَرَک میّت می‌شود.

و ازجمله مسائلی‌که در ارث مطرح است، مسئلهٔ عَوْل است‌که هرگاه جمع فرائض و سهام بازماندگانِ متوفّی از مبلغ و مقدار مالِ مُتَوَفّی بیشتر باشد بطوریکه نتوان فریضهٔ هرکدام ازبازماندگان میّت را بدون نقص پرداخت نمود، دراینصورت اهل سنّت، نقص را برهمهٔ وُرّاث وارد نموده، از مقدار سهم همهٔ وُرّاث بمیزان سهمشان میکاهند و چنین مسئله‌ای را عَوْل گویند. مثلاً هرگاه وارثانِ مُتَوَفّی منحصر باشند به‌پدر و مادر و دودختر و زوجهٔ او، چنانچه بخواهند دوسوّم اموال را به‌دودختر و یکسوم‌را به‌پدر و مادر تسلیم‌کنند، دیگر برای فریضهٔ زوجه که‌یکهشتم‌است چیزی باقی نمی‌ماند. و چون بابودن سُدس بر و ثُمن بر ممکن نیست مأخذ فرائض‌کمتراز رقم ۲۴ باشد و ازطرفی برداشتن دوثلث صحیح و یک ثمن و دوسدس‌از یک واحد ممتنع است، بدین سبب اهل سنّت مخرج مشترک اصلی را که‌رقم ۲۴ باشد به‌رقم ۲۷ ترقّی می‌دهند و از سهام همهٔ وُرّاث به‌نسبت سهمشان کسرمی‌کنند واز بیست وهفت سهم، ۱۶ سهم به‌دختر و هشت‌سهم به‌پدرومادر و سه‌سهم به‌زوجه می‌دهند. ولی شیعهٔ امامیّه درمسائلی‌که سهامِ وُرّاث بیش از مقدارِ

مالِ متوفّی است ،نقص را برجمیع وَرَثه وارد نمی‌کنند بلکه به شرح و کیفیّت و تفصیلی که درکتب ایشان ذکرشده نقص را فقط به بعضی از ورثه وارد می‌نمایند ،و درمسألهٔ فوق نقص را فقط به دو دختر وارد می‌کنند .

و امّا چرا فقهای اسلام به مسألهٔ فوق ونظائرآن عَوْل گویند؟ درجواب باید گفت برای عَوْل در لغت معانی زیادی ذکرشده که ازآنجمله استعمال کلمهٔ عَوْل و مشتقات آن در زیاده و نقصان می‌باشد که از اضداد باشد زیرا زیاده و نقصان ضدّ یکدگرند ،و این دومعنا برای عول درابواب ارث مناسب است ،زیرا وقتی ترکهٔ متوفی به سهام صاحبان فروض وافی نبود به اعتبار اینکه سهامِ اصحاب فرائض از مبلغ ومقدار مال میّت بیشتر است ازجهت این زیادی آنرا عول گویند (چنانکه درقاموس آمده عٰالَتِ الْفَرِیضَةُ فِی الْحِسٰابِ اَیْ زٰادَتْ)،و ازجهت نقصانِ مال میّت نسبت به سهامِ اصحاب فرائض و واردشدنِ نقص به همهٔ ایشان نیز آنرا عَوْل گویند(چنانکه گفته‌اند :عٰالَ عَنِ الْمِیزٰانِ اَیْ نَقَصَ)،و ممکن است بگوئیم منظور از عول،ارتفاع است که عول درلغت بمعنای ارتفاع نیز آمده ، ودراینجا وقتی ترکهٔ میّت رسا و وافی به سهام بازماندگان نباشد ، برای اینکه نقص برهمهٔ وراث توزیع شود مخرج مشترک را بالا برده و آنرا عدد بزرگتری قرار می‌دهند .

۶ـ ج عَنْ هُذَیْلِ بْنِ شُرَحْبِیلَ(رض) قٰالَ: سُئِلَ أَبُومُوسیٰ عَنِ ابْنَةٍ وَ ابْنَةِ ابْنٍ وَ أُخْتٍ؟فَقٰالَ:لِلاِبْنَةِ النِّصْفُ وَ لِلأُخْتِ النِّصْفُ وَ ائْتِ ابْنَ مَسْعُودٍ فَسَيُتٰابِعُنِی فَسُئِلَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ أُخْبِرَ بِقَوْلِ أَبِی مُوسیٰ فَقٰالَ: لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِینَ وَلٰكِنِّی أَقْضِی فِیهٰا بِمٰا قَضَى النَّبِیُّ(ص) لِلاِبْنَةِ النِّصْفُ وَ لِابْنَةِ الاِبْنِ السُّدُسُ تَكْمِلَةَ الثُّلُثَیْنِ وَ مٰا بَقِیَ فَلِلْأُخْتِ فَأَتَیْنٰا أَبٰا مُوسیٰ فَأَخْبَرْنٰاهُ بِقَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ فَقٰالَ: لاٰتَسْأَلُونِی مٰادٰامَ هٰذَا الْحَبْرُفِیكُمْ[1].

یعنی،از هُذَیْلِ بْنِ شُرَحْبِیل روایت شده که گفت :از اَبُوموسیٰ سؤال

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۵۳.

شد از دختری و دخترپسری و خواهری(یعنی هرگاه با زماندگان میّت منحصر به این سه نفرباشد،چگونه ارث می‌برند)؟ پس او گفت: برای دختر نصف مال و برای خواهر نصف مال است، و برو نزد اِبْنِ مَسْعُود که بزودی او پیروی من خواهدکرد، پس(این مسأله) از ابن مسعود سؤال وقول ابوموسی برای او نقل شد؟ و او گفت دراین هنگام(یعنی اگرموافقت با قول اَبُوموسیٰ کنم) من گمراهم وهدایت نشده‌ام ولکن من دراینجا قضاوت میکنم به‌آنچه پیامبر(ص) قضاوت فرموده‌است: برای دختر نصف‌آن و برای دخترپسر یکششم مال است برای تکمیل دوثلث، و آنچه باقی‌ماند برای خواهراست پس بنزد ابوموسی آمدیم و ازقول اِبْنِ مَسْعود به‌او خبر دادیم، او گفت: ازمن سؤال نکنید مادامیکه این عالم‌بزرگ درمیان‌شما می‌باشد.

۷- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض): أَنَّ رَجُلًا لاعَنَ امْرَأَتَهُ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ(ص) وَ انْتَفَىٰ مِنْ وَلَدِهَا فَفَرَّقَ النَّبِيُّ(ص) بَيْنَهُمَا وَ أَلْحَقَ الْوَلَدَ بِالْمَرْأَةِ. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَ أَبُودَاوُدَ وَ لَفْظُهُ: جَعَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مِيرَاثَ ابْنِ الْمُلَاعَنَةِ لِأُمِّهِ وَ لِوَرَثَتِهَا مِنْ بَعْدِهَا[1].

یعنی، از اِبْنِ عُمَر روایت شده‌که مردی درزمان رسولخدا(ص) با زنش ملاعنه‌کرد و از فرزند خودرا منتفی کرد، پس رسولخدا (ص) بین ایشان را جداکرد و فرزندرا ملحق به‌زن کرد. این را بخاریّ و اَبُوداود روایت‌کرده ولفظ اَبُوداودچنین است: رسولخدا(ص) قرار داد میراث فرزند مُلاعَنَه‌را مال مادرش و ورثۀ‌پس ازمادرش.

۸- ج قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَيُّمَا رَجُلٍ عَاهَرَ بِحُرَّةٍ أَوْ أَمَةٍ فَالْوَلَدُ وَلَدُ زِنًا لَا يَرِثُ وَ لَا يُورَثُ[2].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرمردی که زناکند به‌زن آزادویاکنیزی پس فرزندی‌که به‌دنیا آید، فرزند زنا است ارث نمی‌برد وازاونیزارث برده نمی‌شود. (طبق دوحدیث بالا بسیاری از فقهاء گفته‌اندکه‌بین فرزندِزنا وپدرش ونیزبین فرزندملاعنه وپدرش توارثی نیست. أمّا بین ایشان وما دروأقاربِ مادرِایشان، توارث را ثابت دانسته‌اند)

---

(۱)و (۲) التاج الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۲۵۳و ۲۵۴.

۹- ش و ج قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اَلْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ[۱].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: فرزند متعلّق به فراش و برای زانی سنگ است.

۱۰- ج قَالَ أَبُوالْأَسْوَدِ بْنُ يَزِيدَ (رض): أَتَانَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ بِالْيَمَنِ مُعَلِّمًا وَ أَمِيرًا فَسَأَلْنَاهُ عَنْ رَجُلٍ تُوُفِّيَ وَتَرَكَ ابْنَتَهُ وَ أُخْتَهُ فَأَعْطَى الْإِبْنَةَ النِّصْفَ وَ الْأُخْتَ النِّصْفَ. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَ اَبُودَاوُدَ وَ زَادَ: وَ نَبِيُّ اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ حَيٌّ[۲].

یعنی، اَبُوالْأَسْوَدِ بْن یَزید گفت: مُعَاذ بْن جَبَل برای تعلیم ما و امارت برما به یمن آمد و از او سؤال کردیم از مردی که وفات کرده و دختر و خواهر خود را گذاشته؟ پس او به دختر نصف مال و به خواهر نصف آنرا داد، این را بخاریّ و اَبُوداوُد روایت کرده و ابوداود اضافه کرده که: پیامبرخدا (ص) در آنوقت حیات داشت.

۱۱- ج قَالَ النَّبِيُّ (ص): إِذَا اسْتَهَلَّ الْمَوْلُودُ وُرِّثَ[۳].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: بچه که به دنیا آمد اگر صدا کرد ارث میبرد. (بنابراین چنانچه دربین ورثه، بچه ای درشکم مادر وجود داشته باشد، میراث تقسیم نمی‌شود تا اینکه وضع حمل انجام گردد).

۴- باب میراث الأبوین و العصبة

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ، فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ[۴].

یعنی: خدا یتعالی فرماید: برای پدر و مادر میّت هرگاه میّت را فرزندی باشد، برای هریک از آنها یک ششم است، و چنانچه میّت را فرزندی نبود و تنها پدر و مادر از او ارث ببرند، پس برای

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۱۷/ص ۵۶۶ و ۵۶۸. والتاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۰.
(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۴.
(۴) قرآن/ سورهٔ نساء/ قسمتی از آیهٔ ۱۱.

مادر یکسوّم است . واگر میّت را برادرانی باشد، برای مادرش همان یکششم است (و با بودن پدر چیزی به برادران نمیرسد زیرا پدر حاجب ایشان است، بنابراین سهم پدر یکششم است چنانچه برای متوفی اولاد باشد، و درغیراینصورت پس از اداء سهم همسر میت و سایر اصحاب فروض، بقیهٔ ماترک از آن پدراست، و چنانچه از اصحاب فروض کسی نباشد تمام میراث ازجهت عصوبت متعلق به پدر خواهد بود).

۱ـ ج قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ (رض) كَانَ الْمَالُ لِلْوَلَدِ وَكَانَتِ الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ فَنَسَخَ اللّٰهُ مِنْ ذٰلِكَ مَا أَحَبَّ فَجَعَلَ لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ وَ جَعَلَ لِلْأَبَوَيْنِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسَ وَجَعَلَ لِلْمَرْأَةِ الثُّمُنَ وَ الرُّبُعَ وَ لِلزَّوْجِ الشَّطْرَ وَ الرُّبُعَ.(۱)

یعنی، ابن عبّاس گفته است مال، مال فرزندبود و وصیّت برای پدر و مادر (واجب بود) پس خدایتعالی آنچه خواست نسخ کرد و برای پسر بمانند بهرهٔ دو دختر قرارداد، و برای پدر و مادر برای هریک یکششم قرارداد و برای زن او یعنی زوجهٔ میّت یکهشتم (چنانچه برای زوج فرزند باشد) و یکچهارم (چنانچه زوج را فرزندی نباشد) قرارداد، و برای زوج نصف (هرگاه زوجهٔ او را فرزندی نباشد) و یکچهارم (هرگاه زوجه را فرزندی باشد) قرار داد. (نویسنده گوید: آیهٔ وصیّت درتوصیه وسفارش نزدیکان، وآیات ارث تعیین سهم وَرَثه میباشد)

۲ـ ج و ش عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لِأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ.(۲)

یعنی، از ابن عباس از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: سهام فریضه را به اهل و مستحقّین آن ملحق وتسلیم نمائید، پس آنچه باقی ماند مال نزدیکترمردی باشد ازذکر (یعنی پس از پرداخت سهام اصحاب فرائض که درقرآن ذکرشده ازقبیل نصف وغیره، باقیمانده را بارعایت قاعدهٔ «اَلْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَب» ، بدهید به عَصَبهٔ ذکور میّت . مثلاً

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۵.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۵. ووسائل الشیعه/ ج۱۷/ص۴۳۲.

چنانچه برادر و عمو عَصَبه بودند، پس برادر مقدّم وحاجب عمو میگردد، و عمو نیز حاجب پسرعمو خواهدبود، زیرا برادر نسبت به میّت اَقرَب از عمو میباشد، و عمو اَقرَب از پسرعمو خواهدبود و همینطور. و اگر درقرابت برابر باشند مانند اینکه ورثهٔ میّت چند برادر باشند، پس میراث را بتساوی بین خود تقسیم میکنند.

و نزدیکترین عَصَبهٔ مُتَوَفّی به ترتیب عبارتند از: پسر، پسرپسر وهرچندکه پایین رود، پدر، پدرپدر هرچندکه بالا رود، برادر پدری وما دری، برادر پدری، پسربرادر پدریوما دری، پسربرادرپدری، عموی پدری وما دری، عموی پدری، پسرعموی پدری وما دری، پسرعموی پدری، و همچنین مُعْتِق یعنی کسیکه بنده یا کنیزی را آزادنموده ازعتیق یعنی آزادشدهٔ خود ارث میبرد. و تمام اصناف مذکوره، هرگاه بتنهایی وارث باشند تمام میراث را میبرند، واگرایشان بااصحاب فروض که درقرآن سهامشان معیّن شده است باشند، باقیماندهٔ ازسهام اصحاب فروض را بارث میبرند.

۳ـ ش عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قٰالَ: أَقْرَأَنِي الْبٰاقِرُ صَحِيفَةَ الْفَرٰائِضِ الَّتِي هِيَ إِمْلاٰءُ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَخَطُّ عَلِيٍّ(ع) بِيَدِهِ فَقَرَأْتُ فِيهٰا: امْرَأَةٌ مٰاتَتْ وَ تَرَكَتْ زَوْجَهٰا وَ أَبَوَيْهٰا فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ ثَلاٰثَةُ أَسْهُمٍ، وَ لِلْأُمِّ الثُّلُثُ سَهْمٰانِ، وَ لِلْأَبِ السُّدُسُ سَهْمٌ. وَ رَجُلٌ تَرَكَ ابْنَتَهُ وَ أُمَّهُ، لِلاِبْنَةِ النِّصْفُ ثَلاٰثَةُ أَسْهُمٍ، وَ لِلْأُمِّ السُّدُسُ سَهْمٌ يُقْسَمُ الْمٰالُ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَسْهُمٍ فَمٰا أَصٰابَ ثَلاٰثَةً أَسْهُمٍ فَلِلاِبْنَةِ، وَ مٰا أَصٰابَ سَهْمًا فَلِلْأُمِّ، وَ قَرَأْتُ فِيهٰا: رَجُلٌ تَرَكَ ابْنَتَهُ وَ أَبٰاهُ، لِلاِبْنَةِ النِّصْفُ ثَلاٰثَةُ أَسْهُمٍ، وَ لِلْأَبِ السُّدُسُ سَهْمٌ يُقْسَمُ الْمٰالُ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَسْهُمٍ فَمٰا أَصٰابَ ثَلاٰثَةَ أَسْهُمٍ فَلِلاِبْنَةِ، وَ مٰا أَصٰابَ سَهْمًا فَلِلْأَبِ. قٰالَ وَ وَجَدْتُ فِيهٰا: رَجُلٌ تَرَكَ أَبَوَيْهِ وَ ابْنَتَهُ، فَلِلاِبْنَةِ النِّصْفُ، وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وٰاحِدٍ مِنْهُمٰا السُّدُسُ، يُقْسَمُ الْمٰالُ عَلىٰ خَمْسَةِ أَسْهُمٍ، فَمٰا أَصٰابَ ثَلاٰثَةً فَلِلاِبْنَةِ، وَ مٰا أَصٰابَ سَهْمَيْنِ فَلِلْأَبَوَيْنِ(۱).

یعنی، از مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِم روایت شده که امام باقر صحیفهٔ فرائضی که

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۶۱و ۴۶۳.

رسولخدا (ص) املاء کرده وعلی(ع) بدست خود نوشته نشانم داد ((مؤلف گوید: درصورتی میتوان گفت چنین صحیفه ای وجود داشته و مورد قبول است که با سنّت رسول(ص) ونظر اصحاب او موافق باشد، درحالیکه چنین نیست و ما بزودی نظرفقهای اهل سنّت را درمورد هرقسمت از این صحیفه بیان میکنیم)) محمّدبن مسلم گوید صحیفه را قرائت کردم درآن صحیفه بود که هرگاه زنی بمیرد و شوهر و پدرو مادر او وارث باشند، برای شوهرنصف ماترکه یعنی سه سهم ازشش سهم و برای مادرثلث یعنی دوسهم ازشش سهم و برای پدر سدس یعنی یک سهم ازشش سهم خواهدبود (ولی فقهای اهل سنّت گویند: مادر ثلث باقیمانده ازسهم شوهررا میبرد نه ثلث از اصل مال را تا اینکه ازقاعدهٔ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ انحرافی حاصل نشود وپدرمتوفّی نیز دوبرابرمادر ازترکه استیفاء نماید یعنی سه ششم را برای شوهر قرارمیدهند وسپس ازسه ششم باقیمانده، دوششم آنرا به پدر ویکششم را به مادر میدهند)، محمّدبن مسلم گوید: ونیز درآن صحیفه بودکه هرگاه مردی وفات کرد ومادرودختری را گذاشت برای دخترنصف که سه سهم ازشش سهم باشد و برای مادر سدس که یکسهم ازشش سهم باشد (یعنی ابتداء چهارششم مال آرباعاً به نسبت سه ویک بین ایشان قسمت میشود و سپس دوششم باقیمانده نیز ارباعاً بین ایشان تقسیم میشود چنانکه گوید:) مال برچهارسهم تقسیم میشود، سه سهم برای دختر و یکسهم ازبرای مادرخواهدبود (ولی ازنظراهل سنّت سه ششم مال برای دختر و یکششم برای مادر و سه ششم باقیمانده از برای عَصَبه خواهدبود)، محمّدبن مسلم گوید و درآن قرائت کردم دربارهٔ مردی که وفات کرد و دختری را باپدرخود گذاشت برای دختر نصف که سه سهم ازشش سهم باشد و برای پدرسدس که یکششم باشد (یعنی ابتداء چهارششم ماترک را ارباعاً بین خود تقسیم میکنندو سپس دوششم باقیمانده را نیز بین خود ارباعاً تقسیم خواهندنمود واین مانندآنست که از ابتداء مال را ارباعا به نسبت یک سهم وسه سهم تقسیم نمایند چنانکه گوید:) مال برچهارسهم قسمت میشود سه سهم آن ازبرای دختر و یک سهم آن ازبرای پدر. (ولی ازنظر

اهل سنّت، فریضۀ پدر سدس، و فریضۀ دختر نصف است، و ثلث باقی را نیز برخصوص پدر ردّ می‌نمایند)، محمّدبن مسلم گوید: و درآن یافتم که مردی وفات کرد و والدین خود و دخترش را گذاشت، برای دختر نصف یعنی سه سهم از شش سهم و برای هریک از پدرومادر یکشـشـم خواهدبود (و یکششم باقیمانده نیزاخماساً میان ابوین و دختر قسمت میشود، و میتوان از ابتداء ترکه‌را اخماساً میان دختر و ابوین به نسبت سهامشان قسمت نمود چنانکه گوید:) مال بر پنج سهم تقسیم میشود، سه سهم مال دختر و دوسهم مال پدرومادر (ولی از نظر اهل سنت: سه ششم برای دختر، و دوششم برای پدرومادر از جهت فریضه خواهدبود و سپس یکششم باقی‌مانده نیز متعلّق به پدراست که از جهت عُصُوبَت آنرا حائزمیگردد).

۵-باب میراث الأخوات و الکلالة

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ(۱).. وَ قَالَ: يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالاً وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ(۲).

یعنی: خدایتعالی فرماید: و اگر مرد یا زنی‌که (فوت شده و از او) ارث برده میشود ازجهت کلاله باشد (که پدروپسرنداشته باشد) و اورا برادر یا خواهر (مادری) باشد، پس میراث هریک از آندو یکششم است، و چنانچه بیش ازیک برادر یا یک خواهرشد، پس ایشان در ثلث مال شریکند. و نیز خدای عزّوجلّ فرموده: (ای محمّد) از تو درباره‌ٔکلاله فتوی میخواهند؟ بگو: خدا شما را درباره‌ٔ کلاله

---

(۱) قرآن/ سوره‌ٔنساء /آیه‌ٔ ۱۲.
(۲) قرآن/ سوره‌ٔنساء /آیه‌ٔ ۱۷۶.

دهد، اگر مردی بمیرد و برای او فرزندی نباشد و او را خواهری باشد، پس برای آنخواهر نصف ما ترک آنمرد است و (اگر آنخواهر بمیرد) آن برادر از آنخواهر ارث میبرد اگر آن خواهر را فرزندی نباشد، و هرگاه (وارثان) دوخواهرباشند برای ایشان دوثلث از ما ترک خواهدبود، و اگر (وارثان) چند برادر و خواهر باشند پس سهم مرد بمانند بهرهٔ دوزن خواهدبود.

۱ـ ج عَنْ جابِرٍ (رض) قالَ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَأَنَا مَرِيضٌ لاأَعْقِلُ فَتَوَضَّأَ فَصَبُّوا عَلَيَّ مِنْ وَضُوئِهِ فَعَقَلْتُ فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّما يَرِثُنِي كَلالَةٌ، فَنَزَلَتْ: يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ... (۱).

یعنی، از جابر (رض) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) برمن وارد شد درحالیکه بیماربودم و تعقّل نداشتم، پس آنحضرت وضو گرفت و برمن از وضوی آنحضرت پاچیدند و من بهعقل آمدم وگفتم: يا رَسُولَ اللّٰه همانا کَلالَه ازمن ارث میبرند، پس آیهٔ ۱۷۶ سورهٔ نساء نازل شد.

۲ـ ج قالَ عُمَرُ (رض): ما راجَعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فِي شَيْءٍ مِثْلَ الْكَلالَةِ وَ ما أَغْلَظَ لِي فِي شَيْءٍ ما أَغْلَظَ لِي فِيهِ حَتَّى طَعَنَ بِإِصْبَعِهِ فِي صَدْرِي وَقالَ: يا عُمَرُ أَلاتَكْفِيكَ آيَةُ الصَّيْفِ الَّتِي فِي النِّساءِ (۲).

یعنی، عمر (رض) گفت: من بهرسولخدا (ص) درمسئلهای مانند کلاله مراجعه نکردم و او درچیزی تندی نکرد با من مانند غلظت در این مسئله تااندازهایکه باانگشت درسینهام زد و فرمود: ای عمر، آیا آیهٔ تابستان (آیهٔ ۱۷۶ نساء) که دربارهٔ زنان آمده تورا کفایت نکرد. (توضیح آنکه درقرآن دوآیه راجع بهکلاله نازل شده: یکی آیهٔ ۱۲ سورهٔ نساء و دیگری آیهٔ ۱۷۶ آن سوره، آیهٔ اول بهآیهٔ شتاء معروف است زیرا در زمستان نازل شده، و دوّمی بهآیهٔ صیف معروف است زیرا درتابستان نازل شده است).

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ ص ۲۵۶.

۳- ج وَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، يَسْتَفْتُونَكَ فِي الْكَلَالَةِ، فَمَا الْكَلَالَةُ؟ قَالَ: تُجْزِئُكَ آيَةُ الصَّيْفِ، قُلْتُ لِأَبِي إِسْحَاقَ: هُوَ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَدَعْ وَلَدًا وَ لَا وَالِدًا، قَالَ: كَذٰلِكَ ظَنُّوا[1].

یعنی، مردی خدمت پیامبر (ص) آمد و گفت: یَا رَسُولَ اللّٰهِ ازتوفتوی میخواهند دربارهٔ کَلالَه، پس کَلالَه چیست؟ فرمود: دانستن آیهٔ صَیف (یعنی آیهٔ ۱۷۶ نساء) تورا کفایت میکند. (راوی گوید) بهابی‌اسحاق (راوی دیگرحدیث) گفتم: آیا کلاله دربارهٔ کسی‌استکه بمیرد و فرزند و والدی نگذارد؟ او گفت: چنین فهمیده وگمان کرده‌اند.

۴- ج عَنْ عَلِيٍّ (رض) قَالَ: إِنَّكُمْ تَقْرَأُونَ هٰذِهِ الْآيَةَ -مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ- وَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَضَى بِالدَّيْنِ قَبْلَ الْوَصِيَّةِ وَ إِنَّ أَعْيَانَ بَنِي الْأُمِّ يَتَوَارَثُونَ دُونَ بَنِي الْعَلَّاتِ الرَّجُلُ يَرِثُ أَخَاهُ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ دُونَ أَخِيهِ لِأَبِيهِ[2].

یعنی، از علی (ع) روایت شده‌که فرمود: بدرستیکه شما قرائت می‌کنید این آیه را (که فرموده) مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ[3] (یعنی تقسیم ارث پس از عمل به وصیّت که وصیّت میکنید وپس‌از دادن دین است) و همانا رسولخدا (ص) حکم‌نمود به اداء دین قبل ازوصیّت و همانا برادران ابوینی (که مادرشان یکی‌است وپسران هبوها نیستند) از یکدیگر ارث میبرند نه‌پسران هبوها، مرد ارث‌می‌دهد برادر پدری ومادری خودرا نه‌برادر پدری را (بنابراین برادر ابوینی حاجب برادرابی ومقدّم‌براومی باشد درارث، وهمچنین پسربرادر ابوینی حاجب پسربرادر ابی‌می‌باشد زیرا أَقْرَب حاجب أَبْعَد است). و بمضمون حدیث فوق درکتاب وسائل نیزذکرشده است.[4]

۶- باب میراث الزّوجین

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۶ و۲۵۷.
(۳) قرآن/ سورهٔ نساء /آیهٔ ۱۲. (۴) وسائل الشیعه/ج۱۷/ص۵۰۳.

لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ(۱).

یعنی: خدا یتعالی فرماید: و برای شما مردان است نصف آنچه زنانتان بمیراث گذاشته اند درصورتیکه برای زنانتان فرزندی نباشد، پس اگر آنزنان فرزندی داشتند برای شما یکچهارم ما ترک ایشانست، (و این نیز) پس از اداء وصیّتی که (زنانتان) نموده وپس از پرداخت دَیْنِ ایشانست، و برای زنانتان یکچهارم از مٰا تَرَکِ شما میباشد درصورتیکه شما را فرزندی نباشد، پس اگر برای شما فرزندی باشد، سهم زنان یکهشتم از مٰا تَرَکِ شماست آنهم پس از عمل به وصیّتی استکه به آن وصیّت میکنید و یا دَیْن.

۱- ش عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ» قَالَ: كَانَ نَبِيُّ اللّٰهِ (ص) سُئِلَ عَنِ النِّسَاءِ مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِيرَاثِ؟ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ الرُّبُعَ وَ الثُّمُنَ(۲).

یعنی، حضرت باقر درمورد قول خدا یتعالی که فرموده: «يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ» فرمود: پیامبرخدا (ص) درمورد زنان سؤال شد که میراث آنان چقدر است؟ پس خدا یتعالی نازل فرمود یکچهارم، ویکهشتم را.

۲- ش عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ: دَعَا أَبُو جَعْفَرٍ (ع) بِكِتَابِ عَلِيٍّ (ع) فَجَاءَ بِهِ جَعْفَرٌ مِثْلَ فَخِذِ الرَّجُلِ مَطْوِيًّا فَإِذَا فِيهِ: أَنَّ النِّسَاءَ لَيْسَ لَهُنَّ مِنْ عَقَارِ الرَّجُلِ إِذَا تُوُفِّيَ عَنْهُنَّ شَيْءٌ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع): هٰذَا وَاللّٰهِ خَطُّ عَلِيٍّ (ع) بِيَدِهِ وَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللّٰهِ (ص)(۳).

یعنی، از عبدالملک روایت شده که گفت: حضرت باقر کتاب و نوشتهٔ علی (ع) را خواست، پس جعفر آن نوشته را آورد درحالیکه آن نوشته طومار پیچیده ای بمانند ران مرد بود، و درآن آمده بود که: زن از ملک زمین وآب چیزی بارث نمی‌برد (بلکه از بناء ارث می‌برد) پس حضرت باقر (ع) قسم یاد کرد که این خطّ علی است که آنرا نوشته و

---

(۱) قرآن/سورهٔ نساء/آیهٔ ۱۲. (۲) وسائل الشیعه/ج۱۷/ص۵۱۰.
(۳) وسائل الشیعه/ج۱۷/ص۵۲۲.

رسولخدا (ص) آنرا املاء کرده است .
نویسنده گوید :این روایت موافق قرآن و سنّت رسول(ص) نمی‌باشد ، آیا این چگونه صحیفه‌ای است که اصحاب بزرگ رسولخدا (ص) اطّلاعی از آن نداشتند ،احکام دین که سرّی نبوده ورسولخدا (ص) چیزی را مخفیانه بیان نمی‌داشته بلکه احکام را دردسترس همگان قرار میداده چنانکه قرآن می‌فرماید :قُلْ آذَنْتُكُمْ عَلىٰ سَوٰاءٍ[1].یعنی، (ای محمّد به‌ایشان)بگو :من اعلام‌کردم شما را بدون تفاوت ،بنابراین رسولخدا (ص) احکام را علنی و برای عموم‌بیان مینموده وچیزی را ازکسی پنهان نمی‌کرده ومخفیانه به‌کسی‌ابلاغ‌نمی‌کرده بلکه به‌همهٔ اصحاب بطورمساوی ابلاغ مینموده‌است . و بعلاوه قرآن صریحاً می‌فرماید :زن از آنچه (چه‌زمین باشد وچه‌بناء) شوهرش باقی‌گذارد ارث می‌برد چنانکه‌فرموده :وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمّٰا تَرَكْتُمْ[2].ویا فرموده : فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمّٰا تَرَكْتُمْ[3]. درکتاب خدا میراث مرد ،به‌هوایی و زمینی تقسیم‌نشده‌است ،پس‌آنچه شیعه می‌گوید زوجهٔ مُتَوَفّیٰ فقط‌از هوایی ارث میبرد موافق با قرآن نیست ،حتّیٰ دراخبارشیعه‌نیزاز حضرت صادق(ع)نقل شده‌که زن ازجمیع مٰا تَرَكَ شوهرش ارث می‌برد چنانکه‌ازقول آنحضرت دراینموردآمده‌که :يَرِثُهٰا وَ تَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ وَ تَرَكَتْ[4] حَتّىٰ اِبْنِ عَبّٰاس که‌شیعه به‌قول او زیاد استناد می‌کنند قائل بوده‌که‌زوجه از زمین نیز ارث می‌بَرَد ، چنانکه هنگام‌دفن امام‌حسن درحالیکه عایشه مانع ازدفن امام حسن درنزدیک قبررسولخدا (ص) بود ،ابن عبّاس به‌او اعتراض‌کرد وگفت :یوماً تجملت و یوما تبغلت ...وابن الحجاج شاعر بعداً این مطلب را به‌شعر درآورده‌که :لَكِ التُّسْعُ مِنَ الثُّمْنِ،وَ بِالْكُلِّ تَمَلَّكْتِ .یعنی برای تو یک نهم ازیکهشتم‌است اززمین این خانه‌و درتمام‌آن تصرّف‌کرده‌ای[5].

و باید دانستکه درباب میراث زوجین،شیعهٔ امامیّه گوید :

---

(۱) قرآن/سورهٔانبیاء /آیهٔ :۱۰۹.
(۲)و (۳) قرآن/سورهٔنساء /آیهٔ :۱۲. (۴)وسائل الشیعه/ج۱۷/ص۵۲۲.
(۵) بحارالانوار/ ج۴۴ص ۱۵۵.

هرگاه وَرَثه عبارت باشند از شوهر مُتَوَفیّ ومنسوبین دیگر او بغیر از والدین وفرزند، دراینصورت شوهر فقط نصیب اعلای خودرا می‌برد، و بقیه متعلّق به سایر منسوبین است. مثلاً، هرگاه بازماندگان مُتَوَفیّ عبارت باشند از: شوهر با اعمام واخوال میّت، پس به شوهر فقط نصیب اعلای او که نصف است می‌دهند وباقیمانده از برای اعمام و اخوال است. واین کلام وقول امامیه ازجمله اقوال موافق با قرآن و سنت است، و ما به این قول اضافه می‌کنیم که هرگاه متوفی هیچ وارثی بغیر از شوهر نداشت، باز هم شوهر فقط نصف ما ترک را بارث می‌برد، بنابراین اگر زنی مرد و فقط یک شوهر داشت وهیچ فامیلی غیر از او نداشت، نصف ما ترک از برای شوهر خواهد بود وبقیّهٔ اموال آن زن را باید به مصرف آنچه خدا تعیین نموده رساند. آری خدا یتعالی می‌فرماید: وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفًا[1].

۳- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) قَالَ: قَضَىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي جَنِينِ امْرَأَةٍ مِنْ بَنِي لَحْيَانَ سَقَطَ مَيِّتاً بِغُرَّةٍ عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ ثُمَّ إِنَّ الْمَرْأَةَ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا بِالْغُرَّةِ تُوُفِّيَتْ فَقَضَىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِأَنَّ مِيرَاثَهَا لِبَنِيهَا وَ زَوْجِهَا وَ أَنَّ الْعَقْلَ عَلَىٰ عَصَبَتِهَا[2].

یعنی، از أَبِی هُرَیْرَه روایت شده که گفت: درباره جَنِینِ زنی از بَنِی لَحْیَان که (زن دیگری با مادرِ آن جنین به نزاع و زد وخورد برخاسته و به شکم زن حامله ضربه وارد نموده و درنتیجه آن جَنِین) مرده ساقط شد، رسولخدا (ص) قضاوت کرد که دیهٔ (آن جنین) یک بنده ویا یک کنیز است، سپس خود آن زنی که رسولخدا (ص) دربارهٔ جَنِین او قضاوت کرده بود (یعنی مادرِ جَنِین) فوت نمود، پس رسولخدا (ص) حکم نمود که میراث او را بدهند به فرزندان او و شوهر او، و دیه را هم باید عاقلهٔ زنِ جانیه (یعنی اقوام وفامیل ذکور وپدری او) بدهند (زیرا قتل خطائی بوده است).

---

(۱) قرآن/سورهٔ نساء /آیهٔ ۸.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۸ والمصنف / ج۹/ص ۳۹۸.

۴- ج عَنْ سَعِيدٍ (رض) قَالَ: كَانَ عُمَرُ (رض) يَقُولُ: الدِّيَةُ لِلْعَاقِلَةِ وَ لاتَرِثُ الْمَرْأَةُ مِنْ دِيَةِ زَوْجِهَا شَيْئًا حَتَّىٰ قَالَ لَهُ الضَّحَّاكُ بْنُ سُفْيَانَ كَتَبَ إِلَيَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ وَرِّثِ امْرَأَةَ أَشْيَمَ الضِّبَابِيِّ مِنْ دِيَةِ زَوْجِهَا فَرَجَعَ عُمَرُ.(۱)

یعنی، از سعید (رض) روایت شده که عمر (رض) میگفت :دیه برای عاقله (اقوام پدری) است (که ایشان می‌پردازند و می‌گیرند) و زن از دیهٔ شوهرش ارث نمی‌برد (یعنی، همانطورکه هرگاه زنی بطور خطا کسی‌را بکشد اقوام پدری آن زن، دیه را به مقتول می‌پردازند، همینطور هرگاه میراثی از طریق دیه به ارث برسد باید اقوام پدری آنرا اخذ کنند وبنابراین زن از دیهٔ شوهرش چیز بارث نمی‌برد) تا اینکه ضَحّاک بْن سُفْیان به عمر گفت :رسولخدا (ص) به من نوشت که ارث بده به زن اَشْیَم ضِبابِیّ از دیهٔ شوهرش، پس عمر ازعقیده وقول خود رجوع کرد. (بنابراین زن نیز ازدیه ارث خواهد برد). نویسنده گوید: درآخرباب موانع ارث نیز حدیثی دراینمورد ذکرشد.

۵- ش قَالَ النَّبِيُّ (ص): إِذَا قُبِلَتْ دِيَةُ الْعَمْدِ فَصَارَتْ مَالاً فَهِيَ مِيرَاثٌ كَسَائِرِ الْأَمْوَالِ.(۲)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه دیهٔ عمد مورد قبول واقع گردید وجزء اموال مقتول گردید، پس آن نیز همچون سایر اموال میراث خواهد بود. (یعنی‌بهمان نحوکه سایر اموال به ورثه میرسد، دیه نیز به ایشان خواهد رسید، وزن نیز ازدیه مانند سایر اموال ارث می‌برد).

۷- باب ميراث الجدّ والجدّة

۱- ج عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ (رض) أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ (ص) فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ ابْنِي مَاتَ فَمَا لِي مِنْ مِيرَاثِهِ؟ قَالَ: لَكَ السُّدُسُ.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۸.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۳۹۷.

فَلَمَّا أَدْبَرَ دَعَاهُ فَقَالَ: لَکَ سُدُسٌ آخَرُ. فَلَمَّا أَدْبَرَ دَعَاهُ فَقَالَ: إِنَّ السُّدُسَ الْآخَرَ طُعْمَةٌ.(۱)

یعنی: از عِمْرَان بْنِ حُصَیْن روایت شده که: مردی خدمت رسولخدا(ص) آمد و گفت پسرپسرم وفات کرده، چه مقدار از میراث او مال من است؟ رسولخدا (ص) فرمود: یک ششم، پس چون آنمرد روگردانید که برود، رسولخدا (ص) او را خواند و فرمود: برای تو یکششم دیگر نیز هست چون خواست برود، او را صدا زد و فرمود: این سُدس دیگر بعنوان طعمه است. ((یعنی سُدْسِ اوّل بفرض است و سُدْسِ دیگر بعنوان نبودن صاحب فروض است. و شرح این قضیّه چنین بوده که وُرّاث مُتَوَفّیٰ عبارت بوده از دو دختر و همین سائل که جَدّپدری متوفّی بوده است، پس رسولخدا (ص) به آن سائل فرمود: سهم الأرث آن دختران، دوسوّم، و سهم الارث مفروض تو یکششم است و یکششم دیگر را ازجهت عُصُوبَت میبری و طعمه است یعنی زیادی برسهم مفروض تو میباشد، و اینکه رسولخدا (ص) همان ابتدا به سائل نفرموده از برای تو ثلث مال باشد، برای آنستکه کسی گمان نکند فرض او ثلث مال است.

و بدانکه دراینجا منظور از جدّ، جدپدریِ متوفّی (مثل پدرِ پدرِاو) وهرچندبالارود میباشد، و امّا جدّ مادری از ذوی الارحام است که با صاحبان فریضه یا عصبه ارث نمیبرد. بنابراین جدّمادری (پدرِمادرِمیّت) با جدّپدری (پدرپدرمیت) ارث نمیبرد، و همچنین با برادران و خواهران مُتَوَفّیٰ ارث نمیبرد و نیز با پسربرادران ابوینی یا ابی و همچنین با عموها ارث نمیبرد، وهرگاه هیچیک از صاحبان فریضه و عصبات نبودند، درنزد حنفیها وحنبلیها ارث میبرد ولی بنزد شافعیّه ومالکیّه ارث نمیبرد، و درنزد شیعهٔ اثنیعشریه که قائل به تعصیب نیست، جدّابی با جدّامّی ارث میبرد)).

۲ـ ج **عَنِ الْحَسَنِ (رض) أَنَّ عُمَرَ (رض) قَالَ: أَیُّکُمْ یَعْلَمُ مَا وَرَّثَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) الْجَدَّ؟ فَقَالَ مَعْقِلُ بْنُ یَسَارٍ: أَنَا. وَرَّثَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) السُّدُسَ. قَالَ: مَعَ مَنْ؟ قَالَ: لاأَدْرِی، قَالَ: لادَرَیْتَ فَمَا تُغْنِی**

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۸و ۲۵۹.

إذاً[1].

یعنی، از حسن(رض) روایت شده که عُمَر (رض) گفت: کدامیک از شما می‌داند که رسولخدا (ص) برای جدّ چه مقدار ارث قرار داد؟ پس مَعْقِل بْن یَسار گفت: من می‌دانم، رسولخدا (ص) میراث جدّ را یکششم قرار داد، عُمَر گفت: جدّ با که؟ مَعْقِل گفت: نمی‌دانم، عُمَر (رض) گفت: ندانی پس در اینجا مفید نباشد.

۳ـ ش عَنِ النَّبِيِّ (ص): لايُنْقَصُ الْجَدُّ مِنَ السُّدُسِ شَيْئاً[2].

یعنی، از رسولخدا (ص) روایت شده که: میراث جدّ کمتر از یکششم نیست.

۴ـ ج قالَ سُلَيْمانُ بْنُ يَسارٍ: فَرَضَ عُمَرُ وَ عُثْمانُ وَ زَيْدُ بْنُ ثابِتٍ (رض) لِلْجَدِّ مَعَ الإِخْوَةِ الثُّلُثَ[3].

یعنی، سُلَيْمان بْن یَسار گفته: عمر و عثمان و زَیْدبْن ثابِت برای جدّ هرگاه با برادران باشد ثُلْث مال واجب دانسته‌اند.

۵ـ ش فِي كِتابِ عَلِيٍّ (ع) (مِنْ إِمْلاءِ رَسُولِ اللّٰهِ ص) أَنَّ الإِخْوَةَ مِنَ الأُمِّ لايَرِثُونَ مَعَ الْجَدِّ[4]. وَ فِي رِوايَةٍ أُخْرى فِي هٰذَا الْكِتابِ: انَّ الإِخْوَةَ مِنَ الأُمِّ يَرِثُونَ مَعَ الْجَدِّ الثُّلُثَ[5].

یعنی، در کتاب علی (ع) است که برادران امّی با وجود جدّ ارث نمی‌برند. و در روایت دیگر در همان کتاب آمده که برادران امّی با وجود جدّ، یکسوّم ارث می‌برند.

((بدانکه: جدّ ابی مانع از ارث بردن برادران و خواهران ابوینی یا ابی نمی‌باشد، و در اینصورت سهم جدّ ابی کمتر از ثُلث نخواهد بود، امّا درمورد برادران وخواهران اُمّی و نیز اولاد برادران و خواهران ابوینی یا ابی، پس جدّ ابی مانع رسیدن ارث به ایشان می‌باشد. ولی از نظر امامیّه که قائل به تعصیب نیستند اولاد برادران و خواهران و نیز برادران و خواهران امّی نیز با جدّ شریکند وارث می‌برند. ودر روایات ایشان علاوه برآنچه که ذکر شد آمده استکه: إِبْنُ الأَخِ يُقاسِمُ الْجَدَّ. ویا: إِبْنُ أَخٍ وَ جَدٍّ الْمالُ بَيْنَهُما سَواءٌ. (یعنی: برادرزاده ارث را با جدّ تقسیم می‌کنند. ویا

---

(۱) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۹.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۹۳ و ۴۹۹.
(۴) و (۵) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۹۷.

نقل کرده‌اند که: برادرزاده وجدّ، مال بین ایشان بتساوی تقسیم می‌شود[۱].))

۶- ش فِی رِوایَةٍ: انّ النَّبِیَّ(ص) أَطْعَمَ الْجَدَّ السُّدُسَ مَعَ الْأَبِ وَ لَمْ یُطْعِمْهُ مَعَ الْوَلَدِ[۲].

یعنی، رسولخدا (ص) با وجود پدر یکششم به‌جدّ طعمه داد ولی با وجود فرزند چیزی به‌او نداد. (نویسنده گوید اگر این روایت مجعول نباشد، حمل بر استحباب میشود، یعنی، هرگاه برای متوفّی فرزندی نبود و پدر سهم زیادی از ارث را حائزگردید مستحبّ است که به‌پدرخود از مال موروثی، چیزی بعنوان طعمه بدهد).

۷- ج عَنْ بُرَیْدَةَ (رض) أَنَّ النَّبِیَّ(ص) جَعَلَ لِلْجَدَّةِ السُّدُسَ إِذا لَمْ تَکُنْ دُونَها أُمٌّ[۳].

یعنی، از بریده روایت شده که پیامبر(ص) برای جدّه، یکششم قرار داد درصورتیکه مادر نباشد. ((بنابراین درصورتیکه مادر زنده باشد حاجب خواهد بود از تمام جدّه‌ها از هرجهت که باشند. ولی مادر حاجب اجداد متوفّی و نیز برادران وخواهران متوفّی و همچنین حاجب عموهای ابوینی و ابی او نخواهد بود. و بدانکه جدّهٔ نزدیکتر مانع جدّهٔ دورتر از طرف خودش می‌باشد مثلاً مادرِ مادر مانع مادرِ مادرِ مادر است و همچنین مادرِ پدر مانع مادرِ مادرِ پدر خواهد بود. و همچنین جدّهٔ نزدیکتر از طرف مادر (مثل مادرِ مادر) مانع از ارث رسیدن به‌جدّهٔ دورتر از طرف پدر (مثل مادرِ پدرِپدر) خواهد بود. و امّا درمورد جدّهٔ نزدیکتر از طرف پدر (مثل مادرِپدر) آیا مانع از ارث به‌جدّهٔ دورتر از طرف مادر (مثل مادرِپدرِمادر) می‌باشد یاخیر؟ اختلاف است.)).

۸- ش عَنِ الْباقِرِ (ع) قالَ: أَطْعَمَ رَسُولُ اللّهِ(ص) الْجَدَّتَیْنِ السُّدُسَ ما لَمْ یَکُنْ دُونَ أُمِّ الْأُمِّ أُمٌّ وَ لادُونَ أُمِّ الْأَبِ أَبٌ. وَفِی رِوایَةٍ: أَطْعَمَ الْجَدَّةَ أُمَّ الْأَبِ السُّدُسَ وَ ابْنُها حَیٌّ، وَ أَطْعَمَ الْجَدَّةَ أُمَّ الْأُمِّ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۸۵و ۴۸۶.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۷۱.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۶۰. (۴) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص۴۷۳.

السُّدُسَ وَ ابْنَتُها حَيَّةٌ.(۱)

یعنی،رسولخدا (ص) برای دو نفرجدّه (جدهٔ امّی وجدّهٔ ابی) ،یکششم از میراث را بعنوان طعمه قرارداد مادامیکه باجدّهٔ مادری متوفّی، مادر نباشد،و مادامیکه باجدّهٔ پدری مُتَوَفّی،پدر نباشد (زیرا پدر ومادر به میّت نزدیکتر از اجداد و جدّات بوده وحاجب ایشان می‌باشند) . و در روایت دیگر :رسولخدا (ص) بهجدّه ایکه مادر پدر بود یکششم طعمه داد درحالیکه پسرش یعنی پدرمیّت زنده بود،و بهجدّه ای که مادرمادر بود یکششم طعمه داد درحالیکه دخترش یعنی مادرمیّت زنده بود.((چنانکه ملاحظه میشود دراینجا درکتب شیعهٔ امامیّه دوروایت آمده که باهم اختلاف دارد. و بهرحال شیعه، مستحبّ می‌دانند که پدر و مادر مُتَوَفّی ازارثی‌که میبرند چیزی را بهپدرومادرخود (اجداد) طعمه دهند،بخصوص که هرگاه ارث رسیده به پدریا مادر،ثلث یا بیشتر از آن باشد که دراینصورت مستحبّ می‌دانند یکششم بعنوان طعمه بهاجداد داده‌شود.))

۹ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع): اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) أَطْعَمَ الْجَدَّةَ أُمَّ الْأُمِّ السُّدُسَ وَ ابْنَتُها حَيَّةٌ. وَ فِی رِوٰايَةٍ اُخْرىٰ: أَطْعَمَ الْجَدَّ وَ الْجَدَّةَ السُّدُسَ وَ لَمْ‌يَفْرِضْ لَها شَيْئاً . وَ فِی رِوٰايَةٍ: أَطْعَمَ الْجَدَّةَ طُعْمَةً.(۲)

یعنی،از جعفربن محمّد (ع) روایت شده‌که :رسولخدا (ص) طعمه‌ای به جدّه (مادرمادر) یکششم داد درحالیکه دخترجدّه یعنی مادرمیّت زنده‌بود. و در روایت دیگری رسولخدا (ص) بهجدّ و جدّه ،سدس داد ولی برای جدّه چیزی واجب نکرد. و در روایت دیگر :رسولخدا (ص) طعمه‌ای بهجدّه داد. (چنانکه ملاحظه میشود دربعضی ازروایات فوق قید زنده‌بودن مادر یاپدر متوفّی نیامده‌است).

۱۰ـ ج عَنْ قَبِيصَةَ بْنِ ذُؤَيْبٍ (رض) قٰالَ: جٰاءَتِ الْجَدَّةُ إِلىٰ أَبِی‌بَكْرٍ (رض) تَسْأَلُهُ مِيرٰاثَها فَقٰالَ: مٰا لَكِ فِی كِتٰابِ اللّٰهِ شَیْءٌ وَ مٰا عَلِمْتُ لَكِ فِی سُنَّةِ نَبِيِّ اللّٰهِ (ص) شَيْئاً فَارْجِعِی حَتّىٰ أَسْأَلَ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۷۱و ۴۷۳.

(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۶۸و ۴۶۹و ۴۷۰.

النّاسَ فَسَأَلَ. فَقَالَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ: حَضَرْتُ رَسُولَ اللّٰهِ أَعْطَاهَا السُّدُسَ فَقَالَ أَبُوبَكْرٍ: هَلْ مَعَكَ غَيْرُكَ، فَقَامَ مُحَمَّدُبْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ مِثْلَ قَوْلِهِ فَأَنْفَذَهُ لَهَا أَبُوبَكْرٍ (رض)، ثُمَّ جَاءَتِ الْجَدَّةُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ عُمَرَ (رض) تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا فَقَالَ: مَالَكِ فِي كِتَابِ اللّٰهِ شَيْءٌ وَ مَاكَانَ الْقَضَاءُ الَّذِي قُضِيَ بِهِ إِلَّا لِغَيْرِكِ وَ مَا أَنَا بِزَائِدٍ فِي الْفَرَائِضِ وَلٰكِنْ هُوَ ذٰلِكِ السُّدُسُ فَإِنِ اجْتَمَعْتُمَا فِيهِ فَهُوَ بَيْنَكُمَا وَ أَيَّتُكُمَا مَاخَلَتْ بِهِ فَهُوَ لَهَا[1].

یعنی، از قَبِیصَةبْنِ ذُؤَیْب روایت شده که گفت: جدّه ای نزد ابوبکر (رض) آمد و ارث خود را میخواست، او گفت: در کتاب خدا چیزی برای تو نیست، و در سنّتِ رسولخدا (ص) برایت چیزی نیافتم، پس برگرد تا از مردم سؤال کنم، پس سؤال کرد، و مُغِیرَة بْن شُعْبَه گفت من خدمت رسولخدا (ص) حاضر بودم که به جدّه سُدس داد، پس ابوبکر گفت: آیا با تو کس دیگری هست؟ پس محمّدبن مَسْلَمَه برخاست و مانند گفتار او را گفت، پس ابوبکر برای جدّه تنفیذ کرد. سپس جدّهٔ دیگری نزد عُمَر آمد و مطالبهٔ میراث نمود، او گفت: در کتاب خدا برای تو چیزی نیست و قضاوتی که به آن قضاوت شده نبوده مگر برای غیر تو، و من در فرائض زیاد کن نیستم، ولیکن همان سُدس است، پس اگر شما دونفر برای آن اجتماع نمودید آن بین شما باشد و هرکدام از شما سبقت گرفت مال او است. ((بنابراین هرگاه بجای مادر، برای متوفّی، جدهٔ امی (مثلما درمادر) و جدهٔ ابی (مثل مادرپدر) باشد، سُدس مال بین ایشان بالسّویّه تقسیم میگردد)).

۱۱- ش اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) أَمْلَىٰ عَلَىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي صَحِيفَةِ الْفَرَائِضِ أَنَّ الْجَدَّ مَعَ الْإِخْوَةِ، يَرِثُ حَيْثُ تَرِثُ الْإِخْوَةُ، وَ يَسْقُطُ حَيْثُ تَسْقُطُ، وَ كَذٰلِكَ الْجَدَّةُ أُخْتٌ مَعَ الْأَخَوَاتِ تَرِثُ حَيْثُ يَرِثْنَ وَ تَسْقُطُ حَيْثُ يَسْقُطْنَ[2].

یعنی، رسولخدا (ص) املاء کرد و علی (ع) نوشت درکتابی فرائض ارث

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۵۹ و ۲۶۰ و المصنف/ ج۱۰/ص ۲۷۴ و ۲۷۵.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۹۳.

را که جدّ با برادران ارث میبرد هرجا برادران ارث برند وساقط میشود هرجا آنان ساقط شوند، و همچنین است جدّه با خواهران ارث میبرد هرجا ارث برند وساقط میشود هرجا آنان ساقط شوند. (توضیح این روایت قبلاً ذکرگردید).

۸-باب الإرث بالولاء

۱- ج عَنْ عائِشَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: اَلْوَلاءُ لِمَنْ أَعْطَى الْوَرِقَ وَ وَلِيَ النِّعْمَةَ.[1]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: وَلاء (وتولیت ارث و قرب) مال کسی استکه ورق داده و خریده و نعمت عتق و آزادی را سرپرستی کرده است.

توضیح آنکه، یکی از موجبات ارث، ولاء عتق است، یعنی، هرگاه بنده یا کنیز آزادشده ای بمیرد و وارثی نداشته باشد، میراث اوازبرای کسی استکه اورا برای خدا آزاد نموده است.

۲- ش فِي رِسالَةٍ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ (ع) يَقُولُ فِيها: إِنَّ نَبِيَّ اللّٰهِ (ص) قالَ: اَلْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ.[2]

یعنی، امیرالمؤمنین در رسالۀ خود به فرزندش امام حسن میفرماید رسولخدا (ص) فرمود: ولاء و نزدیکی برای کسی استکه آزاد نموده.

۳- ج قالَ النَّبِيُّ (ص): مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ.[3]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: مولی و بندۀ آزادشدۀ قوم، از خود ایشان است.

۴- ج عَنْ واثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: اَلْمَرْأَةُ تَحُوزُ ثَلاثَةَ مَوارِيثَ: عَتِيقَها وَ لَقِيطَها وَ وَلَدَهَا الَّذِي لاعَنَتْ عَلَيْهِ.[4]

یعنی، از واثلة بن اسقع روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: زن

---

(۱) و (۳) و (۴) و (۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۰.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۵۴۴.

سه ارث را حائز است: ارث آزادکردهٔ خود را (که هرگاه زنی بنده ویا کنیز خود را آزاد کند و آن آزاد شده براثر کسب وکار و یا غیر آن صاحب مالی بشود و بمیرد و وارثی نداشته باشد، آزادکننده همهٔ ترکهٔ آزاد شده را بارث میبرد) و ارثِ طفلی‌که پیدا کرده و بزرگ نموده (درصورتی‌که برای او وارثی نباشد) و ارثِ فرزندی که ملاعنه کرده با شوهرش (که از فرزند ملاعنه، مادرش ارث می‌برد).

۵ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: مَاتَ مَوْلًى لِابْنَةِ حَمْزَةَ وَ لَهُ ابْنَةٌ فَأَعْطَى رَسُولُ اللّٰهِ (ص) ابْنَةَ حَمْزَةَ النِّصْفَ وَ ابْنَتَهُ النِّصْفَ[1].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که فرمود: غلام (آزاد شدهٔ) دختر حمزه فوت شد و دارای دختری بود، پس رسولخدا (ص) از اموال او، نصف آنرا به دختر حمزه و نصف آنرا به دختر آنغلام داد.

۶ـ ج قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ (رض): مَاتَ رَجُلٌ وَلَمْ يَتْرُكْ وَارِثًا إِلَّا غُلَامًا كَانَ أَعْتَقَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): هَلْ لَهُ أَحَدٌ؟ قَالُوا: لَا إِلَّا غُلَامًا كَانَ أَعْتَقَهُ فَجَعَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مِيرَاثَهُ لَهُ[2].

یعنی، ابن عبّاس گفت: مردی وفات کرد و وارثی نگذاشت مگر غلامی را که آزاد کرده بود، پس رسولخدا (ص) میراث او را به غلامش داد. (بشرحی‌که دراین حدیث آمده: آزاد شده نیز از آزاد کنندهٔ خود ارث میبرد، ولی اکثرفقهاء قائل به چنین ارثی نیستند و گفته‌اند فقط مُعْتِق از عَتِیق خود ارث میبرد، و آنچه را رسولخدا دراین حدیث به عتیق داده بعنوان عطاء بوده است نه ارث).

۷ـ ج عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: يَرِثُ الْوَلَاءَ مَنْ يَرِثُ الْمَالَ[3].

یعنی، از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: وَلاء را کسی ارث میبرد که مال را ارث بَرَد.

۸ـ ش قَضَى عَلِيٌّ (ع) فِي قَوْمٍ وَقَعَ عَلَيْهِمْ بَيْتٌ فَقَتَلَهُمْ وَ كَانَ فِي جَمَاعَتِهِمْ امْرَأَةٌ مَمْلُوكَةٌ وَ أُخْرَى حُرَّةٌ وَ كَانَ لِلْحُرَّةِ وَلَدٌ طِفْلٌ مِنْ حُرٍّ، وَ لِلْجَارِيَةِ الْمَمْلُوكَةِ وَلَدٌ طِفْلٌ مِنْ مَمْلُوكٍ، فَلَمْ يُعْرَفِ الْحُرُّ مِنَ الطِّفْلَيْنِ مِنَ الْمَمْلُوكِ فَقَرَعَ بَيْنَهُمَا وَ حَكَمَ بِالْحُرِّيَّةِ لِمَنْ خَرَجَ سَهْمُ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۵۴۲ و المصنف / ج۹/ص ۲۲.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۶۰ و المصنف / ج۹/ص ۱۷.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۶۱.

الْحُرِّ عَلَيْهِ مِنْهُمَا وَحَكَمَ بِالرِّقِّ لِمَنْ خَرَجَ سَهْمُ الرِّقِّ عَلَيْهِ مِنْهُمَا ، ثُمَّ أَعْتَقَهُ وَجَعَلَهُ مَوْلِيَهُ وَحَكَمَ فِي مِيرَاثِهِمَا بِالْحُكْمِ فِي الْحُرِّ وَمَوْلِيهُ ، فَأَمْضَى رَسُولُ اللّٰهِ (ص) هٰذَا الْقَضَاءَ[1].

یعنی، علی(ع) قضاوت کرد دربارۀ قومی‌که خانه بر ایشان سقوط کرد و ایشان را کشت و درمیان ایشان زنی بود مملوکه و زن دیگری آزاده، و برای هرکدام طفلی مولود شده‌بود، ولی طفل حرّ از طفل مملوک شناخته نمی‌شد، پس آنجناب قرعه‌افکند، وبرای آنکه سهم حرّیّت بیرون آمد حکم به‌حرّیّت نمود و برای آنکه‌سهم‌رقّیّت درآمد حکم به‌رقّیّت نمود، و بعداز آن اورا آزاد نمود و او را مولی(بندۀآزادشده) از برای آن حُرّ قرارداد و حکم‌نمود که میراثِ ایشان برتقدیرِ فوتِ یکی ازاین دو بوده و طبق حکمی‌که درمیراثِ بندۀآزادشده و آزادکنندۀاو می‌باشد، عمل شود، پس رسولخدا (ص) این قضاوت را امضاء فرمود. (این حدیث مورد تأمّل است).

۹-باب توریث ذوی الأرحام

۱- ج قَالَ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض): "وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ". كَانَ الرَّجُلُ يُحَالِفُ الرَّجُلَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا نَسَبٌ فَيَرِثُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ فَنُسِخَ ذٰلِكَ بِقَوْلِهِ -وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ-.[2]

یعنی، درمورد آیۀ ۳۳ سورۀنساء که‌فرموده: "وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ= و برای هرکسی ازآنچه بجای گذاشته وارثانی قرار دادیم (و آن وارثان عبارتند) از والدین و نزدیکان و آنانکه با ایشان پیمان بسته‌اید، پس نصیب و بهرۀایشان را بدهید"، ابن عبّاس (راجع‌به‌ارث‌بردنِ هم‌پیمانان که درآیۀفوق آمده‌است)

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۱۷/ص ۵۹۳ و ۵۹۴.
(۲) التاج الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۲۶۱.

گویدکه: مردی با مردی هم‌قسم میشدند که یکدگررا یاری کنند و نسبی بین ایشان نبود، پس یکی از دیگری ارث می‌برد، پس این توریث به آیهٔ ۶ سورهٔ احزاب و آیهٔ ۷۵ سورهٔ انفال که فرموده: «و **صاحبان رحم و خویشی (خویشاوندان) بعضی از ایشان سزاوارتر به بعض دگرند درکتاب خدا»** نسخ شد.

بدانکه اغلب مفسران و فقهاء قائلند که ارث بردن با پیمان که بعضی آنرا ضمان جَریرَه نیزگویند، در جاهلیّت و اوائل اسلام از اسباب ارث بوده و سپس نسخ شده است، و مراد ایشان ازتوارث با پیمان و ضمان جریره آنستکه میّت با کسی پیمان داشته باشدکه درجنگ و صلح باهم همراهی کنند و اگر جنایتی ودینی داشته باشند از عهده برآیند و ارث یکدگررا تملّک کنند و صیغهٔ این پیمان این است که دست توی دست یکدیگر می‌گذارند و می‌گویند عاهَدْنا أنّ دَمَکَ دَمی وَ ثارَکَ ثاری، وَ حَرْبَکَ حَرْبی، وَ سلْمَکَ سلْمی، تَرِثُنی وَ أَرِثُکَ، وَ تُطْلَبُ بی و أُطْلَبُ بِکَ، وَ تَعْقِلُ عَنّی و أَعْقِلُ عَنْکَ. بهرحال علمای اسلام بجز امامیّه، ارث بردن با پیمان را منسوخ دانسته‌اند. ولی ازنظرشیعهٔ امامیه هرگاه متوفی‌را وارثی نبود، ارث او از برای ضامن جریره است.

۲ـ ش عَنْ عَلِیّ (ع) فی بَیانِ النّاسِخِ وَ الْمَنْسُوخِ قالَ: إنَّ النَّبِیَّ (ص) لَمّا هاجَرَ إلَی الْمَدینَةِ آخیٰ بَیْنَ أَصْحابِهِ الْمُهاجِرینَ وَ الْأَنْصارِ وَ جَعَلَ الْمَواریثَ عَلَی الْاُخُوَّةِ فِی الدِّینِ لا فی میراثِ الْأَرْحامِ وَ ذٰلِکَ قَوْلُهُ: «الَّذینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فی سَبیلِ اللّٰهِ وَ الَّذینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولٰئِکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا ما لَکُمْ مِنْ وَلایَتِهِمْ مِنْ شَیْءٍ حَتّیٰ یُهاجِرُوا». فَأَخْرَجَ الْأَقارِبَ مِنَ الْمیراثِ وَ أَثْبَتَهُ لِأَهْلِ الْهِجْرَةِ وَ أَهْلِ الدّینِ خاصَّةً، فَلَمّا قَوِیَ الْإسْلامُ أَنْزَلَ اللّٰهُ: «النَّبِیُّ أَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیٰ بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُهاجِرینَ إلّا أَنْ تَفْعَلُوا إلیٰ أَوْلِیائِکُمْ مَعْرُوفاً». فَهٰذا مَعْنیٰ نَسْخِ الْمیراثِ[1].

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۱۵ و ۴۱۶.

یعنی،از علی(ع) دربیان ناسخ‌ومنسوخ روایت‌شده‌که گفت :رسول خدا (ص) چون به‌سوی مدینه مهاجرت‌کرد برادری انداخت‌درمیان مهاجرین و انصار و مواریث‌را قرارداد بر برادری دینی نه‌در خویشی و ارحام و این است‌قول‌خدایتعالی‌که (درسورهٔانفال آیهٔ ۷۲) فرموده : "**آنانکه ایمان آورده و هجرت‌نموده و با مالها و جانهای خویش درراه‌خدا جهادکردند و آنانکه مأوی داده و به مهاجرین کمک‌کردند ،ایشان بعضی از ایشان دوستان او لیاء برخی دیگرند ،و آنانکه ایمان آورده و هجرت‌نکرده‌اند شما را از دوستی ایشان بهره‌ای نیست تا هجرت‌کنند** "،پس‌خویشان را از ارث‌بردن خارج کرد و برای اهل هجرت‌و اهل دین فقط میراث را ثابت‌نمود،پس‌چون اسلام قوی و مسلمین زیاد شدند خدا نازل نمود آیهٔ (۶ سورهٔ‌احزاب را که‌می‌فرماید :) "**این پیامبر سزاوارتر به‌مؤمنین است‌از خودشان و زوجات‌او و مادران ایشانند و صاحبان رحم بعضی از ایشان سزاوارتر به‌بعض‌دیگرند درکتاب خدا از مؤمنین‌و مهاجرین مگراینکه نسبت‌به‌دوستان خود نیکی و سفارش‌نمائید** ". پس‌این معنی نسخ مواریث‌است .

(بدانکه چون دراېتدای اسلام ،عدهٔ مؤمنین قلیل بود ،باُخُوّت از یکدیگر ارث‌میبردند و رسولخدا (ص) بین مؤمنین اخوّت و برادری را برقرارنمود ،ولیکن چون مسلمین زیاد شدند ارث‌برای خویشاوندانِ مسلمان برقرارشد که‌ایشان مقدّم بردیگران شده‌و از یکدیگر ارث‌میبرند).

۳ـ ج **عَنْ أَنَسٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: ابْنُ أُخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ أَوْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**(۱).

یعنی،از اَنَس روایت‌شده‌که‌پیامبرخدا (ص) فرمود :خواهرزادهٔ قوم از ایشان و یاازخودشان است (درنتیجه ،او نیز ارث‌میبرد).

۴ـ ج **عَنِ الْمِقْدَامِ الْكِنْدِيِّ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ فَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيْعَةً فَإِلَيَّ وَ مَنْ**

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۲.

تَرَکَ مٰالاً فَلِوَرَثَتِهِ وَ أَنَا مَوْلیٰ مَنْ لاٰمَوْلیٰ لَهُ أَرِثُ مٰالَهُ وَ أَفُکُّ عٰانَهُ وَ الْخٰالُ مَوْلیٰ مَنْ لاٰمَوْلیٰ لَهُ يَرِثُ مٰالَهُ وَ يَفُکُّ عٰانَهُ[1].

یعنی،از مِقْدام کَنْدِیّ روایت شده که پیامبرخدا (ص) فرمود: من سزاوارترم به‌هرمؤمنی ازخودش، پس هرکس دینی و یا عیالی گذاشت پس برعهدهٔ من و امرش به‌سوی من است (که دین اورا بپردازم و مخارج‌عیال اورا کفایت کنم، و پس ازآنحضرت، وظیفهٔ مسلمین و حکومت اسلامی است که مانند آنحضرت درا ینمورد عمل کنند)، و هرکس مالی گذاشت، مال ورثهٔ او است، و من وَلیّ کسی‌هستم که‌ولیّ ندارد مال اورا بارث میبرم و اسیر اورا آزاد میکنم، و دائی ولی کسی‌استکه ولیّ ندارد، مال اورا بارث میبرد و اسیر او را آزاد می‌کند.

۵ـ ش عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللّٰهِ (ع) يَقُولُ: کٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ: أَنَا أَوْلیٰ بِکُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ مَنْ تَرَکَ مٰالاً فَلِلْوٰارِثِ، وَ مَنْ تَرَکَ دَيْناً أَوْ ضَيٰاعاً فَإِلَيَّ وَ عَلَيَّ[2].

یعنی،ازجعفربن محمّد (ع) روایت شده‌که میگفت رسولخدا(ص) میفرمود من سزاوارترم به‌هرمؤمنی از خود او و هرکس مالی گذارد مال وارث او است، و هرکس دین و یا زن‌وفرزندانی بگذارد پس امر او به‌سوی من و برعهدهٔ من است. (یعنی هرگاه میّت، دارای قرض و زن و فرزندان فقیری بود، کفایت ایشان برعهدهٔ دولت وبیت المال مسلمین است).

۶ـ ج قٰالَ النَّبِيُّ (ص): اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ مَوْلیٰ مَنْ لاٰمَوْلیٰ لَهُ وَ الْخٰالُ وٰارِثُ مَنْ لاٰوٰارِثَ لَهُ[3].

یعنی، پیامبرخدا (ص) فرمود: خدا ورسول او مولای کسی‌استکه مولی ندارد و دائی وارث‌کسی‌استکه وارث ندارد.

توضیح: بدانکه از احادیث فوق و بعضی آثاردیگراستفاده می‌شود که‌هرگاه برای مُتَوَفّیٰ، وارثی از اصحاب‌فروض و عصبات نباشد، ارث او به سایرذوی‌الأرحام او می‌رسد چنانکه اکثر اصحاب و تابعین

---

(۱) التاج الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۲۶۲.

(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۵۵۱ و المصنف / ج۸/ص ۲۹۰.

(۳) التاج الجامع‌للاصول/ج۲/ص۲۶۲ و المصنف / ج۹/ص ۱۹ و ج۱۰/ص ۲۸۵.

و بسیاری از فقها را عقیده برهمین است . ولی عدّه‌ای دیگر از فقهاء قائلند هرگاه برای مُتَوَفّی، صاحب فرضی وعاصبی نبود، اموال او تحویل بیت المال مسلمین میشود بشرطی‌که بیت المال واقعاً بطریق اسلامی اداره شود و حقوق صاحبان حقّ پرداخت شود و درغیراینصورت گفته‌اند باید ماترک را به‌همان‌ذوی‌الأرحام ردّ نمود. ولی بنظرما قول قویّ ومقبول همان‌قول نخست می‌باشد).

۷- ش فی‌کِتابِ عَلِیٍّ(ع) رَجُلٌ ماتَ وَ تَرَکَ عَمَّهُ وَ خالَهُ، فَقالَ: لِلْعَمِّ الثُّلُثانِ، وَ لِلْخالِ الثُّلُثُ[۱]. وَ فی‌رِوایَةٍ: إِنَّ فی کِتابِ عَلِیٍّ أَنَّ الْعَمَّةَ بِمَنْزِلَةِ الْأَبِ، وَ الْخالَةَ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ، وَبِنْتَ الْأَخِ بِمَنْزِلَةِ الْأَخِ قالَ: وَ کُلُّ ذی رَحِمٍ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الرَّحِمِ الَّذی یَجُرُّبِهِ إِلّا أَنْ یَکُونَ وارِثٌ أَقْرَبَ إِلَی الْمَیِّتِ مِنْهُ فَیَحْجُبُهُ[۲].

یعنی، درکتاب علیّ(ع) آمده که‌مردی وفات‌کرد و عمو و دائی‌خود را گذاشت، پس فرمود: برای عمو دوثلث و برای دائی یک ثلث است . و در روایت دیگرآمده‌استکه :درکتاب علی(ع) آمده‌که عمّه بمنزلهٔ پدراست و خاله بمنزلهٔ مادراست، و دختربرادر بمنزلهٔ برادر است، و هر خویشاوندی بمنزلهٔ خویشی است‌که بواسطهٔ او متّصل میگردد مگراینکه وارثی نزدیکتر به میّت باشد که‌او حاجب می‌شود.

(نویسنده‌گوید: ازنظر شیعهٔ امامیّه، با وجود عصبات، به‌ذوی‌الأرحام‌دیگر نیز ارث می‌رسد، و روایت‌فوق درکتب ایشان آمده‌است. ولی باید دانستکه صحابه وتابعین قائل به‌تعصیب بوده‌اند و حضرت علی (ع) نیز از صحابه بوده‌است. البتّه‌ممکن است‌روایت بالاحمل شود به‌موردی‌که برای میّت، وارثی ازاصحاب فروض وعصبات‌نباشد).

۸- ج عَنْ تَمیمٍ الدّارِیِّ(رض) أَنَّهُ قالَ: یا رَسُولَ اللّهِ ما السُّنَّةُ فِی الرَّجُلِ یُسْلِمُ عَلی یَدَیِ الرَّجُلِ مِنَ الْمُسْلِمینَ؟ قالَ: هُوَ أَوْلَی النّاسِ بِمَحْیاهُ وَ مَماتِهِ[۳].

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۵۰۴.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۸۷و۵۰۵.
(۳) التاج الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۲۶۲.

یعنی، تَمیم داریّ روایت کرده که او از رسولخدا (ص) پرسید: یا رَسُولَ اللّه سُنّت دربارۀ مردی که بدست مردی از مسلمین اسلام آورده است، چیست؟ فرمود: او سزاوارتر است از مردم به حیات و ممات او.

توضیح: عدّه‌ای از فقهاء یکی از موجبات ارث را وَلاءِ مُوالات دانسته‌اند. و مقصود از ولاء موالات این استکه شخصی بوسیله و راهنمائی شخص دیگری مسلمان شود، دراینصورت، برای کسی که آن شخص را راهنمائی به اسلام و مسلمان نموده است، ولاء موالات است و او مولای شخص مسلمان شده میگردد. واثرش این است که هرگاه شخص مسلمان شده بمیرد و وارث نسبی و مولای مُعْتِق و ضامن جَریره نداشته باشد، ارث او بسبب ولاء موالات برای راهنما میباشد. ولی اکثرفقهاء قائل به چنین توارثی نبوده و گفته‌اند حدیث فوق علاوه براینکه ضعیف است، تصریح به ارث بردن نیز درآن نشده است.

۹- ج عَنْ عائِشَةَ (رض): أَنَّ مَوْلَی لِلنَّبِيِّ (ص) ماتَ وَ تَرَكَ شَيْئًا وَ لَمْ يَدَعْ وَلَدًا وَ لا حَمِيمًا فَقالَ (ص): ها هُنا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ أَرْضِهِ؟ قالُوا: نَعَمْ، قالَ: فَأَعْطُوهُ مِيراثَهُ[1].

یعنی، از عایشه روایت شده که خادمی از رسولخدا (ص) فوت شد و چیزی گذاشت و فرزند و خویشی نداشت، رسولخدا (ص) فرمود: آیا اینجا کسی ازاهل زمین او هست؟ گفتند: آری، فرمود: میراث او را به او بدهید (البتّه بعنوان صدقه چنانکه فقهاء گفته‌اند).

۱۰- ج عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ (رض) قالَ: كُلُّ قَسْمٍ قُسِمَ فِي الْجاهِلِيَّةِ فَهُوَ عَلى ما قُسِمَ وَ كُلُّ قَسْمٍ أَدْرَكَهُ الْإِسْلامُ فَإِنَّهُ عَلى قَسْمِ الْإِسْلامِ[2].

یعنی، از ابن عباس روایت شده که گفت: هرتقسیمی که درجاهلیّت (برطبق قوانین ورسوم آن) تقسیم گردیده است، پس برهمان قسمتی که شده باقی است، و هرقسمتی که درزمان اسلام بوده، پس برطبق تقسیم اسلام و تابع احکام آن است.

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

۱۰- باب مال النّبیّ (ص) لأمّته

۱- ج عَنْ عَمْروبْنِ الْحارِثِ (رض) قالَ: ما تَرَکَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عِنْدَ مَوْتِهِ دِرْهَمًا وَ لادِینارًا وَ لاعَبْدًا وَ لاأَمَةً، وَ لاشاةً إِلّا بَغْلَتَهُ الْبَیْضاءَ وَ سِلاحَهُ وَ أَرْضًا جَعَلَها صَدَقَةً.[1]

یعنی، از عَمْروبْنِ حارث روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) هنگام وفات خود درهم و دیناری نگذاشت و نه بنده و کنیزی و نه حیوانی جُز قاطرسفیدی و سلاح خود و زمینی را که صدقه قرارداد.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ آبائِهِ (ع) قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): ... إِنَّ الْأَنْبِیاءَ لَمْ یُوَرِّثُوا دِینارًا وَ لادِرْهَمًا وَلٰکِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وافِرٍ.[2]

یعنی، جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش (ع) روایت کرده که رسولخدا (ص) فرمود: محققا انبیاء دینار و درهمی را به ارث نگذاشتند، ولکن دانش را به ارث گذاشتند، پس هرکس از دانش فراگیرد بهرهٔ فراوانی گرفته است.

۳- ج عَنْ عائِشَةَ (رض) قالَتْ: إِنَّ فاطِمَةَ وَ الْعَبّاسَ عَلَیْهِمَا السَّلامُ أَتَیا أَبا بَکْرٍ یَلْتَمِسانِ میراثَهُما مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) یَطْلُبانِ أَرْضَیْهِما مِنْ فَدَکٍ وَ سَهْمَهُما مِنْ خَیْبَرَ فَقالَ لَهُما أَبُوبَکْرٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) یَقُولُ: لانُوَرِّثُ ما تَرَکْنا صَدَقَةٌ، إِنَّما یَأْکُلُ آلُ مُحَمَّدٍ هٰذَا الْمالَ. وَ اللّٰهِ لاأَدَعُ أَمْرًا رَأَیْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) یَصْنَعُهُ فِیهِ إِلّا صَنَعْتُهُ قالَ: فَهَجَرَتْهُ فاطِمَةُ فَلَمْ تُکَلِّمْهُ حَتّیٰ ماتَتْ. وَ فِی رِوایَةٍ: لایَقْتَسِمُ وَرَثَتِی دِینارًا ما تَرَکْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسائِی وَ مَؤُونَةِ عامِلِی فَهُوَ صَدَقَةٌ.[3]

یعنی، از عایشه روایت شده که فاطمه (ع) با عبّاس (ع) نزد ابوبکر آمدند و میراث خود را از رسولخدا (ص) مطالبه می‌کردند، زمین‌های خود را از فدک و سهم خودشان را از خیبر، پس ابوبکر به ایشان

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۳.
(۲) بحارالانوار/ ج۱/ص ۱۶۴.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۳.

(سخن رسولخدا ص را که گویا به گوش آنها نرسیده و یا متذکّر نبودند) گفت که شنیدم رسولخدا (ص) میفرمود: ارث از ما برده نمی‌شود، آنچه گذاشته ایم صدقه است، همانا آل محمّد از این مال می‌خورند. قسم به خدا امری را که دیدم رسولخدا (ص) بکیفیّتی در آن عمل می‌کند ترک نمی‌کنم مگر آنکه همانرا بجا آورم، گوید: پس فاطمه از او ترک کرد و با او تکلّم نکرد تا وفات نمود. و در روایتی رسولخدا (ص) فرمود: وَرَثه دیناری را قسمت نکنند آنچه گذاشتم پس از نفقهٔ زنانم و مخارج عاملم پس آن صدقه می‌باشد.

بدانکه فدک دهکده‌ای در حجاز بوده که بین آن و بین مدینه چهار کیلومتر تقریباً راه است، خدا آنرا به دست رسولخود داد بعنوان صلح، یعنی اهل آن بعنوان صلح واگذار کردند و این حکم خالصه جات دولتی را دارد، هرکس زمامدار مسلمین شد باید بدست او باشد و منافع آنرا صرف مصالح مسلمین کند. و این صلح در سال هفتم پس از فتح خیبر انجام گرفت، و در آن قریه، چشمهٔ آبی و درختان خرمائی بود، رسولخدا (ص) منافع آنرا صرف ابن السّبیل و مصالح عامّه می‌کرد چنانچه خدا فرموده: **مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتٰامىٰ وَ الْمَسٰاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لاٰ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيٰاءِ مِنْكُمْ**(۱)

و ابوبکر نیز مانند رسولخدا (ص) در آن عمل کرد، و عمر صلاح دید که علیّ بن ابیطالب و عموی او عبّاس را متولّی آن قرار دهد که بهمان مصارف عملکرد رسولخدا (ص) برسانند، و اتّفاق افتاد که نزاعی بین عبّاس و علیّ دربارهٔ فدک شد و شکایت نزد عمر بردند و عمر بین ایشان حکمی نکرد و ایشان را واگذار کرد که بین خود اصلاح نمایند. بعدها تولیت آن بدست مروان و بنی‌مروان افتاد تا زمان عُمَر بْن عَبْدالْعَزیز که مانند زمان ابوبکر و عمر در مصرف آن عمل می‌کرد، و در سال ۲۱۰ مأمون امر کرد آنرا بدست اولاد فاطمه

---

(۱) قرآن/ سورهٔ حشر/ آیهٔ ۷.

بدهند، پس آنرا به محمّدبن یحیی بن الحسن بن زیدبن علیّ بن الحسین (ع) و محمّدبن عبداللّه بن الحسین بن علیّ بن الحسین (ع) تسلیم کردند، سپس فرزندان ایشان درخلافت متوکّل عباسی به نزاع برخاستند، متوکّل امرکرد تا آنرا ردّکنند به همان نحوه که درزمان ابوبکر تا زمان عمربوده یعنی خود خلیفه منافع آنرا توزیع کند و افراد دیگری متولّی آن نباشند چه فاطمی و چه غیر فاطمی.

و باید دانستکه شیعهٔ امامیّه درمورد فدک مدّعی است ابوبکر ارث فاطمه را منع نمود و متوسّل به روایت رسولخدا (ص) گردید که می‌فرماید: **ما گروه انبیاء ارث نمی‌گذاریم، آنچه بگذاریم صدقه است.** وگوید: این روایت موافق قرآن نیست زیرا خدای تعالی درسورهٔ نساء آیهٔ ۱۱ فرموده: **یُوصِیکُمُ اللّٰهُ فِی أَوْلَادِکُمْ**. واین کلام، عامّ وشامل رسولخدا (ص) است، و نیزدرآیهٔ ۱۶ سورهٔ نمل فرموده: **وَ وَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُدَ**، و درآیهٔ ۵ و۶ ازسورهٔ مریم زکریّا فرموده: **فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ**.

درجواب شیعیان باید گفت: روایتی‌که رسولخدا (ص) فرموده ما ارث نمی‌گذاریم، هم اهل سنّت درکتب خود نقل کرده‌اند و هم خود شیعه. و ابوبکر مدّعی نشد که ارث رسول مال اوست، بلکه گفت: ترکهٔ رسولخدا (ص) صدقه‌ای است برای مستحقّین مانندزمینهای خالصه‌جات که مال زمامدار نیست بلکه باید صرف ملّت شود. وبعلاوه ابوبکر با زوّجات رسول که عداوت نداشت یعنی با دخترخود عایشه ویا دخترعمر حفصه وسایرزنان رسول چه‌عداوتی داشت که همه را از ارث فدک محروم کرد. پس معلوم می‌شود عداوتی درکار نبوده و فدک خالصه‌بود و حقّ تمام مسلمین در آن بوده ونباید کسی آنرا به‌ارث تصاحب کند. و صحابهٔ رسولخدا (ص) که‌علی (ع) نیز از ایشان بود یقین داشتند که رسولخدا (ص) مالی را ارث نگذاشته، و لذا چون علی متصدّی خلافت شد ترکهٔ رسول را تقسیم نکرد و ازمصرفی که‌داشت تغییر نداد. بنابراین درجواب شیعه میگوئیم:

اوّلاً، عموم آیهٔ میراث تخصیص خورده و به‌عموم‌خود باقی

نیست مکرّراً، مانند تخصیص ارث فرزند کافر و قاتل، و تخصیص به عبد و هٰکذا.

ثانیًا، ابوبکر و عمر، به علی و اولاد او (ع) چندین مقابل ما تَرَکِ پیامبر (ص) از بیت المال اموال دادند.

ثالثًا، عمر درخلافت خود، ما تَرَکِ رسول (ص) را به علیّ وعبّاس واگذار کرد، و آنانرا متولّی قرارداد که مانند رسولخدا (ص) به مصرفی‌که رسولخدا (ص) مصرف می‌کرد صرف نمایند، واین عمل، تهمت را از ابوبکر و عمر نفی می‌کند.

رابعًا، اگر فرض شود که ابوبکروعمر چنانکه شیعه مدّعی است خلافت را غصب کردند، عادتاً باید مزاحم وَرَثهٔ رسولخدا (ص) نشوند بلکه چندین مقابل به ورثه بدهند که درامر خلافت منازعه نکنند.

خامسًا، آیهٔ: **وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ**، دلالت برمطلب شیعه ندارد، زیرا کلمهٔ ارث، اسم جنس است و دارای انواعی است: ارث مال، ارث ملک وسلطنت، ارث نبوّت، ارث علم، مثلاً اگر گفته شد که این حیوان است، دلالت نمی‌کند که‌کدام نوع حیوان است، آیا انسان است ویا اسب است ویا قاطراست و یا چرنده است ویا پرنده. کلمهٔ: ارث، ممکن است ارث علم وکتاب باشد چنانکه خدایتعالی درسورهٔ فاطر فرموده: **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا**، ویا ارث بهشت است که درسورهٔ زُخْرُف آیهٔ ۷۲ فرموده: **وَتِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتی أُورِثْتُمُوها** ویا ارث زمین است که دراحزاب آیهٔ ۲۷ فرموده: **وَ أَوْرَثَکُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِیارَهُمْ**، و دراعراف آیهٔ ۱۲۸ فرموده: **إِنَّ الْأَرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ**، و درآیهٔ ۱۳۷ فرموده: **وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ** پس، گفته می‌شود مقصود ارث علم ونبوّت است نه ارث مال، زیرا روشن است که برای داود اولاد بسیاری غیراز سلیمان بوده، پس سلیمان مخصوص به مال نبوده و ارثِ مال مدحی برای او نیست، و خدا می‌خواهد آنان را مدح کند، زیرا نیکوکار و بدکار از پدر ارث میبرد و آیه درمقام مدح است و بیان آنچه مخصوص سلیمان است، وارث مال از امور عمومی است که مشترک بین تمام مردم است و مانند آنرا خدا ذکرنمی‌کند زیرا فایده‌ای برآن نیست، و

همین قول درسورهٔ مریم است که زکریّا فرموده: یَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ، زیرا حضرت یحییٰ(ع) مالی بعنوان ارث از آل یعقوب نمی‌برد، همانا اموال ایشان را اولاد و ذرّیّات ایشان برده‌اند. و بعلاوه زکریّا دارای اموالی نبوده که چنین دعا کند بلکه او نجّار زاهدی بوده، و یحییٰ از زاهدترین مردم بوده وبردن مال مدح او نیست.

مطلب دیگر آنکه شیعیان دراینمورد تناقض می‌گویند زیرا ازطرفی گفته‌اند فدک به‌فاطمه ارث میرسید، و ازطرف دیگرگویند فاطمه (ع) به‌ابوبکرگفت پدرش فدک را به‌او بخشیده است، باید پرسید اگر رسولخدا (ص)قبل ازفوت خود آنرا به‌فاطمه بخشیده بود دیگر ارث معنائی ندارد، و درصورت هبه وبخشش، ارث باطل است، واگر ارث بوده، پس بخشش پیامبر (ص) فدک را به‌فاطمه دروغ وباطل خواهدبود. باضافه، اگر هبه درمرض موت رسولخدا(ص) بوده که رسولخدا (ص) منزّه است برای وارثی وصیّت کند ویا درمرض مالی به‌او مخصوص نماید زیادتر ازحقّ او، و هرگاه رسولخدا (ص) درحال صحت، فدک را به‌فاطمه داده باید قبض وتحویل داده باشد وگرنه هبهٔ غیرمقبوضه که تحویل طرف نداده باشد تاوفات، باطل است نزد تمام علما. و اگر رسولخدا (ص) به‌فاطمه هبه‌کرد وبه‌او تحویل داده و درقبضهٔ او بود باید امر مشهور معروفی ومشاهدی باشد که خانوادهٔ رسول وسایرمسلمین بدانند و شناخت آن روشن باشد. و اگر بنا باشد رسولخدا (ص) ارث بگذارد پس خصم طلب‌کننده زنان او و عموی اوست که اگر فدک ارث باشد باید به‌زنان پیامبر نیز برسد. اصلاً حضرت فاطمه (ع) اهل دنیا نبوده، بلکه درکمال بی‌رغبتی به‌دنیا وزهدبود. شیعه می‌گوید چون ابوبکر فدک را به‌فاطمه نداد، فاطمه (ع) قسم‌خورد که‌با او سخن نگوید تاپدر خود را ملاقات کند وبه‌او شکایت‌کند. درجواب باید گفت: این امری است که لایق مقام حضرت فاطمه نیست، زیرا شکوی فقط به‌سوی خدای است نه‌غیراو، چنانکه عَبْدصالح حضرت یعقوب درسورهٔ یوسف آیهٔ ۸۶ می‌گوید: إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللّٰهِ، و دردعای حضرت

موسیٰ عَلَیْهِ السَّلام آمده :اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ وَ إِلَیْکَ الْمُشْتَکیٰ وَأَنْتَ الْمُسْتَعٰانُ وَ بِکَ الْمُسْتَغٰاثُ وَ عَلَیْکَ التُّکْلٰانِ، و رسولخدا (ص) به ابن عبّاس فرمود :**هرگاه سؤالی کنی از خدا سؤال کن و یاری خواهی به خدا یاری جوی**، ونفرموده ازمن سؤال کن و ازمن یاری جو، و خدا به رسول خود میفرماید :**فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلیٰ رَبِّکَ فَارْغَبْ**.

آری، فاطمه در دامن پدری پرورش یافته بودکه درزمان حیاتش ماهها میگذشت که ازخانهٔ او دود برای طبخ به آسمان بلند نمیشد و بسا روزها که ازگرسنگی سنگ برشکم نازنین خود میبست و روزی که ازدنیا میرفت پدروما درم فدایش باد برای چند درهم که قرض کرده بود زرهش در خانهٔ یهودی به گرو بود، ووقتی حضرت فاطمه (ع) از آنحضرت خادمه ای برای کمک و معاونت کارهای خود خواست از آن مضایقه کرد و درعوض تسبیح معروف به «تسبیح حضرت زهرا» را به او آموخت، چنانکه حدیث معروف آن درکتب شیعه مانند مَنْ لاٰیَحْضُرُهُ الْفَقِیه و درکتب اهل سنّت مانند صَحِیحَیْن ثبت شده است، و حتّی[۱] نمیخواست اندک توجّهی از دخترش را به زر و زیور دنیا ببیند و بهمین جهت همینکه دید دخترش پرده ای آویخته و گلوبندی در گردن و خلخالی پای فرزندانش دارد، از او اعراض نمود تا آنکه فاطمه خلخالها را از پای حسن وحسین بیرون آورد درحالیکه آن دو طفل گریه میکردند و آنان را روانهٔ خدمت رسول اللّه (ص) نمود، پس رسولخدا (ص) آنها را گرفت و به مستحقّی عطاء فرمود.

۴ـ ش **سُئِلَ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضٰا هَلْ خَلَّفَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) غَیْرَ فَدَکٍ شَیْئاً ؟ فَقٰالَ أَبُوالْحَسَنِ(ع) :إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص)خَلَّفَ حِیطٰاناً بِالْمَدِینَةِ صَدَقَةً، وَ خَلَّفَ سِتَّةَ أَفْرٰاسٍ وَ ثَلاٰثَ نُوقٍ: الْعَضْبٰاء والصَّهْبٰاء وَ الدِّیبٰاج، و بَغْلَتَیْنِ :الشَّهْبٰاءَ وَ الدُّلدل، وَ حِمٰارَةُ الْیعفُور، وَ شٰاتَیْنِ حَلُوبَتَیْنِ، وَ أَرْبَعِینَ نٰاقَةً حَلُوباً، وَ سَیْفَهُ ذَاالْفقٰارِ، وَدِرْعَهُ ذٰاتَ الْفضُول، وَ عِمٰامَتَهُ السَّحٰاب، وَ حَبَرَتَیْنِ یَمٰانِیَتَیْنِ، وَ خٰاتِمَهُ الْفٰاضِل، وَ قَضِیبَهُ الْممشُوق، وَ مَرٰاتِبَ مِنْ لیفٍ، وَ عَبٰاءَتَیْنِ قُطْوانِیَّتَیْنِ وَ مَخٰادَّ مِنْ اَدَم، فَصٰارَ ذٰلِکَ إِلیٰ فٰاطِمَةَ (ع) مٰاخَلاٰ دِرْعَهُ وَ سَیْفَهُ و**

عِمامَتَهُ وَ خاتَمَهُ فَانَّهُ جَعَلَها لِأَمیرِالْمُؤْمِنینَ(ع)![1]

یعنی، از علیّ بن موسی الرّضا سؤال شد آیا رسولخدا (ص) غیر از فدک چیزی گذاشت پس از خود، فرمود که رسولخدا (ص) چند باغچه‌ای در مدینه بعنوان صدقه گذاشت و شش اسب و سه شتر بنام عضبا و صهبا و دیباج و دو قاطر بنام شهبا و دلدل و یک خر بنام یعفور و دو گوسفند شیرده و چهل شتر شیرده و شمشیری بنام ذوالفقار و زرهی بنام ذات الفضول و عمامه‌ای بنام سحاب و دو جامهٔ یمانی و انگشتری بنام فاضل و عصائی بنام ممشوق و فرشهائی از لیف خرما و دو عباء قطوانی و پشتیهائی از پوست، پس اینها منتقل شد به فاطمه غیر از زره و شمشیر و عمامه و انگشتر او که قرار داده شد برای امیرالمؤمنین. (این حدیث مورد تأمّل و اشکال است).

ابواب الوصیّة

۱۱- باب هل أوصی رسول اللّٰه (ص)

۱- عَنْ طَلْحَةَ قالَ: سَأَلْتُ عَبْدَاللّٰهِ بْنَ أَبِی أَوْفیٰ: آوْصَی النَّبِیُّ(ص)؟ فَقالَ: لا، فَقُلْتُ: کَیْفَ کُتِبَ عَلَی النّاسِ الْوَصِیَّةُ أُمِرُوا بِها وَ لَمْ یُوصِ؟ قالَ: أَوْصیٰ بِکِتابِ اللّٰهِ![2]

یعنی، از طَلْحَة بْنِ مُصَرِّف روایت شده که گفت از عبداللّٰه بن ابی اوفی سؤال کردم: آیا رسولخدا (ص) وصیّت نمود؟ گفت: خیر، گفتم: چگونه برمردم وصیّت کردن نوشته شد وبه آن امر شده‌اند ولی رسولخدا (ص) وصیّت ننمود؟ گفت: وصیّت وسفارش آنحضرت به کتاب خدا بوده است

۲- ج عَنْ عائِشَةَ قالَتْ: ما تَرَکَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) دِیناراً وَ لا

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۷/ص ۴۴۳.
(۲) صحیح بخاری/ ج۳/ص۱۸۶ و ج۶/ص۱۰۷ وصحیح مسلم / ج۳/ص۱۲۵۶. و صحیح ترمذی/ ج۸/ص۲۷۳، و سنن نسائی/ ج۶/ص۲۴۰، وسنن ابن ماجه ج۲/ص ۹۰۰.

دِرْهَمًا وَ لَاشَاةً وَ لَابَعِيرًا وَ لَاأَوْصَى بِشَيْءٍ.[1]

یعنی، از عائشه روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) باقی نگذاشت دیناری و نه درهمی و نه شتری و نه گوسفندی، و به چیزی هم وصیّت ننمود.

۳- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: كَانَتْ عَامَّةُ وَصِيَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ، وَ هُوَ يُغَرْغِرُ بِنَفْسِهِ: "الصَّلَاةَ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ".[2]

یعنی، از انس بن مالک روایت شده که گفت: عموم وصیّت رسولخدا (ص) هنگام وفاتش در حالیکه روح در حلقش رفت و آمد میکرد، حفظ نماز و سفارش به بردگان بود.

۴- عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: إِنَّ آخِرَ مَا تَكَلَّمَ بِهِ نَبِيُّكُمْ أَنْ قَالَ: أُوصِيكُمْ بِالضَّعِيفَيْنِ: النِّسَاءِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ.[3]

یعنی، از علیّ بن ابیطالب (ع) روایت شده که فرمود: آخرین چیزی که پیامبر (ص) شما بدان تکلّم فرمود این بود که: شما را وصیّت می‌کنم به دو چیز ضعیف: زنان و بردگانتان. و در روایت دیگر نیز از علیّ (ع) روایت شده که فرمود: آخرین کلام پیامبر (ص) سفارش به نماز و بردگان بوده است.[4]

۱۲- باب الحثّ علی الوصیّة

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُرِيدُ أَنْ يُوصِيَ فِيهِ يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَ وَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ.[5]

یعنی، از اِبْنِ عُمَر روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: حقّ مرد مسلمانی که چیزی دارد و میخواهد در آن وصیّت کند و دو شب بخوابد نیست مگر اینکه وصیّت او نزد او نوشته باشد.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۴.
(۲) و (۴) سنن ابن ماجه / ج۲/ص ۹۰۰ و ۹۰۱.
(۳) مستدرک الوسائل/ ج۳/ص ۳۹.
(۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۴.

۲ـ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اَلْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلٰى كُلِّ مُسْلِمٍ[۱]. وَقَالَ (ص): مَا يَنْبَغِي لِامْرِءٍ مُسْلِمٍ أَنْ يَبِيتَ لَيْلَةً إِلَّا وَ وَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ[۲]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: وصیّت حقی است بر هرمسلمانی. وفرمود برای مرد مسلمان سزاوار نیست که شبی بخوابد مگرآنکه وصیّت او زیر سراو باشد.

۳ـ ش عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ لَمْ يُحْسِنْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ كَانَ نَقْصًا فِي مُرُوَّتِهِ وَ عَقْلِهِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَ كَيْفَ يُوصِي الْمَيِّتُ؟ قَالَ: إِذَا حَضَرَتْهُ وَفَاتُهُ وَاجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ قَالَ: "اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمٰنَ الرَّحِيمَ، اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ، وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ، وَ الْحِسَابَ حَقٌّ، وَ الْقَدَرَ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ، وَ أَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ، وَ أَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا شَرَعْتَ، وَ أَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ، وَ أَنَّ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلْتَ، وَ أَنَّكَ أَنْتَ اللّٰهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ، جَزَى اللّٰهُ مُحَمَّدًا خَيْرَ الْجَزَاءِ وَ حَيَّا مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ بِالسَّلَامِ، اَللّٰهُمَّ يَا عُدَّتِي عِنْدَ كُرْبَتِي وَ صَاحِبِي عِنْدَ شِدَّتِي، وَ يَا وَلِيَّ نِعْمَتِي إِلٰهِي وَ إِلٰهَ آبَائِي لَا تَكِلْنِي إِلٰى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلٰى نَفْسِي أَقْرُبْ مِنَ الشَّرِّ، وَ أَبْعُدْ مِنَ الْخَيْرِ، فَآنِسْ فِي الْقَبْرِ وَحْشَتِي، وَ اجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ أَلْقَاكَ مَنْشُورًا". ثُمَّ يُوصِي بِحَاجَتِهِ[۳].

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه نزدمرگ وصیّت خودرا نیکونکند نقصانی در مروّت او وعقل اوست، گفته شد: یَا رَسُولَ اللّٰه چگونه میّت وصیّت کند؟ فرمود: چون مرگ او برسد یعنی آثار مرگ را ببینند و مردم نزد اوجمع شوند بگوید: خدایا ای ایجادکنندهٔ آسمانها وزمین، ای دانای غیب و شهادت، ای خدای رحمٰن ورحیم، خدایا در دار دنیا من عهد میکنم و اعتقاد خود به تو میسپارم که من گواهم که نیست معبود وملجأی

---

(۱)و(۲)و(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۳۵۲و۳۵۳.

جُزتو، یکتائی، شریکی برای تو نیست، و محمّد بنده ورسول توست و بهشت حقّ و واقعیّت دارد و آتش حقّ است، و مبعوث شدن حقّ و حساب حقّ، و اندازه و میزان حقّ است، و واقعاً دین چنان استکه تو وصف کردی و اسلام همانستکه تو تشریع کردی وگفتار همان استکه تو بیان کردی و قرآن همانستکه تو نازل نمودی وبدون تردید تو خدای کامل الذّات و الصّفات حقّ آشکاری، خدا محمّدرا بهترین جزا بدهد و محمّد و آل محمّد را تحیّت بهسلام بدهد، خدایا ای وسائل من نزد گرفتاریم و ای صاحب وقت سختیم وای سرپرستم و ولیّ نعمتم، خدای من و خدای پدرانم مرا یک چشم بهمزدن به خودم وامگذار هیچوقت، زیرا اگر مرا بهخودم واگذاری بهشرّ نزدیک و از خیر دور شوم، پس در قبر انیس وحشتم باش و برای من پیمان وعهدی قرار بده برای روز ملاقاتم درحالیکه نشروباز باشد.». سپس بهحاجت خود وصیّت کند.

۱۳-باب الحیف فی الوصیّة

۱ـ ج عَن أَبِی‌هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَیَعْمَلُ أَوِ الْمَرْأَةَ بِطَاعَةِ اللّٰهِ تَعَالٰی سِتِّینَ سَنَةً ثُمَّ یَحْضُرُهُمَا الْمَوْتُ فَیُضَارَّانِ فِی الْوَصِیَّةِ فَتَجِبُ لَهُمَا النَّارُ. وَ قَرَأَ أَبُوهُرَیْرَةَ ـ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصٰی بِهَا أَوْ دَیْنٍ غَیْرَمُضَارٍّ ـ.[1]

یعنی، از ابوهریره روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: محقّقاً مردی ویا زنی بهطاعت خدا یتعالی شصت سال عمل می‌کنند سپس مرگ ایشان میرسد و در وصیّت خود ضررآمیز وصیّت می‌کنند و موجب دخول آتش برایشان می‌شود. و ابوهریره قرائت نمود آیهٔ ۱۲سورهٔ نساء راکه می‌فرماید: «(تقسیم ترکهٔ میّت بین وُرّاث) **پس ازوصیّتی است که‌به‌آن وصیّت شده و یا دَیْنی درحالیکه بآن وصیّت ضرری وارد نشده‌باشد».**

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۴و ۲۶۵ و المصنف / ج۹/ص۸۸.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبائِهِ (ع) فِی وَصِیَّةِ النَّبِیِّ (ص) لِعَلِیٍّ (ع) أَنَّهُ قالَ: یا عَلِیُّ أُوصِیکَ بِوَصِیَّةٍ فَاحْفَظْها، فَلاتَزالُ بِخَیْرٍ ما حَفِظْتَ وَصِیَّتِی إِلی أَنْ قالَ: یا عَلِیُّ مَنْ لَمْ یُحْسِنْ وَصِیَّتَهُ عِنْدَمَوْتِهِ کانَ نَقْصًا فِی مُرُوَّتِهِ، وَ لَمْ یَمْلِکِ الشَّفاعَةَ.(۱)

یعنی، جعفربن محمّد (ع) از پدرانش روایت کرده دروصیّت پیامبر که فرمود: یا عَلِیّ تورا وصیّت میکنم به وصیّتی، پس آنرا حفظ نما، پس همواره بخیری مادامیکه وصیّت مرا حفظ کنی تا آنکه فرمود: یا عَلِیّ کسیکه وقت وفاتش وصیّت خودرا نیکونکند نقص در مروّت اوست و مالک شفاعت نشود. (این حدیث خالی ازاشکال نیست).

۱۴- باب الوصیّة بالثّلث

۱- ج عَنْ سَعْدِبْنِ أَبِیوَقّاصٍ (رض) قالَ: مَرِضْتُ عامَ الْفَتْحِ مَرَضًا أَشْفَیْتُ مِنْهُ عَلَی الْمَوْتِ فَأَتانِی رَسُولُ اللّهِ (ص) یَعُودُنِی فَقُلْتُ: یا رَسُولَ اللّهِ إِنَّ لِی مالاً کَثِیرًا وَ لایَرِثُنِی إِلاَّ ابْنَتِی أَفَأُوصِی بِمالِی کُلِّهِ؟ قالَ: لا، قُلْتُ: فَثُلُثَیْ مالِی؟ قالَ: لا، قُلْتُ: فَالشَّطْرَ؟ قالَ: لا، قُلْتُ: فَالثُّلُثَ؟ قالَ: الثُّلُثُ وَ الثُّلُثُ کَثِیرٌ إِنَّکَ أَنْ تَدَعَ وَرَثَتَکَ أَغْنِیاءَ خَیْرٌ مِنْ أَنْ تَدَعَهُمْ عالَةً یَتَکَفَّفُونَ النّاسَ وَ إِنَّکَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً إِلّا أُجِرْتَ فِیها حَتَّی اللُّقْمَةَ تَرْفَعُها إِلی فِی امْرَأَتِکَ، قُلْتُ: یا رَسُولَ اللّهِ أَأُخَلَّفُ عَنْ هِجْرَتِی؟ قالَ: إِنَّکَ لَنْ تُخَلَّفَ بَعْدِی فَتَعْمَلَ بِهِ عَمَلاً تُرِیدُ بِهِ وَجْهَ اللّهِ إِلاّ ازْدَدْتَ بِهِ رِفْعَةً وَ دَرَجَةً وَ لَعَلَّکَ أَنْ تَخَلَّفَ حَتّی یَنْتَفِعَ بِکَ أَقْوامٌ وَ یُضَرَّ بِکَ آخَرُونَ اللّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحابِی هِجْرَتَهُمْ وَ لاتَرُدَّهُمْ عَلی أَعْقابِهِمْ.(۱)

یعنی، روایت شده از سَعْدِبْنِ اَبِیوَقّاص که گفت: بیمارشدم در سال فتح مکّه و مشرف برمرگ بودم که رسولخدا (ص) به عیادتم آمد، گفتم یا رَسُولَ اللّه، من مال بسیاری دارم و وارثی ندارم جز دخترم، آیا به تمام مالیکه دارم وصیّت کنم؟ فرمود: نه، گفتم: به

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۳۵۷.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۵و ۲۶۶و المصنف/ج۹/ص ۶۴ و ۶۵ و ۶۶.

دو ثُلث؟ فرمود: نه، گفتم: به نصف؟ فرمود: نه. گفتم: به ثُلث؟ فرمود: ثُلث، و ثُلث، بسیار است، محققًا تو اگر وَرَثهٔ خود را ثروتمند بگذاری بهتر از آن استکه آنان را محتاج به مردم بگذاری که دستشان نزد مردم دراز باشد، و تو هیچ خرجی نمی‌دهی مگر آنکه اجر داری حتّی لقمه‌ای را که بلند میکنی به دهان زنت میگذاری، گفتم یا رَسُولَ اللّه آیا من از هجرتم با زمیمانم (یعنی بخاطر مرضم درمکّه ماندگار میشوم)؟ فرمود: تو هرگز بعد از من باز نمانی پس عملی کنی که قصد تو رضای خدا باشد مگر آنکه بلندی مقام و درجهٔ تو زیاد شود، و شاید تو بمانی تا عملی کنی که گروهی بواسطهٔ تو بهره برند و گروههای دیگری ضرر برند، خدایا برای اصحابم هجرتشان را مقدّر گردان و ایشان را به کفر برنگردان

۲ـ عَنْ عَامِرِبْن سعد عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ مَرِضَ بِمَكَّةَ فَعَادَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ لَيْسَ يَرِثُنِي إِلَّا الْبِنْتُ أَفَأُوصِي بِثُلُثَيْ مَالِي فَقَالَ: لَا، قَالَ: أَفَأُوصِي بِنِصْفِ مَالِي، وَفِي دِوٰا يَةٍ بِشَطْرِ مَالِي فَقَالَ لَا، فَقَالَ: أَفَأُوصِي بِثُلُثِ مَالِي؟ فَقَالَ (ص): بِالثُّلُثِ وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ وَقَالَ: إِنَّكَ أَنْ تَدَعَ أَوْلَادَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَدَعَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ[1] وَ عَنْ مُعَاذِبْنِ جَبَلٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى تَصَدَّقَ عَلَيْكُمْ عِنْدَ وَفَاتِكُمْ بِثُلُثِ أَمْوَالِكُمْ زِيَادَةً فِي حَسَنَاتِكُمْ[2].

یعنی، عامربن سعد از پدرش روایت کرده که او درمکّه مریض شد، پس رسولخدا (ص) او را عیادت نمود، گفت: ای رسولخدا، وارثی جُزدختر ندارم، آیا به دوثُلث مالم وصیّت کنم؟ رسولخدا (ص) فرمود نه، گفت: آیا به نصف مالم وصیّت کنم؟ فرمود: نه، گفت آیا به ثلث مالم وصیّت کنم؟ فرمود: به ثُلث وصیّت کن، وثُلث نیز زیاد است و فرمود: اگر تو اولاد خودرا ثروتمند بگذاری بهتر از آنستکه آنها را محتاج مردم بگذاری که از مردم سؤال کنند، و از مُعاذ بْن جَبَل

---

(۱) مستدرک الوسائل / ج۲/ص ۵۱۹ و المصنف/ ج۹/ص ۶۵.

(۲) مستدرک الوسائل / ج۲/ص ۵۱۹و۵۲۰.

روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: همانا خدای تعالی بهنگام وفات شما برشما تفضّل نموده که با دادن ثُلث اموالتان در حسناتتان زیاد شود. ((یعنی به همان وصیّت به ثلث اکتفاء نمائید، مگرآنکه خود ورثه، به وصیّت بیش از ثُلث، مایل وطالب باشند، و همچنین هرگاه هیچ وارثی برای شخص نباشد که دراینصورت بسیاری از علماء قائلند که میتواند هرقدرمایل باشد وصیّت کند چنانکه از علی نقل شده که: عَنْ عَلِیٍّ (ع) فِی الرَّجُلِ یَمُوتُ وَلَیْسَ لَهُ وٰارِثٌ وَلا عَصَبَةٌ قٰالَ: یُوصِی بِمٰالِهِ حَیْثُ شٰاءَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ فِی الْمَسٰاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ[1]. ونیز وارد شده: إِنَّ عَلِیًّا قٰالَ فِی رَجُلٍ مٰاتَ وَلَیْسَ لَهُ وَرَثَةٌ فَأَوْصٰی بِمٰالِهِ لِلْمَسٰاکِینِ فَأَجٰازَ وَصِیَّتَهُ[2])).

۳ـ ج عَنْ عِمْرٰانَ بْنِ حُصَیْنٍ (رض) أَنَّ رَجُلاً أَعْتَقَ سِتَّةَ مَمْلُوکِینَ لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ لَمْ یَکُنْ لَهُ مٰالٌ غَیْرُهُمْ فَدَعٰا بِهِمُ النَّبِیُّ (ص) فَجَزَّأَهُمْ أَثْلاثاً ثُمَّ أَقْرَعَ بَیْنَهُمْ فَأَعْتَقَ اثْنَیْنِ وَ أَرَقَّ أَرْبَعَةً وَ قٰالَ لَهُ قَوْلاً شَدِیداً[3].

یعنی، از عِمْرٰان بْنِ حُصَیْن روایت شده که: مردی شش مملوک خود را وقت احتضار موت آزاد کرد و مالی غیرازاینها نداشت، پس رسولخدا (ص) ایشان را خواست و سه قسمت کرد و قرعه افکند، قرعه بنام دونفر ازآنان افتاد آندونفر را آزاد و چهاردیگر را به رقیّت باقی گذاشت و شدیداً آن مرد محتضر را ملامت نمود. (و بهمین مضمون درکتاب مستدرک نیزوارد شده است[4]).

۴ـ ش رُوِیَ أَنَّ النَّبِیَّ (ص) قٰالَ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصٰارِ أَعْتَقَ مَمٰالِیکَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ لَمْ یَکُنْ لَهُ غَیْرُهُمْ، فَعٰابَهُ النَّبِیُّ (ص) وَقٰالَ: تَرَکَ صِبْیَةً صِغٰاراً یَتَکَفَّفُونَ النّٰاسَ[5].

یعنی، روایت شده که رسولخدا (ص) ازمردی از انصار که بردگان خود را بهنگام مرگ آزاد کرده بود وغیرآنها چیزی نداشت عیبجوئی کرد و فرمود: فرزندان کوچک را گذاشته که دست به سوی مردم دراز کنند.

---

(۱) و (۲) و (۴) مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۵۲۰ و ۵۲۱.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۶ و المصنف/ج۹/ص ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۰.
(۵) وسائل الشیعه/ ج۱۳/ص ۳۸۳.

۵–ش عَنْ عَلِيٍّ(ع) قَالَ: إِنَّ رَجُلًا أَعْتَقَ عَبْدًا لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ: يُسْتَسْعىٰ فِي ثُلُثَيْ قِيمَتِهِ لِلْوَرَثَةِ.(۱)

یعنی، از علی(ع) روایت شده که: مردی بندهٔ خود را وقت مرگ خود آزاد و مالی غیر آن نداشت، گفت، از رسولخدا (ص) شنیدم که میفرمود: آن بنده نسبت به پرداخت دوسوّم از قیمت خود به وارثان مُتَوَفّیٰ ملزم به کار و کوشش خواهد بود. (یعنی، با وصیّت میّت، فقط یکسوّم از آن برده آزاد میشود).

۱۵-باب الإيصاء للوارث

۱– ج عَنْ أَبِي أُمَامَةَ (رض) قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ(ص) يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ: إِنَّ اللّٰهَ قَدْ أَعْطىٰ لِكُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ فَلَا وَصِيَّةَ لِوَارِثٍ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللّٰهِ وَمَنِ ادَّعىٰ إِلىٰ غَيْرِ أَبِيهِ أَوِ انْتَمىٰ إِلىٰ غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ التَّابِعَةُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا تُنْفِقُ امْرَأَةٌ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَلَا الطَّعَامَ؟ قَالَ: ذٰلِكَ أَفْضَلُ أَمْوَالِنَا.(۲)

یعنی، از ابی اُمامه روایت شده که گفت: شنیدم از رسولخدا (ص) که در خطبهٔ خود سال حَجَّةُ الْوَدَاع میفرمود: خدای تعالی حقّ هر صاحب حقّی را عطا نموده، پس وصیّتی برای وارثی نیست، فرزند متعلّق به صاحب فراش است و برای زناکار سنگ است و حساب ایشان برخداست، و هرکس به غیر پدر خود ادّعا کند و یا به غیر از موالی خود خود را نسبت دهد، بر اوست لعنت خدا پی در پی تا قیامت، زنی از خانهٔ همسرش انفاق نکند مگر با اذن او، گفته شد یا رَسُولَ اللّٰه و حتّی طعام مرا ندهد؟ فرمود: طعام بهترین اموال ما است.

۲– عَنِ النَّبِيِّ(ص) قَالَ: لَا وَصِيَّةَ لِوَارِثٍ وَفَرَضَ اللّٰهُ لِأَهْلِ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۷۶و المصنف / ج۹/ص۱۵۲.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۶و المصنف/ ج۹/ص۴۸.

الْمَوٰارِيثِ فَرٰائِضَهُمْ[1] وَ فِي رِوٰايَةٍ: لاٰوَصِيَّةَ لِوٰارِثٍ إِلاّٰ أَنْ يُجِيزَ الْوَرَثَةُ[2]

یعنی،از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: وصیّتی برای وارثی نیست، خداوند برای اهل میراث اندازه‌های ارثشان را تعیین نموده است. و در روایتی رسولخدا (ص) فرمود: برای وارث وصیّتی نیست مگر آنکه وَرَثه اجازه کنند.

۵ـ ش عَنِ النَّبِيِّ (ص) فِي خُطْبَةِ الْوَدٰاعِ أَنَّهُ قٰالَ: أَيُّهَا النّٰاسُ إِنَّ اللّٰهَ قَدْ قَسَّمَ لِكُلِّ وٰارِثٍ نَصِيبَهُ مِنَ الْمِيرٰاثِ وَ لاٰتَجُوزُ وَصِيَّةٌ لِوٰارِثٍ بِأَكْثَرَ مِنَ الثُّلُثِ، وَ الْوَلَدُ لِلْفِرٰاشِ، وَ لِلْعٰاهِرِ الْحَجَرُ، مَنِ ادَّعىٰ إِلىٰ غَيْرِ أَبِيهِ أَوْ تَوَلّٰى غَيْرَ مَوٰالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ الْمَلاٰئِكَةِ وَ النّٰاسِ أَجْمَعِينَ[3] وَفِي رِوٰايَةٍ: مَنِ ادَّعىٰ لِغَيْرِ أَبِيهِ فَهُوَ كٰافِرٌ بِمٰا أُنْزِلَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ[4]

یعنی، روایت شده از رسولخدا (ص) در خطبهٔ حَجّةُ الْوَداع که فرمود: ای مردم خدا برای هر وارثی نصیب او را تقسیم کرده و وصیّتی برای وارث به زیادتر از ثُلث جایز نیست، و فرزند مال فراش است و برای زناکار سنگ است، کسیکه به غیر پدر خود را نسبت دهد و یا غیر موالی خود را مولا قرار دهد، پس بر او است لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم.

۱۶ـ باب الوصيّة إلى الصّغير و الكبير منضمًّا و الوصيّة بالإشارة

۱ـ ش عَنْ زِيٰادِ بْنِ أَبِي الْحَلاّٰلِ قٰالَ: سَأَلْتُ أَبٰا عَبْدِ اللّٰهِ (ع) عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) هَلْ أَوْصىٰ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قٰالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَهُمٰا فِي ذٰلِكَ السِّنِّ؟ قٰالَ: نَعَمْ[5].

یعنی، زیاد بن اَبِی الْحَلاّل روایت کرده که گفت: از حضرت صادق (ع) سؤال کردم که آیا رسولخدا (ص) وصیّت کرد بسوی حسن و حسین با امیرالمؤمنین گفت: آری، گفتم و این دو نفر در آن سنّ بودند؟

---

(۱) مستدرک الوسائل / ج۲/ص ۵۲۱.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۶.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۳۷۶ و المصنف / ج۹/ص ۴۷و ۴۸.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۹/ص ۱۱.
(۵) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۴۳۹.

فرمود: آری.

۲ـ ش عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ (ع) قٰالَ: إِنَّ فٰاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ أُمَّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ (ع) کٰانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هٰاجَرَتْ إِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) مِنْ مَکَّةَ إِلَی الْمَدِینَةِ عَلیٰ قَدَمَیْهٰا: إِلیٰ أَنْ قٰالَ: وَ قٰالَتْ لِرَسُولِ اللّٰهِ یَوْماً إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُعْتِقَ جٰارِیَتِی هٰذِهِ، فَقٰالَ لَهٰا: إِنْ فَعَلْتِ أَعْتَقَ اللّٰهُ بِکُلِّ عُضْوٍ مِنْهٰا عُضْواً مِنْکِ مِنَ النّٰارِ، فَلَمّٰا مَرِضَتْ أَوْصَتْ إِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَ أَمَرَتْ أَنْ یُعْتِقَ خٰادِمَهٰا وَ اعْتُقِلَ لِسٰانُهٰا، فَجَعَلَتْ تُومِی إِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) إِیمٰاءً فَقَبِلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَصِیَّتَهٰا[1].

یعنی، از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین (ع) اوّل زنی بود که از مکّه به مدینه با دو قدم خود مهاجرت کرد تا اینکه فرمود: آن زن روزی به رسول خدا (ص) گفت من میخواهم این کنیز خود را آزاد سازم، رسولخدا (ص) به او فرمود: اگر این کار کنی خدا به هر عضوی از او عضوی از تو را از آتش آزاد کند، پس چون مریض گردید به رسولخدا (ص) وصیّت کرد و امر نمود که خادم او را آزاد کنند و زبانش بند آمد پس به اشاره شروع کرد به رسولخدا (ص) اشاره میکرد، و رسولخدا (ص) وصیّت او را پذیرفت.

۱۷ـ باب ما للوصیّ أن یعمل فی مال الیتیم و مخالطة الیتیم فی الطّعام

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ: ـ إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوٰالَ الْیَتٰامیٰ ظُلْماً إِنَّمٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً[2].

۱ـ ج قٰالَتْ عٰائِشَةُ (رض): ـ وَ مَنْ کٰانَ غَنِیّاً فَلْیَسْتَعْفِفْ وَمَنْ کٰانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ ـ أُنْزِلَتْ فِی وٰالِی الْیَتِیمِ أَنْ یُصِیبَ مِنْ مٰالِهِ إِذٰا کٰانَ مُحْتٰاجاً بِقَدْرِ مٰالِهِ بِالْمَعْرُوفِ[3].

یعنی، عایشه گفته که: آیهٔ ۶ سورهٔ نساء که فرموده: «وهرکس غنیّ باشد

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۳/ص ۴۳۸.
(۲) قرآن/ سورهٔ نساء /آیهٔ ۱۰.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۷.

پس عفّت جوید ،و هرکه فقیراست پس بطور پسندیده صرف کند» نازل شده درباره‌ٔ ولیّ یتیم که از مال یتیم اگر محتاج شد بقدر مال خود بآنچه در عرف متعارف است .

۲ـ ش **عَنْ أَبِی عَبْدِاللّٰهِ (ع) قٰالَ: لَمّٰا نَزَلَتْ ـ إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوٰالَ الْیَتٰامیٰ ظُلْماً إِنَّمٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً ـ أَخْرَجَ کُلُّ مَنْ کٰانَ عِنْدَهُ یَتِیمٌ ،وَ سَأَلُوا رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فِی إِخْرٰاجِهِمْ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ :ـ وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْیَتٰامیٰ قُلْ إِصْلاحٌ لَهُمْ خَیْرٌ وَ إِنْ تُخٰالِطُوهُمْ فَإِخْوٰانُکُمْ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ ـ.**[1]

یعنی،از حضرت صادق(ع) روایت شده که گفت :چون آیهٔ ۱۰ سورهٔ نساء (که فرموده : **«همانا آنانکه اموال یتیمان را بستم می‌خورند همانا دردرونهای خود آتش می‌خورند و بزودی درآتش سوزان درآیند »**) نازل شد ،هرکس نزد او یتیمی بود آن یتیم را از نزد خود جدا نمود ،و از رسولخدا (ص) دراینمورد سؤال نمودند ،پس نازل شد آیهٔ ۲۲۰ سورهٔ بقره(که می‌فرماید : **«و تورا از یتیمان سؤال می‌کنند؟ بگو :برای ایشان اصلاح خوبست ،و اگر با ایشان مخالطه‌کنید پس برادران شمایند و خدایتعالی مُفسد را از مُصلح می‌شناسد »**،یعنی خدا می‌داند چه‌کس مقصود او تلف‌کردن و خوردن مال یتیم‌است وچه‌کسی این چنین نیست و منظورش خدمت به‌یتیم است .بنابراین ازتربیت وتعلیم‌یتیمان نباید احترازنمود) .

۳ـ ج **عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَیْبٍ ،عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ (رض) أَنَّ رَجُلاً أَتَی النَّبِیَّ (ص) فَقٰالَ: إِنِّی فَقِیرٌ لَیْسَ لِی شَیْءٌ وَ لِی یَتِیمٌ ،فَقٰالَ: کُلْ مِنْ مٰالِ یَتِیمِکَ غَیْرَ مُسْرِفٍ وَ لاٰمُبٰادِرٍ وَ لاٰمُتَأَثِّلٍ**[2] .

یعنی،روایت شده از عَمْرِوبْنِ شُعَیْب از پدرش از جدّش که مردی آمد خدمت رسولخدا (ص) وگفت :من فقیرم چیزی ندارم و نزدم یتیمی است ،فرمود :از مال یتیم خود بخور درحالی که اسراف نکنی ومال

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۱۲/ص ۱۸۹.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۷.

یتیم را قبل از بلوغ بسرعت مصرف نکنی و روی هم برای خود نگذاری.

۴- ش مِنْ أَلْفاظِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص): شَرُّ الْمَآكِلِ أَكْلُ مالِ الْيَتِيمِ ظُلْماً[1]. وَ قالَ (ص): لَمّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّماءِ رَأَيْتُ قَوْماً يُقْذَفُ فِي أَجْوافِهِمُ النّارُ، وَ تَخْرُجُ مِنْ أَدْبارِهِمْ، فَقُلْتُ: مَنْ هٰؤُلاءِ يا جَبْرَئِيلُ؟ فَقالَ: هٰؤُلاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامىٰ ظُلْماً[2].

یعنی، از گفتارهای رسولخدا (ص) است که فرمود: بدترین خوراکیها خوردن مال یتیم بستم است، و فرمود: چون مرا به آسمان سیر دادند دیدم قومی‌را که آتش میافکنند درشکم‌ایشان و آتش از ما تحت ایشان خارج‌میشود، گفتم: ای جبرئیل، اینان کیانند؟ فرمود: آنانندکه مال یتیمان را بستم میخورند.

۵- ج عَنْ أَبِي‌ذَرٍّ (رض) قالَ: قالَ لِي رَسُولُ اللّٰهِ (ص): يا أَبا ذَرٍّ، إِنِّي أَراكَ ضَعِيفاً وَ إِنِّي أُحِبُّ لَكَ ما أُحِبُّ لِنَفْسِي فَلاتَأَمَّرَنَّ عَلَى اثْنَيْنِ وَ لاتَوَلَّيَنَّ مالَ يَتِيمٍ[3].

یعنی، روایت شده از ابی‌ذرّ که گفت رسولخدا (ص) برایم گفت: ای اباذر من تورا ضعیف میبینم و من برای تو دوست میدارم آنچه برای خودم دوست میدارم، پس امارت بردونفر مکن و تولیت مال یتیم‌را نپذیر.

۱۸- باب متی ینقطع الیتم

۱- ج قالَ النَّبِيُّ (ص): لايُتْمَ بَعْدَ تحلم[3]. وَ فِي رِوايَةٍ: عَنْ عَلِيٍّ (ع) قالَ: حَفِظْتُ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص): لايُتْمَ بَعْدَ احْتِلامٍ وَ لاصُماتَ يَوْمٍ إِلَى اللَّيْلِ[4].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: پس از محتلم‌شدن یتیمی نیست. و نیزدر

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۱۲/ص ۱۸۱.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۲/ص ۱۸۳.
(۳) مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۴۹۶.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۸.

روایتی از علی(ع) نقل شده که گفت: از قول رسولخدا (ص) حفظ کردم که فرمود: پس از احتلام یتیمی نیست، و (فضیلتی) برای سکوت نمودن روز تا شب نباشد.

۲ـ ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قَالَ: عُرِضْتُ عَلَى النَّبِيِّ(ص) فِي الْجَيْشِ وَ أَنَا ابْنُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يَقْبَلْنِي فَعُرِضْتُ عَلَيْهِ مِنْ قَابِلٍ فِي جَيْشٍ وَ أَنَا ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَقَبِلَنِي[1].

یعنی، از اِبْن عُمَر روایت شده که گفت: مرا عرضه کردند در لشکر بر رسولخدا (ص) درحالیکه چهارده ساله بودم، مرا نپذیرفت، پس سال دیگر عرضه شدم در لشکری درحالیکه پانزده سال داشتم، پس مرا پذیرفت.

۳ـ انّ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ حَكَمَ فِي بَنِي قُرَيْظَةَ بِقَتْلِ مُقَاتِلِيهِمْ وَ سَبْيِ ذَرَارِيِّهِمْ وَ أَمَرَ بِكَشْفِ مُؤْتَزِرِهِمْ فَمَنْ أَنْبَتَ فَهُوَ مِنَ الْمُقَاتِلَةِ وَ مَنْ لَمْ يُنْبِتْ فَهُوَ مِنَ الذَّرَارِيِّ فَصَوَّبَهُ النَّبِيُّ(ص)[2] وَفِي رِوَايَةٍ: انّ رَسُولَ اللّهِ (ص) عَرَضَهُمْ يَوْمَئِذٍ عَلَى الْعَانَاتِ فَمَنْ وَجَدَهُ أَنْبَتَ قَبِلَهُ، وَ مَنْ لَمْ يَجِدْهُ أَنْبَتَ أَلْحَقَهُ بِالذَّرَارِيِّ[3]. وَ فِي رِوَايَةٍ: مَنْ لَمْ يُنْبِتْ خُلِّيَ سَبِيلُهُ[4].

یعنی، همانا سعدبن معاذ درباره‌ٔ بنی قریظه حکم کرد به کشتن جنگجویانشان و اسیرکردن ذرّیّه‌هاشان و امر نمود به کشف ازار ایشان، پس هرکس دارای مو بود او از جنگجویان بوده، و هرکس مو روئیده نشده بود جزء فرزندان و ذرّیّه باشد، پس رسولخدا (ص) حُکْم سَعْد را تصویب نمود. و در روایت دیگر: رسولخدا (ص) ایشان را عرضه داشت بر عانه‌ها، پس آنکه موی عانه‌اش روئیده بود قبول کرد وگرنه اورا به اطفال ملحق نمود. و در روایتی: هرکس مو روئیده نشده باشد رها شود. (نویسنده گوید: ما در ابواب افتراض الصّلاة باب هفتم، درمورد سنّ بلوغ توضیح داده‌ایم، مراجعه شود. و

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۸.
(۲) مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۲۶۷.
(۳) وسائل الشیعه/ ج۱۱/ص ۱۱۲.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۸.

البتّه درصورتی اموال یتیم ،به او تسلیم می‌شود که دارای رشد عقلی نیز باشد چنانکه خدا یتعالی می‌فرماید: وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ.[1] همچنین دیوانه و سفیه نیز از تصرّف در اموال خود محرومند، و اداره اموال ایشان با ولیّ یا قیّم آنان خواهد بود چنانکه خدا یتعالی می‌فرماید: وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَ اكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا.[2]

ابواب العتق

۱۹- باب الحثّ علیه

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ، فَكُّ رَقَبَةٍ، أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ، يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ.[3]

۱- ج عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَرْجَانَةَ (رض) قَالَ: قَالَ لِي أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ. قَالَ سَعِيدٌ: فَانْطَلَقْتُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ (رض) فَأَخْبَرْتُهُ فَعَمَدَ إِلَى عَبْدٍ لَهُ قَدْ أَعْطَاهُ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَشَرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ أَوْ أَلْفَ دِينَارٍ فَأَعْتَقَهُ. رَوَاهُ الشَّيْخَانِ وَ التِّرْمِذِيُّ وَ لِمُسْلِمٍ وَ التِّرْمِذِيِّ: مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُؤْمِنَةً أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنَ النَّارِ حَتَّى يُعْتِقَ فَرْجَهُ بِفَرْجِهِ.[4]

---

(۱) قرآن/ سورهٔ نساء /آیهٔ ۶.
(۲) قرآن/ سورهٔ نساء /آیهٔ ۵.
(۳) قرآن/ سورهٔ بلد/آیات: ۱۱ تا ۱۶.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۶۹.

یعنی، از سَعِیدِبْنِ مَرْجانَه روایت شده که گفت: ابوهریره برایم گفته بود که پیغمبر (ص) فرمود: هرمردی که مرد مسلمانی را آزاد کند، خدا نجات خواهد داد به هر عضوی از آزاد شده، عضوی از آزاد کننده را از آتش، سعید گفت برفتم نزد عَلِیّ بْن الْحُسَیْن، او را به این حدیث خبر دادم، پس او عبدی را که عبداللّه بْن جَعْفَر به ده هزار درهم ویا هزار دینار به او داده بود، آزاد نمود. این را بُخاری، مُسْلِم و تِرْمِذِیّ روایت کرده‌اند. و مُسْلِم و تِرْمِذِیّ روایت کرده‌اند که هرکس رقبهٔ مؤمنه را آزاد کند خدا یتعالی آزاد کند بمقابل هرعضوی از اعضای او، عضوی از او را از آتش تا آنکه آزاد کند فرج او را بمقابل فرج او.

۲- ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): مَنْ أَعْتَقَ مُسْلِماً أَعْتَقَ اللّهُ لَهُ بِکُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْواً مِنَ النّارِ.[1] وَ فِی رِوایَةٍ قالَ (ص): مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُؤْمِنَةً کانَ لَهُ بِکُلِّ عُضْوٍ فَکاکَ عُضْوٍ مِنْهُ مِنَ النّارِ.[2]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه مسلمانی را آزاد کند خدا به هر عضوی از او عضوی از آتش آزاد نماید. و در روایت دیگر فرمود کسیکه بندهٔ مؤمنی را آزاد سازد درمقابل هرعضو آزاد شده، عضوی از او از آتش آزاد است.

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) فِی حَدِیثٍ: إِنَّ فاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ قالَتْ لِرَسُولِ اللّهِ (ص) یَوْماً: إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُعْتِقَ جارِیَتِی هٰذِهِ، فَقالَ لَها: إِنْ فَعَلْتِ أَعْتَقَ اللّهُ بِکُلِّ عُضْوٍ مِنْها، عُضْواً مِنْکِ مِنَ النّارِ.[3] وَقالَ (ص): لاطَلاقَ قَبْلَ نِکاحٍ وَ لاعِتْقَ قَبْلَ مِلْکٍ.[4]

یعنی، جعفربن محمّد (ع) روایت کرده درحدیثی که فاطمهٔ بنت اَسَد به رسولخدا (ص) روزی گفت من میخواهم این کنیزخود را آزاد سازم، رسولخدا (ص) به او فرمود: اگر این کار را بکنی، خدا به هر عضوی از او، عضوی از تورا از آتش آزاد سازد. ورسولخدا (ص) فرمود: طلاقی قبل از نکاح نیست، وعِتْقی قبل از مِلْک نمی‌باشد.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۵. (۲) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص۵.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۴. (۴) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص۸.

۴- ج عَنْ أَبِی ذَرٍّ (رض) قالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللّهِ (ص) أَیُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ قالَ: إِیمانٌ بِاللّهِ وَ جِهادٌ فِی سَبِیلِهِ. قُلْتُ: فَأَیُّ الرِّقابِ أَفْضَلُ؟ قالَ أَغْلاها ثَمَناً وَ أَنْفَسُها عِنْدَ أَهْلِها. قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قالَ: تُعِینُ صانِعاً أَوْ تَصْنَعُ لِأَخْرَقَ. قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قالَ: تَدَعُ النّاسَ مِنَ الشَّرِّ فَإِنَّها صَدَقَةٌ. رَواهُ الشَّیْخانِ. وَ لِأَبِی داوُدَ وَ التِّرْمِذِیِّ أَیُّما رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَعْتَقَ رَجُلاً مُسْلِماً فَإِنَّ اللّهَ جاعِلٌ وِقاءَ کُلِّ عَظْمٍ مِنْ عِظامِهِ عَظْماً مِنْ عِظامِ مُحَرِّرِهِ مِنَ النّارِ وَ أَیُّما امْرَأَةٍ أَعْتَقَتْ امْرَأَةً مُسْلِمَةً فَإِنَّ اللّهَ جاعِلٌ وِقاءَ کُلِّ عَظْمٍ مِنْ عِظامِها عَظْماً مِنْ عِظامِ مُحَرِّرِها مِنَ النّارِ[1].

یعنی، روایت شده از أَبِی ذَرّ که گفت: از رسولخدا (ص) سؤال کردم چه عملی أَفْضَل است؟ فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه او، گفتم چه بنده ای افضل است؟ فرمود: هرکدام که قیمتش گرانتر و نزد اهلش نفیس تر باشد، گفتم: اگر بجا نیاوردم؟ فرمود: یاری کن صنعتگری را و یا صنعتی کن که کاری تر باشد، گفتم اگر بجا نیاوردم، فرمود مردم را از شرّ رها کن که آن صدقه است. این را بُخاری و مُسْلِم روایت کرده اند. و أَبِی داود و تِرْمِذِیّ روایت کرده اند که هرمرد مسلمانی، آزاد کند مرد مسلمانی را، خدا هراستخوان از استخوانهای آزاد شده او را حافظ از آتش برای هراستخوان از استخوانهای آزادکننده قرار دهد، و هرزنی آزاد کند زن مسلمانی را، خدا قرار میدهد هراستخوانی از استخوانهای آزاد شده را حافظ استخوانی از استخوانهای آزادکننده او، از آتش.

۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) عَنْ آبائِهِ، عَنِ النَّبِیِّ (ص) فِی حَدِیثِ الْمَناهِی قالَ: وَ ما زالَ جَبْرَئِیلُ یُوصِینِی بِالْمَمالِیکِ حَتّی ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَیَجْعَلُ لَهُمْ وَقْتاً إِذا بَلَغُوا ذلِکَ الْوَقْتَ أُعْتِقُوا[2].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده از پدرانش از رسولخدا (ص) در حدیث منهیّات که فرمود: همواره جبرئیل مرا سفارش میکرد به مملوک ها تا آنکه گمان کردم برای ایشان وقتی قرار داده خواهد شد که چون به آن وقت برسند آزاد گردند

---

(۱) التاج الجامع للاصول / ج ۲/ص ۲۶۹ و ۲۷۰. (۲) وسائل الشیعه / ج ۱۶/ص ۲۰.

۶- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: وَلَدُ الزِّنَا شَرُّ الثَّلَاثَةِ.(۱)

یعنی، ابوهریره روایت کرده که رسولخدا (ص) فرمود: ولد زنا بدترین سه تا است. (آن سه تا شاید زانی و زانیه و مولود باشد. و از بعضی روایات استفاده میشود که ولد حیض و ولد شبهه و ولد زنا است. منظور از ذکر این حدیث در این باب آنستکه هرکس میخواهد در راه خدا برده‌ای را خریده آزاد کند بهتر است برده‌ای را انتخاب کند که مسلمان و دارای اصل ونسب وصالح باشد تا اجر و پاداش بیشتری داشته باشد).

۲۰- باب الرّجل یعتق عند الموت

ج قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَثَلُ الَّذِي يُعْتِقُ عِنْدَ الْمَوْتِ كَمَثَلِ الَّذِي يُهْدِي إِذَا شَبِعَ.(۲)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: حکایت کسیکه بنده آزاد می‌کند وقت مردن حکایت آن کسی استکه هدیه می‌دهد هرگاه سیر شود.

۲۱- باب من اعتق عبدًا وله مال

ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ أَعْتَقَ عَبْدًا وَ لَهُ مَالٌ فَمَالُ الْعَبْدِ لَهُ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَهُ السَّيِّدُ.

یعنی، از اِبْنِ عُمَر (رض) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: هرکس بنده‌ای را آزاد کند پس مال بنده مال خود اوست مگر اینکه آقایش شرط کند.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۰.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۰ و المصنف / ج۹/ص ۱۵۷.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۰.

۲۲-باب من ملك ذارحم محرم فهو حرّ

۱- ج عَنْ أَبی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قٰالَ: لاٰیَجْزِی وَلَدٌ وٰالِدَهُ إِلاّٰ أَنْ یَجِدَهُ مَمْلُوکًا فَیَشْتَرِیَهُ فَیُعْتِقَهُ(۱).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: فرزند پدرش را جزا وعوض نمی‌دهد مگر آنکه پدرش را مملوک یافته پس او را بخرد و آزاد نماید.

۲- ج عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قٰالَ: مَنْ مَلَکَ ذٰا رَحِمٍ مَحْرَمٍ فَهُوَ حُرٌّ(۲).

یعنی، از سَمُرَةَ بْن جُنْدُب (رض) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: کسی‌که مالک خویش مَحْرَمی بشود آن مملوکش آزاد است.

۳- ش عَنْ عَلِیٍّ (ع) قٰالَ: أَتَی النَّبِیَّ (ص) رَجُلٌ فَقٰالَ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ، إِنَّ أَبی عَمَدَ إِلیٰ مَمْلُوکی فَأَعْتَقَهُ کَهَیْئَةِ الْمَضَرَّةِ لی، فَقٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَنْتَ وَ مٰالُکَ مِنْ هِبَةِ اللّٰهِ لِأَبیکَ أَنْتَ سَهْمٌ مِنْ کِنٰانَتِهِ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ إِنٰاثًا وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ الذُّکُورَ وَ یَجْعَلُ مَنْ یَشٰاءُ عَقیمًا، جٰازَتْ عَتٰاقَةُ أَبیکَ، یَتَنٰاوَلُ وٰالِدُکَ مِنْ مٰالِکَ وَ بَدَنِکَ، وَ لَیْسَ لَکَ أَنْ تَتَنٰاوَلَ مِنْ مٰالِهِ وَ لاٰبَدَنِهِ شَیْئًا إِلاّٰ بِإِذْنِهِ(۳)

یعنی، روایت شده از علی (ع) که گفت: مردی خدمت رسولخدا (ص) آمد و گفت پدرم بعَمْد مملوک مرا آزاد کرد گویا مقصود او ضرر من بوده است. رسولخدا (ص) فرمود: تو و مالت از عطای إلٰهی است نسبت به پدرت تو تیری از جعبهٔ پدرت میباشی خدا به هرکس بخواهد دختر و به هرکس بخواهد پسر عطا می‌کند و هرکس را بخواهد عقیم میگرداند، آزاد کردن پدرت جایز است، والدت از مال و بدن تو میگیرد و تورا نمی‌رسد که از مال و بدن او بگیری هیچ‌چیز جُز باذن او.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۷۱.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۷۱.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۷۸و ۷۹.

۲۳- باب من أعتق شركاً له من مملوك

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ أَعْتَقَ شِرْكًا لَهُ مِنْ مَمْلُوكٍ فَعَلَيْهِ عِتْقُهُ كُلِّهِ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ(۱)

یعنی، از ابن عمر روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: هرکس نصیبی را که از مملوکی دارد آزاد کند برعهده او ست که تمام آنرا آزاد کند اگر مالی دارد که به قیمت آن برسد و اگر مالی ندارد همان قدری که آزاد کرده آزاد است. (وبهمین مضمون در کتاب مستدرک نیز ذکر شده است(۲)).

۲۴- باب المكاتبة

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا (۳)

۱- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: دَخَلَتْ عَلَيَّ بَرِيرَةُ فَقَالَتْ: إِنَّ أَهْلِي كَاتَبُونِي عَلَى تِسْعِ أَوَاقٍ فِي تِسْعِ سِنِينَ فِي كُلِّ سَنَةٍ أُوقِيَّةٌ فَأَعِينِينِي فَقُلْتُ لَهَا: إِنْ شَاءَ أَهْلُكِ أَنْ أَعُدَّهَا لَهُمْ عَدَّةً وَاحِدَةً وَ أُعْتِقَكِ وَ يَكُونَ الْوَلَاءُ لِي فَعَلْتُ فَذَكَرَتْ ذٰلِكَ لِأَهْلِهَا فَأَبَوْا إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْوَلَاءُ لَهُمْ فَأَتَتْنِي فَذَكَرَتْ ذٰلِكَ فَانْتَهَرْتُهَا فَقَالَتْ: لَاهَا اللّٰهِ إِذًا قَالَتْ: فَسَمِعَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَسَأَلَنِي فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: اشْتَرِيهَا وَ أَعْتِقِيهَا وَ اشْتَرِطِي لَهُمُ الْوَلَاءَ فَإِنَّ الْوَلَاءَ لِمَنْ أَعْتَقَ فَفَعَلْتُ ثُمَّ خَطَبَ رَسُولُ اللّٰهِ عَشِيَّةً فَحَمِدَ اللّٰهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَمَا بَالُ أَقْوَامٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللّٰهِ! مَا كَانَ مِنْ شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ فَهُوَ بَاطِلٌ وَ إِنْ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۱ والمصنف / ج۹/ص ۱۵۱.
(۲) مستدرک الوسائل/ ج۳/ص ۴۰.
(۳) قرآن /سوره نور/ آیه ۳۳.

كَانَ مِائَةَ شَرْطٍ،كِتَابُ اللّٰهِ أَحَقُّ وَ شَرْطُ اللّٰهِ أَوْثَقُ. وَ فِی رِوَايَةٍ: فَعَتَقَتْ وَ كَانَ زَوْجُهَا عَبْدًا فَخَيَّرَهَا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَاخْتَارَتْ نَفْسَهَا وَ لَوْ كَانَ حُرًّا لَمْ يُخَيِّرْهَا[1].

یعنی،روایت شده از عایشه که گفت :بَرِیرَه برمن وارد شد وگفت خانواده و صاحبان من مرا مکاتبه کرده‌اند برنه اَوْاق(هر اُوقِیّه چهل درهم است) در نه سال، درهرسالی اُوقیّه‌ای بدهم،شما مرا در ادای مَالُ الْمُکَاتَبه یاری دهید،به او گفتم :اگر اهل تو بخواهدکه یکمرتبه برای ایشان مَالُ الْمُکَاتبه را تهیّه‌کنم و تورا آزاد گردانم و وَلاٰءِ تو برای من باشد،بجا خواهم آورد،پس بَرِیرَه این را برای اهل خود ذکر کرد،ولی آنان قبول نکردند مگر اینکه وَلاٰء برای خودشان باشد،بَرِیره آمد و این را ذکر کرد مرا خوش نیامد و انکار کردم،بَرِیره گفت به‌خدا قسم این‌نشدنی است،عایشه‌گوید مذاکرات ما را رسولخدا (ص) شنید و من به او خبردادم،فرمود:او را بخر و آزادکن و برای اهلش شرط وَلاٰء را قبول کن زیرا وَلاٰء از کسی است که آزادکرده است،من همین کار را کردم،سپس در شب همان روز رسولخدا (ص) خطبه‌ای خواند و حمد و ثنای خدا را بیان کرد چنانکه خدا اهل آن بود،سپس فرمود :اَمّا بَعْد،چه شده‌که اقوامی شرطهائی می‌کنند که درکتاب خدا نیست، هرشرطی‌که درکتاب خدا نباشد باطل است واگرچه صد شرط باشد، کتاب خدا به‌مراعات سزاوارتر و شرط خدا محکم‌تراست. و در روایتی: پس بَرِیره را آزادکرد و شوهرش بنده بود،رسولخدا(ص)او را مُخَیَّرکرد که با شوهر بماند یا خیر،او مختاربودن خودرا یعنی جداشدن را اختیارکرد،و اگر شوهرش آزاد بود،رسولخدا(ص) اورا مخیّر نمی‌کرد.

۲ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ(ع)قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ لِرَسُولِ اللّٰهِ (ص) : إِنَّ أَهْلَ بَرِيرَةَ اشْتَرَطُوا وَلاٰءَهَا ،فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): الْوَلاٰءُ لِمَنْ أَعْتَقَ[2].

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۲و۲۷۳ والمصنف/ ج۹/ص۸ و ۹.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۴۵و۴۷و المصنف/ ج۸/ص۴۲۱ .

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: عایشه به رسولخدا (ص) عرض کرد که همانا اهل بریره وَلاء را برای خودشان شرط کردند، پس رسولخدا (ص) فرمود: وَلاء برای کسی است که آزاد نموده.

۳ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّ بَرِيرَةَ كانَتْ عِنْدَ زَوْجٍ لَها وَ هِيَ مَمْلُوكَةٌ، فَاشْتَرَتْها عائِشَةُ فَأَعْتَقَها فَخَيَّرَها رَسُولُ اللّهِ (ص) إِنْ شاءَتْ أَنْ تَقِرَّ عِنْدَ زَوْجِها وَ إِنْ شاءَتْ فارَقَتْهُ. وَ كانَ مَوالِيهَا الَّذِينَ باعُوها اشْتَرَطُوا عَلى عائِشَةَ أَنَّ لَهُمْ وَلاءَها فَقالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): اَلْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ. وَ تُصُدِّقَ عَلى بَرِيرَةَ بِلَحْمٍ فَأَهْدَتْهُ إِلى رَسُولِ اللّهِ (ص) فَعَلَّقَتْهُ عائِشَةُ وَ قالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللّهِ (ص) لايَأْكُلُ الصَّدَقَةَ فَجاءَ رَسُولُ اللّهِ (ص) وَ اللَّحْمُ مُعَلَّقٌ فَقالَ: ما شَأْنُ هذَا اللَّحْمِ لَمْ يُطْبَخْ؟ فَقالَتْ: يا رَسُولَ اللّهِ صُدِّقَ بِهِ عَلى بَرِيرَةَ وَ أَنْتَ لاتَأْكُلُ الصَّدَقَةَ فَقالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): هُوَ لَها صَدَقَةٌ وَ لَنا هَدِيَّةٌ ثُمَّ أَمَرَ بِطَبْخِهِ. فَجاءَ فِيها ثَلاثٌ مِنَ السُّنَنِ.(۱)

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که ذکر نمود که بَریرَه نزد زوج خود بود درحالیکه مملوکه بود، پس عایشه او را خریده آزاد نمود، پس رسولخدا (ص) او را مُخَیّر کرد که اگر خواست با زوج خود بماند و اگر خواست جدا شود، و آنان که اورا به عایشه فروختند با عایشه شرط کردند که وَلاء با آنان باشد، رسولخدا (ص) فرمود: وَلاء مخصوص کسی است که اورا آزاد کرده است. و بر بَریرَه گوشتی صدقه داده شد، پس آنرا خدمت پیامبر (ص) هدیه نمود، وعایشه آنرا آویزان کرد و گفت رسولخدا (ص) صدقه نمی‌خورد، پس رسولخدا (ص) وارد شد درحالیکه گوشت آویزان بود، فرمود: این چه گوشتی است که طبخ نشده است؟ عایشه گفت: ای رسولخدا، این بر بَریرَه صدقه داده شده و شما صدقه نمی‌خورید، رسولخدا (ص) فرمود: آنگوشت برای بَریره صدقه ولی برای ما هدیه است، پس به طبخ آن امر فرمود. پس در این قضیهٔ بَریره سه عدد سُنَن بیان شده. (اوّل حُکم تخییر برای کنیز شوهرداری که آزاد شده وشوهرش مملوکه است که با شوهرش بماند یا نماند. دوّم حُکم صدقه که اگر صدقه را به دیگری هدیه کرد برای دیگری صدقه نیست. سوّم حُکم وَلاء که برای آزادکننده است نه برای فروشنده.)

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۵۵۹، ۵۶۰ و ۵۶۱ و ج۱۶/ص ۴۷ و ۴۸ و المصنف / ج۷/ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

۴ــ ج عَنْ عَمْرِوبْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: أَيُّمَا عَبْدٍ كَاتَبَ عَلَى مِائَةِ أُوقِيَّةٍ فَأَدَّاهَا إِلَّا عَشَرَةَ أَوَاقٍ فَهُوَ عَبْدٌ وَ أَيُّمَا عَبْدٍ كَاتَبَ عَلَى مِائَةِ دِينَارٍ فَأَدَّاهَا إِلَّا عَشَرَةَ دَنَانِيرَ فَهُوَ عَبْدٌ.(۱)

یعنی، از عَمْرِوبْنِ شُعَیْب روایت شده از پدرش از جدّش که رسول‌خدا (ص) فرمود: هر بنده‌ای‌که مکاتبه‌کند بر صد وُقیّه، پس آنرا ادا کند جُز ده‌وُقیّهٔ آنرا، پس او بنده‌است، و هربنده‌ای‌که مکاتبه نماید برصد دینار و آنرا اداءکند بجُز ده‌دینار، پس او به‌بنده بودن باقی است. (وبهمین مضمون درکتاب مستدرک نیزوارد‌شده‌است(۲)).

۵ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِذَا أَصَابَ الْمُكَاتَبُ حَدًّا أَوْ مِيرَاثًا وَرِثَ بِحِسَابِ مَا عُتِقَ مِنْهُ.(۳)

یعنی، از ابن‌عبّاس روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود: هرگاه مکاتب برسد به‌حدّی یا میراثی، به‌قدری‌که از او آزادشده‌است، ارث می‌برد.

۶ــ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِذَا أَدَّى الْمُكَاتَبُ قَدْرَ قِيمَتِهِ عَتَقَ وَ كَانَ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ مِنْ مَالِ الْكِتَابَةِ دَيْنًا عَلَيْهِ.(۴)

یعنی، مکاتب هرگاه (از مَالُ الْکِتَابَه) بقدر قیمت‌خود پرداخت نمود، آزاد است، و آنچه براو از مال الکتابه باقیمانده برعهدهٔ او دَیْن است (یعنی، چنانچه قیمت او کمتراز مقدار مَالُ الْکِتَابه باشد با پرداخت مَال الْکِتَابَه آزاد، و مبلغ مازاد را مدیون است).

۷ــ ج عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ (رض) قَالَتْ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِذَا كَانَ لِإِحْدَاكُنَّ مُكَاتَبٌ فَكَانَ عِنْدَهُ مَا يُؤَدِّي فَلْتَحْتَجِبْ مِنْهُ.(۵)

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۳ و المصنف / ج۸/ص۴۱۰.
(۲) مستدرک الوسائل/ ج۳/ص ۴۵.
(۳) صحیح الترمذی/ ج۵/ص ۲۶۴ والمصنف / ج۸/ص ۴۰۹.
(۴) مستدرک الوسائل/ ج۳/ص ۴۶.
(۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۳ و مستدرک‌الوسائل/ ج۳/ص۴۸ و المصنف / ج۸/ص ۴۰۹.

یعنی، امّ‌سلمه گفته رسول‌خدا (ص) برای ما فرمود که: هرگاه شما را بندهٔ مکاتبی باشد که نزد او مالُ الْکِتابَه که اداکند بوده باشد باید از او حجاب بگیرد.

۸ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): فی رَجُلٍ وَقَعَ عَلیٰ مُکاتَبَتِهِ فَنالَ مِنْ مُکاتَبَتِهِ فَوَطِأَها، قالَ: عَلَیْهِ مَهْرُ مِثْلِها فَاِنْ وَلَدَتْ مِنْهُ فَهِیَ عَلیٰ مُکاتَبَتِها، وَ اِنْ عَجَزَتْ فَرُدَّتْ فِی الرِّقِّ فَهِیَ مِنْ اُمَّهاتِ الْاَوْلادِ.(۱)

یعنی، روایت شده از جعفربن محمّد (ع) که گفت رسول‌خدا (ص) دربارهٔ مردی که دخول کرده بر مکاتبهٔ خود، فرمود: بر اوست مَهر مثل او و اگر فرزندی از او آورد آن زن برمکاتبهٔ خود باقی است و اگر از دادن مالُ الْمُکاتَبه عاجزشد برمی‌گردد به‌رقّیت و او از اُمّهات الْأَولاد است (که از خرید و فروش او نهی شده و پس‌ازفوت مولایش آزاد می‌شود).

۲۵ـ باب المدبّر

۱ـ ج عَنْ جابِرٍ (رض) اَنَّ رَجُلاً مِنَ الْاَنْصارِ اَعْتَقَ غُلاماً لَهُ عَنْ دُبُرٍ لَمْ یَکُنْ لَهُ مالٌ غَیْرُهُ فَبَلَغَ ذٰلِکَ النَّبِیَّ (ص) فَقالَ: مَنْ یَشْتَرِیهِ مِنّی؟ فَاشْتَراهُ نُعَیْمُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ بِثَمانِمِائَةِ دِرْهَمٍ فَدَفَعَها اِلَیْهِ. رَواهُ الْخَمْسَةُ. وَ زادَ اَبُوداوُدَ: اِذا کانَ اَحَدُکُمْ فَقِیراً فَلْیَبْدَأْ بِنَفْسِهِ فَاِنْ کانَ فِیها فَضْلٌ فَعَلیٰ عِیالِهِ فَاِنْ کانَ فِیها فَضْلٌ فَعَلیٰ ذِی قَرابَتِهِ.(۱)

یعنی، از جابر روایت شده که مردی از انصار غلام‌خودرا پس از موت آزاد کرد (یعنی گفت: أَنْتَ حُرٌّ بَعْدَ مَوْتِی) و مالی جُز اونداشت این خبر به‌رسول‌خدا (ص) رسید، پس فرمود: کیست آنرا از من بخرد؟ نُعَیْم‌بن عبداللّه اورا به‌هشتصد درهم خریداری کرد، رسول‌خدا (ص)

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۱۱۴.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۳ والمصنف/ج۹/ص۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۳.

ثَمَن را به صاحبش داد. این را پنج نفر از صاحبان صِحاح روایت کرده‌اند. و اَبُوداوُد زیاد نموده که رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه یکی از شما فقیر است اوّل خودش را برسد و اگر زیادی داشت، پس بر عِیالش خرج کند و اگر در آن زیاد آمد برخویشان خود صرف نماید. (وبهمین مضمون درکتاب مستدرک نیز وارد شده است(۱)).

۲- ش عَنْ عَلِيٍّ(ع) قَالَ: بَاعَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) خِدْمَةَ الْمُدَبَّرِ وَ لَمْ يَبِعْ رَقَبَتَهُ(۲).

یعنی، روایت شده از علیّ که رسولخدا (ص) خدمت (یعنی کار) مُدَبَّر را فروخت ولی خود او را نفروخت. (نویسنده گوید: چنانکه از حدیث قبل و سایر احادیث استفاده میشود، مولا درزمان حیات خودش می‌توانند بردهٔ مدبّر خودرا بفروشد و مدبّربودن را باطل کنند، بخصوص درهنگام ضرورت و احتیاج، چنانکه درحدیث قبل به آن تصریح شده است).

۲۶- باب أنّه لایجوز بیع الولاء ولاأمّ الولد

۱- ج وش نَهَى النَّبِيُّ(ص) عَنْ بَيْعِ الْوَلاءِ وَ عَنْ هِبَتِهِ(۳).

یعنی، رسولخدا (ص) نهی نمود از فروش و بخشش وَلاء. (یعنی، حقّ وَلاء را نمی‌توان فروخت ویا به کس دیگری هبه کرد. و شرح ولاء در باب هشتم از ابواب ارث ذکرگردید. والبتّه اگرمولای آزاد کننده بمیرد حقّ وَلاءِ او به وَرَثهٔ اوبه شرحی که درسُنّت آمده منتقل میشود).

۲- ش قَالَ النَّبِيُّ(ص): اَلْوَلاءُ لُحْمَةٌ كَلُحْمَةِ النَّسَبِ لايُبَاعُ وَ لايُوهَبُ(۴).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: وَلاء قرابتی است مانند قرابت نسب نه فروخته میشود و نه بخشیده.

۳- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) قَالَ: بِعْنَا أُمَّهَاتِ الْأَوْلادِ عَلىٰ عَهْدِ

---

(۱) مستدرک الوسائل / ج۳/ص ۴۴.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۸۸.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۷۴ و وسائل الشیعه / ج۱۶/ص۵۶ و المصنف / ج۹/ص ۰۳.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۵۶ و ۵۵.

رَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَ أَبِي بَكْرٍ فَلَمَّا كَانَ عُمَرُ نَهَانَا فَانْتَهَيْنَا[1].

يعني، از جابر (رض) روايت شده كه گفت: ما امّهات اولاد را در زمان رسولخدا (ص) و ابي‌بكر فروختيم، پس چون عمر آمد ما را نهي نمود و ما خودداري كرديم.

۴- ج قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَيُّمَا امْرَأَةٍ وَلَدَتْ مِنْ سَيِّدِهَا فَهِيَ مُعْتَقَةٌ عَنْ دُبُرٍ مِنْهُ[2].

يعني، رسولخدا (ص) فرمود: هرزني كه از آقاي خودش داراي فرزند شود، او پس از موت آقايش آزاد گردد.

۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) قَالَ: ذُكِرَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقَالَ: "أَعْتَقَهَا وَلَدُهَا"[3].

يعني، از ابن عبّاس روايت شده كه گفت: نزد رسولخدا (ص) از مادر ابراهيم (يعني ماريه) ياد شد، رسولخدا (ص) فرمود: فرزندش (ابراهيم) او را آزاد نموده.

۲۷- باب حقّ السّيّد على عبده و حقّه على سيّده

۱- ج عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِذَا أَبَقَ الْعَبْدُ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ[4].

يعني، از پيامبر (ص) روايت شده كه فرمود: هرگاه بنده از آقاي خودش فرار كند از او نماز پذيرفته نشود. (وبهمين مضمون در كتاب وسائل نيز ذكر شده است[5]).

۲- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: الْعَبْدُ إِذَا نَصَحَ سَيِّدَهُ وَ أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ كَانَ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ[6].

يعني، از اِبْنِ عُمَر روايت شده كه رسولخدا (ص) فرمود: بنده هرگاه خيرخواهي كند براي آقاي خودش و عبادت پروردگار خودرا نيكو كند براي اوست دو اجر.

۳- ش عَنْ أَبِي ذَرٍّ (رض) قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) يَقُولُ:

---

(۱) التاج الجامع للاصول / ج ۲/ص ۲۷۴.
(۲) التاج الجامع للاصول / ج ۲/ ص ۲۷۴ والمصنف / ج ۷/ص ۲۹۰
(۳) سنن ابن‌ماجه / ج ۲/ص ۸۴۱ و المصنف / ج ۷/ص ۲۹۴.
(۴) التاج الجامع للاصول / ج ۲/ص ۲۷۴.
(۵) وسائل الشيعه / ج ۱۶/ص ۶۱.
(۶) التاج الجامع للاصول / ج ۲/ص ۲۷۵.

أَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ وَ أَلْبِسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ[1].

یعنی، از ابوذرّ روایت شده که گفت، شنیدم رسول خدا(ص) میفرمود: به اسیران و ممالیک طعام بدهید از آنچه خود میخورید و بپوشانید به ایشان از آنچه خود میپوشید.

۴- ج عَنِ الْمَعْرُورِ بْنِ سُوَيْدٍ (رض) قَالَ: مَرَرْنَا بِأَبِي ذَرٍّ بِالرَّبَذَةِ وَ عَلَيْهِ بُرْدٌ وَ عَلَى غُلَامِهِ مِثْلُهُ فَقُلْنَا: يَا أَبَا ذَرٍّ لَوْ جَمَعْتَ بَيْنَهُمَا كَانَتْ حُلَّةً فَقَالَ: إِنَّهُ كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَ رَجُلٍ مِنْ إِخْوَانِي كَلَامٌ وَ كَانَتْ أُمُّهُ أَعْجَمِيَّةً فَعَيَّرْتُهُ بِهَا فَشَكَانِي إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَلَقِيتُهُ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ سَبَّ الرِّجَالَ سَبُّوا أَبَاهُ وَ أُمَّهُ. قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ. هُمْ إِخْوَانُكُمْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ فَأَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ وَ أَلْبِسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ وَ لَاتُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ. رَوَاهُ الثَّلَاثَةُ. وَلَفْظُ أَبِي دَاوُدَ: إِنَّهُمْ إِخْوَانُكُمْ فَضَّلَكُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَمَنْ لَمْ يُلَائِمْكُمْ فَبِيعُوهُ وَ لَاتُعَذِّبُوا خَلْقَ اللَّهِ تَعَالَى[2].

یعنی، روایت شده از مَعْرُورِبْنِ سُوَيْد که گفت: ما گذشتیم به ابوذرّ در ربذه و برتن او بُردی و برتن غلام او بُردی بود (برد پارچۀ خط داری مانند لنگ) گفتیم: ای اباذرّ اگر این دو برد را جمع میکردی حُلّه ای میشد برای خودت، گفت که بین من و بین مردی از برادران اسلامی سخن بمیان آمد و چون مادرش اَعْجَمیّ بود، من او را سرزنش کردم، او به رسول خدا (ص) شکایت کرد، پس من رسول خدا (ص) را ملاقات کردم، فرمود: ای اباذر تو مردی هستی دارای اخلاق جاهلیّ، عرض کردم یَا رَسُولَ اللّه کسی که مردان را بد گوید به پدر و مادرش بد میگویند (یعنی او نیز به پدر من بد گفته بود) حضرت فرمود: ای اباذرّ تو مردی هستی دارای اخلاق جاهلی، آنان برادران شمایند، خدا آنان را زیردست شما قرار داد، به ایشان اطعام کنید هرچه خود میخورید و بپوشانید هرچه میپوشید و

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۲۱ و المصنف / ج۹/ص ۴۴۰.
(۲) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص۲۷۵.

آنان را تکلیفِ زور نکنید،و اگر تکلیف کردید ایشان را کمک کنید. این را سه نفر از صاحبان صِحاح روایت کرده‌اند.ودرلفظ اَبی‌دَاوُد آمده‌است‌که :ایشان برادران شمایند خدا شما را برتری داده بر ایشان،پس آنکه ملایم شما نیست او را بفروشید و خلق خدا را شکنجه وعذاب ننمائید.

۵ـ ج عَنْ عَلِيّ(رض) قَالَ: كَانَ آخِرُ كَلَامِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص): الصَّلَاةَ الصَّلَاةَ اتَّقُوا اللّٰهَ فِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ(۱).

یعنی،از علیّ(ع) روایت شده‌که‌گفت :آخرین کلام رسولخدا (ص) این بودکه :نماز را نمازرا مراعات‌کنید و ازخدا بترسید دربارهٔ مملوک خودتان.

۶ـ ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ(ص) قَالَ:إِذَا أَتَىٰ أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ فَإِنْ لَمْ يُجْلِسهُ مَعَهُ فَلْيُنَاوِلْهُ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ أَوْ أُكْلَةً أَوْ أُكْلَتَيْنِ فَإِنَّهُ وَلِيَ عِلَاجَهُ(۲).

یعنی،از اَبُوهُرَیْره روایت شده‌از رسولخدا (ص) که فرمود: هرگاه برای یکی‌از شما خادمش طعامی آورد اگر اورا سرسفره نمی‌نشانند یک لقمه و یا دولقمه یا یک خوراک ویا دوخوراک به‌او بخورانند زیرا او این طعام‌را مهیّا کرده‌است.

۷ـ ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ(ص) قَالَ: إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ(۳).

یعنی،ابوهریره ازرسولخدا (ص) روایت‌کرده‌که‌فرمود :هرگاه یکی از شما قتال کرد،پس از (صدمه‌زدن به)صورت خودداری کند.

۸ـ ج قَالَ النَّبِيُّ(ص) :مَنْ لَطَمَ مَمْلُوكَهُ أَوْ ضَرَبَهُ فَكَفَّارَتُهُ أَنْ يُعْتِقَهُ(۴).

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود :هرکس سیلی به‌صورت مملوک خود بزند و یا اورا بزند،کفّارهٔاو این استکه او را آزادکند.

۹ـ ش عَنِ النَّبِيِّ(ص)قَالَ:إِذَا عَمِيَ الْمَمْلُوكُ فَلَارِقَّ عَلَيْهِ،وَ

---

(۱)،(۲)،(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۶.

(۴) التاج الجامع للاصول/ج ۲/ص۲۷۶والمصنف/ ج۹/ص ۴۴۱.

الْعَبْدُ إِذَا جُذِمَ فَلَارِقَّ عَلَيْهِ[1].

یعنی، از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: هرگاه مملوک کور شد آزاد شود و عبد هرگاه جُذام شد آزاد گردد.

۱۰ـ عَنْ سُوَيْدِبْنِ مُقَرِّنٍ الْمُزَنِيِّ قَالَ لَقَدْ رَأَيْتُنَا سَبْعَةَ إِخْوَةٍ مَالَنَا خَادِمٌ إِلَّا وَاحِدَةٌ فَلَطَمَهَا أَحَدُنَا فَأَمَرَنَا النَّبِيُّ (ص) أَنْ نُعْتِقَهَا[2].

یعنی، از سُوَيْدِبْنِ مُقَرِّن مُزَنِيّ روایت شده که گفت: ما خود را هفت برادر دیدیم که خادمی نداشتیم جز یکنفر، که یکی از ما به او سیلی زد، پس رسولخدا (ص) ما را امر کرد که او را آزاد گردانیم.

۱۱ـ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: كُنْتُ أَضْرِبُ غُلَاماً لِي، فَسَمِعْتُ مِنْ خَلْفِي صَوْتاً: «اِعْلَمْ، أَبَا مَسْعُودٍ! لَلّٰهُ أَقْدَرُ عَلَيْكَ مِنْكَ عَلَيْهِ» فَالْتَفَتُّ فَإِذَا هُوَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ! هُوَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللّٰهِ. فَقَالَ: «أَمَا لَوْ لَمْ تَفْعَلْ، لَلَفَحَتْكَ النَّارُ، أَوْ لَمَسَّتْكَ النَّارُ»[3].

یعنی، از ابی‌مسعود انصاریّ روایت است که گفت: من غلام خود را میزدم، پس صدائی از پشت سرم شنیدم که: «ای اَبَا مَسْعُود، خداوند قدرتمندتر است برتو از قدرتِ تو براو»، پس توجّه کردم، ناگهان دیدم رسولخدا (ص) است، گفتم: یَا رَسُولَ اللّٰه، او آزاد است برای رضای خدا. پس فرمود: «آگاه باش اگر این کار را انجام نداده بودی، هرآینه آتش تو را مسّ مینمود».

۱۲ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع): أَنَّ رَجُلاً مِنْ بَنِي فهد كَانَ يَضْرِبُ عَبْداً لَهُ وَ الْعَبْد يَقُول: أَعُوذُ بِاللّٰهِ، فَلَمْ يُقْلِعْ عَنْهُ، فَقَالَ أَعُوذُ بِمُحَمَّدٍ، فَأَقْلَعَ الرَّجُلُ عَنْهُ الضَّرْب، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) يَتَعَوَّذُ بِاللّٰهِ فَلَاتُعِيذُهُ، وَ يَتَعَوَّذُ بِمُحَمَّدٍ فَتُعِيذُهُ، وَ اللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ يُجَارَ عَائِذُهُ مِنْ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ الرَّجُلُ: هُوَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللّٰهِ، فَقَالَ: وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَوْ لَمْ تَفْعَلْ لَوَاقَعَ وَجْهَكَ حَرّ

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۳۲. (۲) صحیح الترمذی/ ج۷/ص ۲۷.

(۳) صحیح مسلم / ج۳/ص ۱۲۸۱.

النّارِ(۱)!

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده‌که: مردی از طایفۀ بنی فهد بندۀ خودرا میزد و بنده میگفت پناه می‌برم به‌خدا و او دست برنمیداشت، آن بنده گفت پناه میبرم به‌محمّد پس آن‌مرد به‌احترام محمّد دست برداشت، پس رسولخدا (ص) فرمود: به‌خدا پناه‌میبرد، او را پناه نمی‌دهی، ولی به‌محمّد پناه میبرد، پناهش میدهی و حال‌آنکه خدا سزاوارتراست‌که پناهندۀ او را پناه دهند، آن مرد گفت این بنده آزاد باشد برای خدا، رسولخدا (ص) فرمود: سوگند به‌آنکه مرا فرستاده به‌رسالت اگر این کار را نمی‌کردی حرارت آتش به‌صورتت واقع میشد.

تمام‌شد کتاب فرائض و وصایا وعتق بِحَوْلِ اللّهِ وَ قُوَّتِهِ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۵۸۲ و المصنف / ج۹/ص ۴۴۶.

کتاب النّکاح و الطّلاق و العدّة

قال الله تعالی: وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(۱)

وَ قالَ: وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْواجِکُمْ بَنِینَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ أَفَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ یَکْفُرُونَ(۲)

(۱) باب التّرغیب فی النّکاح

قال الله تعالی: فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنیٰ وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلّاتَعْدِلُوا فَواحِدَةً(۳)

وَ قالَ: وَ أَنْکِحُوا الْأَیامیٰ مِنْکُمْ وَ الصّالِحِینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ إِمائِکُمْ إِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّٰهُ واسِعٌ عَلِیمٌ(۴)

وَ قالَ: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّیَّةً(۵)

۱- ج عَنْ عَبْدِاللّٰهِ (رض): قالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) یَقُولُ: یا مَعْشَرَ الشَّبابِ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْکُمُ الْباءَةَ فَلْیَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَ أَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَعَلَیْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وِجاءٌ(۶)

یعنی: روایت شده از عبدالله بن عمر که گفت شنیدم رسولخدا (ص)

---

(۱) قرآن/سورهٔ روم/آیهٔ ۲۱.
(۲) قرآن/سورهٔ نحل/آیهٔ ۷۲.
(۳) قرآن/سورهٔ نساء /آیهٔ ۳.
(۴) قرآن/سورهٔ نور/آیهٔ ۳۲.
(۵) قرآن/سورهٔ رعد/آیهٔ ۳۸.
(۶) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۸ و المصنف/ ج۶/ص۱۶۹ .

میفرمود: ای گروه جوانان هرکس ازشما استطاعت نکاح دارد تزویج کند زیراکه آن بهتر چشم را میپوشاند و بهتر فرج را حفظ میکند و کسیکه استطاعت ندارد پس براوست روزه گرفتن زیراکه روزه قاطع شهوت است.

۲- ش رُوِیَ اَنَّهُ جٰاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ (ص) فَقٰالَ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ لَیْسَ عِنْدِی طَوْلٌ فَأَنْکِحَ النِّسٰاءَ فَإِلَیْکَ أَشْکُو الْعُزُوبِیَّةَ، فَقٰالَ: وَفِّرْ شَعْرَجَسَدِکَ، وَ أَدِمِ الصِّیٰامَ فَفَعَلَ، فَذَهَبَ مٰا بِهِ مِنَ الشَّبَقِ.(۱)

یعنی، روایت شده که مردی خدمت رسولخدا (ص) آمد و گفت ای رسول خدا، من تمکّنی ندارم که زنی به نکاح آورم و از عزوبت خدمت شما شکایت دارم، رسولخدا (ص) فرمود: موی بدنت را زیاد کن و همواره روزه بگیر، او چنین کرد و شدّت شهوت او رفع شد.

۳- ج عَنْ أَنَسٍ (رض) قٰالَ: جٰاءَ ثَلاٰثَةُ رَهْطٍ إِلٰی بُیُوتِ أَزْوٰاجِ النَّبِیِّ (ص) یَسْأَلُونَ عَنْ عِبٰادَةِ النَّبِیِّ (ص) فَلَمّٰا أُخْبِرُوا كَأَنَّهُمْ تَقٰالُّوهٰا فَقٰالُوا: وَ أَیْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِیِّ (ص) قَدْ غُفِرَ لَهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مٰا تَأَخَّرَ فَقٰالَ أَحَدُهُمْ: أَمّٰا أَنَا فَإِنِّی أُصَلِّی اللَّیْلَ أَبَداً. وَ قٰالَ آخَرُ: أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَ لاٰ أُفْطِرُ. وَ قٰالَ آخَرُ: أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسٰاءَ فَلاٰ أَتَزَوَّجُ أَبَداً فَجٰاءَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِلَیْهِمْ فَقٰالَ: أَنْتُمُ الَّذِینَ قُلْتُمْ كَذٰا وَكَذٰا أَمٰا وَ اللّٰهِ إِنِّی لَأَخْشٰاكُمْ لِلّٰهِ وَ أَتْقٰاكُمْ لَهُ لٰكِنِّی أَصُومُ وَ أُفْطِرُ وَ أُصَلِّی وَ أَرْقُدُ وَ أَتَزَوَّجُ النِّسٰاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِی فَلَیْسَ مِنِّی.(۲)

یعنی، روایت شده از انس که سه نفر آمدند به خانه‌های زنان رسولخدا (ص) و سؤال میکردند از عبادت پیغمبر (ص) و چون خبر داده شدند گویا ایشان کم شمردند و گفتند ماکجا وپیغمبر کجا او آمرزیده شده گناهیکه جلوتر کرد و گناهیکه عقب تر نموده، یکی از ایشان گفت من تمام شب را نماز میخوانم، دیگری گفت تمام روزگار روزه میگیرم و هیچ روزی افطار نمی‌کنم و دیگری گفت از زنان کناره‌گیری کرده و هرگز تزویج نمی‌کنم، پس رسول

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۷۸.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۸ والمصنف / ج۶/ص ۱۶۷.

خدا (ص) آمد و فرمود: شمائید که چنین و چنان گفته اید، آگاه باشید که من از شما بیشتر از خدا میترسم و بهتر از شما پرهیزکارم، ولیکن روزه میگیرم و افطار هم میکنم و نماز می‌خوانم و خواب هم میکنم و زنان را تزویج میکنم، پس هرکس از سنّت و روش من اعراض کند از من نیست.

۴- ش عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: إِنَّ جَمَاعَةً مِنَ الصَّحَابَةِ كَانُوا حَرَّمُوا عَلَى أَنْفُسِهِمُ النِّسَاءَ وَ الْإِفْطَارَ بِالنَّهَارِ وَ النَّوْمَ بِاللَّيْلِ فَأَخْبَرَتْ أُمُّ سَلَمَةَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَ تَرْغَبُونَ عَنِ النِّسَاءِ، إِنِّي آتِي النِّسَاءَ وَ آكُلُ بِالنَّهَارِ، وَأَنَامُ بِاللَّيْلِ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي، وَ أَنْزَلَ اللَّهُ: «لَاتُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَاتَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَايُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالاً طَيِّباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ» فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا قَدْ حَلَفْنَا عَلَى ذَلِكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «لَايُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» إِلَى قَوْلِهِ: «ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ».(۱)

یعنی، از علیّ (ع) روایت شده که فرمود: جماعتی از اصحاب حرام کرده بودند برخود زنان و چیزخوردن روز و خوابیدن شب را: پس اُمّ سَلَمه آنرا به رسولخدا (ص) خبر داد، رسولخدا (ص) به سوی اصحاب خود بیرون آمد و فرمود: آیا از زنان اعراض میکنید، من نزد زنان میروم و روز غذا میخورم، و شب میخوابم، پس هرکه از سنّت من اعراض کند از من نیست، و خدا آیات (۸۷ و ۸۸ سورهٔ مائده را) نازل کرد که (می‌فرماید) «روزیهای پاکیزه را که برای شما حلال شده حرام مگردانید و تعدّی مکنید که خدا تعدّی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد و از آنچه خدا روزی شما کرده بخورید حلال و پاکیزه و از خدائی که به آن ایمان آورده اید بترسید»، گفتند: یَا رَسُولَ اللّه ما بر این کار قسم خورده ایم، پس خدا (آیهٔ ۸۹ سورهٔ مائده را) نازل کرد که (می‌فرماید): خدا شما را به قسمهای لغو

---

(۱) وسائل الشیعه / ج ۱۴/ ص ۸ و ۹.

مؤاخذه نمی‌کند ولیکن شما را مؤاخذه می‌کند به قسم‌هائی که با عزم وتصمیم بسته اید، پس کفّارهٔ آن طعام دادن ده مسکین است از متوسّط آنچه اطعام میکنید خانوادهٔ خودتان را و یا پوشانیدن آنان ویا آزاد کردن گردنی، پس آنکه نیابد ونتواند پس روزه گرفتن سه روز (را باید انجام دهد)، این است کفارهٔ سوگندهای شما چون سوگند خوردید، و قسم‌های خودرا حفظ کنید.

۵-ش عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ (ع) قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةُ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ عُثْمَانَ يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَخَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مُغْضَباً يَحْمِلُ نَعْلَيْهِ حَتَّى جَاءَ إِلَى عُثْمَانَ فَوَجَدَهُ يُصَلِّي فَانْصَرَفَ عُثْمَانُ حِينَ رَأَى رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَقَالَ لَهُ: يَا عُثْمَانُ لَمْ يُرْسِلْنِي اللّٰهُ بِالرَّهْبَانِيَّةِ وَلٰكِنْ بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ أَصُومُ وَ أُصَلِّي وَ أَلْمِسُ أَهْلِي، فَمَنْ أَحَبَّ فِطْرَتِي فَلْيَسْتَنَّ بِسُنَّتِي، وَ مِنْ سُنَّتِيَ النِّكَاحُ.[1] وَ فِي رِوَايَةٍ: إِنَّ ثَلَاثَ نِسْوَةٍ أَتَيْنَ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَقَالَتْ إِحْدَاهُنَّ إِنَّ زَوْجِي لَايَأْكُلُ اللَّحْمَ، وَ قَالَتِ الْأُخْرَىٰ: إِنَّ زَوْجِي لَايَشَمُّ الطِّيبَ، وَ قَالَتِ الْأُخْرَىٰ: إِنَّ زَوْجِي لَايَقْرَبُ النِّسَاءَ فَخَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) يَجُرُّ رِدَاءَهُ حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللّٰهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: مَا بَالُ أَقْوَامٍ مِنْ أَصْحَابِي لَايَأْكُلُونَ اللَّحْمَ وَ لَايَشَمُّونَ الطِّيبَ وَ لَايَأْتُونَ النِّسَاءَ، أَمَا إِنِّي آكُلُ اللَّحْمَ وَ أَشَمُّ الطِّيبَ وَ آتِي النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي.[2]

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که فرمود: زن عُثمان بن مَظْعُون آمد خدمت رسولخدا (ص) و گفت یا رَسُولَ اللّه، عثمان روز را روزه میگیرد و شب را قیام میکند، پس رسولخدا (ص) از منزل خود بیرون شد بحال غضب چنانکه نَعْلَیْن خودرا بدست گرفت تا آمد نزد عثمان و دید نماز میخواند، و چون عثمان رسولخدا(ص) را دید از نماز خواندن منصرف شد، رسولخدا (ص) به او فرمود: ای عثمان، خدا مرا نفرستاده به رُهْبانیّت ولیکن مرا فرستاده به دین سادهٔ آسان، روزه میگیرم و نماز میخوانم و با عیالم همبستر میشوم،

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۷۴ والمصنف/ ج۷/ص۱۵۰ و ۱۵۱.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۷۴.

پس آنکه دین فطری مرا قبول دارد باید به روش من باشد، و از روش من است نکاح. و در روایت دیگر: سه نفر زن خدمت رسول خدا (ص) آمدند یکی از آنان گفت شوهرمن گوشت نمیخورد ودیگری گفت شوهرمن عطر نمی‌زند و دیگری گفت، شوهرمن نزدیک زنان نمیرود، پس رسولخدا (ص) بیرون آمد درحالیکه ردای خودرا به زمین میکشید تا آنکه منبررفت و حمد خدا کرد و ثنای اورا یاد کرد، سپس فرمود: چه‌شده‌که اقوامی از اصحابم گوشت نمی‌خورند و بوی خوش استشمام نمی‌کنند و نزد زنان نمی‌روند، آگاه باشیدمن گوشت میخورم و بوی خوش استشمام میکنم و نزد زنان میروم پس هرکس از روش من اعراض‌کند ازمن نیست.

۶ــ ج عَنْ أَبِي أَيُّوبَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: أَرْبَعٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ: الْحَيَاءُ وَ التَّعَطُّرُ وَ السِّوَاكُ وَ النِّكَاحُ.[1]

یعنی، از ابی ایّوب روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: چهار چیزاز سنّت پیامبران است: حیاء و عطرزدن و مسواک کردن ونکاح‌نمودن.

۷ــ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَالَ: تَزَوَّجُوا فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الْأُمَمَ غَدًا فِي الْقِيَامَةِ حَتَّى إِنَّ السِّقْطَ يَجِيءُ مُحْبَنْطِئاً عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَيُقَالُ لَهُ: اُدْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ: لَا حَتَّى يَدْخُلَ أَبَوَايَ الْجَنَّةَ قَبْلِي.[2]

یعنی، از جعفربن محمد (ع) روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: تزویج‌کنید که من فردای قیامت به‌کثرت‌شما مباهات کنم تا آن اندازه که طفل سقط شده فردای قیامت میآید بردر بهشت و آنرا می‌زند، پس به‌او گفته‌شود داخل بهشت‌شو: میگوید نه تاپدر و مادرم پیش ازمن وارد شوند.

۸ــ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَا يَمْنَعُ الْمُؤْمِنَ أَنْ يَتَّخِذَ أَهْلاً لَعَلَّ اللّٰهَ يَرْزُقُهُ نَسَمَةً تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ.[3] وَقَالَ: مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ مِنَ التَّزْوِيجِ.[4] وَقَالَ (ص) اتَّخِذُوا الْأَهْلَ فَإِنَّهُ أَرْزَقُ لَكُمْ.[5]

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۸ والمصنف/ ج۶/ص ۱۷۳.
(۲)و (۳)و (۴)و (۵) وسائل الشیعه/ ج۱۴/ص ۳. و ج۱۵/ص۹۷.

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: چه چیز مانع مؤمن است از گرفتن عیال شاید خدا اورا فرزندی عطا کند که زمین به گفتن لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰه سنگین شود. و فرمود: بنائی در اسلام که محبوبتر باشد نزد خدا از تزویج نباشد. و فرمود: عیال بگیرید که آن روزی شما را فراوان تر میکند.

۹- ج قٰالَ النَّبِیُّ (ص): ثَلاٰثَةٌ حَقٌّ عَلَی اللّٰهِ عَوْنُهُمْ: اَلْمُکٰاتَبُ الَّذِی یُرِیدُ الْأَدٰاءَ، وَ النّٰاکِحُ الَّذِی یُرِیدُ الْعَفٰافَ، وَ الْمُجٰاهِدُ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ.[1]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: سه طایفه برخدا حقّ دارند که ایشان را یاری کند: آن مکاتبی که میخواهد مالُ الْمُکٰاتَبه را اداکند و تزویج کننده ای که میخواهد عفّت ورزد، و آنکه درراه خدا جهاد میکند.

۱۰- ش عَنِ الْبٰاقِرِ (ع) قٰالَ: قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) قٰالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: إِذٰا أَرَدْتُ أَنْ أَجْمَعَ لِلْمُسْلِمِ خَیْرَ الدُّنْیٰا وَ خَیْرَ الْآخِرَةِ جَعَلْتُ لَهُ قَلْبًا خٰاشِعًا، وَ لِسٰانًا ذٰاکِرًا، وَ جَسَدًا عَلَی الْبَلاٰءِ صٰابِرًا وَ زَوْجَةً مُؤْمِنَةً تَسُرُّهُ إِذٰا نَظَرَ إِلَیْهٰا، وَ تَحْفَظُهُ إِذٰا غٰابَ عَنْهٰا فِی نَفْسِهٰا وَ مٰالِهِ[2] وَ قٰالَ (ص): مِنْ سَعٰادَةِ الْمَرْءِ الزَّوْجَةُ الصّٰالِحَةُ.[3]

یعنی، حضرت باقر (ع) ازرسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود خدای عَزَّوَجَلّ فرموده چون بخواهم خیردنیا وآخرت را برای مسلمانی جمع کنم برای او دل خاشع و لسان ذاکر و تنی که بر بلاء صابر وهمسر مؤمنه ای قرار میدهم که چون به آن همسر نظرکند مسرور شود و چون غایب از او شود او را درباره خودش و مالش حفظ نماید. و فرمود: از سعادت مرد همسر شایسته است.

۱۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبٰائِهِ (ع) قٰالَ: قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ تَرَکَ التَّزْوِیجَ مَخٰافَةَ الْعِیلَةِ فَقَدْ سٰاءَ ظَنُّهُ بِاللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ: إِنْ یَکُونُوا فُقَرٰاءَ یُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ.[4] وَقٰالَ (ص): مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَلْقَی اللّٰهَ طٰاهِرًا مُطَهَّرًا فَلْیَلْقَهُ بِزَوْجَةٍ.[5]

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۹.
(۲) و (۳) و (۴) و (۵) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص۲۳ و ۲۴ و ۲۵.

یعنی،جعفر بن محمّد از پدرانش از رسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود :کسیکه ترک تزویج کند برای ترس از فقر محقّقاً گمانش به خدای عزّوجلّ بد است زیرا خدایتعالی در سورهٔ نور آیهٔ ۳۲ فرموده : (ای جامعهٔ اسلامی) **به نکاح درآورید مردان بی‌زن وزنان بی‌شوهرخود و شایستگان از بندگان خود و کنیزان خودرا (یعنی اسرای جنگی‌را) اگر فقیر باشند خدا ازفضل خود ایشان را بی‌نیاز می‌کند و خدا گشایش دهندهٔ داناست .** ورسولخدا(ص)فرمود : کسی‌که خشنود میکند اورا که خدارا طاهر و مطهّر ملاقات کند پس باید اورا با زوجه‌ای ملاقات کند.

۱۲ـ ش **عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: أَتىٰ رَسُولَ اللّٰهِ (ص)شٰابٌّ مِنَ الْأَنْصٰارِ فَشَكٰا إِلَيْهِ الْحٰاجَةَ ،فَقٰالَ لَهُ: تَزَوَّجْ ،فَقٰالَ الشّٰابُّ: إِنّي لَأَسْتَحْيي أَنْ أَعُودَ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَلَحِقَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصٰارِ فَقٰالَ: إِنَّ لي بِنْتاً وَسيمَةً فَزَوَّجَهٰا إِيّٰاهُ ،قٰالَ: فَوَسَّعَ اللّٰهُ عَلَيْهِ ، فَأَتَى الشّٰابُّ النَّبِيَّ(ص) فَأَخْبَرَهُ ،فَقٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) : يٰا مَعْشَرَ الشَّبٰابِ عَلَيْكُمْ بِالْبٰاهِ**[1] **وَ فِي رِوٰايَةٍ: فَشَكىٰ إِلَيْهِ الْحٰاجَةَ ، فَأَمَرَهُ بِالتَّزْويجِ فَفَعَلَ ثُمَّ أَتٰاهُ فَشَكىٰ إِلَيْهِ الْحٰاجَةَ فَأَمَرَهُ بِالتَّزْويجِ حَتّىٰ أَمَرَهُ ثَلاٰثَ مَرّٰاتٍ**[2]

یعنی،ازجعفربن محمّد (ع) روایت شده که جوانی از انصار خدمت رسولخدا (ص) آمد و از احتیاج شکایت کرد ،رسولخدا (ص) به او فرمود : تزویج کن ،جوان گفت من شرم میکنم که باز اعاده کنم و برگردم به‌سوی رسولخدا (ص) ،پس مردی از انصار خود را به او رسانید و گفت مرا دختر خوشگلی است و دختر را به او تزویج کرد ،گفت :پس خدا براو وسعت داد که آمد خدمت رسولخدا (ص) و آن حضرت را خبرداد ،حضرت فرمود :ای گروه جوانان برشما باد به تزویج ،و در روایتی،آن جوان سه مرتبه خدمت رسولخدا (ص) آمد و ازحاجت شکایت کرد و هرسه مرتبه رسولخدا (ص) او را امر به تزویج نمود تاآنکه تزویج کرد .

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۲۵و۲۶ .

۱۳- ج قالَ النَّبِیُّ (ص): حُبِّبَ إِلَیَّ مِنَ الدُّنْیَا النِّسَاءُ وَ الطِّیبُ وَ جُعِلَتْ قُرَّةُ عَیْنِی فِی الصَّلَاةِ.(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: از دنیا محبوبست نزدمن زنان و عطر، و نورچشم من در نماز قرارشده است.

۱۴- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَا أُصِیبُ مِنْ دُنْیَاکُمْ إِلَّا النِّسَاءَ وَ الطِّیبَ(۲). وَقَالَ(ص): جُعِلَ قُرَّةُ عَیْنِی فِی الصَّلَاةِ، وَ لَذَّتِی فِی النِّسَاءِ.(۳)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: من از دنیای شما بهره نمی‌برم جز از زنان و بوی خوش. و فرمود: نورچشمم قرارداده شده در نماز و لذّتم در زنان.

۱۵- ج عَنْ سَعْدِبْنِ أَبِی‌وَقَّاصٍ (رض) قَالَ: أَرَادَ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ أَنْ یَتَبَتَّلَ فَنَهَاهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ لَوْ أَجَازَ لَهُ ذٰلِکَ لَاخْتَصَیْنَا.(۴)

یعنی، از سَعْدِبْنِ اَبی‌وَقّاص روایت شده که گفت: عُثْمان بْن مَظْعون خواست خودرا از ازدواج و دنیا منقطع سازد و به‌عبادت پردازد، رسولخدا (ص) اورا نهی‌کرد، و اگر رسولخدا (ص) اجازه میداد ما شهوت را ازبین میبردیم و اخته میکردیم.

۱۶- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ أَحَبَّ أَنْ یَلْقَی اللّٰهَ طَاهِرًا مُطَهَّرًا فَلْیَلْقَهُ بِزَوْجَةٍ.(۵)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: آنکه دوست دارد که خدارا ملاقات کند پاک و پاکیزه، باید اورا با همسر ملاقات کند.

۱۷- ش قالَ النَّبِیُّ(ص): رَکْعَتَانِ یُصَلِّیهِمَا مُتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ عَزَبٍ یَقُومُ لَیْلَهُ وَ یَصُومُ نَهَارَهُ(۶). وَ فِی رِوَایَةٍ: رَکْعَتَانِ یُصَلِّیهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِینَ رَکْعَةً یُصَلِّیهَا غَیْرُ مُتَزَوِّجٍ.(۷) وَ عَنْهُ (ص) قَالَ: أَکْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْعُزَّابُ.(۸)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: دورکعتی‌که آنرا مرد زن دار بجاآورد

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۹.
(۲)و (۳) وسائل الشیعه/ ج۱۴/ص ۱۰.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۹والمصنف/ ج۶/ص ۱۶۸.
(۵)و (۶)و (۷)و (۸) وسائل الشیعه/ ج۱۴/ص ۶ و ۷ و ۸.

بهتر از آنستکه مرد عزب شب خودرا به عبادت بپا دارد و روزخود را روزه بگیرد. و در روایتی فرمود: دورکعتی را که همسردار بجا آرد بهتر از هفتاد رکعت آنکسی است که همسر ندارد. وفرمود: بیشتر اهل آتش زنان ومردان عَزَب می باشند.

۱۸- ش عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ (ع) قَالَ: نَهَىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) النِّسَاءَ أَنْ يَتَبَتَّلْنَ وَ يُعَطِّلْنَ أَنْفُسَهُنَّ مِنَ الْأَزْوَاجِ[1].

یعنی، از جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) زنان را نهی فرمود ازاینکه خودرا از ازدواج منقطع ساخته وازتزویج خودرا بازدارند.

۱۹- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي رَجُلٌ شَابٌّ وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَىٰ نَفْسِي الْعَنَتَ وَ لَا أَجِدُ مَا أَتَزَوَّجُ بِهِ النِّسَاءَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذٰلِكَ فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذٰلِكَ فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذٰلِكَ فَقَالَ: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ فَاخْتَصِ عَلَىٰ ذٰلِكَ أَوْ ذَرْ[2].

یعنی، از ابوهریره روایت شده که گفتم یَا رَسُولَ اللّٰه مردجوانی هستم و میترسم نفس من مرا به زنا وادارد و چیزی که با آن تزویج کنم نیافته ام، رسولخدا (ص) ساکت شد، گوید من این سئوال را تکرار کردم تا آنکه پیامبر (ص) فرمود: ای اباهریره قلم تقدیر به آنچه بکنی مقدّرشده یا خودرا روی این کار اخته کن و یا رها کن (البتّه منظور رسولخدا (ص) مخیّرکردن ابوهریره براین کار نبوده بلکه آنحضرت اورا تهدید نموده است که چرا صبرنمی کنی تا خدا گشایشی درکارت بوجود آورد).

۲۰- ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللّٰهَ فِي النِّصْفِ الْآخَرِ أَوِ الْبَاقِي[3].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: آنکه تزویج کند نصف دین خودرا حفظ کرده، پس باید از خدا بترسد درنصف دیگر ویا نصف باقی

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۱۷.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۹.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۵.

۲۱- ش عَنْ أَبِی عَبْدِاللّٰهِ عَنْ أَبِیهِ قٰالَ: کٰانَ بِالْمَدِینَةِ رَجُلاٰنِ فَقٰالاٰ لِرَجُلٍ وَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) یَسْمَعُ: إِذٰا افْتَتَحْتُمُ الطّٰائِفَ إِنْ شٰاءَاللّٰهُ فَعَلَیْکَ بِابْنَةِ غَیْلاٰنَ الثَّقَفِیَّةِ فَإِنَّهٰا شُمُوعٌ بَخْلاٰءُ، مُبَتَّلَةٌ هَیْفٰاءُ شَنْبٰاءُ، إِذٰا جَلَسَتْ تَثَنَّتْ وَ إِذٰا تَکَلَّمَتْ غَنَّتْ، تُقْبِلُ بِأَرْبَعٍ وَ تُدْبِرُ بِثَمٰانٍ،بَیْنَ رِجْلَیْهٰا مِثْلُ الْقَدَحِ،فَقٰالَ النَّبِیُّ(ص): لاٰأَرٰاکُمٰا إِلاّٰ مِنْ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجٰالِ،فَأَمَرَ بِهِمٰا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَغَرَّبٰا إِلیٰ مَکٰانٍ یُقٰالُ لَهُ:الْعَرٰایٰا ،وَ کٰانٰا یَتَسَوَّقٰانِ فِی کُلِّ جُمُعَةٍ.(۱)

یعنی،ازحضرت باقرروایت شده‌که‌گفت : درمدینه دو مرد بودندکه به‌مردی گفتند چون طائف را فتح کردید اگرخدا خواست ،پس بر تو باد دختر غَیْلاٰن الثَّقَفِیّه که او خوش و خندان است مانند شاخۀگل جدا شده دندان سفید و کمرباریک است ،چون بنشیند دو زانو است ،و چون سخن گوید طرب‌آورد ،چون روآورد به‌چهار راست و چون پشت‌کند به‌هشت است ،بین دوپای او مانند قَدَح است ، رسولخدا (ص) فرمود شما را نمی‌بینم مگر از مردمان دارای‌احتیاج به‌نکاح ،پس رسولخدا (ص) امرکرد ایشان را تبعید کردندبه‌مکانی بنام عَرٰایٰا و در هرجمعه به‌بازار مدینه می‌آمدند. (نویسنده گوید :بعضی‌از احادیث این ابواب موافق با کتاب خدا وسنّت رسول(ص) نیست ،ولی چون‌بنای ما نقل‌احادیث بوده ،چنین روایاتی را نیز ذکر می‌کنیم .بهرحال هرکس حدیث فوق‌را تحریف‌وبهم‌بافته نظرش‌تنوّع بوده).

۲۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبٰائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قٰالَ لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحٰابِهِ یَوْمَ جُمُعَةٍ: هَلْ صُمْتَ الْیَوْمَ؟ قٰالَ:لاٰ،قٰالَ: فَهَلْ صَدَّقْتَ الْیَوْمَ بِشَیْءٍ؟ قٰالَ: لاٰ،قٰالَ لَهُ :قُمْ فَأَصِبْ مِنْ أَهْلِکَ فَإِنَّهُ مِنْکَ صَدَقَةٌ عَلَیْهٰا.(۲)

یعنی،جعفربن محمد از پدرانش ازرسولخدا (ص) روایت‌کرده که رسولخدا (ص) به‌مردی از اصحابش روزجمعه فرمود :آیا امروز روزه گرفته‌ای؟ گفت نه ،فرمود :آیا امروز چیزی صدقه‌داده‌ای؟ گفت

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۴۸و۱۴۹.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۷۶.

خیر، فرمود: برخیز به اهل خود برس زیرا این از تو برا و صدقه خواهد بود.

۲۳- ش یُرْوی عَنِ النَّبِیِّ (ص) أَنَّ أَبا ذَرٍّ سَأَلَهُ عَنِ الرَّجُلِ یَکُونُ مَعَهُ أَهْلُهُ فِی سَفَرٍ لایَجِدُ الْماءَ یَأْتِی أَهْلَهُ؟ فَقالَ: ائْتِ أَهْلَکَ تُؤْجَرْ، فَقالَ: یا رَسُولَ اللّٰهِ آتِیهِمْ وَ أُوجَرُ؟ فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): کَما أَنَّکَ إِذا أَتَیْتَ الْحَرامَ أُزِرْتَ وَ کَذٰلِکَ إِذا أَتَیْتَ الْحَلالَ أُجِرْتَ[1].

یعنی، روایت میشود که ابوذرّ از رسولخدا (ص) سئوال کرد از همبستر شدن و دخول مرد با زنش درجائیکه آب یافت نمیشود؟ رسولخدا (ص) فرمود: این کار را انجام ده اجر میبری، عرض کرد یا رَسُولَ اللّٰه، با زنم همبستر گردم و اجر داده شوم، رسولخدا (ص) فرمود: چنانکه هرگاه حرامی مرتکب بشوی وِزر میبری همینطور هرگاه حلالی انجام دهی اجر داده شوی.

۲۴- ش عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ (ع) قالَ: أَتَی النَّبِیَّ (ص) رَجُلٌ فَقالَ: یا رَسُولَ اللّٰهِ، إِنّی أَحْمِلُ أَعْظَمَ ما یَحْمِلُ الرِّجالُ، فَهَلْ یَصْلُحُ لِی أَنْ آتِیَ بَعْضَ ما لِی مِنَ الْبَهائِمِ ناقَةً أَوْ حِمارَةً؟ فَإِنَّ النِّساءَ لایَقْوَیْنَ عَلیٰ ما عِنْدِی، فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّ اللّٰهَ تَبارَکَ وَتَعالیٰ لَمْ یَخْلُقْکَ حَتّیٰ خَلَقَ لَکَ ما یَحْتَمِلُکَ مِنْ شَکْلِکَ، فَانْصَرَفَ الرَّجُلُ فَلَمْ یَلْبَثْ أَنْ عادَ إِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقالَ لَهُ مِثْلَ مَقالَتِهِ فِی أَوَّلِ مَرَّةٍ، فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَیْنَ أَنْتَ مِنَ السَّوْداءِ الْعَنَطْنَطَةِ؟ قالَ: فَانْصَرَفَ الرَّجُلُ فَلَمْ یَلْبَثْ أَنْ عادَ فَقالَ یا رَسُولَ اللّٰهِ أَشْهَدُ أَنَّکَ رَسُولُ اللّٰهِ حَقّاً إِنّی قَدْ طَلَبْتُ مَنْ أَمَرْتَنِی بِهِ فَوَقَعْتُ عَلیٰ شَکْلِی مِمّا یَحْتَمِلُنِی وَ قَدْ أَقْنَعَنِی ذٰلِکَ[2].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: مردی آمد خدمت رسولخدا (ص) و گفت آلت رجولیّت من بزرگترین آلت رجال است، آیا شایسته است برایم که درآیم ببرخی از آنچه حیوانات از شتر

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۷۷.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۳۸.

ویا دراز گوش دارم، زیرا که زنان توانائی برآنچه نزد من است ندارند؟ رسولخدا (ص) فرمود: خدایتعالی تورا نیافرید تا آنکه برای تو آفریده کسی راکه حمل کند آنچه داری از مانند تو، آنمرد برگشت و رفت و مدّتی نگذشت که نزد رسولخدا (ص) برگشت و همان گفتار را تکرار کرد، رسولخدا (ص) به او فرمود: توکجائی و چه خبرداری از زن سیاه درازگردن، آنمرد رفت و مدّتی نگذشت که خدمت رسولخدا (ص) برگشت و گفت شهادت میدهم که تو رسول خدائی حقّاً، من آنچه امرکرده بودی جویا شدم و یافتم و با او آمیزش کردم و دیدم او مانند من است و متحمّل میشود آنچه را دارم و مرا قانع نمود.

۲۵- ج عَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ (رض) قٰالَ قٰالَ سُلَیْمٰانُ بْنُ دٰاوُدَ عَلَیْهِمَا السَّلامُ: لَاَطُوفَنَّ اللَّیْلَةَ بِمِائَةِ امْرَأَةٍ تَلِدُ کُلُّ امْرَأَةٍ غُلٰاماً یُقٰاتِلُ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَقٰالَ لَهُ الْمَلَکُ: قُلْ إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ فَلَمْ یَقُلْ وَ نَسِیَ فَطٰافَ بِهِنَّ وَ لَمْ تَلِدْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةٌ نِصْفَ اِنْسٰانٍ. قٰالَ النَّبِیُّ (ص): لَوْ قٰالَ إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ لَمْ یَحْنَثْ وَ کٰانَ أَرْجٰی لِحٰاجَتِهِ.

یعنی، از ابی هریره روایت شده که گفت: سُلَیمان بن داوُد (ع) گفت البتّه امشب به صد زن طواف خواهم کرد که هرزنی غلامی تولّد کند که درراه خدا قتال کند، فرشته به او گفت بگو إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ، پس فراموش کرد و نگفت و به زنان طواف کرد و از ایشان چیزی نشد جُز زنی که نصف انسانی تولدکرد. رسولخدا (ص) فرمود: اگر سُلَیمان إِنْ شٰاءَ اللّٰه گفته بود سوگندش را نشکسته و به برآورده شدن حاجتش امیدبیشتری بود (نویسنده گوید این حدیث دارای اشکالاتی است).

۲۶- ش عَنِ الرِّضٰا (ع) قٰالَ: نَزَلَ جَبْرَئِیلُ عَلَی النَّبِیِّ (ص) فَقٰالَ یٰا مُحَمَّدُ رَبُّکَ یُقْرِئُکَ السَّلامَ وَ یَقُولُ: إِنَّ الْاَبْکٰارَ مِنَ النِّسٰاءِ بِمَنْزِلَةِ الثَّمَرِ عَلَی الشَّجَرِ، إِذٰا أَدْرَکْنَ مٰا یُدْرِکُ النِّسٰاءُ فَلَیْسَ لَهُنَّ دَوٰاءٌ إِلَّا الْبُعُولَةُ وَ إِلّا لَمْ یُؤْمَنْ عَلَیْهِنَّ الْفَسٰادُ لِاَنَّهُنَّ بَشَرٌ، قٰالَ فَقٰامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ فَقٰالَ یٰا رَسُولَ اللّٰهِ فَمَنْ نُزَوِّجُ؟ فَقٰالَ: الْاَکْفٰاءَ فَقٰالَ: وَ مَنِ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۷۹و ۲۸۰.

اَلْاَکْفٰاءُ؟ فَقٰالَ: اَلْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَکْفٰاءُ بَعْضٍ، اَلْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَکْفٰاءُ بَعْضٍ. ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ حَتّٰی زَوَّجَ ضُبٰاعَةَ بِنْتَ الزُّبَيْرِبْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اَلْمِقْدٰادَ بْنَ الْاَسْوَدِ الْكِنْدِيَّ، ثُمَّ قٰالَ: أَيُّهَا النّٰاسُ اِنَّمٰا زَوَّجْتُ ابْنَةَ عَمّي الْمِقْدٰادَ لِيَتَّضِعَ النِّكٰاحُ.(1)

یعنی، از حضرت رضا (ع) روایت شده که گفت، جبرئیل بررسولخدا (ص) نازل شد و فرمود: یٰا مُحَمَّد پروردگارت به تو سلام میرساند و میفرماید که زنان بِکْر بمنزلهٔ میوهٔ بردرختند، همانا زنان باکره چون به بلوغ رسند برای آنان دوائی جُزشوهرکردن نیست وگرنه محفوظ از فساد نباشند زیرا آنان بشرند، پس مردی برخاست و گفت یٰا رَسُولَ اللّٰه، به که تزویج دهیم، فرمود: به همتا، عرض کرد همتا که باشد؟ فرمود: مؤمنین بعضی از ایشان همتای بعض دیگرند، مؤمنین بعضی از ایشان همتای بعض دیگرند. سپس رسول خدا (ص) از منبر پائین نیامد مگرآنکه ضُبٰاعَه دختر زُبَیْر بْن عبدالمطّلب را به مِقْدٰاد بْن اَلْاَسْود اَلْكِنْدِیّ تزویج نمود، سپس فرمود: ای مردم همانا من دخترعمویم را به مقداد تزویج کردم تا امر نکاح پائین بیاید.

۲۷ـ ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ أَرٰادَ الْبَقٰاءَ وَ لٰابَقٰاءَ فَلْيُبٰاكِرِ الْغَدٰاءَ وَلْيُجَوِّدِ الْحِذٰاءَ وَ لْيُخَفِّفِ الرِّدٰاءَ وَلْيُقِلَّ مُجٰامَعَةَ النِّسٰاءِ.(2) وَ قٰالَ(ص): تَعَلَّمُوا مِنَ الدّيكِ خَمْسَ خِصٰالٍ: مُحٰافَظَتَهُ عَلٰی أَوْقٰاتِ الصَّلاٰةِ وَ الْغَيْرَةَ وَ السَّخٰاءَ وَ الشَّجٰاعَةَ وَ كَثْرَةَ الطَّرُوقَةِ.(3)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه بخواهد باقی بماند درحالیکه بقائی نیست باید صبح زود غذا بخورد و کفش خوب پا کند و لباسها را سبک کند و با زنان کم مجامعت کند. و فرمود: از خروس پنج خصلت یاد گیرید: یکی محافظت او براوقات نماز و دیگر غیرت و دیگر سخاوت و دیگر شجاعت و دیگر زیاد جمع شدن با مادهٔ خود.

۲۸ـ ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ كُنَّ لَهُ ثَلاٰثُ بَنٰاتٍ فَصَبَرَ

---

(1) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۳۹.
(2)و (3) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۷۹.

عَلٰی لَأْوٰائِهِنَّ وَ ضَرّٰائِهِنَّ وَ سَرّٰائِهِنَّ کُنَّ لَهُ حِجٰاباً یَوْمَ الْقِیٰامَةِ. وَ فِی‌حَدِیثٍ: وَ صَبَرَ عَلٰی لَأْوٰائِهِنَّ حَتّٰی یَبِنَّ إِلٰی أَزْوٰاجِهِنَّ أَوْ یَمُتْنَ فَیَصِرْنَ إِلَی الْقُبُورِ کُنْتُ أَنَا وَ هُوَ فِی الْجَنَّةِ کَهٰاتَیْنِ.(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه دارای سه دختر باشد و برزحمت و مشقّت و خوشی ایشان صبرکند آنان حجاب او باشند از عذاب در قیامت. و درحدیثی فرمود: برزحمت ایشان صبرکند تا ایشان را به‌شوهرشان برساند ویا بمیرند و به‌قبربروند، من واو در بهشت مانند این دو انگشت باهم هستیم.

۲۹ـ ش عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللّٰهِ (ع) إِنَّ سَلْمٰانَ (رض) قٰالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) یَقُولُ: أَیُّمٰا رَجُلٍ کٰانَتْ عِنْدَهُ جٰارِیَةٌ فَلَمْ‌یَأْتِهٰا أَوْ لَمْ‌یُزَوِّجْهٰا مَنْ یَأْتِیهٰا ثُمَّ فَجَرَتْ کٰانَ عَلَیْهِ وِزْرُمِثْلِهٰا، وَمَنْ أَقْرَضَ مُؤْمِناً قَرْضاً فَکَأَنَّمٰا تَصَدَّقَ بِشَطْرِهِ، فَإِذٰا أَقْرَضَهُ الثّٰانِیَةَ کٰانَ رَأْسَ الْمٰالِ وَ أَدٰاءُ الْحَقِّ إِلٰی صٰاحِبِهِ أَنْ یَأْتِیَهُ فِی بَیْتِهِ أَوْ فِی رَحْلِهِ فَیَقُولُ: هٰا خُذْهُ.(۲)

یعنی، از جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدروایت شده‌که: سَلْمٰان گفت: شنیدم رسولخدا (ص) میفرمود هرمردی‌که نزد او کنیزی باشد و بااوجماع نکند ویااورا به‌مردی تزویج نکند که‌بااوهم‌بستر شود سپس آن کنیز زنادهد گناه مانندآن برگردن آن مالکست، و کسیکه به‌مؤمنی قرض‌دهد مانند آن استکه مقداری ازآن را تصدّق داده، پس چون دومرتبه قرض‌دهد سرمایه و اداء حقّ به‌صاحبش این استکه آن مال را ببرد درخانه و یا درمغازۀاو و بگوید بگیر این مال خودرا.

۳۰ـ ش عَنِ النَّبِیِّ (ص) فِی حَدِیثٍ قٰالَ: وَ مَنْ عَمِلَ فِی تَزْوِیجِ بَیْنَ مُؤْمِنَیْنِ حَتّٰی یَجْمَعَ بَیْنَهُمٰا زَوَّجَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ أَلْفَ امْرَأَةٍ مِنَ الْحُورِ الْعِینِ کُلَّ امْرَأَةٍ فِی قَصْرٍ مِنْ دُرٍّ وَ یٰاقُوتٍ، وَ کٰانَ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَةٍ خَطٰاهٰا أَوْ بِکُلِّ کَلِمَةٍ تَکَلَّمَ بِهٰا فِی ذٰلِکَ عَمَلُ سَنَةٍ قِیٰامٍ لَیْلِهٰا وَ صِیٰامٍ نَهٰارِهٰا، وَ مَنْ عَمِلَ فِی فُرْقَةٍ بَیْنَ امْرَأَةٍ وَ زَوْجِهٰا

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۱۰۰و۱۰۱.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۵۷۳.

كَانَ عَلَيْهِ غَضَبُ اللّٰهِ وَ لَعْنَتُه فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَة ،وَ كَانَ حَقّاً عَلَى اللّٰهِ أَنْ يَرْضَخَهُ بِأَلْفِ صَخْرَةٍ مِنْ نَارٍ ،وَ مَنْ مَشىٰ فِي فَسَادٍ مَا بَيْنَهُمَا وَ لَمْ يُفَرِّقْ كَانَ فِي سَخَطِ اللّٰه عَزَّوَجَلَّ وَ لَعْنَتِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ النَّظَرَ إِلىٰ وَجْهِهِ.(۱)

يعني،در حديثي از رسولخدا (ص) روايت شده‌كه‌فرمود: هركس در تزويج بين دو همسر مؤمن اقدام‌كند تا اينكه بين ايشان در تزويج جمع‌نمايد،خداي عَزَّوَجَلَّ تزويج او نمايد هزار زن از حور العين كه‌هريك از آنها در قصري از درّ و ياقوت‌باشد و براي او به‌هرقدمي كه برداشته و به‌هر كلمه‌اي كه‌تكلّم نموده دراين باره ثواب‌عمل يكسالي است كه شبها به‌قيام عبادت‌كند و روزها روزه گرفته‌باشد،و كسيكه در تفرقهٔ‌بين مرد و همسرش اقدام‌كند بر او غضب‌و لعنت‌خدا باشد در دنيا و آخرت‌و برخدا سزاوار است‌كه‌اورا به‌هزار سنگ‌از آتش‌بكوبد و كسيكه درراه فساد مابين آندو باشد ولي جدانكند درغضب‌خداي عزوجل باشد و خدا اورا در دنيا و آخرت لعنت‌كند و بر او حرام سازد نظركردن به‌لطف او.(اين روايت‌خالي از غُلُوّ نيست).

(۲) باب ما أُبيح للنّبيّ (ص) من النّساء

۱ـ ج عَنْ أَنَسٍ (رض) قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ (ص) يَطُوفُ عَلىٰ نِسَائِهِ فِي اللَّيْلَةِ الْوَاحِدَةِ وَ لَهُ يَوْمَئِذٍ تِسْعُ نِسْوَةٍ.(۲) وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) قَالَ: تُوُفِّيَ النَّبِيُّ (ص) وَ عِنْدَهُ تِسْعُ نِسْوَةٍ.(۳)

يعني،روايت‌شده از انس (رض) كه‌گفت :رسولخدا (ص) طوافميكرد دريكشب برزنان خود درحاليكه آنروز نه‌زن داشت .وازابن‌عبّاس (رض) روايت‌شده‌كه‌گفت :رسولخدا (ص) وفات‌كرد درحاليكه نه زن نزد او بود.

---

(۱) وسائل الشيعه/ ج۱۴/ص ۲۷.
(۲)و (۳) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۲۸۰و ۲۸۱.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: تَزَوَّجَ رَسُولُ اللّهِ (ص) بِخَمْسَ عَشرةَ امْرَأةً فَماتَتْ مِنْهُنَّ اثْنَتانِ، وَدَخَلَ بِثَلاثَ عَشرةَ مِنْهُنَّ، وَقُبِضَ عَنْ تِسْعٍ، فَأَمَّا اللَّتي لَمْ يَدْخُلْ بِهِما فَعَمْرَةُ وَالشَّنْباءُ، وَأَمَّا الثَّلاثَ عَشرةَ اللّاتي دَخَلَ بِهِنَّ فَأَوَّلُهُنَّ خَديجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، ثُمَّ سَودَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ، ثُمَّ أُمُّ سَلَمَةَ وَاسْمُها هِنْد بِنْت أبي أُمَيَّةَ، ثُمَّ أُمُّ عَبْدِاللّهِ عائِشَةُ بِنْت أبي بَكْرٍ، ثُمَّ حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ، ثُمَّ زَيْنَبُ بِنْتُ خُزَيْمَةَ بْن الْحارِث أُمّ الْمَساكين، ثُمّ زَيْنَبُ بِنْتِ جَحْش، ثُمَّ أُمّ حَبيبَةَ رَمْلَةَ بِنْتُ أبي سُفْيان، ثُمَّ مَيْمُونَةُ بِنْتُ الْحارِثِ، ثُمَّ زَيْنَبُ بِنْت عُمَيْسٍ ثُمَّ جُوَيْرِيَةُ بِنْتُ الْحارِثِ، ثُمّ صَفِيَّةُ بِنْتُ حَيّ بْن أَخْطَب، وَالَّتي وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِيِّ (ص) خَوْلَةُ بِنْتُ حكيم السّلمي، وَكانَ لَهُ سرّيتان يقسم لَهُما مَعَ أَزْواجِه: مارِيَةُ الْقِبْطِيَّةُ، وَرَيْحانةُ الْخندفيّة، وَالتِّسعُ اللّاتي قُبِضَ عَنْهُنَّ: عائِشَةُ وَحَفْصَةُ وَأُمّ سَلَمَةَ وَزَيْنَب بِنْت جَحْش وَمَيْمُونَةُ بِنْتُ الْحارِثِ وَأُمّ حَبيبَةَ بِنْتُ أَبي سُفْيان، وَصَفِيَّةُ بِنْتُ حَيّ بْن أَخْطَب، وَجُوَيْرِيَةُ بِنْتُ الْحارِث، وَسَودَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ، وَأَفْضَلُهُنَّ خَديجَةُ بِنْت خُوَيْلِدٍ، ثُمَّ أُمّ سَلَمَةَ بِنْتُ أَبي أُمَيَّةَ، ثُمَّ مَيْمُونَةُ بِنْتُ الْحارِثِ.[1]

يعني، از جعفربن محمّد (ع) روايت شده كه فرمود: رسولخدا (ص) با پانزده زن همسرگرديد، دو عدد آنان وفات كردند، و به سيزده نفر از آنان دخول نمود، و چون وفات فرمود نُه زن داشت، و امّا آن دو نفر كه به آنان دخول نكرد (يعني قبل از دخول وفات كردند) نام آنان عَمْرَه و شَنْباء بود، و امّا آن سيزده نفري كه مدخوله شدند اوّلين آنان خديجه بِنْت خُوَيْلِد، سپس سُوده بِنْت زَمْعَه، سپس اُمّ سَلَمَه و نام او هند بِنْت اَبي اُمَيّه، سپس امّ عبدالله عايشه بِنْت اَبي بَكر، سپس حَفْصَه بِنْت عُمَر، سپس امّ حَبيبَهٔ رَمْلَه بِنْت ابي سفيان، سپس زَيْنَب بِنْت خُزَيْمَة بن الحارث امّ المساكين، سپس زَيْنَب بِنْتِ جَحْش، سپس مَيْمُونَه بِنْت الحارث، سپس زَيْنَب بِنْتِ عُمَيْس، سپس جُوَيْرِيَه بِنْت الحارث، سپس صَفِيَّه بِنْتِ حَيّ بن أَخْطَب، و آنكه خودرا به رسولخدا

---

(۱) وسائل الشيعه / ج۱۴/ص ۱۸۲.

(ص) بخشید نامش خَوْلَه بِنْت حکیم السّلمی، و برای آنحضرت دوکنیز بود که برای آنان با زنان دیگر مورد تقسیم میشدند: ماریهٔ قِبْطِیّه و رَیْحانهٔ خندفیّه، و آن نه نفری که درقبض روح رسولخدا (ص) زنده بودند عبارت بودند از: عایِشَه و حَفْصَه و اُمّ سَلَمه و زَیْنَب بِنْت جَحْش و مَیْمُونَه بِنْت الحارِث و اُمّ حَبیبَه بِنْت اَبی سُفْیان، و صَفِیّه بِنْت حَیّ بْن اَخْطب و جُوَیْرِیَه بِنْت الْحارِث و سُودَه بِنْت زَمْعَه.

۳- ش عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ اَنَّ رَسُولَ اللّهِ (ص) تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ بَنِی عامِرٍ وَ امْرَأَةً مِنْ کِنْدَةَ وَ لَمْ یَدْخُلْ بِهِما وَ أَلْحَقَهُما بِأَهْلِهِما فَلَمّا ماتَ اسْتَأْذَنَتا أَبابَکْرٍ ثُمَّ تَزَوَّجَتا فَجُذِمَ اَحَدُ الزَّوْجَیْنِ وَ جُنَّ الْآخَرُ.[1]

یعنی، از حَسَن بَصْرِیّ روایت شده که رسولخدا (ص) زنی از بَنی عامِر و زنی از کنده را تزویج کرد ولی به آنها دخول نکرد و آنها را به اهلشان برگردانید، پس چون رسولخدا (ص) وفات کرد آندوزن از ابی‌بکر اجازه گرفتند پس شوهر رفتند، پس یکی از شوهران جذام شد و دیگری مجنون. (این روایت مورد تأمّل است).

۴- ج قالَتْ عائِشَةُ (رض): ماتُوُفِّیَ النَّبِیُّ (ص) حَتّی أَحَلَّ اللّهُ لَهُ أَنْ یَتَزَوَّجَ مِنَ النِّساءِ ما شاءَ.[2]

یعنی، از عائشه (رض) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) وفات نکرد تا اینکه خدا برای او حلال نمود اززنان آنچه را بخواهد تزویج کند.

(۳) باب صفة الزّوجة المحمودة

۱- ج عَنْ أَبی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: تُنْکَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ، لِمالِها وَ لِحَسَبِها وَ لِجَمالِها وَ لِدینِها فَاظْفَرْ بِذاتِ الدّینِ تَرِبَتْ یَداکَ.[3]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: زن نکاح میشود برای چهارچیز: برای

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۳۱۳و۳۱۴.
(۲)و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۱.

مالش ویا حسبش و یا برای جمالش و یا برای دینش، پس دیندار را طلب کن ورستگارشو. که دستهایت خالی باد (اگرسراغ صاحب دین نروی).

۲ـ ج قال النبی(ص): إِنَّ الدُّنْیٰا کُلَّهٰا مَتٰاعٌ وَخَیْرُ مَتٰاعِ الدُّنْیٰا الْمَرْأَةُ الصّٰالِحَةُ(۱).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: بدرستیکه دنیا متاعی است تمام آن و بهترین متاع دنیا زن شایسته است.

۳ـ ش عَنِ الْبٰاقِرِ (ع) قٰالَ: أَتیٰ رَجُلٌ رَسُولَ اللّٰهِ(ص) یَسْتَأْمِرُهُ فِی النِّکٰاحِ، فَقٰالَ: نَعَمْ انْکح وَ عَلَیْکَ بِذَوٰاتِ الدِّینِ تَرِبَتْ یَدٰاکَ، وَ قٰالَ: إِنَّمٰا مَثَلُ الْمَرْأَةِ الصّٰالِحَةِ مثل الْغُرٰابِ الْأَعصم الَّذِی لایکاد یقدر عَلَیْهِ، قٰالَ: وَ مَا الْغُرٰابُ الْأَعصم؟ قٰالَ: الْأَبْیَضُ إِحدی رِجْلَیْهِ(۲).

یعنی، ازحضرت باقر (ع) روایت شده که گفت: مردی آمد خدمت رسولخدا (ص) و از او اجازه میخواست در امر نکاح، پس آنحضرت فرمود: آری نکاح کن و برتو باد به زنان دیندار جدّیّت کن. و فرمود: همانا مثل زن شایسته مثل کلاغ یک پا سفید است که کمیاب باشد.

۴ـ ش عَنِ الْبٰاقِرِ (ع) قٰالَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً لایَتَزَوَّجُهٰا إِلاّٰ لِجَمٰالِهٰا لَمْ یَرَ فِیهٰا مٰا یُحِبُّ، وَ مَنْ تَزَوَّجَهٰا لِمٰالِهٰا لایَتَزَوَّجُهٰا إِلاّٰ لَهُ وکله اللّٰهُ إِلَیْهِ، فَعَلَیْکُمْ بِذٰاتِ الدِّینِ. وَ فِی رِوٰایَةٍ: قٰالَ(ص): مَنْ تَزَوَّجَهٰا لِجَمٰالِهٰا رَأیٰ فِیهٰا مٰا یَکْرَهُ، وَ مَنْ تَزَوَّجَهٰا لِدِینِهٰا جَمَعَ اللّٰهُ لَهُ ذٰلِکَ(۳).

یعنی، حضرت باقر (ع) روایت شده که گفت، رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه زنی را فقط برای جمالش تزویج کند درآنزن آنچه دوست میدارد نمی بیند و آنکه زنی را فقط برای مالش تزویج کند خدا اورا به آن مال واگذارد، پس برشما باد به زن دیندار. و در روایتی فرمود: آنکه زنی را برای جمالش تزویج کند درآنزن چیزی بیند

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۲.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۲۱و۲۲.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۳۱.

که موجب ناخشنودی او شود و آنکه برای دین او تزویج کند خدا یتعالی برای او آنرا فراهم آورد.

۵- ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قٰالَ: خَیْرُ نِسٰاءٍ رَکِبْنَ الْإِبِلَ صٰالِحُو نِسٰاءِ قُرَیْشٍ، أَحْنٰاهُ عَلٰی وَلَدٍ فِی صِغَرِهِ وَ أَرْعٰاهُ عَلٰی زَوْجٍ فِی ذٰاتِ یَدِهِ.(۱)

یعنی، از ابی هریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: بهترین زنانی که سوارشتر شده‌اند شایستگان زنان قریشند که بر فرزند درکوچکی مهربانتر و به مال شوهر رعایت بیشتر دارند.

۶- ش خَطَبَ النَّبِیُّ (ص) أُمَّ هٰانِیءٍ بِنْتَ أَبِی طٰالِبٍ، فَقٰالَتْ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّی مُصٰابَةٌ فِی حَجْرِی أَیْتٰامٌ، وَ لاٰ یَصْلُحُ لَکَ إِلاّٰ امْرَأَةٌ فٰارِغَةٌ، فَقٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مٰا رَکِبَ الْإِبِلَ مِثْلُ نِسٰاءِ قُرَیْشٍ، أَحْنیٰ عَلیٰ وَلَدٍ، وَ لاٰ أَرْعیٰ عَلیٰ زَوْجٍ فِی ذٰاتِ یَدَیْهِ.(۲) وَفِی رِوٰایَةٍ: أَحْنٰاهُنَّ عَلیٰ زَوْجٍ.(۳) وَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): خَیْرُ نِسٰائِکُمْ نِسٰاءُ قُرَیْشٍ، أَلْطَفُهُنَّ بِأَزْوٰاجِهِنَّ، وَ أَرْحَمُهُنَّ بِأَوْلاٰدِهِنَّ، اَلْمَجُونُ لِزَوْجِهٰا، اَلْحَصٰانُ عَلیٰ غَیْرِهِ.(۴)

یعنی، رسولخدا (ص) خواستگاری امّهانی بنت ابی طالب را نمود، او گفت یٰا رَسُولَ اللّٰه، درکنار من یتیمانی رسیده‌اند و برای تو صلاح نیست مگرزنیکه از اولاد فارغ باشد، رسولخدا (ص) فرمود: برشتر سوارنشده مانند زنان قریش که برفرزند مهربانتر و برهمسر مواظب ترند بقدر توانائی. و درروایتی فرمود: مهربانترند بر زوج خود. و نیز فرمود: بهترین زنان شما زنان قریشند که نسبت به همسرانشان مهربانتر و نسبت به فرزندانشان رحیم‌تر و مانع همسرشان نیستند و نسبت به غیرزوج خودرا نگهدارنده هستند.

۷- ج عَنْ جٰابِرٍ (رض) قٰالَ: تَزَوَّجْتُ فَقٰالَ لِی رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مٰا تَزَوَّجْتَ؟ فَقُلْتُ: ثَیِّبًا، فَقٰالَ: مٰا لَکَ وَ لِلْعَذٰارِیٰ وَ لِعٰابِهٰا، قُلْتُ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ عَبْدَ اللّٰهِ مٰاتَ وَ تَرَکَ سَبْعَ بَنٰاتٍ أَوْ تِسْعًا فَجِئْتُ بِمَنْ یَقُومُ عَلَیْهِنَّ، قٰالَ فَدَعٰا لِی.(۵)

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۲.
(۲) و (۳) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۲۰ و ۲۱.
(۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۲.

یعنی، از جابر (رض) روایت شده که گفت: تزویج کردم، پس رسولخدا (ص) فرمود: چه تزویج کردی؟ گفتم: بیوه، فرمود: چرا و چه شد که بِکْر و آب دهان اورا اختیار نکردی؟ گفتم یا رَسُولَ اللّٰه پدرم عبداللّه فوت شد و هفت دختر و یا نه دختر گذاشت، زنی آوردم که سرپرستی آنها کند، گوید: پس رسولخدا (ص) مرا دعا کرد.

۸ـ ج وَقٰالَتْ عٰائِشَةُ (رض): یٰا رَسُولَ اللّٰهِ أَرَأَیْتَ لَوْ نَزَلْتَ وٰادِیًا وَ فِیهِ شَجَرَةٌ قَدْ أُکِلَ مِنْهٰا وَ شَجَرَةٌ لَمْ یُؤْکَلْ مِنْهٰا فِی أَیِّهٰا کُنْتَ تُرْتِعُ بَعِیرَکَ؟ قٰالَ: فِی الَّتِی لَمْ یُرْتَعْ مِنْهٰا، تَعْنِی أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) لَمْ یَتَزَوَّجْ بِکْرًا غَیْرَهٰا[۱].

یعنی، عایشه به رسولخدا (ص) گفت: آیا اگر به صحرائی نازل شدی که در آن درختی باشد که از آن خورده باشند و درختی باشد که از آن نخورده باشند درکدام آنها شترت را میچرانی؟ فرمود: درآنجا که نخورده باشند. مقصود عایشه این بود که رسولخدا (ص) بکری غیراز او تزویج نکرده و باید متوجّه او باشد.

۹ـ ج عَنْ مَعْقِلِ بْنِ یَسٰارٍ (رض) قٰالَ: جٰاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ (ص) فَقٰالَ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ أَصَبْتُ امْرَأَةً ذٰاتَ جَمٰالٍ وَ حَسَبٍ وَ إِنَّهٰا لاٰتَلِدُ أَ فَأَتَزَوَّجُهٰا؟ قٰالَ: لاٰ، ثُمَّ أَتٰاهُ الثّٰانِیَةَ فَنَهٰاهُ ثُمَّ أَتٰاهُ الثّٰالِثَةَ فَقٰالَ: تَزَوَّجُوا الْوَدُودَ الْوَلُودَ فَإِنِّی مُکٰاثِرٌ بِکُمُ الْأُمَمَ[۲].

یعنی، از مَعْقِلِ بْنِ یَسٰار (رض) روایت شده که گفت: مردی آمد خدمت پیغمبر (ص) وگفت یٰا رَسُولَ اللّٰه زنیرا درنظرگرفته ام که صاحب جمال و حسب است ولی نمیزاید، آیا اورا تزویج کنم؟ فرمود: نه، دومرتبه (آنمرد) آمد و آنحضرت فرمود: نه، مرتبهٔ سوم آمد، پس رسولخدا (ص) فرمود: زنِ با محبّت و با ولادت را تزویج کنید زیرا من بوجود شما افزونی میجویم برسایر اُمَم.

۱۰ـ ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): تُنْکَحُ الْمَرْأَةُ لِمِیسَمِهٰا[۳]. وَعَنْ أَبِی عَبْدِاللّٰهِ قٰالَ: جٰاءَ رَجُلٌ إِلٰی رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقٰالَ: یٰا نَبِیَّ اللّٰهِ إِنَّ لِی ابْنَةَ عَمٍّ

---

(۱) التاج الجامع للاصول / ج ۲/ص ۲۸۲.
(۲) التاج الجامع للاصول / ج ۲/ص ۲۸۲ و ۲۸۳ والمصنف / ج ۶/ص ۱۶۰ و ۱۶۱ و مسند الامام زید / ص ۳۰۲.
(۳) وسائل الشیعه / ج ۱۴/ص ۳۲.

لِی قَدْ رَضِیتُ جَمالَها وَ حُسْنَها وَ دِینَها وَلٰکِنَّها عاقِرٌ،فَقالَ : لاتَزَوَّجْها إنَّ یُوسُفَ بْنَ یَعْقُوبَ لَقِیَ أَخاهُ فَقالَ: یا أَخِی کَیْفَ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزَوَّجَ النِّساءَ بَعْدِی؟ فَقالَ: إنَّ أَبی أَمَرَنی فَقالَ: إنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَکُونَ لَکَ ذُرِّیَّةٌ تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِالتَّسْبیحِ فَافْعَلْ.قالَ:وَ جاءَ رَجُلٌ مِنَ الْغَدِ إلَی النَّبِیِّ(ص) فَقالَ لَهُ مِثْلَ ذٰلِکَ فَقالَ لَهُ :تَزَوَّجْ سَوْداءَ وَلُودًا ،فَإِنّی مُکاثِرٌ بِکُمُ الْأُمَمَ یَوْمَ الْقِیامَةِ.[1]وَ فی رِوایَةٍ أُخْرٰی قالَ:تَزَوَّجُوا بِکْرًا وَلُودًا ،وَ لاتَزَوَّجُوا حَسْناءَ جَمِیلَةً عاقِرًا ،فَإِنّی أُباهِی بِکُمُ الْأُمَمَ یَوْمَ الْقِیامَةِ.[2]

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: تزویج میشود زن برای خوشگلی او. و جعفربن محمّد (ع) روایت کرده که :مردی آمد خدمت رسولخدا و گفت یارَسُولَ اللّه ،مرا دخترعمّی است که جمال او و خوشگلی او و دِین او موردپسند است ولیکن نازا است ،فرمود: اورا تزویج مکن، زیرا که یُوسُف فرزند یَعْقُوب برادرخودرا ملاقات کرد وگفت چگونه توانستی پس ازمن زن تزویج کنی؟ او گفت : پدرم مرا امرنموده فرمود: اگر میتوانی که برای خود ذرّیّه ای بوجود آوری که زمین را به تسبیح سنگین کند بجاآور ،جعفربن محمّد گوید ،فردای آنروز مردی آمد خدمت رسولخدا (ص) و مانند آنمرد به عرض رسانید ، حضرت فرمود: سیاه بزا را تزویج کن که به کثرت شما روزقیامت نزد امّتها مباهات میکنم. و در روایت دیگری فرمود: بِکْر بزا را نکاح کنیدو خوشگل با جمال نازا را تزویج مکنید زیرا بشما درقیامت مباهات میکنم امّتها را.

۱۱- ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص) لِرَجُلٍ : تَزَوَّجْها سَوْداءَ وَلُودًا وَ لاتَزَوَّجْها جَمِیلَةً حَسْناءَ عاقِرًا ،فَإِنّی مُباهٍ بِکُمُ الْأُمَمَ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَما عَلِمْتَ أَنَّ الْوِلْدانَ تَحْتَ الْعَرْشِ یَسْتَغْفِرُونَ لِآبائِهِمْ یَحْضُنُهُمْ إبْراهِیمُ،وَ تُرَبّیهِمْ سارَةُ فی جَبَلٍ مِنْ مِسْکٍ وَ عَنْبَرٍ وَ زَعْفَرانٍ.[3] وَ فی رِوایَةٍ أُخْری قالَ: تَزَوَّجُوا الْأَبْکارَ فَإِنَّهُنَّ أَطْیَبُ شَیْءٍ أَفْواهًا.[4]

یعنی،رسولخدا (ص) به مردی فرمود: زنی بگیر که زشت وبزا باشدو

---

(۱)و (۲)و (۳)و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۳۳،۳۲ و ۳۴.

زنی مگیر با جمال وخوشگل ونازا باشد،زیرا من بواسطهٔ شما به امّتها مباهات‌کنم روزقیامت،آیا ندانستی‌که فرزندان در زیر عرش برای پدران خود استغفار می‌کنند،ابراهیم ایشان‌را سرپرستی میکند و ساره ایشان را تربیت مینماید درکوهی ازمشک و عنبر و زعفران. و در روایت دیگر فرمود: دختران بکررا تزویج‌کنید زیرا ایشان پاکیزه‌تر و خوشبوترند ازجهت دهان.ودرحدیث دیگر وَ أَنْشَفُهُ أَرْحاماً ،وَ أَدَرُّ شَیْءٍ أَخْلافاً وَ أَفْتَحُ شَیْءٍ أَرْحاماً[1]. یعنی، دختران بکر رَحِمشان بازتر و منی‌ایشان ریزان‌تر است.

۱۲– ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): أُطْلُبُوا الْأَوْلادَ مِنْ أُمَّهاتِ الْأَوْلادِ فَإِنَّ فِی أَرْحامِهِنَّ الْبَرَکَةَ[2].

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: فرزند بجوئید از مادران اولاد که‌در رحِم‌های ایشان برکت است (أُمَّهاتُ الْأَوْلادِ همان کنیزانی‌هستند که بتوسط اولادشان آزاد میشوند).

۱۳– ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): النِّساءُ أَرْبَعٌ: جامِعٌ مُجْمِعٌ،وَ رَبیعٌ مُرْبِعٌ،وَخَرْقاءُ مُقْمِعٌ،وَ غُلٌّ قَمِلٌ[3].

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: زنان برچهارقسمند: زن جامع صفات خیر،و زن صاحب فرزند،و زن پررو و بدخلق،و زن مانند کنه.

۱۴– ش کانَ رَسُولُ اللّهِ (ص) یَقُولُ: مَنْ کانَ یُحِبُّ أَنْ یَتَّبِعَ سُنَّتِی فَإِنَّ مِنْ سُنَّتِی التَّزْوِیجَ وَ اطْلُبُوا الْوَلَدَ،فَإِنِّی مُکاثِرٌ بِکُمُ الْأُمَمَ غَداً ،وَ تَوَقَّوا عَلی أَوْلادِکُم مِنْ لَبَنِ الْبَغْیِ مِنَ النِّساءِ وَ الْمَجْنُونَةِ فَإِنَّ اللَّبَنَ یُعْدِی[4].

یعنی،رسولخدا (ص) میفرمود: کسیکه دوست میدارد روشِ مرا پیروی کند از سُنَّت و روش من تزویج است،و فرزند طلب کنیدکه بکثرت شما فزونی میطلبم برأُمَم،و پرهیزکنید ومحافظت‌کنیدفرزندان خودرا از شیرِ زناکار از زنان و شیرِ زن دیوانه،زیرا که شیر سرایت میکند.

۱۵– ج قِیلَ:یارَسُولَ اللّهِ أَیُّ النِّساءِ خَیْرٌ؟ قالَ:الَّتِی تَسُرُّهُ

---

(۱)و(۲)و(۳)و(۴) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۳۴،۱۶،۳ و ۴۹۷.

إِذٰا نَظَرَ وَ تُطِيعُهُ إِذٰا أَمَرَ وَ لاتُخٰالِفُهُ فِي نَفْسِهٰا وَلاٰ مٰالِهٰا بِمٰا يَكْرَهُ[1].
عرض شد يٰا رَسُولَ اللّٰه ،کدام زنی خیر است ؟ فرمود :آنکه مرد را خوش آید چون نظرکند،و او را اطاعت کند چون امر نماید و درباره جان و مالش به کاری که کراهت دارد مخالفت نکند. (البتّه درصورتیکه شوهر امر به معصیت وحرام نکند زیرا اطاعت مخلوق درعصیان خدا جایز نیست).

۱۶ـ ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) :إِنَّ مِنَ الْقِسْمِ الْمُصْلِحِ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ تَكُونَ لَهُ امْرَأَةٌ إِذٰا نَظَرَ إِلَيْهٰا سَرَّتْهُ،وَ إِنْ غٰابَ عَنْهٰا حَفِظَتْهُ،وَ إِنْ أَمَرَهٰا أَطٰاعَتْهُ[1].
یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: یکی از قسمتهائی‌که موجب اصلاح کار مرد مسلمان است اینکه برای او زنی باشد که هرگاه به او نظر کند مسرور شود و هرگاه غایب باشد اورا حفظ نماید و اگر او را امرکرد اطاعت کند.

۱۷ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ قٰالَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) :تَزَوَّجُوا الزُّرْقَ فَإِنَّ فِيهِنَّ الْيُمْنَ. وَ فِي رِوٰايَةٍ: لَهُنَّ الْبَرَكَةُ. وَ قٰالَ(ص) : اطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسٰانِ الْوُجُوهِ ،فَإِنَّ فِعٰالَهُمْ أَحْرىٰ أَنْ يَكُونَ حَسَناً[2].
یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: کبود را تزویج کنید که درآنها میمنت و به روایتی برکت است. و رسولخدا (ص) فرمود: خیر را نزد خوبرویان طلب کنید که کارهای ایشان سزاوارتر است که نیکو باشد.

۱۸ـ ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لِلنّٰاسِ :إِيّٰاكُمْ وَ خَضْرٰاءَ الدِّمَنِ، قِيلَ:يٰا رَسُولَ اللّٰهِ وَ مٰا خَضْرٰاءُ الدِّمَنِ؟ قٰالَ: الْمَرْأَةُ الْحَسْنٰاءُ فِي مَنْبِتِ السُّوءِ[4]. وَ عَنْ زَيْدِبْنِ ثٰابِتٍ قٰالَ: قٰالَ لِي رَسُولُ اللّٰهِ (ص) : يٰا زَيْد ،تَزَوَّجْتَ ؟ قُلْتُ :لاٰ،قٰالَ: تَزَوَّجْ تَسْتَعِفَّ مَعَ عِفَّتِكَ ،وَلاٰتَزَوَّجَنَّ خَمْساً ،قٰالَ زَيْدٌ: وَ مَنْ هُنَّ؟ قٰالَ: لاٰتَزَوَّجن شَهْبَرَةً وَ لاٰ لَهْبَرَةً وَ لاٰنَهْبَرَةً وَ لاٰهيدرةً وَ لاٰلَفُوتاً ،قٰالَ زَيْدٌ :مٰا عَرَفْتُ مِمّٰا قُلْتَ شَيْئاً يٰا رَسُولَ اللّٰهِ ،قٰالَ: أَلَسْتُمْ عَرَباً أَمّٰا الشَّهْبَرَةُ فَالزَّرقٰاء الْبَذِيَّةُ ،وَ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۳.
(۲)و (۳)و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۹، ۲۲، ۲۹و ۳۷.

أمّا اللّهبرة فالطّویلة المهزولة، و أمّا النّهبرة فالقصیرة الدّمیمة، و أمّا الهیدرة فالعجوز المدبرة، و أمّا اللّفوت فذات الولد من غیرک[1].

یعنی، رسولخدا (ص) به مردم فرمود: بپرهیزید از خضراء دمن، گفته شد یا رسول اللّه، خضراء دمن چیست؟ فرمود: زن نیکوروی که درخانواده بد بزرگ شده است. و از زیدبن ثابت روایت شده که رسولخدا (ص) به من فرمود: ای زید تزویج کرده ای؟ گفتم: خیر، فرمود: تزویج کن و با عفّتی که داری عفّت جو، و پنج زن را تزویج مکن شهبره و لهبره و نهبره و هیدره و لفوت، عرض کرد من از آنچه فرمودی چیزی نفهمیدم یا رسول اللّه، فرمود: آیا شما عرب نیستید، امّا شهبره زنی کبود چشم بدزبان است، و امّا لهبره زن دراز لاغر است، و امّا نهبره زن کوتاه قد بدمنظر است، و امّا هیدره زن پیری است که خم شده، و امّا لفوت زنی است که از غیر تو فرزند دارد. (نویسنده گوید: صحّت این حدیث و بعضی دیگر از احادیث این باب مورد تأمّل است و میتوان گفت از رسولخدا (ص) نیست).

۱۹- ش عن جعفربن محمّد (ع) قال: جاء رجل إلی رسول اللّه (ص) فقال: إنّ لی زوجة إذا دخلت تلقّتنی، و إذا خرجت شیّعتنی، و إذا رأتنی مهموماً قالت لی: ما یهمّک إن کنت تهتمّ لرزقک فقد تکفّل لک به غیرک، و إن کنت تهتمّ لأمر آخرتک فزادک اللّه همّاً، فقال رسول اللّه (ص): إنّ للّه عمّالاً و هذه من عمّاله لها نصف أجر الشّهید[2].

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که گفت: مردی خدمت رسولخدا (ص) آمد و گفت: مرا همسری است که چون وارد خانه شوم مرا استقبال میکند و چون خارج شوم بدنبال من آید و چون مرا افسرده بیند گوید چه تورا افسرده کرده، اگر برای روزی خود افسرده ای که غیر تو یعنی خالق آنرا کفالت کرده و اگر برای

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ ص ۱۹،۱۷ و ۲۰.

آخرتت افسرده ای خدا همّت را زیاد کند، پس رسولخدا (ص) فرمود: برای خدا کارکنانی است و این زن از کارگزاران خداست، برای او نصف اجر شهید است.

۲۰- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَفْضَلُ نِسٰاءِ أُمَّتِی أَصْبَحُهُنَّ وَجْهًا وَ أَقَلُّهُنَّ مَهْرًا[1].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: بهترین زنان امّتم زنانی استکه ازجهت رو و صورت، خوش تر و ازجهت مَهر، کمتر باشند.

۲۱- ج قالَ النَّبِیُّ (ص): مٰا تَرَکْتُ بَعْدِی فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَی الرِّجٰالِ مِنَ النِّسٰاءِ[2].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: فتنه ای پس از خود نگذاشتم که ضرر آن بیشتر باشد برای مردان از زنان.

۲۲- ش عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ (ع) قالَ: وَ کٰانَ النَّبِیُّ (ص) یَقُولُ فِی دُعٰائِهِ: اللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ وَلَدٍ یَکُونُ عَلَیَّ رَبًّا وَ مِنْ مٰالٍ یَکُونُ عَلَیَّ ضَیٰاعًا، وَ مِنْ زَوْجَةٍ تُشَیِّبُنِی قَبْلَ أَوٰانِ مَشِیبِی، وَمِنْ خَلِیلٍ مٰاکِرٍ[3].

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) در دعای خود عرض میکرد: خدایا بتو پناه میبرم از فرزندیکه بر من زیاد باشد، و از مالیکه برمن ضایع گردد، و از زنیکه مرا پیر کند قبل از وقت پیری، و از دوستیکه با من مکر نماید.

۲۳- ش قالَ النَّبِیُّ (ص): النّٰاجِی مِنَ الرِّجٰالِ قَلِیلٌ، وَ مِنَ النِّسٰاءِ أَقَلُّ وَ أَقَلُّ، قِیلَ: وَلِمَ؟ قالَ: لِأَنَّهُنَّ کٰافِرٰاتُ الْغَضَبِ، مُؤْمِنٰاتُ الرِّضٰا[4].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: نجات یابندهٔ از مردان کم و از زنان کمتر و کمتر است، گفته شد: برای چه؟ فرمود: برای اینکه زنان درحال غضب کافر و درحال خشنودی مؤمنه هستند.

۲۴- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): شِرٰارُ نِسٰائِکُمُ الْمُقْفَرَةُ الدَّنِسَةُ

(۱) و (۳) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۶، ۱۹، ۲۲ و ۲۹.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۳.

اللَّجُوجَةُ الْعَاصِيَةُ، الذَّلِيلَةُ فِي قَوْمِهَا، الْعَزِيزَةُ فِي نَفْسِهَا، الْحَصَانُ عَلَى زَوْجِهَا، الْهَلُوكُ عَلَى غَيْرِهِ[۱].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: بدترین زنان شما زنی است که گرسنه و چرکین و لجوج و نافرمان است، آنکه درمیان فامیلش ذلیل و درپیش خود عزیز است، آنکه برشوهر عفّت میورزد و برغیر مشتاق است.

۲۵- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: إِنَّ امْرَأَتِي لَا تَمْنَعُ يَدَ لَامِسٍ، قَالَ: غَرِّبْهَا، قَالَ: أَخَافُ أَنْ تَتْبَعَهَا نَفْسِي، قَالَ: فَاسْتَمْتِعْ بِهَا[۲].

یعنی، روایت شده از ابن عبّاس که گفت: مردی آمد خدمت رسولخدا (ص) وگفت: زن من از تماس کسی که برخورد کند مانع نمیشود، فرمود: دورش کن، عرض کرد: (چون اورا دوست میدارم) میترسم جان من به دنبالش برود، فرمود: پس اورا نگهداری کن و از او بهره‌ور شو.

(۴) باب صفة الزّوج المحمود

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ[۳].

۱- ج عَنْ سَهْلٍ (رض) قَالَ: مَرَّ رَجُلٌ عَلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: مَا تَقُولُونَ فِي هٰذَا؟ قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ وَ إِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَّعَ وَ إِنْ قَالَ أَنْ يُسْتَمَعَ، ثُمَّ سَكَتَ فَمَرَّ رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: مَا تَقُولُونَ فِي هٰذَا؟ قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَلَّا يُنْكَحَ، وَ إِنْ شَفَعَ أَلَّا يُشَفَّعَ، وَ إِنْ قَالَ أَلَّا يُسْتَمَعَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): هٰذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الْأَرْضِ مِثْلَ هٰذَا[۴].

یعنی، از سَهل (رض) روایت شده که گفت: مردی به رسولخدا (ص) گذشت،

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۹.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۳.
(۳) قرآن/سورۀ حجرات /آیۀ ۱۳.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۳و ۲۸۴.

رسولخدا (ص) فرمود : درحقّ این چه میگوئید؟ گفتند :سزاوار است که اگر خواستگاری کند به او زن دهند و اگر شفاعت کند بپذیرند و اگر سخن گوید گوش دهند ،حضرت ساکت شد ،پس از آن مردی از فقرای مسلمین عبورکرد ،آنحضرت فرمود : درحقّ این چه میگوئید؟ گفتند سزاوار است که اگر خواستگاری کند به او زن ندهند واگر شفاعت کرد نپذیرند و اگر گفت گوش ندهند ،فرمود :این(فقیر) خوبتراست از پُرشدن زمین ازمثل آن(غنیّ).

۲ـ ج عَنْ أَبِي حَاتِمٍ الْمُزَنِيِّ(رض) عَنِ النَّبِيِّ(ص) قَالَ : إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ دِينَهُ وَ خُلُقَهُ فَأَنْكِحُوهُ إِلَّاتَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ ،قَالُوا :يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ؟ قَالَ : إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ دِينَهُ وَ خُلُقَهُ فَأَنْكِحُوهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ(۱).

یعنی،از أَبِي‌حَاتَم مُزَنِيّ روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود : هرگاه کسی آمدکه دین او و خلق او را می‌پسندید به او زن بدهنداگرنه درزمین فتنه و فساد میشود ،گفتند یَا رَسُولَ اللّٰه واگرچه در او فقرباشد ،فرمود : هرگاه کسی آمد که دین او و خُلق اورا می‌پسندید به او زن دهید .واین‌جمله‌را تا سه‌مرتبه تکرار نمود .

۳ـ ش عَنِ الْبَاقِرِ (رض) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) :إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَزَوِّجُوهُ إِلَّاتَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ(۲).

یعنی،ازحضرت باقر (رض) روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود : هرگاه کسیکه از خلق ودین او خوشنودید نزدشما آمد او را زن بدهید و اگر این کاررا نکنید موجب فتنه درزمین وفساد بزرگ خواهد بود .

۴ـ ش عَنِ النَّبِيِّ(ص) أَنَّهُ قَالَ:مَنْ نَكَحَ امْرَأَةً حَلَالًا بِمَالٍ حَلَالٍ غَيْرَأَنَّهُ أَرَادَ بِهِ فَخْرًا وَ رِيَاءً وَ سُمْعَةً لَمْ‌يَزِدْهُ اللّٰهُ بِذٰلِكَ إِلَّا ذُلًّا وَ هَوَانًا ،وَ أَقَامَهُ بِقَدْرِ مَا اسْتَمْتَعَ مِنْهَا عَلٰى شَفِيرِ جَهَنَّمَ ،ثُمَّ يَهْوِي بِهِ فِيهَا سَبْعِينَ خَرِيفًا(۳).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۴ والمصنف/ ج۶/ص۱۵۳ .
(۲)و (۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۳۲و ۵۱.

یعنی، از رسولخدا (ص) روایت است که فرمود: هرکس زنی را که حلال است به مال حلال تزویج کند ولی مقصود او افتخار و خودنمائی و شنیدن مردم باشد، خدا به این کار برای او زیاد نمی‌کند جُز خواری و ذلّت و اورا بقدریکه بهره برده برکنار دوزخ برپا دارد سپس اورا به آن افکند هفتاد سال. (این روایت مورد تأمّل است).

۵ـ ش عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ (ع) قٰالَ: قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مَرَّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ (ع) بِقَبْرٍ يُعَذَّبُ صٰاحِبُهُ، ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قٰابِلٍ فَإِذٰا هُوَ لٰا يُعَذَّبُ فَقٰالَ: يٰا رَبِّ مَرَرْتُ بِهٰذَا الْقَبْرِ عٰامَ أَوَّلَ وَ هُوَ يُعَذَّبُ، وَمَرَرْتُ بِهِ الْعٰامَ فَإِذٰا هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ، فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيْهِ أَنَّهُ أَدْرَكَ لَهُ وَلَدٌ صٰالِحٌ فَأَصْلَحَ طَرِيقًا، وَ آوىٰ يَتِيمًا فَلِهٰذٰا غَفَرْتُ لَهُ بِمٰا عَمِلَ ابْنُهُ. ثُمَّ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مِيرٰاثُ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَلَدٌ يَعْبُدُهُ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ تَلٰا آيَةَ زَكَرِيّٰا: رَبِّ... هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا.[۱]

یعنی، از جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّد (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: عِیسَی بْن مَرْیَم به قبری گذشت که صاحب آن عذاب میشد سپس سال دیگر به آن قبر گذشت و دید عذاب نمیشود، گفت پروردگارا سال قبل به این قبر گذشتم عذاب میشد و این سال عذاب نمیشود، خدا به او وحی کرد که برای صاحب این قبر فرزند صالحی به ثمر رسید که راهی را اصلاح و یتیمی را مأوی داد، و برای همین او را آمرزیدم بواسطهٔ آنچه فرزندش انجام داده است. سپس رسولخدا (ص) فرمود: ارثی که خدا از بندهٔ مؤمن میگذارد فرزندی استکه او را عبادت کند، سپس آیهٔ (۵و۶ سورهٔ مریم راجع به) حضرت زکریّا را تلاوت نمود که زکریّا گفت: خدایا... مرا از نزد خودت فرزندی عطا کن که ازمن و از آل یعقوب ارث برد و اورا پسندیده قرار ده.

(۵) باب النّظر الی المخطوبة

۱ـ ج عَنْ عٰائِشَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قٰالَ: أُرِيتُكِ فِي الْمَنٰامِ

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۰۹۸

مَرَّتَيْنِ إِذَا رَجُلٌ يَحْمِلُكِ فِي سَرَقَةِ حَرِيرٍ فَيَقُولُ: هٰذِهِ امْرَأَتُكَ، فَأَكْشِفُهَا فَإِذَا هِيَ أَنْتِ، فَأَقُولُ: إِنْ يَكُنْ هٰذَا مِنْ عِنْدِاللّٰهِ يُمْضِهِ.

یعنی، روایت شده از عایشه از رسولخدا (ص) که فرمود: تو را در در خواب به من نشان دادند دومرتبه، ناگاه مردی تورا حمل میکرد در پارچه‌ای از حریر و میگفت این زن ازتواست، من آن پارچه‌را برداشتم دیدم توئی، پس گفتم اگر از نزدخدا باشد خدا بانجام میرساند.

۲- ج قَالَ أَبُوهُرَيْرَةَ (رض): كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَنَظَرْتَ إِلَيْهَا؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَاذْهَبْ فَانْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّ فِي أَعْيُنِ الْأَنْصَارِ شَيْئًا(۲).

یعنی، ابوهریره گفت: نزد رسولخدا (ص) بودم، مردی آمد خبرداد که زنی از انصار را قصد ترویج دارد، رسولخدا (ص) به او فرمود آیا به او نظرکردی، گفت: نه، فرمود: برو ببین که درچشم های انصار چیزی است.

۳- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِذَا خَطَبَ أَحَدُكُمُ الْمَرْأَةَ فَإِنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ مَا يَدْعُوهُ إِلَىٰ نِكَاحِهَا فَلْيَفْعَلْ(۳).

یعنی، از جابر (رض) روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: چون یکی ازشما زنی را خواستگاری کند، پس اگر بتواند نظر کند به آنچه اورا خوانده به نکاح آنزن، این کار را بکند.

۴- ج عَنِ الْمُغِيرَةِ (رض) أَنَّهُ خَطَبَ امْرَأَةً فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): انْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ أَحْرَىٰ أَنْ يُؤْدَمَ بَيْنَكُمَا(۴).

یعنی، از مُغیره روایت شده که زنی را خواستگاری کرد، پس رسول خدا (ص) فرمود: نظرکن و آنزنرا ببین که این کار سزاوارتراست به اینکه بین شما محبّت ادامه کند.

۵- ش كَانَ النَّبِيُّ (ص) إِذَا أَرَادَ تَزْوِيجَ امْرَأَةٍ بَعَثَ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَقَالَ لِلْمَبْعُوثَةِ: شَمِّي لِيتَهَا، فَإِنْ طَابَ لِيتُهَا طَابَ

---

(۱)، (۲)، (۳) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۴ و ۲۸۵.

عَرْفُهَا ،وَ انْظُرِي إِلٰی کَعْبِهَا فَإِنْ دَرِمَ کَعْبُهَا عَظُمَ کَعْثَبُهَا[۱].
یعنی،رسولخدا (ص) چنین بود که چون میخواست زنی را تزویج کند کسی را میفرستاد که به آن نظر کند و به او میفرمود گردنش را بوکن اگر بوی گردنش پاکیزه بود،بوی او پاکیزه است ،وبه کعب او یعنی به غوزک پای او نگاه کن ،اگر گوشت دارد فرجش بزرگ است .

۶ـ ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ:لَایَخْطُبُ الرَّجُلُ عَلٰی خِطْبَةِ أَخِیهِ حَتّٰی یَتْرُکَ الْخَاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ یَأْذَنَ لَهُ[۲].
یعنی،از اِبْنِ عُمَر (رض) روایت شده ازرسولخدا (ص) که فرمود : مردی نباید خواستگاری کند روی خواستگاری برادرش تا او قبلاً ترک کند و یا به او اذن دهد .

(۶) باب الکفاءة فی النّکاح

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی:وَ لَاتَنْکِحُوا الْمُشْرِکَاتِ حَتّٰی یُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَ لَاتُنْکِحُوا الْمُشْرِکِینَ حَتّٰی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ أُولٰئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَ اللّٰهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ... .
وَ قَالَ تَعَالٰی: ...وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ ...

°°°

۱ـ ج عَنْ أَبِي هُرَیْرَةَ (رض) أَنَّ أَبَا هِنْدٍ حَجَمَ النَّبِيَّ (ص) فِی الْیَافُوخِ فَقَالَ(ص): یَا بَنِي بَیَاضَةَ أَنْکِحُوا أَبَا هِنْدٍ وَ انْکِحُوا إِلَیْهِ وَ قَالَ:إِنْ کَانَ فِي شَيْءٍ مِمَّا تَدَاوَوْنَ بِهِ خَیْرٌ فَالْحِجَامَةُ[۵].
یعنی،از اَبِی هُرَیْره روایت شده که اَبَا هِند (که غلام بَنِی بَیَاضَه بود) رسولخدا (ص) را حجامت کرد درجلو سرآنحضرت ،پس فرمود : ای طایفهٔ بنی بیاضه ،به ابی هند زن بدهید و دخترانش را نکاح کنید.

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۳۶ .
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۵ .
(۳) قرآن/ سورهٔ بقره /آیهٔ ۲۲۱ . (۴) قرآن/سورهٔ مائده /آیهٔ ۵ .
(۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۶ .

و فرمود: اگر در چیزی از آنچه بدان مداوای میکنید خیری باشد حجامت است.

۲- ش عَنْ أَبِی عَبْدِاللّٰهِ (ع) قٰالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) زَوَّجَ الْمِقْدٰادَ بْنَ الْأَسْوَدِ ضُبٰاعَةَ ابْنَةَ الزُّبَیْرِ ابْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَ إِنَّمٰا زَوَّجَهُ لِتَتَّضِعَ الْمَنٰاكِحُ وَ لِيَتَأَسَّوا بِرَسُولِ اللّٰهِ (ص)، وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّ أَكْرَمَهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقٰاهُمْ. وَ كٰانَ الزُّبَیْرُ أَخٰا عَبْدِاللّٰهِ وَ أَبِی طٰالِبٍ لِأَبِيهِمٰا وَ أُمِّهِمٰا[1]

یعنی، رسولخدا (ص) ضباعه دختر زُبَیْربن عَبْدالمطّلب را به مقداد بن الاسود تزویج نمود، و همانا اورا بهاو تزویج نمود تا ازدواجها آسان گردد و پائین آید و تا تأسّی به رسولخدا (ص) شود و تا بدانندکه گرامیترین ایشان نزدخدا پرهیزکارترین ایشانند.

۳- ش قٰالَ الْبٰاقِرُ (ع) إِنَّ رَجُلاً كٰانَ مِنْ أَهْلِ الْيَمٰامَةِ يُقٰالُ لَهُ: جُوَيْبِرٌ أَتَی رَسُولَ اللّٰهِ (ص) مُنْتَجِعاً لِلْإِسْلاٰمِ فَأَسْلَمَ وَ حَسُنَ إِسْلاٰمُهُ وَ كٰانَ رَجُلاً قَصِيراً دَمِيماً مُحْتٰاجاً عٰارِياً، وَ كٰانَ مِنْ قِبٰاحِ السُّودٰانِ، (إِلَی أَنْ قٰالَ) وَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) نَظَرَ إِلَی جُوَيْبِرٍ ذٰاتَ يَوْمٍ بِرَحْمَةٍ لَهُ وَ رِقَّةٍ عَلَيْهِ فَقٰالَ لَهُ: يٰا جُوَيْبِرُ لَوْ تَزَوَّجْتَ امْرَأَةً فَعَفَفْتَ بِهٰا فَرْجَكَ وَ أَعٰانَتْكَ عَلَی دُنْيٰاكَ وَ آخِرَتِكَ، فَقٰالَ لَهُ جُوَيْبِرٌ: يٰا رَسُولَ اللّٰهِ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی مَنْ يَرْغَبُ فِيَّ فَوَاللّٰهِ مٰا مِنْ حَسَبٍ وَ لاٰ نَسَبٍ وَ لاٰ مٰالٍ وَ لاٰ جَمٰالٍ، فَأَيَّةُ امْرَأَةٍ تَرْغَبُ فِيَّ؟ فَقٰالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): يٰا جُوَيْبِرُ إِنَّ اللّٰهَ قَدْ وَضَعَ بِالْإِسْلاٰمِ مَنْ كٰانَ فِی الْجٰاهِلِيَّةِ شَرِيفاً وَ شَرَّفَ بِالْإِسْلاٰمِ مَنْ كٰانَ فِی الْجٰاهِلِيَّةِ وَضِيعاً، وَ أَعَزَّ بِالْإِسْلاٰمِ مَنْ كٰانَ فِی الْجٰاهِلِيَّةِ ذَلِيلاً، وَ أَذْهَبَ بِالْإِسْلاٰمِ مٰا كٰانَ مِنْ نَخْوَةِ الْجٰاهِلِيَّةِ وَ تَفٰاخُرِهٰا بِعَشٰائِرِهٰا وَ بٰاسِقِ أَنْسٰابِهٰا، فَالنّٰاسُ الْيَوْمَ كُلُّهُمْ أَبْيَضُهُمْ وَ أَسْوَدُهُمْ وَ قُرَشِيُّهُمْ وَ عَرَبِيُّهُمْ وَ عَجَمِيُّهُمْ مِنْ آدَمَ، وَ إِنَّ آدَمَ خَلَقَهُ اللّٰهُ مِنْ طِينٍ، وَ إِنَّ أَحَبَّ النّٰاسِ إِلَی اللّٰهِ أَطْوَعُهُمْ لَهُ وَ أَتْقٰاهُمْ، وَ مٰا أَعْلَمُ يٰا جُوَيْبِرُ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ فَضْلاً

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۴۵ والمصنف / ج۶/ص ۱۵۳.

إِلّا لِمَنْ کانَ أَتْقی لِلّهِ مِنْکَ وَ أَطْوَعَ، ثُمَّ قالَ لَهُ: انْطَلِقْ یا جُوَیْبِرُ إِلی زِیادِ بْنِ لَبِیدٍ فَإِنَّهُ مِنْ أَشْرَفِ بَنِی بَیاضَةَ حَسَباً فِیهِمْ، فَقُلْ لَهُ: إِنِّی رَسُولُ رَسُولِ اللّهِ (ص) إِلَیْکَ، وَ هُوَ یَقُولُ لَکَ: زَوِّجْ جُوَیْبِراً بِنْتَکَ الذَّلْفاءَ. و فی الحدیث انَّهُ زَوَّجَهُ إِیّاها بَعْدَ ما راجَعَ النَّبِیَّ (ص) فَقالَ لَهُ: یا زِیادُ، جُوَیْبِرٌ مُؤْمِنٌ وَ الْمُؤْمِنُ کُفْوُ الْمُؤْمِنَةِ، وَ الْمُسْلِمُ کُفْوُ الْمُسْلِمَةِ فَزَوِّجْهُ یا زِیادُ وَ لاتَرْغَبْ عَنْهُ![1]

یعنی، حضرت باقر (ع) فرمود: مردی بود از اهل یَمامَه بنام جُوَیْبِر، آمد خدمت رسولخدا (ص) برای اشتیاق به اسلام، پس مسلمان شد و اسلام او خوب شد، و او مردی بود کوتاه و بدشکل ومحتاج و برهنه و از زشت رویان سیاه بود تا آنکه فرمود: رسولخدا (ص) روزی به او نظر رحمت و دلسوزی نمود، و فرمود ای جُوَیْبِر اگر زنی را تزویج کنی که عفّت تورا نگه دارد و تورا بر دنیا و آخرتت یاری کند خوبست، جویبر گفت یا رَسُولَ اللّه، پدر و مادرم فدایت، چه زنی رغبت به من میکند که بخدا قسم مرا نه حسبی و نه نسبی ونه مالی و نه جمالی است، پس کدام زن درمن میل دارد، رسولخدا (ص) فرمود: ای جُوَیْبِر، خدا پست کرد ببرکت اسلام کسیرا که درجاهلیّت شریف بود و شرافت داد ببرکت اسلام آنکه را که درجاهلیّت پست بود و عزیز گردانید با سلام آنکه را که درجاهلیّت خوار بود، و برکت اسلام ازبین برد آنچه را که نخوت و خودخواهی بود در جاهلیّت بواسطهٔ عشیره ها و نسب ها. پس مردم امروز تمامشان سفیدشان و سیاهشان و قرشی و عربی و عجمی ایشان همه ازآدم و آدم را خدا از گِل خلق کرده، و البته محبوبترین مردم نزد خدا آن کسی استکه مطیع تر و از خدا پرهیزکارتر باشد، و من امروز نمی دانم که احدی از مسلمین برتو برتری داشته باشند مگرکسی که تقوی و اطاعت او از خدا بیشتر از تو باشد، سپس فرمود ای جُوَیْبِر برو نزد زِیادِبْنِ لَبِید که او از شرافتمندترین طایفهٔ بَنِی بَیاضَه میباشد ازنسب و به او بگو من قاصد رسولخدایم و رسولخدا (ص)

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۰۴۴

میفرماید دختر ذَلْفاء را به جُوَیْبِر تزویج کن. و درهمان حدیث است که زِیاد بِن لبید دخترش را تزویج او نمود پس از آنکه به رسولخدا (ص) مراجعه کرد و رسولخدا (ص) به او فرمود: ای زیاد، جُوَیْبِر مؤمن است و مؤمن همتای مؤمنه است، و مسلم همتای مسلمه است، پس ای زیاد تزویج کن او را و از او اعراض منما.

۴ـ ش عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ (ع) قٰالَ: أَتیٰ رَجُلٌ اَلنَّبِیَّ (ص) فَقٰالَ یٰا رَسُولَ اللّٰهِ عِنْدِی مُهیرَةُ الْعَرَبِ وَ أَنٰا أُحِبُّ أَنْ تَقْبَلَهٰا وَهِیَ ابْنَتِی قٰالَ: فَقٰالَ: قَدْ قَبِلْتُهٰا، قٰالَ: وَ أُخْریٰ یٰا رَسُولَ اللّٰهِ، قٰالَ: وَمٰا هِیَ؟ قٰالَ: لَمْ یَضْرِبْ عَلَیْهٰا صُدٰعٌ قَطُّ، قٰالَ: لاٰحٰاجَةَ لِی فِیهٰا، وَلٰکِنْ زَوِّجْهٰا مِنْ جُلَیْبِیبٍ، قٰالَ: فَسَقَطَ رِجْلاَ الرَّجُلِ مِمّٰا دَخَلَهُ، ثُمَّ أَتیٰ أُمَّهٰا فَأَخْبَرَهٰا اَلْخَبَرَ فَدَخَلَهٰا مِثْلَ مٰا دَخَلَهُ، فَسَمِعَتِ الْجٰارِیَةُ مَقٰالَتَهُ وَ رَأَتْ مٰا دَخَلَ أَبٰاهٰا، فَقٰالَتْ لَهُمٰا: اِرْضَیٰا لِی مٰا رَضِیَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ لِی قٰالَ: فَتَسَلّیٰ ذٰلِکَ عَنْهُمٰا، وَ أَتیٰ أَبُوهٰا اَلنَّبِیَّ (ص) وَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ فَقٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) قَدْ جَعَلْتُ مَهْرَهٰا اَلْجَنَّةَ، وَ زٰادَ فِیهِ صَفْوٰانُ قٰالَ: فَمٰاتَ عَنْهٰا جُلَیْبِیبٌ فَبَلَغَ مَهْرُهٰا بَعْدَهُ مِأَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ.[1]

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که فرمود: مردی خدمت رسول خدا (ص) آمد و گفت یٰا رَسُولَ اللّٰه نزد من دختر آزاده ای است و میل دارم آنرا قبول فرمائید و آن دختر من است، رسولخدا (ص) فرمود: پذیرفتم، عرض کرد و مطلب دیگری است، فرمود: آن چه باشد گفت: این دختر هرگز دردسر نکرده، رسولخدا (ص) فرمود مرا در آن حاجتی نیست، ولیکن آنرا به جُلَیبیب تزویج کن، امام فرمود: پس دوپای آنمرد از رفتار افتاد از آنچه وارد او شد از اندوه، سپس آمد به مادر دختر خبرداد و او نیز افسرده شد، آن دختر شنید گفتار پدر را و افسردگی او را دید و به پدر و مادرش گفت برای من به رضایت خدا و رسول راضی باشید، و این سخن تسلّی شد برای آنها، و پدرش آمد نزد رسولخدا (ص)، و این خبر و گفتار دختر را به رسولخدا (ص) خبرداد، رسولخدا (ص) فرمود: مَهْر او بهشت است. و درروایتی: جلیبیب وفات کرد و مَهْر او به صدهزار درهم رسید.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۴۴ و ۴۵.

۵ـ ش عَنْ أَبِی عَبْدِاللّٰه (ع) اَنَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ(ع) تَزَوَّجَ سُرِّیَّةً کٰانَتْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ فَبَلَغَ ذٰلِکَ عَبْدَالْمَلِکِ بْن مَرْوٰانَ فَکَتَبَ إِلَیْهِ فِی ذٰلِکَ کِتٰاباً إِنَّکَ صِرْتَ بَعْلَ الْإِمٰاءِ، فَکَتَبَ إِلَیْهِ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ(ع): إِنَّ اللّٰهَ رَفَعَ بِالْإِسْلاٰمِ الْخَسِیسَةَ وَ أَتَمَّ بِهِ النّٰاقِصَةَ، وَ أَکْرَمَ بِهِ مِنَ اللُّؤْمِ، فَلاٰ لُؤْمَ عَلىٰ مُسْلِمٍ إِنَّمَا اللُّؤْمُ لُؤْمُ الْجٰاهِلِیَّةِ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) أَنْکَحَ عَبْدَهُ وَ نَکَحَ أَمَتَهُ[۱] وَ فِی رِوٰایَةٍ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) زَوَّجَ زَیْنَبَ بِنْتَ عَمِّهِ زَیْداً مَوْلاٰهُ، وَ تَزَوَّجَ مَوْلاٰتَهُ صَفِیَّةَ بِنْتَ حَیِّ بْنِ أَخْطَبَ[۲]

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که عَلِیّ بْنِ الْحُسَیْن کنیزی را تزویج کرد که ملک حسن بن علی(ع) بود، و این خبر به گوش عَبْد الملک بْن مروان رسید، وبه آن جناب نوشت که تو شوهر کنیزان شده ای، آن جناب درجواب به او نوشت که خدا ببرکت اسلام پستی جاهلیّت را برداشت و نقصان را با سلام تمام کرد وبا سلام ملامت را تبدیل به کرامت نمود، پس ملامتی برمُسْلِم نیست، همانا ملامت، ملامت جاهلیّت است، زیرا که رسولخدا(ص) به بندۀ خود زن داد وکنیز خودرا نکاح نمود. و در روایتی فرمود: حقّا که رسولخدا(ص) زینب دخترعمّ خودرا به زید مولای خود تزویج کرد، و صفیّه بنت حیّ بن اخطب را خود تزویج نمود.

۶ـ ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَنْکِحُوا الْأَکْفٰاءَ وَ انْکِحُوا فِیهِمْ وَ اخْتٰارُوا لِنُطَفِکُمْ[۳]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: همتاها را تزویج بدهید و در ایشان عقد نکاح ببندید و برای نطفه‌های خود انتخاب کنید.

۷ـ ش قٰالَ النَّبِیُّ(ص): الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَکْفٰاءُ بَعْضٍ[۴] وَ نَظَرَ النَّبِیُّ(ص) إِلىٰ أَوْلاٰدِ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرٍ فَقٰالَ: بَنٰاتُنٰا لِبَنِینٰا وَ بَنُونٰا لِبَنٰاتِنٰا[۵]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: مؤمنین بعضی از ایشان همتای بعضی دیگرند. و رسولخدا (ص) نظر نمود به اولاد علیّ وجعفر (ع) وفرمود

---

(۱)، (۲)، (۳)، (۴) و (۵) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۲۹، ۴۹ و ۵۰.

دختران ما مال پسران ما و پسران ما مال دختران ما .

٨- ش قالَ النَّبِیُّ (ص): اختارُوا لِنُطَفِکُمْ فَاِنَّ الْخالَ أَحَدُ الضَّجیعَیْنِ.(١)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: برای نطفه‌های خود انتخاب کنید که دائی یکی از دو همخوابه است، یعنی عیالی‌که انتخاب میکنید توجّه کنید به برادرانش که مردم خوبی باشند .

٩- ش عَنِ الرِّضا (ع) عَنْ آبائِهِ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): النِّکاحُ رِقٌّ فَإِذا أنکح أَحدکُمْ وَلیدَةً فَقَدْ أَرَقَّها، فَلْیَنْظُرْ أَحَدُکُمْ لِمَنْ یَرِقُّ کَریمَتَهُ.(٢)

یعنی، حضرت رضا از پدرانش روایت کرده که رسولخدا (ص) فرمود: نکاح بندگی است، پس هرگاه یکی از شما دخترخودرا تزویج داد، اورا به بندگی داده، پس باید دقّت کند کریمهٔ خودرا به بندگی چه کس داده است .

١٠- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): شارِبُ الْخَمْرِ لایُزَوَّجُ إِذا خَطَبَ.(٣) وَ فی روایَةٍ: مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ بَعْدَ ما حَرَّمَها اللّٰهُ عَلیٰ لِسانی فَلَیْسَ بِأَهْلٍ أَنْ یُزَوَّجَ إِذا خَطَبَ.(٤) وَقالَ(ص): شارِبُ الْخَمْرِ إِنْ مَرِضَ فَلاتَعُودُوهُ.(٥)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: شاربخمر نکاح نشود هرگاه خواستگاری کرد. و در روایتی: شاربخمر پس ازآنکه خدا آنرا برزبانم حرام کرده پس اهلیّت تزویج ندارد هرگاه خواستگاری کند وفرمود اگر شارِبُ الْخَمْر بیمار شد اورا عیادت نکنید .

١١- ج جاءَتْ فَتاةٌ لِلنَّبِیِّ (ص) فَقالَتْ: إِنَّ أَبی زَوَّجَنی ابْنَ أَخیهِ لِیَرْفَعَ بی خَسیسَتَهُ فَجَعَلَ الْأَمْرَ لَها فَقالَتْ: قَدْ أَجَزْتُ ما صَنَعَ أَبی وَلٰکِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُعْلِمَ النِّساءَ أَنَّ الْآباءَ لَیْسَ لَهُمْ مِنَ الْأَمْرِ شَیْءٌ.(٦)

یعنی، دخترجوانی خدمت رسولخدا (ص) رسید وگفت که پدرم مرا

---

(١)، (٢)، (٣)، (۴) و (۵) وسائل الشیعه / ج١۴/ص٢٩، ۵٢ و ۵٣ .
(۶) التاج الجامع للاصول/ ج٢/ص ٢٨٧ و المصنف / ج۶/ص ١۴۶ .

به‌پسربرادر خود تزویج‌کرد تا پستی اورا بالا برد، پس رسولخدا (ص) امر تزویج را به‌اختیار آندختر قرارداد (که‌اگر نخواهد فسخ‌کند) ولی او گفت من آنچه پدرم‌کرد مُجاز نمودم‌ولکن خواستم به‌زنان بفهمانم که‌پدران چیزی باختیارشان نیست .

۱۲- ج قَالَتْ عَائِشَةُ (رض): إِنَّ النَّبِيَّ (ص) تَزَوَّجَهَا وَهِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ وَ أُدْخِلَتْ عَلَيْهِ وَ هِيَ بِنْتُ تِسْعٍ وَ مَكَثَتْ عِنْدَهُ تِسْعًا وَمَاتَ عَنْهَا وَ هِيَ بِنْتُ ثَمَانِ عَشْرَةَ سَنَةً.[۱] وَ فِي رِوَايَةٍ: تَزَوَّجَنِي رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي شَوَّالٍ وَ بَنَى بِي فِي شَوَّالٍ فَأَيُّ نِسَاءِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) كَانَ أَحْظَى عِنْدَهُ مِنِّي؟[۲]

یعنی، عایشه (رض) بیان کرده که پیامبر (ص) اورا تزویج کرد درحالیکه دختر شش‌ساله‌بود و با او عروسی کرده درحالیکه او نه‌ساله بود و نه سال نزد رسولخدا (ص) بوده و رسولخدا (ص) که فوت‌نموده او هیجده ساله بوده‌است . و در روایتی گوید: رسولخدا (ص) مرا درماه شوّال عقد کرد و درماه شوّال عروسی‌کرد پس‌کدامیک از زنان رسولخدا (ص) بهترین بهره نزد او داشته ازمن. (وبهمین مضمون درکتاب وسائل نیزوارد‌شده‌است[۳]).

۱۳- ج عَنْ بُرَيْدَةَ (رض) قَالَ: خَطَبَ أَبُوبَكْرٍ وَ عُمَرُ (رض) فَاطِمَةَ (رض) فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّهَا صَغِيرَةٌ فَخَطَبَهَا عَلِيٌّ (رض) فَزَوَّجَهَا مِنْهُ.[۴]

یعنی، از بریده روایت‌شده‌که‌گفت: ابوبکر وعمر (رض) خواستگاری کردند فاطمه (ع) را، رسولخدا (ص) فرمود: او صغیره‌است، پس علیّ (ع) اورا خواستگاری کرد، پس به‌او تزویج‌کرد .

(۷) باب جواز العرض علی اهل الفضل

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قَالَ: تَأَيَّمَتْ حَفْصَةُ مِنْ خُنَيْسِ بْنِ

---

(۱) و (۲) التاج‌الجامع‌للاصول / ج۲/ص ۲۸۶ و ۲۸۷ و المصنف/ ج۶/ص ۱۶۲ و ۱۹۰.

(۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۷۷.

(۴) التاج‌الجامع‌للاصول / ج۲/ص ۲۸۷.

حُذافَةَ السَّهْميّ وَ كانَ مِنْ أَصْحابِ النَّبيّ (ص) تُوُفّيَ بِالْمَدينَةِ فَقالَ عُمَرُ: عَرَضْتُ حَفْصَةَ عَلى عُثْمانَ فَقالَ: سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي فَلَبِثْتُ لَيالِيَ ثُمَّ لَقِيَني فَقالَ: قَدْ بَدا لِي أَلاّ أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هٰذا فَلَقيتُ أَبا بَكْرٍ الصِّدّيقَ فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ زَوَّجْتُكَ حَفْصَةَ فَصَمَتَ أَبُوبَكْرٍ وَ كُنْتُ أَوْجَدَ عَلَيْهِ مِنّي عَلى عُثْمانَ فَلَبِثْتُ لَيالِيَ ثُمَّ خَطَبَها رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَأَنْكَحْتُها إِيّاهُ، فَلَقِيَني أَبُوبَكْرٍ فَقالَ: لَعَلَّكَ وَجَدْتَ عَلَيَّ حِينَ عَرَضْتَ عَلَيَّ حَفْصَةَ فَلَمْ أَرْجِعْ إِلَيْكَ شَيْئاً قالَ عُمَرُ: قُلْتُ نَعَمْ قالَ أَبُوبَكْرٍ: إِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْني أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيما عَرَضْتَ عَلَيَّ إِلّا أَنّي كُنْتُ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَدْ ذَكَرَها فَلَمْ أَكُنْ لِأُفْشِيَ سِرَّ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَ لَوْ تَرَكَها قَبِلْتُها[1]

یعنی، روایت شده از ابْنِ عُمَرکه گفت: حَفْصه بیوه شد از شوهرش خُنَیْسِ بْنِ حُذافَة السَّهْمیّ و او از اصحاب رسولخدا (ص) بود و در مدینه وفات کرد، پس عُمَر گفت: حَفْصه را عرض کردم برعثمان، او گفت به بینم و در این امر فکرکنم و پس از چندشبی مرا ملاقات کرد و گفت بنظرم رسید که فعلاً تزویج نکنم، پس از آن ابوبکر را ملاقات کردم و گفتم اگر بخواهی حَفْصه را به تو تزویج کنم، ابوبکر ساکت شد و من نسبت به او خشمناکتر از عثمان شدم، پس چند شب درنگ کردم که رسولخدا (ص) خواستگاری کرد و به او تزویج کردم، پس ابوبکر مرا ملاقات کرد و گفت شاید تو از من کدر شدی هنگامیکه حَفْصه را برمن عرضه کردی و من جوابی ندادم، عمر گفت آری، ابوبکر گفت مانع جواب من نشد درمقابل پیشنهاد تو جُز اینکه من دانستم رسولخدا (ص) اورا ذکرکرده و خواهان است من نخواستم سرّ رسولخدا (ص) را افشاء کنم، و اگر رسولخدا (ص) اورا رها کرده بود من می‌پذیرفتم.

۲- ج عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ (رض) قالَ: كُنّا عِنْدَ النَّبيّ (ص) فَجاءَتْهُ امْرَأَةٌ تَعْرِضُ نَفْسَها عَلَيْهِ فَخَفَّضَ فِيها النَّظَرَ وَ رَفَعَهُ.[2] وَقالَ أَنَسٌ: إِنَّ امْرَأَةً عَرَضَتْ نَفْسَها عَلَى النَّبيّ (ص) فَضَحِكَتِ ابْنَةُ أَنَسٍ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۷و ۲۸۸.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۸ و المصنف / ج۷/ص ۲۷۷.

فَقٰالَتْ : مٰا كٰانَ أَقَلَّ حَيٰاءَهٰا ،فَقٰالَ أَنَسٌ : هِيَ خَيْرٌ مِنْكِ عَرَضَتْ نَفْسَهٰا عَلَى النَّبِيِّ (ص) [1].

يعني،از سَهْل بْنِ سَعْد روايت شده كه گفت :ما نزد رسولخدا (ص) بوديم كه زنى آمد خودرا برپيامبر (ص) عرضه كرد ،پس رسولخدا(ص) با زيرچشمى نظركردى ونظرخودرا برداشت. و در روايتى: اَنَس گويد : زنى خودرا برپيغمبر (ص) عرضه كرد ،دختر انس خنديد و گفت :چه قدر حياءِ او كم است ،اَنَس گفت :او بهتراز توست ،خودرا برپيغمبر عرضه كرد.

٨) باب النّسوة اللّاتى يحرم نكاحهنّ

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ:حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهٰاتُكُمْ وَ بَنٰاتُكُمْ وَ أَخَوٰاتُكُمْ وَ عَمّٰاتُكُمْ وَ خٰالاٰتُكُمْ وَ بَنٰاتُ الْأَخِ وَ بَنٰاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهٰاتُكُمُ اللّٰاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوٰاتُكُمْ مِنَ الرَّضٰاعَةِ وَ أُمَّهٰاتُ نِسٰائِكُمْ وَ رَبٰائِبُكُمُ اللّٰاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسٰائِكُمُ اللّٰاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلاٰجُنٰاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلاٰئِلُ أَبْنٰائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلاٰبِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ غَفُورًا رَحِيمًا . وَ الْمُحْصَنٰاتُ مِنَ النِّسٰاءِ إِلاّٰ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ كِتٰابَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ أُحِلَّ لَكُمْ مٰا وَرٰاءَ ذٰلِكُمْ ... [2]

وَقٰالَ تَعٰالىٰ: وَ لاٰتَنْكِحُوا مٰا نَكَحَ آبٰاؤُكُمْ مِنَ النِّسٰاءِ إِلاّٰ مٰا قَدْسَلَفَ إِنَّهُ كٰانَ فٰاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سٰاءَ سَبِيلاً [3].

٥٥

١ـ ش عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ : سُئِلَ أَبِي عَمّٰا حَرَّمَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْفُرُوجِ فِي الْقُرْآنِ وَعَمّٰا حَرَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي سُنَّتِهِ ،قٰالَ: الَّذِي حَرَّمَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ ذٰلِكَ أَرْبَعَةٌ وَ ثَلاٰثُونَ وَجْهًا سَبْعَةَ عَشَرَ فِي الْقُرْآنِ وَ سَبْعَةَ عَشَرَ فِي السُّنَّةِ

---

(١) التاج الجامع للاصول/ ج٢/ص ٢٨٨.

(٢) و (٣) قرآن/سورهٔ نساء /آيات ٢٣، ٢٤ و ٢٢.

فَأَمَّا الَّتِي فِي الْقُرْآنِ فَالزِّنَا، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَلَاتَقْرَبُوا الزِّنَىٰ، وَنِكَاحُ امْرَأَةِ الْأَبِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَلَاتَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ وَأُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَاجُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ، وَالْحَائِضُ حَتَّىٰ يَطْهُرَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَلَاتَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ، وَالنِّكَاحُ فِي الْاِعْتِكَافِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَلَاتُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ وَأَمَّا الَّتِي فِي السُّنَّةِ فَالْمُوَاقَعَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ نَهَارًا وَتَزْوِيجُ الْمُلَاعَنَةِ بَعْدَ اللِّعَانِ وَالتَّزْوِيجُ فِي الْعِدَّةِ وَالْمُوَاقَعَةُ فِي الْإِحْرَامِ وَالْمُحْرِمُ يَتَزَوَّجُ أَوْ يُزَوِّجُ وَالْمُظَاهِرُ قَبْلَ أَنْ يُكَفِّرَ وَتَزْوِيجُ الْمُشْرِكَةِ وَتَزْوِيجُ الرَّجُلِ امْرَأَةً قَدْ طَلَّقَهَا لِلْعِدَّةِ تِسْعَ تَطْلِيقَاتٍ وَتَزْوِيجُ الْأَمَةِ عَلَى الْحُرَّةِ وَتَزْوِيجُ الذِّمِّيَّةِ عَلَى الْمُسْلِمَةِ وَتَزْوِيجُ الْمَرْأَةِ عَلَىٰ عَمَّتِهَا وَتَزْوِيجُ الْأَمَةِ مِنْ غَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا وَتَزْوِيجُ الْأَمَةِ عَلَىٰ مَنْ يَقْدِرُ عَلَىٰ تَزْوِيجِ الْحُرَّةِ وَالْجَارِيَةُ مِنَ السَّبْيِ قَبْلَ الْقِسْمَةِ وَالْجَارِيَةُ الْمُشْرِكَةُ وَالْجَارِيَةُ الْمُشْتَرَاةُ قَبْلَ أَنْ تَسْتَبْرِءَهَا وَالْمُكَاتَبَةُ الَّتِي قَدْ أَدَّتْ بَعْضَ الْمُكَاتَبَةِ.[1]

یعنی، موسی‌بن‌جعفر (ع) روایت‌کرده ازپدرش جعفربن محمد (ع) که فرمود: از پدرم سؤال شد ازآنچه خدای عزّوجلّ از فروج‌را حرام کرده و ازآنچه رسولخدا (ص) درسُنَّتِ خود حرام نموده؟ فرمود: آنچه خدای عَزَّوَجَلّ ازآن حرام نموده سی‌وچهاروجه‌استکه هفده‌وجه آن درقرآن و هفده‌عدد درسُنَّت است: و امّا آنهاکه درقرآن است پس زناست که خدای عزوجل (درسورهٔ إسراء آیهٔ ۳۲) فرموده: به زنا نزدیک نشوید و نکاح زن پدراست که خدای عَزَّوَجَلّ (درسورهٔ نساء آیهٔ ۲۲) فرموده: زنانی‌راکه پدرتان نکاح‌کرده نکاح مکنید، و

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۳۱۰و ۳۱۱.

مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمّه‌هایتان وخاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرانی‌که شما را شیرداده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنانتان و دختران زنان شما که درکنارشما یند هرگاه با مادرشان آمیزش داشته‌اید، پس چنانچه آمیزش زناشوئی نداشته‌اید درنکاح‌دخترانشان برشما باکی نیست و (نیزحرام است)زنان فرزندان صُلبی‌شما، و جمع کردنتان بین دو خواهر مگرآنچه‌گذشته (وقبلاً پیش‌آمده) و زن حائض تا پاک شود چنانکه خدای عَزَّوَجَلّ(درسورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۲) فرمود: نزدیک آنان نشوید تا پاک شوند، و نکاح درحال اعتکاف که خدای عَزَّوَجَلّ(درسورهٔ بقره آیهٔ ۱۸۷) فرموده: و باآن زنان همبسترنشوید درحالیکه معتکف در مسجدید. و امّا آنچه درسُنّت است، پس همبستر شدن در روز ماه‌رمضان، و تزویج زنی‌که ملاعنه‌کرده پس از لعان، و تزویج درزمان عدّه، و مواقعه‌وهمبسترشدن درحال احرام، و مُحْرِم تزویج کند ویا تزویج بشود، و مردی‌که مُظاهرباشد قبل ازآنکه کفّاره بدهد، و تزویج زن مشرکه، و تزویج مرد زنی‌را که‌طلاق داده به‌نه طلاق، و تزویج کنیز را باداشتن زن حُرّه، و تزویج زن ذمّیّه‌را با داشتن زن مُسْلمه، و تزویج زنی‌را باداشتن عمّهٔ او (یعنی بین زن و عمّهٔ او نباید جمع‌نمود)، و تزویج کنیزی بدون اذن مولای او، و تزویج کنیز باداشتن قدرت برتزویج حُرّه، و تزویج دختر اسیر قبل ازتقسیم، و تزویج کنیز اسیرمشرکه، و تزویج کنیز خریداری شده قبل از استبراء آن، و تزویج مکاتبه‌ای‌که بعضی از مال مکاتبه‌را اداء نموده‌است. (بعضی ازجملات این حدیث دارای‌اشکال است. و نیز بعضی ازآنچه دراین حدیث بعنوان سُنّت‌حرام ذکر شده درقرآن نیزآمده‌است. وباید دانستکه نهی از ازدواج با عمّه یا خواهر ویا مادرزن دلیل برمحرمیّت ایشان نمی‌باشد ولذا باید ازایشان چشم‌پوشی نمود و نظرکردن به‌ایشان حکم نظرکردن به‌زن اجنبیّه‌دارد).

۲- ج عَنْ عائِشَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: يَحْرُمُ مِنَ الرَّضاعَةِ

مٰا یَحْرُمُ مِنَ الْوِلٰادَةِ. وَ فِی رِوٰایَةٍ: رُغِّبَ النَّبِیُّ(ص) فِی نِکٰاحِ بِنْتِ عَمِّهِ حَمْزَةَ فَقٰالَ: إِنَّهٰا لاٰتَحِلُّ لِی. إِنَّهٰا ابْنَةُ أَخِی مِنَ الرَّضٰاعَةِ. وَ یَحْرُمُ مِنَ الرَّضٰاعِ مٰا یَحْرُمُ مِنَ الرَّحِمِ.(۱)

یعنی،از عایشه روایت شده ازرسولخدا (ص) که فرمود: از رضاع حرام میشود آنچه از ولادت حرام میشود. و در روایتی رسولخدا (ص) را در نکاح دخترعمویش حمزه رغبت دادند،فرمود: او برای من حلال نیست زیرا او برادرزادهٔ رضاعی من است. و از رضاع (وبسبب رضاع) حرام میشود آن(تعدادزنانی)که از خویشی حرام میشود. (و ایشان عبارتند از: مادر و دختر رضاعی،خواهررضاعی، عمه وخالهٔ زنی‌که اورا شیرداده،برادرزاده و خواهرزادهٔ رضاعی).

۳- ش عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَنِ النَّبِیِّ(ص) قٰالَ: یَحْرُمُ مِنَ الرَّضٰاعِ مٰا یَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ.(۲)

یعنی،حضرت باقر(ع) ازپیامبر(ص) روایت‌کرده‌که‌فرمود: از رضاع و شیردادن حرام میشود آنچه از نسب حرام میشود.

۴- ش عَنْ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ(ع) قٰالَ: عَرَضْتُ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ (ص) ابْنَةَ حَمْزَةَ فَقٰالَ: أَمٰا عَلِمْتَ أَنَّهٰا ابْنَةُ أَخِی مِنَ الرَّضٰاعِ. وَکٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ(ص) وَ عَمُّهُ حَمْزَةُ قَدْ رَضَعٰا مِن امْرَأَةٍ.(۳)

یعنی،از امیرالمؤمنین(ع) روایت شده‌که‌فرمود: دختر حمزه را بررسولخدا (ص) عرضه‌کردم (برای تزویج به‌آنجناب) رسولخدا (ص) فرمود: آیاندانستی‌که آندختر،دختر برادر رضاعی من است. و رسولخدا (ص) و عموی او حمزه هردو از زنی شیرخورده‌بودند.

۵- ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ عَنِ النَّبِیِّ(ص) قٰالَ: لاٰیُجْمَعُ بَیْنَ الْمَرْأَةِ وَ عَمَّتِهٰا وَ لاٰبَیْنَ الْمَرْأَةِ وَ خٰالَتِهٰا.(۴)

یعنی،از ابوهریره روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: بین زن و عمّهٔ او و بین زن و خالهٔ او جمع نمی‌شود.

۶- ش عَنْ أَبِی عَبْدِاللّٰهِ(ع): أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ(ص) قَبِلَ الْجِزْیَةَ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۹ و المصنف/ ج۷/ص ۴۷۶.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۴/ص ۲۸۰،۲۸۱،۲۸۲و۳۲۶ و المصنف/ج۷/ص ۴۷۵ و مسندالامامزید/ص ۳۱۶.
(۳) وسائل الشیعه/ ج۱۴/ص ۲۹۹و۳۰۰ ومسندالامامزید/ص ۳۱۶.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۹ و المصنف/ ج۶/ص ۲۶۰و۲۶۱و مسندالامامزید/ص ۳۰۶.

مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ عَلىٰ أَنْ لايَأْكُلُوا الرِّبٰا وَ لايَأْكُلُوا لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ لايَنْكِحُوا الْأَخَوٰاتِ وَ لابَنٰاتِ الْأَخِ وَ لابَنٰاتِ الْأُخْتِ ،فَمَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ مِنْهُمْ بَرِئَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللّٰهِ وَ ذِمَّةُ رَسُولِهِ.(۱)

یعنی،از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت :رسولخدا (ص) جزیه پذیرفت ازاهل ذمّه براین شرط که ربا نخورند و گوشت خنزیر نخورند و خواهران و دختران برادر و دختران خواهررا نکاح نکنند ،پس هرکس از ایشان این کار کند ذمّهٔ خدا و رسول او ازاو بیزار است .

۷- ش فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ(ص) لِعَلِيٍّ(ع) قٰالَ: يٰا عَلِيُّ إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ سَنَّ فِي الْجٰاهِلِيَّةِ خَمْسَ سُنَنٍ أَجْرٰاهَا اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِي الْإِسْلامِ حَرَّمَ نِسٰاءَ الْآبٰاءِ عَلَى الْأَبْنٰاءِ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَلاتَنْكِحُوا مٰا نَكَحَ آبٰاؤُكُمْ مِنَ النِّسٰاءِ »،(۲)الْحَدِيث .

یعنی،دروصیّت رسولخدا (ص) به‌علی فرمود :ای علیّ،عبدالمطّلب درجاهلیّت پنج چیزرا سنّت قرارداد که خدای عَزَّوَجَلَّ آنها را در اسلام اجراء داشت :زنان پدران را برفرزندان حرام نمود که خدای عَزَّوَجَلَّ(درسورهٔ نساء آیهٔ ۲۲) نازل نمود که نکاح نکنید آنچه پدرانتان نکاح کرده تا آخر حدیث (این حدیث دارای اشکالاتی است) .

۸- ج عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ (رض) قٰالَتْ : يٰا رَسُولَ اللّٰهِ انْكِحْ أُخْتِي بِنْتَ أَبِي سُفْيٰانَ قٰالَ: وَ تُحِبِّينَ؟ قُلْتُ : نَعَمْ لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ وَأَحَبُّ مَنْ شٰارَكَنِي فِي خَيْرٍ أُخْتِي. فَقٰالَ (ص): إِنَّ ذٰلِكَ لايَحِلُّ لِي، قُلْتُ : يٰا رَسُولَ اللّٰهِ ،فَوَ اللّٰهِ إِنّٰا لَنَتَحَدَّثُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْكِحَ دُرَّةَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ . قٰالَ: بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ،قٰالَ: فَوَ اللّٰهِ لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي حَجْرِي مٰا حَلَّتْ لِي،إِنَّهَا ابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضٰاعَةِ أَرْضَعَتْنِي وَ أَبٰا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ ،فَلاتَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنٰاتِكُنَّ وَلا أَخَوٰاتِكُنَّ.(۳)

یعنی،از أُمّ‌حَبِیبه زوجهٔ رسولخدا (ص) روایت شده که گفت یٰا رَسُولَ اللّٰه خواهرم دختر ابی‌سفیان را نکاح کن،فرمود : آیا تودوست داری ؟

---

(۱)و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۲۷۹و ۳۱۵.

(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۸۹و ۲۹۰و المصنف / ج۷/ص ۴۷۷.

گفتم: بلی من انحصار طلب نیستم و دوست دارم خواهر درخیر با من شریک باشد، فرمود: این برای من حلال نیست (زیرا در اینصورت جمع بین دوخواهر است)، گفتم یا رَسُولَ اللّٰه ما مذاکره میکنیم که تو میخواهی دُرّه دختر اَبِی‌سَلَمه را بگیری و نکاح کنی، فرمود: دختر اُمّ‌سَلَمه؟ گفتم: بلی، فرمود: بخدا قسم اگر این دختر در حَجْر من نبود باز برایم حلال نبود، زیرا او برادر زادهٔ رضاعی من است، ثُوَیْبَه من و اَبا سَلَمه را شیر داده است (یعنی از دوجهت برمن حرام است)، پس دختران و خواهران خودرا برمن عرضه مدارید.

۹ـ ج عَنْ عَمْرِوبْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ نَكَحَ امْرَأَةً فَدَخَلَ بِهَا فَلَايَحِلُّ لَهُ نِكَاحُ ابْنَتِهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَلْيَنْكِحِ ابْنَتَهَا. وَ أَيُّمَا رَجُلٍ نَكَحَ امْرَأَةً فَدَخَلَ بِهَا أَوْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا فَلَايَحِلُّ لَهُ نِكَاحُ أُمِّهَا.(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرمردیکه زنی را نکاح کند و به او دخول کند، پس نکاح دخترش حلال نیست، و اگر به آن زن دخول نکرده نکاح کند دخترش را، و هرمردی که زنی را به نکاح آورد و دخول بکند و یا نکند مادر آنزن برای او حلال نیست.

(۹) باب الرّضاعة الّتی تثبت بها الحرمة

۱ـ ج عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَاتُحَرِّمُ الرَّضْعَةُ أَوِ الرَّضْعَتَانِ أَوِ الْمَصَّةُ أَوِ الْمَصَّتَانِ.(۲)

یعنی، اُمّ‌فَضْل از رسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود: یکدفعه و یا دو دفعه شیردادن و یا یکدفعه مکیدن و یا دو دفعه مکیدن موجب حرمت نمی‌شود.

۲ـ ج عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ (ص) وَعِنْدِي رَجُلٌ

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۰ و المصنف / ج۶/ص ۲۷۶ و ۲۷۸ و ج۷/ص ۴۶۹.

قَاعِدٌ فَاشْتَدَّ ذٰلِكَ عَلَيْهِ وَ رَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّهُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ. فَقَالَ: انْظُرْنَ إِخْوَتَكُنَّ مِنَ الرَّضَاعَةِ فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ.(1)

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: پیغمبر (ص) برمن وارد شد درحالیکه مردی نزدم نشسته بود، برپیغمبر (ص) این قضیّه سخت آمد و درصورت او غضب دیدم، پس گفتم یَا رَسُولَ اللّٰه او برادر رضاعی من است، فرمود: دقّت کنید برادرهای خود را از رضاع، که رضاع از گرسنگی باشد (یعنی به خوردن شیری اعتبار است که درزمان طفولیّت، گرسنگی طفل شیرخوار را برطرف مینموده است).

۳ـ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لَارَضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ وَ لَاوِصَالَ فِي صِيَامٍ وَ لَايُتْمَ بَعْدَ احْتِلَامٍ وَ لَاصَمْتَ يَوْمٍ إِلَى اللَّيْلِ وَ لَاتَعَرُّبَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَ لَاهِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ وَ لَاطَلَاقَ قَبْلَ نِكَاحٍ وَ لَاعِتْقَ قَبْلَ مِلْكٍ وَ لَايَمِينَ لِلْوَلَدِ مَعَ وَالِدِهِ وَ لَالِلْمَمْلُوكِ مَعَ مَوْلَاهُ وَ لَا لِلْمَرْأَةِ مَعَ زَوْجِهَا وَ لَانَذْرَ فِي مَعْصِيَةٍ وَ لَايَمِينَ فِي قَطِيعَةٍ.(2)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: شیردادن پس از دوسال را اعتباری نیست و در روزه وصال نمی‌باشد و پس از احتلام یتیمی و صغر نباشد، و سکوت روزی تا شب روا نباشد، و پس از هجرت تَعَرُّب نیست و پس از فتح مکّه هجرتی نمی‌باشد و طلاقی قبل از نکاح نیست و آزادکردن قبل از تملّک صحیح نیست، و فرزند با پدرش قسم وسوگند خوردن اعتباری ندارد و نه برای مملوک با مولای خود و نه برای زن با شوهرش و درعصیان، نذر صحیح نیست، و در قطع رحم سوگند حکمی ندارد.

۴ـ ج قَالَ النَّبِيُّ (ص): لَارَضَاعَ إِلَّا مَا شَدَّ الْعَظْمَ وَ أَنْبَتَ اللَّحْمَ.(3)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: رضاعی نیست مگر رضاعی‌که استخوان را محکم‌نماید وگوشت برویاند. (از این‌حدیث استفاده می‌شود که دررضاع باید شیردهی دایه به‌طفل به‌اندازه‌ای تکرارشده‌باشد که موجب رویید‌ن گوشت دربدن طفل شده‌باشد تا احکام رضاع برآن مترتّب شود)

---

(۱) و (۳) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۲۹۱.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۲۹۵.

۵ـ ج قالَ عُقْبَةُ بْنُ الْحارِثِ (رض): تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً فَجاءَتْنا امْرَأَةٌ سَوْداءُ فَقالَتْ: أَرْضَعْتُكُما. فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ (ص) فَأَخْبَرْتُهُ وَ قُلْتُ: إِنَّ الْمَرْأَةَ كاذِبَةٌ فَأَعْرَضَ، فَأَتَيْتُهُ مِنْ قِبَلِ وَجْهِهِ وَ قُلْتُ: إِنَّها كاذِبَةٌ. قالَ: كَيْفَ بِها وَ قَدْ زَعَمَتْ أَنَّها أَرْضَعَتْكُما؟ دَعْها عَنْكَ.(۱)

یعنی، عُقْبَةُ بْنُ حارِث (رض) گفت: زنی را بازدواج درآوردم، پس زن سیاهی آمد و گفت من شما دونفر را شیرداده‌ام، پس آمدم خدمت رسولخدا (ص) و به‌او خبردادم و گفتم این زن دروغ‌میگوید حضرت ازمن اعراض‌کرد، پس از جلوی روی آنحضرت آمدم و گفتم‌او دروغ میگوید. فرمود: چگونه به‌او نسبت‌دروغ میدهی‌درحالیکه او گمان کرده‌که‌شما را شیرداده رهاکن زنی‌راکه تزویج‌کرده‌ای.

۶ـ ش عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: لاتُجامِعُوا فِی النِّكاحِ عَلَی الشُّبْهَةِ وَ قِفُوا عِنْدَ الشُّبْهَةِ.(۲)

یعنی، از پیامبر (ص) روایت‌شده‌که‌فرمود: درنکاح شبهه مجامعت مکنید و نزد شبهه خودداری کنید.

۷ـ ج سُئِلَ ابْنُ عَبّاسٍ (رض) عَنِ امْرَأَتَیْنِ فی عِصْمَةِ رَجُلٍ أَرْضَعَتْ إِحْداهُما جارِيَةً وَ الأُخْرىٰ غُلاماً أَتَحِلُّ الْجارِيَةُ لِلْغُلامِ؟ فَقالَ: لا، إِنَّ اللِّقاحَ واحِدٌ.(۳)

یعنی، از ابن عباس سؤال شد از دوزن که در پناه مردی هستند، یکی ازآنان دختری را شیرداده و دیگری پسری را آیا آندختر برای آن پسر حلال است؟ فرمود: خیر، زیرا لقاح و بارورشدن آندوزن از یک مرد است.

(۱۰) باب الإستئذان

۱ـ ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: لاتُنْكَحُ الأَیِّمُ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۹۱ و المصنف/ ج۷/ص ۴۸۱ و۴۸۲ و ج۸/ص ۳۳۵.

(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۴/ص ۱۹۳ و ج۱۸/ص ۱۱۶.

(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۲.

حَتّیٰ تُسْتَأْمَرَ وَ لاٰتُنْکَحُ الْبِکْرُ حَتّیٰ تُسْتَأْذَنَ،قٰالُوا : یٰارَسُولَ اللّٰهِ، وَ کَیْفَ إِذْنُهٰا ؟ قٰالَ: أَنْ تَسْکُتَ .وَ فِی رِوٰایَةٍ :اَلثَّیِّبُ أَحَقُّ بِنَفْسِهٰا مِنْ وَلِیِّهٰا وَ الْبِکْرُ تُسْتَأْمَرُ وَ إِذْنُهٰا سُکُوتُهٰا[1].

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: زن بیوه نکاح‌نشود تاآنکه ازخود او جویا شود و بکر نکاح‌نشود تااذن او حاصل گردد،گفتندیٰا رَسُولَ-اللّٰه،چگونه استاذن او؟ فرمود: سکوت او.و درروایتی: زن بیوه اختیار خودرا دارد و از ولیّ خود سزاوارتراست و زن باکره باید از امرنکاح ازاوسؤال شود،و اذن او سکوت اوست .

۲- ج قٰالَ النَّبِیُّ(ص) تُسْتَأْمَرُ الْیَتِیمَةُ فِی نَفْسِهٰا فَإِنْ سَکَتَتْ فَهُوَ إِذْنُهٰا وَ إِنْ أَبَتْ فَلاٰجَوٰازَ عَلَیْهٰا[2].

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود:امر دختریتیمه را باید از خوداو دربارهٔاو جویا شد،اگر سکوت‌کرد همان اذن اوست،و اگر اباء کرد جایزنیست نکاح براو.

۳- ج عَنْ خَنْسٰاءَ بِنْتِ خِذٰامٍ الْأَنْصٰارِیَّةِ (رض) أَنَّ أَبٰاهٰا زَوَّجَهٰا وَهِیَ ثَیِّبٌ فَکَرِهَتْ ذٰلِکَ فَأَتَتْ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَرَدَّ نِکٰاحَهُ[3].

یعنی،از خَنْساء دختر خِذام انصاریّ روایت‌شده‌که پدرش اورا تزویج کرد درحالیکه‌او بیوه بود و خود او از آن نکاح کراهت‌داشت، پس‌آن‌زن خدمت رسولخدا (ص) رسید،رسولخدا (ص) نکاح‌اورا ردّکرد.

۴- ج جٰاءَتْ جٰارِیَةٌ بِکْرٌ إِلَی النَّبِیِّ(ص) فَذَکَرَتْ أَنَّ أَبٰاهٰا زَوَّجَهٰا وَ هِیَ کٰارِهَةٌ فَخَیَّرَهٰا النَّبِیُّ(ص)[4].

یعنی،دختری باکره خدمت پیغمبر(ص) آمد و یادآور شد که‌پدرش اورا تزویج کرد درحالیکه خودش‌کراهت‌دارد،رسولخدا (ص) او را اختیار داد(که نکاح‌را باقی گذارد ویافسخ‌کند آنرا).

۵- ش عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طٰالِبٍ (ع) أَنَّهُ طَلَبَ تَزْوِیجَ فٰاطِمَةَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقٰالَ: یٰاعَلِیُّ اِنَّهُ قَدْ ذَکَرَهٰا قَبْلَکَ رِجٰالٌ فَذَکَرْتُ ذٰلِکَ لَهٰا فَرَأَیْتُ الْکَرٰاهَةَ فِی وَجْهِهٰا ،وَلٰکِنْ عَلَیَّ رسلکَ حَتّیٰ أَخْرُجَ إِلَیْکَ ،فَدَخَلَ عَلَیْهٰا فَأَخْبَرَهٰا وَقٰالَ: إِنَّ عَلِیًّا قَدْ ذَکَرَ مِنْ أَمْرِکِ

---

(۱)و (۲) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج ۲/ص۲۹۲ والمصنف/ ج ۶/ص ۱۴۲و ۱۴۳و۱۴۵.
(۳) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج ۲/ص۲۹۲والمصنف/ ج ۶/ص ۱۴۸.
(۴) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج ۲/ص۲۹۳والمصنف/ج ۶/ص۱۴۶و ۱۴۷.

شَیْئًا فَما تَرَیْنَ؟ فَسَکَتَتْ وَ لَمْ تُوَلِّ وَجْهَها وَ لَمْ یَرَ فیهِ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) کَراهَةً، فَقامَ وَ هُوَ یَقُولُ: اللّٰهُ أَکْبَرُ سُکُوتُها إِقْرارُها[۱].

یعنی، روایت شده از علیّ بن ابیطالب (ع) که او تزویج حضرت فاطمه را از رسولخدا (ص) طلب نمود، رسولخدا (ص) فرمود: یا عَلِیّ پیش از تو مردانی اورا ذکرکردند و من به او گفتم و درصورت اوکراهت دیدم ولکن برعهدهٔ من است که پیغام تورا برسانم و به سوی تو برگردم، پس رسولخدا (ص) به فاطمه وارد شد و اورا خبرداد وگفت که عَلِیّ چیزی از امر تورا ذکرکرده تو چه رأی داری؟ پس او ساکت شد و روبرنگردانید و رسولخدا (ص) در او کراهتی ندید، پس برخاست و فرمود: اَللّٰهُ أَکْبَر سکوت او اقرار اوست.

۶ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): حَدُّ الْمَرْأَةِ أَنْ یُدْخَلَ بِها عَلیٰ زَوْجِها ابْنَةُ تِسْعِ سِنینَ[۲].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: حدّ زن این استکه برشوهرش داخل گردد درحالیکه دختر نه ساله باشد. (این حدیث اگر صحیح باشد و بگوئیم پدر میتواند دخترنابالغ خودرا درسن کودکی به ازدواج درآورد، منظوراز حدیث آنستکه قبل ازآنکه زن به سنّ بلوغ و صلاحیّت برای همخوابی برسد، مرد نمیتواند با او آمیزش زناشوئی داشته باشد.)

۷ـ ج عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عامِرٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: إِنَّ أَحَقَّ الشَّرْطِ أَنْ یُوَفّیٰ بِهِ ما اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ[۳].

یعنی، سزاوارترین شرطی‌که باید مورد وفا باشد آن شرطی استکه بآن (هنگام ازدواج) فرجها را حلال کرده اید.

۸ـ ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ شَرَطَ لِامْرَأَتِهِ شَرْطاً سِویٰ کِتابِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یَجُزْ ذٰلِکَ عَلَیْهِ وَ لا لَهُ[۴] وَ فی رِوایَةٍ: مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطاً سِویٰ کِتابِ اللّٰهِ فَلا یَجُوزُ ذٰلِکَ لَهُ وَ لا عَلَیْهِ[۵].

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۲۰۶، ۲۰۷ و ۷۰
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۴ و المصنف/ج۶/ص ۲۲۸.
(۴) و (۵) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۴۷ و ۲۹۰.

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس برای زن خود شرطیکند که درکتاب خدای عَزَّوَجَلّ نباشد برای او جایز نیست چه برضررش باشد و چه برنفعش. و در روایتی: هرکس شرطیکند که موافق کتاب خدا نباشد برای او جایز نباشد چه بنفع او و چه بضرر او باشد.

(۱۱) باب لانکاح إلّا بولیّ و شاهدی عدل

۱- ج عَنْ عائِشَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوالِيها فَنِكاحُها باطِلٌ ثَلاثَ مَرّاتٍ فَإِنْ دَخَلَ بِها فَالْمَهْرُ لَها بِما أَصابَ مِنْها فَإِنْ تَشاجَرُوا فَالسُّلْطانُ وَلِيُّ مَنْ لاوَلِيَّ لَهُ[1].

یعنی، از عایشه روایت شده‌که پیغمبر (ص) فرمود: هرزنی بدون إذن مَوالِي خود نکاح‌کند، نکاحش باطل است تا سه مرتبه مکرّر فرمود، پس اگر بها و دخول کرده مهراز برای‌آن‌زن است بواسطهٔ حظی که از او برده‌است، پس اگر نزاع کردند پس سلطان ولیّ کسی‌استکه ولیّ ندارد.

۲- ج قالَ النَّبِيُّ (ص): لانِكاحَ إِلّا بِوَلِيٍّ. وَ فِي رِوايَةٍ: لانِكاحَ إِلّا بِوَلِيٍّ وَ شاهِدَيْ عَدْلٍ[2].

یعنی، پیغمبر (ص) فرمود: نکاحی (صحیح) نیست مگربه (اذن) ولیّ. و در روایتی رسولخدا (ص) فرمود: نکاحی نیست مگر بولی و (نیز حضور) دو شاهد عادل.

۳- ج عَنْ سَمُرَةَ (رض) قالَ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ زَوَّجَها وَلِيّانِ فَهِيَ لِلْأَوَّلِ مِنْهُما، وَ أَيُّما رَجُلٍ باعَ بَيْعاً مِنْ رَجُلَيْنِ فَهُوَ لِلْأَوَّلِ مِنْهُما[3].

یعنی، از سَمُرَه روایت شده‌که‌گفت: هرزنی را که دو ولیّ او اورا تزویج‌کنند، آن‌زن متعلّق به‌زوج اوّل است، و هرمردی معامله‌ای‌کرد با دومرد، معامله متعلّق است به‌نفراوّلی از آندومرد.

---

(۱)، (۲)و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۳و۲۹۴و المصنف/ ج۶/ ص ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۲۳۲.

۴ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: تَزَوَّجَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أُمَّ ـ سَلَمَةَ، زَوَّجَهٰا إِيّٰاهُ عُمَرُبْنُ أَبِي سَلَمَةَ وَ هُوَ صَغِيرٌ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ(۱).

یعنی، جعفربن محمّد (ع) گفت: رسولخدا (ص) اُمّ سَلَمه را تزویج نمود و عُمَربن اَبی سَلَمه فرزند او درحالیکه صغیربود و به تکلیف نرسیده بود مادرش را به رسولخدا تزویج نمود.

(۱۲) باب استحباب الخطبة للنّكاح

۱ـ ج عَنْ عَبْدِاللّٰهِ (رض) قٰالَ: عَلَّمَنٰا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) خُطْبَةَ الْحٰاجَةِ فِي النِّكٰاحِ وَ غَيْرِهِ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَسْتَعِينُهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ وَ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنٰا مَنْ يَهْدِهِ اللّٰهُ فَلاٰمُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلاٰهٰادِيَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لاٰإِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ وَ لاٰتَمُوتُنَّ إِلاّٰ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي تَسٰاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحٰامَ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ـ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمٰالَكُمْ وَ يَغْفِرْلَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فٰازَ فَوْزًا عَظِيمًا(۲).

یعنی، روایت شده از عبداللّه بن مسعودکه گفت رسولخدا(ص) خطبه ای که درنکاح و غیرآن مورد حاجت است به ما آموخت، به این جملات «حمد مخصوص خداست، اورا بیاری میجوئیم و طلب آمرزش ازاو میکنیم و به خدا پناه میبریم از شرور خودمان، کسیکه خدا هدایتش کند گمراه کننده ندارد و آنکه را خدا گمراه کند هدایت کننده ندارد، و گواهم که خدائی نیست جُز خدای کامِلُ الذّات وَ الصّفات و گواهم که محمّد بنده او و رسول اوست، ای کسانیکه ایمان آوردید از خدا بترسید آنچنان که سزاوار اوست ونمیرید مگرآنکه مسلمان باشید، و تقوی پیشه کنید نسبت به خدائی که با

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۲۲۳.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۴و ۲۹۵.

نام او ازهم درخواست می‌کنید، و بپرهیزید از تجاوز به‌حقوق ارحامتان زیراکه خدا مراقب اعمال شماست، ای مؤمنین از خدا بترسیدوسخن محکم نیک بگوئید تا اعمال شما را شایسته‌کندوگناه شما را بیامرزد، و هرکس خدا و رسول اورا اطاعت‌کند محقّقاً به‌بهره‌ٔبزرگی فائز شده‌است.

۲ـ ج عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ قَالَ: خَطَبْتُ إِلَى النَّبِيِّ (ص) أُمَامَةَ بِنْتَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَنْكَحَنِي مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَشَهَّدَ[۱].

یعنی، روایت شده از مردی از بَنِی سُلَیْم که‌گفت خواستگاری کردم از رسولخدا (ص) اُمامه بِنْت عَبْدالمُطَّلب را، پس اورا به‌نکاح من درآورد بدون آنکه شهادتین بگوید (یعنی قبل ازعقد نکاح خطبه‌ای ایراد نکرد). بنابراین ایراد خطبه قبل ازعقد، واجب نمی‌باشد).

۳ـ ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: كُلُّ خُطْبَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَشَهُّدٌ فَهِيَ كَالْيَدِ الْجَذْمَاءِ[۲].

یعنی، ابوهریره ازرسولخدا (ص) روایت‌کرده‌که فرمود: هرخطبه‌ای که‌درآن شهادتین نباشد مانند دست جُذامدار است (یعنی ناقص و کم‌برکت است).

(۱۳) باب صداق النّساء

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ آتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا[۳].

۱ـ ج عَنْ أَبِي سَلَمَةَ (رض) سَأَلْتُ عَائِشَةَ (رض): كَمْ كَانَ صَدَاقُ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟ قَالَتْ: كَانَ صَدَاقُهُ لِأَزْوَاجِهِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ أُوقِيَّةً وَ نَشًّا، قَالَتْ: أَتَدْرِي مَا النَّشُّ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَتْ: نِصْفُ أُوقِيَّةٍ، فَتِلْكَ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ[۴].

یعنی، روایت شده از اَبِی‌سَلَمه که: سؤال کردم از عایشه‌که صداق و

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۵.
(۳) قرآن/سورهٔ نساء /آیهٔ ۴.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۵ و المصنف/ج۶/ص ۱۷۷.

مَهْر رسولخدا (ص) برای زنانش چه‌قدر بود؟ فرمود: صداق او برای زنانش دوازده وُقیّه و نصف بود که پانصد درهم میشود.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) یَقُولُ: سٰاقَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) اِثْنَتَیْ عَشْرَةَ أُوقِیَّةً وَ نَشًّا، وَ الْأُوقِیَّةُ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا، وَ النَّشُّ نِصْفُ الْأُوقِیَّةِ عِشْرُونَ دِرْهَمًا، وَ كٰانَ ذٰلِكَ خَمْسَمِائَةِ دِرْهَمٍ.[1]

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که میفرمود: رسولخدا (ص) مَهْرزنان را بدوازده اُوقیّه و نصف رسانید و اُوقیّه چهل درهم است، و نَشّ، نصف اُوقیّه است یعنی بیست درهم، واین رویهم میشود پانصد درهم. در ذیل همین روایت آمده که شخصی ازحضرت رضا (ع) سؤال کرد که چگونه مَهْر پانصد درهم شد؟ فرمود: خدای تعالٰی برخود لازم نموده که هرمؤمنی صدمرتبه تکبیر وصدمرتبه تسبیح و صدمرتبه تحمید و صدمرتبه تهلیل و صد مرتبه صلوات برمحمّد و آل او گفته و سپس بگوید: خدایا از حُورُالْعِین مرا تزویج نما، همانا اورا حُورُالْعِینی بزوجیّت بدهد و آن اذکار مَهْر آن حورالعین است. سپس خدا بەرسولخود وحی نمود که مهر مؤمنات پانصد درهم است و رسولخدا (ص) این کاررا کرد وهر مؤمنیکه از برادر دینی خود خواستگاری کند زنی را و پانصد درهم بذل کند و او تزویج نکند پس محقّقاً او را عاق نموده و مستحقّ است که خدا یتعالٰی حورالْعین نصیب او نگرداند.[2] نویسنده گوید آنچه دراینجا ازحضرت رضا (ع) نقل شده خالی از اشکال نیست.

۳- ج عَنْ أَنَسٍ (رض) أَنَّ النَّبِیَّ (ص) رَأٰی عَلٰی عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ عَوْفٍ أَثَرَ صُفْرَةٍ فَقٰالَ: مٰا هٰذٰا؟ قٰالَ: یٰارَسُولَ اللّٰهِ إِنِّی تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً عَلٰی وَزْنِ نَوٰاةٍ مِنْ ذَهَبٍ قٰالَ: فَبٰارَكَ اللّٰهُ لَكَ أَوْلِمْ وَلَوْ بِشٰاةٍ.[3]

یعنی، روایت شده از اَنَس که رسولخدا (ص) برصورت عبدالرّحمن بن عَوْف اثر رنگی دید، فرمود: این چیست؟ گفت یٰارَسُولَ اللّٰه، من

(۱) و (۲) وسائل الشیعه/ ج۱۵/ص ۵
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۶ و المصنف/ ج۶/ص ۱۷۸.

زن گرفته ام که مَهرآن بوزن هستهٔ خرما از طلا. فرمود: خدا برایت مبارک کند ولیمه بده واگرچه بگوسفندی باشد.

۴- ج عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ (رض) أَنَّهَا كَانَتْ تَحْتَ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ جَحْشٍ فَمَاتَ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ فَزَوَّجَهَا النَّجَاشِيُّ النَّبِيَّ (ص) وَ أَمْهَرَهَا عَنْهُ أَرْبَعَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ بَعَثَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ (ص) مَعَ شُرَحْبِيلَ بْنِ حَسَنَةَ.(۱)

یعنی، روایت شده از اُمّ حَبیبه که او زوجهٔ عُبَیْدُاللّٰه بْن جَحْش بود او درسرزمین حَبَشه وفات کرد، پس نجاشی آن زن را برای رسولخدا (ص) تزویج کرد و مهر اورا از طرف پیغمبر چهارهزار درهم داد و اورا با شُرَحبیل بْن حَسَنَه خدمت رسولخدا (ص) فرستاد.

۵- ج عَنْ أَبِي الْعَجْفَاءِ (رض) قَالَ: خَطَبَنَا عُمَرُ (رض) فَقَالَ: أَلَا لَا تُغَالُوا بِصَدَاقِ النِّسَاءِ فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ مَكْرُمَةً فِي الدُّنْيَا أَوْ تَقْوَى عِنْدَ اللّٰهِ كَانَ أَوْلَاكُمْ بِهَا النَّبِيُّ (ص)، مَا أَصْدَقَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) امْرَأَةً مِنْ نِسَائِهِ وَ لَا أُصْدِقَتِ امْرَأَةٌ مِنْ بَنَاتِهِ أَكْثَرَ مِنْ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ أُوقِيَّةً.(۲)

یعنی، از أبی العَجْفاء روایت شده که گفت: عُمَر برای ما خطبه خواند و گفت: آگاه باشید صداق زنان را گران و سنگین نکنید زیرا این کار اگر بزرگواری در دنیا یا تقوای نزد خدا بود، رسولخدا (ص) سزاوارتر بهاین بود، رسولخدا (ص) هیچ زنی از زنانش را و هیچ زنی از دخترانش را بیشتر از دوازده وُقیّه مهر ننمود.

۶- ش عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) يَقُولُ: قَالَ أَبِي: مَا زَوَّجَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) شَيْئاً مِنْ بَنَاتِهِ، وَ لَا تَزَوَّجَ شَيْئاً مِنْ نِسَائِهِ عَلَى أَكْثَرَ مِنِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أُوقِيَّةً وَ نَشٍّ.(۳) وَ عَنِ الْبَاقِرِ (ع): أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ كَانَتْ بِالْحَبَشَةِ فَخَطَبَهَا النَّبِيُّ (ص)، وَ سَاقَ إِلَيْهَا عَنْهُ النَّجَاشِيُّ أَرْبَعَةَ آلَافٍ، فَمِنْ ثَمَّ يَأْخُذُونَ بِهِ فَأَمَّا الْمَهْرُ فَاثْنَتَا عَشْرَةَ أُوقِيَّةً وَ نَشٌّ.(۴)

یعنی، ازجعفربن محمّد (ع) روایت شده که میفرمود پدرم گفت: رسول

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۹۶.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۲۹۶ والمصنف/ ج۶/ص ۱۷۵ و مسنداً لاما مزید/ص ۳۵۳.
(۳) و (۴) وسائل الشیعه/ ج۱۵/ص ۶و۷.

خدا (ص) احدی از دختران خودرا با زدواج درنیاورد و احدی از زنان خودرا تزویج ننمود بربیشتر از دوازده ونیم وقیه (امّا درمورد اُمّ حَبیبه که بیش از ۱۲/۵ وُقیّه صداق گرفت، پس این مبلغ، مبلغی است که نجاشی پادشاه حَبَشه پرداخت نمود). و از حضرت باقر (ع) روایت شده که گفت: اُمّ حَبیبه دختر اَبی‌سُفیان در حَبَشه بودکه رسولخدا (ص) اورا خواستگاری نمود و نجاشی از طرف آنجناب چهارهزار درهم مهر به او داد، پس از اینجاست که چهار هزار درهم صداق میگیرند و امّا آن مَهرسُنّت، پس ۱۲/۵ وُقیّه بود.

۷ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَفْضَلُ نِسٰاءِ أُمَّتِی أَصْبَحُهُنَّ وَجْهاً وَ أَقَلُّهُنَّ مَهْراً[1]. وَ قٰالَ (ص): الشُّومُ فِی ثَلاٰثَةِ أَشْیٰاءٍ: فِی الْمَرْأَةِ، وَ الدّٰابَّةِ، وَ الدّٰارِ، فَأَمّٰا الْمَرْأَةُ فَشُومُهٰا غَلاٰءُ مَهْرِهٰا وَ عُسْرُ وِلاٰدَتِهٰا، وَ أَمّٰا الدّٰابَّةُ فَشُومُهٰا كَثْرَةُ عِلَلِهٰا وَ سُوءُ خُلْقِهٰا، وَ أَمّٰا الدّٰارُ فَشُومُهٰا ضِيقُهٰا وَ خُبْثُ جِيرٰانِهٰا[2]. وَقٰالَ (ص): مِنْ بَرَكَةِ الْمَرْأَةِ خِفَّةُ مَؤُنَتِهٰا، وَ يُسْرُ وِلاٰدَتِهٰا، وَ مِنْ شُومِهٰا شِدَّةُ مَؤُنَتِهٰا وَ تَعَسُّرُ وِلاٰدَتِهٰا[3].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت، رسولخدا (ص) فرمود: بهترین زنان امّتم خوشروتر و کمترین مَهر ایشان است. وفرمود شوم در سه چیز است: در زن و مرکب و خانه، و امّا زن پس شومیِ او گرانیِ مَهر او و سخت زائیدن او میباشد، و امّا مرکب پس شومش در بیماریهای آن و بدخلقی آن است، و امّا خانه پس شوم آن در تنگی و بدی و خباثت همسایگانش میباشد. و فرمود: از برکت زن سبکی خرجش و آسانی زائیدنش میباشد، و از شومی او زیادی مخارج و سختی وضع حمل او میباشد.

۸ـ ج تَزَوَّجَتِ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِی فَزٰارَةَ عَلٰی نَعْلَيْنِ، فَقٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَ رَضِيتِ مِنْ نَفْسِكِ وَ مٰالِكِ بِنَعْلَيْنِ؟ قٰالَتْ: نَعَمْ فَأَجٰازَهُ[4].

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۱۰.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۱۰و۱۱، و ج۳/ص ۵۶۰.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۱۱.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۶و۲۹۷.

یعنی، زنی از بنی‌فزاره خودرا تزویج‌کرد به‌نَعْلَیْن ، رسولخدا (ص) فرمود : آیا خوشنودی از جهت خودت و مالت به‌نَعْلَیْن؟ گفت : بلی، پس رسولخدا (ص) اجازه داد.

۹ـ ج عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ لِرَجُلٍ: أَتَرْضَى أَنْ أُزَوِّجَكَ فُلاَنَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ. وَقَالَ لِلْمَرْأَةِ: تَرْضَيْنَ أَنْ أُزَوِّجَكِ فُلاَناً ؟ قَالَتْ : نَعَمْ فَزَوَّجَ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ فَدَخَلَ بِهَا وَلَمْ يَفْرِضْ لَهَا صَدَاقاً وَ لَمْ يُعْطِهَا شَيْئاً وَ كَانَ مِمَّنْ شَهِدَ الْحُدَيْبِيَةَ وَكَانَ مَنْ شَهِدَ الْحُدَيْبِيَةَ لَهُ سَهْمٌ بِخَيْبَرَ. فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) زَوَّجَنِي فُلاَنَةَ وَ لَمْ أَفْرِضْ لَهَا صَدَاقاً وَ لَمْ أُعْطِهَا شَيْئاً وَ إِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَنِّي أَعْطَيْتُهَا مِنْ صَدَاقِهَا سَهْمِي بِخَيْبَرَ. فَأَخَذَتْ سَهْماً فَبَاعَتْهُ بِمِائَةِ أَلْفٍ(۱)

یعنی، روایت‌شده از عُقْبَة بْن عامِر که رسولخدا (ص) به‌مردی گفت آیا تورا با فلان زن تزویج کنم؟ گفت بلی، و به‌آن زن گفت آیا تورا به‌فلان مرد تزویج‌کنم؟ گفت آری، پس یکی از آنان را به دیگری تزویج‌کرد و او دخول کرد و چیزی بعنوان صداق ذکرنکرد و به‌آنزن چیزی نداد و این مرد از کسانی‌بود که در حُدَیْبِیَه حاضرشده‌بود و قرارشد هرکس به‌حُدَیْبِیه حاضربوده برای او سهمی باشد از خَیْبَر، پس چون آنمرد مرگش رسید گفت رسولخدا(ص)فلان زن را به‌من تزویج‌کرد و برای او صداقی معیّن نکردم و چیزی به‌او ندادم و من شمارا شاهدمیگیرم‌که‌من بعنوان صداق او سهم خود درخیبر را به‌او دادم، پس‌آنزن آن سهم را گرفت و به‌صد هزار درهم فروخت . (بنابراین اگر هنگام‌نکاح ، صداق ذکرنشد ، نکاح صحیح‌است ، ولی برای آنکه نزاعی بعدًا روی ندهد ، ذکرآن بهتر است ، و مستحبّ است قبل از آمیزش همهٔ‌آن ویا مقداری ازآن را به زوجه پرداخت نماید).

۱۰ـ ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) قَالَ: لَمَّا تَزَوَّجَ عَلِيٌّ فَاطِمَةَ (رض) قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَعْطِهَا شَيْئاً . قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ ، قَالَ : أَيْنَ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۷.

دِرْعُکَ الْحُطَمِیَّةُ؟ قالَ: هِیَ عِنْدِی قالَ:فَأَعْطِهَا إِیَّاهُ[1]

یعنی،روایت شده از ابن عباس که گفت :زمانیکه علی فاطمه را تزویج کرد ،رسولخدا (ص) به علی گفت :چیزی به فاطمه بده ، گفت : چیزی نزدم نیست ،فرمود :آن زره حُطَمیّه کجاست ؟ گفت : نزدم میباشد ،فرمود: آنرا به او بده .

۱۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ(ع) یَقُولُ: زَوَّجَ رَسُولُ اللّٰهِ(ص)فاطِمَةَ عَلٰی دِرْعٍ حُطَمِیَّةٍ تَسْوَی ثَلاثِینَ دِرْهَماً . وَ کانَ فِراشُهُما إِهابَ کَبْشٍ یَجْعَلانِ الصُّوفَ إِذا اضْطَجَعا تَحْتَ جُنُوبِهِما[2]

یعنی،از جَعْفَربْن مُحَمّد روایت شده که میفرمود :رسولخدا (ص)فاطمه را به علیّ تزویج کرد بریک زره حُطَمیّه که قیمت آن مساوی با سی درهم بود. و فِراش ایشان پوست گوسفندی بود ،پشم آن را زیرپهلوی خود قرار میدادند بهنگام خواب .

۱۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ قالَ:لَمَّا أَرادَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ یَتَزَوَّجَ خَدِیجَةَ بِنْتَ خُوَیْلِدٍ أَقْبَلَ أَبُوطالِبٍ ثُمَّ ذَکَرَخِطْبَتَهُ إِلٰی أَنْ قالَ:فَقالَتْ خَدِیجَةُ قَدْ زَوَّجْتُکَ یا مُحَمَّدُ نَفْسِی وَالْمَهْرُ عَلَیَّ فِی مالِی[3]

یعنی،چون رسولخدا (ص) خواست خدیجهٔ بنت خُوَیْلد را تزویج کند ابوطالب آمد وخطبه‌ای خواند تاآنکه خدیجه گفت من خودرا به تو ای محمّد تزویج نمودم و مَهْر برعهدهٔ من است درمال خودم .(این حدیث احتیاج به توضیح دارد)

(۱۴) باب کون الصّداق منفعةً و عملاً

۱- ج عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ (رض) أَنَّ امْرَأَةً جاءَتْ إِلٰی رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقالَتْ :یا رَسُولَ اللّٰهِ جِئْتُ لِأَهَبَ لَکَ نَفْسِی فَنَظَرَ إِلَیْها رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَصَعَّدَ النَّظَرَ إِلَیْها وَ صَوَّبَهُ ثُمَّ طَأْطَأَ رَأْسَهُ فَلَمّا رَأَتِ الْمَرْأَةُ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۷.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۹و۱۰.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۹۷.

أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ فِيهَا شَيْئًا جَلَسَتْ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنْ لَمْ تَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَزَوِّجْنِيهَا فَقَالَ: هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالَ: لَا وَ اللّٰهِ يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ: اذْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ فَانْظُرْ هَلْ تَجِدُ شَيْئًا فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لَا وَاللّٰهِ يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا، قَالَ: انْظُرْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لَا وَاللّٰهِ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَ لَا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ وَلٰكِنْ هٰذَا إِزَارِي فَلَهَا نِصْفُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ وَ إِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ؟ فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّىٰ طَالَ مَجْلِسُهُ ثُمَّ قَامَ فَرَآهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مُوَلِّيًا فَأَمَرَ بِهِ فَدُعِيَ فَلَمَّا جَاءَ قَالَ: مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَ سُورَةُ كَذَا عَدَّدَهَا قَالَ: أَتَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: اذْهَبْ فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ. وَ فِي رِوَايَةٍ: زَوَّجْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ[1].

یعنی، روایت شده از سَهْلِ بْنِ سَعْد که زنی خدمت رسولخدا (ص) آمد و گفت یَا رَسُولَ اللّٰه آمده‌ام که خودرا به‌تو ببخشم پس رسولخدا (ص) به او نظری افکند و دیدهٔ خودرا بالا و پائین برد سپس سری تکان داد، پس چون آنزن دید رسولخدا (ص) قضاوتی ننمود جلوس نمود، پس مردی از اصحاب رسول برخاست و گفت یَا رَسُولَ اللّٰه اگرحاجتی به‌او نداری اورا برای من تزویج‌کن، رسولخدا (ص) فرمود: آیاچیزی نزدت هست؟ گفت: نه‌وَاللّٰه یَا رَسُولَ اللّٰه، فرمود: برو منزلت ببین چیزی میبابی، پس رفت و برگشت و گفت نه‌وَاللّٰه یَا رَسُولَ اللّٰه چیزی نیافتم فرمود: ببین ولو یک انگشتر آهنی، پس رفت و برگشت و گفت نه‌یَا رَسُولَ اللّٰه و انگشتری ازآهن نبود ولکن این پیرهن من نصفش مال او، رسولخدا (ص) به‌او فرمود: با این پیراهن چه‌کند اگر تو بپوشی به‌او نمی‌رسد و اگر او بپوشد به‌تو چیزی نمی‌رسد، پس آنمرد جلوس طولانی نمود، پس ازآن برخاست که برود رسولخدا (ص) اورا دید امر کرد او را خواندند، چون آمد فرمود:

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۸و ۲۹۹.

از قرآن چه‌قدر داری وباتوست؟گفت :با من است و میدانم سورهٔ فلان و سورهٔفلان را و آن‌ها را شمرد ،رسولخدا (ص) فرمود آیا آنها را از حفظ میخوانی ؟ گفت :بلی،فرمود :برومن‌آنزن را تملیک کردم برای تو بعوض آنکه آنچه ازقرآن باتوست به‌او تعلیم دهی.و در روایتی فرمود: من اورا به‌تو تزویج کردم برآنچه از قرآن میدانی(یعنی مهرزن اینستکه آنچه‌ازقرآن میدانی‌به‌اویاددهی).

۲ـ ش عَنِ الْبٰاقِرِ (ع) قٰالَ: جٰاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقٰالَتْ : زَوِّجْنِي،فَقٰالَ: مَنْ لِهٰذِهِ؟ فَقٰامَ رَجُلٌ ،فَقٰالَ: أَنَا يٰا رَسُولَ اللّٰهِ ،قٰالَ: مٰا تُعْطِيهٰا ؟ قٰالَ: مٰا لِي شَيْءٌ ،إِلىٰ أَنْ قٰالَ:فَقٰالَ(ص) : أَ تُحْسِنُ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ؟ قٰالَ:نَعَمْ ،قٰالَ(ص) : قَدْ زَوَّجْتُكَهٰا عَلىٰ مٰا تُحْسِنُ مِنَ الْقُرْآنِ فَعَلِّمْهٰا إِيّٰاهُ(۱).

یعنی،زنی آمد خدمت رسولخدا (ص) و گفت مرا تزویج‌کن،رسولخدا (ص) فرمود کیست طالب این زن؟ مردی برخاست و گفت من يٰا رَسُولَ اللّٰه ،فرمود :چه‌میدهی اورا ؟ عرض‌کرد من چیزی ندارم تااینکه رسولخدا (ص) فرمود : آیا چیزی ازقرآن میدانی؟ گفت :بلی،فرمود من او را به‌تو تزویج نمودم براینکه آنچه از قرآن خوب میدانی به‌او تعلیم دهی.

۳ـ ج عَنْ أَنَسٍ (رض) : أَنَّ النَّبِيَّ(ص) أَعْتَقَ صَفِيَّةَ وَ جَعَلَ عِتْقَهٰا صَدٰاقَهٰا(۲).

یعنی،از انس روایت‌شده که‌رسولخدا (ص) صَفیّه‌را آزاد کرد و آزادی اورا صداق او قرارداد.

۴ـ ش عَنْ صَفِيَّةَ قٰالَتْ :أَعْتَقَنِي رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ جَعَلَ عِتْقِي صَدٰاقِي(۳).

یعنی،روایت‌شده از صَفیّه (صفیه از اسرای جنگ خَیْبَراست)که‌گفت رسولخدا (ص) مرا آزاد کرد و آزادی مرا صداق من قرارداد.

۵ـ ج عَنْ أَبِي مُوسىٰ(رض) عَنِ النَّبِيِّ(ص) قٰالَ: ثَلاٰثَةٌ يُؤْتَوْنَ

---

(۱)و(۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۹۵و۵۱۰ و ج۱۵/ص۳و۴.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۹و مسند الامام زید /ص۳۰۸.

أَجْرُهُمْ مَرَّتَيْنِ: عَبْدٌ أَدّىٰ حَقَّ اللّٰهِ وَحَقَّ مَوَالِيهِ فَذٰلِكَ يُؤْتىٰ أَجْرَهُ مَرَّتَيْنِ. وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ جَارِيَةٌ وَضِيئَةٌ فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ أَدَبَهَا ثُمَّ أَعْتَقَهَا ثُمَّ تَزَوَّجَهَا يَبْتَغِي بِذٰلِكَ وَجْهَ اللّٰهِ فَذٰلِكَ يُؤْتىٰ أَجْرَهُ مَرَّتَيْنِ، وَرَجُلٌ آمَنَ بِالْكِتَابِ الْأَوَّلِ ثُمَّ جَاءَ الْكِتَابُ الْآخَرُ فَآمَنَ بِهِ فَذٰلِكَ يُؤْتىٰ أَجْرَهُ مَرَّتَيْنِ.(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: سه‌نفرند که اجرشان دومرتبه‌داده‌شود بنده‌ای‌که حقّ خدا و حقّ مولای خودرا اداءکند او اجرش دومرتبه داده‌شود، و مردی‌که نزد او کنیزکی خوشرو باشد اورا ادب‌کندو نیکو ادب‌کند سپس اورا آزادگرداند سپس اورا تزویج کند وبه این کار رضای حقتعالی را جوید، این اجرش دو مرتبه داده‌شود، و مردی‌که ایمان به‌کتاب اوّل(تورات یا انجیل) آورده‌سپس‌کتاب دیگری(قرآن) بیاید و به‌آن ایمان آورد، او اجرش دومرتبه‌داده شود.

(۱۵) باب من مات عنها زوجها قبل الدّخول ووجوب أداء جميع المهر بالدّخول

۱ـ ج سُئِلَ ابْنُ مَسْعُودٍ (رض) عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَلَمْ يَفْرِضْ لَهَا صَدَاقًا وَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا حَتّىٰ مَاتَ فَقَالَ: لَهَا مِثْلُ صَدَاقِ نِسَائِهَا لَاوَكْسَ وَلَاشَطَطَ، وَلَهَا الْمِيرَاثُ وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ، فَقَامَ مَعْقِلُ بْنُ سِنَانٍ الْأَشْجَعِيُّ فَقَالَ: قَضىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي بَرْوَعَ بِنْتِ وَاشِقٍ مِثْلَ الَّذِي قَضَيْتَ فَفَرِحَ بِهَا ابْنُ مَسْعُودٍ.(۲)

یعنی، از اِبْنِ مَسْعُود سؤال شد ازمردی‌که زنی را تزویج کرده‌ونه صداقی معیّن نموده و نه‌دخول کرده تااینکه مرد فوت شد. اِبْنِ مَسْعود گفت برای زن است صداقی مانند صداق زنان مانندخودش نه‌کم و نه‌زیاد، و ارث می‌برد و باید عدّه نگه‌دارد. پس مَعْقِل بْن سِنان اَشْجَعِیّ برخاست و گفت رسولخدا (ص) درباره بَرْوَع دختر وٰاشِق قضاوت‌کرد مانند همین قضاوت تو، پس اِبْنِ مسعود بهاین

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۹

(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۲۹۹و ۳۰۰ و المصنف/ج۶/ ص ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۴۷۹ و ۴۸۰.

مطلب خوشحال گردید.

۲- ج عَنْ بَصْرَةَ بْنِ أَكْثَمَ الْأَنْصَارِيِّ (رض) أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ (ص) تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً بِكْرًا فِي سِتْرِهَا فَدَخَلْتُ عَلَيْهَا فَإِذَا هِيَ حُبْلَى فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): لَهَا الصَّدَاقُ بِمَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِهَا وَ الْوَلَدُ عَبْدٌ لَكَ فَإِذَا وَلَدَتْ فَاجْلِدْهَا أَوْ فَاجْلِدُوهَا أَوْ فَحُدُّوهَا[۱].

یعنی، روایت شده از بَصْرَةَ بْنِ أَكْثَم انصاری که به رسولخدا (ص) گفت: من زن باکره ای را درمیان چادرش تزویج کردم، پس بر او دخول کردم و دیدم او آبستن است، رسولخدا (ص) فرمود: او را صداق است بواسطهٔ اینکه دخول کرده ای، و فرزند غلام توست یعنی به او احسان کن و تربیت نما، و چون متولّد شد زن را تازیانه بزن ویا بزنید و یا براو حد جاری کنید.

۳- ش عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِنَّ اللّٰهَ لَيَغْفِرُ كُلَّ ذَنْبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَهْرَ امْرَأَةٍ، وَ مَنِ اغْتَصَبَ أَجِيرًا أَجْرَهُ، وَ مَنْ بَاعَ حُرًّا[۲].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت رسولخدا (ص) فرمود: خدا روز قیامت هرگناهی را میآمرزد مگرندادن مهر زنی و کسی را که اجر مزدور را غصب کند و کسیکه آزادی را بفروشد.

۴- ش عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ (ع) عَنِ النَّبِيِّ (ص) فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ: مَنْ ظَلَمَ امْرَأَةً مَهْرَهَا فَهُوَ عِنْدَ اللّٰهِ زَانٍ، يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: عَبْدِي زَوَّجْتُكَ أَمَتِي عَلَى عَهْدِي فَلَمْ تُوفِ بِعَهْدِي، وَ ظَلَمْتَ أَمَتِي، فَيُؤْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ فَيُدْفَعُ إِلَيْهَا بِقَدْرِ حَقِّهَا، فَإِذَا لَمْ تَبْقَ لَهُ حَسَنَةٌ أُمِرَ بِهِ إِلَى النَّارِ بِنَكْثِهِ لِلْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا[۳] وَ عَنْهُ قَالَ: لَاتَحِلُّ الْهِبَةُ إِلَّا لِرَسُولِ اللّٰهِ وَ أَمَّا غَيْرُهُ فَلَايَصْلُحُ لَهُ نِكَاحٌ إِلَّا بِمَهْرٍ[۴]. وَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ[۵].

یعنی، روایت شده از جعفربن محمّد از پدرانش از رسولخدا (ص) در درحدیث نهی‌شده ها که فرمود: کسیکه به زنی ستم کند درباره مَهرا و

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۰ والمصنف/ ج۶/ص۲۵۰.
(۲)، (۳)، (۴) و (۵) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص۲۲، ۲۸ و ۳۰.

پس او نزد خدا زناکار است، و خدا روز قیامت میفرماید: بنده ام، کنیزمن تورا به زوجیّت انتخاب کرد برپیمان من (یعنی وفای به عقد، وفای به پیمان إلٰهی است)، پس به عهد من وفا نکردی و به کنیزمن ستم کردی، پس، از حسنات او گرفته شود وبه آن زن داده شود. و چون حسنه ای برای او باقی نماند امر شود اورا به آتش برند بواسطهٔ اینکه پیمان شکنی کرده است، وخدا فرموده: همانا پیمان مورد مسئولیّت است. و نیز جعفربن محمد فرمود: هبه کردن زن خودرا جایز نبوده مگر برای رسولخدا ص (چنانکه درسورهٔ احزاب آیهٔ ۵۰ خدا فرموده: وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ) و أمّا غیراز رسولخدا (ص) نکاحش شایسته نیست جز به مَهر. و رسولخدا(ص) فرمود: مردم با ایمان پایبند شروط خودند.

۵ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ(ع) قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ(ص): أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَصَدَّقَتْ عَلىٰ زَوْجِهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا إِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ لَهَا بِكُلِّ دِينَارٍ عِتْقَ رَقَبَةٍ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَكَيْفَ بِالْهِبَةِ بَعْدَ الدُّخُولِ؟ قَالَ: إِنَّمَا ذٰلِكَ مِنَ الْمَوَدَّةِ وَ الْأُلْفَةِ[1] وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ وَهَبَتْ مَهْرَهَا لِبَعْلِهَا فَلَهَا بِكُلِّ مِثْقَالِ ذَهَبٍ كَأَجْرِ عِتْقِ رَقَبَةٍ.[2]

یعنی، ازجعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت رسولخدا (ص) فرمود: هرزنیکه پیش ازدخول به او صداق خودرا برشوهرش بدهد خدا برای او به هردیناری آزادکردن بنده ای بنویسد، عرض شد یَا رَسُولَ اللّٰه بخشش پس ازدخول چگونه است؟ فرمود: همانا آن ازدوستی والفت است. و در روایت دیگر نقل شده که فرمود: هرزنیکه مَهر خودرا به شوهر خود ببخشد برای او بهرمثقال طلا ثوابی مانند آزاد کردن بنده ای است. (نویسنده گوید این حدیث اشکالاتی دارد)

۶ـ ش قَالَ النَّبِيُّ(ص): ثَلَاثٌ مِنَ النِّسَاءِ يَرْفَعُ اللّٰهُ عَنْهُنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ وَ يَكُونُ محشرهُنَّ مَعَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ(ص): امْرَأَةٌ صَبَرَتْ عَلىٰ غَيْرَةِ زَوْجِهَا، وَ امْرَأَةٌ صَبَرَتْ عَلىٰ سُوءِ خُلْقِ زَوْجِهَا، وَامْرَأَةٌ وَهَبَتْ

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۳۶و ۳۷.

صَداقَها لِزَوْجِها، يُعْطِي اللّٰهُ كُلّ واحِدَة مِنْهُنّ ثَوابَ أَلْف شَهِيد، وَيَكْتُبُ لِكُلّ واحِدَةٍ مِنْهُنّ عِبادَةَ سَنَة.[1]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: سه طائفه از زنان را خدا به عذاب قبر مبتلا نکند و حشر آنان با فاطمه دختر محمّد باشد: زنی که صبر کند برغیرت شوهرش، و زنی‌که صبرکند بربدخلقی شوهرش و زنی‌که صداق خودرا به‌شوهرش ببخشد، خدا یتعالی به‌هریک از اینها ثواب هزار شهید بدهد و برای هریک عبادت یکسال بنویسد (آنچه از غُلُوّ دراین حدیث آمده برکسی مخفی نیست وجعلی بودن آن بر همه‌کس روشن است و همچنین بعضی از احادیث این باب دارای اشکال است.).

(۱٦) باب الجهاز

ج عَنْ عَلِيّ (رض) قالَ: جَهَّزَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فاطِمَةَ فِي خَمِيلٍ وَقِرْبَةٍ وَوِسادَةٍ حَشْوُها إِذْخِرٌ.[2]

یعنی، از علیّ (ع) روایت شده‌که گفت: رسولخدا (ص) برای فاطمه جهاز قرارداد قطیفه‌ای و مشکی (برای آب) و متکائی که‌داخل آن علف اِذْخِر بود.

(۱۷) باب إعلان النّكاح و اللّهوفيه و ركوب العروس

۱ـ ج عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ (رض) قالَتْ: جاءَ النَّبِيُّ (ص) فَدَخَلَ حِينَ بُنِيَ عَلَيَّ فَجَلَسَ عَلَى فِراشِي كَمَجْلِسِكَ هٰذا فَجَعَلَتْ جُوَيْرِياتٌ لَنا يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ وَيَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبائِي يَوْمَ بَدْرٍ إِذْ قالَتْ إِحْداهُنَّ: وَفِينا نَبِيٌّ يَعْلَمُ ما فِي غَدٍ، فَقالَ: دَعِي هٰذِهِ وَقُولِي بِالَّذِي كُنْتِ تَقُولِينَ.[3]

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۰۳۷

(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۰و۳۰۱.

یعنی،روایت شده از رُبَیّع دختر مُعَوّذ که گفت :رسولخدا (ص) وارد شد برمن صبح روز عروسی‌من،پس نشست برفرش من همانطوریکه تو نشسته‌ای،پس دختران دایره میزدند و برای کشتهٔ پدرانم‌در غزوهٔ بدر ندبه‌میکردند (و ازمحاسن وشجاعت آنها یادمی‌کردند) ناگاه دختری گفت و درمیان ما پیامبریست که‌می‌داند فردا چه میشود پس رسولخدا (ص) فرمود :این سخن را رهاکن (یعنی اورا از گفتن چنین سخنی نهی نمود وفرمود) آنچه قبلاً میگفتی بگو. (و در روایت دیگرآمده که‌وقتی آندخترگفت پیامبر (ص) می‌داند آنچه را فرداست ،رسولخدا (ص) فرمود :أَمّا هٰذا ،فَلاٰتَقُولُوهُ ،مٰا یَعْلَمُ مٰا فِی غَدٍ إِلاَّ اللّٰهُ[1] یعنی،چنین سخنی مگوئید زیرا هیچکس نمی‌داندکه فردا چه‌خواهدشد مگر خدا).

۲- ج عَنْ عٰائِشَةَ (رض) أَنَّهٰا زَفَّتِ امْرَأَةً إِلٰی رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصٰارِ فَقٰالَ نَبِیُّ اللّٰهِ (ص): یٰا عٰائِشَةُ مٰا کٰانَ مَعَکُمْ لَهْوٌ فَإِنَّ الْأَنْصٰارَ یُعْجِبُهُمُ اللَّهْوُ[2] وَ فِی رِوٰایَةٍ: کٰانَتْ عِنْدَ عٰائِشَةَ یَتیمَةٌ اسْمُهَا الْفٰارِعَةُ فَلَمّٰا بَلَغَتْ زَوَّجَتْهٰا لِنبیطِ ابْنِ جٰابِرٍ الْأَنْصٰارِیِّ وَسٰارَتْ مَعَهٰا فِی زِفٰافِهٰا إِلٰی بَیْتِ زَوْجِهٰا ،فَلَمّٰا عٰادَتْ قٰالَ(ص) لَهٰا : فَهَلْ بَعَثْتُمْ جٰارِیَةً تَضْرِبُ بِالدَّفِّ وَ تُغَنّی؟ قٰالَتْ عٰائِشَةُ مٰاذٰاتَقُولُ یٰا رَسُولَ اللّٰهِ؟ قٰالَ(ص) تَقُولُ: أَتَیْنٰاکُمْ أَتَیْنٰاکُمْ * فَحَیُّونٰا نُحَیّیکم* وَ لَوْلَا الذَّهَبُ الْأَحْمَرُ* مٰا حَلَّتْ بِوٰادِیکُمْ * وَ لَوْلَا الْحِنْطَةُ السَّمْرٰاءُ * مٰا سَمِنَتْ عَذٰارِیکُمْ .[3]

یعنی،روایت شده از عایشه که او به‌زفاف برد زنی را برای مردی از انصار ،پس رسولخدا (ص) فرمود :ای عایشه از لهو چه‌داشتید زیرا انصار از لهو خوششان می‌آید. و در روایت دیگرآمده است که :نزد عایشه دختر یتیمی بود بنام فٰارِعَه ،چون بالغ شد او را تزویج‌نمود به‌مردی بنام نَبیطِ‌ابْن جٰابرانصاری،و دروقت زِفاف عایشه سیرکرد با او و اورا به‌خانهٔ‌شوهربرد ،پس چون برگشت ، رسولخدا (ص) فرمود : آیا یک دختری‌که دف بزند و آواز و شعر

---

(۱) سنن ابن ماجه / ج۱/ص ۶۱۱.
(۲)و (۳) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۳۵۱.

بخوانند با او بردید، عایشه گفت مثلاً شعر بخوانند چه بگویــــد؟ رسولخدا (ص) فرمود بگوید:

أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ فَحَيُّونَا نُحَيِّيكُمْ
وَ لَوْلَا الذَّهَبُ الأَحْمَرُ مَا حَلَّتْ بِوَادِيكُمْ
وَ لَوْلَا الْحِنْطَةُ السَّمْرَاءُ مَا سَمِنَتْ عَذَارِيكُمْ

که اشعار فوق بفارسی تقریباً چنین میشود: عروس خویش آوردیم آوردیم تحیّات و مبارک باد پس گوئید و ما گفتیم طلای سرخ اگر نی بود قدوم ما به این محفل بگو کی بود گو کی بود که نان گندم خوشرنگ گرنی بود گرنی بود عروس خوشگل رعنا بگونی بود گو نی بود. (وبهمین مضمون درج ۲ کتاب مستدرک الوسائل/ص۵۶۱ ذکرشده).

۳- ج قَالَ النَّبِيُّ (ص): فَصْلُ مَا بَيْنَ الْحَرَامِ وَ الْحَلَالِ الدُّفُّ وَ الصَّوْتُ(۱).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: فرق بین نکاح حرام و حلال دفّ (دایره) زدن و سروصدا کردن وخواندن است.

۴- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: أَعْلِنُوا هٰذَا النِّكَاحَ وَ اجْعَلُوهُ فِي الْمَسَاجِدِ وَ اضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالدُّفُوفِ(۲).

یعنی، از عایشه روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: این نکاح را اعلان کنید و آنرا در مساجد قرار دهید و برآن دفها بزنید.

۵- ج عَنْ عَامِرِبْنِ سَعْدٍ (رض) قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى قُرَظَةَبْنِ كَعْبٍ وَ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ فِي عُرْسٍ وَ إِذَا جَوَارٍ يُغَنِّينَ فَقُلْتُ: أَنْتُمَا صَاحِبَا رَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ يُفْعَلُ هٰذَا عِنْدَكُمْ؟ فَقَالَا: اجْلِسْ إِنْ شِئْتَ فَاسْمَعْ مَعَنَا وَ إِنْ شِئْتَ فَاذْهَبْ قَدْ رُخِّصَ لَنَا فِي اللَّهْوِ عِنْدَ الْعُرْسِ(۳).

یعنی، روایت شده از عَامِرِبْنِ سَعْد که گفت واردشدم برقُرَظَةبْنِکَعْب و اَبِیمَسْعُود اَنْصاریّ درعروسی، دیدم دخترها با آواز تصنیف میخوانند، پس گفتم شما دونفر اصحاب رسولخدا (ص) و از اهل بدر میباشید و نزد شما این کار میشود؟ گفتند اگر میخواهی بنشین و

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۰۱ و مستدرک الوسائل/ ج۲/ص۵۶۱.
(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۱ و ۳۰۲.

بشنو و اگر میخواهی برو ،بتحقیق در لهو وقتیکه عروسی است بهما اجازه دادهشده است (والبتّه این درصورتیاست کهدرمجلس عروسی حرامی مرتکب نشوند مثلا زنان ومردان مخلوط نگردند و مشروبات الکلی نیاورند کهدراینصورت شرکت درچنین مجالسی وسکوت درمقابل آنها جایز نیست).

عـ ش عَنْ جابِربْنِ عَبْدِاللّٰهِ قالَ: لَمّا زَوَّجَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ(ع) أَتاهُ أُناسٌ فَقالُوا لَهُ:إنَّکَ قَدْ زَوَّجْتَ عَلِيًّا بِمَهْرٍخَسِيسٍ ،فَقالَ: ما أَنَا زَوَّجْتُهُ ،وَلٰكِنَّ اللّٰهَ زَوَّجَهُ ،فَلَمّا كانَ لَيْلَةُ الزِّفافِ أَتَى النَّبِيُّ(ص) بِبَغْلَةِ الشَّهْباءِ وَ ثَنىٰ عَلَيْها قَطِيفَةً ،وَقالَ لِفاطِمَةَ: ارْكَبِي وَ أَمَرَ سَلْمانَ أَنْ يَقُودَها ،وَالنَّبِيُّ(ص)يَسُوقُها فَبَيْنَما هُوَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ إذْ سَمِعَ النَّبِيُّ(ص) وَجْبَةً فَإذا بِجَبْرَئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا وَ مِيكائِيلَ فِيسَبْعِينَ أَلْفًا ،فَقالَ النَّبِيُّ(ص) ما أَهْبَطَكُمْ إلَى الأَرْضِ ؟ فَقالُوا :جِئْنا نَزُفُّ فاطِمَةَ إلىٰ زَوْجِها ،وَكَبَّرَ جَبْرَئِيلُ وَ كَبَّرَ مِيكائِيلُ وَ كَبَّرَتِ الْمَلائِكَةُ وَ كَبَّرَ مُحَمَّدٌ (ص)، فَوُضِعَ التَّكْبِيرُ عَلَى الْعَرائِسِ مِنْ تِلْكَ اللَّيْلَةِ.(۱)

یعنی،از جابربْنِ عَبْداللّه انصاریّ روایت شدهکهگفت :چون رسول خدا (ص) فاطمهرا بهعلیّ تزویج نمود ،مردمی خدمت رسولخدا (ص) رسیدند و گفتندکه تو بهعلی زن دادی بهمَهر کمی،حضرت فرمود : من اورا زن ندادم بلکه خدا اورا تزیج نمود ،پس چون شب زفاف شد ،رسولخدا (ص) قاطر سیاهو سفیدی حاضرکرد و برآن حولهتا کرد و بهفاطمه فرمود سوار شو و بهسلمان امرکرد آنرا براند و رسولخدا (ص) خود آنرا میکشید ،پس درآن بین رسولخدا (ص)صدائی شنیدکهناگاه جبرئیل درمیان هفتاد هزارملک و میکائیل درمیان هفتاد هزار فرشته آمدند ،رسولخدا (ص) فرمود برای چه بهزمین آمدهاید؟ گفتند :برای زفاف حضرت فاطمه برای شوهرش وجبرئیل تکبیرگفت و فرشتگان تکبیر گفتند ،پس ازآنجا برای عروسیها تکبیر مقرّرشد . (نویسندهگوید این روایت دارای اشکالاتی است و

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۶۲و۶۳.

ظاهرًا از مجعولات غُلاة و فضیلت تراشان است).

۷ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: نَهَی رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ يَرْكَبَ سَرْجٌ بِفَرْجٍ.(۱)

یعنی، از جعفربن محمد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا(ص) نهی فرمود ازاینکه زن بر زین(که پشت اسب میگذارند) سوار شود. (این روایت نیز خالی از اشکال نیست، واحتیاج به توضیح دارد).

(۱۸) باب الدّعاء للعروسين

۱ـ ج عَنْ أَبِی هُرَيْرَةَ (رض) قالَ: كانَ النَّبِیُّ (ص) إِذا رَفَّأَ الْإِنْسانَ إِذا تَزَوَّجَ قالَ: بارَكَ اللّٰهُ لَكَ وَ بارَكَ عَلَيْكَ وَ جَمَعَ بَيْنَكُما فِی خَيْرٍ. وَ عَنِ الْحَسَنِ (رض) قالَ: تَزَوَّجَ عَقِيلُ بْنُ أَبِی طالِبٍ امْرَأَةً مِنْ بَنِی جُشَمٍ فَقِيلَ لَهُ: بِالرِّفاءِ وَ الْبَنِينَ، قالَ: قُولُوا كَما قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بارَكَ اللّٰهُ فِيكُمْ وَ بارَكَ لَكُمْ.(۲)

یعنی، از ابوهریره روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) را چنین عادت بود که هرگاه انسانی را وقت تزویج تهنیت میگفت و برایش دعا مینمود، میفرمود: خدا برایت مبارک گرداند و برایت برکت نازل کند و بین شما در خیر جمع نماید. و از حسن (که ظاهرًا امام حسن(ع) باشد) روایت شده که گفت عقیل تزویج کرد زنی از طائفهٔ بَنِی جُشَم را، به او گفته شد: بگوارا و پسران، عقیل گفت: بگوئید و دعا کنید بهمان نحو که رسولخدا (ص) فرموده بگوئید: خدا دربارهٔ شما برکت دهد و برای شما مبارک نماید. (یعنی بعادت جاهلیّت دعا نکرده و تفأّل نزنید بلکه برسم اسلام و بنحویکه پیغمبر فرموده دعا کنید دعائی که درآن ذکر خدا شود).

۲ـ ش روی انّهُ لَمّا زَوَّجَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فاطِمَةَ (ع) قالُوا: بِالرِّفاءِ وَ الْبَنِينَ، فَقالَ: لا بَلْ عَلَی الْخَيْرِ وَ الْبَرَكَةِ.(۳)

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۲۷و ۱۲۸.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۲و المصنف/ ج۶/ص۱۹۰.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۸۳.

یعنی، روایت شده که چون رسولخدا (ص) فاطمه (ع) را تزویج کرد، مردم به او گفتند: بمحبّت و اتّفاق بینتان و آوردن فرزندان، رسولخدا (ص) فرمود: نه (یعنی اینطور نگوئید) بلکه (بگوئید) برخیر و برکت.

۳- ج عَنْ عائِشَةَ (رض) قالَتْ: تَزَوَّجَنِی النَّبِیُّ (ص) فَأَتَتْنِی أُمِّی فَأَدْخَلَتْنِی الدّارَ فَإِذا نِسْوَةٌ مِنَ الْأَنْصارِ فِی الْبَیْتِ فَقُلْنَ عَلَی الْخَیْرِ وَ الْبَرَکَةِ وَ عَلیٰ خَیْرِ طائِرٍ[۱]

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) مرا تزویج نمود پس مادرم امّ رومان مرا آورد و داخل خانه نمود که دیدم زنانی از انصار در خانه هستند و گفتند برخیر و برکت و بر بهترین سعادت.

۴- ج قالَ النَّبِیُّ (ص): إِذا تَزَوَّجَ أَحَدُکُمْ امْرَأَةً أَوِ اشْتَریٰ خادِمًا فَلْیَقُلِ اللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ خَیْرَها وَ خَیْرَ ما جَبَلْتَها عَلَیْهِ وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّها وَ شَرِّ ما جَبَلْتَها عَلَیْهِ وَ إِذا اشْتَریٰ بَعِیرًا فَلْیَأْخُذْ بِذِرْوَةِ سَنامِهِ وَلْیَقُلْ مِثْلَ ذٰلِکَ[۲]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه یکی از شما زنی تزویج کند و یا خادمی بخرد بگوید: خدایا از تو میخواهم خیر این و خیر اخلاق این را، و پناه میبرم به تو از شرّ این و شرّ اخلاق این. و چون شتری بخرد بالای کوهان آنرا بگیرد و همین دعا را بخواند.

(۱۹) باب الولیمة واجابة الدّاعی

قالَ اللّٰهُ تَعالیٰ: إِذا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا[۳]

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: إِذا دُعِیَ أَحَدُکُمْ إِلَی الْوَلِیمَةِ فَلْیَأْتِها. وَقالَ (ص) فُکُّوا الْعانِیَ وَ أَجِیبُوا الدّاعِیَ

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۳.
(۳) قرآن/سورهٔ احزاب/آیهٔ ۵۳.

وَ عُودُوا الْمَرْضىٰ.[1]

یعنی، اِبْنِ عُمَر (رض) از رسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود: هرگاه یکی از شما به ولیمه دعوت شد برود. و فرمود: اسیر را آزاد و دعوت کننده را اجابت و بیماران را عیادت کنید. (طعامیکه برای یک پیش آمد خوشحال کننده مانند حفظ قرآن یا جشن عروسی یا زایمان یا خَتْنَه یا برگشت مسافر و امثال اینها میدهند، به آن وَلِیمَه گویند).

۲ـ ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اَلاِیمانُ حُسْنُ الْخُلْقِ، وَ إِطْعامُ الطَّعامِ، وَ إِراقَةِ الدِّماءِ.[2] وَ فِی رِوایَةٍ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) یَقُولُ: مِنْ مُوجِباتِ مَغْفِرَةِ الرَّبِّ إِطْعامُ الطَّعامِ.[3] وَ قالَ (ص): اَلْخَیْرُ أَسْرَعُ إِلَی الْبَیْتِ الَّذِی یُطْعَمُ فِیهِ الطَّعامُ مِنَ الشَّفْرَةِ فِی سَنامِ الْبَعِیرِ.[4]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: ایمان، حُسْن خلق و طعام دادن است و ریختن خون (یعنی دفاع درمقابل کفّار یکه به بر مسلمین هجوم آورند وجهاد با آنها تا اینکه از ریختن خون بناحقّ جلوگیری شود) و در روایتی رسولخدا (ص) میفرمود: از چیزهائیکه باعث آمرزش است طعام دادن است. و فرمود: خیر زودتر خواهد رسید به خانه‌ای که در آن خانه طعام داده میشود از رسیدن کارد در کوهان شتر.

۳ـ ش عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: لا وَلِیمَةَ إِلّا فِی خَمْسٍ: فِی عُرْسٍ أَوْ خُرْسٍ أَوْ عِذارٍ أَوْ وِكارٍ أَوْ رِكازٍ.[5]

یعنی، نقل شده که رسولخدا (ص) فرمود: ولیمه نباشد مگر در پنج مورد: در عروسی و در خَتْنه و برای تولّد فرزند و خرید منزل و ورود از مکّه، یعنی برگشت از آن.

۴ـ ش عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: اَلْوَلِیمَةُ فِی أَرْبَعٍ: اَلْعُرْسِ وَ الْخُرْسِ وَ هُوَ الْمَوْلُودُ یُعَقُّ عَنْهُ وَ یُطْعَمُ، وَ الْإِعْذارِ وَ هُوَ خِتانُ الْغُلامِ وَ الْإِیابِ وَ هُوَ الرَّجُلُ یَدْعُو إِخْوانَهُ إِذا آبَ مِنْ غَیْبَتِهِ.[6] وَ قالَ رَسُولُ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۴.
(۲)، (۳) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۵۳۷ و ۵۳۸.
(۵) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۶۵ و ج۱۶/ص ۵۵۲.
(۶) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۵۵۱.

اللّهِ (ص): مَنْ بَنٰى مَسْجِدًا فَلْیَذْبَحْ کَبْشًا سَمِینًا وَلْیُطْعِمْ لَحْمَهُ الْمَسَاکِینَ وَلْیَقُلْ: اللّٰهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی مَرَدَةَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ وَ الشَّیَاطِینِ وَبَارِکْ لِی بِنَزَالِی، إِلَّا اُعْطِیَ مَا سَأَلَ.(۱)

یعنی: از رسولخدا (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: ولیمه درچهارمورد است: عروسی و درتولّد فرزند که ازا و عقیقه‌شود و اطعام گرددو ختنه‌کردن پسر و برگشتن از سفری‌که‌غایب بوده‌است. و فرمود: هرکس مسجدی بنا نمود، پس گوسفندچاقی را ذبح نماید وگوشت‌آنرا به مساکین اطعام‌کند و بگوید: «اَللّٰهُمَّ... الخ»، پس چنین نکندمگر آنکه خدا آنچه‌را بخواهد به‌او عطانماید.

۵-ش عَنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ (ص) مَنْ أَطْعَمَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ أَطْعَمَهُ اللّهُ مِنْ ثَلَاثَةِ جِنَانٍ فِی مَلَکُوتِ السَّمٰوَاتِ الْفِرْدَوْسِ، وَ جَنَّةِ عَدْنٍ، وَ طُوبٰى وَ هِیَ شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی جَنَّةِ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبُّنَا بِیَدِهِ.(۲)

یعنی، ازحضرت باقر (ع) روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه سه‌نفر از مسلمین را اطعام‌کند خداا ورا ازسه‌بهشت در ملکوت آسمانها طعام دهد فردوس و جنت‌عدن و طوبی، و طوبی درختی‌است دربهشت‌عدن که پروردگارما آنرا بدست‌خود نشانیده‌است. (آنچه دراین روایت‌از غلوّ آمده، برخواننده پوشیده‌نیست).

۶- ج وش عَنْ أَبِی‌هُرَیْرَةَ عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: شَرُّ الطَّعَامِ طَعَامُ الْوَلِیمَةِ یُمْنَعُهَا مَنْ یَأْتِیهَا وَ یُدْعٰى إِلَیْهَا مَنْ یَأْبَاهَا وَمَنْ لَمْ‌یُجِبِ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ.(۳) وَ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: نَهٰى رَسُولُ اللّهِ (ص) عَنْ وَلِیمَةٍ یُخَصُّ بِهَا الْأَغْنِیَاءُ وَ یُتْرَکُ الْفُقَرَاءُ.(۴) وَ کَانَ أَبُوهُرَیْرَةَ یَقُولُ: شَرُّ الطَّعَامِ طَعَامُ الْوَلِیمَةِ یُدْعٰى لَهَا الْأَغْنِیَاءُ وَ یُتْرَکُ الْفُقَرَاءُ. وَ مَنْ تَرَکَ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللّٰهَ وَرَسُولَهُ (ص).(۵) وَ قَالَ النَّبِیُّ (ص): مَنْ دَخَلَ عَلٰى غَیْرِ دَعْوَةٍ دَخَلَ سَارِقًا وَ خَرَجَ مُغِیرًا.(۶)

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۵۵۱.
(۲) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۵۴۳ و ۵۴۶.
(۳)، (۵) و (۶) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۴.

یعنی، ابی‌هریره از رسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود: بدترین طعام، طعام ولیمه می‌باشد از کسیکه باید بیاید منع میشود و کسیکه اباء دارد (مانند ثروتمندان) دعوت میشود، و کسیکه دعوت را اجابت نکند محقّقاً خدا ورسول اورا عصیان نموده است. و از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) نهی نمود از ولیمه ایکه مخصوص اغنیاء باشد و فقراء دعوت نباشند. و ابوهریره میگفت بدترین طعام، طعام ولیمه است که به آن اغنیاء دعوت میشوند و فقراء دعوت نمی‌شوند وهرکس دعوت را نپذیرد خدا ورسول خدا را عصیان نموده است. ورسولخدا (ص) فرمود: هرکس جائی بدون دعوت برود چون سارق داخل شده و چون غارتگر بیرون رفته است.

۷- ج جٰاءَ رَجُلٌ يُقٰالُ لَهُ أَبُوشُعَيْبٍ إِلىٰ غُلاٰمٍ لَهُ لَحّٰامٍ فَقٰالَ: اصْنَعْ لِي طَعٰاماً يَكْفِي خَمْسَةً فَإِنِّي رَأَيْتُ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) الْجُوعَ، فَصَنَعَ طَعٰاماً ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَدَعٰاهُ وَجُلَسٰاءَهُ الَّذِينَ مَعَهُ، فَلَمّٰا قٰامَ النَّبِيُّ (ص) اتَّبَعَهُمْ رَجُلٌ لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ حِينَ دُعُوا، فَلَمّٰا انْتَهىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِلَى الْبٰابِ قٰالَ لِصٰاحِبِ الْمَنْزِلِ: إِنَّهُ اتَّبَعَنٰا رَجُلٌ لَمْ يَكُنْ مَعَنٰا حِينَ دَعَوْتَنٰا فَإِنْ أَذِنْتَ لَهُ دَخَلَ قٰالَ: فَقَدْ أَذِنّٰا لَهُ فَلْيَدْخُلْ.(۱)

یعنی، مردی بنام اَبُوشُعَیْب آمد نزد غلام‌خود وگفت برایم طعامی بساز که کفایت از پنج‌نفر بکند زیرا من درصورت رسولخدا (ص) گرسنگی دیدم، پس او طعام‌را ساخت و مأمور فرستاد ورسولخدا را دعوت کرد باهمنشینان او آنانکه با او بودند، پس چون رسولخدا (ص) برخاست، بدنبال ایشان افتاد مردی‌که هنگام دعوت با ایشان نبود، چون رسولخدا (ص) به‌درِ خانه رسید، به‌صاحب منزل فرمود: بدنبال ما مردی آمده‌که هنگام دعوت با ما نبوده اگرا جازه میدهی داخل شود، صاحب منزل گفت اذن دادیم داخل شود.

۸- ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِذٰا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلىٰ طَعٰامٍ فَلاٰيَتْبَعَنَّ وَلَدَهُ فَإِنَّهُ إِنْ فَعَلَ أَكَلَ حَرٰاماً وَ دَخَلَ عٰاصِياً.(۲)

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ج۲/ص۳۰۴. (۲) وسائل الشیعه / ج۱۶/ص ۵۰۴.

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: چون یکی از شما بطعامی دعوت شد پس فرزند خودرا بدنبال نبرد، زیرا اگر این کارکرد حرام خورده و وارد عصیان گردیده است.

۹- ش فِی وَصِیَّةِ النَّبِیِّ (ص) لِعَلِیٍّ قَالَ: یَا عَلِیُّ، ثَمَانِیَةٌ إِنْ أُهِینُوا فَلَا یَلُومُوا إِلَّا أَنْفُسَهُم: الذَّاهِبُ إِلَی مَائِدَةٍ لَمْ یُدْعَ إِلَیْهَا، وَالْمُتَأَمِّرُ عَلَی رَبِّ الْبَیْتِ، وَ طَالِبُ الْخَیْرِ مِنْ أَعْدَائِهِ، وَ طَالِبُ الْفَضْلِ مِنَ اللِّئَامِ وَ الدَّاخِلُ بَیْنَ اثْنَیْنِ فِی سِرٍّ لَمْ یُدْخِلَاهُ فِیهِ، وَ الْمُسْتَخِفُّ بِالسُّلْطَانِ، وَ الْجَالِسُ فِی مَجْلِسٍ لَیْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، وَ الْمُقْبِلُ بِالْحَدِیثِ عَلَی مَنْ لَا یَسْمَعُ مِنْهُ(۱).

یعنی، دروصیّت رسولخدا (ص) بعلیّ فرمود: هشت طائفه اگر مورد اهانت شد جز خودرا ملامت نکنند: آنکه برود سرسفره‌ای که به‌آن دعوت نشده، و آنکه امر و نهی کند برصاحب‌خانه، و آنکه از دشمن خیر بخواهد، و آنکه از مردم پست فضیلت خواهد و آنکه داخل شود در سرّ دونفری‌که اورا وارد نکرده‌اند و آنکه به سلطان استخفاف کند، و آنکه درجائی بنشیند که‌اهل آن نباشد و آنکه گفتگوکند و حدیث گوید به‌کسیکه از او شنوائی ندارد.

۱۰- ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): الْوَلِیمَةُ أَوَّلَ یَوْمٍ حَقٌّ، وَالثَّانِیَ مَعْرُوفٌ، وَ مَا زَادَ رِیَاءٌ وَ سُمْعَةٌ(۲). وفی‌روایة: وَالثَّالِثُ رِیَاءٌ وَسُمْعَةٌ(۳).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: ولیمه روز اوّل حق است، و روز دوّم کار خوب و معروف است، و آنچه زیادشود (بردو روز) ریا وسُمعه است. و درروایتی: روز سوّم ریا و سُمعه است.

۱۱- ج قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): طَعَامُ أَوَّلِ یَوْمٍ حَقٌّ وَ طَعَامُ یَوْمِ الثَّانِی سُنَّةٌ وَ طَعَامُ یَوْمِ الثَّالِثِ سُمْعَةٌ(۴).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: طعام اوّلین روز حقّ است، وطعام‌روزدوّم سُنّت است، و طعام روز سوّم برای شنیدن مردم است.

۱۲- ش عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: وَ مَنْ أَطْعَمَ رِیَاءً وَ سُمْعَةً أَطْعَمَهُ اللّٰهُ مِثْلَهُ مِنْ صَدِیدِ جَهَنَّمَ وَ جَعَلَ ذٰلِکَ الطَّعَامَ نَارًا فِی بَطْنِهِ حَتّٰی

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج ۱۴/ص ۶۵ و ج ۱۶/ص ۴۹۴ و ۵۵۴.
(۳) سنن ابن‌ماجه / ج ۱/ص ۶۱۷ و المصنف / ج ۱۰/ص ۴۴۷.
(۴) التاج الجامع للاصول / ج ۲/ص ۳۰۴.

يُقْضٰى بَيْنَ النّاسِ.[1]

یعنی، روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: کسیکه طعام بدهد برای دیدن ویا شنیدن مردم، خدا اورا مانند همان طعام از صدید دوزخ دهد، وآن طعام را درشکم او آتش گرداند تا قضاوت بین مردم انجام شود. (این حدیث دارای اشکالاتی است)

۱۳- ج قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِذَا اجْتَمَعَ الدّاعِيانِ فَأَجِبْ أَقْرَبَهُمَا بَاباً فَإِنَّ أَقْرَبَهُمَا بَاباً أَقْرَبُهُمَا جِوَاراً وَ إِنْ سَبَقَ أَحَدُهُمَا فَأَجِبِ الَّذِي سَبَقَ.[2]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه دونفر دعوت کردند آنکه درب خانه اش نزدیکتر است اجابت کن زیرا او به همسایگی نزدیکتر است، و اگر یکی از آنان جلوتر از دیگری دعوت کرده همان کسی که جلوتر دعوت کرده است اجابت کن.

(۲۰) باب ولیمة العرس

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُجِبْ عُرْسًا كَانَ أَوْ نَحْوَهُ. وَ عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ السّاعِدِيِّ أَنَّهُ دَعَا رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فِي عُرْسِهِ وَ كَانَتِ امْرَأَتُهُ يَوْمَئِذٍ خَادِمَتَهُمْ وَهِيَ الْعَرُوسُ فَلَمّا أَكَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) سَقَتْهُ نَقِيعَ تَمْرٍ كَانَتْ نَقَعَتْهُ مِنَ اللَّيْلِ.[3]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه یکی از شما برادرش را دعوت کرد او باید اجابت کند، عروسی باشد یا مانند آن. و از اَبی اُسَیْد ساعِدیّ روایت شده که او دعوت کرد رسولخدا (ص) را در عروسی خود و زنش که عروس باشد خدمت میکرد (وامر ولیمه را اداره میکرد)، پس چون رسولخدا (ص) غذا میل کرد آنزن آب خرمائی که از شب تهیّه کرده وخیسانده بود بآنحضرت نوشانید.

---

(۱) وسائل الشیعه / ج ۱۶/ص ۵۵۲.

(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۳۰۵.

۲ـ ج عَنْ أَنَسٍ (رض) قالَ: أَقامَ النَّبِیُّ (ص) بَیْنَ خَیْبَرَ وَالْمَدِینَةِ ثَلاثاً یُبْنىٰ عَلَیْهِ بِصَفِیَّةَ بِنْتِ حُیَیٍّ فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِینَ إِلىٰ وَلِیمَةٍ، فَما کانَ فِیها مِنْ خُبْزٍ وَلا لَحْمٍ، أَمَرَ بِالْأَنْطاعِ فَأُلْقِیَ فِیها مِنَ التَّمْرِ وَالْأَقِطِ وَالسَّمْنِ فَکانَتْ وَلِیمَتَهُ. فَقالَ الْمُسْلِمُونَ: إِحْدىٰ أُمَّهاتِ الْمُؤْمِنِینَ أَوْ مِمّا مَلَکَتْ یَمِینُهُ؟ فَقالُوا: إِنْ حَجَبَها فَهِیَ مِنْ أُمَّهاتِ الْمُؤْمِنِینَ وَإِلّا فَمِمّا مَلَکَتْ یَمِینُهُ، فَلَمّا ارْتَحَلَ وَطّیٰ لَها خَلْفَهُ وَمَدَّ الْحِجابَ بَیْنَها وَبَیْنَ النّاسِ(1).

یعنی، از انس روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) میان خیبر و مدینه سه شب توقّف کرد، و با صفیّه بنت حُیَیّ عروسی کرد، پس من مسلمین را دعوت کردم بسوی ولیمه، پس نان و گوشت نبود، امر کرد سفرهٔ چرمی انداختند، و درآن خرما و کشک و روغن گذاشتند، پس این ولیمه بود. پس مسلمین گفتند این زن یکی از اُمّهات مؤمنین است و یا کنیز است، پس جواب گفتند اگر او را محجوبه کرد از امّهات است وگرنه کنیز است و چون حرکت کردند او را درعقب خود قرار داد و بین او و مردم حجاب قرار داد.

۳ـ ش عَنِ الرِّضا (ع) یَقُولُ: إِنَّ النَّجاشِیَّ لَمّا خَطَبَ لِرَسُولِ اللّٰهِ (ص) آمِنَةَ بِنْتَ أَبِی سُفْیانَ فَزَوَّجَهُ دَعا بِطَعامٍ ثُمَّ قالَ: إِنَّ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِینَ الْإِطْعامَ عِنْدَ التَّزْوِیجِ(2). وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) حِینَ تَزَوَّجَ مَیْمُونَةَ بِنْتَ الْحٰرِثِ أَوْلَمَ عَلَیْها وَأَطْعَمَ النّاسَ الْحَیْسَ(3).

یعنی، از حضرت رضا روایت شده که میفرمود: نَجاشی سلطان حَبَشه چون آمِنَه بنت اَبی‌سُفیان را برای رسولخدا (ص) خواستگاری کرد و او را بهازدواج رسولخدا (ص) آورد، طعامی خواست و گفت از روش پیغمبران طعام دادن بوقت تزویج است. و از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که: رسولخدا (ص) هنگامیکه مَیْمُونَه بنت الحارث را تزویج کرد ولیمه برآن داد وبه مردم غذائی داد که مرکّب بود از خرما و روغن و کشک.

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۵ و ۳۰۶.
(۲) و(۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۶۵.

۴ـ ج عَنْ أَنَسٍ (رض) قالَ: ما رَأَیْتُ النَّبِیَّ (ص) أَوْلَمَ عَلیٰ أَحَدٍ مِنْ نِسائِهِ ما أَوْلَمَ عَلیٰ زَیْنَبَ، أَوْلَمَ بِشاةٍ(۱) وَ عَنْهُ قالَ: کانَ أُبَیُّ بْنُ کَعْبٍ (رض) یَسْأَلُنی عَنِ الْحِجابِ وَ کُنْتُ أَعْلَمَ النّاسِ بِهِ، أَصْبَحَ النَّبِیُّ (ص) عَرُوساً بِزَیْنَبَ وَ کانَ تَزَوَّجَها بِالْمَدینَةِ فَدَعَا النّاسَ لِلطَّعامِ بَعْدَ ارْتِفاعِ النَّهارِ فَجَلَسَ مَعَ النَّبِیِّ (ص) رِجالٌ بَعْدَ ما قامَ الْقَوْمُ حَتّیٰ قامَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَمَشیٰ وَ مَشَیْتُ مَعَهُ حَتّیٰ بَلَغَ بابَ حُجْرَةِ عائِشَةَ ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ قَدْ خَرَجُوا فَرَجَعَ وَ رَجَعْتُ مَعَهُ فَإِذاهُمْ جُلُوسٌ مَکانَهُمْ فَرَجَعَ فَرَجَعْتُ الثّانِیَةَ حَتّیٰ بَلَغَ حُجْرَةَ عائِشَةَ فَرَجَعَ فَرَجَعْتُ فَإِذاهُمْ قَدْ قامُوا فَضَرَبَ بَیْنی وَ بَیْنَهُ بِالسِّتْرِ وَ أَنْزَلَ اللّٰهُ آیَةَ الْحِجابِ ـ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلّا أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلیٰ طَعامٍ غَیْرَ ناظِرینَ إِناهُ وَلٰکِنْ إِذا دُعیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لامُسْتَأْنِسینَ لِحَدیثٍ إِنَّ ذٰلِکُمْ کانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیی مِنْکُمْ وَ اللّٰهُ لایَسْتَحْیی مِنَ الْحَقِّ وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ ذٰلِکُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ ـ(۲)

یعنی، روایت شده از اَنَس که گفت: من پیغمبر را ندیدم که ولیمه داده باشد برای احدی از زنانش آنمقداریکه ولیمه داد برزینب که ولیمه داد بگوسفندی. و نیز از اَنَس روایت شده که اُبَیّ بْن کَعْب از من از حجاب سؤال کرد و من داناترین مردم بودم به آن: پیغمبر صبح کرد درحالیکه با زینب عروسی کرده بود و او را در مدینه تزویج کرد پس مردم را به طعام دعوت کرد پس از بلندشدن روز، پس از آن با رسولخدا (ص) نشستند مردانی، بعدازآنکه آن قوم برخاسته و رفتند، تا آنکه رسولخدا (ص) برخاست و رفت و من با او براه افتادم تا درب حجرهٔ عایشه رسید، پس گمان کرد که آنمردان بیرون رفته‌اند، پس برگشت و من هم با او برگشتم، باز آنان نشسته بودند، پس رسولخدا (ص) برگشت و من هم برگشتم دفعهٔ دوّم تا به حجرهٔ عایشه رسید، پس برگشت و من برگشتم، دیدیم

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۶ و ۳۰۷.

آنان برخاستند، پس رسولخدا (ص) بین من و خودش پرده زد و آیۀ حجاب (آیۀ ۵۳ سورۀ احزاب) نازل شدکه: ای مؤمنین به خانه‌های رسولخدا داخل نشوید مگرآنکه شما را اذن دهند و بخوانندبسوی طعامی، امّا منتظر پخته‌شدن وآمدن آنرا نداشته‌باشید (یعنی قبلاً نیائید و به‌انتظار مزاحم نشوید) ولیکن چون دعوت شدید داخل شوید و چون غذا خوردید پراکنده‌نشوید و برای حدیث گفتن‌با یکدیگر مجلس اُنس قرارندهیدکه اینها پیغمبررا آزار میدهد و ازشما خجالت میکشد وشرمدارد ولی خدا ازگفتن حقّ شرم نمیدارد و چون از زنان رسول چیزی خواستید از پس پرده و پشت حجاب از ایشان بخواهید، اینها برای دلهای شما و دلهای ایشان پاکیزه‌تراست.

(۲۱) باب ولیمة العودة من السّفر

عَنْ جابِرٍ (رض) قالَ: لَمّا قَدِمَ النَّبِیُّ (ص) الْمَدِینَةَ نَحَرَ جَزُورًا أَوْ بَقَرَةً.(۱)

یعنی، روایت شده از جابرکه‌گفت: چون پیغمبر (ص) قدم به‌مدینه گذاشت و وارد شد، شتر یاگاوی را (برای ولیمه) کشت. (در صفحۀ ۱۵۴۲نیز احادیثی دراینباره ذکرشد مراجعه‌شود).

(۲۲) باب انّه لا یجوز الدّخول فی محلّ الولیمة یکون فیها منکر

۱- ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلی مائِدَةٍ یُشْرَبُ عَلَیْها الْخَمْرُ.(۲) وَ قالَ فِی رِوایَةٍ: مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَلایَأْکُلُ عَلی مائِدَةٍ یُشْرَبُ عَلَیْهَا الْخَمْرُ.(۳) وَ فِی رِوایَةٍ: نَهی عَنِ الْجُلُوسِ عَلی مائِدَةٍ یُشْرَبُ عَلَیْها الْخَمْرُ.(۴)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: ملعون است ملعون است آنکه برسفره‌ای

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۷.

(۲)، (۳)، (۴) وسائل الشیعه/ ج۱۶/ص ۴۹۲و۴۹۳.

که برآن خمر مینوشند بنشیند. و در روایتی فرمود: هرکس ایمان بخدا و روزجزاء دارد باید غذا نخورد برسفره‌ای که خمر برآن مینوشند. و در روایت دیگر نهی فرمود از نشستن برسفرۀ خمر.

۲ـ ج كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ (رض) يَقُولُ: إِنَّ النَّبِيَّ (ص) نَهٰى عَنْ طَعَامِ الْمُتَبَارِيَيْنِ أَنْ يُؤْكَلَ.(۱)

یعنی، ابن عباس میگفت: پیغمبر (ص) نهی فرمود از خوردن طعام دونفری که برای افتخار و برتری طعام میدهند.

۳ـ ش عَنْ أَبِي ذَرٍّ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ: يَا أَبَا ذَرٍّ لَاتُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا وَ لَايَأْكُلْ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِيٌّ، وَ لَاتَأْكُلْ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَطْعِمْ طَعَامَكَ مَنْ تُحِبُّهُ فِي اللّٰهِ، وَ كُلْ طَعَامَ مَنْ يُحِبُّكَ فِي اللّٰهِ.(۲) وَ قَالَ (ص): أَضِفْ بِطَعَامِكَ مَنْ تُحِبُّ فِي اللّٰهِ.(۳)

یعنی، از ابی‌ذرّ روایت شده که رسولخدا (ص) درضمن وصیّتی به او فرمود: ای اباذر همراه مباش مگر مؤمنی را و طعام‌ترا نخورد جز پرهیزکار و طعام فاسقین را مخور، ای اباذرّ طعامت را بخوران بکسیکه اورا دررا هخدا دوست داری و بخور طعام کسی را که‌ترا دررا هخدا دوست میدارد و فرمود: میهمان کن بطعامت کسی را که دررا هخدا دوست میداری.

۴ـ ج أَضَافَ رَجُلٌ عَلِيًّا (رض) فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ (رض) لَوْ دَعَوْنَا رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَأَكَلَ مَعَنَا؟ فَدَعَوْهُ فَجَاءَ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلٰى عِضَادَتَيِ الْبَابِ فَرَأَى الْقِرَامَ قَدْ ضُرِبَ بِهِ فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ فَرَجَعَ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: الْحَقْهُ فَانْظُرْ مَا أَرْجَعَهُ، فَتَبِعْتُهُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَارَدَّكَ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ لِي أَوْلِنَبِيٍّ أَنْ يَدْخُلَ بَيْتًا مُزَوَّقًا.(۴)

یعنی، مردی علی (ع) را مهمان کرد یعنی غذائی برای منزل او آورد، فاطمه (ع) فرمود: اگر رسولخدا (ص) را دعوت کنیم که با ما بخورد خوبست، پس اورا دعوت کردند، رسولخدا (ص) آمد و دست خود بردولنگۀ درگذاشت و دید پردۀ نقشه‌داری زده‌شده دریکطرف خانه، پس برگشت، فاطمه گفت: برو به او برس و ببین چه‌چیز او را

---

(۱) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۷.
(۲) و (۳) وسائل الشیعه/ ج۱۶/ص ۵۲۴.

برگردانیده، علی فرماید: بدنبال آنجناب رفتم و گفتم یا رَسولَ اللّه چشما را برگردانیده؟ فرمود: برای من یا پیامبر دیگری سزاوار نیست که داخل خانهٔ زینت شده برود.

(۲۳) باب آداب الوقاع

۱ـ ج عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: لَوْ أَنَّ أَحَدَکُمْ إِذا أَرادَ أَنْ یَأْتِیَ أَهْلَهُ قالَ بِاسْمِ اللّهِ اللّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّیْطانَ وَجَنِّبِ الشَّیْطانَ ما رَزَقْتَنا، فَإِنَّهُ إِنْ یُقَدَّرْ بَیْنَهُما وَلَدٌ فی ذلِکَ لَمْ یَضُرَّهُ شَیْطانٌ أَبَداً (۱).

یعنی، از ابن عباس روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: اگر یکی از شما خواست نزد عیالش برود بگوید بِسْمِ اللّه خدایا شیطان را از ما دورکن و از آنچه به ما روزی کردی شیطان را دورکن، پس اگر بین ایشان فرزندی مقدّرشده باشد شیطان به او ضرری نزند.

۲ـ ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): إِذا أَتی أَحَدُکُمْ زَوْجَتَهُ فَلْیَقِلَّ الْکَلامَ فَإِنَّ الْکَلامَ عِنْدَ ذلِکَ یُورِثُ الْخَرَسَ، لایَنْظُرَنَّ أَحَدُکُمْ إِلی باطِنِ فَرْجِ امْرَأَتِهِ فَلَعَلَّهُ یَری ما یَکْرَهُ وَ یُورِثُ الْعَمی (۲).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرگاه یکی از شما نزد همسرخود برود باید کم سخن گوید زیرا سخن در اینوقت موجب خرس است. البته یکی به باطن فرج زنش نظرنکند که چیزی مکروه بیند و شاید موجب کوری گردد. ((نویسنده گوید: بعضی از احادیث این باب مورداً تأمّل است وباید گفت رسولخدا (ص) آنها را نفرموده و از مجعولات است))

۳ـ ش فی وَصِیَّةِ النَّبِیِّ (ص) لِعَلِیٍّ (ع) قالَ: یا عَلِیُّ لاتَتَکَلَّمْ عِنْدَ الْجِماعِ فَإِنَّهُ إِنْ قُضِیَ بَیْنَکُما وَلَدٌ لایُؤْمَنُ أَنْ یَکُونَ أَخْرَسَ (۳).

یعنی، رسولخدا (ص) درسفارش به علی (ع) فرمود: ای علی وقت جماع سخن مگو زیرا که اگر مقدّرشده باشد برای شما فرزندی، محفوظ نماند از اینکه لال بدنیا آید.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۸ و المصنف/ ج۶/ص۱۹۳ و ۱۹۴.
(۲) و (۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۸۷.

۴ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ(ع) قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ الَّذي نَفْسي بِيَدِه لَوْ أَنَّ رَجُلاً غَشِيَ امْرَأَتَهُ وَ فِي الْبَيْتِ صَبِيٌّ مُسْتَيْقِظٌ يَراهُما وَ يَسْمَعُ كَلامَهُما وَ نَفَسَهُما ما أَفْلَحَ أَبَداً إِنْ كانَ غُلاماً كانَ زانِياً أَوْ جارِيَةً كانَتْ زانِيَةً.(۱)

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت، رسولخدا (ص) فرمود: قسم به آنکه جانم بدست اوست که اگر مردی زن خودرا دربرگیرد درحالیکه درخانه بچۀ بیداری باشد که آنانرا ببیند و کلامشان را بشنود و نَفَس آنان را درک کند، هرگز رستگار نشود و اگر پسر باشد زناکار شود و اگر دختر باشد زناکار گردد.

۵ـ ش فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ(ص) لِعَلِيٍّ(ع) قالَ: وَلا يَنْظُرُ أَحَدٌ إِلىٰ فَرْجِ امْرَأَتِهِ، وَلْيَغُضَّ بَصَرَهُ عِنْدَ الْجِماعِ فَإِنَّ النَّظَرَ إِلَى الْفَرْجِ يُورِثُ الْعَمىٰ فِي الْوَلَدِ.(۲)

یعنی، رسولخدا (ص) در سفارش به علیّ فرمود: و احدی نظر نکند به فرج زن خود و باید بپوشاند چشم خودرا درجماع زیرا نظر به فرج موجب کوری در فرزند است. و در روایت دیگر فرمود: کَـرِهَ الْمُجامَعَةَ تَحْتَ السَّماءِ.(۳) یعنی، مکروه است مجامعت زیر آسمان.

۶ـ ش فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ(ص) لِعَلِيٍّ(ع) قالَ: يا عَلِيُّ كَرِهَ اللّٰهُ لِأُمَّتِي الْعَبَثَ فِي الصَّلاةِ وَ الْمَنَّ فِي الصَّدَقَةِ، وَ إِتْيانَ الْمَساجِدِ جُنُباً، وَ الضَّحِكَ بَيْنَ الْقُبُورِ وَ التَّطَلُّعَ فِي الدُّورِ، وَ النَّظَرَ إِلىٰ فُرُوجِ النِّساءِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْعَمىٰ.(۴)

یعنی، درسفارش رسولخدا (ص) به علیّ فرمود: یا علیّ خدا برای امّتم مکروه قرار داده بازی درنماز و منّت گذاشتن درصدقه و جنب آمدن به مساجد و خندۀ میان قبرها و سرداخل نمودن در خانه‌ها و نظرکردن به فرج زنان را زیرا موجب کوری است.

۷ـ ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): تَعَلَّمُوا مِنَ الْغُرابِ خِصالاً ثَلاثاً: اسْتِتارَهُ بِالسِّفادِ، وَ بُكُورَهُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَ حَذَرَهُ.(۵)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: از کلاغ سه خصلت را بیاموزید: پنهان

---

(۱)، (۲)، (۳)، (۴)، (۵) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص۸۵، ۸۶، ۹۴ و ۹۵.

داشتن او و جماع را و صبح زود در طلب رزق بودن او و حذر کردن او از مردم.

۸- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِيَّاكُمْ وَ التَّعَرِّيَ فَإِنَّ مَعَكُمْ مَنْ لَايُفَارِقُكُمْ إِلَّا عِنْدَ الْغَائِطِ وَ حِينَ يُفْضِي الرَّجُلُ إِلَى أَهْلِهِ فَاسْتَحْيُوهُمْ وَ أَكْرِمُوهُمْ(۱).

یعنی، از اِبْنِ عُمَر (رض) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: پرهیز کنید از برهنه بودن زیرا با شما کسی است که از شما مفارقت نمی‌کند مگر وقت بول و غائط و هنگامیکه مرد به زنش دخول می‌کند پس از آنان (یعنی ملائکه) خجالت داشته باشید و ایشانرا اکرام کنید.

۹- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) عَنْ آبَائِهِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِذَا تَجَامَعَ الرَّجُلُ وَ الْمَرْأَةُ فَلَايَتَعَرَّيَانِ فِعْلَ الْحِمَارَيْنِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهِمَا إِذَا فَعَلَا ذٰلِكَ(۲).

یعنی، جعفربن محمّد (ع) از پدرانش از رسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود: هرگاه مرد و زنی خواستند جماع کنند برهنه نشوند مانند کار دو دراز گوش که اگر این کار را کنند فرشتگان از بین آنان بیرون میروند.

۱۰- ش قَالَ النَّبِيُّ (ص): لَاسَهَرَ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مُتَهَجِّدٍ بِالْقُرْآنِ، أَوْ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ، أَوْ عَرُوسٍ تُهْدٰى إِلَى زَوْجِهَا(۳).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: بیداری نباشد مگر در سه مورد: شب زنده داری برای قرآن ویا در طلب علم، ویا برای عروسی که هدیه به خانهٔ شوهرش داده میشود.

۱۱- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ (ع) فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ يُجَامِعَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَ عَلَى ظَهْرِ طَرِيقٍ عَامِرٍ فَمَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ(۴). وَ قَالَ (ص): يُكْرَهُ أَنْ يَغْشَى الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ وَ قَدِ احْتَلَمَ حَتَّى يَغْتَسِلَ مِنِ احْتِلَامِهِ الَّذِي رَأَى فَإِنْ فَعَلَ فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْنُونًا فَلَايَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ(۵).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۸.
(۲)، (۳)، (۴)، (۵) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص۶۳، ۸۴، ۹۸ و ۹۹.

یعنی، روایت شده از جعفربن محمد (ع) از پدرانش درحدیث منهیّات که گفت، رسولخدا (ص) نهی فرمود که مردی جماع کند با زنش روبه‌قبله و برپشت راه معموره، پس هرکس چنین کند او را خدا و ملائکه و مردم تماماً لعن کنند. و فرمود: مکروه است که مردی زن خودرا فرا گیرد درحالیکه محتلم‌شده تا آنکه از آن احتلام غسل کند، پس هرکس چنین کند و فرزند مجنونی بیرون آید باید ملامت نکند مگر خودرا.

۱۲ـ ج عَنْ جابِرٍ (رض) قالَ: کانَتِ الْیَهُودُ تَقُولُ: إِذا أَتَى الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ مِنْ دُبُرِها فِی قُبُلِها کانَ الْوَلَدُ أَحْوَلَ فَنَزَلَتْ: نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ أَنّى شِئْتُمْ.(۱)

یعنی، روایت شده از جابرکه‌گفت: یهود میگفتند که‌هرگاه مردی از پشت زن دخول درقُبُل او بکند فرزند لوچ میشود، پس آیهٔ ۲۲۳ سورهٔ‌بقره نازل شدکه‌می‌فرماید چنین نیست‌که یهود می‌گفتند بلکه: «زنان شما کشتزار شمایند (یعنی ازنظر روابط جنسی مثل زارع و مزرعه است) پس به‌کشتزار خود درآئید بهرکیفی‌که‌خواهید. (یعنی، درهرزمان و بهرسبکی، تماس جنسی شوهر با زن جایز است، بشرط آنکه ورود به‌کشتزار باشد).

۱۳ـ ج قالَ النَّبِیُّ (ص): مَلْعُونٌ مَنْ أَتَى امْرَأَتَهُ فِی دُبُرِها(۲)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: ملعون است کسیکه دردُبُرزن خود دخول کند.

۱۳ـ ج عَنْ عَلِیِّ بْنِ طَلْقٍ قالَ: أَتى أَعْرابِیٌّ النَّبِیَّ (ص) فَقالَ: یا رَسُولَ اللّٰهِ الرَّجُلُ مِنّا یَکُونُ فِی الْفَلاةِ فَتَکُونُ مِنْهُ الرُّوَیْحَةُ وَ یَکُونُ فِی الْماءِ قِلَّةٌ، فَقالَ (ص): إِذا فَسا أَحَدُکُمْ فَلْیَتَوَضَّأْ وَ لاتَأْتُوا النِّساءَ فِی أَعْجازِهِنَّ فَإِنَّ اللّٰهَ لایَسْتَحْیِی مِنَ الْحَقِّ(۳)

یعنی، از علیّ‌بْن طَلْق روایت شده‌که‌گفت: یکنفر اعرابی‌آمد خدمت رسولخدا (ص) و گفت یارَسُولَ اللّٰه مردی از ما در بیابان است و از او بادی صادرشد و ازجهت آب کم است، پس رسولخدا (ص) فرمود:

---

(۱)، (۲)، (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۰۸و ۳۰۹.

هرگاه بادی از شما خارج شد وضو بگیرد و به‌عقب زنان دخول نکنید زیرا خدا از بیان حقّ شرم ندارد.

۱۵ـ ج عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: لايَنْظُرُ اللّٰهُ إِلىٰ رَجُلٍ أَتىٰ رَجُلاً أَوِ امْرَأَةً فِي الدُّبُرِ.(۱)

یعنی، از ابن عباس روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: خدا نظرلطف نمی‌کند به‌مردی‌که در دُبُر مردی ویا زنی دخول کند.

۱۶ـ ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَحاشُّ النِّساءِ عَلىٰ أُمَّتي حَرامٌ.(۲) وَفي رِوايَةٍ اُخْرىٰ: عَلىٰ رِجالِ اُمَّتي حَرامٌ.(۳)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: دُبُرزنان برمردان اُمّتم حرام است.

۱۷ـ ج قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): كُلُّ ما يَلْهُو بِهِ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ باطِلٌ إِلّا رَمْيَهُ بِقَوْسِهِ وَتَأْديبَهِ فَرَسَهُ وَمُلاعَبَتَهُ أَهْلَهُ فَإِنَّهُنَّ مِنَ الْحَقِّ.(۴)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکار لهو و بازی که‌مردمسلمان بکند باطل است مگر تیراندازی با کمان، و ادب کردن اسب خود، و بازی کردن باعیال خود که‌اینها از حقّ است.

۱۸ـ ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اِرْمُوا وَارْكَبُوا وَإِنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا، ثُمَّ قالَ: كُلُّ لَهْوِ الْمُؤْمِنِ باطِلٌ إِلّا فِي ثَلاثٍ: فِي تَأْديبِهِ الْفَرَسَ، وَرَمْيِهِ عَنِ الْقَوْسِ، وَمُلاعَبَتِهِ امْرَأَتَهُ فَإِنَّهُنَّ حَقٌّ.(۵) وَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): ثَلاثَةٌ مِنَ الْجَفاءِ: أَنْ يَصْحَبَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فَلايَسْأَلَهُ عَنِ اسْمِهِ وَكُنْيَتِهِ، وَأَنْ يُدْعَى الرَّجُلُ إِلىٰ طَعامٍ فَلايُجيبُ أَوْ يُجيبُ فَلايَأْكُلُ، وَمُواقَعَةُ الرَّجُلِ أَهْلَهُ قَبْلَ الْمُلاعَبَةِ.(۶)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: تیراندازی و سواری کنیدوتیراندازی شما محبوبتراست نزدمن از سواری کردن شما، سپس فرمود: هربازی مؤمن باطل است مگردرسه‌مورد: دراد ب‌کردن اسب خودوتیراندازی او از کمانش و بازی کردن بازنش‌که‌این سه‌مورد حقّ است. و

---

(۱) التاج الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۳۰۹ والمصنف/ ج۱۱/ص۴۴۲.

(۲)، (۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۰۱.

(۵) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص۸۳.

(۶) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۵۰۱ و ج۱۴/ص ۸۳.

(۴) التاج الجامع‌للاصول /ج۲/ص۳۰۹.

رسولخدا (ص) فرمود: سه چیز از جفا کردن است: مصاحبت کردن مردی با مردی و سؤال نکردن از اسم و کنیهٔ او، و دیگر اینکه مردی به طعام دعوت شود، پس اجابت نکند ویا اجابت کند وغذا نخورد، و جماع کردن مرد با همسرخود قبل از بازی کردن با او ودرنسخه‌ای قَبْلَ الْمُدَاعَبَةِ[1] یعنی قبل از مزاح کردن با او.

۱۹ـ ش أَوْصىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَقَالَ: يَا عَلِيُّ إِذَا دَخَلَتِ الْعَرُوسُ بَيْتَكَ فَاخْلَعْ خُفَّيْهَا حِينَ تَجْلِسُ وَ اغْسِلْ رِجْلَيْهَا وَ صُبَّ الْمَاءَ مِنْ بَابِ دَارِكَ إِلىٰ أَقْصىٰ دَارِكَ[2]

یعنی، رسولخدا (ص) به علیّ بن ابیطالب (ع) سفارش کرد که فرمود: چون عروس وارد خانه ات شد کفش او را هنگامیکه می‌نشیند از پایش بکن و دوپای او را بشوی و آب از درب خانه ات تا آخر خانه بریز.

۲۰ـ ش فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ (ص) لِعَلِيٍّ (ع): يَا عَلِيُّ لَا تُجَامِعِ امْرَأَتَكَ بِشَهْوَةِ امْرَأَةِ غَيْرِكَ، فَإِنِّي أَخْشىٰ إِنْ قُضِيَ بَيْنَكُمَا وَلَدٌ أَنْ يَكُونَ مُخَنَّثاً مُخَبَّلاً. يَا عَلِيُّ لَا تُجَامِعِ امْرَأَتَكَ إِلَّا وَ مَعَكَ خِرْقَةٌ وَمَعَ أَهْلِكَ خِرْقَةٌ، وَ لَا تَمَسَّحَا بِخِرْقَةٍ وَاحِدَةٍ فَتَقَعَ الشَّهْوَةُ عَلَى الشَّهْوَةِ فَإِنَّ ذٰلِكَ يُعْقِبُ الْعَدَاوَةَ بَيْنَكُمَا، ثُمَّ يُؤَدِّيكُمَا إِلَى الْفُرْقَةِ وَ الطَّلَاقِ، يَا عَلِيُّ لَا تُجَامِعِ امْرَأَتَكَ مِنْ قِيَامٍ فَإِنَّ ذٰلِكَ مِنْ فِعْلِ الْحَمِيرِ فَإِنْ قُضِيَ بَيْنَكُمَا وَلَدٌ كَانَ بَوَّالاً فِي الْفِرَاشِ كَالْحَمِيرِ الْبَوَّالَةِ فِي كُلِّ مَكَانٍ[3]. الخ

یعنی، رسولخدا (ص) در وصیّت خود به علی فرمود: ای عَلِیّ، با زن خود بشهوت زن غیرخودت جماع مکن، زیرا من میترسم که اگر فرزندی از شما بشود مُخَنَّث و کم‌عقل گردد، یا عَلِیّ با زن خود همبستر مشو مگرآنکه پارچه‌ای با تو باشد و پارچه‌ای با عیالت باشد و هردو با یک پارچه خودرا پاک مکنید که شهوت بالای شهوت واقع شود زیرا این موجب عداوت بین شما گردد و سپس به جدائی وطلاق بکشد یا عَلِی با زن خود ایستاده جماع مکن که این کار از عمل خران است

---

(۱)، (۲)، (۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸و ۱۸۹.

که اگر فرزندی از شما بوجود آید درفراش بول کند مانند خری که هرجا بول میکند. (نویسنده گوید چنین سخنانی از رسولخدا بعید است و باید گفت این حدیث از مجعولات است. وچنانکه ذکرشد بعضی از احادیث این باب دارای اشکال و از مجعولات است).

۲۱- ج عَنْ أَبِی‌سَعِیدٍ (رض) قٰالَ: غَزَوْنٰا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) غَزْوَةً بِالْمُصْطَلِقِ فَسَبَیْنٰا کَرٰائِمَ الْعَرَبِ فَطٰالَتْ عَلَیْنَا الْعُزْبَةُ وَ رَغِبْنٰا فِی الْفِدٰاءِ فَأَرَدْنٰا أَنْ نَسْتَمْتِعَ وَ نَعْزِلَ فَقُلْنٰا نَفْعَلُ وَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بَیْنَنٰا لاٰنَسْأَلُهُ فَسَأَلْنٰاهُ فَقٰالَ: لاٰعَلَیْکُمْ أَلاّٰتَفْعَلُوا، مٰا کَتَبَ اللّٰهُ خَلْقَ نَسَمَةٍ هِیَ کٰائِنَةٌ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَةِ إِلاّٰ سَتَکُونُ(۱)

یعنی، روایت شده از اَبی‌سَعید که گفت: ما با رسولخدا (ص) به جنگ رفتیم به غزوهٔ بَنِی الْمُصْطَلِق، پس دختران خوشروی عرب را اسیر کردیم و عزوبت برما طول کشیده بود و ما میل داشتیم اسیران را بفروشیم، پس خواستیم بهره ببریم و عزل کنیم (که اسیران آبستن نشوند تا بفروش برسند) پس گفتیم این کار را بکنیم درحالیکه رسولخدا (ص) بین ما است و از او سئوال نکنیم، پس از او سؤال نمودیم فرمود: باکی برشما نیست که عزل نکنید، آنچه خدا مقدّرکرده که انسانی خلق کند که خواهدشد تا روزقیامت مگرآنکه خواهدشد.

۲۲- ج عَنْ أَبِی‌سَعِیدٍ (رض) أَنَّ رَجُلاً قٰالَ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ لِی جٰارِیَةً وَ أَنٰا أَعْزِلُ عَنْهٰا وَ أَنٰا أَکْرَهُ أَنْ تَحْمِلَ وَ أُرِیدُ مِنْهٰا مٰا یُرِیدُ الرِّجٰالُ، وَ إِنَّ الْیَهُودَ تُحَدِّثُ أَنَّ الْعَزْلَ مَوْؤُودَةُ الصُّغْریٰ، فَقٰالَ: کَذَبَتْ یَهُودُ، لَوْ أَرٰادَ اللّٰهُ أَنْ یَخْلُقَهُ مٰا اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُ. وَ لِمُسْلِمٍ وَ أَبِی‌دٰاوُدَ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِیَّ (ص) فَقٰالَ: إِنَّ عِنْدِی جٰارِیَةً وَ أَنٰا أَعْزِلُ عَنْهٰا فَقٰالَ عَلَیْهِ الصَّلاٰةُ وَ السَّلاٰمُ: إِنَّ ذٰلِکَ لَنْ یَمْنَعَ شَیْئًا أَرٰادَهُ اللّٰهُ، فَجٰاءَ الرَّجُلُ فَقٰالَ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ الْجٰارِیَةَ قَدْ حَمَلَتْ فَقٰالَ عَلَیْهِ الصَّلاٰةُ وَ السَّلاٰمُ: أَنٰا عَبْدُ اللّٰهِ وَ رَسُولُهُ(۲)

یعنی، از اَبی‌سَعید نیز روایت شده که مردی گفت یٰا رَسُولَ اللّٰه برای من کنیزی است و من از او عزل میکنم و کراهت دارم که حامله

---

(۱)، (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۰۹و ۳۱۰.

شود، و از او آنچه مردان میخواهند میخواهم و یهود میگویند که عزل کشتن صغرای طفل است، فرمود: یهود دروغ میگویند که اگرخدا بخواهد خلق را تونمیتوانی آنرا تغییر دهی، این را اصحاب سنن روایت کرده اند، و درصحیح مُسلِم و اَبوداود است که مردی از پیغمبرسؤال کرد و گفت نزدم دختریاست و من از او عزل میکنم، فرمود: این هرگز مانع چیزیکه خدا اراده کرده نمیشود، پس همان مرد آمد و گفت یا رَسُولَ اللّٰه آن جاریه آبستن شده، فرمود: من بندهٔ خدا و رسول اویم.

۲۳ـ ش عَنْ عَلِيٍّ(ع) قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقَالَ: كُنْتُ أَعْزِلُ عَنْ جَارِيَةٍ لِي فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ، فَقَالَ(ع): إِنَّ الْوِكَاءَ قَدْ يَنْفَلِتُ فَأَلْحَقَ بِهِ الْوَلَد(۱)

یعنی، از علی(ع) روایت شده که گفت: مردی خدمت رسولخدا(ص) آمد و گفت من از کنیز خود عزل میکنم، پس فرزندی آورده است، رسولخدا (ص) فرمود: ظرف بسته شده گاهی رها و آزاد میشود، پس فرزند را به آن مرد ملحق نمود.

۲۴ـ ج وَ قَالَ جَابِرٌ (رض) كُنَّا نَعْزِلُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَبَلَغَهُ ذٰلِكَ فَلَمْ يَنْهَنَا(۲)

یعنی، جابر گفت: ما درزمان رسولخدا (ص) عزل میکردیم، این کار به رسولخدا (ص) خبرش رسید و ما را نهی نفرمود.

۲۵ـ ج عَنْ أَبِي سَعِيدٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللّٰهِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الرَّجُلُ يُفْضِي إِلَى امْرَأَتِهِ وَتُفْضِي إِلَيْهِ ثُمَّ يَنْشُرُ سِرَّهَا. رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَ اَحْمَدُ. وَ لِأَصْحَابِ السُّنَنِ: إِنَّمَا مَثَلُ ذٰلِكَ مَثَلُ شَيْطَانَةٍ لَقِيَتْ شَيْطَاناً فِي السِّكَّةِ فَقَضَى مِنْهَا حَاجَتَهُ وَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ(۳)

یعنی از ابی سعید روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: بدترین مردم از نظردرجه درروزقیامت: مردی است که با زنش کاری میکند و زن

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۱۱۳ و ج۱۴/ص ۵۷۰.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۰ و ۳۱۱ و المصنف/ ج۷/ص۱۴۴.
(۳) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص۳۱۰ و ۳۱۱.

با و کاری میکند سپس او نشر میدهد سِرّ زن را. این را مُسلِم و احمد روایت کرده اند، و صاحبان سُنَن را نیز چنین استکه: مَثَل آن مَثَل شیطانی استکه شیطانی را درکوچه ملاقات کند ودرنظر مردم با او همبستر شود. (و قریب به این مضمون درکتاب وسائل نیزذکرشده)[۱]

(۲۴) باب جواز وطء الحامل و المرضع

ج عَنْ جُذامَةَ بِنْتِ وَهْبٍ الأَسَدِيَّةِ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قالَ: لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَنْهىٰ عَنِ الْغِيلَةِ حَتّىٰ ذَكَرْتُ أَنَّ الرُّومَ وَ فارِسَ يَصْنَعُونَ ذٰلِكَ فَلايَضُرُّ أَوْلادَهُمْ. وَ جاءَ رَجُلٌ فَقالَ: يا رَسُولَ اللّٰهِ إِنّي أَعْزِلُ عَنِ امْرَأَتِي فَقالَ: لِمَ؟ قالَ: أُشْفِقُ عَلىٰ وَلَدِها فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لَوْ كانَ ذٰلِكَ ضارّاً ضَرَّ فارِسَ وَ الرُّومَ[۲].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمودکه: تصمیم گرفتم که نهی کنم از جماع با زن شیرده (وبقولی زن شیرده که باردارنیزباشد) تا آنکه متذکّر شدم که اقوام روم وفارس این کاررا میکنند و به اولادشان ضرر ندارد. و مردی آمد خدمت رسولخدا (ص) و گفت من از زنم عزل میکنم، فرمود: چرا، گفت برفرزندش که درشکم دارد (ویا شیر میدهد) میترسم، فرمود: اگر این کار ضررداشت به فارس و روم ضررمیزد.

(۲۵) باب جواز وطء المسبية بعد الاستبراء

۱- ج عَنْ أَبي سَعيدٍ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) بَعَثَ بَعْثاً يَوْمَ حُنَيْنٍ إِلىٰ أَوْطاسٍ فَظَهَرُوا عَلَيْهِمْ وَ أَصابُوا مِنْهُمْ سَبايا، فَتَحَرَّجَ بَعْضُ أَصْحابِ النَّبِيِّ (ص) مِنْ غِشْيانِهِنَّ مِنْ أَجْلِ أَزْواجِهِنَّ الْمُشْرِكينَ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ -وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلّا ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ- أَيْ فَهُنَّ لَكُمْ حَلالٌ إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهُنَّ[۳].

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۴/ص ۱۳۳.
(۲)، (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

یعنی، روایت شده از ابی‌سعید (رض) که رسولخدا (ص) لشکری به اوطاس فرستاد و بردشمن غلبه‌کردند و از ایشان اسیرانی گرفتند، پس بعضی از اصحاب پیغمبر از جماع با کنیزان اسیر خودداری میکردند (ومیترسیدند این کار گناه باشد) زیرا آنان شوهران مشرک داشتند، پس آیهٔ (۲۴ سورهٔ نساء) نازل شد (که میفرماید):
- وحرامست برای شما ازدواج با زنان شوهردار، مگرآنانکه اسیرو دراختیارتان گردند- یعنی آنزنها برای شما حلال است هرگاه عدّهٔ ایشان بگذرد.

۲- ج مَرَّ النَّبِیُّ (ص) وَ هُوَ فِی غَزْوَةٍ بِامْرَأَةٍ مُجِحٍّ عَلٰی بَابِ فُسْطَاطٍ فَقَالَ: لَعَلَّ صَاحِبَهَا أَلَمَّ بِهَا قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْعَنَهُ لَعْنَةً تَدْخُلُ مَعَهُ فِی قَبْرِهِ، كَيْفَ يُوَرِّثُهُ وَ هُوَ لَا يَحِلُّ لَهُ، كَيْفَ يَسْتَخْدِمُهُ وَ هُوَ لَا يَحِلُّ لَهُ (۱)

یعنی، پیغمبر (ص) در غزوه‌ای به‌زنی عبورکردکه آبستن وبه‌زایمان نزدیک و بردرخیمه‌ای ایستاده‌بود، فرمود: شاید صاحب این زن با او آمیزش نموده؟ گفتند: آری، فرمود: نزدیکست اورا چنان لعنی کنم که آن لعن با او به‌قبرش وارد شود، چگونه آن حمل (و بچهٔ در شکم) را وارث خود میکند (و بچهٔ خود قرار میدهد) و حال آنکه این برای او حلال نیست (زیرا احتمال میرود بچه ازغیر او باشد)، و چگونه آن حمل (وبچهٔ درشکم) را خادم (وعبد) خود میکند و حال آنکه برای او حلال نیست (زیرا احتمال میرود آن بچه ازاوباشد وبه‌اقلّ حمل ایجادشده‌باشد).

۳- ش عَنِ الرِّضَا (ع) عَنْ آبَائِهِ قَالَ: نَهَى النَّبِیُّ (ص) عَنْ وَطْیِ الْحَبَالٰی حَتّٰى يَضَعْنَ (۲)

یعنی، حضرت رضا از پدرانش روایت‌کرده‌که: رسولخدا (ص) نهی نمود ازجماع کردن با کنیزان آبستن تا وقتیکه وضع حمل نمایند.

۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) دَخَلَ عَلٰى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ إِذَا وَلِيدَةٌ عَظِيمَةُ الْبَطْنِ تَخْتَلِفُ، فَسَأَلَ عَنْهَا فَقَالَ:

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۲.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۴/ص ۵۰۶.

اشْتَرَيْتُهَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَ بِهَا هٰذَا الْحبل قَالَ: أَقَرِبْتَهَا ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَعْتِقْ مَا فِي بَطْنِهَا، قَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ بِمَ اسْتحقّ الْعِتْقَ ؟ قَالَ: لِأَنَّ نُطْفَتَكَ غَذَّتْ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ لَحْمَهُ وَ دَمَهُ.(۱)

یعنی، جعفربن محمد (ع) روایت کرده که رسولخدا (ص) برمردی از انصار وارد شد و ناگاه کنیزی دید که شکمش بزرگ شده، فرمود: آیا با این کنیز نزدیکی کرده ای؟ گفت: آری، فرمود: آنچه در شکمش میباشد آزاد کن، عرض کرد یَا رَسُولَ اللّٰه بچه سبب مستحقّ آزادی شده؟ فرمود: برای آنکه نطفهٔ تو غذا داده گوش وچشم و گوشت وخون او را.

۵ـ ج وَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَاتُوطَأُ حَامِلٌ حَتّٰى تَضَعَ وَ لَاغَيْرُذَاتِ حَمْلٍ حَتّٰى تَحِيضَ حَيْضَةً.(۲)

یعنی، و از ابوسعید از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: با اسیران حامله جماع نکنید تا وضع حمل کنند وبا غیرآبستن جماع نکنید تا حیض شوند.

۶ـ ج عَنْ رُوَيْفِعِ بْنِ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيِّ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَايَحِلُّ لِامْرِئٍ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَسْقِيَ مَاءَهُ زَرْعَ غَيْرِهِ وَ لَايَحِلُّ لِامْرِئٍ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَقَعَ عَلَى امْرَأَةٍ مِنَ السَّبْيِ حَتّٰى يَسْتَبْرِئَهَا بِحَيْضَةٍ.(۳)

یعنی، از رُوَيْفِعِ بْنِ ثَابِتٍ اَنْصَارِیّ روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: برای مردیکه ایمان بخدا وروزقیامت دارد حلال نیست که آب او زراعت غیررا آب دهد (کنایه از اینکه منی خودرا درشکم آبستن از غیر بریزد) و برای مردیکه ایمان بخدا و قیامت دارد حلال نیست که با زنی از اسیران جماع کند تا وقتیکه بیکمرتبه حیض شدن استبراء شود.

۷ـ ش نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فِي النَّاسِ يَوْمَ أَوْطَاسَ أَنِ اسْتَبْرِءُوا سَبَايَاكُمْ بِحَيْضَةٍ.(۴)

یعنی، روزجنگ حنین واوطاس جارچی رسولخدا (ص) ندا کرد که اسیران خودرا استبراء کنید به یک حیض.

---

(۱) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۵۰۷، ۵۰۸و ۵۱۵.
(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۳۱۲ و ۳۱۳ و المصنف / ج۷/ص ۱۹۶ و ۲۲۷.

(۲۶) باب حقّ الزّوج علی المرأة

قالَ اللّٰهُ تَعالیٰ: اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللّٰهُ...[1]

یعنی، مردان قوامبخش (ویا محافظ و سرپرست) زندگانی زنانند بسبب آنچه خداوند بعضی را به‌بعضی برتری بخشیده (یعنی مردان ازنظر نیروی جسمانی برتر از زنانند) و به‌جهت آنچه‌از اموال خودشان خرج می‌کنند (یعنی مخارج زنان را بعهده‌دارند و آنرا می‌پردازند) پس زنان شایسته فرمانبردارند (که مطیع‌خدایندوحقوق شوهررا نگه‌میدارند) و درغیاب شوهر (مال و آبروی خانوادگی‌را) چنانکه‌خدا حفظ کرده حفاظت می‌کنند...

°°°

۱ـ ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: لایَحِلُّ لِامْرَأَةٍ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُها شاهِدٌ إِلّا بِإِذْنِهِ وَ لاتَأْذَنَ فِی بَیْتِهِ إِلّا بِإِذْنِهِ[2].

یعنی، ابی‌هریره از رسولخدا (ص) روایت کرده‌که فرمود: حلال نیست روزه‌گرفتن برای زنی‌که شوهرش‌حاضراست مگر باذن او و همچنین اذن دخول به‌کسی ندهد جُز باجازهٔ شوهرش.

۲ـ ج عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: إِذا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلیٰ فِراشِهِ فَأَبَتْ أَنْ تَجِیءَ لَعَنَتْها الْمَلائِکَةُ حَتّیٰ تُصْبِحَ[3].

یعنی، از رسولخدا (ص) روایت شده‌که‌فرمود: چون مرد زنش را بخواند به‌رختخواب و زن خودداری کند از آمدن، فرشتگان آن‌زن را تا صبح لعنت کنند.

۳ـ ج عَنْ قَیْسِ بْنِ سَعْدٍ (رض) قالَ: أَتَیْتُ الْحِیرَةَ فَرَأَیْتُهُمْ یَسْجُدُونَ لِمَرْزُبانٍ لَهُمْ فَقُلْتُ: رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَحَقُّ بِذٰلِکَ، فَأَتَیْتُ النَّبِیَّ (ص) فَقُلْتُ لَهُ ذٰلِکَ، فَقالَ: أَرَأَیْتَ لَوْ مَرَرْتَ بِقَبْرٍ أَ کُنْتَ

---

(۱) قرآن/ سورهٔ نساء/ آیهٔ ۳۴.
(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۵

تَسْجُدُ لَهُ؟ قُلْتُ :لا،قالَ: فَلاتَفْعَلُوا لَوْ كُنْتُ آمِرًا اَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ النِّساءَ أَنْ يَسْجُدْنَ لِأَزْواجِهِنَّ لِما جَعَلَ اللّهُ لَهُمْ عَلَيْهِنَّ مِنَ الْحَقِّ.[1]

یعنی،روایت شده از قَيْسِ بْنِ سَعْد که گفت :وارد حیره شدم و دیدم برای مرزبان خود سجده می‌کنند،من گفتم رسولخدا (ص) سزاوارتر است برای سجده شدن،پس آمدم خدمت رسولخدا (ص) و این سخن را به او گفتم،فرمود : آیا اگر به قبری بگذری برای آن سجده میکنی؟ گفتم :نه،فرمود : پس این کار را نکنید،اگر من امر میکردم احدی برای دیگری سجده کند هرآینه امر میکردم که زنان برای شوهرانشان سجده کنند برای آن حقوقی که خدا قرار داده برای مردان بر زنان.

۴ـ ش عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّهِ (ع) قالَ: اِنَّ قَوْمًا أَتَوْا رَسُولَ اللّهِ (ص) فَقالُوا : يا رَسُولَ اللّهِ إِنّا رَأَيْنا أُناسًا يَسْجُدُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ فَقالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): لَوْ أَمَرْتُ أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِها.[2]

یعنی،از جعفر بن محمّد (ع) روایت شده که فرمود : قومی آمدند خدمت رسولخدا (ص) و گفتند يا رَسُولَ اللّه ما مردمی را دیدیم که بعضی برای بعضی سجده میکنند،رسولخدا (ص) فرمود :اگر من کسی را امر میکردم که برای کسی سجده کند هرآینه امر میکردم زن برای شوهرش سجده کند.

۵ـ ش عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ (ع) يَقُولُ : خَطَبَ رَسُولُ اللّهِ (ص) النِّساءَ فَقالَ: يا مَعْشَرَ النِّساءِ تَصَدَّقْنَ وَلَوْ مِنْ حُلِيِّكُنَّ وَ لَوْ بِتَمْرَةٍ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَاِنَّ أَكْثَرَكُنَّ حَطَبُ جَهَنَّمَ اِنَّكُنَّ تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَةَ فَقالَتِ امْرَأَةٌ يا رَسُولَ اللّهِ أَلَيْسَ نَحْنُ الْأُمَّهاتُ الْحامِلاتُ الْمُرْضِعاتُ أَلَيْسَ مِنَّا الْبَناتُ الْمُقِيماتُ وَ الْأَخَواتُ الْمُشْفِقاتُ ؟ فَقالَ : حامِلاتٌ والِداتٌ مُرْضِعاتٌ رَحِيماتٌ لَوْلا ما يَأْتِينَ إِلى بُعُولَتِهِنَّ ما دَخَلَتْ مُصَلِّيَةٌ مِنْهُنَّ النّارَ.[3]

یعنی،از جعفر بن محمّد (ع) روایت شده که میفرمود :رسولخدا(ص) برای

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۳و۳۱۴.

(۲)و(۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۱۵،۱۲۵و۱۲۶.

زنان خطبه خواند و فرمود: ای گروه زنان صدقه بدهید واگرچه از زینت خودتان باشد واگرچه بخرمائی، واگرچه بپاره ای از خرما، زیرا بیشتر شما هیزم دوزخید زیرا شما زیاد لعن میکنید و فامیل را کفران مینمائید، پس زنی عرض کرد یا رَسُولَ اللّه، آیا ما مادران حمل کنندهٔ شیردهنده نیستیم، آیا از ما نیست دختران با محبّت و خواهران مهربان؟ رسولخدا (ص) فرمود: شما حمل کنندگان مادران شیردهندهٔ مهربانید اگرنباشد آنچه با شوهران خود میکنید اَحَدی از شما داخل آتش نمیشد.

۶ـ ش عَنِ الْباقِرِ (ع): قالَ خَرَجَ رَسُولُ اللّهِ (ص) یَوْمَ النَّحْرِ إلیٰ ظَهْرِ الْمَدِینَةِ عَلیٰ جَبَلٍ عارِی الْجِسْمِ فَمَرَّ بِالنِّساءِ فَوَقَفَ عَلَیْهِنَّ ثُمَّ قالَ: یا مَعْشَرَ النِّساءِ تَصَدَّقْنَ وَ أَطِعْنَ أَزْواجَکُنَّ فَإِنَّ اَکْثَرَکُنَّ فِی النّارِ فَلَمّا سَمِعْنَ ذٰلِکَ بَکَیْنَ ثُمَّ قامَتْ إلَیْهِ امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ فَقالَتْ: یا رَسُولَ اللّهِ، فِی النّارِ مَعَ الْکُفّارِ وَ اللّهِ ما نَحْنُ بِکُفّارٍ، فَقالَ لَها رَسُولُ اللّهِ (ص): إنَّکُنَّ کافِراتٌ بِحَقِّ أَزْواجِکُنَّ (۱).

یعنی، از حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) روز عیدِ اَضحیٰ بیرون رفت به کوهی از کوهستان مدینه که عاری از نباتات و اشجار بود، پس به عدّه ای از زنان گذشت و توقّف کرد، سپس فرمود ای گروه زنان صدقه بدهید و شوهران خودرا اطاعت کنید زیراکه اکثرشما درآتشید، چون شنیدند گریان شدند، سپس زنی از آنان برخاست و گفت یا رَسُولَ اللّه درآتش با کفّاریم درحالیکه بخدا قسم ما کافر نمی باشیم، رسولخدا (ص) به او فرمود: محقّقاً شما بحقّ همسرتان کافرید.

۷ـ ش عَنْ وَلیدٍ قالَ: جاءَتِ امْرَأَةٌ سائِلَةٌ إلیٰ رَسُولِ اللّهِ (ص) فَقالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): والِداتٌ والِهاتٌ رَحیماتٌ بِأَوْلادِهِنَّ لَوْلا ما یَأْتِینَ إلیٰ أَزْواجِهِنَّ لَقِیلَ لَهُنَّ ادْخُلْنَ الْجَنَّةَ بِغَیْرِ حِسابٍ (۲).

یعنی، از وَلید روایت شده که گفت: زنی برای سئوال آمد خدمت رسولخدا (ص) رسولخدا (ص) فرمود: مادران شیفتگان که به اولاد خود

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۲۶.

مهربانند اگرنباشد آنچه نسبت به همسرانشان انجام میدهند هرآینه به ایشان گفته شود بدون حساب وارد بهشت گردید((نویسنده گوید این روایت ومانند آن موافق قرآن نیست ،زیرا چه بسازنان صالحۀعابده که شوهرانشان حقوق ایشان را پایمال میکنند معذلک بدون حساب داخل بهشت نمیشوند و خدا فرموده : فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ(الاعراف /۶) .یعنی، پس البتّه ما سئوال میکنیم آنان راکه به سویشان رسول فرستاده شد و البتّه سئوال میکنیم پیغمبران فرستاده شده را ،بنابراین از تمام اُمّت‌ها و ازخود پیغمبران سئوال ومؤاخذه خواهدشد))

۸ـ ش عَنِ النَّبِيِّ(ص) قَالَ: لَايَحِلُّ لِامْرَأَةٍ أَنْ تَنَامَ حَتَّىٰ تَعْرِضَ نَفْسَهَا عَلَىٰ زَوْجِهَا تَخْلَعَ ثِيَابَهَا وَ تَدْخُلُ مَعَهُ فِي لِحَافِهِ فَتُلْزِقَ جِلْدَهَا بِجِلْدِهِ فَإِذَا فَعَلَتْ ذٰلِکَ فَقَدْ عَرَضَتْ(۱)

یعنی،ازرسولخدا (ص) روایت شده‌که فرمود :برای زن سزاوار نیست که‌بخوابد تاآنکه خودرا به‌همسرش عرضه‌بدارد و جامه‌های خودرا بکند و بااو درلحاف او واردشود و پوست بدنش را به‌پوست او بچسباند ،پس هرگاه این کاررا کرد ،پس بتحقیق وظیفۀ خود را انجام داده‌است .((نویسنده‌گوید چنین بیانی‌ازپیامبر(ص) بعید است زیرا رسولخدا (ص) درنهایت حیا وعفّت سخن میفرمود)).

۹ـ ج عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَحْوَصِ (رض) عَنِ النَّبِيِّ(ص) قَالَ: أَلَا إِنَّ لَكُمْ عَلَىٰ نِسَائِكُمْ حَقًّا وَ لِنِسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَىٰ نِسَائِكُمْ فَلَايُوطِئْنَ فُرُشَكُمْ مَنْ تَكْرَهُونَ وَ لَايَأْذَنَّ فِي بُيُوتِكُمْ مَنْ تَكْرَهُونَ،أَلَا وَ حَقُّهُنَّ عَلَيْكُمْ أَنْ تُحْسِنُوا إِلَيْهِنَّ فِي كِسْوَتِهِنَّ وَ طَعَامِهِنَّ(۲)

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود : آگاه‌باشید که‌برای شما برزنان شما حقّی و برای زنان شما برشما حقّی‌است و امّا حق شما برزنانتان این استکه اجازۀقدم به‌فرش‌شما به‌کسیکه کراهت‌دارید ندهندو اذن ورود به‌خانۀشما را به‌کسیکه کراهت‌دارید ندهند ،آگاه‌باشید

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۱۴/ص ۱۲۶.
(۲) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۳۱۴.

و حق ایشان برشما آنستکه لباس و طعام ایشانرا نیکوگردانید.

۱۰ــ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ يَدْخُلَ الرِّجَالُ عَلَى النِّسَاءِ إِلَّا بِإِذْنِ أَوْلِيَائِهِنَّ.(۱)

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) نهی نمود از اینکه مردان بر زنان وارد شوند مگر با اذن اولیاء ایشان.

۱۱ــ ج عَنْ طَلْقِ بْنِ عَلِيٍّ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِذَا الرَّجُلُ دَعَا زَوْجَتَهُ لِحَاجَتِهِ فَلْتَأْتِهِ وَ إِنْ كَانَتْ عَلَى التَّنُّورِ.(۲)

یعنی، از طَلْقِ بْنِ عَلِيّ روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: هرگاه مرد زنش را بخواند برای حاجت خود، باید بیاید واگرچه بالای تنور باشد.

۱۲ــ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشِرَارِ نِسَائِكُمْ؟ الذَّلِيلَةُ فِي أَهْلِهَا، الْعَزِيزَةُ مَعَ بَعْلِهَا، الْعَقِيمُ الْحَقُودُ الَّتِي لَاتَتَوَرَّعُ مِنْ قَبِيحٍ الْمُتَبَرِّجَةُ إِذَا غَابَ عَنْهَا بَعْلُهَا، الْحَصَانُ مَعَهُ إِذَا حَضَرَ لَاتَسْمَعُ قَوْلَهُ وَ لَاتُطِيعُ أَمْرَهُ، وَ إِذَا خَلَا بِهَا بَعْلُهَا تَمَنَّعَتْ مِنْهُ كَمَا تَمَنَّعُ الصَّعْبَةُ عِنْدَ رُكُوبِهَا، وَلَاتَقْبَلُ مِنْهُ عُذْرًا وَلَاتَغْفِرُ لَهُ ذَنْبًا.(۳)

یعنی، نقل شده که رسولخدا (ص) فرمود: آیا شما را به زنان بدتان خبردهم؟ آنکه درمیان خانواده اش ذلیل وبا شوهرش عزیز است نازاد کینه توزی که از کارزشت پارسائی ندارد، آنکه چون شوهرش غایب شد زینت کند و چون حاضرشد عفّت ورزد، از شوهرش عذری نپذیرد و از گناه او صرفنظر نکند، و امر اورا اطاعت ننماید و چون با او خلوت کند مانع شود چنانکه اسب سرکش مانع سوار شدن است.

۱۳ــ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لِلنِّسَاءِ: لَاتُطَوِّلْنَ صَلَاتَكُنَّ لِتَمْنَعْنَ أَزْوَاجَكُنَّ.(۴) وَ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً أَتَتْ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) لِبَعْضِ الْحَاجَةِ فَقَالَ لَهَا: لَعَلَّكِ مِنَ الْمُسَوِّفَاتِ قَالَتْ: وَ مَا الْمُسَوِّفَاتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟ قَالَ: الْمَرْأَةُ الَّتِي يَدْعُوهَا زَوْجُهَا لِبَعْضِ الْحَاجَةِ فَلَاتَزَالُ تُسَوِّفُهُ حَتَّى يَنْعُسَ زَوْجُهَا فَيَنَامُ فَتِلْكَ الَّتِي لَاتَزَالُ

---

(۱)، (۳)، (۴) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۸و۱۱۷و۱۵۷.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۴.

الْمَلٰائِکَةُ یَلْعَنُنٰها حَتّیٰ یَسْتَیْقِظَ زَوْجُها[۱].

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که زنی آمد خدمت پیامبر برای حاجتی، رسولخدا (ص) به او فرمود: شاید تو از این ساعت و آن ساعت کنندگانی، عرض کرد: یعنی چه یٰا رَسُولَ اللّٰه؟ فرمود: زنی که شوهرش او را برای بعضی از حاجت او را میخواند و او این ساعت و آن ساعت میکند تا او را چرت گیرد و بخوابد، پس این زنست که همواره فرشتگان او را لعن میکنند تا مرد او بیدار گردد.

((نویسنده گوید: نسبت دادن چنین بیانی به رسولخدا (ص) از انصاف بدور است، و باید گفت حدیث فوق و مانند آن از مجعولات است)).

۱۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مٰا زِینَةُ الْمَرْأَةِ لِلْأَعْمیٰ قٰالَ: الطّیبُ وَالْخِضٰابُ فَإِنَّهُ مِنْ طِیبِ النَّسَمَةِ[۲].

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که فرمود: از رسولخدا (ص) سؤال شد که زینت زن برای همسر نابینا چه باشد؟ فرمود: خود را معطّر کردن و خضاب نمودن که این از زینت جسم است

۱۵- ج عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قٰالَ: أَیُّمَا امْرَأَةٍ مٰاتَتْ وَزَوْجُهٰا عَنْهٰا رٰاضٍ دَخَلَتِ الْجَنَّةَ[۳].

یعنی، از أُمّ سَلَمه روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: هر زنی که بمیرد و شوهرش از او خوشنود باشد وارد بهشت گردد.

۱۶- ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): خَیْرُنِسٰائِکُمُ الطَّیِّبَةُ الرِّیحِ الطَّیِّبُ الطَّبِیخِ الَّتِی إِذٰا أَنْفَقَتْ أَنْفَقَتْ بِمَعْرُوفٍ وَ إِنْ أَمْسَکَتْ أَمْسَکَتْ بِمَعْرُوفٍ، فَتِلْکَ عٰامِلٌ مِنْ عُمّٰالِ اللّٰهِ وَ عٰامِلُ اللّٰهِ لٰایَخِیبُ وَلٰایَنْدَمُ[۴].
وَ قٰالَ (ص): خَیْرُنِسٰائِکُمُ الْعَفِیفَةُ الْغَلِمَةُ[۵].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: بهترین زنان شما، زن خوش بوی پخته ای استکه چون انفاق کند براه نیک انفاق کند، و چون خودداری کند بنیک خودداری کند، پس او عاملی است از عُمّال إلٰهی وعامل إلٰهی نا امید نگردد و پشیمان نشود. وفرمود: بهترین زنان زن با عفّتی است که شهوت را بپذیرد.

---

(۱)، (۲)، (۴) و (۵) وسائل الشیعه/ ج۱۴/ص ۱۱۷، ۱۱۹ و ۱۵.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۴.

۱۷- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: جاءَتِ امْرَأَةٌ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقالَتْ يا رَسُولَ اللّٰهِ ما حَقُّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ؟ فَقالَ: أَكْثَرُمِنْ ذٰلِكَ ،قالَتْ :فَخَبِّرْني عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ ،قالَ: لَيْسَ لَها أَنْ تَصُومَ إِلّا بِإِذْنِهِ يَعْني تَطَوُّعاً ،وَ لاتَخْرُجَ مِنْ بَيْتِها بِغَيْرِ إِذْنِهِ ،وَعَلَيْها أَنْ تَتَطَيَّبَ بِأَطْيَبِ طيبِها وَ تَلْبَسَ أَحْسَنَ ثِيابِها وَ تَتَزَيَّنَ بِأَحْسَنِ زينَتِها وَ تَعْرِضَ نَفْسَها عَلَيْهِ غُدْوَةً وَ عَشِيَّةً وَ أَكْثَرُمِنْ ذٰلِكَ حُقُوقُهُ عَلَيْها(۱).

یعنی،از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت :زنی آمد خدمت رسولخدا (ص) و گفت :حقّ شوی برزن چه باشد؟ فرمود: بیشتر از آن است ،گفت از چیزی از آن مرا خبرده ، فرمود: برای او جایز نیست بدون اذن او روزۀ مستحبّی بگیرد و بدون اذن اوازخانه اش خارج شود و براو است که به بهترین عطرها خودرا معطّر کند و نیکوترین جامه اش را دربرکند ،و به بهترین زینت خودرا مزیّن کند و خودرا برشوی عرضه بدارد درصبح وشام ،و حقّ او بیش از اینها است .

۱۸- ش عَنِ الْباقِرِ (ع) قالَ: جاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقالَتْ :يا رَسُولَ اللّٰهِ، ما حَقُّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ؟ فَقالَ لَها :أَنْ تُطيعَهُ وَ لاتَعْصيَهُ وَ لاتَتَصَدَّقَ مِنْ بَيْتِهِ إِلّا بِإِذْنِهِ وَ لاتَصُومَ تَطَوُّعاً إِلّا بِإِذْنِهِ وَ لاتَمْنَعَهُ نَفْسَها وَ إِنْ كانَتْ عَلىٰ ظَهْرِ قَتَبٍ وَلاتَخْرُجَ مِنْ بَيْتِها إِلّا بِإِذْنِهِ وَ إِنْ خَرَجَتْ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَتْها مَلائِكَةُ السَّماءِ وَ مَلائِكَةُ الْأَرْضِ وَ مَلائِكَةُ الْغَضَبِ وَ مَلائِكَةُ الرَّحْمَةِ حَتّىٰ تَرْجِعَ إِلىٰ بَيْتِها ، قالَتْ يا رَسُولَ اللّٰهِ مَنْ أَعْظَمُ النّاسِ حَقّاً عَلَى الرَّجُلِ؟ قالَ:والِدُهُ قالَتْ :فَمَنْ أَعْظَمُ النّاسِ حَقّاً عَلَى الْمَرْأَةِ؟ قالَ: زَوْجُها ،قالَتْ: فَما لي عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ ما لَهُ عَلَيَّ قالَ: لاوَلا مِنْ كُلِّ مِأَةٍ واحِدَةٌ(۲).

یعنی،روایت شده از امام باقر (ع)که فرمود: زنی آمد خدمت رسولخدا (ص) و گفت :یا رَسُولَ اللّٰه حقّ شوی برزن چه باشد؟فرمود: این استکه اورا اطاعت کند و نافرمانی نکند و ازخانۀ او صدقه

---

(۱)و(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۱۲.

جُزباذن او ندهد و روزهٔ مستحبّی جُزباذن او نگیرد و خودش را از او باز ندارد واگرچه برپشت جهاز شتری باشد،و از خانهٔ او بدون اذن او بیرون نرود،و اگر بدون اجازهٔ او بیرون رفت فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین و فرشتگان غضب و رحمت برا و لعن کنند تا برگردد به خانه‌اش، گفت یٰا رَسُولَ اللّٰه حقّ‌چه کسی برمرد بزرگتر است؟ فرمود حقّ والدش ،گفت :حقّ چه‌کسی برزن بزرگتر است ،فرمود:شوهرش ،گفت برای من برا و از حقّ مانند آنچه او برمن دارد نیست؟ فرمود: نه‌ونه‌صدیک . (مؤلّف گوید: درصحّت بعضی ازجملات این خبر بخصوص ذیل آن، تأمّل است).

۱۹- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ(ع) قٰالَ: أَتَتِ امْرَأَةٌ إِلٰی رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقٰالَتْ :مٰا حَقُّ الزَّوْجِ عَلَی الْمَرْأَةِ؟ قٰالَ:أَنْ تُجِیبَهُ إِلٰی حٰاجَتِهِ وَ إِنْ کٰانَتْ عَلٰی قَتَبٍ وَ لٰاتُعْطِیَ شَیْئًا إِلّٰا بِإِذْنِهِ فَإِنْ فَعَلَتْ فَعَلَیْهَا الْوِزْرُ وَ لَهُ الْأَجْرُ وَ لٰاتَبِیتَ لَیْلَةً وَ هُوَ عَلَیْهٰا سٰاخِطٌ، قٰالَتْ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ وَ إِنْ کٰانَ ظٰالِمًا ؟ قٰالَ: نَعَمْ.(۱)

یعنی،روایت شده ازجعفربن محمّد که‌گفت :زنی آمد خدمت رسول خدا (ص) وگفت :حقّ زوج برزوجه چیست؟ فرمود:این استکه او را اجابت‌کنی بحاجتش واگرچه برروی جهاز شتری باشد و چیزی را به‌کسی ندهی جُزباذن او ،پس اگربرخلاف این کنی،برتو گناه وبر او اجر است ،و شبی نخوابی که‌او برتو غضبناک باشد،گفت :یٰا رَسُولَ اللّٰه واگرچه او ستمگر باشد ،فرمود :بلی. (مؤلف گوید: در صحّت این خبر تأمّل است).

۲۰- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبٰائِهِ (ع) فِی حَدِیثِ الْمَنٰاهِی قٰالَ:نَهٰی رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ تَخْرُجَ الْمَرْأَةُ مِنْ بَیْتِهٰا بِغَیْرِ إِذْنِ زَوْجِهٰا فَإِنْ خَرَجَتْ لَعَنَهٰا کُلُّ مَلَکٍ فِی السَّمٰاءِ وَ کُلُّ شَیْءٍ تَمُرُّ عَلَیْهِ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ حَتّٰی تَرْجِعَ إِلٰی بَیْتِهٰا ،وَ نَهٰی أَنْ تَتَزَیَّنَ لِغَیْرِزَوْجِهٰا فَإِنْ فَعَلَتْ کٰانَ حَقًّا عَلَی اللّٰهِ أَنْ یُحْرِقَهٰا بِالنّٰارِ.(۲)

یعنی،جعفربن محمّد از پدرانش درحدیث مناهی روایت‌کرده‌اندکه

---

(۱)و(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۱۲،۱۱۴و۱۱۵.

رسولخدا (ص) نهی نمود ازاینکه زن ازمنزل خود بیرون رودبدون اجازۀ شوهرش، پس اگر بیرون رفت اورا هرفرشتۀ درآسمان و هر چیزیکه از انس و جنّ به او مرورمیکند لعن میکند تا برگردد به خانۀ خود، و نهی فرمود ازاینکه برای غیرشوهرش زینت کند.

۲۱- ش عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ كَانَ لَهُ امْرَأَةٌ تُؤْذِيهِ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ صَلَاتَهَا وَ لَا حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى تُعِينَهُ وَ تُرْضِيَهُ وَإِنْ صَامَتِ الدَّهْرَ وَ قَامَتْ وَ أَعْتَقَتِ الرِّقَابَ وَ أَنْفَقَتِ الْأَمْوَالَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَانَتْ أَوَّلَ مَنْ تَرِدُ النَّارَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): وَعَلَى الرَّجُلِ مِثْلُ ذَلِكَ الْوِزْرِ وَ الْعَذَابِ إِذَا كَانَ لَهَا مُؤْذِيًا ظَالِمًا وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى سُوءِ خُلُقِ امْرَأَتِهِ وَ احْتَسَبَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ مَرَّةٍ يَصْبِرُ عَلَيْهَا مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا أَعْطَى أَيُّوبَ عَلَى بَلَائِهِ وَ كَانَ عَلَيْهَا مِنَ الْوِزْرِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِثْلَ رَمْلِ عَالِجٍ فَإِنْ مَاتَتْ قَبْلَ أَنْ تُعْقِبَهُ وَ قَبْلَ أَنْ يَرْضَى عَلَيْهَا حُشِرَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْكُوسَةً مَعَ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ وَ لَمْ تُوَافِقْهُ وَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى مَا رَزَقَهُ اللَّهُ وَ شَقَّتْ عَلَيْهِ وَ حَمَلَتْهُ مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهَا حَسَنَةً تَتَّقِي بِهَا النَّارَ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا مَا دَامَتْ كَذَلِكَ (۱)

یعنی، ازرسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: آنکه زنی دارد که او را اذیّت میکند نماز آنزن و عمل نیکش پذیرفته نشود تا اینکه او را یاری کند و اورا خوشنود نماید و اگرچه آنزن روزگاری روزه گیرد و نمازبخواند و بنده‌ها آزادکند و اموال در راه خدا انفاق نماید و اوّل کسی خواهدبودکه وارد آتش گردد، سپس رسول خدا (ص) فرمود: و برمرد مانند همین گناه وعقابست هرگاه زن را آزار و ستم کند و کسیکه بربَدخُلقی زنش صبرکند و حساب نماید، خدا اورا بهرمرتبه که صبر نماید ازثواب مانند آنچه به ایّوب عطا شده عطاکند و برزنست ازگناه درهر روز و شبی مانند عدد تپۀ شن، پس اگر بمیرد قبل ازآنکه پیروی اوکند و قبل ازآنکه

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۱۶.

از او راضی شود، روز قیامت منکوس محشور شود با منافقین در طبقهٔ پائین تر از آتش، و کسیکه زنی داشته باشد و با او موافقت نکند و بر روزی الهی او صبر نکند و بر او سخت گیرد و بر آنچه نتواند وادارد، پس، خدا برای او کارنیکی که با آن از آتش خود را نگه دارد نپذیرد و بر او غضبناک است ما دامی که چنین باشد. (این حدیث نیز خالی از غلوّ نیست).

۲۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) خَرَجَ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ فَعَهِدَ إِلَى امْرَأَتِهِ عَهْدًا أَنْ لَاتَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا حَتَّى يَقْدَمَ، قَالَ: وَ إِنَّ أَبَاهَا قَدْمَرِضَ فَبَعَثَتِ الْمَرْأَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) تَسْتَأْذِنُهُ أَنْ تَعُودَهُ فَقَالَ: لَا، اجْلِسِي فِي بَيْتِكِ وَ أَطِيعِي زَوْجَكِ، قَالَ: فَثَقُلَ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ ثَانِيًا بِذَلِكَ فَقَالَ: اجْلِسِي فِي بَيْتِكِ وَ أَطِيعِي زَوْجَكِ، قَالَ: فَمَاتَ أَبُوهَا فَبَعَثَتْ إِلَيْهِ إِنَّ أَبِي قَدْ مَاتَ فَتَأْمُرُنِي أَنْ أُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَالَ: لَا، اجْلِسِي فِي بَيْتِكِ وَ أَطِيعِي زَوْجَكِ، قَالَ: فَدفنَ الرَّجُل فَبَعَثَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكِ وَ لِأَبِيكِ بِطَاعَتِكِ لِزَوْجِكِ (۱)

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که گفت: مردی از انصار در عهد رسولخدا در بارهٔ بعضی از حوائج خود از خانه اش خارج شد و با زنش پیمان محکمی بست که از خانه اش خارج نشود تا برگردد، فرمود که پدر آنزن بیمار شد و آنزن فرستاد خدمت رسولخدا (ص) که او را اذن عیادت بدهد، رسولخدا (ص) فرمود: خیر، بنشین درخانه ات و شوهرت را اطاعت کن، فرمود پس بیماری پدرش سنگین شد و آنزن خدمت رسولخدا (ص) پیغام فرستاد دومرتبه برای عیادت، رسول خدا (ص) فرمود: بنشین درخانه ات و شوهرت را اطاعت کن، فرمود پس پدر آنزن فوت شد و آنزن فرستاد خدمت رسولخدا که پدرم وفات کرد، امر میفرمائید من بر او نماز بخوانم؟ رسولخدا (ص) فرمود: نه، بنشین درخانه ات و شوهرت را اطاعت کن، فرمود پس آنمرد مدفون شد و رسولخدا (ص) نزد آنزن پیغام فرستاد که خدا تو و پدر

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۲۵.

تورا آمرزید بواسطهٔ اطاعتی که از شوهرت کردی. (در این حدیث نیز آنچه از غلو و مبالغه آمده برکسی پوشیده نیست. بعلاوه صلهٔ رحم واجب است و شوهر نمیتواند زن را تا این اندازه محدود کند که ترک واجبات کند. آری، خدا دربارهٔ آن زن که مرتکب فحشاء و گناه آشکار شده درسورهٔ نساء آیهٔ ۱۵ فرموده: فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ، و در این حدیث آمده که خدا پدری را بواسطهٔ ترک صلهٔ رحم دخترش آمرزیده واین از عجائب است)).

۲۳ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ (ع) عَنِ النَّبِيِّ (ص) فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ: وَ نَهَىٰ أَنْ تَخْرُجَ الْمَرْأَةُ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا إِلَىٰ أَنْ قَالَ: وَ نَهَىٰ أَنْ تُبَاشِرَ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ وَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا ثَوْبٌ، وَ نَهَىٰ أَنْ تُحَدِّثَ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ بِمَا تَخْلُو بِهِ مَعَ زَوْجِهَا. وَ قَالَ (ص): أَيُّمَا امْرَأَةٍ آذَتْ زَوْجَهَا بِلِسَانِهَا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهَا صَرْفاً وَ لَا عَدْلاً وَ لَا حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّىٰ تُرْضِيَهُ، وَ إِنْ صَامَتْ نَهَارَهَا وَ قَامَتْ لَيْلَهَا وَ أَعْتَقَتِ الرِّقَابَ وَ حَمَلَتْ عَلَىٰ جِيَادِ الْخَيْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَانَتْ فِي أَوَّلِ مَنْ تَرِدُ النَّارَ، وَ كَذَٰلِكَ الرَّجُلُ إِذَا كَانَ لَهَا ظَالِماً، ثُمَّ قَالَ: أَلَا وَ أَيُّمَا امْرَأَةٍ لَمْ تَرْفُقْ بِزَوْجِهَا وَ حَمَلَتْهُ عَلَىٰ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ مَا لَا يُطِيقُ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهَا حَسَنَةً وَ تَلْقَى اللَّهَ وَ هُوَ عَلَيْهَا غَضْبَانُ.(۱)

یعنی، جعفربن محمّد ازپدرانش ازرسولخدا (ص) روایت کرده درحدیث منهیّات که رسولخدا (ص) نهی فرمود از اینکه زن از خانه‌اش بدون اذن شوهرش خارج گردد تا اینکه فرمود و نهی نمود از اینکه زنی با زن دیگر مباشرت کند درحالیکه بین ایشان جامه‌ای نباشد، و نهی نمود از اینکه زنی با زن دیگر گفتگو کند به آنچه با شوهرش خلوت کرده است. و فرمود: هرزنی که شوهرش را اذیّت کند بزبان از او قبول نشود عبادت‌ها و کارها و حسنات عمل او تا آنکه اورا راضی نماید واگرچه تمام روزها روزه گیرد و شبها عبادت کند و بنده‌ها آزاد نماید و براسبان درراه جهاد راه خدا

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۵۴.

مجاهدانی بفرستد و اوّل کسی است که وارد آتش گردد و همچنین مرد اگر بزنش ستم کند. سپس فرمود: آگاه باشید و هر زنی که مدارا نکند با همسرش و اورا وادار کند برآنچه قدرت ندارد و طاقت او نمیرسد از او حسنه‌ای قبول نگردد و خدا را ملاقات کند درحالیکه خدا برا و غضبناک باشد.

۲۳ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبٰائِهِ (ع) فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ (ص) لِعَلِيٍّ (ع) قٰالَ: يٰا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى النِّسٰاءِ جُمُعَةٌ وَ لاٰجَمٰاعَةٌ، وَلاٰ أَذٰانٌ وَ لاٰإِقٰامَةٌ، وَ لاٰعِيٰادَةُ مَرِيضٍ، وَ لاٰ اتِّبٰاعُ جَنٰازَةٍ، وَ لاٰهَرْوَلَةُ بَيْنَ الصَّفٰا وَ الْمَرْوَةِ، وَ لاٰاسْتِلاٰمُ الْحَجَرِ، وَ لاٰحَلْقٌ، وَ لاٰتَوَلِّي الْقَضٰاءِ، وَ لاٰ تُسْتَشٰارُ، وَ لاٰتَذْبَحُ إِلاّٰ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَ لاٰتَجْهَرُ بِالتَّلْبِيَةِ، وَ لاٰتُقِيمُ عِنْدَقَبْرٍ، وَ لاٰتَسْمَعُ الْخُطْبَةَ، وَ لاٰتَتَوَلَّى التَّزْوِيجَ بِنَفْسِهٰا، وَ لاٰتَخْرُجُ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهٰا إِلاّٰ بِإِذْنِهِ، فَإِنْ خَرَجَتْ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَهَا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكٰائِيلُ، وَ لاٰتُعْطِي مِنْ بَيْتِ زَوْجِهٰا شَيْئًا إِلاّٰ بِإِذْنِهِ، وَ لاٰتَبِيتُ وَ زَوْجُهٰا عَلَيْهٰا سٰاخِطٌ وَ إِنْ كٰانَ ظٰالِمًا لَهٰا [1]

یعنی، جعفربن محمد از پدرانش (ع) روایت کرده درسفارش رسول خدا (ص) به علیّ (ع) فرمود: برزنان جُمعه یعنی نماز جُمعه وجماعت نیست و نه اذان و نه گفتن اقامه، و نه رفتن به عیادت بیمار، ونه رفتن بدنبال جنازه و نه هروله بین صَفا ومَروه، و نه دستمالی به حَجَرالأَسْوَد، و نه سرتراشی، و نه تولیت قضاء، و نه ذبح کردن مگر وقت ضرورت، و نه بلند گفتن تَلْبیه، و نه اقامه نزد قبر، و نه شنیدن خطبه، و نه تولیت تزویج خود، و نه خارج شدن ازخانهٔ شوهر مگر باذن او، پس اگر خارج شود خدای عَزَّوَجَلّ و جبرئیل ومیکائیل اورا لعنت کند، و از خانهٔ شوهرش چیزی ندهد مگر باذن او، و نخوابد و حال آنکه شوهرش برا و غضبناکست و اگرچه به او ستم کرده باشد.

۲۴ـ ج عَنْ مُعٰاذِبْنِ جَبَلٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قٰالَ: لاٰتُؤْذِي امْرَأَةٌ زَوْجَهٰا فِي الدُّنْيٰا إِلاّٰ قٰالَتْ زَوْجَتُهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ:

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۵۴و۱۵۵.

لاتُؤْذِیهِ قاتَلَکَ اللّٰهُ فَإِنَّمَا هُوَ عِنْدَکِ دَخِیلٌ یُوشِکُ أَنْ یُفَارِقَکِ إِلَیْنَا[۱].

یعنی، از مُعاذِبْنِ جَبَل روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: زنی شوهرش را در دنیا اذیّت نمی‌کند مگرآنکه زوجهٔ حورالعین او گوید اورا اذیّت مکن خدا تورا بکشد همانا او نزد توکم میماند و نزدیکست که از توجدا شود به قصدما و بسوی ما.

(۲۷) باب حقّ المرأة علی الزّوج

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی:- وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ[۲].

ooo

۱- ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَلایُؤْذِی جَارَهُ وَ اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَیْرًا فَإِنَّهُنَّ خُلِقْنَ مِنْ ضِلَعٍ وَ إِنَّ أَعْوَجَ شَیْءٍ فِی الضِّلَعِ أَعْلاهُ فَإِنْ ذَهَبْتَ تُقِیمُهُ کَسَرْتَهُ وَ إِنْ تَرَکْتَهُ لَمْ یَزَلْ أَعْوَجَ فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَیْرًا. رَوَاهُ الشَّیْخَانِ وَ التِّرْمِذِیُّ. وَفِی رِوَایَةٍ: إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ لَنْ تَسْتَقِیمَ لَکَ عَلَی طَرِیقَةٍ فَإِنِ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَ بِهَا عِوَجٌ وَ إِنْ ذَهَبْتَ تُقِیمُهَا کَسَرْتَهَا وَ کَسْرُهَا طَلاقُهَا[۳].

یعنی، از اَبِی‌هُرَیْرَه روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: هرکس ایمان به خدا و قیامت دارد همسایهٔ خودرا اذیّت نکند و سفارش کنید نسبت به زنان خیررا زیرا آنان از استخوان کج خلق شده‌اند و کج‌ترین استخوان پهلو بالای آنست، پس اگر رفتی راستش کنی می‌شکنی آنرا و اگر رهایش کنی همواره کج باشد، پس نسبت به زنان سفارش خیرکنید. این را شیخان و تِرمِذِیّ روایت کرده‌اند. و در روایتی رسولخدا (ص) فرمودکه: زن از دندهٔ چپ خلق شده هرگز برایت برراهی مستقیم نخواهدشد، پس اگر از اوبهره بردی

---

(۱) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۴ و ۳۱۵.
(۲) قرآن/سورهٔ بقره /آیهٔ ۲۲۸.

بهره‌بردی و اگر رفتی راستش کنی اورا شکسته‌ای و شکستن او طلاق او است.

۲- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَا رَأَيْتُ مِنْ ضَعِيفَاتِ الدِّينِ وَ نَاقِصَاتِ الْعُقُولِ أَسْلَبَ لِذِي لُبٍّ مِنْكُنَّ(۱) وَ قَالَ الرَّاوِي: مَرَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَلٰى نِسْوَةٍ فَوَقَفَ عَلَيْهِنَّ ثُمَّ قَالَ: يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ مَا رَأَيْتُ نَوَاقِصَ عُقُولٍ وَ دِينٍ أَذْهَبَ بِعُقُولِ ذَوِي الْأَلْبَابِ مِنْكُنَّ إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنَّكُنَّ أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ عَذَاباً فَتَقَرَّبْنَ إِلَى اللّٰهِ مَا اسْتَطَعْتُنَّ(۲)

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت رسولخدا (ص) فرمود: چیزی که بیشتر عقل را از خردمند سلب کند از شما ها که دینتان و عقلتان ضعیف است ندیدم. و راوی گوید: رسولخدا (ص) به زنانی گذشت و توقّف کرد و به ایشان فرمود: ای گروه زنان چیزی که بیشتر عقلهای خردمندان را ببرد از شما که نَوَاقِصَ الْعُقُول ودین هستید ندیدم، من چنان دیده‌ام که شما عذابتان بیشتر از اهل آتش است، پس بسوی خدا تقرّب جوئید هرقدر میتوانید. (نویسنده گوید: این حدیث موافق قرآن نیست زیرا زنان را نَاقِصُ الْعَقْل وَ الدِّين خوانده واین هم برخلاف عقل وهم کتاب إلهی است. و خدا چیزی را ناقص خلق نکرده است. آیا میتوان زنان دانشمند وپارسا را کمتر از مردان بی‌تقوی و جاهل بحساب آورد؟!).

۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّمَا مَثَلُ الْمَرْأَةِ مَثَلُ الضِّلَعِ الْمُعْوَجِّ إِنْ تَرَكْتَهُ انْتَفَعْتَ بِهِ وَإِنْ أَقَمْتَهُ كَسَرْتَهُ(۳).

یعنی، جعفربن محمّد (ع) روایت کرده که رسولخدا (ص) فرمود: همانا مَثَل زن مثل استخوان چپ میباشد اگر آنرا رها کنی بهره خواهی برد و اگر آنرا راست گردانی آنرا بشکنی.

۴- ج قَالَ النَّبِيُّ (ص): لَا يَفْرَكُ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنَةً إِنْ كَرِهَ مِنْهَا

---

(۱)، (۲) و (۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۲۰، ۱۲۱ و ۱۲۳.

خُلُقًا رَضِيَ مِنْهَا آخَرَ![1]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: مؤمنی برزن مؤمنه خشمناک نشود، اگر از او خلقی را کراهت دارد از خلق دیگر او خوشنود است.

(نویسنده گوید: دربعضی از احادیث زنان را ناقِصُ الدِّین خوانده ودلیل آورده که چون حیض میشوند و از ایشان خون میرود واین صحیح نیست، چه بسا مردانی‌که دراثر حوادث از ایشان خون میرود، آیا صحابهٔ رسول و حضرت امیر (ع) که‌در راه دین به‌ایشان ضربت و شمشیر میخورد و از ایشان خون میرفت، دین وخردشان ناقص میگشت؟!. بنابراین درصحّت این اخبار تأمّل است).

۵- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبائِهِ (ع) فِي حَدِيثِ الْمَناهِي عَنْ رَسُولِ اللّهِ (ص) قالَ: وَ مَنْ صَبَرَ عَلى خُلُقِ امْرَأَةٍ سَيِّئَةِ الْخُلُقِ وَ احْتَسَبَ فِي ذلِكَ الْأَجْرَ أَعْطاهُ اللّهُ ثَوابَ الشّاكِرِينَ![2]

یعنی، جعفربن محمّد (ع) روایت کرده از پدرانش از رسولخدا (ص) درحدیث منهیّات که فرمود: هرکس برخُلْق زن بدخُلْق صبرکند و بر حساب خدا بگذارد و از خدا اجر بخواهد خدا اورا ثواب شاکرین عنایت کند.

۶- ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): أَقْرَبُكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيامَةِ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ. وَقالَ (ص): أَحْسَنُ النّاسِ إِيمانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَ أَلْطَفُهُمْ بِأَهْلِهِ وَ أَنَا أَلْطَفُكُمْ بِأَهْلِي![3]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: نزدیکترین مجلس شما به‌من روزقیامت کسانی دارند که خُلْق ایشان نیکوتر و برای خانوادهٔ خود بهتر باشند. و فرمود: ایمان مردمی نیکوتراست که‌خُلْق ایشان نیکوتر و به‌خانواده‌اش لطف بیشتری داشته‌باشد ولطف من به‌خانواده‌ام از همه بیشتر است.

۷- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: لَوْلا بَنُو

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۵.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۲۴.
(۳) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۵۰۷.

إسْرائِيلَ لَمْ يَخْبُثِ الطَّعامُ وَ لَمْ يَخْنَزِ اللَّحْمُ وَ لَوْلا حَوّاءُ لَمْ تَخُنْ أُنْثى زَوْجَها الدَّهْرَ(۱)

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: اگر بنی‌اسرائیل نبودند طعام فاسد نمیشد و گوشت نمی‌گندید، واگر حوّاء نبود هیچ‌زنی بروزگار خیانت به‌همسرش نمیکرد.

۸ـ ج عَنْ مُعاوِيَةَ الْقُشَيْرِيّ (رض) قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّٰهِ ما حَقُّ زَوْجَةِ أَحَدِنا عَلَيْهِ؟ قالَ: تُطْعِمُها إذا طَعِمْتَ وَ تَكْسُوها إذا اكْتَسَيْتَ وَ لاتَضْرِبِ الْوَجْهَ وَ لاتُقَبِّحْ وَ لاتَهْجُرْ إلّا فِي الْبَيْتِ(۲).

یعنی، از مُعاوِيَة القُشَيْرِيّ روایت شده که: گفتم ای رسولخدا، حقّ زن یکی از ما براو چیست؟ فرمود: این استکه طعام بدهی اورا چون طعام خوردی و بپوشانی چون خودرا پوشانی و بصورت نزنی و او را زشت نشماری و از او دوری نکنی جز درخانه.

۹ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرْأَةِ إِنّي أُحِبُّكِ لايَذْهَبُ مِنْ قَلْبِها أَبَداً(۳).

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: گفتار مرد به‌زن که من تورا دوست میدارم هیچوقت از دل او خارج نمیشود.

۱۰ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّمَا الْمَرْأَةُ لُعْبَةُ مَنِ اتَّخَذَها فَلايُضَيِّعْها(۴).

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: همانا زن وسیلهٔ شادی است کسیکه آنرا گرفت ضایع نگذارد.

۱۱ـ ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَيَّعَ عِيالَهُ(۵). وَ قالَ (ص): هَلَكَ بِذِي الْمُرُوَّةِ أَنْ يَبِيتَ الرَّجُلُ عَنْ مَنْزِلِهِ بِالْمِصْرِ الَّذِي فِيهِ أَهْلُهُ(۶). و قال (ص): خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَ أَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي(۷). وَ قالَ (ص): عِيالُ الرَّجُلِ أُسَراؤُهُ وَ أَحَبُّ الْعِبادِ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَحْسَنُهُمْ صُنْعاً إِلى أُسَرائِهِ(۸).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۵
(۳)، (۴)، (۵)، (۶)، (۷) و (۸) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص۱۰، ۱۱۹ و ۱۲۲.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۱۶ والمصنف/ ج۷/ص۱۴۸.

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: مورد لعن است مورد لعن است کسیکه عیال خودرا ضایع گذارد. و رسولخدا (ص) فرمود: نزد صاحب مروّت هلاک است آنکه در شهری خانه داشته باشد و در آن اهل او باشد و او در غیر آن خانه بخوابد. و رسولخدا (ص) فرمود: بهترین شما بهترین شما است برای خانواده اش و من بهترین شما میباشم برای خانواده ام. و رسولخدا (ص) فرمود: عیال مرد اسیران اویند و بهترین بندگان نزد خدای عَزَّوَجَلّ آن کسی است که نسبت به اسیرانش نیکوکارتر باشد.

۱۲– ش قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّ الْمُؤْمِنَ یَأْخُذُ بِآدٰابِ اللّٰهِ إِذٰا وَسَّعَ اللّٰهُ عَلَیْهِ اتَّسَعَ وَ إِذٰا أَمْسَکَ عَنْهُ أَمْسَکَ[1]. وَ قٰالَ (ص): اَلْمُؤْمِنُ یَأْکُلُ بِشَهوَةِ عِیٰالِهِ وَ الْمُنٰافِقُ یَأْکُلُ أَهْلُهُ بِشَهْوَتِهِ[2]. وَ قٰالَ (ص): مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقیٰ کَلَّهُ عَلَی النّٰاسِ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَیَّعَ مَنْ یَعُولُ[3].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: مؤمن ادبهای خدا را میگیرد هرگاه خدا به او وسعت داد وسعت میدهد و هرگاه خدا از او بازداشت بازمیدارد. و فرمود: مؤمن بمیل عیالش غذا میخورد و منافق بمیل خودش غذا میخورد. و فرمود: از رحمت خدا دور است کسیکه زحمت خودرا برگردن دیگران بیندازد، از رحمت خدا دور است دور است کسیکه عیالش را ضایع گذارد.

۱۳– ج عَنْ جٰابِرٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قٰالَ: إِذٰا أَطٰالَ أَحَدُکُمُ الْغَیْبَةَ فَلٰا یَطْرُقْ أَهْلَهُ لَیْلاً[4]. وَ کٰانَ النَّبِیُّ (ص) یَکْرَهُ أَنْ یَأْتِیَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ طُرُوقًا[5]. وَ قٰالَ (ص): أَمْهِلُوا حَتّٰی تَدْخُلُوا لَیْلًا لِکَیْ تَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ وَ تَسْتَحِدَّ الْمُغِیبَةُ[6].

یعنی، از جابر (رض) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: چون یکی از شما غیبت طولانی کرد پس شبانه به اهلش وارد نشود. و رسولخدا (ص) خوش نداشت که مردی به اهل خود شب وارد شود. و فرمود:

---

(۱)، (۲) و (۳) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۲۴۹، ۲۵۰ و ۲۵۱.
(۵) و (۶) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۶.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۱۶ والمصنف/ ج۷/ص۴۹۴.

مهلت دهید برای اینکه موهای ژولیده را شانه کند وموهای عانه را برطرف سازد. (بنابراین مرد نباید پس از برگشت از یک سفر طولانی، ناگهان وبدون اطلاع برزن وارد شود، زیرا چه بسا زن در حالتی نامرتّب و کثیف است که ممکن است مرد از او نفرت پیدا کند)

۱۴- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) دَخَلَ بَيْتَ أُمِّ سَلَمَةَ فَشَمَّ رِيحًا طَيِّبَةً، فَقَالَ: أَتَتْكُمُ الْحَوْلاءُ فَقَالَتْ: هُوَ ذَا هِيَ تَشْكُو زَوْجَهَا، فَخَرَجَتْ عَلَيْهِ الْحَوْلاءُ فَقَالَتْ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي إِنَّ زَوْجِي عَنِّي مُعْرِضٌ، فَقَالَ: زِيدِيهِ يَا حَوْلاءُ، فَقَالَتْ: لا أَتْرُكُ شَيْئًا طَيِّبًا مِمَّا أَتَطَيَّبُ لَهُ بِهِ وَ هوَ مُعْرِضٌ، فَقَالَ: أَمَا لَوْ يَدْرِي مَا لَهُ بِإِقْبَالِهِ عَلَيْكِ[1].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که میفرمود: رسولخدا (ص) وارد خانهٔ اُمّ سَلَمه گردید و بوی خوشی استشمام نمود و فرمود: حولاء نزدتان آمده؟ اُمّ‌سَلَمه گفت: اینجا حاضر است واز شوی خود شکایت دارد، دراین هنگام حولاء ظاهرشد و گفت پدر و مادرم فدایت، شوی من از من اعراض دارد، فرمود: عطر خودرا زیاد کن ای حولاء، عرض‌کرد چیزی از بوی خوش رها نکرده‌ام و خود را بآن معطّرکرده‌ام و باز اعراض دارد، فرمود: اگر بداند چه ثوابی برای او است برای اقبال کردن بسوی تو.

۱۵- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) يَقُولُ: نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ يُقَالَ لِلْإِمَاءِ يَا بِنْتَ كَذَا وَكَذَا فَإِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ نِكَاحًا[2].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که میفرمود: رسولخدا (ص) نهی نمود از اینکه به‌کنیزان گفته شود ای‌دخترفلان وفلان، زیرا برای هرقومی نکاحی است.

۱۶- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَسَأَلَتْهُ عَنْ حَقِّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ فَخَبَّرَهَا ثُمَّ قَالَتْ: فَمَا حَقُّهَا عَلَيْهِ، قَالَ: يَكْسُوهَا مِنَ الْعُرْيِ وَ يُطْعِمُهَا مِنَ الْجُوعِ وَ إِذَا أَذْنَبَتْ غَفَرَ لَهَا، قَالَتْ: فَلَيْسَ لَهَا عَلَيْهِ شَيْءٌ غَيْرُ هٰذَا؟ قَالَ: لا[3].

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۷۵، ۷۶ و ۵۸۸.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۲۲۵.

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: زنی بنزد پیامبر (ص) آمد و سؤال نمود که حقّ زوج برزن چیست، رسولخدا (ص) او را با خبر کرد، سپس آن زن گفت: پس حقّ زن برشوهرش چیست؟ فرمود: او را از برهنگی بپوشاند و از گرسنگی حفظ کند و اطعام کند، و هرگاه مرتکب خلافی شد او را ببخشد، آن زن گفت: آیا برای زن بر شوهرش حقّ دیگری غیر از این نیست؟ فرمود: نه. (منظور حقوق مهمّه است و إلّا حقوق دیگری نیز زن برشوهر خود دارد).

۱۷- ش قالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: بِأَبي أَنْتَ وَ أُمّي يا رَسُولَ اللّٰهِ اَلْمَرْأَةُ لَهُ زَوْجانِ فَيَمُوتانِ فَيَدْخُلانِ الْجَنَّةَ لِمَنْ تَكُونُ؟ فَقالَ يا أُمَّ سَلَمَةَ تَخَيَّرُ أَحْسَنَهُما خُلقاً وَ خَيْرَهُما لِأَهْلِهِ، يا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّ حُسْنَ الْخُلْقِ ذَهَبَ بِخَيْرِ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ.(۱)

یعنی، أُمّ سَلَمه به رسولخدا (ص) گفت: پدر و مادرم فدایت، زنی دو شوهر داشته که میمیرند و هردو داخل بهشت میشوند، این زن مال کدام است؟ فرمود: ای أُمّ سَلَمه انتخاب میکند هرکدام آندو را که خُلقش نیکوتر و به خانوادهٔ خود خیرخواه‌تر بوده است، ای أُمّ سَلَمه، حُسن خُلق خیر دنیا و آخرت را برده است

(۲۸) باب الزّوجة تخدم بيتها و تخرج للحاجة مع الاحتشام

۱- ج عَنْ عائِشَةَ (رض) قالَتْ: خَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ لَيْلاً فَرَآها عُمَرُ فَعَرَفَها فَقالَ: إِنَّكِ وَاللّٰهِ يا سَوْدَةُ ما تَخْفَيْنَ عَلَيْنا فَرَجَعَتْ إِلَى النَّبِيِّ (ص) وَ هُوَ فِي حُجْرَتِي يَتَعَشّىٰ فَذَكَرَتْ ذٰلِكَ لَهُ وَ إِنَّ فِي يَدِهِ لَعَرْقاً فَأُنْزِلَ عَلَيْهِ فَرُفِعَ عَنْهُ وَ هُوَ يَقُولُ: قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَوائِجِكُنَّ.(۲)

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: سُوده بِنْت زَمْعَه شب بیرون رفت و عمر او را دید و شناخت و گفت بخدا قسم ای سُوده تو بر

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۸/ص ۵۰۸.
(۲) التاج الجامع للاصول / ج۲/ص ۳۱۶و۳۱۷.

ما مخفی نیستی، او برگشت خدمت رسولخدا (ص) درحالیکه رسولخدا (ص) در اطاق من بود و این گفتِ عمررا برای او ذکر کرد درحالیکه بدست رسولخدا (ص) استخوانی گوشت دار بود، پس بر او وحی نازل شد و برطرف گردید درحالیکه میفرمود به شما زنان اذن داده شده که برای حوائج خود بیرون روید.

۲ـ ج قَالَ النَّبِیُّ(ص): اَلْمَرْأَةُ عَوْرَةٌ فَإِذَا خَرَجَتِ اسْتَشْرَفَهَا الشَّیْطَانُ(۱). وَ قَالَ(ص): مَثَلُ الرَّافِلَةِ فِی الزِّینَةِ فِی غَیْرِ أَهْلِهَا کَمَثَلِ ظُلْمَةِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ لَانُورَ لَهَا(۲).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: زن عورتست (یعنی واجب است ازچشم مرد پوشیده بماند) پس چون بیرون رود شیطان بر او مُشرِف شود و اورا وسوسه کند. و فرمود: داستان کسیکه غرق در زینت است درغیرخانواده اش داستان تاریکی روز قیامت است که نوری ندارد.
(بنابراین زن جز بهنگام ضرورت نباید ازخانه خارج شود، آنهم بشرط آنکه عطرنزند و زینت نکند وحیا وحجاب خودراکاملاً رعایت کند).

۳ـ ش قَالَ النَّبِیُّ(ص): اَلنِّسَاءُ عَیٌّ وَ عَوْرَةٌ فَاسْتُرُوا عِیَّهُنَّ بِالسُّکُوتِ وَ اسْتُرُوا عَوْرَاتِهِنَّ بِالْبُیُوتِ(۳).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: زنان عاجزوضعیفند و عورتند، پس ضعف و عجز ایشانرا بپوشانید بسکوت و عوراتشان را بپوشانید بخانه ها.

۴ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) یُسَلِّمُ عَلَی النِّسَاءِ وَ یَرْدُدْنَ عَلَیْهِ(۴).

یعنی، رسولخدا (ص) برزنان سلام میکرد و آنان اورا جواب میدادند.

۵ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ(ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَیُّ امْرَأَةٍ تَطَیَّبَتْ وَ خَرَجَتْ مِنْ بَیْتِهَا فَهِیَ تُلْعَنُ حَتّٰی تَرْجِعَ إِلٰی بَیْتِهَا مَتٰی مَا رَجَعَتْ(۵).

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: هر زنی که عطربزند و ازخانهٔ خود خارج شود پس او ملعون است تا

---

(۱)و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۷.
(۳)، (۴)و (۵) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۱۴و۱۷۳.

برگردد به خانه‌اش هرزمان که باشد.

۶- ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنْ سَرَوَاتِ الطَّرِيقِ شَيْءٌ وَلٰكِنَّهَا تَمْشِي فِي جَانِبِ الْحَائِطِ وَ الطَّرِيقِ.(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: وسط متن راه برای زنان نیست ولکن زنان در کنار دیوار و راه مشی میکنند.

۷- ج عَنْ عَلِيٍّ (رض) أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَتَتِ النَّبِيَّ (ص) تَشْكُو إِلَيْهِ مَا تَلْقَىٰ فِي يَدِهَا مِنَ الرَّحَىٰ وَ بَلَغَهَا أَنَّهُ جَاءَهُ رَقِيقٌ فَلَمْ تُصَادِفْهُ فَذَكَرَتْ ذٰلِكَ لِعَائِشَةَ فَلَمَّا جَاءَ أَخْبَرَتْهُ قَالَ فَجَاءَنَا وَ قَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا فَذَهَبْنَا نَقُومُ فَقَالَ: عَلَىٰ مَكَانِكُمَا فَقَعَدَ بَيْنِي وَ بَيْنَهَا حَتَّىٰ وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمِهِ عَلَىٰ بَطْنِي فَقَالَ: أَلَا أَدُلُّكُمَا عَلَىٰ خَيْرٍ مِمَّا سَأَلْتُمَا إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا فَسَبِّحَا ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ وَ احْمَدَا ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ وَ كَبِّرَا أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ.(۲)

یعنی، از علیّ (ع) روایت شده که فاطمه (ع) آمد خدمت رسولخدا (ص) که شکایت کند از آنچه دردست او رسیده از آسیا و به او خبر رسیده بود که برای رسولخدا (ص) اُسَرائی آمده: پس با رسولخدا (ص) مصادف نشد و این مطلب را به عایشه گفت (که خادمی از اُسَرا پدرم به ما بدهد) پس چون رسولخدا (ص) آمد عایشه به او خبرداد: علی گفت: پس رسولخدا (ص) به خانهٔ ما آمد درحالیکه ما به خوابگاه خود بودیم رفتیم که برخیزیم، پیغمبر فرمود: بجای خود باشید پس بین ما جلوس نمود تا آنکه سردی قدمش بر شکم من رسید، پس فرمود آیا شما را دلالت نکنم بربهتر از آنچه خواسته‌اید: هرگاه خواستید به خوابگاه خود بروید ۳۳ مرتبه تسبیح بگوئید و ۳۳ مرتبه حمد خدا کنید و ۳۴ مرتبه تکبیر بگوئید که این برای شما از خادم بهتر است. (ازاین حدیث استفاده میشود که زن باید درمنزل خدمت ونظافت کند و عدّه‌ای ازفقهاء نیز چنین گفته‌اند. ولی بسیاری گفته‌اند اگرچه اززن چنین انتظار و توقّعی میرود، امّا

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۱۴/ص ۱۳۲.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۷و۳۱۸.

واجب نیست و شوهر چنین حقّی بر زنش ندارد).

۸ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ (ع) قٰالَ: تَقٰاضیٰ عَلِیٌّ وَ فٰاطِمَةُ (ع) إِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فِی الْخِدْمَةِ فَقَضیٰ عَلیٰ فٰاطِمَةَ (ع) بِخِدْمَتِهٰا مٰا دُونَ الْبٰابِ وَ قَضیٰ عَلیٰ عَلِیٍّ (ع) بِمٰا خَلْفَهُ[1].

یعنی، از جعفربن محمّد از پدر بزرگوارش روایت شده که: علیّ و فاطمه رسولخدا (ص) را قاضی قرار دادند و از او قضاوت خواستند در امور خدمت زندگی، پس رسولخدا (ص) درحقّ فاطمه قضاوت کرد به خدمت او در داخل خانه و برای علیّ قضاوت کرد به خدمت او درخارج از خانه.

(۲۹) باب حدیث أمّ زرع

عَنْ عٰائِشَةَ (رض) قٰالَتْ: جَلَسَ إِحْدیٰ عَشْرَةَ امْرَأَةً فَتَعٰاهَدْنَ وَ تَعٰاقَدْنَ أَلّٰا یَکْتُمْنَ مِنْ أَخْبٰارِ أَزْوٰاجِهِنَّ شَیْئاً. قٰالَتِ الْأُولیٰ: زَوْجِی لَحْمُ جَمَلٍ غَثٍّ عَلیٰ رَأْسِ جَبَلٍ لٰاسَهْلٍ فَیُرْتَقیٰ وَ لٰاسَمِینٍ فَیُنْتَقَلُ. قٰالَتِ الثّٰانِیَةُ: زَوْجِی لٰاأَبُثُّ خَبَرَهُ إِنِّی أَخٰافُ أَلّٰاأَذَرَهُ إِنْ أَذْکُرْهُ أَذْکُرْ عُجَرَهُ وَ بُجَرَهُ. قٰالَتِ الثّٰالِثَةُ: زَوْجِی الْعَشَنَّقُ إِنْ أَنْطِقْ أُطَلَّقْ وَ إِنْ أَسْکُتْ أُعَلَّقْ. قٰالَتِ الرّٰابِعَةُ: زَوْجِی کَلَیْلِ تِهٰامَةَ لٰاحَرٌّ وَ لٰاقُرٌّ وَ لٰامَخٰافَةَ وَ لٰاسَآمَةَ. قٰالَتِ الْخٰامِسَةُ: زَوْجِی إِنْ دَخَلَ فَهِدَ وَ إِنْ خَرَجَ أَسِدَ وَ لٰایَسْأَلُ عَمّٰا عَهِدَ. قٰالَتِ السّٰادِسَةُ: زَوْجِی إِنْ أَکَلَ لَفَّ وَ إِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ وَ إِنِ اضْطَجَعَ الْتَفَّ وَ لٰایُولِجُ الْکَفَّ لِیَعْلَمَ الْبَثَّ. قٰالَتِ السّٰابِعَةُ: زَوْجِی غَیٰایٰاءُ أَوْ عَیٰایٰاءُ طَبٰاقٰاءُ کُلُّ دٰاءٍ لَهُ دٰاءٌ شَجَّکِ أَوْ فَلَّکِ أَوْ جَمَعَ کُلّاً لَکِ. قٰالَتِ الثّٰامِنَةُ: زَوْجِی الْمَسُّ مَسُّ أَرْنَبٍ وَ الرِّیحُ رِیحُ زَرْنَبٍ. قٰالَتِ التّٰاسِعَةُ: زَوْجِی رَفِیعُ الْعِمٰادِ طَوِیلُ النِّجٰادِ عَظِیمُ الرَّمٰادِ قَرِیبُ الْبَیْتِ مِنَ النّٰادِ. قٰالَتِ الْعٰاشِرَةُ: زَوْجِی مٰالِکٌ وَ مٰا مٰالِکٌ مٰالِکٌ خَیْرٌ مِنْ ذٰلِکِ لَهُ إِبِلٌ کَثِیرٰاتُ الْمَبٰارِکِ قَلِیلٰاتُ الْمَسٰارِحِ وَ إِذٰا سَمِعْنَ صَوْتَ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۲۳.

الْمِزْهَرِ أَيْقَنَّ أَنَّهُنَّ هَوالِكُ . قالَتِ الْحادِيَةَ عَشْرَةَ :زَوْجِي أَبُوزَرْعٍ فَما أَبُوزَرْعٍ أَناسَ مِنْ حُلِيٍّ أُذُنَيَّ وَ مَلأَ مِنْ شَحْمٍ عَضُدَيَّ وَ بَجَّحَنِي فَبَجِحَتْ إِلَيَّ نَفْسِي وَجَدَنِي فِي أَهْلِ غُنَيْمَةٍ بِشِقٍّ فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَ أَطِيطٍ وَ دائِسٍ وَ مُنَقٍّ فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلاأُقَبَّحُ وَأَرْقُدُ فَأَتَصَبَّحُ و أَشْرَبُ فَأَتَقَمَّحُ،أُمُّ أَبِي زَرْعٍ فَما أُمُّ أَبِيزَرْعٍ عُكُومُها رَداحٌ وَ بَيْتُها فَساحٌ،إِبْنُ أَبِيزَرْعٍ فَمَاابْنُ أَبِيزَرْعٍ؟ مَضْجَعُهُ كَمَسَلِّ شَطْبَةٍ وَ يُشْبِعُهُ ذِراعُ الْجَفْرَةِ، بِنْتُ أَبِيزَرْعٍ فَمابِنْتُ أَبِيزَرْعٍ ؟ طَوْعُ أَبِيها وَ طَوْعُ أُمِّها وَ مِلْأُ كِسائِها وَ غَيْظُ جارَتِها ،جارِيَةُ أَبِيزَرْعٍ فَما جارِيَةُ أَبِيزَرْعٍ؟ لاتَبُثُّ حَدِيثَنا تَبْثِيثًا وَ لاتُنَقِّثُ مِيرَتَنا تَنْقِيثًا وَ لاتَمْلأُ بَيْتَنا تَعْشِيشًا . قالَتْ : خَرَجَ أَبُوزَرْعٍ وَ الْأَوْطابُ تُمْخَضُ فَلَقِيَ امْرَأَةً مَعَها وَلَدانِ لَها كَالْفَهْدَيْنِ يَلْعَبانِ مِنْ تَحْتِ خَصْرِها بِرُمّانَتَيْنِ فَطَلَّقَنِي وَ نَكَحَها، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلاً سَرِيًّا رَكِبَ شَرِيًّا وَ أَخَذَ خَطِّيًّا وَ أَراحَ عَلَيَّ نَعَما ثَرِيًّا وَ أَعْطانِي مِنْ كُلِّ رائِحَةٍ زَوْجا وَ قالَ: كلي أُمَّزَرْعٍ وَ مِيرِي أَهْلَكَ قالَتْ : فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطانِيهِ مابَلَغَ أَصْغَرَ آنِيَةِ أَبِيزَرْعٍ قالَتْ عائِشَةُ قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص) : كُنْتُ لَكِ كَأَبِيزَرْعٍ لِأُمِّزَرْعٍ.[1]

يعني،از عايشه روايت شده‌كه‌گفت : يازده زن نشستندوعهدكردند كه‌از اخبار شوهرانشان چيزى را كتمان نكنند،اوّلى گفت شوهرم گوشت شتر لاغرى است بالاى كوهى‌كه بالا رفتن به‌آن آسان نيست و و چاقى نيست‌كه‌مورد رغبت باشد (يعنى شوهرم بخيل و بدخُلق و بى‌خير است) . دوّمى گفت :خبر شوهرم را نميگويم ميترسم كه‌او را وانگذارم و اگر اورا يادكنم عيبها و زشتيهاى اورا ياد بايدكنم (يعنى عيوبى درظاهر وباطن دارد) . سوّمى گفت : شوهرم قدبلند بدخُلق است ،اگر(عيوب اورا)بگويم طلاقم ميدهد،و اگر (براو اعتراض وگله‌نكنم‌و)ساكت باشم مرا واگذارد (يعنى بدخُلق است) . چهارمى گفت :شوهرم ،همچون شب تِهامَه‌است (تِهامَه ،مكّه‌و سرزمين هاى جنوبى حجازاست‌كه‌شبهاى معتدلى دارد)كه‌نه‌خيلى

---

[1] التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱و۳۲۲.

گرم و نه خیلی سرد است، نه از او میترسم و نه ملولم. پنجمی گفت: شوهرم چون وارد خانه شود همچون فهد است (فهد، یوزپلنگ است که زیاد میخوابد، یعنی شوهرم درخانه درغفلت است و زیاد میخوابد و ایرادگیر نیست) و درخارج مانند شیراست یعنی با خانواده خوش و با دشمنان سخت است. ششمی گفت: شوهرم پرخور است و تنها خواب و بی‌میل به‌جماع است. هفتمی گفت: شوهرم نا امید و عاجز از جماع و احمق و هرچه بدان دارند دارد چون تکلّم کنم بد میگوید و چون مزاح کنم میزند. هشتمی گفت شوهرم بدنش نرم و بویش خوش مثل زعفران است (یعنی نرمخو و دارای حُسن خُلق و همیشه عطرمیزند و خلاصه حُسن خُلق دارد). نهمی گفت شوهرم بلندقدوشجاع و باسخاوت و خوش رأی است. دهمی گفت: شوهرم ثروتمند است، چه ثروتی که شتران زیاد دارد به‌چرا نمیروند مگرکمی و مهیّا برای میهمانانند. یازدهمی گفت: شوهرم اَبُوزَرْع است، اَبُوزَرْع چه‌باشد شأن او عظیم است، دو گوشم را پرکرده از زیور و دو بازویم فربه‌کرده، مرا عظمت داد و من خوشم خانواده‌ام را کم مال دید برآنان بهره‌داد از اسب و شتر و زراعت و اسباب زرع و درو و سایر وسائل، سخن مرا قبول میکند شب از خواب سیر میشوم بوجود خدمتکار و مینوشم تا سیراب گردم، أمّا مادرِ اَبُوزَرْع چه مادری باشد مادر اَبِی‌زَرْع، صندوق او پر و خانۀ او گشاد است. امّا پسر اَبِی‌زَرْع‌چه‌باشد فرزند اَبِی‌زَرْع، فرزند خوبی کم‌خوراک و کم خواب و بمکان کمی قانع است. و امّا دختر اَبِی‌زَرْع، چه دختر خوبی، بمیل پدرومادر است و چاق و دارای جمال است. و أمّا کنیز اَبِی‌زَرْع، چه‌کنیزی، سِرّ ما را افشا نمیکند و طعام ما را فاسد نمی‌نماید و خانۀ ما را کاملاً پاکیزه میکند. آنزن گفت: اَبُوزَرْع بیرون شد درحالیکه خیک و مشک برای سرشیر زده میشد، به‌زنی برخوردکردکه با او دو فرزند مانند یوزپلنگ بود، بازی میکردند در پهلوی او، با دوپستان او که‌همچون دوانار بود، پس ابوزرع مرا طلاق داد و اورا تزویج نمود. پس من، بعداز او به‌نکاح‌مرد شریف

ثروتمندی درآمدم که سوار اسب تندرو میشد و نیزهٔ خَطّیّ بدست میگرفت و برمن نعمت زیادی میریخت و جفت جفت بهمن گوسفند عطا کرده میگفت ای اُمّ زَرْع بخور و بهخانوادهات بده ، زن گفت : اگر تمام آنچه بهمن داده جمع کنم بهکوچکترین ظرف اَبی‌زَرْع نمیرسد (یعنی علاقه و محبّت من همه متوجّه به‌اَبوزَرْع است و این علاقهٔ به او از مال و متاعیکه ازشوهردوّمم بهمن میرسد خیلی بیشتر است) ،عایشه‌گفت : رسولخدا (ص) فرمود : من برای تو مانند اَبی‌زَرْعم برای اُمّ‌زَرْع .

(۳۰) باب القسمة بين النّساء

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ :ـ وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسٰاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلاٰتَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهٰا كَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ غَفُورًا رَحِيمًا[1]ـ.

یعنی،و شما میان زنانتان هرگز نمیتوانید عدالت (یعنی‌عدالت قلبی کامل) برقرارکنید ،و اگرچه (به این عدالت)حریص باشید ، پس (اگر عدالت درمیل قلبی برایتان ممکن نیست ،در رفتار میتوانید عدالت‌کنید ازاینرو) بکلّی رویگردان مشوید که‌زنی را (بلاتکلیف و)سرگردان رهاسازید (یعنی بخاطر علاقه بهزنی، زن دیگر را بفراموشی نسپرید بلکه‌چنانکه گفته‌شد در رفتار میان ایشان بعدالت‌قیام کنید)،و اگر بهاصلاح وتقوی بپردازید ،پس محقّقاً خدا آمرزندهٔ‌رحیم است .

۱ـ ج عَنْ أَبِی‌هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قٰالَ : مَنْ كٰانَتْ لَهُ امْرَأَتٰانِ فَمٰالَ إِلیٰ إِحْداهُمٰا جٰاءَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ وَ شِقُّهُ مٰائِلٌ[2].

یعنی،از اَبی‌هُرَیره روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود : هرکس دوزن دارد ،پس بهیکی از آنان میل کند ،روز قیامت مانند مفلوج بحال زشت شلی خواهد آمد .

---

(۱) قرآن/ سورهٔ نساء /آیهٔ ۱۲۹ .
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۲۲ .

۲ـ ش عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) قَالَ: وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَتَانِ فَلَمْ يَعْدِلْ بَيْنَهُمَا فِي الْقَسْمِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مَالِهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُولاً مَائِلاً شِقُّهُ حَتَّىٰ يَدْخُلَ النَّارَ.(۱)

یعنی، روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: وهرکس دو زن داشته باشد و بین آنها در جان و مالش عدالت نکند روز قیامت آید با دست بسته درحالیکه میل بافتادن داشته باشد تا وارد آتش گردد. (منظور از عدالت، میل قلبی و آمیزش نیست زیرا این از اختیار مرد خارج است چنانکه ذکر شد).

۳ـ ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ (ص) يَقْسِمُ بَيْنَ نِسَائِهِ فَيَعْدِلُ وَ يَقُولُ: اللّٰهُمَّ هٰذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلِكُ فَلَا تَلُمْنِي فِيمَا تَمْلِكُ وَ لَا أَمْلِكُ.(۲)

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) چنین بود که بین زنان تقسیم میکرد و عدالت مینمود و میگفت خدایا این قسمت من است درآنچه مالکم و باختیارم میباشد، پس مرا ملامت مکن درآنچه تو مالک وصاحب اختیاری و من مالک نیستم.

۴ـ ج وش عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) لَا يُفَضِّلُ بَعْضَنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْقَسْمِ مِنْ مُكْثِهِ عِنْدَنَا وَ كَانَ قَلَّ يَوْمٌ إِلَّا وَهُوَ يَطُوفُ عَلَيْنَا جَمِيعًا فَيَدْنُو مِنْ كُلِّ امْرَأَةٍ مِنْ غَيْرِ مَسِيسٍ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الَّتِي هُوَ يَوْمُهَا فَيَبِيتُ عِنْدَهَا(۳). وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) عَنْ آبَائِهِ (ص): أَنَّ النَّبِيَّ (ص) كَانَ يَقْسِمُ بَيْنَ نِسَائِهِ فِي مَرَضِهِ فَيُطَافُ بِهِ بَيْنَهُنَّ(۴). وَعَنْ أَنَسٍ (رض) قَالَ: كَانَ نَبِيُّ اللّٰهِ يَطُوفُ عَلَىٰ نِسَائِهِ فِي اللَّيْلَةِ الْوَاحِدَةِ وَ لَهُ يَوْمَئِذٍ تِسْعُ نِسْوَةٍ(۵)

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) بعضی ازما زنان را بربعض دیگر برتری نمیداد، در تقسیم از جهت ماندن نزد ما عدالت مینمود، و کم روزی بود مگر آنکه (دراکثرایّام) بر ما همه دور میزد، پس بهرزنی نزدیک میشد بدون آنکه او

---

(۱) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۸۴و۸۵.
(۲)، (۳) و (۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۲۲و۳۲۳و۳۲۴.

را مسّ کند تا میرسید به آن زنی که آنروز نوبت او بود، پس شب نزد او میماند. و از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که: رسولخدا (ص) درحال مرض (اوقات خودرا) بین زنان خود تقسیم میکرد، پس آنحضرت را بین ایشان طواف میدادند و دور میزدند. و از انس روایت شده که: رسولخدا (ص) دریکشب به زنانش طواف میکرد یعنی دورمیزد و نزدهمه میرفت وحال آنکه آنروز نُه زن داشت.

۵ ــ ج عَنْ عٰائِشَةَ (رض) قٰالَتْ: كٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِذٰا أَرٰادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ نِسٰائِهِ فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهٰا خَرَجَ بِهٰا مَعَهُ، وَكٰانَ يَقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهٰا وَ لَيْلَتَهٰا غَيْرَ أَنَّ سَوْدَةَ بِنْتَ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهٰا لِعٰائِشَةَ (رض)(۱).

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) چون سفری میرفت بین زنانش قرعه میافکند، پس بهرکدام قرعه میافتاد اورا با خود همراه میبرد و برای هرزنی از زنانش روز و شبی را تقسیم میکرد جز سَوْدَه بِنْت زَمْعَه که روز خودرا بهعایشه بخشیده بود.

۶ــ ج وَ عَنْهٰا قٰالَتْ: مٰا رَأَيْتُ امْرَأَةً أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَكُونَ فِي مِسْلاٰخِهٰا مِنْ سَوْدَةَ لَمّٰا كَبِرَتْ قٰالَتْ: يٰا رَسُولَ اللّٰهِ قَدْ جَعَلْتُ يَوْمِي مِنْكَ لِعٰائِشَةَ، فَكٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) يَقْسِمُ لِعٰائِشَةَ يَوْمَيْنِ يَوْمَهٰا وَ يَوْمَ سَوْدَةَ(۲).

یعنی، و نیز از عایشه روایت شده که گفت: زنی محبوب نزدخودم که روش خوبی داشته باشد بهتر از سَوْدَه ندیدم چون سالش بزرگ شد، گفت یٰا رَسُولَ اللّٰه من روز سهم خودمرا برای عایشه قرار دادم، پس رسولخدا (ص) برای عایشه دوروز را تقسیم میکرد روز خودش و روز سَوْدَه.

۷ــ ج عَنْ أَسْمٰاءَ (رض) أَنَّ امْرَأَةً قٰالَتْ: يٰا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ لِي ضُرَّةً فَهَلْ عَلَيَّ جُنٰاحٌ إِنْ تَشَبَّعْتُ مِنْ زَوْجِي غَيْرَ الَّذِي يُعْطِينِي. فَقٰالَ: الْمُتَشَبِّعُ بِمٰا لَمْ يُعْطَ كَلاٰبِسِ ثَوْبَيْ زُورٍ(۳).

---

(۱)، (۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۲۳.

یعنی، روایت شده از اسماء که زنی گفت یا رَسُولَ اللّٰه مرا هبوئی است آیا برمن باکی است که خودرا از شوهرم سیر نشان بدهم و بگویم شوهرم نسبت به من چنین وچنان عطا کرده و زیاد به من محبّت کرده بدروغ، غیرا زآنچه عطا کرده؟ فرمود: کسیکه به آنچه داده نشده دروغ بگوید مانند کسی است که دوجامهٔ بناحقّ بپوشد و مدّعی شود که آندو مال اوست.

(۳۱) باب قدر ما یستحقّه البکر و الثّیّب من إقامة الزّوج عندها عقب الزّفاف

۱ـ ج عَنْ أَنَسٍ(رض) قَالَ: مِنَ السُّنَّةِ إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْبِكْرَ عَلَى الثَّيِّبِ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا وَ قَسَمَ. وَ إِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ عَلَى الْبِكْرِ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلَاثًا ثُمَّ قَسَمَ. قَالَ أَبُوقِلَابَةَ: وَ لَوْ شِئْتُ لَقُلْتُ رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ (ص)[1]

یعنی، از اَنَس روایت شده که گفت: از سُنَّت استکه هرگاه مرد زن باکره گرفت برزن بیوه، نزد او هفت شب بماند، و هرگاه زن بیوه بر باکره گرفت نزد او سه شب بماند. اَبُوقِلَابَه گفت واگر بخواهم هرآینه میگویم این حدیث را به رسولخدا (ص) نسبت داده وبالا برده است، یعنی چنین مضمونی را رسولخدا (ص) فرموده است.

۲ـ ج عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) لَمَّا تَزَوَّجَهَا أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلَاثًا وَقَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ بِكِ عَلَى أَهْلِكِ هَوَانٌ، إِنْ شِئْتِ سَبَّعْتُ لَكِ وَ إِنْ سَبَّعْتُ لَكِ سَبَّعْتُ لِنِسَائِي. وَ فِي رِوَايَةٍ: إِنْ شِئْتِ زِدْتُكِ وَ حَاسَبْتُكِ بِهِ لِلْبِكْرِ سَبْعٌ وَ لِلثَّيِّبِ ثَلَاثٌ[2]

یعنی، از اُمّ سَلَمه روایت شده که: رسولخدا (ص) چون اورا تزویج کرد نزد او سه شب ماند و فرمودکه: برای تو بر اهل تو(یعنی از جانب من) عملی که توهین وتحقیر باشد روا نیست (یعنی این حکم خدا ست که نزدتو سه شب بمانم)، اگر بخواهی هفت روز پیش تو

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۲۴ و المصنف / ج۶/ص ۲۳۵ و ۲۳۶ و مسندالامام زید /ص ۳۱۳.

بمانم، و اگر برای تو هفت روز بمانم، برای زنانم هفت خواهم ماند. و در روایتی فرمود: اگر بخواهی برای تو زیاد کنم و به حساب بگذارم، برای بکر هفت شب است و برای بیوه سه شب.

۳ـ ش عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِی حَدِیثٍ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) تَزَوَّجَ زَیْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ فَأَوْلَمَ وَ أَطْعَمَ النّٰاسَ إِلیٰ أَنْ قٰالَ: وَ لَبِثَ سَبْعَةَ أَیّٰامٍ بِلَیٰالِیهِنَّ عِنْدَ زَیْنَبَ ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلیٰ بَیْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، وَکٰانَ لَیْلَتُهٰا وَ صَبِیحَةُ یَوْمِهٰا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص).[1]

یعنی، از عَبْدِاللّٰه بْنِ عَبّاس روایت شده در حدیثی که رسولخدا (ص) زَیْنَب بِنْت جَحْش را تزویج کرد و ولیمه و طعام به مردم داد تا آنکه گوید: و هفت شب با روزآنها نزد زینب ماند، سپس به خانهٔ اُمّ سَلَمه رفت و نوبت او بود شب و صبح آن. (نویسنده گوید: در صحّت این خبر تأمّل است).

(۳۲) باب أنّه یجوز للزّوجة التّنازل عن حقّها لزوجها

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ:ـ وَ إِنِ امْرَأَةٌ خٰافَتْ مِنْ بَعْلِهٰا نُشُوزًا أَوْ إِعْرٰاضًاـ قٰالَتْ عٰائِشَةُ رضی الله عنها: هِیَ الْمَرْأَةُ تَکُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ لٰایَسْتَکْثِرُ مِنْهٰا فَیُرِیدُ طَلٰاقَهٰا وَ زَوٰاجَ غَیْرِهٰا فَتَقُولُ لَهُ: أَمْسِکْنِی وَ لٰاتُطَلِّقْنِی ثُمَّ تَزَوَّجْ غَیْرِی فَأَنْتَ فِی حِلٍّ مِنَ النَّفَقَةِ وَ الْقِسْمَةِ لِی، فَذٰلِکَ قَوْلُهُ تَعٰالیٰ ـ فَلٰاجُنٰاحَ عَلَیْهِمٰا أَنْ یُصْلِحٰا بَیْنَهُمٰا صُلْحًا وَ الصُّلْحُ خَیْرٌـ، رَوٰاهُ الْبُخٰارِیُّ. وَ کٰانَتْ عِنْدَ رٰافِعِ بْنِ خَدِیجٍ بِنْتُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمَةَ فَکَرِهَ مِنْهٰا أَمْرًا إِمّٰا کِبَرًا أَوْ غَیْرَهُ فَأَرٰادَ طَلٰاقَهٰا فَقٰالَتْ: لٰاتُطَلِّقْنِی وَ أَمْسِکْنِی وَ اقْسِمْ لِی مٰا بَدٰا لَکَ. فَأَنْزَلَ اللّٰهُ:ـ وَ إِنِ امْرَأَةٌـ الْآیَةَ. رَوٰاهُ الشّٰافِعِیُّ فِی الْمُسْنَدِ.[2]

یعنی، خدا یتعالی (درسورهٔ نساء آیهٔ ۱۲۸) فرموده: «هرگاه زنی از شوهرش ترس ناسازگاری و دوری گزیدن نمود، گناهی نیست که

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۱۵/ص ۸۰.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۲۵.

میان خود اصلاح کنند صلح خوبی»، عایشه در توضیح این آیه فرموده آن زنیاستکه نزد مردی است و مرد از اوبهره‌ای نمیبرد و میخواهد اورا طلاق دهد و دیگری را تزویج کند، پس زن (برای حفظ پیوند زناشوئی، از توقّعات خود نسبت به شوهرش که نمیتواند عدالت کامل را انجام و به تکالیف خود عمل کند، میکاهد و) به او میگوید مرانگه دار و طلاق مده و غیرمرا تزویج کن، پس تورا نسبت به نفقه و کسوهٔ من حلال است (یعنی نسبت به مخارج زندگی به تو تخفیف میدهم و میتوانی دراینمورد از مخارج من کم کنی) پس این است قول خدا یتعالی که فرموده: «برزوجین باکی نیست که میان خود اصلاح کنند صلح خوبی» این را بُخاری روایت کرده است. و نزد رافِع بْنِ خَدیج دخترمحمّدِ بْنِ مَسْلَمَه بود و آن شوهر از آن زن درموردی کراهت داشت یا از نظر کِبَر یا غیرآن و خواست اورا طلاق دهد، او گفت مرا طلاق مده و مرا نگه‌دار و هرچه‌خواهی برایم قسمت قرار ده. پس خدا (آیهٔ ۱۲۸ سورهٔ نساء را) نازل کردکه (میفرماید): وَ إِنِ امْرَأَةٌ تا آخرِ آیه (چنانکه شرح آن گذشت) این را شافعی در مسند روایت کرده است.

(۳۲) باب هجر المرأة فی المضجع و مشاورة الرّجال النّساء

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى:- وَ اللّاتِی تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَاتَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا[1]

یعنی، و آن زنان ناشایستی‌که از نشوز ایشان خوف دارید، پس (ابتدا) ایشان را موعظه‌کنید (پس اگر نتیجه‌نداد) درخوابگاهها از ایشان دوری کنیدو (اگر بازهم بی‌نتیجه‌بود) ایشان را بزنید پس اگر ازشما (نسبت به‌حقوقی‌که‌بر ایشان دارید) اطاعت کردند بهیچوجه بر ایشان ستم روا مدارید، بدرستیکه‌خدا والا و بزرگ است.

---

(۱) قرآن/ سورهٔ نساء / آیهٔ ۳۴.

توضیح: زن ناشِزه دربرابر زن قانِته است، و زنی را ناشِزه گویند که به وظائفی که خدا برای او نسبت به شوهر و خانواده معیّن کرده عمل نکند، بدون دلیل حاضر بهمبستری با شوهر نشود و ناسزا گوید و بدون اجازه واطّلاع شوهر کسانی را به منزل شوهر بیاورد وهرجا خواست برود و چنین زنی به مقدّمات فحشاء نزدیک است خدای تعالی درمورد این زن درآیهٔ فوق فرموده ابتداء اورا موعظه کنید اگر بی‌اثر بود، از خوابیدن با ایشان خودداری کنید و چنانچه باز هم اثرنداشت، او را تنبیه کنید. و رسولخدا (ص) درحجّةُ الْوَداع این آیه را تفسیرنموده، میفرماید: إِنَّ لِنِسائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقّاً وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقّاً، حَقُّكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لايُوطِئْنَ فَرْشَكُمْ وَ لايُدْخِلْنَ بُيُوتَكُمْ أَحَداً تَكْرَهُونَهُ إِلّا بِإِذْنِكُمْ وَ أَنْ لايَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ، فَإِنْ فَعَلْنَ فَإِنَّ اللّٰهَ قَدْ أَذِنَ لَكُمْ أَنْ تَعْضُلُوهُنَّ وَ تَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ تَضْرِبُوهُنَّ ضَرْباً غَيْرَ مُبَرِّحٍ، فَإِذا انْتَهَيْنَ وَ أَطَعْنَكُمْ فَعَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ[1]. یعنی، ای مردم حقّا که برای زنان شما برشما حقّی است و برای شما بر ایشان حقّی است، حقّ شما بر ایشان این است که برفرش وبسترشما کسی را راه ندهند و کسی را که شما میل ندارید جُز با اجازهٔ شما به خانه نیاورند، و کار زشت ننمایند، پس اگر کردند خدا به شما اذن داده که ایشان را درخانه نگه‌داشته و از ایشان درخوابگاهها دوری کنید و ایشان را تنبیه کنید امّا بنحوی که شدید نباشد (واثر نگذارد و سیاه وزخم نشود) پس چون خودداری کردند و اطاعت نمودند برشما واجب است که روزی و خوراک ولباس ایشان را بطور شایسته و خوب تأمین کنید.

۲ـ جوش عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ زَمْعَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: لايَجْلِدْ أَحَدُكُمُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَبْدِ ثُمَّ يُجامِعُها فِي آخِرِ الْيَوْمِ[2]. وَفِي رِوايَةٍ قالَ (ص): أَيَضْرِبُ أَحَدُكُمُ الْمَرْأَةَ ثُمَّ يَظَلُّ مُعانِقَها[3].

یعنی، از عبداللّٰهِ بْنِ زَمْعَه روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص۲۳۰ و التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۱۵۷.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۲۶.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۱۹.

یکی از شما زن خودرا مانند تازیانه زدن بنده نزند (یعنی حرام است زدن شدید ومحکمی که زن را سیاه وزخم کند) پس او درآخرروز با او مجامعت میکند. و در روایت دیگر فرمود: آیا یکی از شما زنرا میزند سپس تمام شب با او هم آغوش میگردد؟!

۳- ش وج قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَيُّمَا امْرَأَةٍ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا فَلَانَفَقَةَ لَهَا حَتّٰى تَرْجِعَ.[1] وَ قَالَ(ص): لَايُسْأَلُ الرَّجُلُ فِيمَا ضَرَبَ امْرَأَتَهُ.[2]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: زنیکه بدون اجازهٔ شوهر ازخانه خارج شد پس تا زمانیکه برگردد برای او نفقه نیست. ونیز روایت شده که آنحضرت فرمود: مرد درآنچه زن خودرا (بنحوی که دربالا ذکر شد) زده است مسئول نیست.

۴- ج عَنْ إِيَاسِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَاتَضْرِبُوا إِمَاءَ اللّٰهِ، فَجَاءَ عُمَرُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ ذَئِرَ النِّسَاءُ عَلٰى أَزْوَاجِهِنَّ فَأْذَنْ فِي ضَرْبِهِنَّ، فَأَطَافَ بِآلِ مُحَمَّدٍ نِسَاءٌ كَثِيرٌ يَشْكُونَ أَزْوَاجَهُنَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): لَقَدْ طَافَ بِآلِ مُحَمَّدٍ سَبْعُونَ امْرَأَةً كُلُّهُنَّ يَشْتَكِينَ أَزْوَاجَهُنَّ وَ لَاتَجِدُونَ أُولٰئِكَ خِيَارَكُمْ.[3]

یعنی، از إِيَاسِ بْنِ عَبْدِاللّٰه از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: کنیزان خدا را نزنید، پس عمر آمد و گفت یَا رَسُولَ اللّٰه، زنان بر ازواج خود تمرّد نموده اند، پس اذن داد در زدن ایشان، پس زنان بسیاری به خانوادهٔ محمّد طواف کردندکه از شوهران خود شکایت داشتند، پس رسولخدا (ص) فرمود: بتحقیق هفتاد زن به خانوادهٔ محمد طواف کرده و همهٔ ایشان شکایت از شوهران خود داشتندوآن شوهران را نمی‌یابی از خوبان (بلکه خوبان کسانیند که زن را نمی‌زنندو تحمّل اذیت نموده بنیکی معاشرت کنند).

۵- ج إِنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمْ يَضْرِبِ امْرَأَةً وَ لَاخَادِمًا قَطُّ.[4]

یعنی، رسولخدا (ص) هرگزوهیچگاه زن یا خادمی را نزد

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۱۵/ص ۲۳۰.
(۲)، (۳)و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۲۶.

۶ـ ش کانَ النَّبِیُّ (ص) إِذا أَرادَ الْحَرْبَ دَعا نِساءَهُ فَاسْتَشارَهُنَّ ثُمَّ خالَفَهُنَّ.[1]

یعنی، رسولخدا (ص) عادت داشت که هنگام جنگ زنان خود را میخواست وبا ایشان مشورت میکرد سپس مخالف ایشان عمل میکرد (نویسنده گوید: این حدیث و مانند آن که از مشورت با زنان و عمل به رأی پسندیدهٔ ایشان مذمّت شده موافق قرآن و سُنّت قطعی رسولخدا (ص) نبوده و از مجعولات است، قرآن امر به پیروی از گفتار نیک نموده و رسولخدا (ص) با زنان خود مشورت و رأی خوب ایشان را عمل مینمود چنانکه درسال حُدَیبیه با أمّ سَلَمه مشورت و به نظر و رأی او عمل نمود. وبعلاوه خداوند درآیهٔ ۲۳۳ ازسورهٔ بقره مردان را موظف نموده که درامور خانواده با زنان خودمشورت کنند. و باضافه اگرزن بداند مرد همیشه برخلاف رأی او عمل میکند، هیچگاه رأی واقعی خودرا اظهارنخواهدکرد. وهمیشه دروغگو بوده وبرطبق عقیدهٔ خودتکلّم نمی‌کند).

۷ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: ذَکَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) النِّساءَ فَقالَ: اعْصُوهُنَّ فِی الْمَعْرُوفِ قَبْلَ أَنْ یَأْمُرْنَکُمْ بِالْمُنْکَرِ، وَ تَعَوَّذُوا بِاللّٰهِ مِنْ شِرارِهِنَّ وَ کُونُوا مِنْ خِیارِهِنَّ عَلیٰ حَذَرٍ.[2]

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که: رسولخدا (ص) زنان را ذکر نمود و فرمود در کار خیر ایشانرا نافرمانی کنید پیش از آنکه شما را به منکر امر نمایند و به خدا پناه برید از زنان بد و از خوبهاشان برحذر باشید. (توضیح این حدیث دربالاگذشت)

۸ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): مَنْ أَطاعَ امْرَأَتَهُ أَکَبَّهُ اللّٰهُ عَلیٰ وَجْهِهِ فِی النّارِ قِیلَ: وَ ما تِلْکَ الطّاعَةُ؟ قالَ: تَطْلُبُ إِلَیْهِ الذَّهابَ إِلَی الْحَمّاماتِ وَ الْعُرُساتِ وَ الْعِیداتِ وَ النِّیاحاتِ وَ الثِّیابَ الرِّقاقَ.[3] و قالَ: طاعَةُ الْمَرْأَةِ نَدامَةٌ.[4]

---

(۱)، (۲)، (۳) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۲۸، ۱۲۹ و ۱۳۰.

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه زن خودرا اطاعت کند خدا اورا بررو به آتش افکند، عرض شد چه اطاعتی؟ فرمود: از او میخواهد که به حمّامها و عروسیها و عیدها و مجالس نوحه برود و لباسهای نازک بپوشد و او قبول کند و فرمود: اطاعت زن موجب پشیمانی است.

۹- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): النِّسَاءُ لَايُشَاوَرْنَ فِي النَّجْوٰى وَ لَايُطِعْنَ فِي ذَوِي الْقُرْبٰى إِنَّ الْمَـرْأَةَ إِذَا أَسَنَّتْ ذَهَبَ خَيْرُشَطْرَيْهَا وَ بَقِيَ شَرُّهُمَا، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ يَعْقِمُ رَحِمُهَا، وَ يَسُوءُ خُلُقُهَا، وَ يَحْتَدُّ لِسَانُهَا، وَ إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَسَنَّ ذَهَبَ شَرُّشَطْرَيْهِ وَ بَقِيَ خَيْرُهُمَا، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ يَؤُبُ عَقْلُهُ، وَ يَسْتَحْكِمُ رَأْيُهُ وَيَحْسُنُ خُلُقُهُ.(۱)

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: زنان مورد مشورت در نجوی نشوند و درباره خویشان اطاعت نشوند، زن چو پا به سنّ گذاشت خیر دو جزء او برود و شرّ آندو بماند و این برای آنستکه رحم او عقیم گردد و بدخُلق و تیززبان شود. ومرد چون پا به سنّ گذارد شر دو جُزء او برود و خیر آندو بماندو این برای آنستکه عقل او برگردد و رأی او محکم گردد و خُلق او نیکو شود. (صحّت این حدیث نیز مورد تأمّل است).

(۳۴) باب التّحکیم

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى: وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا(۲)

یعنی، و هرگاه از ناسازگاری میان آن زن و شوهر شما را بخوف و بیمناک نمود، پس داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن بفرستید، چنانچه (آنزن و شوهر واقعًا) اراده اصلاح داشته

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۳۱.
(۲) قرآن/ سورهٔ نساء /آیهٔ ۳۵.

باشند خداوند (به داوران) توفیق دهد و وسائل اصلاح میان ایشان را فراهم کند (یعنی خدا یتعالی تدابیری به ذهن و مطالبی بر زبان داوران جاری سازد که موجب صلح و آشتی میان زن و شوهر گردد)، همانا خدا دانا و آگاه است. (یعنی وقتی شدّت اختلافات میان زن و شوهر بحدّی شد که موجب نگرانی و وحشت دیگران گردید، دراینصورت قبل ازآنکه فکر طلاق پیش آید کار را به حکمین که خالی از عصبانیّت میباشند واگذار کنید تا قضاوت نموده راه حلّی پیدا کنند).

ج جاءَ رَجُلٌ وَ امْرَأَةٌ إِلیٰ عَلِيٍّ (رض) وَ مَعَ كُلِّ واحِدٍ مِنْهُما فِئَةٌ مِنَ النّاسِ فَأَمَرَهُمْ عَلِيٌّ فَبَعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها ثُمَّ قالَ لِلْحَكَمَيْنِ: تَدْرِيانِ ما عَلَيْكُما؟ إِنْ رَأَيْتُما أَنْ تَجْمَعا فَاجْمَعا، وَ إِنْ رَأَيْتُمَا التَّفْرِيقَ فَافْعَلا. قالَتِ الْمَرْأَةُ: رَضِيتُ بِكِتابِ اللّٰهِ بِما عَلَيَّ فِيهِ وَ ما لِي. وَ قالَ الرَّجُلُ: أَمَّا الْفُرْقَةُ فَلا، فَقالَ عَلِيٌّ (رض): كَذَبْتَ وَاللّٰهِ حَتّٰى تُقِرَّ بِما أَقَرَّتْ بِهِ.(۱)

یعنی، مرد و زنی درحالیکه با هریک از ایشان گروهی از مردم بود، خدمت علی (ع) آمدند، پس آنحضرت ایشان را امر فرمود که از اهل مرد حَکَمی و از اهل زن نیز حَکَمی را برانگیزند، سپس به حَکَمَیْن فرمود: میدانید وظیفهٔ شما چیست؟ اگر رأی دادید که جمع باشند بجا آورید و اگر رأی به تفریق دادید بدهید، زن گفت راضیم به کتاب خدا به آنچه عَلَیْهِ من و لَهُ من درآن باشد، و مرد گفت امّا جدائی خیر (اگرچه حَکَمَیْن رای به آن دهند) علی (ع) فرمود: دروغ گفتی بخدا قسم تا آنکه اقرار کنی به آنچه به آن اقرار نموده است (یعنی تحکیم صحیح نیست مگر آنکه زن و مرد کار را به حَکَمَیْن واگذار نموده آنچه را حَکَمَیْن رأی به آن میدهند قبول کنند).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۲۷.

(۳۵)باب حکم العیب فی أحد الزّوجین

ج عَنْ کَعْبِ بْنِ زَیْدٍ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ بَنِی غِفَارٍ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَیْهَا فَوَضَعَ ثَوْبَهُ وَ قَعَدَ عَلَی الْفِرَاشِ أَبْصَرَ بِکَشْحِهَا بَیَاضًا (بَرَصًا) فَانْحَازَ عَنِ الْفِرَاشِ ثُمَّ قَالَ: خُذِی عَلَیْکِ ثِیَابَکِ وَ لَمْ یَأْخُذْ مِمَّا آتَاهَا شَیْئًا. رَوَاهُ أَحْمَدُ وَ الْبَیْهَقِیُّ وَ الْحَاکِمُ. عَنْ عُمَرَ (رض) قَالَ: أَیُّمَا رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ بِهَا جُنُونٌ أَوْ جُذَامٌ أَوْ بَرَصٌ فَمَسَّهَا فَلَهَا صَدَاقُهَا کَامِلاً، وَ ذٰلِکَ لِزَوْجِهَا غُرْمٌ عَلٰی وَلِیِّهَا. رَوَاهُ مَالِکٌ وَ الشَّافِعِیُّ. وَ قَالَ مَالِکٌ (رض) وَ إِنَّمَا یَکُونُ ذٰلِکَ إِذَا کَانَ وَلِیُّهَا الَّذِی أَنْکَحَهَا هُوَ أَبُوهَا أَوْ أَخُوهَا أَوْ مَنْ یُرٰی أَنَّهُ یَعْلَمُ ذٰلِکَ مِنْهَا، فَأَمَّا إِذَا کَانَ الَّذِی أَنْکَحَهَا ابْنَ عَمٍّ أَوْ مَوْلًی مِنَ الْعَشِیرَةِ مِمَّنْ یُرٰی أَنَّهُ لَا یَعْلَمُ ذٰلِکَ مِنْهَا فَلَیْسَ عَلَیْهِ غُرْمٌ وَ تَرُدُّ تِلْکَ الْمَرْأَةُ مَا أَخَذَتْ مِنْ صَدَاقِهَا وَ یُتْرَکُ لَهَا قَدْرُ مَا تُسْتَحَلُّ بِهِ. عَنْ سَعِیدِ بْنِ الْمُسَیَّبِ (رض) قَالَ: أَیُّمَا رَجُلٍ تَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ وَ بِهِ جُنُونٌ أَوْ ضَرَرٌ فَإِنَّهَا تُخَیَّرُ، فَإِنْ شَاءَتْ قَرَّتْ وَ إِنْ شَاءَتْ فَارَقَتْ. وَ عَنْهُ قَالَ: مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَلَمْ یَسْتَطِعْ أَنْ یَمَسَّهَا فَإِنَّهُ یُضْرَبُ لَهُ أَجَلُ سَنَةٍ فَإِنْ مَسَّهَا وَ إِلَّا فُرِّقَ بَیْنَهُمَا. وَ سُئِلَ ابْنُ شِهَابٍ (رض): مَتٰی یُضْرَبُ الْأَجَلُ؟ فَقَالَ: مِنْ یَوْمِ التَّرَافُعِ إِلَی السُّلْطَانِ. رَوَاهُمَا مَالِکٌ وَ قَالَ: فَأَمَّا الَّذِی قَدْ مَسَّ امْرَأَتَهُ ثُمَّ اعْتَرَضَ عَنْهَا فَلَا یُضْرَبُ لَهُ وَ لَا یُفَرَّقُ بَیْنَهُمَا. وَ سَیَأْتِی حُکْمُ فَقْدِ الزَّوْجِ فِی بَابِ الطَّلَاقِ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی.[1]

یعنی، از کَعْبِ بْنِ زَیْد (رض) روایت شده‌که: رسولخدا (ص) زنی از طایفهٔ بَنِی‌غِفار را تزویج کرد، چون بر او وارد شد ولباس خود را کنار کرد و برفراش نشست برران او سفیدی دید (یعنی بَرَص)، پس از فراش دوری جست سپس فرمود: جامهٔ خودرا بگیر و ازچیزیکه به‌او داده‌بود چیزی پس نگرفت. این را اَحْمَد و بَیْهَقِیّ و حاکِم

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۲۷و۳۲۸.

روایت کرده اند. از عُمَر روایت شده که گفت: هرمردیکه زنی را تزویج کند و بها و جنون ویا جُذام ویا بَرَص باشد، پس اورا لمس یعنی دخول کند، باید مهر آنزن را تماماً بدهد و برای زوج غرامتی است برعهدهٔ ولیّ زن (یعنی شوهر غرامتیکه بها و رسیده باید از ولیّ آنزن بگیرد. والبتّه این رأی مالک و اصحاب شافعی است، امّا رأی ابوحنیفه و شافعی اینستکه بهیچکس نمیتوانند رجوع کرده غرامتی بگیرد زیرا بواسطهٔ مجامعت نمودن دادن مهر واجب میگردد). این را مالک و شافعی روایت کرده اند. و مالک گفته: مَهْر در جائیستکه ولیّ در ازدواج او پدر او ویا برادر او ویا کسیکه این عیب را میدانسته، بوده باشد، و امّا اگر نکاح بدست پسرعمو ویا کسی از فامیل او که نمیدانسته است، باشد غرامتی بر او نیست، و این زن ردّ میکند آنچه از صداق را که گرفته است و مقداری از مَهْر را برای آنزن وا میگذارند. از سَعِیدِ ابْنِ مُسَیِّب (رض) روایت شده که گفت: هرمردی زنی را تزویج کند و مرد دارای جنون ویا در او ضرری باشد، زن مخیّر است میخواهد برقرار نماید و میخواهد جدا شود. و نیز از او رسیده که گفت: هرکس زنی را تزویج کند و نتواند دخول نماید، تا یکسال به او مهلت داده شود، اگر دخول کرد فَبِها، و إلاّ جدا شوند. و از اِبْنِ شِهاب سؤال شد از چه وقت أَجَل زده شود فرمود از روز مرافعه نزد سلطان وحاکم شرع. این دوخبر را مالک روایت کرده ومالک گفته امّا مردی که دخول کرده سپس دوری جسته و نتوانسته، پس برای او أَجَل تعیین نمیشود و بین آندو جدائی نشود. و بزودی حکم مفقود شدن زوج درباب طلاق خواهد آمد إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی. (و برای تفصیل بیشتر درمسئلهٔ عیوب زوجین بهنگام نکاح ویا پس از آن، رجوع شود بکتب مربوطه وتوضیحات فقهاء دراینمورد).

(۳۶) باب أنّه تحرم الخلوة بالأجنبيّة والنّظر إليها

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا

فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ أَزْكٰى لَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ.(۱)

°°°

۱ـ ج عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: إِيَّاكُمْ وَ الدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَفَرَأَيْتَ الْحَمْوَ قَالَ: الْحَمْوُ الْمَوْتُ.(۲)

يعني، روايت شده از عُقْبَةَبْنِ عَامِر از رسولخدا (ص) كه فرمود: از داخل شدن برزنان بپرهيزيد: مردی گفت آيا اگر قوم و خويش شوهر باشد فرمود: قوم و خويش زوج مرگ است (يعنی ضررش مانند ضرر مرگ است. وخطر ايشان در اين مورد بيش از ديگران است).

۲ـ ج عَنْ جَابِرٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَا تَلِجُوا عَلَى الْمُغِيبَاتِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ أَحَدِكُمْ مَجْرَى الدَّمِ. قُلْنَا: وَمِنْكَ. قَالَ: وَ مِنِّي وَلٰكِنَّ اللّٰهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَأَسْلَمَ.(۳)

يعنی، از جابر (رض) روايت شده از پيامبر (ص) كه فرمود: وارد نشويد برزنانی كه شوهرشان غايب است، زيرا شيطان به شما مانند جريان خون است كه ملازم شما است. گفتيم يا رَسُولَ اللّٰه شيطانِ از شما نيز چنين است، فرمود: از من نيز چنين است وليكن خدا مرا بر او ياری كرده و تسليم من شده.

۳ـ ج قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لَا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلَّا كَانَ ثَالِثَهُمُ الشَّيْطَانُ.(۴)

يعنی، رسولخدا (ص) فرمود: البتّه مردی با زنی خلوت نمی‌كند مگر آنكه سوّم ايشان شيطان است.

۴ـ ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: لَا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلَّا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ. فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ امْرَأَتِي خَرَجَتْ حَاجَّةً وَ اكْتُتِبْتُ فِي غَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا قَالَ: ارْجِعْ فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ.(۵)

يعنی، از ابن عبّاس روايت شده كه رسولخدا (ص) فرمود: البتّه مردی

---

(۱) قرآن/ سورهٔ نور/ آيهٔ ۳۰ وقسمتی از آيهٔ ۳۱.
(۲)، (۳)، (۴) و (۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۲۹.

با زنی خلوت نکند مگر با محرمی، پس مردی از جا برخاست و گفت یا رَسُولَ اللّه، زن من برای حجّ بیرون رفته و من در جنگ چنین و چنان نام‌نویسی شدم، فرمود: برگرد با زنت حجّ کن.

۵- ج قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): أَلا لایَبِیتَنَّ رَجُلٌ عِنْدَ امْرَأَةٍ ثَیِّبٍ إِلّا أَنْ یَکُونَ ناکِحًا أَوْ ذا مَحْرَمٍ.(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: آگاه باشید مردی البتّه با زن بیوه‌ای بیتوته نکند مگر آنکه نکاح کرده باشد ویا با محرمی باشد.

۶- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: فِیما أَخَذَ رَسُولُ اللّهِ (ص) الْبَیْعَةَ عَلَی النِّساءِ أَنْ لایَحْتَبِینَ وَ لایَقْعُدْنَ مَعَ الرِّجالِ فِی الْخَلاءِ.(۲) وَ عَنْهُ قالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللّهِ (ص) عَلَی النِّساءِ أَنْ لایَنُحْنَ وَلایَخْمِشْنَ وَ لایَقْعُدْنَ مَعَ الرِّجالِ فِی الْخَلاءِ.(۳) وَ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ (ع) عَنْ رَسُولِ اللّهِ (ص) قالَ: مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَلایَبِیتُ فِی مَوْضِعٍ یَسْمَعُ نَفَسَ امْرَأَةٍ لَیْسَتْ لَهُ بِمَحْرَمٍ.(۴)

یعنی، از جعفربن محمد (ع) روایت شده که گفت: از جمله چیزهایی که رسولخدا (ص) بیعت از زنان گرفت این بود که چهار زانو ننشینند و درخلوت با مردان ننشینند. و نیز از جعفربن محمّد روایت شده که: رسولخدا (ص) از زنان پیمان گرفت که نوحه خوانی نکنند و رو نخراشند و با مردان درخلوت ننشینند. و از موسی بن جعفر (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: هرکس به خدا وروز قیامت ایمان دارد پس بیتوته نکند درموضعی که درآن نَفَس زنی را که با او محرم نیست بشنود.

۷- ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): إِنَّمَا النِّساءُ عِیٌّ وَعَوْرَةٌ فَاسْتُرُوا الْعَوْرَةَ بِالْبُیُوتِ، وَ اسْتُرُوا الْعِیَّ بِالسُّکُوتِ.(۵)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: همانا زنان عاجزند و عورت، پس مداوا و پنهان نمائید عورت را به خانه‌ها و عجز را به سکوت.

۸- ش عَنْ عَلِیٍّ (ع) قالَ: کُنّا عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ (ص) فَقالَ:

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۰.
(۲)، (۳)، (۴) و (۵) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص۴۲، ۱۳۳ و ۱۳۴.

أَخْبِرُونِي أَيّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ، فَعَيِينَا بِذٰلِكَ كُلُّنَا حَتّٰى تَفَرَّقْنَا، فَرَجَعْتُ إِلٰى فَاطِمَةَ (ع) فَأَخْبَرْتُهَا بِالَّذِي قَالَ لَنَا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَّا عَلِمَهُ وَ لَاعَرَفَهُ فَقَالَتْ وَلٰكِنِّي أَعْرِفُهُ: خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَايَرَيْنَ الرِّجَالَ وَ لَايَرَاهُنَّ الرِّجَالُ، فَرَجَعْتُ إِلٰى رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ سَأَلْتَنَا أَيّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ، خَيْرٌ لَهُنَّ أَنْ لَايَرَيْنَ الرِّجَالَ وَ لَايَرَاهُنَّ الرِّجَالُ، فَقَالَ: مَنْ أَخْبَرَكَ فَلَمْ تَعْلَمْهُ وَ أَنْتَ عِنْدِي؟ فَقُلْتُ: فَاطِمَةُ، فَأَعْجَبَ ذٰلِكَ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) وَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي.(۱)

يعني، علی(ع) فرمود: نزد رسولخدا (ص) بوديم كه فرمود مرا خبر دهيد چه چيز برای زنان خوبست، پس ما عاجز مانديم از جواب، همهٔ ما تا متفرّق شديم، و من به فاطمه رجوع كردم و گفتم رسولخدا(ص) از ما سؤال كرد و يكی از ما ندانست و نشناخت، پس فاطمه گفت وليكن من می‌شناسم، برای زنان خوبی اين است كه مردان را نبينند و مردان ايشان را نبينند، پس من برگشتم خدمت رسولخدا(ص) و گفتم يَا رَسُولَ اللّٰه از ما سئوال كردی برای زنان چه چيز خوبست؟ برای ايشان خير اين است كه مردان را نبينند و مردان نيز ايشان را نبينند، فرمود: چه كس تورا خبرداد تو آنرا نمی‌دانستی در حاليكه نزد من بودی؟ من گفتم: فاطمه، پس رسولخدا (ص) بشگفت آمد، و فرمود: فاطمه پارهٔ تن من است.

۹ـ ش قَالَ النَّبِيُّ (ص): اشْتَدَّ غَضَبُ اللّٰهِ عَلَى امْرَأَةٍ ذَاتِ بَعْلٍ مَلَأَتْ عَيْنَهَا مِنْ غَيْرِ زَوْجِهَا أَوْ غَيْرِ ذِي مَحْرَمٍ مِنْهَا، فَإِنَّهَا إِنْ فَعَلَتْ ذٰلِكَ أَحْبَطَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ كُلَّ عَمَلٍ عَمِلَتْهُ فَإِنْ أَوْطَتْ فِرَاشَهُ غَيْرَهُ كَانَ حَقّاً عَلَى اللّٰهِ أَنْ يُحْرِقَهَا بِالنَّارِ بَعْدَ أَنْ يُعَذِّبَهَا فِي قَبْرِهَا(۲).

يعنی، رسولخدا (ص) فرمود: غضب خدا برزن صاحب شوهری كه پر كند چشم خود را از غير شوهرش و يا از نامحرمی، سخت است، زيرا اگر زن اين كار كند خدای عَزَّوَجَلّ هر عملی كه كرده است هدر كند، پس اگر غير شوهرش در فراش او وارد شود برخدا سزاوار است كه او را به آتش بسوزاند پس از آنكه او را درقبر عذاب نمايد.

وسائل الشيعه / ج۱۴/ص ۴۳ و ۱۷۲.

۱۰ـ ش اِسْتَأْذَنَ ابْنُ اُمِّ مَکْتُومٍ عَلَی النَّبِیِّ (ص) وَعِنْدَهُ عَایِشَةُ وَحَفْصَةُ فَقَالَ لَهُمَا: قُومَا فَادْخُلَا الْبَیْتَ، فَقَالَتَا: إِنَّهُ أَعْمیٰ فَقَالَ: إِنْ لَمْ یَرَکُمَا فَاِنَّکُمَا تَرَیَانِهِ[1] وَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: کُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَ عِنْدَهُ مَیْمُونَةُ فَأَقْبَلَ ابْنُ أُمِّ مَکْتُومٍ وَ ذٰلِکَ بَعْدَ أَنْ أُمِرَ بِالْحِجَابِ، فَقَالَ: احْتَجِبَا، فَقُلْنَا یَا رَسُولَ اللّٰهِ أَلَیْسَ أَعْمیٰ لَا یُبْصِرُنَا؟ قَالَ: أَفَعَمْیَاوَانِ أَنْتُمَا أَلَسْتُمَا تُبْصِرَانِهِ[2] وَ عَنِ النَّبِیِّ (ص) اَنَّ فَاطِمَةَ قَالَتْ لَهُ فِی حَدِیثٍ: خَیْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا یَرَیْنَ الرِّجَالَ وَلَا یَرَاهُنَّ الرِّجَالُ، فَقَالَ (ص): فَاطِمَةُ مِنِّی[3]

یعنی ابْنِ اُمِّ مَکْتُوم اجازه گرفت که وارد شود به رسولخدا (ص) درحالیکه نزد او همسرانش عایشه و حَفْصه بودند، به آنها فرمود: برخیزید وداخل اطاق خود شوید، آنان گفتند او نابینا است، فرمود اگر او شما را نمی‌بیند شما او را می‌بینید. واز اُمِّ سَلَمه روایت شده که گفت نزد رسولخدا (ص) بودم و نزد او مَیْمُونَه بود که اِبْنِ اُمِّ مَکْتُوم واردشد و این پس از آن بود که ما مأمور به حجاب بودیم، رسولخدا (ص) فرمود حجاب دربرکنید گفتیم یا رَسُولَ اللّٰه، آیا او نابینا نیست که نمی‌بیند ما را، رسولخدا (ص) فرمود: آیا شما او را نمی‌بینید. و روایت شده از رسولخدا(ص) که فاطمه به آن جناب گفت بهتر چیز برای زنان این استکه آنها مردها را نبینند و مردان ایشان را نبینند. رسولخدا (ص) فرمود: فاطمه از من است.

۱۱ـ ش عَنِ الْبَاقِرِ (ع)، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) یُرِیدُ فَاطِمَةَ وَ أَنَا مَعَهُ، فَلَمَّا انْتَهَیْنَا إِلَی الْبَابِ وَضَعَ یَدَهُ عَلَیْهِ فَدَفَعَهُ ثُمَّ قَالَ: اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ (ص): وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ یَا رَسُولَ اللّٰهِ، قَالَ: أَأَدْخُلُ؟ قَالَتْ: ادْخُلْ یَا رَسُولَ اللّٰهِ، قَالَ: أَأَدْخُلُ وَ مَنْ مَعِی؟ قَالَتْ: لَیْسَ عَلَیَّ قِنَاعٌ، فَقَالَ: یَا فَاطِمَةُ خُذِی فَضْلَ مِلْحَفَتِکِ فَقَنِّعِی بِهِ رَأْسَکِ فَفَعَلَتْ، ثُمَّ قَالَ: اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ، فَقَالَتْ: وَعَلَیْکَ السَّلَامُ یَا رَسُولَ اللّٰهِ، قَالَ: أَأَدْخُلُ؟ قَالَتْ: نَعَمْ یَا رَسُولَ اللّٰهِ، قَالَ: أَنَا وَمَنْ مَعِی؟ قَالَتْ: وَمَنْ مَعَکَ، قَالَ جَابِرٌ:

---

(۱)، (۲) و (۳) وسائل الشیعه / ج ۱۴ / ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

فَدَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ دَخَلْتُ (۱)

یعنی، از حضرت باقر (ع) روایت شده از جابربن عبداللّه انصاریّ که گفت رسولخدا (ص) بیرون رفت به قصد ورود برفاطمه (ع) ومن با او بودم، چون به در خانه رسیدیم، رسولخدا (ص) دست خودرا بر در نهاد و آنرا نگه داشت، سپس فرمود: اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ، فاطمه گفت وعَلَیْکَ السَّلامُ یا رَسُولَ اللّٰه، رسولخدا (ص) فرمود: آیا داخل شوم من و آنکه با من است؟ فاطمه (ع) گفت روسری ندارم، رسولخدا(ص) فرمود: گوشۀلباس خودرا بگیر و برسرخود بینداز، فاطمه همین کار را کرد، سپس رسولخدا (ص) گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکِ، فاطمه گفت وَعَلَیْکَ السَّلامُ یا رَسُولَ اللّٰه، رسولخدا (ص) گفت آیا داخل شوم؟ فاطمه گفت آری، رسولخدا (ص) گفت با آنکه با من است؟ فاطمه گفت با آنکه با تواست، جابرگفت پس من با رسولخدا (ص) داخل شدیم.

۱۲- ج عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ (رض) أَنَّ النَّبِیَّ (ص) دَخَلَ عَلَیْهَا وَ فِی الْبَیْتِ مُخَنَّثٌ فَقَالَ أَیِ الْمُخَنَّثُ لِأَخِی أُمِّ سَلَمَةَ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِی أُمَیَّةَ: إِنْ فَتَحَ اللّٰهُ لَکُمُ الطَّائِفَ غَداً أَدُلُّکَ عَلٰی بِنْتِ غَیْلَانَ فَإِنَّهَا تُقْبِلُ بِأَرْبَعٍ وَ تُدْبِرُ بِثَمَانٍ، فَقَالَ النَّبِیُّ (ص): لَایَدْخُلَنَّ هٰذَا عَلَیْکُنَّ (۲)

یعنی، روایت شده از اُمِّ سَلَمه که رسولخدا (ص) براو وارد شد درحالیکه درخانه مردی بود زن صفت و شبیه به زن، پس آنمرد مخنّث به برادر اُمِّ سَلَمه عَبْداللّٰه بْن اَبی اُمَیَّه گفت: اگرخدا برای شما طائف را فتحکرد تورا دلالت میکنم بردختر غَیْلان که رو آوردن او به چهار است و پشت کردن او به هشت است، رسولخدا (ص) فرمود: این شخص برشما زنان وارد نشود (نویسنده گوید ومانند این حدیث در اوّلین باب از همین ابواب حدیث بیست ویکم ذکر گردید).

۱۳- ش لَعَنَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) الْمُخَنَّثِینَ وَقَالَ: أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُیُوتِکُمْ (۳)

---

(۱) و (۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۵۸، ۱۵۹ و ۲۵۹.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۰.

یعنی، رسولخدا (ص) مُخَنَّث ها را لعن نمود (مخنث مرد زن صفتی است که ادا و اطوار زنان را ازخود دربیاورد).

۱۴- ش و ج قَالَ النَّبِیُّ (ص): لَایُبَاشِرِ الرَّجُلُ الرَّجُلَ إِلَّا وَ بَیْنَهُمَا ثَوْبٌ وَ لَاتُبَاشِرِ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ إِلَّا وَبَیْنَهُمَا ثَوْبٌ[1]. وَ قَالَ (ص): لَاتُبَاشِرِ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا کَأَنَّهُ یَنْظُرُ إِلَیْهَا[2].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: مرد با مرد مباشرت نکند مگراینکه میان ایشان جامه‌ای باشد و زنی با زنی مباشرت نکند مگرآنکه بین ایشان جامه‌ای باشد. و فرمود: زنی با زنی مباشرت نکندکه اوصاف اورا برای شوهرش چنان بگوید که‌گویا او به‌آن زن نظر می‌کند.

۱۵- ج عَنْ جَرِیرٍ (رض) قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِیَّ (ص) عَنْ نَظَرِ الْفَجْأَةِ فَقَالَ: اصْرِفْ بَصَرَکَ[3]. وَ عَنْ عَلِیٍّ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: یَا عَلِیُّ لَاتُتْبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ فَإِنَّ لَکَ الْأُولَى وَلَیْسَتْ لَکَ الْآخِرَةُ[4].

یعنی، از جَرِیر روایت شده که‌گفت: سؤال کردم از رسولخدا(ص) از نظر ناگهانی؟ فرمود: چشمت را بگردان. و از علیّ(ع) روایت شده ازرسولخدا (ص) که فرمود: یاعَلِیّ نظررا بدنبال نظر نیاور که نظراوّل مال تو و نظردوّم حقّ تو نیست.

۱۶- ش عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لَاتُتْبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ، فَلَیْسَ لَکَ یَا عَلِیُّ إِلَّا أَوَّلُ نَظْرَةٍ[5]. وَفِی رِوَایَةٍ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): یَا عَلِیُّ أَوَّلُ نَظْرَةٍ لَکَ، وَ الثَّانِیَةُ عَلَیْکَ لَا لَکَ[6]. وَ فِی رِوَایَةٍ: یَا عَلِیُّ لَکَ کَنْزٌ فِی الْجَنَّةِ وَ أَنْتَ ذُوقَرْنَیْهَا، فَلَاتُتْبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ فَإِنَّ لَکَ الْأُولَى وَ لَیْسَتْ لَکَ الْآخِرَةُ[7].

یعنی، حضرت رضا (ع) روایت‌کرده از پدرانش ازرسولخدا (ص) که فرمود: درپی هم نیاورنظرکردن را که‌برای تو نیست یاعَلِیّ مگر اوّلین نظر، و درروایتی رسولخدا (ص) فرمود: یاعَلِیّ اوّلین نظر بنفع تو ودوّمی برضرر تواست نه‌برنفع‌تو. و درروایتی‌فرمود

---

(۱)، (۵)، (۶)و (۷) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۴۰، ۱۴۱و ۲۵۹.
(۲)، (۳)و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۰.

يا عَلِيّ گنجی دربهشت برای تو وباختیار تو است ،پس بدنبال نظر نظری را نیاور زیرا اوّل برای تواست ونظردیگر برای تونیست .

١٧– ش عَنِ الْباقِرِ (ع) قالَ: اسْتَقْبَلَ شابٌّ مِنَ الْاَنْصارِ امْرَأَةً بِالْمَدِينَةِ وَ كانَ النِّساءُ يَتَقَنَّعْنَ خَلْفَ آذانِهِنَّ،فَنَظَرَ إِلَيْها وَ هِيَ مُقْبِلَةٌ،فَلَمّا جازَتْ نَظَرَ إِلَيْها وَ دَخَلَ فِي زُقاقٍ قَدْ سَمّاهُ بِبَنِي فُلانٍ فَجَعَلَ يَنْظُرُ خَلْفَها وَ اعْتَرَضَ وَجْهَهُ عَظْمٌ فِي الْحائِطِ أَوْ زُجاجَةٌ فَشَقَّ وَجْهَهُ ،فَلَمّا مَضَتِ الْمَرْأَةُ نَظَرَ فَإِذَا الدِّماءُ تَسِيلُ عَلى ثَوْبِهِ وَصَدْرِهِ فَقالَ: وَ اللّٰهِ لَآتِيَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) وَ لَأُخْبِرَنَّهُ فَأَتاهُ ،فَلَمّا رَآهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) قالَ: ما هٰذا : فَأَخْبَرَهُ فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ بِهٰذِهِ الْآيَةِ: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ أَزْكىٰ لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِما يَصْنَعُونَ.(۱)

یعنی:از حضرت باقر (ع) روایت شده‌که فرمود :جوانی از انصار روبروشد با زنی درمدینه و زنان سرپوش خود پشت گوش خود قرار میدادند پس آنجوان به‌او نظرکرد درحالیکه مقابل او میآمد و چون گذشت به‌او نظر داشت و داخل کوچه‌ای شد و باز به‌او نظر میکرد ازپشت سر ،و همینطورکه به‌آنزن نظر میکرد استخوانی‌ویا شیشه‌ای از دیوار باصورت‌او برخورد کردو آنرا پاره‌کرد وچون آن زن رفت ،جوان دید خون از او جاری شده و جامه و سینهٔ او را گرفته‌است ،گفت به‌خدا قسم میروم و رسولخدا (ص) را خبر میدهم ،چون آمد و رسولخدا (ص) اورا دید فرمود :چه‌شده ؟ قصّه را خبرداد که جبرئیل نازل شد و این آیه (یعنی آیهٔ ٣٠ ازسورهٔ‌نور) را آورد که‌می‌فرماید :به‌مؤمنین بگو چشمان خودرا برهم نهند و فروج خودرا حفظ کنند که‌این کار برای ایشان پاکیزه‌تراست زیرا خدا به‌آنچه انجام میدهند آگاه است .

١٨– ش عَنْ عَلِيّ (ع) فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِمِأَةِ قالَ: لَكُمْ اَوَّلُ نَظْرَةٍ إِلَى الْمَرْأَةِ فَلاتُتْبِعُوها نَظْرَةً أُخْرىٰ وَ احْذَرُوا الْفِتْنَةَ.(۲) وَ فِي رِوايَةٍ أُخْرىٰ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) قالَ: مَنِ اطَّلَعَ فِي بَيْتِ جارِهِ فَنَظَرَ

---

(۱)و(۲) وسائل الشیعه / ج١۴/ص ١٣٨، ١٣٩و ١۴١.

إِلَى عَوْرَةِ رَجُلٍ أَوْ شَعْرِ امْرَأَةٍ أَوْ شَيْءٍ مِنْ جَسَدِهَا كَانَ حَقّاً عَلَى اللّٰهِ أَنْ يُدْخِلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ الَّذِينَ كَانُوا يَتَتَبَّعُونَ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ فِي الدُّنْيَا، وَ لَايَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَفْضَحَهُ اللّٰهُ، وَ يُبْدِي لِلنَّاسِ عَوْرَتَهُ فِي الْآخِرَةِ، وَ مَنْ مَلَأَ عَيْنَيْهِ مِنِ امْرَأَةٍ حَرَاماً حَشَاهُمَا اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَسَامِيرَ مِنْ نَارٍ، وَ حَشَاهُمَا نَاراً حَتَّى يَقْضِيَ بَيْنَ النَّاسِ، ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ.(۱)

یعنی، روایت شده ازعلی(ع) درحدیث چهارصدعددی که رسولخدا (ص) فرمود اوّلین نظر به زن برای شماست پس آنرا به نظردیگردر پی نیاورید، و از فتنه حذر کنید. و در روایت دیگر نقل شده که رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه درخانهٔ همسایه اش مُشْرِف شود که به عورت مردی نظرکند و یا به موی زنی ویا به چیزی از بدن او نگاه کند برخدا سزاوار استکه اورا با منافقین وارد آتش دوزخ کنـــد، آنانکه عورات زنان را در دنیا دنبال می‌کنند، و ازدنیا خارج نشود تااینکه خدا او را رسواکند و عیب مستور اورا در آخرت بنمایاند، و کسیکه دوچشم خودرا پرکند از دیدن زنی بحرام خدا آنها را در قیامت به میخهائی ازآتش پرکند و آنها را پرازآتش کند تاازقضاوت بین مردم بپردازد. سپس امرشود اورا به‌آتش برند.

۱۹ـ ش وَ فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ(ص): وَ مَنْ مَلَأَ عَيْنَيْهِ مِنْ حَرَامٍ مَلَأَ اللّٰهُ عَيْنَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ وَ يَرْجِعَ. وَ قَالَ(ص): وَمَنْ صَافَحَ امْرَأَةً تَحْرُمُ عَلَيْهِ فَقَدْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ مَنِ الْتَزَمَ امْرَأَةً حَرَاماً قُرِنَ فِي سِلْسِلَةٍ مِنْ نَارٍ مَعَ شَيْطَانٍ فَيُقْذَفَانِ فِي النَّارِ.(۲)

یعنی، درروایت دیگر رسولخدا (ص) درحدیث منهیّات فرمود: و آنکه دوچشم خود را از حرام پرکند خدا دوچشم اورا پرکنـــد روز قیامت از آتش مگرآنکه توبه‌کند و برگردد. ورسولخدا(ص)فرمود: و کسیکه با زن نامحرمی مصافحه کند پس بتحقیق مبتلاشده به‌غضب

---

(۱)و(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۴۱و۱۴۲.

خدای عَزَّوَجَلّ و کسیکه ملتزم زنی شود بحرام،درسلسله و زنجیری از آتش باشیطان بسته شود و درآتش افکنده شود.

۲۰- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لاحُرْمَةَ لِنِساءِ أَهْلِ الذِّمَّةِ أَنْ یُنْظَرَ إِلیٰ شُعُورِهِنَّ وَ أَیْدِیهِنَّ.(۱)

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود احترامی برای زنان اهل ذمّه نیست آنقدر که نظر به موهای ایشان و دستشان میتوان کرد.(نویسنده گوید ولی ظاهر آیهٔ ۳۰ سورهٔ نورکه ذکر شد اینستکه مرد به زنان اهل کتاب نیزنباید نگاه کند بخصوص اگر خوف فتنه وگناه برای اوباشد مگرآنکه بناگهانی وغیرعمد اورا نظرکنند).

۲۱- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): وَ مَنْ صافَحَ امْرَأَةً حَراماً جاءَ یَوْمَ الْقِیامَةِ مَغْلُولاً ثُمَّ یُؤْمَرُ بِهِ إِلَی النّارِ وَ مَنْ فاکَهَ امْرَأَةً لایَمْلِکُها حَبَسَهُ اللّٰهُ بِکُلِّ کَلِمَةٍ کَلَّمَها فِی الدُّنْیا أَلْفَ عامٍ.(۲) وَقالَ (ص): إِذا جَلَسَتِ الْمَرْأَةُ مَجْلِساً فَقامَتْ عَنْهُ فَلایَجْلِسْ فِی مَجْلِسِها رَجُلٌ حَتّی یَبْرُدَ.(۳)

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود:و هرکس با زنی بحرام مصافحه کند روز قیامت دست بسته آید سپس امرشود اورا به آتش افکنند.وکسیکه با زنی که آنرا مالک نیست مزاح کند خدااورا به هرکلمه ای که در دنیا گفته هزارسال حبس نماید. و نیز رسولخدا (ص) فرمود: چون زنی ازمجلسی برخاست مردی بجای او ننشیند تا اینکه آن مکان سرد گردد.

۲۲- ج عَنْ جابِرٍ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) رَأَی امْرَأَةً فَأَتیٰ امْرَأَتَهُ زَیْنَبَ وَ هِیَ تَمْعَسُ مَنِیئَةً لَها فَقَضیٰ حاجَتَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلیٰ أَصْحابِهِ فَقالَ: إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِی صُورَةِ شَیْطانٍ وَ تُدْبِرُ فِی صُورَةِ شَیْطانٍ فَإِذا رَأَیٰ أَحَدُکُمْ امْرَأَةً فَلْیَأْتِ أَهْلَهُ فَإِنَّ ذٰلِکَ یَرُدُّ ما فِی نَفْسِهِ.(۴) وَفِی رِوایَةٍ: إِذا أَحَدُکُمْ أَعْجَبَتْهُ الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِی قَلْبِهِ فَلْیَعْمِدْ إِلیٰ امْرَأَتِهِ فَلْیُواقِعْها فَإِنَّ ذٰلِکَ یَرُدُّ ما فِی نَفْسِهِ.(۵)

---

(۱)،(۲)،(۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص۱۴۳،۱۴۹و۱۸۵.
(۴)و(۵) التاج الجامع للاصول/ج۲/ص۳۳۰و۳۳۱.

یعنی، از جابر روایت شده که رسولخدا (ص) زنی را دید پس آمد نزد عیالش زَیْنَب درحالیکه پوست را برای دبّاغی میمالید، پس حاجت خودرا انجام داد و بسوی اصحاب بیرون آمد، پس فرمودکه: زن درصورت شیطان رومیآورد و درصورت شیطان پشت میکند، پس چون یکی ازشما زنی را دید برود نزد عیالش که مواقعه با عیال خیال نفس اورا برطرف میکند. و در روایتی فرمود: هرگاه یکی از شما ازجمال زنی به عجب آمد که دردلش تأثیر کرد، پس باید برود با عیال خود مجامعت کند که این خیال نفس اورا برمیگرداند.

۲۳- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: رَأیٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) امْرَأَةً فَأَعْجَبَتْهُ فَدَخَلَ إِلیٰ أُمِّ سَلَمَةَ وَ کٰانَ یَوْمُهٰا فَأَصٰابَ مِنْهٰا، وَ خَرَجَ إِلَی النّٰاسِ وَ رَأْسُهُ یَقْطُرُ، فَقٰالَ: أَیُّهَا النّٰاسُ إِنَّمَا النَّظَرُ مِنَ الشَّیْطٰانِ فَمَنْ وَجَدَ مِنْ ذٰلِکَ شَیْئاً فَلْیَأْتِ أَهْلَهُ[1]. وَ فِی رِوٰایَةٍ أُخْرَیٰ: قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِذٰا نَظَرَ أَحَدُکُمْ إِلَی الْمَرْأَةِ الْحَسْنٰاءِ فَلْیَأْتِ أَهْلَهُ فَإِنَّ الَّذِی مَعَهٰا مِثْلُ الَّذِی مَعَ تِلْکَ، فَقٰامَ رَجُلٌ فَقٰالَ: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ أَهْلٌ فَمٰا یَصْنَعُ؟ قٰالَ: فَلْیَرْفَعْ نَظَرَهُ إِلَی السَّمٰاءِ وَ لْیُرٰاقِبْهُ وَلْیَسْأَلْهُ مِنْ فَضْلِهِ[2]. وَ فِی رِوٰایَةٍ أُخْرَیٰ قٰالَ (ص): إِذٰا رَأَیٰ أَحَدُکُمُ امْرَأَةً تُعْجِبُهُ فَلْیَأْتِ أَهْلَهُ فَإِنَّ عِنْدَ أَهْلِهِ مِثْلَ مٰا رَأَیٰ فَلٰا یَجْعَلَنَّ لِلشَّیْطٰانِ عَلیٰ قَلْبِهِ سَبِیلاً لِیَصْرِفْ بَصَرَهُ عَنْهٰا فَإِذٰا لَمْ یَکُنْ لَهُ زَوْجَةٌ فَلْیُصَلِّ رَکْعَتَیْنِ وَ یَحْمَدِ اللّٰهَ کَثِیراً وَلْیُصَلِّ عَلَی النَّبِیِّ (ص) ثُمَّ یَسْأَلُ اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهُ یَتِیحُ لَهُ مِنْ رَأْفَتِهِ مٰا یُغْنِیهِ[3].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) زنی را دید و اورا خوش آمد و از خوشگلی او درعجب شد، پس وارد شد به امّ سَلَمه و روز او بود، پس با او همبستر شد وبسوی اصحاب خود بیرون آمد درحالیکه از سر او قطرات آب غسل هویدا بود و فرمود ای مردم همانا نَظَر از شیطان است، پس هرکس مبتلا به نظرشد با اهل خود همبستر شود. و در روایت دیگر رسولخدا (ص) فرمود: چون یکی ازشما به زن خوشگلی نظرکرد برودنزد خانوادهٔ

---

(۱)، (۲)و (۳) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۷۲و ۷۳.

خود زیرا آنچه با اوست مانند آن چیزی استکه با این است، پس مردی برخاست و عرض کرد یا رَسُولَ اللّه اگر اهل وعیال ندارد چه کند؟ فرمود: نظر به طرف آسمان کند و مواظبت کند و از خدا وفضل او سئوال کند. و در روایت دیگر فرمود: هرگاه یکی از شما زنی راکه اورا به عجب آورد دید برود نزد اهل خود زیرا با اواست مانند آنچه دیده و البتّه شیطان را برقلب خود راه ندهد و چشم خودرا بگرداند، و هرگاه زوجه‌ای ندارد دورکعت نماز بخواند و حمدخدا را بسیار کند و بررسولخدا درود فرستد سپس ازفضل خدا بجوید که خدا از رأفت و رحمت خود اورا بی‌نیاز کند.

۲۴ـ ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: إِنَّ اللّٰهَ کَتَبَ عَلَی ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّنَا أَدْرَکَ ذٰلِکَ لَامَحَالَةَ، فَزِنَا الْعَیْنَیْنِ النَّظَرُ، وَ زِنَا اللِّسَانِ الْمَنْطِقُ. زَادَ فِی رِوَایَةٍ: وَ زِنَا الْیَدَیْنِ الْبَطْشُ، وَ زِنَا الرِّجْلَیْنِ الْمَشْیُ، وَ زِنَا الْاُذُنِ الْاِسْتِمَاعُ، وَ زِنَا الْفَمِ الْقُبَلُ، وَ النَّفْسُ تَمَنّیٰ ذٰلِکَ وَ تَشْتَهِی، وَ الْفَرْجُ یُصَدِّقُ ذٰلِکَ وَیُکَذِّبُهُ.[۱]

یعنی، از ابی‌هریره از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود: همانا خدا برفرزند آدم نوشته بهرهٔ او را از زنا که ناچار آنرا درک خواهد کرد، پس زنای چشمان نظر است و زنای زبان به زبان آوردن است. و در روایتی زیاد شده که: و زنای دستها حمله کردن وزنای پاها رفتن و زنای گوشها گوش دادن و زنای دهان بوسیدن وزنای نفس آرزو کردن و خواستن است و فرج این را تصدیق میکند (اگر خودرا حفظ نکند و به زنا اندازد) و تکذیب میکند (اگر خودداری و خودرا حفظ کند و از زنا دوری کند. و البتّه مؤمنین خود را حفظ می‌کنند که یکی از اوصاف عِبَادُالرَّحْمٰن که درقرآن ذکرشده همین خودداری از محرّمات است چنانکه درسورهٔ فرقان بتفصیل ذکرشده).

۲۵ـ ش عَنِ الْبَاقِرِ (ع) قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) رَجُلًا یَنْظُرُ إِلیٰ فَرْجِ امْرَأَةٍ لَاتَحِلُّ لَهُ، وَ رَجُلًا خَانَ أَخَاهُ فِی امْرَأَتِهِ، وَ رَجُلًا یَحْتَاجُ النَّاسُ إِلیٰ نَفْعِهِ فَیَسْأَلُهُمُ الرِّشْوَةَ.[۲]

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۱ ومستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۵۷۱.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۳۸.

یعنی، از حضرت باقر (ع) روایت شده که: رسولخدا (ص) لعن نمود مردی را که به فرج زن نامحرمی نظر کند و مردی را که در بارهٔ زن برادر خود خیانت ورزد و مردی را که مردم به او محتاج بشوند و او رشوه طلب کند.

۲۶- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبائِهِ (ع) عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فی حَدیثِ الْمَناهِی قالَ: وَ نَهیٰ أَنْ تَتَکَلَّمَ الْمَرْأَةُ عِنْدَ غَیْرِزَوْجِها وَغَیْرِ ذِی مَحْرَمٍ مِنْها أَکْثَرَمِنْ خَمْسِ کَلِماتٍ مِمّا لابُدَّلَها مِنْهُ[1]. وَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَرْبَعٌ یُمِتْنَ الْقَلْبَ: اَلذَّنْبُ عَلَی الذَّنْبِ، وَ کَثْرَةُ مُناقَشَةِ النِّساءِ یَعْنی مُحادَثَتَهُنَّ وَ مُماراةُ الْأَحْمَقِ یَقُولُ وَ تَقُولُ وَلایَؤُولُ إِلیٰ خَیْرٍ أَبَدًا. وَ مُجالَسَةُ الْمَوْتیٰ، قیلَ: وَمَا الْمَوْتیٰ؟ قالَ: کُلُّ غَنِیٍّ مُتْرَفٍ[2].

یعنی، از جعفربن محمد روایت شده از پدرانش از رسولخدا (ص) در حدیث منهیّات که فرمود: ونهی نمود از اینکه زن نزد غیرشوهرش سخن گوید و نزد نامحرم بیشتر از پنج کلمه از آنچه از آن ناچار است. و رسولخدا (ص) فرمود: چهار چیز دل را میمیرانند: گناه بالای گناه و با زنان زیاد سخن گفتن و بگونگو با احمق او بگوید و تو بگوئی و هرگز به خیری نرسد و همنشینی با مردگان یعنی با ثروتمند متجاوز.

۲۷- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: لَمّا فَتَحَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مَکَّةَ بایَعَ الرِّجالُ ثُمَّ جاءَهُ النِّساءُ یُبایِعْنَهُ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلیٰ أَنْ لایُشْرِکْنَ بِاللّٰهِ شَیْئًا وَ لایَسْرِقْنَ وَ لایَزْنینَ وَ لایَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَ لایَأْتینَ بِبُهْتانٍ یَفْتَرینَهُ بَیْنَ أَیْدیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لایَعْصینَکَ فِی مَعْرُوفٍ فَبایِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحیمٌ» إِلیٰ أَنْ قالَ: فَقالَتْ أُمُّ حَکیمٍ: ما ذٰلِکَ الْمَعْرُوفُ الَّذی أَمَرَنَا اللّٰهُ أَنْ لانَعْصِیَکَ فیهِ؟ قالَ: لاتَلْطِمْنَ خَدًّا، وَ لاتَخْمِشْنَ وَجْهًا، وَ لاتَنْتِفْنَ شَعْرًا، وَ لاتَشْقُقْنَ جَیْبًا، وَ لاتُسَوِّدْنَ ثَوْبًا، فَبایَعَهُنَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَلیٰ هٰذا، فَقالَتْ: یا رَسُولَ اللّٰهِ کَیْفَ نُبایِعُکَ، فَقالَ: إِنّی لاأُصافِحُ النِّساءَ، فَدَعا بِقَدَحٍ

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ ص ۱۴۳.

مِنْ مٰاءٍ فَأَدْخَلَ يَدَهُ ثُمَّ أَخْرَجَهٰا فَقٰالَ: أَدْخِلْنَ أَيْدِيَكُنَّ فِي هٰذَا الْمٰاءِ فَهِيَ الْبَيْعَةُ.(۱)

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت : چون رسولخدا (ص) مکّه را فتح کرد با مردان بیعت کرد سپس زنان آمدند که با او بیعت کنند، پس خدای عَزَّوَجَلَّ آیهٔ ۱۲ سورهٔ مُمْتَحِنَه را نازل فرمود که می‌فرماید: «ای پیامبر چون زنان مؤمنه پیش تو آیند و با تو بیعت کنند براینکه چیزی را شریک خدا نکنند و دزدی و زنا ننمایند و فرزندان خودرا نکشند و دروغ و بهتانی که ساخته باشند ازمیان دستها یشان و پاها یشان نیاورند و در کارشایسته عصیان تو نکنند، پس با ایشان بیعت کن و برای ایشان از خدا آمرزش بخواه زیراکه خدا آمرزندهٔ رحیم است»، تا اینکه فرمود زنی بنام اُمّ حَکِیم عرض کرد آن معروفی که خدا ما را امر کرده در آن، عصیان تو ننمائیم چیست ؟ فرمود این استکه بصورت سیلی نزنید و صورت نخراشید و موی خودرا نکنید و یخه پاره نکنید و جامهٔ خودرا سیاه ننمائید، پس رسولخدا (ص) با ایشان بیعت کرد، اُمّ حکیم عرض کرد چگونه با تو بیعت کنیم؟ فرمود: من با زنان مصافحه نمی‌کنم، پس قدحی از آب خواست و دست خودرا داخل نمود میان آب و بیرون آورد و فرمود دستهای خودرا دراین آب در این بیعت داخل کنید.

(۳۷) باب الغيرة محمودة

۱- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قٰالَ: إِنَّ اللّٰهَ يَغٰارُ وَ الْمُؤْمِنُ يَغٰارُ وَ غَيْرَةُ اللّٰهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ.(۲)

یعنی، از ابی‌هریره روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: خدا یتعالی دارای غیرت است و مؤمن دارای غیرت است و غیرت خدا وقتی استکه مؤمن حرامی را مرتکب شود.

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۵۴.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۱.

۲- ج عَنْ عائِشَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: ما أَحَدٌ أَغْیَرَ مِنَ اللّٰهِ أَنْ یَرَیٰ عَبْدَهُ أَوْ أَمَتَهُ تَزْنی، یا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ لَوْ تَعْلَمُونَ ما أَعْلَمُ لَضَحِکْتُمْ قَلیلاً وَ لَبَکَیْتُمْ کَثیراً(۱).

یعنی، از عایشه روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: احدی غیرتمندتر از خدا نیست که ببیند بندهٔ خود ویا کنیزخود زنا میکنند، ای امّت محمد اگر بدانید آنچه من میدانم البته خنده کم میکنیدو البتّه گریه بسیار.

۳- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): کانَ أَبی إِبْراهیمُ غَیُوراً وَ أَنَا أَغْیَرُ مِنْهُ وَ أَرْغَمَ اللّٰهُ أَنْفَ مَنْ لایَغارُ مِنَ الْمُؤْمِنینَ(۲). وَفی رِوایَةٍ: قالَ(ص): إِنَّ الْغَیْرَةَ مِنَ الْإیمانِ.(۳)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمودکه: پدرم ابراهیم غیور بود و من غیرتی بیش از او دارم و خدا بخاک بمالد دماغ وبینی آنکه از مؤمنین اظهار غیرتی ندارد و فرمود: غیرت از ایمان است.

۴- ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّ الْجَنَّةَ لَیُوجَدُ ریحُها مِنْ مَسیرَةِ خَمْسِمِأَةِ عامٍ وَ لایَجِدُها عاقٌّ وَ لادَیُّوثٌ، قیلَ یا رَسُولَ اللّٰهِ (ص) وَ مَا الدَّیُّوثُ؟ قالَ: الَّذی تَزْنی امْرَأَتُهُ وَ هُوَ یَعْلَمُ بِها(۴).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: محقّقاً بوی بهشت از مسافت پانصدسال یافت میشود و آنرا عاقّ والدین و دَیُّوث نمی‌یابد، عرض شد یا رَسُولَ اللّٰه دَیُّوث چه باشد؟ فرمود: دَیُّوث کسی استکه زن او زنا میدهد و او عالم بحال او است.

۵- ج قالَ سَعْدُبْنُ عُبادَةَ (رض): لَوْ رَأَیْتُ رَجُلاً مَعَ امْرَأَتی لَضَرَبْتُهُ بِالسَّیْفِ غَیْرَ مُصْفَحٍ فَقالَ(ص): أَتَعْجَبُونَ مِنْ غَیْرَةِ سَعْدٍ. لَأَنَا أَغْیَرُمِنْهُ وَ اللّٰهُ أَغْیَرُ مِنّی. وَ فی رِوایَةٍ: مِنْ أَجْلِ غَیْرَةِ اللّٰهِ حَرَّمَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ، وَ لاشَخْصَ أَغْیَرُ مِنَ اللّٰهِ، وَ لاشَخْصَ أَحَبُّ إِلَیْهِ الْعُذْرُ مِنَ اللّٰهِ، مِنْ أَجْلِ ذٰلِکَ بَعَثَ اللّٰهُ الْمُرْسَلینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ لاشَخْصَ أَحَبُّ إِلَیْهِ الْمِدْحَةُ مِنَ اللّٰهِ، مِنْ أَجْلِ ذٰلِکَ وَعَدَ اللّٰهُ الْجَنَّةَ.(۵)

---

(۱) و (۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۱ و ۳۳۲.
(۲)، (۳) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۰۹، ۲۴۷ و ۲۴۸.

يعنی، سَعْدِبْنِ عُبادَه گفت: اگرمردی را با زنم ببینم با شمشیر او را بزنم درحالیکه گذشت ندارم، پس رسول خدا(ص) فرمود: آیا از غیرت سَعْد تعجّب میکنید، هرآینه من غیرتمندتر از او یم، وخدای تعالی از من غیرتمندتر است. ودرروایتی فرمود: بهمین خاطر خدا فَوٰاحش ظاهری وباطنی را حرام نموده وشخصی غیرتمندتر از خدا نیست وشخصی عذرپذیرتر از خدا نیست، بهمین خاطر پیغمبران را مبعوث کرد برای بشارت وانذار و شخصی مدح نزدش محبوبتر از او نیست ولذا وعدهٔ بهشت داده است.

(نویسنده گوید: روایت فوق ومانندآن با آیات لِعٰان که درسورهٔ نور آمده موافق نیست وبعلاوه مخالف است با حدیث دیگری دراینمورد که رسول خدا(ص) به سَعْدِبْنِ عُبٰادَه فرموده ودرابواب حدود خواهدآمد).

۶ـ ش عَنِ الْبٰاقِرِ (ع) قٰالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ (ص) بِأُسٰارىٰ فَأَمَرَ بِقَتْلِهِمْ وَخَلا رَجُلاً مِنْ بَيْنِهِمْ فَقٰالَ الرَّجُلُ: كَيْفَ أَطْلَقْتَ عَنّي؟ فَقٰالَ: أَخْبَرَني جَبْرَئيلُ عَنِ اللّٰهِ انَّ فيكَ خَمْسَ خِصٰالٍ يُحِبُّهَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ: الْغَيْرَةُ الشَّديدَةُ عَلىٰ حَرَمِكَ، وَالسَّخٰا، وَحُسْنُ الْخُلْقِ، وَصِدْقُ اللِّسٰانِ وَالشَّجٰاعَةُ، فَلَمّٰا سَمِعَهَا الرَّجُلُ أَسْلَمَ وَحَسُنَ إِسْلامُهُ وَقٰاتَلَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) حَتّىٰ اسْتُشْهِدَ(۱).

يعنی، ازحضرت باقر (ع) روایت شده که فرمود: اسیرانی راخدمت رسولخدا (ص) آوردند، پس آنجناب امربه قتل آنان فرمود ومردی را ازبین آنان واگذاشت، آنمردگفت چگونه مرا رها کردی؟ فرمود: جبرئیل ازجانب خدا مراخبرداد که دروجودتو پنج خصلت است که آنها را خداورسول او دوست میدارند: یکی غیرت شدیدتو را برحَرَمت، ودیگرسخاوت، ودیگر حُسْنِ خُلْق، ودیگرراستی گفتار ودیگرشجاعت. چون آنمرداینهارا شنیداسلام آورد واسلام او نیکوبود وبا رسولخدا (ص) جهادکرد تا کشته شد. (نویسنده گوید صدر روایت فوق موافق کتاب خدا نیست واز مجعولات است).

۷ـ ش بَيْنَمٰا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) قٰاعِدٌ إِذْجٰاءَتِ امْرَأَةٌ عُرْيٰانَةٌ حَتّىٰ قٰامَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقٰالَتْ: يٰا رَسُولَ اللّٰهِ إِنّي فَجَرْتُ فَطَهِّرْني، قٰالَ: وَجٰاءَ رَجُلٌ يَعْدُو فِي أَثَرِهٰا فَأَلْقىٰ عَلَيْهٰا ثَوْبًا فَقٰالَ: مٰا هِيَ؟ قٰالَ: صٰاحِبَتي يٰا رَسُولَ اللّٰهِ خَلَوْتُ بِجٰارِيَتي فَصَنَعَتْ مٰا تَرىٰ قٰالَ: ضُمَّهٰا إِلَيْكَ ثُمَّ قٰالَ: إِنَّ الْغَيْرٰاءَ لاتُبْصِرُ أَعْلَى الْوٰادي مِنْ أَسْفَلِهِ(۲).

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

یعنی، درهنگامی‌که رسولخدا (ص) نشسته‌بود ناگاه زنی برهنه آمد و درحضور او ایستاد و گفت یٰا رَسُولَ اللّٰه من فجور کرده‌ام مرا تطهیرنما، راوی گوید و مردی درپی او دوان دوان آمد وجامه‌ای براو افکند، رسولخدا (ص) فرمود: این زن را چه‌میباشد؟ مرد گفت: این همسر من است یٰا رَسُولَ اللّٰه، من باکنیزم خلوت‌کردم پس این زن آنچه‌را می‌بینی بجاآورده‌است، فرمود: اورا باخود ببر، سپس فرمود: زن غیرتمند بالای وادی را ازپائین آن نمی‌بیند.

۸- ش فِی وَصِیَّةِ النَّبِیِّ (ص) لِعَلِیٍّ (ع) قٰالَ: یٰا عَلِیُّ خَلَقَ اللّٰهُ الْجَنَّةَ مِنْ لَبِنَتَیْنِ: لَبِنَةٍ مِنْ ذَهَبٍ، وَ لَبِنَةٍ مِنْ فِضَّةٍ إِلیٰ أَنْ قٰالَ: فَقٰالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: وَعِزَّتِی وَجَلاٰلِی لاٰیَدْخُلُهٰا مُدْمِنُ خَمْرٍ وَ لاٰنَمّٰامٌ وَ لاٰدَیُّوثٌ(۱).

یعنی، در وصیّت رسولخدا (ص) به‌علی (ع) فرمود: یٰا عَلِیُّ، خدا یتعالی بهشت را از دوخشت ایجادکرده: خشتی از طلا و خشتی از نقره تا آنکه فرمود: پس خدای عَزَّوَجَلَّ فرمود: قسم به‌عزّت و جلالم وارد بهشت نگردد دٰائِمُ الْخَمْر و نَمّٰام و دَیُّوث.

۹- ش عَنِ النَّبِیِّ (ص) فِی حَدِیثِ الْمَنٰاهِی قٰالَ: أَلاٰ وَ مَنْ زَنٰا بِامْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ أَوْ یَهُودِیَّةٍ أَوْ نَصْرٰانِیَّةٍ أَوْ مَجُوسِیَّةٍ حُرَّةٍ أَوْ أَمَةٍ ثُمَّ لَمْ یَتُبْ مِنْهُ وَ مٰاتَ مُصِرّاً عَلَیْهِ فَتَحَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ لَهُ فِی قَبْرِهِ ثَلاٰثَمِأَةِ بٰابٍ یَخْرُجُ مِنْهٰا حَیّٰاتٌ وَ عَقٰارِبُ وَ ثُعْبٰانٌ مِنَ النّٰارِ، فَهُوَ یَحْتَرِقُ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَةِ، فَإِذٰا بُعِثَ مِنْ قَبْرِهِ تَأَذَّی النّٰاسُ مِنْ نَتْنِ رِیحِهِ فَیُعْرَفُ بِذٰلِکَ وَ بِمٰا کٰانَ یَعْمَلُ فِی دٰارِ الدُّنْیٰا حَتّیٰ یُؤْمَرَ بِهِ إِلَی النّٰارِ، أَلاٰ وَ إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ الْحَرٰامَ وَ حَدَّ الْحُدُودَ فَمٰا أَحَدٌ أَغْیَرَمِنَ اللّٰهِ وَ مِنْ غَیْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوٰاحِشَ(۲).

یعنی، درحدیث منهیّات رسولخدا (ص) فرمود: آگاه باشید هرکس با زن مسلمان و یا یهودی ویا نصرانی ویا مجوسی آزاد باشدویا کنیز زناکند و توبه‌ننماید و براین کار اصرار داشته‌باشد و بمیرد خدا یتعالی برای او در قبرش سیصد در بازکند که‌از آنها مارها

---

(۱)و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۲۴۲، ۲۴۳و۲۴۸.

وعقربها و اژدهای آتشی بیرون آید و اورا بسوزاند تا قیامت و چون از قبرش برانگیخته گردد مردم از گند بوی او مُتأذّی شوند و او شناخته شود به این کاریکه در دنیا میکرده تا امرشود اورا به آتش برند، آگاه باشید خدایتعالی حرام را حرام کرده وحدود را معیّن نموده، و احدی غیرتمندتر از خدا نیست و از غیرت اواستکه فَوٰاحش را حرام نموده است.

ابواب النّکاح المنهیّ عنه

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ: وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ. إِلاّٰ عَلیٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ. فَمَنِ ابْتَغیٰ وَرٰاءَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْعٰادُونَ.(۱)

(۳۸) باب نکاح الجاهلیّة

عَنْ عٰائِشَةَ (رض) قٰالَتْ: کٰانَ النِّکٰاحُ فِی الْجٰاهِلِیَّةِ عَلیٰ أَرْبَعَةِ أَنْحٰاءٍ: فَنِکٰاحٌ مِنْهٰا نِکٰاحُ النّٰاسِ الْیَوْمَ یَخْطُبُ الرَّجُلُ إِلَی الرَّجُلِ وَلِیَّتَهُ أَوِ ابْنَتَهُ فَیُصْدِقُهٰا ثُمَّ یَنْکِحُهٰا. وَ نِکٰاحٌ آخَرُ کٰانَ الرَّجُلُ یَقُولُ لِامْرَأَتِهِ إِذٰا طَهُرَتْ مِنْ طَمْثِهٰا: أَرْسِلِی إِلیٰ فُلاٰنٍ فَاسْتَبْضِعِی مِنْهُ وَ یَعْتَزِلُهٰا زَوْجُهٰا حَتّٰی یَتَبَیَّنَ حَمْلُهٰا فَإِذٰا تَبَیَّنَ أَصٰابَهٰا إِذٰا أَحَبَّ وَ إِنَّمٰا یَفْعَلُ ذٰلِکَ رَغْبَةً فِی نَجٰابَةِ الْوَلَدِ وَ یُسَمّٰی هٰذٰا نِکٰاحُ الْاِسْتِبْضٰاعِ. وَ نِکٰاحٌ آخَرُ یَجْتَمِعُ الرَّهْطُ مٰا دُونَ الْعَشَرَةِ فَیَدْخُلُونَ عَلَی الْمَرْأَةِ کُلُّهُمْ یُصِیبُهٰا فَإِذٰا حَمَلَتْ وَ وَضَعَتْ وَ مَرَّ عَلَیْهٰا لَیٰالِی أَرْسَلَتْ إِلَیْهِمْ فَلَمْ یَسْتَطِعْ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ یَمْتَنِعَ حَتّٰی یَجْتَمِعُوا عِنْدَهٰا تَقُولُ لَهُمْ: قَدْ عَرَفْتُمْ مٰا کٰانَ مِنْ أَمْرِکُمْ وَ قَدْ وَلَدْتُ فَهُوَ ابْنُکَ یٰا فُلاٰنُ تُسَمِّی مَنْ أَحَبَّتْ بِاسْمِهِ فَیَلْحَقُ بِهِ وَلَدُهٰا لاٰیَسْتَطِیعُ أَنْ یَمْتَنِعَ

(۱) قرآن/سورهٔ مؤمنون/آیات ۵ تا ۷، وسورهٔ معارج/آیات ۲۹ تا ۳۱.

مِنْهُ الرَّجُلُ. وَ نِكَاحُ الرَّابِعِ يَجْتَمِعُ نَاسٌ كَثِيرٌ فَيَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْأَةِ لاتَمْتَنِعُ مِمَّنْ جَاءَهَا وَ هُنَّ الْبَغَايَا يَنْصِبْنَ عَلَى أَبْوَابِهِنَّ رَايَاتٍ تَكُونُ عَلَماً ،فَمَنْ أَرَادَهُنَّ دَخَلَ عَلَيْهِنَّ فَإِذَا حَمَلَتْ إِحْدَاهُنَّ وَ وَضَعَتْ جُمِعُوا لَهَا وَ دَعَوْا لَهُمُ الْقَافَةَ ثُمَّ أَلْحَقُوا وَلَدَهَا بِالَّذِي يَرَوْنَ فَالْتَاطَ بِهِ وَ دُعِيَ ابْنَهُ لايَمْتَنِعُ مِنْ ذٰلِكَ ،فَلَمَّا بُعِثَ مُحَمَّدٌ (ص) بِالْحَقِّ هَدَمَ نِكَاحَ الْجَاهِلِيَّةِ كُلَّهُ إِلاّ نِكَاحَ النَّاسِ الْيَوْمَ.

یعنی،از عایشه روایت شده‌که گفت :نکاح درجاهلیّت برچهار قسم بود: ازجمله نکاحی‌است‌که‌امروز بین مردم‌است (وشرعی‌است) که مردی از دیگری خواستگاری میکند دخترش را و یا آنکه‌را براو ولایت دارد و او هم قبول میکند سپس‌اورا شوهرمیدهد. ونکاح دیگری که مرد به‌زن خود میگفت‌چون از حیض‌پاک شدی بفرست بسوی فلان واورا دعوت‌کن و از او بخواه باتوهمبسترشود(وازاو فرزند بیاوری باوصاف‌او از شجاعت‌و کرم)و شوهر از او کناره میجست‌تاحمل او آشکارشود،چون حمل او آشکار میشد اگر میل داشت‌شوهر او بااو همبستر میشد و این کاررا برای نجابت فرزند میکرد و این نکاح بنام‌نکاح استبضاع بود.ونکاح دیگری که گروهی کمتراز ده نفر جمع میشدند و همه برزن واردمیشدند و بااو همبستر میشدند و چون حامله‌میشد و وضع حمل میکرد و چند شب‌براو میگذشت ،میفرستاد بسوی ایشان و کسی از ایشان نمیتوانست‌نپذیرد تاهمه جمع میشدند ،به‌ایشان میگفت شما که از کارخود مطلع هستید من فرزندی آوردم ،ای فلانی او فرزندتو است و هرکدام را که‌میخواست‌نام میبرد و او نمیتوانست قبول نکند. و نکاح چهارم این بود مردم بسیاری بر زن وارد میشدند و او خودداری نمی‌کرد و آنها زنان بدکاره بودند که بر در خانه‌های خود عَلَمی نصب میکردند که‌هرکس‌خواست داخل شود،پس‌چون حامله میشد و وضع‌حمل میکرد جمع میشدند وقیافه‌شناس‌را میخواستند،سپس فرزند را به‌آنکه رأی میزدند ملحق

---

(۱) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۳۳۲و۳۳۳.

میکردند و نسب بین آنفرزند و آنمرد پابرجا میشد و پسر او خوانده میشد و او امتناع نمیکرد. پس زمانیکه محمّد (ص) آمد تمام انواع نکاح جاهلیّت را ازبین برد مگرنکاحیکه اکنون مردم دارند (و احکام آن درقرآن وسُنّت بیان گردیده است. نویسنده گوید درجاهلیّت نکاحهای دیگری نیز بوده که ذیلاً بیان خواهد شد).

(۳۹) باب نکاح الشّغار

۱ـ ج قَالَ النَّبِیُّ (ص): لَاشِغَارَ فِی الْاِسْلَامِ.[۱] وَ فِی رِوَایَةٍ: اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) نَهٰی عَنِ الشِّغَارِ.[۲] وَ الشِّغَارُ أَنْ یُزَوِّجَ الرَّجُلُ ابْنَتَهُ عَلٰی أَنْ یُزَوِّجَهُ الْآخَرُ ابْنَتَهُ لَیْسَ بَیْنَهُمَا صَدَاقٌ. وَقَالَ اَبُوهُرَیْرَةَ (رض): وَ الشِّغَارُ أَنْ یَقُولَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ: زَوِّجْنِی ابْنَتَکَ وَ اُزَوِّجُکَ ابْنَتِی أَوْ زَوِّجْنِی أُخْتَکَ وَ أُزَوِّجُکَ أُخْتِی.[۳] وَ فِی رِوَایَةٍ: قَالُوا یَا رَسُولَ اللّٰهِ وَ مَا الشِّغَارُ؟ قَالَ: نِکَاحُ الْمَرْأَةِ بِالْمَرْأَةِ لَاصَدَاقَ بَیْنَهُمَا.[۴]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: نکاح شِغار در اسلام نیست. ودرروایتی رسولخدا (ص) نهی فرمود از شِغار. و شِغار این استکه مرد دختر خودرا بدهد بهدیگری که آندیگری نیز دخترخودرا بهاو بدهد و مهریّهای نباشد (باصطلاح معاوضه کنند بین دودختر ویا دو خواهرکه خواهر خودرا زَیْد بهعَمْرو دهد که عَمْرو نیز درمقابل خواهرخودرا بهاو دهد و شِغار از مادهٔشَغْر بمعنی خُلُوّ است یعنی خالیبودن ازمَهْر). و نیز ابوهریره گفتهاست شغار این استکه مردی بهمردی بگوید تزویجکن برای من دخترت را و من بهتو تزویجمیکنم دخترمرا ویا تزویج کن برای من خواهرت را و من به تو تزویجمیکنم خواهرمرا. و در روایتی آمدهکه از رسولخدا (ص)

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۴ و المصنف / ج۶/ص ۱۸۴.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۴ و المصنف / ج۶/ص ۱۸۳ و مسندالامامزید/ص ۳۱۵.
(۳) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۴.

پرسیدند شغار چه‌باشد؟ فرمود: نکاح‌زن درمقابل زن که‌صداقی دربین نباشد.

۲- ش نَهىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْ نِكٰاحِ الشِّغٰارِ وَهِيَ الْمُمٰانَحَةُ، وَ هُوَ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ: زَوِّجْنِي ابْنَتَكَ حَتّٰى أُزَوِّجَكَ ابْنَتِي عَلىٰ أَنْ لامَهْرَ بَيْنَهُمٰا[1] وَ فِي رِوٰايَةٍ: نَهَى النَّبِيُّ (ص) أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ: زَوِّجْنِي أُخْتَكَ حَتّٰى أُزَوِّجَكَ أُخْتِي[2] وَ قٰالَ عَلِيٌّ (ع): هُوَ نِكٰاحٌ كٰانَتِ الْجٰاهِلِيَّةُ تَعْقِدُهُ عَلىٰ هٰذٰا[3]

یعنی، رسولخدا (ص) نهی فرمود از شِغار و آن اینستکه مردی به مرد دیگر بگوید دخترت را به من تزویج‌کن تا من دخترم را برای‌تو تزویج کنم براینکه مَهری دربین نباشد. و در روایتی: رسولخدا (ص) نهی نمود ازاینکه مردی به‌مردی بگوید خواهرت را به من تزویج‌کن تا من خواهرم را به‌تو تزویج‌کنم. و علی (ع) فرمود: شِغار، نکاحی بود که‌درجاهلیّت برچنین کیفیّتی منعقد میشد.

(۴۰) باب نکاح المتعة

۱- ج عَنْ سَبْرَةَ (رض) قٰالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قٰائِمًا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْبٰابِ وَ هُوَ يَقُولُ: يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَذِنْتُ لَكُمْ فِي الْاِسْتِمْتٰاعِ مِنَ النِّسٰاءِ وَ إِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَرَّمَ ذٰلِكَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ فَمَنْ كٰانَ عِنْدَهُ مِنْهُنَّ شَيْءٌ فَلْيُخَلِّ سَبِيلَهُ وَ لاتَأْخُذُوا مِمّٰا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا[4]

یعنی، از سبره (رض) روایت شده‌که‌گفت: رسولخدا (ص) را دیدم که بین رکن حَجَرُالْاَسْوَد و بین در کعبه (درحَجَّةُ الْوَداع) ایستاده و میفرمود: ای مردم من در متعۀ‌زنان به‌شما اذن داده بودم و البتّه خدایتعالی آنرا تا روز قیامت‌حرام نموده‌است، پس هرکس‌نزد او متعه‌ای باشد باید اورا رهاکند و از آنچه‌به او داده‌است چیزی نگیرد.

---

(۱) و (۲) وسائل‌الشیعه/ ج۱۴/ص ۲۳۰.
(۳) مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۵۶۵.
(۴) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۳۳۵ والمصنف/ج۷/ص۵۰۴.

۲ـ ش عَنْ عَلِیٍّ (ع) قالَ: حَرَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) یَوْمَ خَیْبَرَ لُحُومَ الْحُمُرِ الْأَهْلِیَّةِ وَنِکاحَ الْمُتْعَةِ (۱)

یعنی، از علیّ (ع) روایت شده که فرمود: رسولخدا (ص) درروز خیبر حرام نمود خوردن گوشتهای الاغ اهلی را (چنانکه قرآن میفرماید: "وَ الْخَیْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِیرَ لِتَرْکَبُوها".(۲) = واسب ها وقاطرها و الاغها را خداوند آفرید برای آنکه برآنها سوار شوید....." ونمیفرماید: لِتَأْکُلُوها)، و (نیز رسول خدا) حرام نمود نکاح متعه را. دراینجا بایددانست که مسئلهٔ نکاح متعه مسئلهٔ مهمّی است، لذا ما دراینباره توضیح یکی از بزرگان معاصر را ذیلاً نقل میکنیم:

توضیح: متعه، یک نوع نکاحی درجاهلیّت ودراوائل اسلام بود که بین مردی وزنی قرارداد بسته میشدکه باهم باشند وغرض ازآن فقط تمتّع بود نه تناسل وامور دیگر. وشرائط ازدواجی را که اسلام آورد نداشت، درنکاحی که اسلام آورد واحکام آن درقرآن بیان شده، عقد ازدواج دائم، ودرآن قیدِ زمان نمیشود برخلاف متعه که درآن قید زمان میشود، و به زبان عربی یا فارسی یا غیراینها زنی به مردی میگوید خودمرا درمدّت معیّنی بازاء مبلغ معیّنی دراختیارت میگذارم که تمتّع ببری. درنکاحی که درقرآن ذکرشده مدّت آن نامحدود وتعداد زنان محدوداست بطوریکه مردبا بیشتر ازچهار زن حقّ ازدواج ندارد آنهم بشرطِ عدالت که اگر ترس از عدم اجرای عدالت داشت بابیشتر ازیک زن حقّ ازدواج ندارد چنانکه خدا فرموده: فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً(۳) ولی درمتعهٔ جاهلی مرد باصدها زن میتواند ازدواج کند وعدالتی هم درآن شرط نیست و همچنین درنکاح قرآنی بین زن ومرد توارث میباشد و نفقه وسایر مخارج زن بعهدهٔ شوهر است و درآن طلاق است و مدّت نیست برعکس متعه که درآن مدّت بوده وطلاقی نیست. پس آنچه که درقرآن بعنوان نکاح وازدواج ازآن سخن بمیان آمده نکاحی است که درآن نفقه وکسوه وعدّه وطلاق ومیراث و شرایط دیگر ملحوظ شده درحالیکه درمتعهٔ جاهلی آثار نکاح قرآنی وجود ندارد وبرخلاف آن، نه ارثی بین طرفین است ونه نفقهٔ زن بر عهدهٔ مرد، ونه دارای طلاق و نه زن آن عدّه که خدا دستورداده نگه میدارد پس موافق با قرآن نیست. و نیز درمتعه، گرفتن شاهد واجب

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۴۴۱ والمصنف/ج۷/ص۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۶ و ج۴/ص۵۲۵.
(۲) قرآن/سورهٔ نحل/ آیه: ۸
(۳) قرآن/سورهٔ نساء/آیهٔ: ۳.

نیست . بهرحال بسیاری از احکام زوجیّت که درقرآن آمده است در متعه وجود ندارد . و همهٔ مسلمین درحرمت متعه اجماع دارند بجز شیعهٔ اثنیٰ‌عشریّه که روایاتی از ائمّهٔ خود درتحلیل آن دارد ، مانند آنکه از ائمّهٔ خود روایت میکنند که آیهٔ ۲۴ سورهٔ نساء آنطوریکه درقرآن است نازل نشده بلکه چنین نازل شده‌که :فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلٰی أَجَلٍ مُسَمًّی فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً[1] و حتّی این قرائت را ازابْنِ عبّاس نیز روایت نموده است[2] درحالیکه قول تحریف قرآن ،مخالف سخن خدا وباطل است .و نیز ایشان از ائمّهٔ خود روایت‌کرده‌اند که عُمَر مُتْعه‌را حرام نموده است و این نیزصحیح‌نیست ،زیرا اگر تنها عمرواز پیش‌خود متعه را حرام‌نموده نمود ،دربین اهل‌سُنّت اختلاف وجودداشت ودراین عملی‌که‌دارای لذّت است عدّه‌ای‌قول رسول‌خدا(ص)وابوبکروعثمان وعلیّ راکه بزعم‌امامیّه حلال می‌دانستند ،می‌گرفتندوعمل میکردند وحال آنکه‌اهل سُنّت اتّفاق دارندبراینکه رسول‌خدا(ص)آنرا حرام‌نموده است.و ازعلیّ(ع)روایت‌نموده اند که‌فرمود :نَسَخَ الطَّلَاقُ وَالْعِدَّةُ وَالْمِيرَاثُ الْمُتْعَةَ . و نیزازحضرت علی(ع) روایت شده‌که‌فرمود : كَانَتِ الْمُتْعَةُ فِي أَوَّلِ عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَلَمَّا نَزَلَ النِّكَاحُ وَالطَّلَاقُ وَ الْعِدَّةُ وَ الْمِيرَاثُ نُسِخَتْ . یعنی: مُتْعه در اوائل عهد اسلام‌بود و همینکه آیات ازدواج شامل احکام نکاح وطلاق وعدّه ومیراث نازل شد متعه نسخ گردید .ودر روایت دیگر ازپیامبر(ع)آمده‌که‌فرمود :هَدَمَ الْمُتْعَةَ النِّكَاحُ وَالطَّلَاقُ وَالْعِدَّةُ وَ الْمِيرَاثُ ،یعنی قوانین نکاح‌وطلاق وعدّه‌ومیراث ،ازبین برد متعه‌را . آری،احکام‌متعه خارج از زوجیّت و نکاحی‌است‌که‌درقرآن بیان شده و خدا فرموده :وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ[3]

۳- ج عَنْ جَابِرٍ وَ سَلَمَةَ (رض) قَالَا: كُنَّا فِي جَيْشٍ فَأَتَانَا

---

(۱)و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۹وصفحات دیگر. ومستدرک‌الوسائل/ ج۲/ص ۵۸۷.

(۳)قرآن/سورهٔ معارج/آیات۲۹تا ۳۱ .وسورهٔ مؤمنون/آیات ۵ تا ۷.

رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَقٰالَ: إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتِعُوا فَاسْتَمْتِعُوا[۱]. رَوٰاهُ الشَّيْخٰانِ. عَنْ عَلِيٍّ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) نَهٰى عَنِ الْمُتْعَةِ وَعَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ يَوْمَ خَيْبَرَ[۲]. رَوٰاهُ الْخَمْسَةُ. وَقٰالَ سَلَمَةُ (رض): رَخَّصَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عٰامَ أَوْطٰاسٍ فِي الْمُتْعَةِ ثَلٰاثاً ثُمَّ نَهٰى عَنْهٰا. رَوٰاهُ مُسْلِمٌ[۳].

یعنی، روایت شده از جٰابِر و سَلَمَه که گفتند ما درلشگری بودیم که رسولخدا (ص) نزد ما آمد و فرمود بتحقیق به شما اذن داده شد در متعهٔ زنان، پس متعه کردند. این را شیخان یعنی مُسْلِم و بُخٰارِیّ روایت کرده اند. و از علیّ (ع) روایت شده که: رسولخدا (ص) از متعه و گوشتهای الاغ اهلی در روز خیبر نهی فرمود. این را پنج‌نفر صاحبان صِحٰاح روایت کرده اند. و سَلَمَه گوید رسولخدا (ص) روز جنگ اَوْطاس سه مرتبه (یعنی برای سوّمین بارکه قبلاً دو بار اجازه داده بود وآنجا مرتبهٔ سوّم بود) متعه را اجازه داد، سپس از آن (برای همیشه درحَجَّةُ الْوَدٰاع) نهی فرمود (چنانکه حدیث آن درابتدای همین باب ذکرگردید).

۴ـ عَنِ ابْنِ عَبّٰاسٍ قٰالَ: إِنَّمٰا كٰانَتِ الْمُتْعَةُ فِي أَوَّلِ الْإِسْلٰامِ كٰانَ الرَّجُلُ يَقْدَمُ الْبَلْدَةَ لَيْسَ لَهُ بِهٰا مَعْرِفَةٌ فَيَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ بِقَدْرِ مٰا يَرىٰ أَنَّهُ يُقِيمُ فَتَحْفَظُ لَهُ مَتٰاعَهُ وَتُصْلِحُ لَهُ شيئه حَتّٰى إِذٰا نَزَلَتِ الْآيَةُ إِلّٰا عَلىٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُمْ فَكُلُّ فَرْجٍ سِوىٰ هٰذَيْنِ فَهُوَ حَرٰامٌ[۴].

یعنی، از اِبْنِ عَبّٰاس روایت شده که گفت: همانا مُتعه دراوّل اسلام بود که مرد وارد شهر میشد و آنجا را نمی‌شناخت و از وضع آنجا بی‌اطّلاع بود، پس بقدری که میخواست آنجا اقامت کند با زنی همسر میشد پس آنزن اسباب و بارو بنهٔ او را حفظ میکرد و امر او را اصلاح ونیکو مینمود تا اینکه نازل شد آیهٔ :ـ إِلّٰا عَلىٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُمْ (یعنی مؤمنین کسانیند که فروج خود رانگهدارنده اند

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۳۴ ووسائل الشیعه/ ج۱۴/ص۴۴۰و ۴۴۱
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۳۵ و مسند الامام زید/ص ۳۰۴.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۳۵.
(۴) سنن الترمذی/ ج۵/ص ۴۹و ۵۰.

مگر برزنان خود و یا مملوک خود)- پس هرفرجی بغیر از این دو که در آیه ذکر گردیده حرام گردید. (منظور از زنان در این آیه زنانی است که مشمول احکام نکاح قرآنی از نظر نفقه و کسوه وغیره باشند. چنانکه ملاحظه میشود حدیث فوق از ابن عبّاس است و نیز از ابن عبّاس نقل شده که او فتوی داده حکم متعه مانند میته است که در شدّت اضطرار جایز است، ولی این قیاس صحیح نیست زیرا مباح بودن گوشت میته در شدّت گرسنگی و نبودن غذای دیگر برای دفع هلاکت است، درحالیکه حبس و نگهداری شهوت موجب هلاکت نیست و خدا فرموده: لِيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحًا[1] و البتّه نقل شده که ابن عبّاس از فتوای مذکور برگشته و گفته در هیچ حالی متعه جایز نیست. و از حدیث فوق استفاده میشود که او قائل به جواز متعه فقط در صدر اسلام بوده است).

۵- ش عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قالَ: كُنّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) لَيْسَ مَعَنا نِساءٌ، فَقُلْنا يا رَسُولَ اللّٰهِ أَلا نَسْتَخْصِي؟ هُنا بِأَجْرٍ (وَفي رِوايَةٍ: فَقُلْنا أَلا نَسْتَخْصي[2] فَأَمَرَنا أَنْ نَنْكِحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ[3]. وَ عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص): أَنَّهُمْ غَزَوْا مَعَهُ فَأَحَلَّ لَهُمُ الْمُتْعَةَ وَ لَمْ يُحَرِّمْها[4]. وَ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَيُّ رَجُلٍ تَمَتَّعَ بِامْرَأَةٍ فِي بَيْنِهِما ثَلاثَةُ أَيّامٍ فَإِنْ أَحَبّا أَنْ يَزْدادا ازْدادا، وَ إِنْ أَحَبّا أَنْ يَتَتارَكا تَتارَكا[5].

یعنی، از عَبْدُ اللّٰهِ بْنِ مَسْعود روایت شده که گفت: ما با رسولخدا (ص) جنگ میکردیم و با ما زن همراه نبود که گفتیم یا رَسُولَ اللّٰه آیا ما خود را با اجر حفظ نکنیم (و درروایتی که اَهْل سُنَّت نقل کرده اند گوید گفتیم آیا اخته نکنیم)، پس رسولخدا (ص) ما را امر کرد (و درروایت اَهْل سُنَّت: به ما اجازه داد) که زن بنکاح درآوریم بعوض جامه. و از جابِرِ بْنِ عَبْدُ اللّٰه از رسولخدا (ص) روایت شده که مردم درجنگی با رسولخدا (ص) بودند، پس مُتْعه را برای آنان حلال

---

(۱) قرآن/ سورهٔ نور/آیهٔ ۳۳.
(۲) صحیح مسلم/ج۲/ص ۱۰۲۲.
(۳)، (۴) و (۵) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۴۴۰ و ۴۴۱.

کرد وحرام نکرد. و از سَلَمَة بْنِ اَکْوَع روایت شده که گفت رسول خدا (ص) فرمود: هرمردی متعه کند زنی را که سه روز بینشان باشد پس اگر دوست داشته باشند زیاد کنند، میتوانند زیاد کنند، و اگر دوست داشته باشند که از یکدیگر جدا شوند و متارکه کنند، متارکه میکنند.

توضیح: بدانکه احادیث فوق درکتب اهل سنّت ازآنجمله صَحیح مُسْلِم جلد ۲، صفحهٔ ۱۰۲۲ با اندکی اختلاف نیز ذکرشده است ولی این احادیث دلالتی برجواز متعه ندارد، آری احادیث فوق دلالت دارد براینکه متعه درصدراسلام جایزبوده است واین مطلب مورد اتّفاق مسلمین است، زیرا پیامبر (ص) احکام را بتدریج بیان نموده و حرمت متعه مانند تشریع سایر احکام تدریجی بوده، اگرچه برای کسانیکه در خانه وشهر خود بودند درصدراسلام نیز اجازهٔ متعه داده نشده و چنین چیزی از رسولخدا (ص) نقل نشده، بلکه مباح بودن متعه درصدراسلام فقط نسبت به کسانی بوده که از خانه وکاشانهٔ خود بدور ودرسفر ویا جنگ بودند. تا اینکه رسولخدا (ص) دراواخر عمر و در حَجَّةُ الْوَداع بکلّی این عمل را برای عموم درهرمکان وزمانی حرام فرمود.

۶- ش عَنِ الرِّضا (ع) قالَ: اَحَلَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) الْمُتْعَةَ وَ لَمْ يُحَرِّمْها حَتّى قُبِضَ(۱) وَ عَنْ جابِرٍ قالَ: تَمَتَّعْنا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَ أَبِي بَكْرٍ وَقالَ: ما زِلْنا نَتَمَتَّعُ حَتّى نَهى عَنْها عُمَرُ.(۲)

یعنی، از عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضا روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) متعه را حلال کرد و آنرا تا وفات خود حرام ننمود. و از جابر روایت شده که گفت ما متعه میکردیم با رسولخدا (ص) وابی‌بکر و گفت همیشه متعه میکردیم تا آنکه عمر ازآن نهی کرد. ((نویسنده گوید این روایات قابل اعتماد نیست و ما توضیح این مطلب را ذیل روایت دوّم ازهمین باب ذکرکردیم. آیا چگونه میتوان گفت که که صحابهٔ رسولخدا (ص) از نهی اَبَدی آنحضرت دراینمورد بی‌اطّلاع

---

(۱)،(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۴۳۸و ۴۴۱.

بودند؟! ویا چطور ممکن است بگوئیم صحابهٔ رسولخدا (ص) از جواز متعه بی‌خبربودند ویا اطلاع داشتند ولی هیچکدام درمقابل عمر اعتراض نکردند و حتّی علی (ع) نیز سکوت کرد، آنهم کاری که دارای لذّت ازبرای مردم بود هیچکس اعتراضی ننمود. آری شیعه برای جواز متعه به این روایات استناد میکند درحالیکه از خود ائمهٔ شیعه درحرمت متعه روایاتی آمده مانند روایت دوّم از همین باب و روایات دیگری که درذیل آن ذکرکردیم. و حتّی بیهقی نقل کرده که: إِنَّ جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ سُئِلَ عَنِ الْمُتْعَةِ؟ فَقَالَ هِيَ الزِّنَا بِعَيْنِهِ. یعنی، ازجعفربن محمّد (ع) از مُتعه سئوال گردید؟ فرمود: مُتعه همان زنا میباشد. بنابراین درمورد نهی عُمَر چنانکه از کتب معتبرتاریخ وصِحاح استفاده میشود باید گفت که عمر پیش خود فکر میکرد حکم نَسْخ متعه به بعضی ازمردم نرسیده و شاید همه ندانند و لذا درحضور صحابه بطورعلنی وبصراحت وبلکه بنمایندگی از ایشان بیان داشت که پیامبر (ص) مُتْعه را نَسْخ نموده وگفت گویا این نسخ به گوش بعضی‌ها نرسیده است. و صحابه نیز درمقابل سخن عمر با سکوت خود سخن او را تصدیق وموافقت خودرا اعلام داشتند و هیچ اعتراضی نکردند.)).

۷ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: لَمَّا وَلِيَ عُمَرُبْنُ الْخَطَّابِ، خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) أَذِنَ لَنَا فِي الْمُتْعَةِ ثَلَاثًا، ثُمَّ حَرَّمَهَا وَاللّٰهِ! لَا أَعْلَمُ أَحَدًا يَتَمَتَّعُ وَهُوَ مُحْصِنٌ إِلَّا رَجَمْتُهُ بِالْحِجَارَةِ. إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنِي بِأَرْبَعَةٍ يَشْهَدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ أَحَلَّهَا بَعْدَ إِذْ حَرَّمَهَا(1).

یعنی، از اِبْنِ عُمَر روایت شده که گفت: زمانیکه عمربن خطاب به فرمانروایی رسید، خطبه خواند وگفت: همانا رسولخدا (ص) در متعه سه‌بار به ما اجازه داد، سپس آنرا حرام نمود. قسم به‌خدا ندانم مرد زن داری که متعه کند مگرآنکه اورا سنگسارش کنم. مگرآنکه چهار شاهد بیاورد که رسولخدا (ص) پس ازحکم به حُرمت، آنرا حلال نمود.

---

(۱) سنن ابن ماجه / ج۱/ص ۶۳۱.

۸ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: أَبْصَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) رَجُلًا شَعِثًا شَعْرُ رَأْسِهِ وَسِخَةً ثِيابُهُ سَيِّئَةً حالُهُ فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مِنَ الدِّينِ الْمُتْعَةُ.[1]

یعنی،از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) مردی را دید موپریشان موی سر او ژولیده جامه‌های او چرکین حال او بد، فرمود رسولخدا (ص): از دین متعه است (یعنی زنی را اجیر کنی برای شستشو و پاکیزه کردن خود).

۹ـ اِنَّ عَلِيًّا (ع) بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلًا لايَرَىٰ بِالْمُتْعَةِ بَأْسًا فَقالَ: إِنَّكَ تائِهٌ اِنَّهُ نَهىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَنْها وَ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ يَوْمَ خَيْبَرَ.[2]

یعنی،همانا به علی (ع) خبر رسید که مردی درمتعه کردن باکی نمی‌بیند، (به او) فرمود: همانا تو (از راه حقّ) گمشده وسرگردانی، همانا رسولخدا (ص) از متعه و از گوشتهای خران اهلی درروزخیبر نهی نمود.

(۴۱) باب نکاح المحرم والتّحلیل والعبد

۱ـ ج عَنْ عُثْمانَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: لايَنْكِحُ الْمُحْرِمُ وَ لايُنْكِحُ وَ لايَخْطُبُ.[3]

یعنی،از عثمان روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: مُحْرِم نکاح نمیکند برای خود و دیگری را به نکاح نمی‌دهد و خواستگاری نیز نمی‌کند (ویا خطبهٔ عقد نیز نمی‌خواند. شرح این حدیث در باب هیجدهم از کتاب حجّ وعمره ذکرگردید، و احادیث دیگری نیز در اینمورد درکتاب حجّ نقل گردید مراجعه شود).

۲ـ ج وش عَنْ عَبْدِاللّٰهِ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) الْمُحِلَّ وَ الْمُحَلَّلَ لَهُ.[4]

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۳/ص۳۴۰. (۲) سنن النسائی/ ج۶/ص۱۲۵و۱۲۶.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۳۶.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲ /ص ۳۳۶ ووسائل الشیعه /ج۱۲/ص ۲۱۱ و المصنف / ج۶/ص ۲۶۹ و مسندالامام زید/ص ۳۲۴.

یعنی: از عَبْدُاللّهِ بْنِ مَسْعُود (رض) روایت شده که گفت: رسول‌خدا (ص) لعن نمود مُحَلِّل (یعنی مردی که زن مطلّقه به سه بار طلاق را بخاطر آنکه اورا برای شوهر اوّلش حلال کند، بگیرد) و (نیز لعن نمود) کسی را که مُحَلِّل برای او چنین کاری میکند.

توضیح: بدانکه طلاق بیشتر از دومرتبه جایز نیست و مردی که دوبار زنش را طلاق دهد و به او رجوع کند یا دوبار اورا طلاق دهد و پس از هر طلاق عقدش نماید هرگاه برای سوّمین بار اورا طلاق دهد دیگر نمی‌تواند به آن زن رجوع و یا اورا عقد نماید مگر آنکه آن زن با مرد دیگری ازدواج نماید و تصادفاً این ازدواج نیز منجرّ به طلاق شود چنانکه خدا درسورهٔ بقره آیهٔ ۲۳۰ می‌فرماید: ...فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَاتَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا... یعنی: اگر شوهر همسر خودرا برای سوّمین بار طلاق دهد آن زن دیگر برای او حلال نیست تا اینکه با مرد دیگری نکاح کند، وچنانچه شوهر دوّم نیز اورا طلاق دهد آنوقت شوهر اوّل میتواند اورا بگیرد... پس اینکه امروزه عدّه‌ای مُحَلِّل میشوند و از اوّل قرار میگذارند که زن مطلّقه به سه طلاق را گرفته و سپس اورا طلاق دهند عملشان با کتاب خدا وسُنّت رسول (ص) مخالف و مشمول لعن رسول‌خدا (ص) می‌باشند زیرا از کلام‌خدا که درآیهٔ فوق فرموده: «شوهر دوّم باید زن را به نکاح خود درآورد و نیز فرموده چنانچه زن با شوهر دوّم هم نتوانست زندگی کند و اتّفاقاً کارشان به جدائی وطلاق کشید»، استفاده میشود که غرض از ازدواج دوّم نه تنها مُتعه (که درآن طلاق وسایر قوانین نکاح ملاحظه نشده) نمی‌باشد بلکه عمل محلّل نیز نمی‌تواند باشد، زیرا مُحَلِّل از ابتداء قرارداد میکنند که فقط برای مدّت معیّن ومعلومی زنِ مطلّقه به سه طلاق را نگهدارد وپس از آنمدتِ معیّن و همخوابی با آن زن اورا طلاق دهد وچنین کاری همان متعه (یا ازدواج موقت) می‌باشد که جایز نیست. بنابراین عقد شوهر دوّم باید مُنَجَّز باشد نه مشروط به طلاق. حال اگر قصد او منجّز بود و بقصد تحلیل ورهائی زن، او را عقد ننمود، وبعداً طلاقی پیش آمد اشکالی ندارد.

۳- ج عَنْ جَابِرٍ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: أَيُّمَا عَبْدٍ تَزَوَّجَ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَهُوَ عَاهِرٌ. وَفِي رِوَايَةٍ: فَنِكَاحُهُ بَاطِلٌ.[1]

یعنی، از جابر روایت شده از رسولخدا (ص) که فرمود: هربنده‌ای که بدون اذنِ مَوالی خود تزویج کند او زناکار است. و درروایتی: نکاح او باطل است.

۴- ش عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَيُّمَا امْرَأَةٍ حُرَّةٍ زَوَّجَتْ نَفْسَهَا عَبْدًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَقَدْ أَبَاحَتْ فَرْجَهَا وَ لَاصَدَاقَ لَهَا.[2]

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: هر زن آزادی که خودرا تزویج کند به‌بنده‌ای بدون اذن آقایاو، پس حقّاً فرج خودرا مباح کرده وصداق ومهری برای او نیست.

ابواب الطّلاق والعدّة

(۴۲) باب جواز الطّلاق للحاجة وکراهته مع عدمها

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا حَكِيمًا.[3]

۱- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ الطَّلَاقُ.[4]

یعنی، از اِبْنِ عُمَر روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: بدترین حلالها نزدخدای عَزَّوَجَلّ طلاق است.

۲- ج قَالَ النَّبِيُّ (ص): لَيْسَ مِنَّا مَنْ خَبَّبَ امْرَأَةً عَلَى زَوْجِهَا أَوْ عَبْدًا عَلَى سَيِّدِهِ.[5]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه زنی را برشوهرش بدبین کند و

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۶ والمصنف/ ج۷/ص ۲۴۳.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۴/ص ۵۲۴.
(۳) قرآن/سورهٔ نساء/آیهٔ ۱۳۰
(۴) و (۵) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۷.

یا بنده ای را برسیدش ازما نیست.

۳ـ ج قالَ النَّبِیُّ (ص): لاتَسْأَلُ الْمَرْأَةُ طَلاقَ أُخْتِها لِتَسْتَفْرِغَ صَحْفَتَها وَ لِتَنْکِحَ فَإِنَّما لَها ما قُدِّرَ لَها[1].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: زن نباید طلاق خواهرخودرا بخواهد که اورا ازنکاح بی بهره نماید و زوج اورا به نکاح آورد، زیرا برای او همان چیزیست که مقدّرگردیده.

۴ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَوْصانِی جَبْرَئِیلُ بِالْمَرْأَةِ حَتّیٰ ظَنَنْتُ أَنَّهُ لایَنْبَغِی طَلاقُها إِلّامن فاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ[2].

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت رسولخدا (ص) فرمود: جبرئیل مرا نسبت به زن سفارش کرد تا اندازه ای که گمان کردم طلاق او سزاوار نیست مگر از کارزشت واضحی.

۵ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قالَ: بَلَغَ النَّبِیَّ (ص) أَنَّ أَبا أَیُّوبَ یُرِیدُ أَنْ یُطَلِّقَ امْرَأَتَهُ فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّ طَلاقَ أُمِّ أَیُّوبَ لَحُوبٌ أَیْ إِثْمٌ[3] وَعَنِ الْباقِرِ (ع) قالَ: مَرَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِرَجُلٍ فَقالَ: ما فَعَلَتَ امْرَأَتَکَ ؟ قالَ: طَلَّقْتُها یا رَسُولَ اللّٰهِ، قالَ: مِنْ غَیْرِ سُوءٍ ؟ قالَ: مِنْ غَیْرِسُوءٍ، قالَ: نَعَمْ، ثُمَّ مَرَّ بِهِ، فَقالَ: ما فَعَلَتَ امْرَأَتَکَ؟ قالَ طَلَّقْتُها، قالَ: مِنْ غَیْرِسُوءٍ ؟ قالَ: مِنْ غَیْرِسُوءٍ، فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ یُبْغِضُ أَوْ یَلْعَنُ کُلَّ ذَوّاقٍ مِنَ الرِّجالِ وَ کُلَّ ذَوّاقَةٍ مِنَ النِّساءِ[4].

یعنی، از جعفربن محمّد روایت شده که گفت خبر به رسولخدا (ص) رسید که اَبُواَیُّوب میخواهد زنش را طلاق دهد، فرمود که طلاق اُمّ اَیُّوب گناه است. و از حضرت باقر روایت شده که گفت رسولخدا (ص) به مردی گذشت، به او فرمود: زنت چه کرد؟ گفت طلاقش دادم یا رَسُولَ اللّٰه، فرمود: بدون بدی؟ گفت: آری، سپس باز به او برخورد و فرمود زنت چه کرد؟ عرض کرد طلاقش دادم، فرمود: بدون بدی؟ گفت: بدون بدی، رسولخدا (ص) فرمود: خدای عَزَّوَجَلّ دشمن میدارد و یا لعن

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۷.

(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۱۲۱.

(۳) و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

میکند هرمرد چشنده و هرزن چشنده را .

۶ــ ش قال رسول الله (ص): تَزَوَّجُوا وَ لَاتُطَلِّقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَزُّ مِنْهُ الْعَرْشُ[1]. وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ: تَزَوَّجُوا وَ لَاتُطَلِّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ لَايُحِبُّ الذَّوَّاقِينَ وَ الذَّوَّاقَاتِ[2].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: همسرگیرید و طلاق ندهید کهاز طلاق عرش میلرزد. و در روایت دیگر: رها نسازید زیرا خدا مردان چشنده و زنان چشنده‌را دوست نمیدارد.

۷ــ جوش عَنْ ثَوْبَانَ (رض) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَالَ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهَا طَلَاقاً مِنْ غَيْرِ بَأْسٍ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ[3].

یعنی، از ثَوْبَان (رض) روایت شده‌که رسولخدا (ص) فرمود: هرزنی که از شوهر خود بدون جهت طلاق بخواهد پس بوی بهشت براوحرام است.

۸ــ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): خَمْسٌ لَايُسْتَجَابُ لَهُمْ: رَجُلٌ جُعِلَ بِيَدِهِ طَلَاقُ امْرَأَتِهِ وَ هِيَ تُؤْذِيهِ وَ عِنْدَهُ مَا يُعْطِيهَا وَلَمْ يُخَلِّ سَبِيلَهَا وَ رَجُلٌ أَبَقَ مَمْلُوكُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ لَمْ يَبِعْهُ، وَ رَجُلٌ مَرَّ بِحَائِطٍ مَائِلٍ وَ هُوَ يُقْبِلُ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُسْرِعِ الْمَشْيَ حَتّٰى سَقَطَ عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ أَقْرَضَ رَجُلًا فَلَمْ يُشْهِدْ عَلَيْهِ، وَ رَجُلٌ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَ قَالَ: اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي وَ لَمْ يَطْلُبْ[4].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: پنجکس دعایش مستجاب نگردد: مردیکه طلاق زنش بدست اوست و آنزن اورا اذیّت میکند و نزد او مالی هست که‌باو بدهد و اورا رها نمیکند، و مردیکه اسیر مملوک او سه‌مرتبه گریخته و اورا نفروشد، و مردیکه به‌دیوار مُشْرِف بخرابی بگذرد درحالیکه دارد خراب میشود و تند نرود تا بر سر او ساقط گردد، و مردیکه به‌مرد دیگر قرض دهد و شاهد نگیرد و مردیکه درخانه‌اش بنشیند و بگوید خدایا مرا روزی بده و طلب نکند.

---

(۱) و (۲) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۲۶۸.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۳۷ و وسائل الشیعه / ج۱۵/ص۴۹۰و المصنف / ج۶/ص ۵۱۵.
(۴) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۲۷۰.

(۴۳)باب لاطلاق قبل النّكاح

۱- ج قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): لاطَلاقَ إِلّا فِيما تَمْلِكُ وَ لاعِتْقَ إِلّا فِيما تَمْلِكُ، وَ لابَيْعَ إِلّا فِيما تَمْلِكُ وَ لاوَفاءَ نَذْرٍ إِلّا فِيما تَمْلِكُ[1].

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: طلاق نباشد مگرآنچه مالک باشی وعتق نباشدمگر درآنچه مالک باشی و خرید و فروشی نباشدمگردرآنچه مالک باشی و وفاء بەنذر نباشد مگر درآنچه مالک باشی، (مثلاً اگر بگوید :هرگاه من با فلان زن ازدواج کردم آنزن طلاق داده شده و رهاست ،پس بعدازازدواج باآنزن این طلاق واقع نمی‌شود).

۲- ش قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص): لاطَلاقَ إِلّا بَعْدَ نِكاحٍ وَ لاعِتْقَ إِلّا بَعْدَ مِلْكٍ[2].

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: طلاقی نیست مگرپس از نکاح و عتقی نیست مگرپس از ملک.

(۴۴)باب الوسوسة بالطّلاق

ج قالَ النَّبِيُّ(ص): تَجاوَزَ اللّهُ لِأُمَّتِي ما حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسُها ما لَمْ تَكَلَّمْ بِهِ أَوْ تَعْمَلْ بِهِ[3].

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: خدا برای امّتم آنچه درجانش خیال کند چشم‌پوشی کندمگرآنچه‌را بەزبان آورد ویا بەآن عمل نماید.

(۴۵) باب الجدّ و الهزل فی الطّلاق

ج قالَ النَّبِيُّ(ص): ثَلاثٌ جِدُّهُنَّ جِدٌّ وَ هَزْلُهُنَّ جِدٌّ: النِّكاحُ وَ الطَّلاقُ و الرَّجْعَةُ[4].

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: سەچیزاست کەجدّی وراستی‌آن جدّی است

---

(۱)،(۳)و(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۷و۳۳۸.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۵/ص ۲۸۶والمصنف/ج۶/ص۴۱۶ و ۴۱۷و۴۱۸ و مسندالامام زید/ص ۳۲۷.

و شوخی آن نیز جدّی است: نکاح وطلاق ورجوع (پس اگر مردی درحضور شهود ازدواج کرد ویا طلاق داد ویا رجوع نمود، پس ملتزم است بعمل کردن به آن ونمیتواند بگوید شوخی کردم).

(۴۶) باب طلاق الصّغیر و النّائم والمعتوه والمکره

۱ـ ج عَنْ عَلِیّ (رض) عَنِ النَّبِیّ (ص) قَالَ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتّٰی یَسْتَیْقِظَ وَ عَنِ الصَّبِیّ حَتّٰی یَحْتَلِمَ، وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتّٰی یَعْقِلَ.(۱)

یعنی، از علی (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: از سه کس قلم تکلیف برداشته شده: از خواب تا بیدار گردد واز طفل تا محتلم شود واز مجنون تا عاقل شود.

۲ـ ج قَالَ النَّبِیُّ (ص): کُلُّ طَلَاقٍ جَائِزٌ إِلَّا طَلَاقَ الْمَعْتُوهِ الْمَغْلُوبِ عَلٰی عَقْلِهِ.(۲)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرطلاقی جایزاست جُزطلاق ناقص العقلی که اختلال حواس دارد.

۳ـ ج قَالَ النَّبِیُّ (ص): لَاطَلَاقَ وَلَاعَتَاقَ فِی إِغْلَاقٍ.(۳)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: طلاق وعتقی نباشد درمورد اکراه ویا درمورد خشمی که شخص را ازحدّ اعتدال خارج میکند.

(۴۷) باب عدد الطّلاق و نسخ المراجعة بعد التّطلیقة الثّالثة

۱ـ ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) قَالَ: کَانَ الرَّجُلُ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ فَهُوَ أَحَقُّ بِرَجْعَتِهَا وَ إِنْ طَلَّقَهَا ثَلَاثًا فَنُسِخَ ذٰلِکَ بِقَوْلِهِ تَعَالٰی: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ».(۴)

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده که گفت: چنین بودکه هرگاه مرد زن خودرا طلاق میداد، سزاوارتر بود به رجوع و اگرچه اورا سه طلاق

---

(۱)، (۲)، (۳) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۸ و ۳۳۹.

میداد، پس این عمل نسخ گردید به‌کلام‌خدا که (درسورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۹) میفرماید: **طلاق دوبار است، پس از آن یا نگهداشتن بخوبی ویا رها کردن با نیکی.**

و بدانکه جملهٔ «اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ» که‌خدا درآیه فرموده دلالت دارد که دوطلاق ویا سه طلاق اگر مرّهٔ واحده باشدودریکمجلس زن را دوطلاقه ویا سه‌طلاقه‌کنند صحیح‌نیست پس نمیتوانند بگویدهِیَ طٰالِقٌ ثَلاٰثاً بلکه باید طلاق مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ باشد وجملهٔ هِیَ طٰالِقٌ ثَلاٰثاً یک مرتبه محسوب میشود و آیات سورهٔ طلاق نیزکه‌برای هرطلاق عدّه ذکرکرده مؤیّد این مطلب است. و همچنین جملهٔ اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰان دلالت دارد برامکان مشروعیّت رجوع زیرا اگر رجوع نباشد طلاق ثانی و ثالث ممکن نیست ومثلاً طلاق دوّم قبل ازرجوع (ویا عقدجدید برای طلاق اوّل) واقع نمیشود، زیرا طلاق مطلّقه معنی ندارد. واگرمردپس از طلاق دوّم رجوع‌کرد سپس طلاق سوّم را جاری کرد دیگر رجوع حلال نیست مگرآنکه زن با مردیگری ازدواج‌کنند و تصادفاً این‌ازدواج نیز به‌طلاق بیانجامد، که‌پس ازطلاق وگذشتن عدّه، زوج اوّل میتوانند بعقد جدید به‌او مراجعه‌کنند.

۲- ج عَنْ أَبِی الصَّهْبٰاءِ (رض) أَنَّهُ قٰالَ لِابْنِ عَبّٰاسٍ: أَتَعْلَمُ أَنَّمٰا كٰانَتِ الثَّلاٰثُ تُجْعَلُ وٰاحِدَةً عَلٰی عَهْدِ النَّبِیِّ (ص) وَ أَبِی بَكْرٍ وَ ثَلاٰثاً مِنْ إِمٰارَةِ عُمَرَ فَقٰالَ ابْنُ عَبّٰاسٍ: نَعَمْ(۱)

یعنی، از اَبِی الصَّهْبٰاء روایت شده‌که او به اِبْنِ عَبّٰاس گفت: آیا میدانی که‌درزمان رسولخدا (ص) و ابوبکر و سه‌سال از امارت عمر سه‌طلاق یکی بود؟ اِبْنِ عَبّٰاس گفت: بلی.

۳- ج قٰالَ ابْنُ عَبّٰاسٍ (رض): كٰانَ الطَّلاٰقُ عَلٰی عَهْدِ النَّبِیِّ (ص) وَ أَبِی بَكْرٍ وَ سَنَتَیْنِ مِنْ خِلاٰفَةِ عُمَرَ طَلاٰقُ الثَّلاٰثِ وٰاحِدَةً فَقٰالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطّٰابِ: إِنَّ النّٰاسَ قَدِ اسْتَعْجَلُوا فِی أَمْرٍ قَدْ كٰانَتْ لَهُمْ فِیهِ أَنٰاةٌ فَلَوْ أَمْضَیْنٰاهُ عَلَیْهِمْ فَأَمْضٰاهُ عَلَیْهِمْ(۲)

یعنی، ابن عباس گفته: طلاق درزمان پیامبر (ص) و ابوبکرودوسال

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۳۹و ۳۴۰ و المصنف/ ج۶/ص ۳۹۲

ازخلافت عمر سه طلاق یکی بود، پس عمر بن خطاب گفت که مردم در کاری که مهلت داده شده (سفارش شده که آن را به تدریج انجام دهند) عجله می‌کنند پس ای کاش آن را برایشان امضاء کنیم، پس امضاء کرد.

۴- ج إِنَّ رُكَانَةَ بْنَ عَبْدِ يَزِيدَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ فَحَزِنَ عَلَيْهَا حُزْنًا شَدِيدًا فَسَأَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَيْفَ طَلَّقْتَهَا؟ قَالَ ثَلَاثًا، قَالَ: فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ. قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّمَا تِلْكَ وَاحِدَةٌ فَارْجِعْهَا إِنْ شِئْتَ. قَالَ فَرَاجَعَهَا [۱].

یعنی، همانا رُکانَةَ بْنِ عَبْدِیَزید زنش را در مجلس واحد سه طلاقه نمود، پس او را بر آن زن حُزن شدیدی فرا گرفت، رسول‌خدا (ص) از او سؤال نمود چگونه او را طلاق دادی؟ گفت: سه طلاق، فرمود: آیا در مجلس واحد؟ گفت: آری، رسول‌خدا (ص) فرمود: همانا آن یک طلاق محسوب است، پس به او مراجعه‌نما اگر میل داری، گوید پس به آن زن رجوع نمود.

۵- ج عَنْ رُكَانَةَ بْنِ عَبْدِ يَزِيدَ (رض) قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ (ص) فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي طَلَّقْتُ امْرَأَتِي الْبَتَّةَ فَقَالَ: مَا أَرَدْتَ بِهَا؟ قُلْتُ: وَاحِدَةً، قَالَ: وَاللَّهِ قُلْتُ: وَاللَّهِ، قَالَ: فَهُوَ مَا أَرَدْتَ [۲].

یعنی، روایت شده از رُکانَةَ بْنِ عَبْدِیَزید که گفت آمدم خدمت رسول الله (ص) و گفتم من زنم را طلاق قطعی دادم، فرمود: چه را ده کردی؟ گفتم یک طلاق را ده کردم، فرمود: بخدا قسم میخوری؟ گفتم: قسم به خدا، فرمود: همانرا که را ده کرده‌ای میباشد.

۶- ج وش قَالَ النَّبِيُّ (ص): طَلَاقُ الْأَمَةِ تَطْلِيقَتَانِ وَعِدَّتُهَا حَيْضَتَانِ [۳].

یعنی، رسول‌خدا (ص) فرمود: طلاق کنیز دو طلاق است و عدّهٔ او دو حیض است. ((و بعضی گفته اند این در صورتی است که شوهرش نیز عبد باشد ولی در صورتیکه حرّ باشد طلاق او سه بار است زیرا چنانکه در حدیث آمده طلاق با مردان است و با زنان عدّه میباشد. و نیز رسول‌خدا (ص) فرموده: إِنَّمَا الطَّلَاقُ لِمَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ [۴])).

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۳۴۰ والمصنف/ ج ۶/ص ۳۶۲.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۳۴۱ و وسائل الشیعه/ ج ۱۵/ص ۴۶۹.
(۴) سنن ابن ماجه/ ج ۱/ص ۶۷۲.

(۴۸) باب طلاق السّنّة والرّجعة

قال اللّه تعالی:ـ يا أيّها النّبيّ إذا طلّقتم النّساء فطلّقوهنّ لعدّتهنّ و أحصوا العدّة و اتّقوا اللّه ربّكم.ـ[۱]

°°

۱ـ ش عن جعفر بن محمّد (ع) قال: لا يقع الطّلاق إلاّ على كتاب اللّه و السّنّة لأنّه حدّ من حدود اللّه عزّوجلّ، يقول «إذا طلّقتم النّساء فطلّقوهنّ لعدّتهنّ و أحصوا العدّة» و يقول: «و أشهدوا ذوي عدل منكم» و يقول: «تلك حدود اللّه و من يتعدّ حدود اللّه فقد ظلم نفسه» و أنّ رسول اللّه (ص) ردّ طلاق عبد اللّه بن عمر لأنّه كان على خلاف الكتاب و السّنّة.[۲]

يعنی، از جعفر بن محمّد (ع) روايت شده که گفت: طلاق واقع نميشود مگر آنکه برطبق دستور کتاب خدا و سُنّت رسول (ص) باشد زيرا آن حدّی از حدود خدای عَزّوَجَلّ است که خدا يتعالی (درسورۀ طلاق آيۀ ۱) ميفرمايد: «هرگاه خواستيد زنان را طلاق دهيد پس بوقت عدّه طلاق دهيد و عِدّه را بشماريد (وايّام آنرا ضبط نمائيد)»، و (نيز درهمان سوره آيۀ ۲) ميفرمايد: «و دونفر عادل را ازخود گواه بگيريد»، و (درآيۀ ۱ نيز) میفرمايد: «اين حدود خداست وکسيکه حدود خدا را تجاوزکند بهخود ستم نموده است»، و همانا رسولخدا (ص) طلاق عَبْداللّه بن عُمَر را ردّ نمود زيرا آن طلاق برخلاف کتاب خدا و سُنّت رسول بود.

۲ـ ج عن ابن عمر (رض) أنّه طلّق امرأته و هي حائض على عهد رسول اللّه (ص) فسأل عمر رسول اللّه (ص) عن ذلك فقال: مُرْهُ فليراجعها ثمّ ليمسكها حتّى تطهر ثمّ تحيض ثمّ تطهر ثمّ إن شاء أمسك و إن شاء طلّق قبل أن يمسّ، فتلك العدّة الّتي أمر أن تطلّق

---

(۱) قرآن/سورۀ طلاق/آيۀ ۱.
(۲) وسائل الشيعه / ج ۱۵/ص ۲۷۵.

لَهَا النِّسَاءُ(۱)!

یعنی،روایت شده از إبْنِ عُمَر که او زنش را درحال حیض طلاق داد درزمان رسولخدا (ص)،پس عُمَر از رسولخدا (ص) دراینمورد سئوال نمود،فرمود: بهاو امرکن کهبهاو مراجعهکند سپس اورا نگهدارد تا پاک شود سپس حیض شود،سپس پاک گردد،پس ازآن اگر خواست اورا نگهدارد وگرنه پیش ازآنکهاورا مسّ کند یعنی همبسترشود اورا طلاق دهد،پس عدّهای کهبهآن امرشده زنان طلاق دادهشوند این است.

۳- ش إِنَّ ابْنَ عُمَرَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ عَلٰى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَ هِیَ حٰائِضٌ فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنْ يُرٰاجِعَهٰا وَلَمْ يَحْسُبْ تِلْكَ التَّطْلِيقَةَ(۲)!

یعنی،همانا إبْنِ عُمَر درزمان رسولخدا (ص) زن خودرا درحالحیض طلاق داد،پس رسولخدا (ص) اورا امرنمود کهبهآن زن رجوع کند و آن طلاق را بحساب نیاورد.

۴- ش إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) رَدَّ طَلاٰقَ ابْنِ عُمَرَ وَ قَدْطَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاٰثاً وَ هِیَ حٰائِضٌ فَلَمْ يَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) ذٰلِكَ شَيْئاً(۳)!

یعنی،همانا رسولخدا (ص) طلاق إبْنِ عُمَر را ردّ نمود زیرا اوزنش را درحال حیض سهطلاقه کردهبود،پس رسولخدا (ص) آنرا چیزی ندید.

۵- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) يَقُولُ: طَلَّقَ عَبْدُاللّٰهِبْنُ عُمَرَ امْرَأَتَهُ ثَلاٰثاً فَجَعَلَهٰا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وٰاحِدَةً وَ رَدَّهُ إِلَى الْكِتٰابِ وَ السُّنَّةِ(۴)!

یعنی،روایت شده ازجعفربن محمّدکه میفرمود:عَبْدُاللّٰهِبْنُعُمَرزنشرا سهطلاق داد پس رسولخدا (ص) آنرا یک طلاق داد و آنرا بهکتاب و سُنَّت رجوع داد.

توضیح:بدانکه طلاق سُنَّت درمورد زن مدخولهای کهحیض میشود آنستکه زن بهنگام طلاق ازخون حیض ونفاس پاک و نیز در طُهْر

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۴۱ و المصنف/ ج۶/ص ۳۵۸

(۲)،(۳)و (۴) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص۲۷۶،۲۹۹و۳۱۸.

غَیْرُمُواقعه باشد یعنی درآن پاکی که طلاق داده میشود شوهر با او نزدیکی نکرده باشد، امّا درمورد زن حامله ویا زن غیرمدخوله یعنی زنیکه پس از ازدواج هنوز شوهر با او نزدیکی ننموده است پس درهروقت که باشد شوهر میتواند طلاق دهد. و هرگاه مردی زنش را که با او آمیزش داشته درحال حیض طلاق دهد، آیا چنین طلاقی واقع میشود یا خیر؟ اختلاف است، عدّه‌ای از فقهاء گفته‌اند چنین طلاقی‌که آنرا طلاق بدعی گویند، واقع نمیشود ولی عدّه‌ای دیگر گفته‌اند واقع میشود، و بنظرما أرجح آنستکه بگوئیم واقع نمیشود زیرا سُنّت رسول(ص) آنرا اجازه نداده است.

۶ـ ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: کَانَتْ تَحْتِی امْرَأَةٌ أُحِبُّهَا وَ کَانَ أَبِی یَکْرَهُهَا فَأَمَرَنِی أَنْ أُطَلِّقَهَا فَأَتَیْتُ النَّبِیَّ(ص) فَذَکَرْتُ لَهُ، فَقَالَ: یَا عَبْدَاللّٰهِ طَلِّقِ امْرَأَتَکَ.(۱)

یعنی، از عَبْدُاللّٰهِ بْنِ عُمَر روایت شده که گفت زنی داشتم درتحت اختیارم و دوستش داشتم، ولی پدرم بدش میآمد و مرا امر کرد به طلاق او، پس آمدم خدمت رسولخدا (ص) و به او عرض کردم، حضرت فرمود: ای عَبْدَاللّٰه زنت را طلاق بده.

۷ـ ج عَنْ عُمَرَ (رض) أَنَّ النَّبِیَّ(ص) طَلَّقَ حَفْصَةَ ثُمَّ رَاجَعَهَا(۲).

یعنی، از عمر روایت شده که: رسولخدا (ص) حَفْصه را طلاق داد سپس مراجعه کرد.

۸ـ عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، أَنَّ عِمْرَانَ بْنَ الْحُصَیْنِ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ یُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ ثُمَّ یَقَعُ بِهَا وَ لَمْ یُشْهِدْ عَلٰی طَلَاقِهَا وَلَاعَلٰی رَجْعَتِهَا فَقَالَ عِمْرَانُ: طَلَّقْتَ بِغَیْرِسُنَّةٍ، وَ رَاجَعْتَ بِغَیْرِ سُنَّةٍ! أَشْهِدْ عَلٰی طَلَاقِهَا وَ عَلٰی رَجْعَتِهَا(۳).

یعنی، از مطرف بن عَبْدِاللّٰه روایت شده که: عمران بن حصین سؤال شد از وضع مردی‌که زنش را طلاق دهد سپس با او نزدیکی کند، ولی برطلاق و رجوع به آنزن شاهدی نگیرد، پس عمران گفت:

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۴۱ و ۳۴۲.
(۳) سنن ابن ماجه / ج۱/ص ۶۵۲.

طلاق داده‌ای بغیر سُنّتِ رسول و رجوع‌کرده‌ای بغیر آنچه سُنّت مقرّر نموده است، شاهد بگیر برطلاق زن و بررجوع به او.

۹- ج قالَ مَحمودُبْنُ لَبیدٍ أُخْبِرَ النَّبیُّ(ص) بِرَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاثَ تَطْلیقاتٍ جَمیعًا فَقامَ غَضْبانَ ثُمَّ قالَ: أَیُلْعَبُ بِکِتابِ اللّٰهِ وَ أَنا بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ؟[1]

یعنی، محمودبْن لَبید گوید به رسولخدا (ص) خبردادندکه مردی زنش را سه طلاقه کرده تماماً (یعنی دریک مجلس) پس حضرت برخاست غضباک، سپس فرمود: آیا باکتاب خدا بازی میشود درحالیکه من میان شمایم (چون درکتاب خدا فرموده: الطلاق مرتان و سه طلاق در مجلس واحده مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ نیست چنانکه شرح آن درباب قبل ذکر گردید).

۱۰- ش عَنِ الْباقِرِ (ع) قالَ: فی کِتابِ عَلِیٍّ (ع): اَنَّ امْرَأَةً أَتَتْ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَقالَتْ: یا رَسُولَ اللّٰهِ اَفْتِنی فی نَفْسی، فَقالَ لَها: فیما اُفْتیکِ؟ قالَتْ: إِنَّ زَوْجی طَلَّقَنی وَ أَنا طاهِرٌ، ثُمَّ أَمْسَکَنی لایَمَسُّنی حَتّیٰ إِذا طَمِثْتُ وَ طَهُرْتُ طَلَّقَنی تَطْلیقَةً أُخْریٰ، ثُمَّ أَمْسَکَنی لایَمَسُّنی إِلّا أَنَّهُ یَسْتَخْدِمُنی وَ یَریٰ شَعْری وَ نَحْری وَ جَسَدی حَتّیٰ إِذا طَمِثْتُ وَ طَهُرْتُ الثّالِثَةَ طَلَّقَنی التَّطْلیقَةَ الثّالِثَةَ، قالَ: فَقالَ لَها رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَیَّتُهَا الْمَرْأَةُ لاتَتَزَوَّجی حَتّیٰ تَحیضی ثَلاثَ حِیَضٍ مُسْتَأْنَفاتٍ، فَإِنَّ الثَّلاثَ حِیَضَ الَّتی حِضْتیها وَ أَنْتِ فی مَنْزِلِهِ إِنَّما حِضْتیها وَ أَنْتِ فی حِبالِهِ[2].

یعنی، از حضرت باقر (ع) روایت شده‌که گفت درکتاب علی است‌که زنی خدمت رسولخدا (ص) آمد و گفت یا رَسُولَ اللّٰه درباره من فتویٰ بده فرمود: درچه‌چیز فتویٰ بدهم؟ گفت: شوهرم مرا طلاق داد درحالیکه پاک بودم، سپس مرا نگه‌داشت و مرا مسّ نکرد تا حیض شدم و پاک گردیدم طلاق دیگری داد، سپس مرا نگاه‌داشت و مرا مسّ نکرد جز اینکه مرا خدمت میکرد و مو و گلوی مرا و جسد مرا میدید تا حیض شدم و پاک گردیدم ثالثاً مرا طلاق سوّم داد، رسولخدا (ص)

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۴۲.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۳۷۶.

فرمود: ایزن شوهر مرو تا سه مرتبه حیض شوی زیرا آن سه حیض که تو درمنزل او بودی آن حیض شدنی بود که تو در ریسمان او بودی.

توضیح: بدانکه بعضی گفته‌اند معنای این حدیث آنستکه هرگاه مردی زن مُطَلَّقهٔ خودرا هنگامی‌که آنزن درعدّه بسرمیبرد بدون‌رجوع برای دوّمین بار و سوّمین بار طلاق دهد، دوطلاق اخیر باطل بوده و فقط همان طلاق اوّل واقع و به‌حساب می‌آید، ولی این مطلب با ذیل حدیث‌که رسولخدا (ص) به‌آنزن میفرماید مجدّداً سه حیض عدّه نگه‌دار نمی‌سازد زیرا هرگاه طلاق اوّل واقع، و طلاق دوّم و سوّم بیهوده‌بوده، پس عدّهٔ آنزن نیز دراین مدّت روبه‌اتمام است، ودیگر احتیاج به‌عدّهٔ جدید ندارد، بنابراین باید گفت ظاهراین حدیث میخواهد بگوید سه‌طلاق بدون رجوع نیز واقع میشود. وممکن است این حدیث حمل شود براینکه شوهر آنزن درهرمرتبه بدون‌نزدیکی رجوع مینموده و سپس اورا طلاق میداده‌است. وبدانکه صیغهٔ طلاق بطور صریح آنستکه مثلاً مرد به‌زن خود بگوید أَنْتِ طَالِقٌ ویا نام زن را ذکرکند ومثلاً بگوید فَاطِمَةُ زَوْجَتِی طَالِقٌ. والبتّه مرد باید برای طلاق زن خود دونفرعادل را شاهدبگیرد.

(۴۹) باب لاتحلّ المطلّقة ثلاثاً لمطلّقها حتّی تنکح زوجاً غیره

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ: ... فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَاتَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَاجُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللّٰهِ ...(۱)

٥٥

۱ــ ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: إِنَّ امْرَأَةَ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيِّ جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ رِفَاعَةَ طَلَّقَنِي فَبَتَّ طَلَاقِي (وَ فِي رِوَايَةٍ: طَلَّقَنِي آخِرَ ثَلَاثِ تَطْلِيقَاتٍ) وَ إِنِّي نَكَحْتُ

---

(۱) قرآن/سورهٔ بقره/آیهٔ ۲۳۰.

بَعْدَهُ عَبْدَالرَّحْمٰنِ بْنَ الزَّبِيْرِ الْقُرَظِيّ وَ إِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ الْهُدْبَةِ، قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلٰى رِفَاعَةَ لَا، حَتّٰى يَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ وَ تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ(۱).

یعنی،از عایشه روایت شده که زن رِفَاعَة الْقُرَظِیّ حضور رسول‌خدا (ص) آمد و گفت یا رَسُولَ اللّٰه رِفَاعَه مرا طلاق قطعی یعنی سه طلاق داده و من پس از او به‌نکاح عبدالرّحمن قُرَظِیّ درآمده‌ام وهمانا با او مانند لبه‌وکناره جامه است (یعنی آنچه‌دارد سست ویا بقدری است که‌نمیرسد)،رسول‌خدا (ص) فرمود شاید میخواهی‌برگردی پیش رِفَاعَه،نه جایز نیست تااینکه بچشی لذّت وشیرینی جماع او را و او بچشد شیرینی جماع تورا.

۲- ج جَاءَتِ الْغُمَيْصَاءُ أَوِ الرُّمَيْصَاءُ (رض) إِلَى النَّبِيِّ (ص) تَشْتَكِي زَوْجَهَا أَنَّهُ لَايَصِلُ إِلَيْهَا فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ زَوْجُهَا،فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ هِيَ كَاذِبَةٌ وَ هُوَ يَصِلُ إِلَيْهَا وَلٰكِنَّهَا تُرِيدُ أَنْ تَرْجِعَ إِلٰى زَوْجِهَا الْأَوَّلِ فَقَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: لَيْسَ ذٰلِكِ لَكِ حَتّٰى تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ(۲).

یعنی،زنی بنام غُمَیْصاء ویا رُمَیْصاء خدمت رسول اللّٰه (ص) آمد از شوهرش شکایت میکرد که‌نمیرسد به‌او (یعنی نمیتواند دخول کند) پس چیزی نگذشت که‌شوهرش آمد و گفت یا رَسُولَ اللّٰه دروغ‌میگوید به‌او میرسد ولیکن او میخواهد به‌شوهر اوّل خود برگردد،رسول خدا (ص) فرمود:برای تو جایز نیست تا بچشی لذّت وشیرینی جماع شوهر دوّم را. (نویسنده‌گوید درمورد زنی‌که‌سه‌بار طلاق داده شده ونیز مُحَلِّل،قبلاً درآخرین باب از ابواب نکاح توضیحاتی‌داده شد هرکس خواهد مراجعه‌کند).

(۵۰) باب تخيير الزّوجة وتفويض أمرها إليها

۱- ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: خَيَّرَنَا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَاخْتَرْنَا

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۴۲و۳۴۳ و المصنف/ ج۶/ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۴۳.

اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ ،فَلَمْ يَعُدَّ ذٰلِكَ عَلَيْنا شَيْئاً(۱).

یعنی،روایت شده از عایشه که گفت :رسولخدا (ص) ما را مختار نمود که در زوجیّت او بمانیم و یا ما را رها کند و خدا ورسول او را اختیار کردیم و این برما چیزی شمرده نشد (یعنی طلاقی به حساب نیامد .بنابراین،هرگاه مردی به زنش اختیار داد که اگر خواست درزوجیّت شوهر باقی بماند و اگر نخواست از او جدا شود ،وآن زن شوهرو زندگی با اورا انتخاب نمود ،پس تخییر شوهر طلاقی بحساب نمی آید).

۲- ج وَ لَفْظُ مُسْلِمٍ فِي الْعِتْقِ: كانَ فِي بَرِيرَةَ ثَلاثُ قَضِيّاتٍ أَرادَ أَهْلُها أَنْ يَبِيعُوها وَ يَشْتَرِطُوا وَلاءَها فَقالَ(ص) :إِنَّ الْوَلاءَ لِمَنْ أَعْتَقَ وَ عَتَقَتْ فَخَيَّرَها رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَاخْتارَتْ نَفْسَها.قالَتْ : وَ كانَ النّاسُ يَتَصَدَّقُونَ عَلَيْها وَ تُهْدِي لَنا فَذَكَرْتُ ذٰلِكَ لِلنَّبِيِّ (ص) فَقالَ: هُوَ عَلَيْها صَدَقَةٌ وَ هُوَ لَكُمْ هَدِيَّةٌ فَكُلُوهُ . وَ عَنْ عائِشَةَ قالَتْ : إِنَّ بَرِيرَةَ أُعْتِقَتْ وَ هِيَ عِنْدَ مُغِيثٍ عَبْدٍ لِآلِ أَبِي أَحْمَدَ فَخَيَّرَها رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَ قالَ لَها : إِنْ قَرِبَكِ فَلاخِيارَ لَكِ ،رَواهُ أَبُوداوُدَ وَ أَحْمَدُ وَ لَفْظُهُ : إِذا أُعْتِقَتِ الْأَمَةُ فَهِيَ بِالْخِيارِ إِنْ تَشَأْ فارَقَتْهُ ما لَمْ يَطَأْها (۲).

یعنی،و لفظ مُسْلِم درباب عِتْق این است : دربَرِیرَه سه قضیّه بود: اوّل اهل او خواستند اورا بفروشند و شرط وَلاء کنند که رسولخدا (ص) فرمود : همانا وَلاء برای آزادکننده است ،دوّم بَرِیرَه آزاد شد پس رسولخدا (ص) اورا مخیّرکرد(که اگرخواست با شوهرش که عَبْد است بماند واگرخواست از او جدا شود) و او خودمختاری انتخاب کرد ،سوّم مردم برا و صدقه میدادند و او برای ما(یعنی برای عایشه) هدیه میداد ،پس عایشه این را به رسولخدا (ص) ذکرنمود ،رسولخدا (ص) فرمود برای او صدقه است ولی برای ما هدیه است بخورید آنرا .و از عایشه روایت است که بَرِیرَه آزاد شد و اونزد مُغِیث بود پس رسولخدا (ص) اورا مخیّرکرد و به او فرمود اگر با تو نزدیکی کند دیگر اختیار نداری.این را ابوداود و احمد

---

(۱)و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۴۳و ۳۴۴ والمصنف/ ج ۷/ص۱۱و ۱۲.

روایت کرده‌اند و لفظ احمد این استکه هرگاه کنیز آزاد شود او مختار است اگرخواست با شوهربماند ویا مفارقت کند مادامیکه با او جماع نکرده است. (نویسنده گوید درمورد آزادی و عتق بَرِیرَه قبلاً نیز احادیثی ذکرگردید، رجوع شود به باب مکاتبه از ابواب عِتْق).

۳- ج عَنْ حَمَّادِبْنِ زَیْدٍ (رض) قُلْتُ لِأَیُّوبَ: هَلْ عَلِمْتَ أَنَّ أَحَداً قَالَ فِی أَمْرُکِ بِیَدِکِ إِنَّهَا ثَلَاثٌ إِلَّا الْحَسَنَ؟ فَقَالَ: لَا، اللَّهُمَّ غَفْراً إِلَّا مَا حَدَّثَنِی قَتَادَةُ عَنْ کَثِیرٍ مَوْلَی بَنِی سَمُرَةَ عَنْ أَبِی سَلَمَةَ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: ثَلَاثٌ[1].

یعنی، از حَمّادِبْنِ زَیْد روایت شده‌که: به اَیُّوب گفتم آیا دانسته‌ای که درمورد جملهٔ اَمْرُکِ بِیَدِکِ (یعنی شوهر به‌زن خودبگوید امرتو بدست خودت وقصد طلاق کند) آیا کسی دراینمورد گفته‌که آن سه‌طلاق است بجزحَسَن؟ گفت: نه (سپس یادش آمدکه‌جزحسن کس دیگر نیز این مطلب را ذکرکرده، ازاینروگفت) خدایا بیامرزمرا که قَتادَه مرا حدیث کرد ازقول کَثِیر مَوْلی بَنِی‌سَمُرَه از اَبِی سَلَمَه از اَبِی‌هُرَیْرَه از رسولخدا (ص) که‌فرمود: سه تا است.

(نویسنده گوید قبلاً ما توضیح دادیم که‌سه‌طلاق دریک مجلس واقع نمی‌شود، پس اگر این حدیث صحیح‌باشد حمل میشودبریک طلاق بائِن‌که شوهر بعقد جدید میتواند زن را بگیرد).

(۵۱) باب الخلع

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی: فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا یُقِیمَا حُدُودَ اللّٰهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا فِیمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا[2].

۱- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) أَنَّ امْرَأَةَ ثَابِتِ بْنِ قَیْسٍ أَتَتِ النَّبِیَّ (ص) فَقَالَتْ: یَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا أَعْتِبُ عَلَیْهِ فِی خُلُقٍ وَلَا دِینٍ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۴۴ و ۳۴۵.
(۲) قرآن/ سورهٔ بقره/ آیهٔ ۲۲۹.

وَلٰكِنِّي أَكْرَهُ الْكُفْرَ فِي الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَتَرُدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: اقْبَلِ الْحَدِيقَةَ وَ طَلِّقْهَا تَطْلِيقَةً.[۱]

یعنی، روایت شده از ابْنِ عَبّاس که زن ثابِت بْنِ قَیْس خدمت رسول خدا (ص) آمد و گفت یا رَسُولَ اللّٰه برشوهرم اشکال اخلاقی ودینی ندارم ولیکن دوست ندارم صفت کفررا در اسلام (یعنی بسبب شدت نفرتی که از شوهرم دارم میترسم درزندگی کفران و ناسپاسی را پیش گیرم وچنین کاری را دوست ندارم)، پس رسولخدا (ص) فرمود: آیا باغ اورا به او ردّ میکنی؟ گفت آری، به ثابت فرمود: باغ را بپذیر و اورا طلاق بده طلاق قطعی.

توضیح: بدانکه خُلْع بضمّ خاء بمعنی کندن است و درفقه عبارت است از کندن لباس زوجیّت که هرگاه زن و شوهر نتوانند درزندگی خود اقامهٔ حدود الٰهی و حفظ ورعایت مقرّرات إلٰهی را بنمایند زن میتواند مَهْر یا مال دیگری به شوهرخود ببخشد وطلاق بگیرد. بنابراین هرگاه زنی مایل به ادامهٔ زندگی زناشوئی با شوهر خود نبود برای طلاق، صداق خود ویا مال دیگری را به شوهرش میبخشد و طلاق میگیرد واین طلاق بائن است. امّا درطلاق رجعی خدا فرموده مرد حقّ ندارد که آنچه را به زن خود داده پس بگیرد زیرا خودمرد مایل به طلاق است نه زن.

۲- ج وَ عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ اَنَّ امْرَأَةَ ثابِتِ بْنِ قَيْسٍ اخْتَلَعَتْ مِنْهُ فَجَعَلَ النَّبِيُّ (ص) عِدَّتَهَا حَيْضَةً.[۲] وَ اخْتَلَعَتِ الرُّبَيِّعُ بِنْتُ مُعَوِّذٍ عَلٰى عَهْدِ النَّبِيِّ (ص) فَأَمَرَهَا أَوْ أُمِرَتْ أَنْ تَعْتَدَّ بِحَيْضَةٍ.[۳]

یعنی، و از ابْنِ عَبّاس روایت است که زن ثابِت بْنِ قَیْس خودرا بواسطهٔ خُلْع از ثابت جدا نمود، پس رسولخدا (ص) عدهٔ اورا یک حیض قرار داد و رُبَیِّع بِنْتِ مُعَوِّذ نیز درزمان رسولخدا (ص) خودرا بعنوان خُلْع از شوهرش جدا کرد، پس رسولخدا (ص) یا دیگری اورا امر کرد که یک حیض عدّه نگهدارد. (نویسنده گوید در عدّهٔ مُخْتَلِعَه اختلاف است وبسیاری از فقهاء قائلند که عدّهٔ اوسه حیض است واز بعضی آثار دیگر نیز چنین استفاده میشود که عدّهٔ مختلعه مانند عدّهٔ طلاقهای دیگر است).

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۳۴۵ والمصنف/ ج ۶/ص ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۴۸۳.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۳۴۶ و المصنف / ج ۶/ص ۵۰۶.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۳۴۶.

(۵۲) باب الإیلاء و تحریم الزّوجة

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ(۱).

۱ـ ج عَنْ أَنَسٍ (رض) قَالَ: آلَى رَسُولُ اللّٰهِ مِنْ نِسَائِهِ وَكَانَتِ انْفَكَّتْ رِجْلُهُ فَأَقَامَ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ تِسْعًا وَ عِشْرِينَ لَيْلَةً ثُمَّ نَزَلَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ آلَيْتَ شَهْرًا فَقَالَ: الشَّهْرُ تِسْعٌ وَ عِشْرُونَ(۲).

یعنی، از اَنَس روایت شده که رسولخدا (ص) از زنان خود اِیلاء کرد یعنی قسم‌خورد که با ایشان همبستر نشود تا یک ماه و پا کشید، پس در غرفهٔ خود بیست و نه روز اقامه کرد سپس از غرفه پائین آمد گفتند یا رَسُولَ اللّٰه شما یک ماه قسم خوردی، فرمود ۲۹ روز یکماه است.

توضیح: بدانکه اِیلاء بمعنی قسم خوردن است که زوج قسم بخورد که با زوجهٔ خود وطی نکند برای اذیّت و آزار او، حال اگر مردی چنین قسمی‌خورد چهار ماه فرصت دارد که تکلیف زن را معلوم کند که یا با او با اخلاق خوب و حسن سلوک، معاشرت کند و از قسم خود برگردد و یا اینکه از همسر خود جدا شود. و بیش از چهار ماه نمیتواند زن را سرگردان و بلاتکلیف نگه‌دارد. وهرگاه قسم خود را شکست آیا کفّاره واجب است یا نه؟ اختلاف است و بنظر ما در اینجا کفّاره واجب نیست زیرا در آیه‌ای که ذکر شد خدا فرموده: **اگر از تصمیم خود برگشتند خدا آمرزنده و مهربان است**. و کفّارهٔ ایلاء همان کفّارهٔ قسم است که ده مسکین طعام دهد ویا بپوشاند و اگر ندارد سه روز روزه بگیرد.

---

(۱) قرآن/سورهٔ بقره/آیهٔ ۲۲۶ و ۲۲۷.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

۲ـ ج وَ کٰانَ ابْنُ عُمَرَ (رض) یَقُولُ فِی الْاِیْلاٰءِ الَّذِی سَمَّی اللّٰهُ: لاٰیَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدَ الْاَجَلِ إِلاّٰ أَنْ یُمْسِکَ بِالْمَعْرُوفِ أَوْ یَعْزِمَ الطَّلاٰقَ.(۱)

یعنی، و ابن عمرمیگفت در ایلائیکه خداوند آنرا نام برده: برای احدی حلال نیست پس از آنمهلت (یعنی چهارماه) جزاینکه یا همسرخودرا بخوبی نگهدارد (یعنی ازقسم خود بازگردد) ویاآنکه قصد طلاق کند.

۳ـ ج وَقٰالَتْ عٰائِشَةُ (رض): آلیٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) مِنْ نِسٰائِهِ وَ حَرَّمَ فَجَعَلَ الْحَرٰامَ حَلاٰلاً وَ جَعَلَ فِی الْیَمِینِ کَفّٰارَةً.(۲)

یعنی، وعایشه گفته‌که: رسولخدا (ص) از زنان خود ایلاء کرد وبر خودحرام نمود، پس آنحرامرا(بوسیلهٔ مباشرت)حلال کردودرآن قَسَم کفّاره قرارداد.

۴ـ ش عَنِ الْبٰاقِرِ (ع) قٰالَ قٰالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِیِّهِ یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مٰا أَحَلَّ اللّٰهُ لَکَ ...قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَیْمٰانِکُمْ فَجَعَلَهٰا یَمِیناً وَ کَفَّرَهٰا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) قُلْتُ: بِمٰا کَفَّرَ؟ قٰالَ: أَطْعَمَ عَشَرَةَ مَسٰاکِینَ لِکُلِّ مِسْکِینٍ مُدٌّ.(۳)

یعنی، از حضرت باقر (ع) روایت شده‌که گفت: خدای عَزَّوَجَلَّ به‌رسول خود فرمود: «ای‌پیامبر چرا حرام میکنی آنچه‌را خدا برای‌توحلال نموده‌بتحقیق خدا برای شما واجب‌کرده گشودن سوگندهای خود را» پس رسولخدا (ص) آنرا (یعنی آنچه‌را برخودحرام نموده‌بود ازعسل ویا کنیز)سوگند قرار داد و کفّارهٔ آنرا داد. راوی گفت: به‌چه‌چیز کفّاره‌داد؟ فرمود: ده‌مسکین را طعام داد برای هرمسکینی‌یک مُدّ.

۵ـ ج عَنِ ابْنِ عَبّٰاسٍ قٰالَ: إِذٰا حَرَّمَ الرَّجُلُ عَلَیْهِ امْرَأَتَهُ فَهِیَ یَمِینٌ یُکَفِّرُهٰا. وَقٰالَ: لَقَدْ کٰانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.(۴)

یعنی، از اِبْنِ عبّاس روایت شده‌که‌گفت: هرگاه مرد برخودحرام‌کرد زن خودرا پس (طلاقی واقع نمیشود بلکه) آن قَسَمی است‌که کفّاره میدهد (سپس اِبْنِ عبّاس برصحّت ادعای خود استدلال کرد به‌آیهٔ ۲۱

---

(۱)، (۲) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۴۷.
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص۵۶۵ و ج۱۶/ص ۲۰۳.

سورهٔ احزاب که خدا میفرماید:)بتحقیق برای شماست اقتدای نیکو به رسولخدا (ص).

(۵۳) باب اللّعان

قالَ اللّٰهُ تَعالٰی: وَالَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْواجَهُمْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ شُهَداءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهاداتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقِینَ وَ الْخامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَیْهِ إِنْ کانَ مِنَ الْکاذِبِینَ. وَ یَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهاداتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْکاذِبِینَ وَ الْخامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَیْها إِنْ کانَ مِنَ الصّادِقِینَ.[1]

توضیح: لعان مصدر باب مُفاعله بمعنی لعن کردن دونفر است یکدیگر را و درفقه عبارتست ازلعن کردن زوج وزوجه یکدیگررا بواسطهٔ اینکه مرد زن خودرا نسبت به زنا دهد و بیّنه نداشته باشد ویا فرزندیکه درفراش او بدنیا آمده ازخود نفی کند و بگوید فرزندمن نیست دراینجا طرفین بنحویکه خدا در آیهٔ فوق فرموده یکدیگررا درحضور حاکم شرع مُلاعنه میکنند وازهم جدا میشوند.

۱- ج عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ (رض) أَنَّ رَجُلاً مِنَ الْأَنْصارِ جاءَ إِلَی النَّبِیِّ (ص) فَقالَ: یا رَسُولَ اللّٰهِ أَرَأَیْتَ رَجُلاً وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً أَیَقْتُلُهُ أَمْ کَیْفَ یَفْعَلُ؟ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ فِی شَأْنِهِ ما ذُکِرَ فِی الْقُرْآنِ مِنْ أَمْرِ الْمُتَلاعِنَیْنِ. فَقالَ النَّبِیُّ (ص): قَدْ قَضَی اللّٰهُ فِیکَ وَ فِی امْرَأَتِکَ فَتَلاعَنا فِی الْمَسْجِدِ وَ أَنَا شاهِدٌ، فَلَمّا فَرَغا قالَ: کَذَبْتُ عَلَیْها یا رَسُولَ اللّٰهِ إِنْ أَمْسَکْتُها، فَطَلَّقَها ثَلاثاً قَبْلَ أَنْ یَأْمُرَهُ النَّبِیُّ (ص) حِینَ فَرَغا مِنَ التَّلاعُنِ. قالَ ابْنُ شِهابٍ فَکانَتِ السُّنَّةُ بَعْدَهُما التَّفْرِیقَ بَیْنَ الْمُتَلاعِنَیْنِ، وَ کانَتْ حامِلاً وَ کانَ ابْنُها یُدْعٰی لِأُمِّهِ[2]، ثُمَّ جَرَتِ السُّنَّةُ فِی الْمِیراثِ أَنَّهُ یَرِثُها وَ تَرِثُهُ ما فَرَضَ اللّٰهُ لَها[3]. زادَ فِی رِوایَةٍ فَقالَ (ص): إِنْ جاءَتْ بِهِ أَحْمَرَ قَصِیرًا کَأَنَّهُ وَحَرَةٌ

---

(۱) قرآن/سورهٔ نور/آیات ۶ تا ۹.
(۲) التاج الجامع للاصول/ج ۲/ص ۳۴۸ والمصنف/ج ۷/ص ۱۱۵ و ۱۱۶.
(۳) التاج الجامع للاصول/ج ۲/ص ۳۴۸.

فَلاأَراها إِلاّ قَدْ صَدَقَتْ وَ كَذَبَ عَلَيْها ،وَ إِنْ جاءَتْ بِهِ أَسْوَدَ أَعْيَنَ ذا أَلْيَتَيْنِ فَلاأَراهُ إِلاّ قَدْ صَدَقَ عَلَيْها فَجاءَتْ بِهِ عَلَى الْمَكْرُوهِ مِنْ ذلِكَ[1] وَ فِي رِوايَةٍ قالَ لَهُما :حِسابُكُما عَلَى اللّهِ أَحَدُكُما كاذِبٌ لاسَبِيلَ لَكَ عَلَيْها قالَ الرَّجُلُ:مالِي،قالَ: لامالَ لَكَ عَلَيْها إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْها فَهُوَ بِمَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِها ،وَ إِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْها فَذاكَ أَبْعَدُ لَكَ[2]

یعنی،از سَهل بْن سَعْد روایت شده که :مردی از انصار آمد خدمت رسولخدا (ص) و گفت آیا چه رأی میدهی درمردی که با زنش مردی را دید آیا اورا بکشد ویا چه کند؟ پس آنچه درقرآنست از امر لعان (آیات ۶ تا ۹ سورهٔ نور که ما درصدراین باب آنها را آوردیم) نازل شد ،پس رسولخدا (ص) فرمود :خدا دربارهٔ تو وزنت قضاوت کرده پس آنزن و شوهر درمسجد مُلاعنه کردند درحالیکه من حاضر بودم،پس چون فارغ شدند مردگفت یارَسُولَ اللّه برا و دروغ بسته باشم اگر اورا نگهدارم ،پس آنمرد پیش ازآنکه رسولخدا (ص)او را امرکرده باشد ،هنگامیکه ازملاعنه فارغشدند ،زن را سه طلاقه نمود. اِبْنِ شِهاب گفته پس بعدًا تفریق بین مُتَلاعِنَیْن سُنَّت شد و آنزن حامله بود و فرزند او بهمادر خوانده میشد ،سپس در میراث سُنَّت شد که آنفرزند از مادر ارث برد و مادر نیز از او ارث برد آنچهرا کهخدا واجب کرده ازبرای او.

و در روایتی: رسولخدا (ص) فرمود: اگر طفل کوتاهقد وسرخ به دنیا آمد پس نمیبینم زنرا مگر راستگو و اگر سیاهچشم و بزرگ ران آمد پس نمیبینم مردرا مگر راستگو ،پس آنزن بچهرا بهاوصافی کهمیل نداشت بهدنیا آورد (یعنی سیاهچشم وبزرگ ران).

و در روایتی رسولخدا (ص) (پس ازپایان لعان)بهآن دونفر فرمود حساب شما با خدا است ،یکی ازشما دروغ میگوید ولی راهی بر تو ای مرد نیست و برزن سلطهای نداری(وآنزن برای همیشهبرتوحرام

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۴۸ والمصنف/ ج۷/ص ۱۸۶.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۴۹ووسائل الشیعه/ج۱۵/ص۵۹۰ و المصنف / ج۷/ص ۱۱۹.

است)، مرد گفت: مال من (از مَهریّه و غیره که تا بحال زن گرفته چه میشود)؟ رسولخدا (ص) فرمود: مالی برعهده‌ٔ او نداری اگر آنچه درباره‌ٔ او گفتی راست گفته باشی بواسطهٔ آنچه فرج او را حلال نموده و به او دخول کرده‌ای (و زن مستحقّ آن مال بوده) و اگر بر او دروغ بسته باشی پس آن مال دورتر است برای تو (زیرا از آن زن بهره بردی سپس بر او افترا بستی).

۲ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: إِنَّ رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِینَ أَتَی رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللّٰهِ أَرَأَیْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً دَخَلَ مَنْزِلَهُ فَرَأَی مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً یُجَامِعُهَا مَا کَانَ یَصْنَعُ؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فَانْصَرَفَ الرَّجُلُ وَ کَانَ ذٰلِکَ الرَّجُلُ هُوَ الَّذِی ابْتُلِیَ بِذٰلِکَ مِنِ امْرَأَتِهِ، قَالَ: فَنَزَلَ الْوَحْیُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ بِالْحُکْمِ فِیهَا، قَالَ: فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِلَی ذٰلِکَ الرَّجُلِ فَدَعَاهُ فَقَالَ: أَنْتَ الَّذِی رَأَیْتَ مَعَ امْرَأَتِکَ رَجُلاً؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ: انْطَلِقْ فَأْتِنِی بِامْرَأَتِکَ، فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ أَنْزَلَ الْحُکْمَ فِیکَ وَ فِیهَا، قَالَ: فَأَحْضَرَهَا زَوْجُهَا فَوَقَّفَهَا رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَقَالَ لِلزَّوْجِ: اشْهَدْ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّکَ لَمِنَ الصَّادِقِینَ فِیمَا رَمَیْتَهَا بِهِ، قَالَ: فَشَهِدَ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَمْسِکْ وَ وَعَظَهُ، ثُمَّ قَالَ: اتَّقِ اللّٰهَ فَإِنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ شَدِیدَةٌ، ثُمَّ قَالَ: اشْهَدِ الْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَیْکَ إِنْ کُنْتَ مِنَ الْکَاذِبِینَ، قَالَ: فَشَهِدَ فَأَمَرَ بِهِ فَنُحِّیَ، ثُمَّ قَالَ (ص) لِلْمَرْأَةِ: اشْهَدِی أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّ زَوْجَکِ لَمِنَ الْکَاذِبِینَ فِیمَا رَمَاکِ بِهِ، قَالَ: فَشَهِدَتْ ثُمَّ قَالَ لَهَا: أَمْسِکِی فَوَعَظَهَا ثُمَّ قَالَ لَهَا: اِتَّقِی اللّٰهَ فَإِنَّ غَضَبَ اللّٰهِ شَدِیدٌ، ثُمَّ قَالَ لَهَا: اِشْهَدِی الْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَیْکِ إِنْ کَانَ زَوْجُکِ مِنَ الصَّادِقِینَ فِیمَا رَمَاکِ بِهِ قَالَ فَشَهِدَتْ، قَالَ فَفَرَّقَ بَیْنَهُمَا وَ قَالَ لَهُمَا: لَاتَجْتَمِعَا بِنِکَاحٍ أَبَداً بَعْدَ مَا تَلَاعَنْتُمَا(۱).

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که گفت: مردی از مسلمین خدمت رسولخدا (ص) آمد و گفت: یَا رَسُولَ اللّٰه آیا رأی شما چیست اگر مردی وارد منزل خود شود و ببیند با زن او مردی مجامعت

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۵۸۶.

میکند چه بکند؟ پس رسول‌خدا (ص) از او اعراض کرد، آنمرد برگشت و آنمرد خود از ناحیهٔ زنش به این قضیّه مبتلا شده بود، پس درباره‌ٔ حکم آن از نزد خدای عَزَّوَجَلَّ وحی آمد، پس رسول‌خدا (ص) آنمرد را خواست و گفت توئی که دیدی با زنت مردی را؟ گفت: بلی، فرمود: برو زنت را بیاور زیرا که خدای عَزَّوَجَلَّ درباره‌ٔ تو و او حُکْمی نازل نموده، او رفت و زنش را آورد، پس رسول‌خدا (ص) اورا نگه داشت و به زوج فرمود: چهار بار قسم بخور و برای خدا شهادت بده که درآنچه درباره‌ٔ زنت گفته‌ای از راستگویانی، آنمرد شهادت داد سپس رسول‌خدا (ص) فرمود بمان و اورا موعظه کرد که از خدا بترس لعنت خدا سخت است سپس فرمود: درشهادت پنجم بگو که لعنت خدا برتو باشد اگر از دروغگویان باشی. آنمرد شهادت داد، حضرت امرکرد او عقب برود، سپس به زن فرمود: چهار مرتبه قسم بخور و شهادت بخدا بده که شوهرت درآنچه به تو نسبت داده از دروغگویان است، پس آنزن شهادت داد، سپس رسول خدا (ص) به او فرمود: بمان و اورا موعظه‌کرد پس‌ازآن فرمود از خدا بترس زیرا غضب خدا سخت است، سپس به او فرمود شهادت پنجم را بگو که غضب خدا برتو باشد اگر شوهرت درآنچه به تونسبت داده از راستگویان باشد، زن شهادت داد، پس رسول‌خدا (ص) بین آندو جدائی افکند و فرمود: بسبب هیچ نکاح هیچوقت جمع نشوید پس از آنکه همدگر را لعن کردید.

۳- ج عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ لَوْ أَنَّ رَجُلاً وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً فَتَكَلَّمَ جَلَدْتُمُوهُ أَوْ قَتَلَ قَتَلْتُمُوهُ أَوْ سَكَتَ سَكَتَ عَلٰى غَيْظٍ، فَقَالَ: اللّٰهُمَّ افْتَحْ وَجَعَلَ يَدْعُو فَنَزَلَتْ آيَةُ اللِّعَانِ فَتَلَاهَا عَلَيْهِ وَ وَعَظَهُ وَ ذَكَّرَهُ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ عَذَابَ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ قَالَ: لَاوَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا كَذَبْتُ عَلَيْهَا، ثُمَّ دَعَاهَا فَوَعَظَهَا وَ ذَكَّرَهَا وَ أَخْبَرَهَا أَنَّ عَذَابَ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ قَالَتْ: لَاوَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَكَاذِبٌ، فَبَدَأَ بِالرَّجُلِ فَشَهِدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ

الصّادقينَ وَ الْخامِسَةَ أَنَّ لَعْنَةَ اللّهِ عَلَيْهِ إِنْ كانَ مِنَ الْكاذِبينَ ثُمَّ ثَنّى بِالْمَرْأَةِ فَشَهِدَتْ أَرْبَعَ شَهاداتٍ بِاللّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكاذِبينَ وَ الْخامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَيْها إِنْ كانَ مِنَ الصّادِقينَ، ثُمَّ فَرَّقَ بَيْنَهُما(۱)

يعنى، اِبْنِ عُمَر روايت كرده كه‌گفت مردى از انصار آمد وگفت يا رَسُولَ اللّه اگر مردى با زنش مردى را ببيند پس بيايد بگويد شما اورا حدّ قذف تازيانه‌ميزنيد و اگر بكشد اورا ميكشيد و اگر سكوت كند كه سكوت او با غيظ است (يعنى بريک مشكلى‌عظيمى روبروست و سكوت اورا ازپا درميآورد)، رسولخدا (ص) گفت خدايا اين مشكل را بگشا و شروع به‌دعاكردن نمود، پس آيۀلعان نازل شد، پس رسولخدا (ص) آيه‌را بر مرد تلاوت‌كرد واورا موعظه كرد و تذكّر داد و اورا خبرداد كه‌عذاب دنيا سبک‌تر ازعذاب آخرت است، مرد گفت‌قسم به‌آنكه تورا مبعوث‌كرد برا و دروغ نبستم، سپس رسولخدا (ص) زن را خواست و موعظه‌كرد و تذكّرش‌داد كه‌عذاب دنيا سبكتر است‌ازعذاب‌آخرت، زن گفت قسم به‌آنكه‌تورامبعوث كرده بحقّ كه او دروغ ميگويد، پس رسولخدا (ص) (براى اجراى لِعان چنانكه‌درقرآن آمده) ابتداكرد به‌مرد، پس او خدا را چهارمرتبه شاهدگرفت‌كه‌او از راستگويان است و پنجم كه‌لعنت‌خدا براو اگر از دروغگويان باشد، سپس دومرتبه زن را خواست‌كه‌او وشهادت‌داد چهارمرتبه كه مرد از دروغگويان است و پنجم كه‌غضب‌خدا براو اگر مرد از راستگويان باشد، سپس جدا كردن بين ايشان. (بنابر آنچه‌ذكرشد الفاظ لِعان اين استكه مرد چهارمرتبه بگويد: أَشْهَدُ بِاللّهِ انّى‌لَمِنَ الصّادِقينَ فِيما رَمَيْتُ بِهِ‌زَوْجَتِى‌فُلانَةَ مِنَ الزِّنا، سپس درمرتبۀپنجم بگويد إِنَّ لَعْنَةَ اللّهِ عَلَيَّ إِنْ كُنْتُ مِنَ‌الْكاذِبين سپس زن چهارمرتبه شهادت‌ميدهد وميگويد أَشْهَدُ بِاللّهِ‌اِنَّ‌زَوْجى فُلان مِنَ الْكاذِبينَ فِيما رَمانِى بِه، و درمرتبۀپنجم بگويد اِنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَيَّ إِنْ كانَ مِنَ الصّادِقين).

---

(۱) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۳۴۹.

(۵۴) باب الولد للفراش

۱- ج عَنْ عائِشَةَ (رض) قالَتْ: اخْتَصَمَ سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقّاصٍ وَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ زَمْعَةَ (رض) فِی غُلامٍ، فَقالَ سَعْدٌ: یا رَسُولَ اللّٰهِ هٰذا ابْنُ أَخِی عُتْبَةَ بْنِ أَبِی وَقّاصٍ عَهِدَ إِلَیَّ أَنَّهُ ابْنُهُ وَ انْظُرْ إِلیٰ شَبَهِهِ، وَ قالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ زَمْعَةَ هٰذا أَخِی یا رَسُولَ اللّٰهِ وُلِدَ عَلیٰ فِراشِ أَبِی مِنْ وَلِیدَتِهِ فَنَظَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) إِلیٰ شَبَهِهِ فَرَأیٰ شَبَهاً بَیِّناً بِعُتْبَةَ فَقالَ: هُوَ لَکَ یا عَبْدُ، اَلْوَلَدُ لِلْفِراشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرُ.(۱)

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: سَعْدبْن اَبی‌وَقّاص (برادر عُتْبَة بْن اَبی‌وَقّاص) و عَبْدُاللّٰه‌بْن زَمْعَه درباره غلامی یعنی جوان نورسی (که از کنیز زَمْعَه متولّدشده بود) نزاع کردند، سَعْد گفت ای رسول خدا، این غلام، برادرزاده من (یعنی پسر عُتْبَة بْن اَبی‌وَقّاص) می‌باشد که او به من عهدکرد این پسر، پسرش می‌باشد ونظرکن که شباهت به او دارد، و عَبْداللّٰه‌بْن زَمْعَه گفت این برادرمن است یا رَسُولَ اللّٰه، در فراش پدرم از کنیز او متولّدشده، پس رسول‌خدا (ص) نظر کرد به شباهت او دید شبیه به عُتْبَه می‌باشد، پس فرمود: ای عبداللّٰه این مال توست، ولد مال صاحب فراش است وبرای زناکار سنگ است. (وفرزند ملحق به صاحب کنیزگردید).

۲- ج وَ جاءَ رَجُلٌ فَقالَ: یا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ فُلاناً ابْنِی عاهَرْتُ بِأُمِّهِ فِی الْجاهِلِیَّةِ فَقالَ (ص): لادَعْوَةَ فِی الْإِسْلامِ، ذَهَبَ أَمْرُ الْجاهِلِیَّةِ اَلْوَلَدُ لِلْفِراشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرُ.(۲)

یعنی، مردی آمد خدمت رسول‌خدا (ص) و گفت فلانی پسرمن است در جاهلیّت با مادر او زنا کردم، رسول‌خدا (ص) فرمود: ادّعا در اسلام نیست (یعنی ولدزنا به زناکار ملحق نمیشود) امرجاهلیّت ازبین رفت، فرزند مال فراش است و برای زناکار سنگ است.

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۵۰ و المصنف / ج۷/ص۴۴۴.

۳- عَنِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَجُلًا لاعَنَ امْرَأَتَهُ وَ انْتَفٰى مِنْ وَلَدِهٰا فَفَرَّقَ رَسُولُ اللّهِ (ص) بَيْنَهُمٰا وَ أَلْحَقَ الْوَلَدَ بِالْمَرْأَةِ.(۱)

یعنی، از اِبْنِ عُمَر روایت شده‌که: مردی با زن خود ملاعنه نمود و فرزند آنزن را ازخود نفی نمود، پس رسولخدا (ص) بین ایشان جدائی افکند و فرزند را به‌زن ملحق نمود.

۴- ش عَنْ سَعِيدٍ الْأَعْرَجِ قٰالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ عَنْ رَجُلَيْنِ وَقَعٰا عَلٰى جٰارِيَةٍ فِي طُهْرٍ وٰاحِدٍ لِمَنْ يَكُونُ الْوَلَدُ؟ قٰالَ: لِلَّذِي عِنْدَهُ لِقَوْلِ رَسُولِ اللّهِ (ص): اَلْوَلَدُ لِلْفِرٰاشِ وَلِلْعٰاهِرِ الْحَجَرُ.(۲)

یعنی، از سَعید اَعْرَج روایت شده‌که‌گفت از جعفربن محمّد (ع) سؤال نمودم درمورد دومردی که با کنیزی دریک طُهْر مجامعت نمودند آیا فرزند برای کیست؟ فرمود: فرزند ازبرای کسی‌است که‌کنیز نزد اوست زیرا رسولخدا (ص) فرمود: فرزند مال فِراش است وبرای زناکار سنگ است.

(۵۵) باب لزوم الاحتراس و تحسین الظّنّ

۱- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قٰالَ: جٰاءَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي فَزٰارَةَ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقٰالَ: إِنَّ امْرَأَتِي وَلَدَتْ غُلٰامًا أَسْوَدَ فَقٰالَ: هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ؟ قٰالَ: نَعَمْ، قٰالَ: فَمٰا أَلْوٰانُهٰا؟ قٰالَ: حُمْرٌ، قٰالَ: هَلْ فِيهٰا مِنْ أَوْرَقَ؟ قٰالَ: إِنَّ فِيهٰا لَوُرْقًا، قٰالَ: فَأَنّٰى أَتٰاهٰا ذٰلِكَ؟ قٰالَ: عَسٰى أَنْ يَكُونَ نَزَعَهُ عِرْقٌ، قٰالَ: وَ هٰذٰا عَسٰى أَنْ يَكُونَ نَزَعَهُ عِرْقٌ.(۳)

یعنی، از اَبی‌هُرَیْره روایت شده‌که‌گفت مردی از بَنِی‌فَزٰاره خدمت رسولخدا (ص) آمد و گفت زنم طفلی سیاه زائیده، حضرت فرمود: آیا شتر داری؟ گفت: بلی، فرمود: رنگهای آن چگونه‌است؟ گفت سرخ است، فرمود آیا درآن نقطه‌های سفیدخاکی رنگ نیست؟ گفت: بلی درآن رنگ خاکی غبارآلودی هست، فرمود: ازکجا این رنگ به آن آمده؟ گفت شاید یکی ازعروق نسب اثرکرده وبه‌آن شبیه شده

---

(۱) سنن ابن‌ماجه / ج۱/ص ۶۶۹.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۵۶۹ و المصنف / ج۷/ص ۱۲۴.
(۳) التاج الجامع للاصول/ج۲/ص۳۵۱ والمصنف / ج۷/ص۹۹و ۱۰۰.

رسولخدا (ص) فرمود: و این هم شاید دراثر عِرْقی باشد که اثر کرده و رنگ را از آن گرفته وبرآن ظاهرگردیده است.

۲- ش عَنِ الْباقِرِ (ع) قالَ: أَتیٰ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصارِ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَقالَ: هٰذِهِ ابْنَةُ عَمّی وَ امْرَأَتی لاٰأَعْلَمُ إِلاّ خَیْرًا، وَ قَدْ أَتَتْنی بِوَلَدٍ شَدیدِ السَّوادِ مُنْتَشِرِ الْمَنْخِرَیْنِ جَعْدٍ قَطَطٍ أَفْطَسِ الْأَنْفِ لاٰأَعْرِفُ شِبْهَهُ فی أَخْوالی وَ لا فی أَجْدادی، فَقالَ: لِامْرَأَتِهِ: ما تَقُولینَ، قالَتْ لا، وَ الَّذی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ نَبِیًّا ما أَقْعَدْتُ مَقْعَدَهُ مِنّی مُنْذُ مَلَکَنی أَحَدًا غَیْرَهُ، قالَ: فَنَکَسَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) رَأْسَهُ مَلِیًّا ثُمَّ رَفَعَ بَصَرَهُ إِلَی السَّماءِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی الرَّجُلِ فَقالَ: یا هٰذا إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلاّ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ آدَمَ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ عِرْقًا کُلُّها تَضْرِبُ فِی النَّسَبِ فَإِذا وَقَعَتِ النُّطْفَةُ فِی الرَّحِمِ اضْطَرَبَتْ تِلْکَ الْعُرُوقُ تَسْأَلُ اللّٰهَ الشِّبْهَ لَها، فَهٰذا مِنْ تِلْکَ الْعُرُوقِ الَّتی لَمْ تُدْرِکْها أَجْدادُکَ وَ لا أَجْدادُ أَجْدادِکَ، خُذی إِلَیْکِ ابْنَکِ، فَقالَتِ الْمَرْأَةُ: فَرَّجْتَ عَنّی یا رَسُولَ اللّٰهِ (۱)

یعنی، از حضرت باقر روایت شده که گفت: مردی از انصار آمد خدمت رسولخدا (ص) و گفت این دخترعمّ من و زنم است جُز خیر چیزی از او نمیدانم، برای من فرزند آورده سخت سیاه ودماغ پهن ژولیده مو سردماغش بالارفته و مانند او درمیان دائیها واجداد من نیست، رسولخدا (ص) به زن او فرمود: توچه میگوئی؟ گفت: قسم به آنکه تورا بحقّ بنبوّت فرستاده مردی غیرا و درجلومن مانند نشستن او ننشسته ازآنوقتیکه اومرا مالک شده، پس رسولخدا (ص) سر بزیر افکند و قدری تأمّل کرد سپس سرخودرا بآسمان بلند نمود، پس ازآن روکرد بآن مرد وفرمود ای فلانی، نیست اَحَدی مگر آنکه بین او و بین آدم نودونه رگست که هریک ازآنها در نَسَب دخالت دارد، پس چون نطفه در رحم واقع گردد آن رگها مضطرب گردد و ازخدا بخواهد که شبیه آن گردد، پس این شکل ازآن رگهائی است که تو درک نکرده ای از اجداد ونه ازاجداد اجدادت، بگیر

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۲۱۸و ۲۱۹.

فرزندت را بسوی خودت، پس آنزن گفت یا رَسُولَ اللّٰه خجالت را از من برطرف کردی.

۳- ش قالَ النَّبِیُّ (ص): مِنْ نِعَمِ اللّٰهِ عَلَی الرَّجُلِ أَنْ یُشْبِهَهُ وَلَدُهُ.[1]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: از نعمت خدا برمرد این استکه فرزندش شبیه خودش باشد.

۴- ج قالَ النَّبِیُّ (ص): أَیُّمَا امْرَأَةٍ أَدْخَلَتْ عَلیٰ قَوْمٍ مَنْ لَیْسَ مِنْهُمْ فَلَیْسَتْ مِنَ اللّٰهِ فِی شَیْءٍ وَ لَنْ یُدْخِلَهَا اللّٰهُ جَنَّتَهُ، وَ أَیُّمَا رَجُلٍ جَحَدَ وَلَدَهُ وَ هُوَ یَنْظُرُ إِلَیْهِ احْتَجَبَ اللّٰهُ تَعالیٰ مِنْهُ وَ فَضَحَهُ عَلیٰ رُءُوسِ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ.[2]

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرزنیکه داخل قومی کند کسی راکه از ایشان نیست (یعنی طفل خودرا منسوب بهآنان کند) او بهرهای از خدا ندارد و خدا اورا وارد بهشت نکند، و هرمردیکه فرزند خود را انکار کند درحالیکه بهاو نظر دارد خدا ازاو اعراض کند و اورا میان اولین و آخرین رسوا سازد.

(۵۶) باب العمل برأی القائف والقرعة

۱- ج عَنْ عائِشَةَ (رض) قالَتْ: دَخَلَ عَلَیَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) ذاتَ یَوْمٍ مَسْرُورًا تَبْرُقُ أَسارِیرُ وَجْهِهِ فَقالَ: یا عائِشَةُ أَلَمْ تَرَیْ أَنَّ مُجَزِّزًا الْمُدْلِجِیَّ دَخَلَ عَلَیَّ فَرَأیٰ أُسامَةَ وَ زَیْدًا وَ عَلَیْهِما قَطِیفَةٌ قَدْ غَطَّیا رُءُوسَهُما وَ بَدَتْ أَقْدامُهُما فَقالَ: إِنَّ هٰذِهِ الْأَقْدامَ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ.[3]

یعنی، از عایشه روایت شده که گفت: روزی رسولخدا (ص) وارد برمن شد درحالیکه خوشحال و از جبههاو برق بیرون میزد و گفت ای عایشه نمیبینی که مُجَزِّز مُدْلِجِیّ (قیافهشناس) برمن وارد شد و دید اُسامه و زَیْد را و برروی آنان قطیفهای بودکه سر خودرا

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۲۱۹.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۵۱.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۵۲ والمصنف/ ج۷/ص ۴۴۸.

پوشانیده و قدمها یشان پیدا بود، پس (قیافه شناس) گفت این قدمها بعضی از بعض است (چون اُسامه فرزند زَیْد بود امّا زَیْد سفید رنگ و اُسامه چون مادرش برکت حَبَشیّ بود سیاه رنگ بود و بعضی از مردم در نسب او شکّ داشتند، حال رسولخدا (ص) خوشحال بود که قیافه شناسی نسب ایشان را تصدیق کرده است).

۲- ج عَنْ زَیْدِبْنِ أَرْقَمِ (رض) قالَ: أُتِیَ عَلِیٌّ (رض) بِثَلاثَةٍ وَ هُوَ فِی الْیَمَنِ وَقَعُوا عَلَی امْرَأَةٍ فِی طُهْرٍ واحِدٍ فَسَأَلَ اثْنَیْنِ أَتُقِرّانِ لِهٰذا بِالْوَلَدِ؟ قالا: لا، حَتّیٰ سَأَلَهُمْ جَمیعًا فَأَقْرَعَ بَیْنَهُمْ فَأَلْحَقَ الْوَلَدَ بِالَّذی صارَتْ عَلَیْهِ الْقُرْعَةُ وَ جَعَلَ عَلَیْهِ ثُلُثَیِ الدِّیَةِ لِصاحِبَیْهِ، فَذَکَرَ ذٰلِکَ لِلنَّبِیِّ (ص) فَضَحِکَ حَتّیٰ بَدَتْ نَواجِذُهُ[1].

یعنی، روایت شده از زَیْدبْن اَرْقَم که سه نفر حاضر شدند خدمت علیّ بن ابوطالب (ع) زمانیکه او در یمن بود، این سه نفر دخول کرده بودند به زنی در یک طهر (و از روایات دیگر استفاده میشود که ایشان بطور اشتراک مالک آن زن بودند و آن زن کنیز ایشان بود ولی از حُرمت آن مجامعت آگاه نبودند) و از آن زن فرزندی آمده بود، پس آنحضرت از دو نفرشان سئوال کرد که شما اقرار به فرزندی این فرزند برای سوّمی دارید گفتند نه، تا اینکه از همه سؤال کرد که شما به فرزندی این فرزند برای دیگری اقرار دارید؟ همه گفتند نه، پس آنحضرت بین ایشان قُرعه افکند و فرزند را ملحق کرد بنام صاحب قرعه، و قرار داد برا و دوثلث دیه را که به دو نفر مدّعیان او بدهد، و این را برای رسولخدا (ص) نقل کرد پس رسول خدا (ص) خنده کرد بطوریکه دندانهای او پیدا شد (و این داستان را دلیل گرفتند برجواز عمل به قرعه که اگر از راههای دیگر به واقعیّت نرسیدند از این راه اقدام کنند).

۳- ش بَعَثَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) عَلِیًّا (ع) إِلَی الْیَمَنِ فَرُفِعَ إِلَیْهِ رَجُلانِ بَیْنَهُما جارِیَةٌ یَمْلِکانِ رِقَّها عَلَی السَّواءِ قَدْ جَهِلا خَطَرَوَطْیِها مَعًا فَوَطِئاها مَعًا فی طُهْرٍ واحِدٍ فَحَمَلَتْ وَ وَضَعَتْ غُلامًا فَقَرَعَ عَلَی

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۵۲ و وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۵۶۷.

الْغُلَامِ بِاسْمَيْهِمَا فَخَرَجَتِ الْقُرْعَةُ لِأَحَدِهِمَا، فَأَلْحَقَ بِهِ الْغُلَامَ وَأَلْزَمَهُ نِصْفَ قِيمَتِهِ أَنْ لَوْ كَانَ عَبْدًا لِشَرِيكِهِ فَبَلَغَ رَسُولَ اللّهِ (ص) الْقَضِيَّةُ فَأَمْضَاهَا وَأَقَرَّ الْحُكْمَ بِهَا فِي الْإِسْلَامِ[1]. وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ النَّبِيُّ (ص): إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَوْمٍ تَنَازَعُوا ثُمَّ فَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى اللّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا خَرَجَ سَهْمُ الْمُحِقِّ[2].

يعنى، رسولخدا (ص) على را بسوى يمن فرستاد، پس دو مردكه مالك كنيزى بطورمساوى بودند با آن كنيز جماع كرده بودند در طهر واحد ندانسته، و آن كنيز حامله شده و پسرى زائيد و هريك ادعا ميكردند پدرى فرزندرا، پس آنحضرت قرعه انداخت بنام آندو، و قرعه بنام يكى از ايشان بيرون آمد و غلامرا به او ملحق كرد و او را ملزم نمود كه نيمهٔ قيمتش را بهشريكش بدهد كه اگر اين طفل بنده بود قيمتش چه قدر بود. پس اين خبر به رسولخدا (ص) رسيد و آنرا امضاء فرمود و اين حكم دراسلام ماند، و درروايتى: رسول خدا (ص) فرمود: قومى نبودند كه نزاع كنند و امر خودرا به خدا واگذار نمايند مگراينكه سهم مُحِقّ خارج شود.

(۵۷) باب الظّهار

قَالَ اللّهُ تَعَالَى: اَلَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَ إِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ. وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذَلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ...[3]

توضيح: بدانكه ظهار اينستكه مردى به زن خود بگويد: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي= تو براى من مثل پشت مادرم هستى»، درجاهليّت هركس چنين سخنى ميگفت چنين مى‌پنداشت كه آن زن تمام عمر براو

---

(۱) و (۲) وسائل الشيعه / ج۱۴/ص ۵۶۷.
(۳) قرآن/سورهٔ مجادله /آيات ۲ تا ۴.

حرام میگردد ،آیات فوق میفرماید :خیر چنین نیست وزنی‌که مردی را نزائیده بمحض ظهار ،ما درحقیقی که همیشه برا و حرام باشد نمی‌توانند باشد. و اگر مرد ازروی غضب و بیخردی زن خود را ظهار کند سخن بیهوده ودروغ ونامعقول گفته وجزایش اینست‌که کفّاره دهد و پس از ادای کفّاره با زن خود مجامعت کند ،وچنانکه درآیه ذکرشده مجامعت با زن قبل ازکفّاره حرام است .

١ـ ش عَنْ عَلِيّ(ع) قالَ: وَ أَمَّا الْمُظاهَرَةُ فِي كِتابِ اللّٰهِ فَإِنَّ الْعَرَبَ كانَتْ إِذا ظاهَرَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مِنِ امْرَأَتِهِ حَرُمَتْ عَلَيْهِ إِلىٰ آخِرِ الْأَبَدِ فَلَمَّا هاجَرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) كانَ بِالْمَدِينَةِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصارِ يُقالُ لَهُ: أَوْسُ بْنُ الصّامِتِ وَ كانَ أَوَّلَ رَجُلٍ ظاهَرَ فِي الْإِسْلامِ فَجَرىٰ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ امْرَأَتِهِ كَلامٌ فَقالَ لَها :«أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمّي» ثُمَّ إِنَّهُ نَدِمَ عَلىٰ ما كانَ مِنْهُ ،فَقالَ: وَيْحَكِ إِنّا كُنّا فِي الْجاهِلِيَّةِ تَحْرُمُ عَلَيْنَا الْأَزْواجُ فِي مِثْلِ هٰذا قَبْلَ الْإِسْلامِ ،فَلَوْ أَتَيْتِ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) تَسْأَلِيهِ عَنْ ذٰلِكَ ،فَجاءَتِ الْمَرْأَةُ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص)فَأَخْبَرَتْهُ فَقالَ لَها : ما أَظُنُّكِ إِلّا وَ قَدْ حَرُمْتِ عَلَيْهِ إِلىٰ آخِرِ الْأَبَدِ ،فَجَزِعَتْ وَ بَكَتْ وَ قالَتْ :أَشْكُو إِلَى اللّٰهِ فِراقَ زَوْجي،فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ : «قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتي تُجادِلُكَ في زَوْجِها» إِلىٰ قَوْلِهِ : «وَالَّذينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ» الْآيَةَ ،فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): قُولي لِأَوْسٍ زَوْجِكِ يُعْتِقُ نَسَمَةً ،فَقالَتْ : وَ أَنّىٰ لَهُ نَسَمَةٌ ،وَ اللّٰهِ ما لَهُ خادِمٌ غَيْري، قالَ: فَيَصُومُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ،قالَتْ : إِنَّهُ شَيْخٌ كَبيرٌ لايَقْدِرُ عَلَى الصِّيامِ،قالَ: فَمُرِيهِ فَلْيَتَصَدَّقْ عَلىٰ سِتّينَ مِسْكيناً ،فَقالَتْ : وَأَنّىٰ لَهُ الصَّدَقَةُ؟ فَوَ اللّٰهِ ما بَيْنَ لابَتَيْها أَحْوَجُ مِنّا ،قالَ:فَقُولي لَهُ: فَلْيَمْضِ إِلىٰ أُمِّ الْمُنْذِرِ فَلْيَأْخُذْ مِنْها شَطْرَ وَسْقِ تَمْرٍ فَلْيَتَصَدَّقْ بِهِ عَلىٰ سِتّينَ مِسْكيناً[1]. وَ فِي رِوايَةٍ أُخْرىٰ:قالَ رَسُولُ اللّٰهِ لِأَوْسٍ : فَضُمَّ امْرَأَتَكَ إِلَيْكَ فَإِنَّكَ قَدْ قُلْتَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً قَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ ،وَ غَفَرَ لَكَ فَلاتَعُدْ ،فَانْصَرَفَ الرَّجُلُ وَ هُوَ نادِمٌ عَلىٰ ما قالَ لِامْرَأَتِهِ وَ كَرِهَ اللّٰهُ ذٰلِكَ لِلْمُؤْمِنينَ بَعْدُ ،فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: «الَّذينَ يُظاهِرُونَ

---

(١) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۵۰۸.

مِنْ نِسٰائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمٰا قٰالُوا " يَعْنِي مٰا قٰالَ الرَّجُلُ الْاَوَّلُ لِامْرَأَتِهِ أَنْتِ عَلَيَّ حَرٰامٌ كَظَهْرِ أُمِّي قٰالَ: فَمَنْ قٰالَهٰا بَعْدَ مٰا عَفَا اللّٰهُ وَ غَفَرَ لِلرَّجُلِ الْاَوَّلِ فَاِنَّ عَلَيْهِ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ، الخ(۱)

یعنی، از علی (ع) روایت شده که گفت و امّا مُظاهَرَه درکتاب خدا استکه عَرَب چون مردی از ایشان با زنش ظِهار میکرد تا آخر وهمیشه برا و حرام میشد ، پس چون رسولخدا (ص) به مدینه هجرت کرد ، مردی از انصار بود بنام اَوْس بْنِ الصّامِت و او اوّل مردی بودکه ظِهار کرد که بین او و زنش گفتگوئی شد و به او گفت "تو برمن حرا مى‌مانند پشت مادرم "، سپس پشیمان شد و به زن گفت وای برتو ما درجاهلیّت با گفتن چنین جمله ای زنانمان برما حرام میشدند قبل از اسلام. اگر خدمت رسولخدا (ص) بروی و از او ازاین مطلب سئوال کنی، پس زن خدمت رسولخدا (ص) آمد و به او خبرداد ، رسولخدا (ص) فرمود گمان ندارم جُزاینکه تو برا و حرام شدی تا آخر روزگار ، آنزن جَزَع کرد و گریه نمود و گفت به خدا شَکْوَه میکنم از جدائی شوهرم ، پس خدای عَزَّوَجَلّ نازل نمود آیات اول سورهٔ مُجادَلَه را که راجع به ظِهار میباشد ، پس رسولخدا (ص) به آنزن فرمود به شوهرت اَوْس بگو بنده آزادکند ، زن گفت ازکجا بنده بیاورد وَ اللّه او خادمی جزمن ندارد ، فرمود پس دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد ، گفت شوهرم پیرمرد است و قدرت برصیام ندارد ، فرمود : پس اورا امرکن صدقه بدهد برشصت مسکین ، زن گفت ازکجا بیاورد وَاللّه دراین شهر محتاج‌تر ازما نیست ، رسولخدا (ص) فرمود به او بگو برود نزد اُمّ‌مُنْذِر مقداری خرما بگیرد و برشصت مسکین صدقه دهد . (باید دانست چنانکه از آثار استفاده میشود کفّارهٔ ظِهار بهیچوجه ساقط نمی‌شود وهرگاه مُظاهِر استطاعت برأدای کفّاره نداشت یا باید از دیگران کمک بگیرد وقرض کند ویا آنکه بهنگام استطاعت کفّاره را اداء کند بنابراین هرگاه قبل از ادای کفّاره مجامعت کند کفّاره از او ساقط نیست و دراینمورد بعضی قائل به تعدّدِ کفّاره برای

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۵۰۷

او شده اند، ولی نظر صحیح هما نستکه استغفار کند و یک کفّاره برای او کافی است). و در روایت دیگری آمده که: رسول خدا (ص) به اوس گفت زنت را با خود ببر که تو قول مُنْکَر و زوری گفته ای خدا از تو عفو کرد و تورا آمرزید و دیگر این کار مکن، آنمرد در حالیکه پشیمان بود از آنچه به زنش گفته بود، برگشت، و خدا این گفتار (یعنی ظهار) را برای مؤمنین مکروه داشت که آیهٔ ظهار نازل شد یعنی آنچه را آنمرد اوّل به زنش گفت که «اَنْتِ عَلَیَّ حَرامٌ کَظَهْرِ اُمّی» و خدا از آنمرد اوّل عفو کرد اگر پس از این بار دیگر کسی آنرا اعاده نماید در زمان اسلام پس او باید بنده ای آزاد کند تا آخر حدیث ((نویسنده گوید این حدیث میخواهد آیات ظهار را معنا کند ولی موافق آن آیات و همچنین آثار و روایات در این مورد نیست، و بنظر ما از مجعولات است. بنابراین همان روایت اوّل صحیح و معتبر است)).

۲- ج عَنْ سَلَمَةَ بْنِ صَخْرٍ (رض) قٰالَ: کُنْتُ امْرأً أُصِیبُ مِنَ النِّسٰاءِ مٰا لاٰیُصِیبُ غَیْرِی فَلَمّٰا دَخَلَ رَمَضٰانُ خِفْتُ أَنْ أُصِیبَ مِنَ امْرَأَتِی فَظٰاهَرْتُ مِنْهٰا حَتّٰی یَنْسَلِخَ رَمَضٰانُ فَبَیْنٰا هِیَ تَخْدُمُنِی ذٰاتَ لَیْلَةٍ إِذْ تَکَشَّفَ لِی مِنْهٰا شَیْءٌ فَنَزَوْتُ عَلَیْهٰا، فَلَمّٰا أَصْبَحْتُ أَخْبَرْتُ قَوْمِی وَقُلْتُ امْشُوا مَعِی إِلَی النَّبِیِّ (ص) قٰالُوا: لاٰوَاللّٰهِ، فَانْطَلَقْتُ إِلَیْهِ فَأَخْبَرْتُهُ فَقٰالَ: أَنْتَ بِذٰاکَ یٰا سَلَمَةُ قُلْتُ: أَنَا بِذٰاکَ یٰا رَسُولَ اللّٰهِ مَرَّتَیْنِ وَ أَنَا صٰابِرٌ لِأَمْرِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ فَاحْکُمْ فِیَّ بِمٰا أَرٰاکَ اللّٰهُ. قٰالَ: حَرِّرْ رَقَبَةً، قُلْتُ: وَالَّذِی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ مٰا أَمْلِکُ غَیْرَهٰا وَ ضَرَبْتُ صَفْحَةَ رَقَبَتِی، قٰالَ: فَصُمْ شَهْرَیْنِ مُتَتٰابِعَیْنِ، قُلْتُ: وَ هَلْ أَصَبْتُ الَّذِی أَصَبْتُ إِلاّٰ مِنَ الصِّیٰامِ؟ قٰالَ: فَأَطْعِمْ وَسْقاً مِنْ تَمْرٍ بَیْنَ سِتِّینَ مِسْکِیناً، قُلْتُ: وَالَّذِی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ لَقَدْ بِتْنٰا وَحْشَیْنِ مٰا لَنٰا طَعٰامٌ، قٰالَ: فَانْطَلِقْ إِلٰی صٰاحِبِ صَدَقَةِ بَنِی زُرَیْقٍ فَلْیَدْفَعْهٰا إِلَیْکَ فَأَطْعِمْ سِتِّینَ مِسْکِیناً وَسْقاً مِنْ تَمْرٍ وَ کُلْ أَنْتَ وَعِیٰالُکَ بَقِیَّتَهٰا فَرَجَعْتُ إِلٰی قَوْمِی فَقُلْتُ: وَجَدْتُ عِنْدَکُمُ الضِّیقَ وَ سُوءَ الرَّأْیِ وَ وَجَدْتُ عِنْدَ النَّبِیِّ (ص) السَّعَةَ وَ حُسْنَ الرَّأْیِ، وَ قَدْ أَمَرَلِی بِصَدَقَتِکُمْ (۱).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۵۳ و ۳۵۴ و المصنف / ج۶/ص ۴۳۱ و ۴۳۲.

یعنی،روایت شده از سَلَمَة بْنِ صَخْر (رض) که گفت من مردی هستم زن دوست و چون ماه رمضان شد ترسیدم بزنم دخول کنم پس ظهار کردم از او تا ماه رمضان بگذرد و دربین اینکه مراخدمت میکرد چیزی از او مکشوف شد پس برجستم برا و وآمیزش کردم، و چون صبح شد قوم خودرا خبرکردم وگفتم: با من برویم خدمت رسولخدا (ص)،گفتند: نه وَاللّه ما نمی آئیم،پس خود راهی شدم وبه رسولخدا (ص) خبردادم،پس فرمود: تو این کاررا کردی تو این کاررا کردی گفتم بلی یا رَسُولَ اللّه دومرتبه،و من بر اَمرخدای عَزَّوَجَلّ صابر هستم پس به آنچه خدا دربارهء م بتو نازل کرده حکم نما،فرمود: بنده ای آزادکن،گفتم قسم به آنکه تورا مبعوث بحقّ کرده چیزی مالک نیستم جز گردن خودرا و دست زدم به روی گردنم،فرمود: پس دوماه پی درپی روزه بگیر،گفتم: این ابتلاء که به من رسیده از روزه بوده آیا غیرازاین است؟ فرمود: پس یک وَسْق یعنی شصت صاع از خرما را بین شصت مسکن اطعام کن،گفت قسم به آنخدائیکه تورا بحقّ مبعوث نموده شب گرسنه خوابیدیم وطعامی نداشتیم، فرمود: پس برو نزد صاحب (وجمع کنندهٔ)صدقات بَنِی زُرَیْق که به تو از آن صدقات عطا کند،پس وَسْقی از خرما را به شصت مسکین اطعام کن و بقیّهٔ آنرا خود و عیالت بخورید،پس من بسوی قومم برگشتم و گفتم نزدشما تنگی و بدی رَأْی یافتم و نزد رسولخدا (ص) وسعت و نیکی رأی یافتم و مرا امرکرد که از صدقات شما أخذکنم.

(نویسنده گوید: از بعضی آثار استفاده میشود که برای هرمسکینی یک مُدّ یعنی یک چارک طعام کافی است چنانکه اکثر فقهاء نیز همین مقدار را واجب دانسته اند و ازقرآن نیز بیش ازاین مقدار استفاده نمیشود).

۳- ج عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ (رض) أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ(ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي قَدْ ظَاهَرْتُ مِنَ امْرَأَتِي فَوَقَعْتُ عَلَيْهَا قَبْلَ أَنْ أُكَفِّرَ فَقَالَ: وَمَا حَمَلَكَ عَلٰى ذٰلِكَ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ؟ قَالَ: رَأَيْتُ خَلْخَالَهَا فِي ضَوْءِ الْقَمَرِ قَالَ: فَلَاتَقْرَبْهَا حَتّٰى تَفْعَلَ مَا أَمَرَكَ اللّٰهُ بِهِ.[1]

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۵۳ والمصنف / ج۶/ص ۴۳۰.

یعنی، از ابن عبّاس (رض) روایت شده که: مردی خدمت رسولخدا (ص) آمد و گفت یا رَسُولَ اللّٰه من با زنم ظهار کردم پس از آن قبل از آنکه کفّاره دهم به او دخول کردم، فرمود: چه تو را وادار به این کار نمود؟ گفت خلخالش را در روشنی ماه دیدم، فرمود: به او نزدیک مشو تا آنچه خدا تو را به آن امر کرده بجا آوری (بنا براین با مجامعت کفّاره ساقط نمی‌شود چنانکه ذکر گردید).

۴- ش عَنْ عَلِیٍّ (ع) قٰالَ: أَتیٰ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصٰارِ مِنْ بَنِی النَّجّٰارِ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَقٰالَ: إِنِّی ظٰاهَرْتُ مِنِ امْرَأَتِی فَوٰاقَعْتُهٰا قَبْلَ أَنْ أُکَفِّرَ، قٰالَ: وَمٰا حَمَلَکَ عَلیٰ ذٰلِکَ؟ قٰالَ: رَأَیْتُ بَرِیقَ خَلْخٰالِهٰا وَبَیٰاضَ سٰاقِهٰا فِی الْقَمَرِ فَوٰاقَعْتُهٰا، فَقٰالَ لَهُ النَّبِیُّ (ص) لٰاتَقْرَبْهٰا حَتّیٰ تُکَفِّرَ، وَأَمَرَهُ بِکَفّٰارَةِ الظِّهٰارِ وَأَنْ یَسْتَغْفِرَ اللّٰهَ(۱).

یعنی، از علی (ع) روایت شده که گفت مردی از انصار از طائفهٔ بَنِی النَّجّٰار خدمت رسولخدا (ص) آمد و گفت من با زنم ظهار کردم پس از آن قبل از ادای کفّاره به او دخول کردم، فرمود: چه چیز تو را به این کار واداشت، گفت برق زدن خلخال و سفیدی ساق او که در مهتاب دیدم و مجامعت نمودم، رسولخدا (ص) فرمود نزدیک او مرو تا کفّاره بدهی و او را امر نمود که کفّارهٔ ظهار را بدهد و استغفار کند.

۵- عَنِ النَّبِیِّ (ص) فِی الْمُظٰاهِرِ یُوٰاقِعُ قَبْلَ أَنْ یُکَفِّرَ، قٰالَ: کَفّٰارَةٌ وٰاحِدَةٌ(۲).

یعنی، از پیامبر (ص) دربارهٔ مظاهر که قبل از ادای کفارهٔ آمیزش کند فرمود: یک کفاره کفایت میکند.

۶- ش عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِی حَدِیثٍ: وَیُجْزِئُ فِی کَفّٰارَةِ الظِّهٰارِ صَبِیٌّ مِمَّنْ وُلِدَ فِی الْإِسْلٰامِ، وَفِی کَفّٰارَةِ الْیَمِینِ ثَوْبٌ یُوٰارِی عَوْرَتَهُ(۳).

یعنی، از جعفر بن محمّد (ع) روایت شده که رسولخدا (ص) در حدیثی

---

(۱) وسائل الشیعه / ج ۱۵/ ص ۵۲۷ و ۵۲۸

(۲) سنن ابن ماجه / ج ۱/ ص ۶۶۶.

(۳) وسائل الشیعه / ج ۱۵/ ص ۵۶۸.

فرمود: در کفّارهٔ ظهار طفلی که دراسلام تولیدشده کافی است و در کفّارهٔ قسم جامه‌ای که عورتش (یعنی عورتهای هریک ازده مسکین) را بپوشاند کافی است.

توضیح: بدانکه در کفّارهٔ قتل برده‌ای که آزاد میشود باید با ایمان باشد چنانکه خدا فرموده: «رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»، امّا درمورد کفّارهٔ ظهار چنانکه آیات آن ذکرشد چنین قیدی نیامده و اگر بردهٔ کافری هم باشد کفایت میکند. ولی اکثر فقهاء دراینجا نیز ایمان را شرط دانسته و مطلق را حمل برمقید نموده‌اند، ولی بایدگفت درصورتی مطلق برمقیّد حمل میشود که سبب هردوحکم یکی باشد ودراینجا مختلف و متفاوت است.

(۵۸) باب الرّجل یسلم و تحته أختان أو أکثر من أربع

۱- ج عَنْ فَيْرُوزَ الدَّيْلَمِيِّ (رض) قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ (ص) فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي أَسْلَمْتُ وَتَحْتِي أُخْتَانِ، قَالَ: اخْتَرْ أَيَّتَهُمَا شِئْتَ. وَفِي رِوَايَةٍ: طَلِّقْ أَيَّتَهُمَا شِئْتَ[1].

یعنی، از فیروز دَیْلَمِیّ روایت شده‌که‌گفت آمدم خدمت رسولخدا (ص) و گفتم من اسلام آوردم و تحت اختیارم دو خواهر است. رسول خدا (ص) فرمود: هرکدام‌را خواستی اختیارکن ازاینده. و در روایتی فرمود: هرکدام ازاینده را خواستی طلاق بده.

۲- ج عَنِ الْحَارِثِ بْنِ قَيْسٍ (رض) قَالَ: أَسْلَمْتُ وَعِنْدِي ثَمَانُ نِسْوَةٍ فَذَكَرْتُ ذٰلِكَ لِلنَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: اخْتَرْ مِنْهُنَّ أَرْبَعًا. وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ (رض) أَنَّ غَيْلَانَ بْنَ سَلَمَةَ الثَّقَفِيَّ أَسْلَمَ وَلَهُ عَشْرُ نِسْوَةٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَأَسْلَمْنَ مَعَهُ فَأَمَرَهُ النَّبِيُّ (ص) أَنْ يَتَخَيَّرَ أَرْبَعًا مِنْهُنَّ[2].

یعنی، از حارِث بْن قَیْس روایت شده‌که‌گفت اسلام آوردم و نزدم هشت زن بود، به رسولخدا (ص) گفتم، فرمود: چهارنفر ازایشان‌را انتخاب کن. و از اِبْن عُمَر (رض) روایت شده‌که غَیْلان بْن سَلَمهٔ ثَقَفی اسلام آورد و او را درجاهلیّت ده‌زن بودکه‌همه با او اسلام آوردند،

(۱)و(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۵۵و المصنف/ج۷/ص۱۶۲و ۱۶۵.

رسولخدا (ص) اورا امر کرد که چهار نفر از آنان را انتخاب نماید.
(از این نصوص معلوم میشود که نکاح و ازدواج کفّار صحیح است و هرگاه اسلام آورند دیگر نیازی به نکاح جدید ندارند).

(٥٩) باب إسلام أحد الزّوجين

١ـ ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ(رض) أَنَّ رَجُلاً جاءَ مُسْلِماً عَلىٰ عَهْدِ النَّبِيِّ (ص) ثُمَّ جاءَتِ امْرَأَتُهُ مُسْلِمَةً فَقالَ: يا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّها كانَتْ أَسْلَمَتْ مَعِي فَرُدَّها عَلَيَّ فَرَدَّها عَلَيْهِ[1].

یعنی، از اِبْنِ عَبّاس روایت شده که: مردی در زمان رسولخدا (ص) مسلمان شد و خدمت آنحضرت آمد سپس زن او نیز آمد در حالیکه مسلمان شده بود، پس آنمرد گفت ای رسولخدا، او با من اسلام آورده پس آنرا به من برگردان، پس آنحضرت آن زن را به او برگرداند.
(بنابراین هرگاه زن و مرد باهم مسلمان شدند برنکاح خود باقی خواهند بود ولی باید خالی از اشکال باشد و اشکال شرعی مانند آن نوع از خویشی و مَحْرَمیّتِ سَبَبی و رضاعی که موجب حرمت زناشوئی میشود بینشان موجود نباشد).

٢ـ ج وَ عَنْهُ قالَ: أَسْلَمَتِ امْرَأَةٌ عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَتَزَوَّجَتْ فَجاءَ زَوْجُها الأَوَّلُ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقالَ: يا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَسْلَمْتُ وَ عَلِمَتْ بِإِسْلامِي فَانْتَزَعَها النَّبِيُّ (ص) مِنْ زَوْجِها الثّانِي وَ رَدَّها لِلأَوَّلِ[2] وَ عَنْ عَلِيٍّ (ع) أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ امْرَأَةٍ مُشْرِكَةٍ أَسْلَمَتْ وَ لَها زَوْجٌ مُشْرِكٌ قالَ إِنْ أَسْلَمَ قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُها فَهُما عَلَى النِّكاحِ[3].

یعنی، و از ابن عَبّاس روایت شده که گفت: زنی در زمان رسولخدا (ص) اسلام آورد و شوهر رفت، پس شوهر اوّلش خدمت رسولخدا (ص) آمد و گفت یا رَسُولَ اللّٰه من اسلام آورده بودم و این زن اسلام مرا دانست پس رسولخدا (ص) او را از شوهر دوّمی جدا نمود و به شوهر اوّلش

---

(١) و (٢) التاج الجامع للاصول/ ج٢/ص ٣٥۶.
(٣) مستدرک الوسائل/ ج٢/ص ٥٨٥.

برگردانید. و روایت شده که از علی(ع) سئوال شد درباره زن مشرکه ای که اسلام آورد و دارای شوهر مشرکی باشد؟ فرمود: اگر آن شوهر قبل از انقضاء عدّهٔ آن زن اسلام آورد، پس آنان بر نکاح خود باقی خواهند بود.

۳- ج وش عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: رَدَّ النَّبِيُّ (ص) ابْنَتَهُ زَيْنَبَ عَلَىٰ أَبِي الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ بَعْدَ سِتِّ سِنِينَ بِالنِّكَاحِ الْأَوَّلِ وَلَمْ يُحْدِثْ نِكَاحًا[1]. وَفِي رِوَايَةٍ: أَقَرَّ رَسُولُ اللَّهِ (ص) نِكَاحَ زَيْنَبَ مَعَ أَبِي الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ حَيْثُ أَسْلَمَ عَلَى النِّكَاحِ الْأَوَّلِ[2]. وَفِي رِوَايَةٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) رَدَّ ابْنَتَهُ زَيْنَبَ عَلَىٰ أَبِي الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ، بِمَهْرٍ جَدِيدٍ وَنِكَاحٍ جَدِيدٍ[3].

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده که گفت: رسولخدا (ص) دختر خود زینب را پس از شش سال به اَبِی الْعاص (شوهرا و که در این مدّت مشرک بود و سپس ایمان آورد) برگردانید بنکاح اوّل و نکاحی ایجاد نکرد. و در روایتی: رسولخدا (ص) استوار نمود نکاح زینب دخترش را با اَبِی الْعاص بن رَبیع بهنگامیکه اسلام آورد برهمان نکاح اوّل. و در روایتی: رسولخدا (ص) دخترش زینب را بر أبی الْعاص برگردانید بمهر جدید و نکاح جدید.

(۶۰) باب الولد یتبع المسلم من أبویه

ج عَنْ رَافِعِ بْنِ سِنَانٍ (رض) أَنَّهُ أَسْلَمَ وَأَبَتِ امْرَأَتُهُ أَنْ تُسْلِمَ فَقَالَتْ لِلنَّبِيِّ (ص): ابْنَتِي وَقَالَ رَافِعٌ: ابْنَتِي فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (ص) اقْعُدْ نَاحِيَةً وَقَالَ لَهَا: اقْعُدِي نَاحِيَةً وَأَقْعَدَ الصَّبِيَّةَ بَيْنَهُمَا ثُمَّ قَالَ: ادْعُوَاهَا فَمَالَتِ الصَّبِيَّةُ إِلَىٰ أُمِّهَا فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) اللَّهُمَّ اهْدِهَا فَمَالَتِ الصَّبِيَّةُ إِلَىٰ أَبِيهَا فَأَخَذَهَا[4].

---

(۱) و (۴) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۵۶ و ۳۵۷.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۴/ص ۵۲۰ والمصنف / ج۷/ص ۱۶۷.
(۳) سنن ابن ماجه / ج۱/ص ۶۴۷ و صحیح الترمذی/ ج۵/ص۸۱ و ۸۲.

یعنی، روایت شده از رافع بن سنان که او اسلام آورد و زنش از اسلام خودداری نمود، پس زن به رسولخدا (ص) گفت دخترم مال من است و رافع گفت دخترم مال من است، رسولخدا (ص) به مرد فرمود تو بنشین یکطرف و به زن گفت تو بنشین طرفی دیگر، و دختر را بین ایشان نشاند، سپس فرمود: دختر را بخوانید، چون خواندند دختر به طرف مادر میل کرد، رسولخدا (ص) گفت خدایا دختر را هدایت نما، پس دختر به طرف پدر میل کرد و او گرفت بچه را.

(٦١) باب الحضانة

۱- ج عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو (رض) أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ ابْنِي هٰذَا كَانَ بَطْنِي لَهُ وِعَاءً وَ ثَدْيِي لَهُ سِقَاءً وَ حَجْرِي لَهُ حِوَاءً وَ إِنَّ أَبَاهُ طَلَّقَنِي وَ أَرَادَ أَنْ يَنْتَزِعَهُ مِنِّي فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَنْتِ أَحَقُّ بِهِ مَا لَمْ تَنْكِحِي.(۱)

یعنی، روایت شده از عبداللّٰه بن عمرو که زنی گفت یا رَسُولَ اللّٰه بتحقیق پسرمن این پسر، شکمم جایش و پستانم مایهٔ سیرابیش و دامانم مأوایش بوده (یعنی با این اوصاف من به حضانت وسرپرستی او از پدرش سزاوارترم) و پدر او مرا طلاق داده و میخواهد او را ازمن جدا کند، رسولخدا (ص) به آنزن فرمود: تو سزاوارتر به آن پسری مادامیکه تزویج نکنی.

۲- ج وش عَنْ عَلِيٍّ (رض) قَالَ: خَرَجَ زَيْدُبْنُ حَارِثَةَ إِلٰى مَكَّةَ فَقَدِمَ بِابْنَةِ حَمْزَةَ فَقَالَ جَعْفَرٌ: أَنَا آخُذُهَا أَنَا أَحَقُّ بِهَا ابْنَةُ عَمِّي وَ عِنْدِي خَالَتُهَا وَ إِنَّمَا الْخَالَةُ أُمٌّ. فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا أَحَقُّ بِهَا ابْنَةُ عَمِّي وَ عِنْدِي ابْنَةُ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) وَ هِيَ أَحَقُّ بِهَا، فَقَالَ زَيْدٌ: أَنَا أَحَقُّ بِهَا أَنَا خَرَجْتُ إِلَيْهَا وَ سَافَرْتُ وَ قَدِمْتُ بِهَا، فَخَرَجَ النَّبِيُّ (ص) عَلَيْهِمْ فَقَضٰى بِهَا لِجَعْفَرٍ وَ قَالَ: تَكُونُ مَعَ خَالَتِهَا وَ إِنَّمَا الْخَالَةُ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۵۷ و مستدرک الوسائل/ ج۲/ص ۶۲۵ و المصنف / ج۷/ص ۱۵۳.

أُمٌّ[1] وَ فِی رِوَایَةٍ: قَضَی النَّبِیُّ(ص) بِابْنَةِ حَمْزَةَ لِخَالَتِهَا، وَقَالَ: الْخَالَةُ وَالِدَةٌ[2].

یعنی، از علیّ(ع) روایت شده که گفت: زید بن حارثه بیرون شد بسوی مکّه و وارد شد به دختر حمزه (ع)، پس جعفر گفت من این دختر را میگیرم من سزاوارترم به او، دختر عمویم میباشد و خالهٔ او همسر من است و همانا خاله مادر است، و علیّ(ع) گفت من سزاوارترم به او، دختر عمویم میباشد و نزد من دختر پیامبر است و او سزاوارتر به او وست، و زید گفت من سزاوارترم به او، من بسوی او آمدم و مسافرت کردم و واردشدم، پس رسولخدا (ص) بر ایشان وارد شد و برای جعفر قضاوت کرد و فرمود آن دختر با خاله اش باشد و همانا خاله مادر است. و در روایتی: رسولخدا (ص) قضاوت کرد که تکفّل دختر حمزه (که مادرش فوت شده بود) با خالهٔ او وست، و فرمود: خاله مادر است.

۳- ج عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ (رض) قَالَ: کُنْتُ مَعَ النَّبِیِّ(ص) فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: یَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ زَوْجِی یُرِیدُ أَنْ یَذْهَبَ بِابْنِی وَقَدْ سَقَانِی مِنْ بِئْرِ أَبِی عِنَبَةَ وَ قَدْ نَفَعَنِی فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ(ص): اسْتَهِمَا عَلَیْهِ فَقَالَ زَوْجُهَا: مَنْ یُحَاقُّنِی فِی وَلَدِی فَقَالَ النَّبِیُّ(ص): هٰذَا أَبُوکَ وَ هٰذِهِ أُمُّکَ فَخُذْ بِیَدِ أَیِّهِمَا شِئْتَ فَأَخَذَ بِیَدِ أُمِّهِ فَانْطَلَقَتْ بِهِ[3].

یعنی، از ابوهریره (رض) روایت شده که گفت: من با رسولخدا(ص) بودم که زنی آمد و گفت یا رَسُولَ اللّٰه شوهرمن میخواهد پسرمرا ببرد و حال آنکه این پسر مرا از فلان چاه آب میدهد و برای من نفع دهد (یعنی سنّ حضانت او گذشته و إلّا درسنّ حضانت مادرسزاوارتر به فرزند میباشد از پدر) رسولخدا (ص) فرمود: برای این پسر قرعه بکشید (ولی به قرعه راضی نشدند) و شوهرش گفت چه کس با من دراین فرزندم نزاع میکند، پس رسولخدا (ص) فرمود: این پدرتو و اینهم مادر توست دست هرکدام را میخواهی بگیر (یعنی بچه را مختار کرد که با هرکدام دوست دارد زندگی کند) پس آن پسر دست مادرش را گرفت

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۵۷و ۳۵۸.
(۲) وسائل الشیعه/ ج۱۵/ص ۱۸۲.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص۳۵۸ و المصنف/ ج۷/ص۱۵۷ و ۱۵۸.

پس مادر اورا برد.

(٦٢) باب حکم فقد الزّوج

ج عَنْ عُمَرَ (رض) قَالَ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ فَقَدَتْ زَوْجَهَا لَمْ تَدْرِ أَيْنَ هُوَ فَإِنَّهَا تَنْتَظِرُ أَرْبَعَ سِنِينَ ثُمَّ تَعْتَدُّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا ثُمَّ تَحِلُّ. رَوَاهُ مَالِكٌ وَ قَالَ: وَ إِنْ تَزَوَّجَتْ بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا فَدَخَلَ بِهَا زَوْجُهَا أَوْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا فَلَاسَبِيلَ لِزَوْجِهَا الْأَوَّلِ إِلَيْهَا. وَقَالَ ابْنُ الْمُسَيِّبِ (رض): إِذَا فُقِدَ فِي الصَّفِّ فِي الْقِتَالِ تَتَرَبَّصُ امْرَأَتُهُ سَنَةً. وَ قَالَ الزُّهْرِيُّ فِي الْأَسِيرِ يُعْلَمُ مَكَانُهُ لَاتَتَزَوَّجُ امْرَأَتُهُ وَ لَايُقْسَمُ مَالُهُ فَإِذَا انْقَطَعَ خَبَرُهُ فَسُنَّتُهُ سُنَّةُ الْمَفْقُودِ.(۱)

یعنی، از عمر (رض) روایت شده که گفت: هرزنی‌که همسرش را گم کرد که‌ندانند کجاست، او چهارسال انتظار کشد پس از آن چهارماه و ده روز عدّه نگه‌دارد، سپس حلال میشود. اینرا مالک روایت نموده و گفته: و اگر آنزن پس از انقضای مدّت مذکور تزویج کند که همسرش به‌او دخول کند ویا نکند پس راهی برای شوهراوّل بسوی او نیست (زیرا کوتاهی نموده و ازحیات خود دراین مدّت طولانی خبری نداده است. و اینکه فقهاء دراینجا قول عمر (رض) را نقل نموده‌اند ازاینجهت است‌که از بزرگان صحابه‌بوده وبعلاوه غالباً سخنی نمیگفته مگر پس از مشورت و صلاحدید بزرگان اصحاب). و اِبْنُ الْمُسَيِّب گفته هرگاه زوج درصف قتال گم‌شود یکسال زن او انتظار میکشد. و زُهْرِیّ دربارهٔ اسیری‌که مکانش معلوم‌باشد گفته زنش تزویج نمی‌شود و مالش تقسیم نمی‌گردد ولی هرگاه خبر او قطع شد، پس سُنَّت و روش آن همان طریقه‌وسُنَّتِ مفقود است (که‌پس‌از انقطاع خبر زن باید چهارسال صبرکند وسپس عدّهٔ‌وفات نگه‌دارد، و پس از آن اگر خواست شوهر میرود البتّه بااطّلاع‌واذن حاکم شرع).

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۵۹.

(۶۳) باب العدّة و الإحداد

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی:- وَ الْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِی أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ-.(۱)

وَ قَالَ جَلَّ شَأْنُهُ:- وَ اللَّائِی يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَ اللَّائِی لَمْ يَحِضْنَ وَ أُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ-.(۲)

وَ قَالَ:- إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا -.(۳)

وَ قَالَ:- وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا-.(۴)

○○

۱- ج قَالَ أَبُوهُرَيْرَةَ (رض): اجْتَمَعَ أَبُوسَلَمَةَ وَ ابْنُ عَبَّاسٍ (رض) وَ هُمَا يَذْكُرَانِ أَنَّ الْمَرْأَةَ تُنْفَسُ بَعْدَ وَفَاةِ زَوْجِهَا بِلَيَالٍ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: عِدَّتُهَا آخِرُ الْأَجَلَيْنِ. وَ قَالَ أَبُوسَلَمَةَ (رض): قَدْ حَلَّتْ بِالْوَضْعِ فَجَعَلَا يَتَنَازَعَانِ فَقَالَ أَبُوهُرَيْرَةَ: أَنَا مَعَ ابْنِ أَخِی فَبَعَثُوا كُرَيْبًا إِلٰی أُمِّ سَلَمَةَ يَسْأَلُهَا فَجَاءَ فَقَالَ: إِنَّ أُمَّ سَلَمَةَ قَالَتْ: نُفِسَتْ سُبَيْعَةُ الْأَسْلَمِيَّةُ بَعْدَ وَفَاةِ زَوْجِهَا بِلَيَالٍ فَذَكَرَتْ ذٰلِكَ لِلنَّبِیِّ (ص) فَأَمَرَهَا أَنْ تَتَزَوَّجَ. رَوَاهُ الْخَمْسَةُ. وَ لَفْظًا لِلتِّرْمِذِیِّ: وَضَعَتْ سُبَيْعَةُ (رض) بَعْدَ وَفَاةِ زَوْجِهَا بِثَلَاثَةٍ وَ عِشْرِينَ أَوْ خَمْسَةٍ وَ عِشْرِينَ يَوْمًا فَتَشَوَّقَتْ لِلنِّكَاحِ فَأُنْكِرَ عَلَيْهَا فَذُكِرَ ذٰلِكَ لِلنَّبِیِّ (ص) فَقَالَ: إِنْ تَفْعَلْ فَقَدْ حَلَّ أَجَلُهَا. وَ تَقَدَّمَ فِی الصَّدَاقِ أَنَّ ابْنَ مَسْعُودٍ قَضٰی عَلَی امْرَأَةٍ مَاتَ زَوْجُهَا قَبْلَ الدُّخُولِ بِهَا بِالْعِدَّةِ، وَ

---

(۱) قرآن/ سورۀ بقره/ آيۀ ۲۲۸.
(۲) قرآن/ سورۀ طلاق/ آيه ۴.
(۳) قرآن/ سورۀ احزاب/ آيۀ ۴۹.
(۴) قرآن/ سورۀ بقره/ آيۀ ۲۳۴.

قالَ مَعْقِلُ الْأَشْجَعِيُّ (رض): هٰكَذا قَضَى النَّبِيُّ (ص)![1]

یعنی، اَبُوهُرَیْرَه گفته: اَبُوسَلَمَه و اِبْنِ عَبّاس با هم بودند و ذکر میکردند که هرگاه زنی پس از گذشت چند شب از وفاتِ شوهر خود بزاید و نفاس شود، پس اِبْنِ عَبّاس گفت عدّهٔ او آخِرُ الْأَجَلَیْن است (یعنی باید تا چهار ماه و ده روزکه عدّهٔ وفات است عدّه نگه دارد و معنای آخِرُ الْأَجَلَیْن در اینجا اینستکه هرگاه زنِ شوهرمرده حامله باشد هرگاه وضع حمل او قبل از چهار ماه و ده روز یعنی قبل از عدّهٔ وفات باشد، باید تا چهار ماه و ده روز عدّه نگه دارد، و هرگاه چهار ماه و ده روز که عدّهٔ وفات است قبل از وَضْعِ حَمْل تمام شد عدّهٔ آن زن تمام نمیشود مگر بوضعِ حَمْل وعقیدهٔ شیعهٔ اِثْنیٰعَشَریّه درمورد زن حاملهٔ شوهر مرده همین است یعنی باید أَبْعَدُ الْأَجَلَیْن را مراعات کند، ولی فقهای بزرگ عامّه گویند زن حاملهٔ شوهر مرده بمجرّد وضعِ حمْل عدّه اش تمام میشود و میتواند شوهر کند وآخِرُ الْأَجَلَیْن شرط نیست و احادیث وارده از رسولخدا (ص) مؤیّدِ همین قول است. وبنظر ما، قول اوّل به قرآن نزدیکتر و با آن موافقتر است)، واَبُوسَلَمَه گفت بمجرّدِ وَضْعِ حَمْل عدّهٔ او تمام میشود و حلال شده میتواند شوهر کند. پس اِبْنِ عَبّاس و اَبُوسَلَمَه شروع کردند در اینمورد به نزاع، پس اَبُوهُرَیْرَه گفت من با پسر برادرم (یعنی اَبُوسَلَمَه) موافقم پس کُرَیْب خدمتکارِ اِبْنِ عَبّاس را فرستادند بسوی اُمّ سَلَمَه که از او در اینمورد سؤال کند، پس آنخادم خبرآورد که اُمّ سَلَمَه گفته که سُبَیْعَهٔ اَسْلَمِیّه چندشب پس از وفات شوهرش نفاس شد و این را برای رسولخدا (ص) گفتند و رسولخدا (ص) او را امر کرد به تزویج. این را پنج نفر از صاحبان صِحاح روایت کرده اند ولفظ تِرْمِذِیّ چنین است: سُبَیْعَه وضع حمل کرد پس از وفاتِ شوهرش به بیست وسه و یا بیست وپنج روز، پس مشتاق نکاح شد و بر او انکار کردند وبرای رسولخدا (ص) این را ذکر کردند، رسولخدا (ص) فرمود: اگر شوهر رود مدّت او رسیده است. و (امّا زنِ شوهرمرده ای که شوهر به او دخول نکرده، پس) گذشت در احکام صَداق (باب پانزدهم) که اِبْنِ مَسْعُود

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۶۰ و ۳۶۱ والمصنف/ ج۶/ص ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶.

قضاوت کرد برزنیکه شوهرش قبل ازدخول بهاو وفات کرده به گرفتن عدّه (یعنی باید چهارماه ودهروز عدّه نگهدارد) وذکرشدکه مَعْقِلِ اَشْجَعِیّ گفته رسولخدا (ص) چنین قضاوت فرمود.

۲- ج قَالَ النَّبِیُّ (ص): طَلَاقُ الأَمَةِ تَطْلِیقَتَانِ وَعِدَّتُهَا حَیْضَتَانِ[1].
یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: طلاق کنیز دوبار است وعدّهاو دوحَیض.
(شرح این حدیث درباب چهل وهفتم باب عددطلاق ذکرگردید).

۳- ج عَنْ حُمَیْدِبْنِ نَافِعٍ (رض) قَالَ: أَخْبَرَتْنِی زَیْنَبُ بِنْتُ أَبِی سَلَمَةَ بِهٰذِهِ الأَحَادِیثِ الثَّلَاثَةِ قَالَتْ: دَخَلْتُ عَلیٰ أُمِّ حَبِیبَةَ زَوْجِ النَّبِیِّ (ص) حِینَ تُوُفِّیَ أَبُوهَا أَبُوسُفْیَانَ فَدَعَتْ بِطِیبٍ فِیهِ صُفْرَةٌ خَلُوقٌ أَوْ غَیْرُهُ فَدَهَنَتْ مِنْهُ جَارِیَةً ثُمَّ مَسَّتْ بِعَارِضَیْهَا ثُمَّ قَالَتْ: وَاللّٰهِ مَالِی بِالطِّیبِ مِنْ حَاجَةٍ غَیْرَ أَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) یَقُولُ عَلیٰ الْمِنْبَرِ: لَایَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ تُحِدُّ عَلیٰ مَیِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثٍ إِلَّا عَلیٰ زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا. قَالَتْ: زَیْنَبُ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلیٰ زَیْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ حِینَ تُوُفِّیَ أَخُوهَا فَدَعَتْ بِطِیبٍ فَمَسَّتْ مِنْهُ ثُمَّ قَالَتْ: وَاللّٰهِ مَالِی بِالطِّیبِ مِنْ حَاجَةٍ غَیْرَ أَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) یَقُولُ عَلیٰ الْمِنْبَرِ: لَایَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ تُحِدُّ عَلیٰ مَیِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثٍ إِلَّا عَلیٰ زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا، قَالَتْ زَیْنَبُ: سَمِعْتُ أُمِّی أُمَّ سَلَمَةَ تَقُولُ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) فَقَالَتْ: یَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ ابْنَتِی تُوُفِّیَ عَنْهَا زَوْجُهَا وَقَدِ اشْتَکَتْ عَیْنَهَا أَفَنَکْحُلُهَا؟ قَالَ: لَا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا هِیَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ. وَ قَدْ کَانَتْ إِحْدَاکُنَّ فِی الْجَاهِلِیَّةِ تَرْمِی بِالْبَعَرَةِ عَلیٰ رَأْسِ الْحَوْلِ. قَالَ حُمَیْدٌ قُلْتُ لِزَیْنَبَ: وَ مَا تَرْمِی بِالْبَعَرَةِ عَلیٰ رَأْسِ الْحَوْلِ؟ فَقَالَتْ: کَانَتِ الْمَرْأَةُ إِذَا تُوُفِّیَ عَنْهَا زَوْجُهَا دَخَلَتْ حِفْشًا وَلَبِسَتْ شَرَّثِیَابِهَا وَ لَمْ تَمَسَّ طِیبًا وَ لَاشَیْئًا حَتّیٰ تَمُرَّ بِهَا سَنَةٌ ثُمَّ تُؤْتیٰ بِدَابَّةٍ حِمَارٍ أَوْ شَاةٍ أَوْ طَیْرٍ فَتَفْتَضُّ بِهِ فَقَلَّمَا تَفْتَضُّ بِشَیْءٍ إِلَّا مَاتَ، ثُمَّ تَخْرُجُ فَتُعْطیٰ بَعَرَةً فَتَرْمِی بِهَا ثُمَّ تُرَاجِعُ بَعْدَ مَا شَاءَتْ مِنْ طِیبٍ أَوْ غَیْرِهِ. رَوَاهُ الْخَمْسَةُ. عَنْ أُمِّ عَطِیَّةَ (رض) قَالَتْ: کُنَّا نُنْهیٰ أَنْ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۶۱.

تُحِدَّ عَلٰی مَیِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ إِلاَّ عَلٰی زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا وَ لاٰنَکْتَحِلَ وَ لاٰنَتَطَیَّبَ وَ لاٰنَلْبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوغًا إِلاَّ ثَوْبَ عَصْبٍ وَ قَدْ رُخِّصَ لَنٰا عِنْدَ الطُّهْرِ إِذَا اغْتَسَلَتْ إِحْدٰانٰا مِنْ حَیْضِهٰا فِی نُبْذَةٍ مِنْ کُسْتِ أَظْفٰارٍ.(۱)

یعنی، از حُمَیْدِبْنِ نٰافِع روایت شده‌که گفت: زَیْنَب بِنْت أَبِی سَلَمَه مرا خبرداد به‌این سه‌حدیث: گفت: واردشدم بر اُمّ‌حَبِیبه زوجهٔ رسول‌خدا (ص) هنگامیکه پدرش ابوسفیان فوت شده‌بود، پس عطرزردی که‌مخلوط به‌زعفران وغیرآن بود خواست، پس‌کنیزخودرا ازآن معطّر نمود و بر دوطرف رخش‌کشید سپس گفت من احتیاجی به‌بوی خوش ندارم واللّه جُزاینکه شنیدم رسول‌خدا (ص) درمنبر میفرمودبرای زنی‌که ایمان به‌خدا و روز جزا دارد حلال نیست بیش‌از سه‌روز بخاطرمیّتی ترک زینت‌کند مگر بروفات شوهر چهارماه و ده‌روز. زَیْنَب گفت سپس واردشدم برزَیْنَب بِنْت جَحْش هنگامیکه برادرش وفات‌کرده‌بود پس عطروبوی خوشی خواست و برخود مالید سپس گفت وَاللّه من احتیاج به‌استعمال بوی خوش ندارم جُزاینکه شنیدم رسول‌خدا (ص) برمنبر میفرمود: حلال نیست برای زنیکه ایمان به‌خدا وروزجزاء دارد که‌خودرا اززینت منع‌کند برای‌میّتی بیش‌از سه‌روز مگر برشوهر چهارماه‌وده‌روز. سپس زَیْنَب گفت از مادرم اُمّ‌سَلَمَه شنیدم که‌میگفت زنی خدمت رسول‌خدا (ص)آمد و گفت یٰارَسُولَ اللّه شوهردخترم وفات‌کرده و ازچشمش شکایت دارد آیا اورا سورمه بکشم؟ فرمود: نه، سپس فرمود: همانااینا نقضای عدّهٔ وفات‌که‌چهارماه‌وده‌روزاست باید صبرکند، و بتحقیق یکی ازشما درجاهلیّت سَرسال (یعنی وقتی یکسال ازفوت شوهرمیگذشت برای خروج ازعدّه) پشکل می انداخت وپرت میکرد، حُمَیْد گفت به‌زَیْنَب گفتم انداختن پشگل سَرسال چیست؟ گفت: چون زنی شوهرش‌وفات مینمود داخل خانهٔ‌تنگی میشد و بدترین لباس‌خودرا میپوشید و بوی خوش‌استعمال نمی‌کرد تا یکسال بگذرد، سپس حیوانی خری ویا

---

(۱) التاج‌الجامع‌للاصول/ ج۲/ص ۳۶۱، ۳۶۲و۳۶۳ والمصنف / ج۷/ص ۴۸ و ۴۹.

گوسفندی ویا مرغی میآوردندوخودرا بهآن میمالید و (چون برای زیادی کثیفی در ایّام عدّه خودرا برای تمیزشدن، زیاد بهآن حیوان میکشید) کم وقتی بود که خودرا بهحیوانی بمالد مگر آنکهآن حیوان میمرد، سپس آن زن بیرون میآمد و پشگلی بهاو داده میشد پس آنرا پرتاب میکرد سپس برمیگشت بعدًا آنچه ازبوی خوش و یا غیرآن استعمال میکرد. این را پنج نفر صاحبان صِحاح روایت کردهاند.
از اُمّعَطیّه روایت شدهکهگفت: ما نهی شدیم کهبرمردهای بیش از سهروز ترک زینت کنیم مگر برشوهر کهچهارماهودهروز زینت را ترک کنیم و سرمهنکشیم و بویخوش بکارنبریم و جامهٔ رنگین نپوشیم مگر جامهٔ عَصْب (کهجامهای یَمَنی بود و قبل ازبافتن نخ آن را رنگ میکردند وخلاصه زینتی نبود) و بتحقیق برای ما جایز بود کههرگاه غسل از حیض کردیم مقداری از قسط اظفار (کهمادّهای است برای ازاله وازبین بردن بوی بد و ازآن بطرزبخور وغیربخور استفاده میشود) بکاربریم.

۴ـ ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قٰالَ: لَمّٰا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآیَةُ: «وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْوٰاجًا یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا» جِئْنَ النِّسٰاءُ یُخٰاصِمْنَ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) وَقُلْنَ: لٰانَصْبِرُ، فَقٰالَ لَهُنَّ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) کٰانَتْ إِحْدٰاکُنَّ إِذٰا مٰاتَ زَوْجُهٰا أَخَذَتْ بَعَرَةً فَأَلْقَتْهٰا خَلْفَهٰا فِی دُوَیْرِهٰا فِی خِدْرِهٰا ثُمَّ قَعَدَتْ، فَإِذٰا کٰانَ مِثْلُ ذٰلِکَ الْیَوْمِ مِنَ الْحَوْلِ أَخَذَتْهٰا فَفَتَّتْهٰا ثُمَّ اکْتَحَلَتْ بِهٰا ثُمَّ تَزَوَّجَتْ فَوَضَعَ اللّٰهُ عَنْکُنَّ ثَمٰانِیَةَ أَشْهُرٍ[1]. وَ فِی رِوٰایَةٍ: إِنَّ بَعْضَ نِسٰاءِ النَّبِیِّ (ص) سَأَلَتْهُ فَقٰالَتْ: إِنَّ فُلٰانَةَ تُوُفِّیَ عَنْهٰا زَوْجُهٰا فَتَخْرُجُ فِی حَقٍّ یَنُوبُهٰا، فَقٰالَ لَهٰا رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أُفٍّ لَکُنَّ قَدْ کُنْتُنَّ قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ فِیکُنَّ وَ أَنَّ الْمَرْأَةَ مِنْکُنَّ إِذٰا تُوُفِّیَ عَنْهٰا زَوْجُهٰا أَخَذَتْ بَعَرَةً فَرَمَتْ بِهٰا خَلْفَ ظَهْرِهٰا ثُمَّ قٰالَتْ: لٰاأَمْتَشِطُ وَ لٰاأَکْتَحِلُ وَ لٰاأَخْتَضِبُ حَوْلًا کٰامِلًا، وَ إِنَّمٰا أَمَرْتُکُنَّ بِأَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَ عَشْرَةِ أَیّٰامٍ ثُمَّ لٰاتَصْبِرْنَ لٰاتَمْتَشِطُ وَ لٰاتَکْتَحِلُ وَ لٰاتَخْتَضِبُ وَ لٰاتَخْرُجُ مِنْ بَیْتِهٰا نَهٰارًا

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۴۵۴.

وَ لاتَبيتُ عَنْ بَيْتِها ،فَقالَتْ :يا رَسُولَ اللّهِ فَكَيْفَ تَصْنَعُ إِنْ عَرَضَ لَها حَقٌّ ؟ فَقالَ: تَخْرُجُ بَعْدَ زَوالِ الشَّمْسِ وَ تَرْجِعُ عِنْدَ الْمَساءِ ، فَتَكُونُ لَمْ تَبِتْ عَنْ بَيْتِها ،قُلْتُ لَهُ فَتَحُجُّ؟ قالَ:نَعَمْ(۱)

یعنی،از جعفربن محمّد (ع) روایت شده‌که‌گفت :چون آیهٔ ۲۳۴ سورهٔ بقره نازل شد ،زنان آمدند نزد رسولخدا (ص) به‌مرافعه و گفتند ما صبر نمی‌کنیم ،رسولخدا (ص) فرمود :درجاهلیّت چون شوهریکی از شما میمرد پشگلی میگرفت و پشت سرمی‌انداخت در خانهٔ‌خود ،سپس می‌نشست تا سال دیگردرچنان روزی آنرا میگرفت و خورد میکرد و سورمه بآن میکشید سپس تزویج میکرد پس‌خدا هشت ماه از شما کم‌نمود . و در روایتی:یکی از زنان رسولخدا (ص) از او سئوال کرد و گفت فلان زن شوهرش وفات‌کرده پس بیرون میرود درانجام حقّی‌که بهاو نیابت داده ، رسولخدا (ص) فرمود : اُفّ برشما قبل از آنکه من مبعوث شوم چنین بودید که‌چون یکی‌ازشما شوهرش میمرد پشگلی را میگرفت و آنرا پشت سرمی‌انداخت و میگفت نه‌شانه میکنم و نه‌سورمه میکشم و نه‌خضاب تا یکسال کامل و همانا من شما را امرکردم به‌چهارماه‌و ده‌روز ، سپس صبرنمیکنیدشانه‌نکندو سورمه‌نکشد و خضاب ننماید و ازخانهٔ‌خود روزخارج نگردد ،وشب ازخانه‌اش غایب نگرددودرخارج‌ازخانه‌اش نماند ،عرض‌کرد یا رَسُولَ اللّهِ اگر حقّی برایش عارض‌شد چه‌کند؟ فرمود : پس ازززوال‌خورشید بیرون رود و نزدیک بشب برگردد که‌ازخانه‌اش غایب نباشد ،عرض کرد :آیا حجّ کند؟ فرمود :آری. (نویسنده‌گوید :بعضی ازجملات این حدیث دارای اشکال میباشد) .

(٦٤) باب السّكنى و النّفقة

قالَ اللّهُ تَعالى:ـ أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلاتُضارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّى يَضَعْنَ

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۴۵۹و ۴۶۰.

حَمْلَهُنَّ –(۱)

۱– ج عَنِ الْفُرَیْعَةِ بِنْتِ مالِکٍ الْخُدْرِیِّ(رض) أَنَّها جاءَتْ إِلی رَسُولِ اللّٰهِ (ص) تَسْأَلُ أَنْ تَرْجِعَ إِلی أَهْلِها فِی بَنِی خُدْرَةَ فَإِنَّ زَوْجَها خَرَجَ فِی طَلَبِ أَعْبُدٍ لَهُ أَبَقُوا حَتّٰی إِذا کانُوا بِطَرَفِ الْقَدُّومِ لَحِقَهُمْ فَقَتَلُوهُ فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) أَنْ أَرْجِعَ إِلی أَهْلِی فَإِنَّهُ لَمْ یَتْرُکْنِی فِی مَسْکَنٍ یَمْلِکُهُ وَ لانَفَقَةٍ ،فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) : نَعَمْ ، فَخَرَجْتُ حَتّٰی إِذا کُنْتُ فِی الْحُجْرَةِ أَوْ فِی الْمَسْجِدِ دَعانِی أَوْ أَمَرَبِی فَدُعِیتُ لَهُ فَقالَ: کَیْفَ قُلْتِ فَرَدَدْتُ عَلَیْهِ الْقِصَّةَ الَّتِی ذَکَرْتُ مِنْ شَأْنِ زَوْجِی ،فَقالَ: امْکُثِی فِی بَیْتِکِ حَتّٰی یَبْلُغَ الْکِتابُ أَجَلَهُ ،قالَتْ فَاعْتَدَدْتُ فِیهِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا وَ أَخْبَرْتُ عُثْمانَ بِهٰذا فَاتَّبَعَهُ وَ قَضٰی بِهِ(۲).

یعنی،روایت شده از فُرَیْعَه دختر مالِکِ خُدْرِیّ که او خدمت پیامبر خدا (ص) آمد و درخواست میکرد که برگردد بهخانوادهٔ خود در بَنِی خُدْرَه ،زیرا که شوهرش بیرون رفت درطلب بندگانش که فرار کردهبودند تا آنکه بطرف قَدُّوم (درع میلی مدینه) بهایشان رسید و او را کشتند ،پس از رسولخدا (ص) درخواست کردم که برگردم به خانوادهام زیرا شوهرم برای من مسکنیکه مالک باشد ونفقهای برایم نگذاشته است ،رسولخدا (ص) فرمود :بلی، پس خارج شدم تا آنکه در حجره ویا درمسجد بودم که رسولخدا (ص) مرا خواند ویا امرکرد پس خوانده شدم نزد او .و اجابت کردم ،فرمود :چگونه گفتی تو ،دومرتبه قصّهرا برای او گفتم ،فرمود :درخانهات (یعنی همان خانهٔشوهرتکهوفاتکرد)بمان تا عدّهٔنوشتهشده بهآخربرسدوتمام شود ،آنزن گوید : پس بهخانهبرگشتم و درآن چهارماهوده روز عدّه گرفتم ،و این قضیّهرا بهعثمان خبردادم او پیرویکرد و بهمین قضاوت نمود .((بنابراین حدیث زن شوهرمرده باید عدّهٔوفات را درخانهٔشوهرش باشد و نمیتوان اورا ازآنجا بیروننمودوازآخرین

---

(۱) قرآن/ سورهٔطلاق/آیهٔ۶.
(۲) التاجالجامعللاصول/ ج۲/ص ۳۶۳و۳۶۴والمصنف / ج۷/ص۳۳ و ۳۴ و ۳۵.

حدیثی که درباب قبل از کتب شیعه آوردیم، میتوان مطلب مذکور را نیز استفاده نمود. و بدانکه خدا یتعالی در سورهٔ بقره آیـــهٔ ۲۳۴ میفرماید: وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْوَاجًا یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَاجُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِیمَا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ. یعنی و کسانیکه از شما وفات میکنند و همسرانی میگذارند، آن زنان چهار ماه و ده روز خود را (از ازدواج) نگهدارند، پس چون مدّتشان بپایان رسید برشما باکی نیست آنچه ایشان درحقّ خویش اقدام شایسته ای بجا آرند، و خدا به آنچه میکنید آگاه است. ولی در آیهٔ ۲۴۰ سورهٔ بقره میفرماید: وَالَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِیَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَی الْحَوْلِ غَیْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَاجُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِی مَا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ. یعنی و آنکسانی که از شما فوت میکنند و زنانی میگذارند وصیّت نمایند برای زنانشان متاعی را تا یکسال درحالیکه خارج نشوند پس اگر خارج شدند برشما گناهی نیست آنچه ایشان درحقّ خود بطور معروف اقدام مینمایند، و خدا عزیز و حکیم است. دربعضی از روایـــات آمده که این دو آیه ناسخ و منسوخ یکدیگر و آیهٔ قبل ناسخ این آیه است، زیرا درآن، عدّه چهار ماه و ده روز و در این یکســـال است و نیز گفته اند آیهٔ اخیر که درآن ذکر وصیّت رفته با آیات ارث در سورهٔ نساء که سهم هریک از وَرَثه تعیین گشته، نسخ گردید، ولـــی میتوان گفت این دو آیه ناسخ یکدیگر نیستند. زیرا جمع بین هر دو ممکن است برای اینکه آیهٔ قبل عدّه را بیان کرده و فرموده چهار ماه و ده روز است و آیهٔ بعد (آیهٔ ۲۴۰) راجع به عدّه نیست وبحث عدّه نیز درآن نیامده از اینجهت زن قبل از یکسال میتواند آن را بشکند و شوهر کند چنانکه در آیه ذکر شده است و بعلاوه نمیتـــوان گفت آیهٔ ناسخ قبل از آیهٔ منسوخ نازل شده است، بنابراین بایـــد گفت آیهٔ دوم که راجع به وصیّت است، میگوید زوج حقّ دارد برای زوجه وصیّت کند که از ثُلث مالش متاعی نیز تا یکسال به زوجه بدهند و او

را نگاهداری کنند و بازماندگان نمیتوانند آنزن بیوه را از خانۀشوهرش اخراج نموده آنوصیّت را زیرپا گذارند واین وصّیت جایزاست و درسورۀنساء نیز احکام ارث ازوصیت جداست ،ودراینجا زوجه میتواند بهوصیت عمل کند تا یکسال،و اگرچه عدّۀ او کمتر باشد و اگرعمل نکرد و بیرون رفت و با دیگری ازدواج نمود اشکالی ندارد)).

۲- ج عَنْ فاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ (رض) أَنَّ أَبا عَمْرِو ابْنَ حَفْصٍ طَلَّقَها الْبَتَّةَ وَ هُوَ غائِبٌ فَأَرْسَلَ إِلَيْها وَكيلَهُ بِشَعيرٍ فَسَخِطَتْهُ ، فَقالَ: وَاللّٰهِ ما لَكِ عَلَيْنا مِنْ شَيْءٍ فَجاءَتْ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) فَذَكَرَتْ لَهُ ذٰلِكَ ،فَقالَ: لَيْسَ لَكِ عَلَيْهِ نَفَقَةٌ فَأَمَرَها أَنْ تَعْتَدَّ فِي بَيْتِ أُمِّ شَرِيكٍ ثُمَّ قالَ: تِلْكَ امْرَأَةٌ يَغْشاها أَصْحابِي اعْتَدِّي عِنْدَ ابْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ فَإِنَّهُ رَجُلٌ أَعْمىٰ تَضَعِينَ ثِيابَكِ فَإِذا حَلَلْتِ فَآذِنِينِي قالَتْ : فَلَمّا حَلَلْتُ ذَكَرْتُ لَهُ أَنَّ مُعاوِيَةَ وَ أَبا جَهْمٍ خَطَبانِي فَقالَ: أَمّا أَبُوجَهْمٍ فَلا يَضَعُ عَصاهُ عَنْ عاتِقِهِ وَ أَمّا مُعاوِيَةُ فَصُعْلُوكٌ لا مالَ لَهُ انْكِحِي أُسامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَكَرِهْتُهُ فَقالَ: انْكِحِي أُسامَةَ فَنَكَحْتُهُ فَجَعَلَ اللّٰهُ فِيهِ خَيْرًا وَ اغْتَبَطْتُ بِهِ[1] وَ عَنْها قالَتْ :طَلَّقَنِي زَوْجِي ثَلاثًا فَلَمْ يَجْعَلْ لِي رَسُولُ اللّٰهِ سُكْنىٰ وَ لا نَفَقَةً[2].

یعنی،روایت شده از فاطمه بِنْتِ قَيْس که اَبا عَمْرِوبْنِ حَفْص او را سه طلاقه کرد درحالیکه غایب بود ،پس وکیل خودرا باکمیجو بنزد آنزن فرستاد و آنزن(بخاطراینکه برایش کمیجو ارسال شده) بخشم آمد ، و آنوکیل گفت قسم بخدا توبرما حقّی نداری،او آمد خدمت رسولخدا (ص) و برای رسولخدا (ص) اینمطلب را ذکرکرد ،رسولخدا(ص) باو فرمود: تو بر أبا عَمْروبْنِ حَفْص نفقهای نداری ، و او را امر فرمود که درخانۀ اُمّ‌شریک عده نگهدارد، سپس فرمود آنجا مکانی است که اصحابم رفت وآمد میکنند،ازآنجا بیرون بیا و بهخانۀ اِبْنِ اُمّ‌مَكْتُوم برو و درآنجا عدّه نگهدار که او مردی نابیناست جامه ات را میتوانی برداری،و چون عدّه ات

(۱)و(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۶۴و۳۶۵ والمصنف/ ج۷/ص۲۰و ۲۱ و ۲۲.

تمام شد مرا آگاه نما وخبرکن، آنزن گوید چون عدّه ام تمام شد برای رسولخدا (ص) ذکرکردم که مُعاویه و اَبا جَهم مرا خواستگاری کردند، رسولخدا (ص) فرمود: امّا اَبُوجَهم که همواره مسافر است و عصای خودرا زمین نمی‌گذارد و امّا معاویه فقیروبدون مال است ولکن به اُسامَةِ بْنِ زَیْد نکاح کن، آنزن گوید ولی من اُسامه را خوش نداشتم، فرمود: با اُسامه نکاح کن، گوید پس با او نکاح کردم و خدا درآن خیرقرارداد بطوریکه مورد حسرت زنان شدم. و نیز از او روایت شده که گفت: شوهرم مرا سه طلاقه کرد و رسولخدا (ص) برایم سُکْنیٰ و نفقه قرارنداد.

۳- ج عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ (رض) قَالَ: کُنْتُ جَالِسًا مَعَ الْأَسْوَدِ بْنِ یَزِیدَ فِی الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ وَ مَعَنَا الشَّعْبِیُّ فَحَدَّثَ الشَّعْبِیُّ بِحَدِیثِ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَیْسٍ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) لَمْ یَجْعَلْ لَهَا سُکْنیٰ وَ لَا نَفَقَةً فَأَخَذَ الْأَسْوَدُ کَفًّا مِنْ حَصًی فَحَصَبَهُ بِهِ وَقَالَ: وَیْلَکَ تُحَدِّثُ بِمِثْلِ هٰذَا؟! قَالَ عُمَرُبْنُ الْخَطَّابِ (رض): لَانَتْرُکُ کِتَابَ اللّٰهِ وَ سُنَّةَ نَبِیِّنَا لِقَوْلِ امْرَأَةٍ لَانَدْرِی لَعَلَّهَا حَفِظَتْ أَوْ نَسِیَتْ لَهَا السُّکْنیٰ وَ النَّفَقَةُ. قَالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: - لَاتُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَ لَایَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ یَأْتِینَ بِفَاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ -. (۱)

یعنی، از اَبُواسحاق روایت شده که گفت: من با اَسْوَدِبْنِ یَزِید در مسجد اعظم (یعنی مسجدکوفه) نشسته بودیم و شَعْبِیّ نیز با ما بود، پس شَعْبِیّ حدیث فاطمهٔ بِنْتِ قَیْس (یعنی حدیث قبل) را بیان کرد که رسولخدا (ص) برای آنزن که سه طلاقه بود سُکْنیٰ و نَفَقه قرار نداد، پس اَسْوَد مشتی از ریگ باکف گرفته بطرف او پرت کرد و گفت: وای برتو حدیث میگوئی بمانند این؟! عُمَربْنِ خَطّاب (دربارهٔ حدیث فاطمه بِنْتِ قَیْس) گفت: ما کتاب خدا وسُنّت رسول(ص) را بخاطر قول زنی که نمیدانیم شاید درست حفظ کرده ویا فراموش کرده باشد رها وترک نمی‌کنیم، برای آنزن مُطَلّقه (یعنی زن مُطَلَّقهٔ به سه طلاق) سُکْنیٰ و نفقه است، خدای عَزَّوَجَلّ درسورهٔ طلاق آیهٔ ۱ فرموده: زنان مُطَلَّقه را

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۳۶۵ و المصنف / ج ۷/ص ۲۴.

درزمان عدّه ازخانه‌ها شان بیرون نکنید و آنها خودشان هم‌نباید خارج شوند مگراینکه کارزشت نمایانی بجاآرند.

توضیح: بدانکه نفقه و سُکنای زن حامله‌شوهرمرده و همچنین‌نفقه و سُکنای زن حاملهٔ مُطَلَّقه چه‌رجعی وچه‌بائن،تا هنگام وضع حمل بر شوهراست، و اگر حامله‌نباشد،پس درطلاق رجعی نیز مادامیکه درعدّه‌است نفقه و سکنای او برشوهرش واجب است. امّا راجع به نفقه و سکنای زنیکه سه‌طلاقه‌است،پس اختلاف شده وظاهر آنستکه حقّی‌ندارد چنانکه درحدیث فاطمه بِنْتِ قَیْس ذکرشده زیرا در طلاق بائن زن بکلّی ازشوهرجدا شده ودیگر به‌او برنمی‌گردد. و امّا آنچه درحدیث فوق آمده‌که‌خدا می‌فرماید: «لاتُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَ لایَخْرُجْنَ = زنان مُطَلَّقه‌را بهنگام عدّه ازخانه‌ها شان بیرون نکنیدو آنها خودشان نیز بیرون نروند»،میتوان گفت راجع به‌طلاق رجعی است،زیرا خدایتعالی پس ازاین جمله درآخرآیه می‌فرماید: «لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ بَعْدَذٰلِکَ أَمْرًا = شاید پس ازاین خدایتعالی امرتازه‌ای را احداث‌کند وپیش‌آورد» وامرتازه‌ای که‌ممکن است‌خدا پیش آورد همان رجـــوع وصلح‌وآشتی است‌که‌درطلاق رجعی‌پیدامیشود و درطلاق بائن وجود ندارد.

۴ــ ج قٰالَ جٰابِرٌ (رض): طُلِّقَتْ خٰالَتِی ثَلاثًا فَخَرَجَتْ تَجُدُّنَخْلَهٰا فَلَقِیَهٰا رَجُلٌ فَنَهٰاهٰا فَذَکَرَتْ ذٰلِکَ لِلنَّبِیِّ (ص) فَقٰالَ لَهٰا: اُخْرُجِی فَجُدِّی نَخْلَکِ لَعَلَّکِ أَنْ تَصَدَّقِی مِنْهُ أَوْ تَفْعَلِی خَیْرًا[1].

یعنی،جابرگفت: خاله‌ام طلاق داده‌شد به‌سه‌طلاق، پس برای چیدن میوهٔ‌درخت‌خرما بیرون رفت،ومردی اورا ملاقات‌کرد واورا نهی نمود،پس‌خاله‌ام اینرا برای رسولخدا (ص) ذکرنمود،رسولخدا (ص) به‌او فرمود: بیرون برو و درختت‌را بچین شاید ازآن صدقه‌ای دهی ویا عمل‌نیکی بجاآوری.

۵ــ ج عَنْ أَبِی‌هُرَیْرَةَ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قٰالَ: أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ مٰا تَرَکَ غِنیً وَ الْیَدُ الْعُلْیٰا خَیْرٌ مِنَ الْیَدِ السُّفْلٰی وَ ابْدَأْ بِمَنْ

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۶۵ والمصنف / ج۷/ص ۲۵.

تَعُولُ، تَقُولُ الْمَرْأَةُ إِمَّا أَنْ تُطْعِمَنِي وَ إِمَّا أَنْ تُطَلِّقَنِي، وَ يَقُولُ الْعَبْدُ أَطْعِمْنِي وَ اسْتَعْمِلْنِي، وَ يَقُولُ الْإِبْنُ أَطْعِمْنِي إِلَى مَنْ تَدَعُنِي؟ فَقَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ سَمِعْتَ هٰذَا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص)؟ قَالَ: لَا، هٰذَا مِنْ كِيسِ أَبِي هُرَيْرَةَ![1]

یعنی، از ابوهریره (رض) روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: بهترین صدقه چیزی است که بی‌نیاز بدهد (که از روی بی‌نیازی باشد)، و دست بالاتر (یعنی دهنده) بهتر از دست زیرتر (یعنی گیرنده) است، و ابتدا کن به کسی که عیال (ویا نانخور) توست (مانند زن و فرزند و خدمتکار)، (تا اینجا کلام رسولخدا ص تمام میشود، وجملات بعد کلام خود ابوهریره است که از کتاب وسُنّت استنباط نموده:) زن میگوید یا مرا طعام بده ویا طلاق (چنانکه خدا درسورهٔ بقره آیهٔ ۲۳۱ فرموده: وَلَاتُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا یعنی، ایشان را برای ضررزیان نگه ندارید تا تعدّی کنید) و بنده میگوید مرا طعام بده وبکار وادار و فرزند میگوید مرا طعام بده به چه کسی مرا وامیگذاری، پس گفتند ای اباهریره این را ازرسولخدا (ص) شنیدی؟ گفت: نه، این از کیس (یعنی فطانت ویا استنباط) ابوهریره است. (نویسنده گوید مانند حدیث بالا در کتاب زکات باب بیست وسوّم ذکرگردید).

۶ـ ج عَنْ عُمَرَ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) كَانَ يَبِيعُ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَ يَحْبِسُ لِأَهْلِهِ قُوتَ سَنَتِهِمْ![2]

یعنی، از عُمَر روایت شده که رسولخدا (ص) میوهٔ (درختان) خرمای بَنِی النَّضِیر را (نسبت به سهمی که داشت) میفروخت و برای عیالش قوت سالشان را نگه میداشت (بنابراین میتوان تا مدّتی قوت اهل و عیال را ذخیره نمود چنانکه دراین حدیث آمده است ومنافاتی با ایمان و توکّل ندارد. برای توضیح بیشتر حدیث فوق رجوع شود به باب هفتادونهم از کتاب بیع).

۷ـ ج عَنْ عَائِشَةَ (رض) أَنَّ هِنْدًا بِنْتَ عُتْبَةَ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ وَ لَيْسَ يُعْطِينِي مَا يَكْفِينِي وَ وَلَدِي إِلَّا مَا

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۳۶۶.

أَخَذْتُ مِنْهُ وَ هُوَ لایَعْلَمُ ،قالَ:خُذِی ما یَکْفِیکِ وَ وَلَدَکِ بِالْمَعْرُوفِ[1]
یعنی،از عایشه روایت شده‌که :هند دختر عُتْبَه گفت یا رَسُولَ اللّٰه همانا (شوهرم) اَبا سُفْیان مردی بخیل است و آنچه موجب کفایت من و فرزندم باشد نمی‌دهد مگر آنکه از مال او خود أخذکنم وبردارم، درحالیکه او نمی‌داند ،رسول‌خدا (ص) فرمود: آنچه بشایستگی تو و فرزندت را کفایت کند أخذکن.

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج ۲/ص ۳۶۶ والمصنف/ ج ۹/ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

کتابُ القصاص والدّيات والقسامة والمحاربين

١- باب التّرهيب من القتل والتّغليظ فى قتل مسلم ظلما

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِدًا فِيها وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذابًا عَظِيمًا[1].

°°°

١- ج عَنْ عَبْدِاللّٰهِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: اَوَّلُ ما يُقْضىٰ بَيْنَ النّاسِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِي الدِّماءِ . وَ فِي رِوايَةٍ: اَوَّلُ ما يُحاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلاةُ، وَ اَوَّلُ ما يُقْضىٰ بَيْنَ النّاسِ فِى الدِّماءِ[2].

یعنی، از عبداللّه روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: اوّل چیزیکه بین مردم درقیامت قضاوت میشود دربارهٔ خونها است. ودرروایتی فرمود اوّل چیزیکه بحساب بنده میرسند نماز و اوّل چیزیکه بین مردم قضاوت شود دربارهٔ خونها است.

٢- ش عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ (ع) أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) وَقَفَ بِمِنىٰ حَتّىٰ قَضىٰ مَناسِكَها فِي حَجَّةِ الْوَداعِ، إِلىٰ أَنْ قالَ: أَيُّ يَوْمٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً؟ فَقالُوا: هٰذَا الْيَوْمُ، فَقالَ: فَأَيُّ شَهْرٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً؟ فَقالُوا: هٰذَا الشَّهْرُ قالَ: فَأَيُّ بَلَدٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً؟ قالُوا: هٰذَا الْبَلَدُ، قالَ: فَإِنَّ دِماءَكُمْ وَ أَمْوالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هٰذا فِي شَهْرِكُمْ هٰذا فِي بَلَدِكُمْ هٰذا إِلىٰ يَوْمِ تَلْقَوْنَهُ فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمالِكُمْ، أَلا هَلْ بَلَّغْتُ؟ قالُوا نَعَمْ، قالَ: اللّٰهُمَّ اشْهَدْ أَلا مَنْ كانَتْ عِنْدَهُ أَمانَةٌ فَلْيُؤَدِّها إِلىٰ مَنِ ائْتَمَنَهُ عَلَيْها فَإِنَّهُ لايَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَ لامالُهُ إِلّا بِطِيبَةِ

---

(١) قرآن/سورهٔ نساء /آیهٔ ۹۳
(٢) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۳

نَفْسِهِ، وَ لاٰتَظْلِمُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لاٰتَرْجِعُوا بَعْدِي كُفّاراً[1].

یعنی، از جعفربن‌محمّد (ع) روایت شده‌که رسولخدا (ص) درمنیٰ توقّف کرد تا مناسک آن انجام شد درسال حَجَّةُ الْوَداع پس خطبه خواند تا آنکه فرمود چه روزی احترامش بزرگتر است گفتند امروز پس فرمود چه ماهی حرمتش بیشتر است گفتند این ماه، فرمودچه‌شهری احترامش اَعْظَم است؟ گفتند این‌شهر فرمود پس بدانید که‌خونهای شما و اموال شما برشما حرام ومحترم است مانند حُرْمَت این روز در این ماه ودراین شهر تا روزیکه خدا را ملاقات‌کنید که‌از اعمال شما سئوال میکند. آیا رسانیدم؟ گفتند آری، فرمود خدایا شاهدباش آگاه‌باشید هرکس‌نزد او امانتی است پس به‌صاحب امانت آنرا ردّ کند زیرا خون مردمسلمان ومالش حلال نیست مگر خود او بخوشی اجازه‌دهد درتصرّف مالش، و به‌خودتان ستم‌مکنید و پس از من به کفر برنگردید.

۳- ج عَنْ عَبْدِاللّٰهِ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قٰالَ: لاٰتُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْماً إِلاّٰ كٰانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهٰا لِأَنَّهُ كٰانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ[2].

یعنی، از عبداللّه روایت شده‌که‌رسولخدا (ص) فرمود: هیچ نفسی بظلم کشته‌نشود جُزاینکه بر ذمّهٔ فرزند آدم اوّل بهره‌ای از خون آن میباشد زیرا اوّل کسی‌است‌که سنّت قتل را آورد.

۴- ش عَنِ الْبٰاقِرِ (ع) قٰالَ: قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): أَوَّلُ مٰا يَحْكُمُ اللّٰهُ فِيهِ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ الدِّمٰاءُ، فَيُوقَفُ ابْنٰا آدَمَ فَيُقْضىٰ بَيْنَهُمٰا، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمٰا مِنْ أَصْحٰابِ الدِّمٰاءِ حَتّٰى لاٰيَبْقىٰ مِنْهُمْ أَحَدٌ، ثُمَّ النّٰاسَ بَعْدَذٰلِكَ حَتّٰى يَأْتِيَ الْمَقْتُولُ بِقٰاتِلِهِ فَيَتَشَخَّبُ فِي دَمِهِ وَجْهُهُ فَيَقُولُ: هٰذٰا قَتَلَنِي فَيَقُولُ: أَنْتَ قَتَلْتَهُ؟ فَلاٰيَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْتُمَ اللّٰهَ حَدِيثاً[3].

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۹ص ۳
(۲) التاج الجامع‌للاصول/ ج۳ص ۳
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۹ص ۴

یعنی، و از حضرت باقر (ع) روایت شده که گفت رسولخدا (ص) فرموده اوّل چیزیکه خدا درقیامت دربارۀ او حکم میکند خونها است پس دوفرزند آدم باز داشت شوند تا بین آنان قضاوت شود سپس آنانکه درعقب آنان آمدند از صاحبان خونها تا اَحَدی باقی نماند سپس مردم پس از آن کار بجائی برسد مقتول قاتل خودرا بیاورد که خون از او میریزد و بصورت خود خون مالیده و میگوید اینست که مرا کشت، پس خدا یتعالی میفرماید تو اورا کشتی و او نمیتواند خبررا از خدا کتمان کند.

۵- ج قَالَ النَّبِیُّ (ص): لَایَزَالُ الْمُؤْمِنُ فِی فُسْحَةٍ مِنْ دِینِهِ مَا لَمْ یُصِبْ دَمًا حَرَامًا . وَ فِی رِوَایَةٍ: کُلُّ ذَنْبٍ عَسَی اللّٰهُ اَنْ یَغْفِرَهُ إِلَّا مَنْ مَاتَ مُشْرِکًا أَوْ مُؤْمِنٌ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا . وَ فِی رِوَایَةٍ أُخْرٰی: لَزَوَالُ الدُّنْیَا أَهْوَنُ عَلَی اللّٰهِ مِنْ قَتْلِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ[1]؛ وَ لَوْ أَنَّ اَهْلَ السَّمَاءِ وَ أَهْلَ الْأَرْضِ اشْتَرَکُوا فِی دَمِ مُؤْمِنٍ لَاَکَبَّهُمُ اللّٰهُ فِی النَّارِ[2].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: همواره مؤمن در وسعت است از جهت دین او مادامیکه بخون حرام دست نزده باشد. و در روایتی: هرگناهی را ممکن است خدا بیامرزد مگرآنکه مشرک بمیرد ویا مؤمن باشد و مرتکب قتل مؤمنی شده باشد. و در روایت دیگر: البتّه زائل شدن دنیا نزدخدا بی‌اهمّیّت‌تر است از قتل مرد مسلمانی، و اگر اهل آسمان و زمین شرکت کنند درخون مؤمنی خدا ایشان را برو به آتش افکند.

۶- ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لَایَغُرَّنَّکُمْ رَحْبُ الذِّرَاعَیْنِ بِالدَّمِ فَإِنَّ لَهُ عِنْدَ اللّٰهِ قَاتِلًا لَایَمُوتُ، قَالُوا: یَا رَسُولَ اللّٰهِ وَ مَا قَاتِلٌ لَایَمُوتُ؟ فَقَالَ: النَّارُ. وَفِی رِوَایَةٍ: لَایُعْجِبْکَ رَحْبُ الذِّرَاعَیْنِ بِالدَّمِ[3].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: شما را مغرور نکند آنکه دست دراز و خونریز است زیراکه برای او نزدخدا قاتلی است که نمی‌میرد، عرض کردند یَا رَسُولَ اللّٰه قاتلی که نمی‌میرد چیست؟ فرمود: آتش

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۴
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۴ ووسائل الشیعه / ج۱۹/ص۹
(۳) وسائل الشیعه / ج۱۹/ص ۴

دوزخ. و درروایت دیگر شما را بعجب نیاورد دست قوی خونریز.

۷ـ ج قالَ النَّبیُّ (ص): مَنْ تَرَدّیٰ مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ فَهُوَ فی نارِ جَهَنَّمَ یَتَرَدّیٰ فیهِ خالِدًا مُخَلَّدًا فیها أَبَدًا وَ مَنْ تَحَسّیٰ سُمًّا فَقَتَلَ نَفْسَهُ فَسُمُّهُ فی یَدِهِ یَتَحَسّاهُ فی نارِ جَهَنَّمَ خالِدًا مُخَلَّدًا فیها أَبَدًا، وَ مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدیدَةٍ فَحَدیدَتُهُ فی یَدِهِ یَجَأُ بِها فی بَطْنِهِ فی نارِ جَهَنَّمَ خالِدًا مُخَلَّدًا فیها أَبَدًا[1].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس خودرا ازکوهی پرت کند وخودرا بکشد او درآتش دوزخ همیشه جاوید است و کسیکه بنوشد زهری و خودرا بکشد او درآتش دوزخ بنوشد و همواره بماند و کسیکه با آهنی خودرا بکشد پس آهن او دردست او و همواره به شکم خود فروبرد درآتش دوزخ جاوید بماند.

۸ـ ش إِنَّ عَلِیًّا (ع) وَجَدَ کِتابًا فی قِرابِ سَیْفِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) مِثْلَ الْأُصْبُعِ فیهِ: إِنَّ أَعْتَی النّاسِ عَلَی اللّٰهِ الْقاتِلُ غَیْرَقاتِلِهِ، وَ الضّارِبُ غَیْرَضارِبِهِ، وَ مَنْ والیٰ غَیْرَمَوالیهِ فَقَدْ کَفَرَ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ (ص)، وَ مَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا أَوْ آویٰ مُحْدِثًا فَلایَقْبَلُ اللّٰهُ مِنْهُ صَرْفًا وَ لاعَدْلاً، وَ لایَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ یَشْفَعَ فی حَدٍّ[2].

یعنی، علی (ع) نوشته ای دید در غلاف شمشیر رسولخدا (ص) مانند انگشتی درآن نوشته بود بدرستیکه سرکش ترین مردم برخدا کسی است که غیرقاتل خودرا بکشد و آنکه زنندهٔ غیرخودرا بزند و آنکه دوستی کند ویا قبول کند ولایت و سرپرستی غیروالی حقیقی را پس به آنچه نازل شده برمحمّد کافر شده است وکسیکه بدعتی آورد ویا بدعت گذاری را جای دهد خدا از او کارخیر وعدالت را نپذیرد و برای مسلمان حلال نیست که درحدود شفاعت کند.

۹ـ ش قالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا أَوْ آویٰ مُحْدِثًا. وَفی رِوایَةٍ: مَنْ أَحْدَثَ فِی الْمَدینَةِ. قالَ الرِّضا: اَلْحَدَثُ الْقَتْلُ[3].

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۴ والمصنف / ج ۱۰/ص۴۶۳ و ۴۶۴.
(۲) و (۳) وسائل الشیعه / ج۱۹/ص ۷ و ۱۱

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: خدا لعنت کرده کسیکه بدعتی ایجاد کند یا بدعتگزاری را مأوی دهد. و درروایتی: هرکس در مدینه حدثی ایجاد کند. وحضرت رضا (ع) فرمود: حَدَث عبارت از قتل است. (ولی باید گفت یکی از مُحْدَثات قتل است نه تمام آن).

۱۰- ش قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا أَوْ آوىٰ مُحْدِثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَايُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَ لَاعَدْلٌ ،قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰه مَا الْحَدَثُ ؟ قَالَ: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ ، أَوْ مَثَّلَ مُثْلَةً بِغَيْرِقَوَدٍ، أَوِ ابْتَدَعَ بِدْعَةً بِغَيْرِ سُنَّةٍ ،أَوِ انْتَهَبَ نُهْبَةً ذَاتِ شَرَفٍ فَقِيلَ: مَا الْعَدْلُ؟ قَالَ: الْفِدْيَةُ، قِيلَ:مَا الصَّرْفُ ؟ قَالَ: التَّوْبَةُ.(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس حدثی ایجاد کند ویا مُحْدِثی را مأوی دهد برا وست لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم، و ازاو صرف و عدلی پذیرفته نشود، عرض شد یَا رَسُولَ اللّٰه حَدَث چیست؟ فرمود: کشتن نفسی بدون عوض ویا مُثله کردن بدون قصاص ویا بدعت گذاشتن بدون سُنّت ویا غارت کردن مال و آبروی صاحب شرفی. عرض شد عَدْل چه باشد؟ فرمود: فِدْیَه، عرض شد صَرْف چه باشد فرمود توبه.

۱۱- ش عَنِ النَّبِيِّ (ص) فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ: وَ مَنْ لَطَمَ خَدَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَوْ وَجْهَهُ بَدَّدَ اللّٰهُ عِظَامَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ،وَ حُشِرَ مَغْلُولًا حَتّٰى يَدْخُلَ جَهَنَّمَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ (۲)

یعنی، روایت شده از رسولخدا (ص) درحدیث مَناهی که فرمود: کسی که سیلی بزند بصورت مرد مسلمانی ویا بصورت او خداوند روز قیامت استخوانهای اورا از یکدیگر جدا سازد و دست بسته محشور شود تا وارد دوزخ گردد مگرآنکه توبه کند.

۱۲- ج قَالَ النَّبِيُّ (ص): اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ: الشِّرْكُ بِاللّٰهِ وَ السِّحْرُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَ

وسائل الشیعه / ج۱۹/ص ۱۲ و ۱۸.

التَّوَلِّی یَوْمَ الزَّحْفِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ(۱).

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: از هفت گناه هلاک کننده اجتناب کنید گفتند یا رَسُولَ اللّٰه آنها چه باشد؟ فرمود: شرک به خدا و سحر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده جُز بحَقّ (مثل قصاص ودفع تجاوز و یا مجازات مُفْسِدِفِی الْاَرْض .فساد یکه در کتاب وسُنَّت ذکرشده) و خوردن ربا و خوردن مال یتیم و پشت کردن روزجنگ و تهمت زدن به زنان عفیفهٔ غافلهٔ مؤمنه.

۱۳- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ(ص) قَالَ: أَبْغَضُ النَّاسِ إِلَی اللّٰهِ ثَلَاثَةٌ: مُلْحِدٌ فِی الْحَرَمِ، وَ مُبْتَغٍ فِی الْإِسْلَامِ سُنَّةَ الْجَاهِلِیَّةِ، وَ مُطَّلِبُ دَمِ امْرِئٍ بِغَیْرِحَقٍّ لِیُهَرِیقَ دَمَهُ. وَ قَالَ(ص): لَایَزْنِی الْعَبْدُ حِینَ یَزْنِی وَ هُوَمُؤْمِنٌ وَ لَایَسْرِقُ حِینَ یَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَایَشْرَبُ حِینَ یَشْرَبُ وَهُوَمُؤْمِنٌ وَ لَایَقْتُلُ وَهُوَمُؤْمِنٌ(۲).

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: بدترین مردم نزدخدا سه نفرند: آنکه درحرم مکّه بباطل رود (ومرتکب معاصی گردد)،وآنکه دراسلام سُنَّت جاهلیّت را بجوید (مثل نیاحَت وکهانت وسایرخرافات وبدعتها را دنبال کند) و آنکه اصرار ورزد بخون مردی بدون حقّ تاآنکه آنرا بریزد. و فرمود: زناکار درحالیکه زنا میکندایمان ندارد و دزدی نمیکند هنگامیکه دزدی میکندوایمان داشته باشدوشارِبِ خَمْر هنگامیکه شُرْبِ خَمْرمیکند ایمان ندارد و قاتل نیست که مؤمن باشد

۱۴- ج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ نَبِیَّکُمْ (ص) یَقُولُ: یَجِیءُ الْمَقْتُولُ مُتَعَلِّقاً بِالْقَاتِلِ تَشْخَبُ أَوْدَاجُهُ دَماً فَیَقُولُ: أَیْ رَبِّ سَلْ هٰذَا فِیمَ قَتَلَنِی(۳).

یعنی، از اِبْنِ عَبَّاس روایت شده که گفت شنیدم پیغمبر (ص) میفرمود مقتول روزقیامت میآید درحالیکه چنگ زده بهآن قاتل و خون او جاری است و میگوید پروردگارا از این سئوال کن درچه مرا کشت.

---

(۱)و (۲)و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۴ ، ۵ و۶.

۲- باب من قتل معاهداً

قَالَ اللّٰهُ تَعَالیٰ: وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتّٰى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ...(۱)

۱- ج قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ قَتَلَ نَفْسًا مُعَاهَدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَ إِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا(۲).

یعنی، رسول خدا (ص) فرمود: کسیکه شخص مُعاهَدی را بکشد بوی بهشت را استشمام نکند درحالیکه بوی آن از فاصلهٔ چهل سال سیر یافت میشود. (مُعاهَد، کافر ذِمّی ویا کافری است از اهل دارُ الْحَرْب که مسلمین به او امان داده باشند و به شهر و دارُ الْاِسْلام وارد شده باشد پس کشتن او حرام است).

۲- قَالَ النَّبِيُّ (ص): أَلَا مَنْ ظَلَمَ مُعَاهَدًا أَوِ انْتَقَصَهُ أَوْ كَلَّفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ أَوْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بِغَيْرِ طِيبِ نَفْسٍ فَأَنَا حَجِيجُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.(۳)

یعنی، رسول خدا (ص) فرمود: آگاه باشید کسیکه به معاهدی ظلم کند یا براو عیب گذارد یا اورا بیش از حدّتوانش به کاری وادارد یا ازاو چیزی بدون رضایتش بگیرد، من روز قیامت معارض او خواهم بود.

۳- باب من افسد عضوا من اعضائه

ج عَنْ جَابِرٍ (رض) أَنَّ الطُّفَيْلَ بْنَ عَمْرٍو الدَّوْسِيَّ أَتَى النَّبِيَّ (ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ هَلْ لَكَ فِي حِصْنٍ حَصِينٍ وَ مَنَعَةٍ فَأَبَى النَّبِيُّ (ص) لِلَّذِي ذَخَرَ اللّٰهُ لِلْأَنْصَارِ فَلَمَّا هَاجَرَ النَّبِيُّ (ص) إِلَى الْمَدِينَةِ هَاجَرَ إِلَيْهِ الطُّفَيْلُ وَ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ فَمَرِضَ الرَّجُلُ فَجَزِعَ فَقَطَعَ بَرَاجِمَهُ بِمَشَاقِصَ فَشَخَبَتْ يَدَاهُ حَتّٰى مَاتَ فَرَآهُ الطُّفَيْلُ فِي

---

(۱) قرآن/سورهٔ توبه/آیهٔ ۶.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۶ والمصنف/ ج۱۰/ص ۴۶۲.
(۳) سنن ابی داود/ ج۳/ص۱۷۱.

مَنامِهِ بِهَیْئَةٍ حَسَنَةٍ مُغَطِّیًا یَدَیْهِ فَقالَ لَهُ: ما صَنَعَ بِکَ رَبُّکَ؟ قالَ: غَفَرَلِی بِهِجْرَتِی إِلی نَبِیِّهِ (ص) فَقالَ: مالِی أَراکَ مُغَطِّیًا یَدَیْکَ؟ قالَ: قِیلَ لِی لَنْ نُصلِحَ مِنْکَ ما أَفْسَدْتَ، فَقَصَّهَا الطُّفَیْلُ عَلَی النَّبِیِّ (ص) فَقالَ: اللّٰهُمَّ وَلِیَدَیْهِ فَاغْفِرْ[1]

یعنی، روایت شده از جابرکه طُفَیْل بْنِ عَمْرِو الدَّوْسِیّ آمد خدمت رسولخدا (ص) و گفت یا رَسُولَ اللّٰه آیا میل داری برای خود حصار محکم و مستحفظین (یعنی اگر به‌بلاد ما سفرکنی، اینچنین از تو نگهداری وحمایت میکنیم)، پیغمبر نپذیرفت برای آنچه‌خدا ذخیره کرده‌بود برای انصار، پس چون پیغمبر (ص) به‌مدینه هجرت کرد طُفَیْل و مردی ازقومش نیزبه‌سوی مدینه هجرت‌کردند، پس آنمرد بیمارشد سخت بحدّی که بیتابی میکرد، پس اطراف انگشتانش را با تیزی تیر تراشید که از دودستش خون جاری و سیلان نمود تا مُرد، پس طُفَیْل اورا درخواب دید درهیئت نیکی که دو دستش را پوشانیده‌بود، به‌او گفت پروردگارت با توچه‌کرد؟ گفت مرا آمرزید بواسطهٔ هجرت به‌سوی پیامبرش، گفت چرا دستها را پوشانیده‌ای؟ گفت: به‌من گفته‌شد ما اصلاح نمی‌کنیم آنچه خودت فاسد کرده‌ای، طُفَیْل این قصّه‌را به‌رسولخدا (ص) گفت، رسولخدا (برای او دعاکرده) گفت‌خدایا و برای دودستش غفران نما.

(۴) باب ایجاب القصاص فی قتل العمد وجواز القود بمثل ما قتل به‌المقتول وقتل الرّجل بالمرأة والقصاص من السنّ

قالَ اللّٰهُ تَعالی: وَلَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ یا اُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.[2] وَقالَ تَعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلَی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ...[3]

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۲/ص ۶و ۷۰
(۲) و (۳) قرآن/ سورهٔ بقره/ آیات ۱۷۹ و ۱۷۸.

یعنی،خدا یتعالی فرموده: و برای شما درقصاص ،زندگی است ای صاحبان عقول تا باشد که پرهیزکارشوید .ونیز حقتعالی فرموده: ای کسانیکه ایمان آورده اید مقرّرشده برشما قصاص دربارهٔکشته شدگان،آزاد دربرابر آزاد،اسیر دربرابر اسیر و زن دربرابر زن، پس آنکس که ازطرف برادردینی او چیزی برایش گذشت شود پس پیروی کند رفتاری شایسته و با نیکوکاری دیه را باو اداء نماید...

توضیح:بدانکه درجملات اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْاُنْثٰی بِالْاُنْثٰی بین فقهاء و مفسّرین اختلاف شده عدّه ای گفته اند باید بین قاتل ومقتول تساوی را رعایت کرد ،وگفته اند حُرّ را مقابل حُرّ و زن را مقابل زن و بعوض او قصاص میکنند بنحویکه اگرقاتل زنی مرد باشد، دیهٔ زن نصف مرد است ،پس آن مرد باید دیه بدهد،ویا اگر خواستند او را بکشند ،باید نصف دیهٔ اورا باو بدهند ،طبق روایاتی که آورده اند اگرچه آیه درمقام بیان چنین چیزی نیست زیرا دراینصورت اگر زنی هم مردی را کشت طبق اَلْاُنْثٰی بِالْاُنْثٰی نباید آنزن را کشت ویا اگر بنده ای آزادی را بقتل رساندطبق جملهٔ اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ چنانکه استدلال کرده اند نباید آن بنده را کشت . قول دیگر که سخن پاره ای از فقهاء و ائمّهٔ دین ومفسّرین است وبنظرما اَقْوٰی واَوْلٰی به اِتّباع است آنکه چون درجاهلیّت قانون «ثار» بود ومجازات قتل نفس بصورت خونخواهی قبیلهٔ مقتول از قبیله قاتل مطرح بود و هرکس ازقبیلهٔ مقتول به هرکس ازقبیلهٔ قاتل برمیخورد ،حقّ داشت اورا بازاء خونی که ازقبیله اش ریخته شده بکشد بانزول این آیه ،مجازات قتل نفس ازحالت قبیله ای خارج و جنبهٔ فردی پیداکرد و از کشته شدن افرادبیگناه جلوگیری نمود ، و خدا دراین آیه باآوردن الف ولام اشاره کرده که همان قاتل را بکشید چه حُرّباشد وچه غیرحُرّ ،وچه مرد باشد وچه غیرمرد .چنانکه درآیهٔ بعد نیز فرموده :لَکُمْ فِی الْقِصٰاصِ حَیٰاةٌ وقصاص را موجب حفظ حیات جامعه دانسته ،واگر مردان را درقبال زنان قصاص ننمایند ترک این قصاص موجب تلف شدن بسیاری از نفوس زنان

برای اغراض گوناگون خواهدشد ومردان خودرا درکشتن زنان آزادمی‌بینند بخصوص که‌زنان ضعیف‌تر ازمردان هستند. و بعلاوه خدایتعالی درسورهٔ مائده که‌پس ازسورهٔ بقره نازل شده میفرماید اَلنَّفْسَ بِالنَّفْسِ یعنی درمقابل تن باید قصاص شود، اَعَمّ ازاینکه مقتول زن یا اسیر وقاتل مرد ویا آزاد باشد واین آیه‌میتواند توضیح آیهٔ‌نازله درسورهٔ‌بقره‌باشد. و همچنین خدایتعالی در سورهٔ‌شوریٰ فرموده :جَزٰاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُهٰا .و. درسورهٔ‌نحل آیهٔ ۱۲۶ فرموده :وَ إِنْ عٰاقَبْتُمْ فَعٰاقِبُوا بِمِثْلِ مٰا عُوقِبْتُمْ بِهِ. و نیز فرموده :فَمَنِ اعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا بِمِثْلِ مَا اعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ .وعلاوه براین عمومات رسولخدا (ص) میفرماید : اَلْمُسْلِمُونَ تَتَکٰافَأُ دِمٰاؤُهُمْ یعنی،خونهای مسلمانان باهم‌برابر است یعنی درقصاص ودیات باهم‌مساویند وازاینجهت شریف ورفیع با وضیع وفرومایه فرقی ندارند .هرکس توضیح بیشتربخواهد رجوع کند به‌کتب فقهاء و مفسّرین مثل تفسیرقُرْطُبی وتفسیرسیّدمصطفیٰ‌طباطبائی و کتاب نَیْلُ الْاَوْطٰار ازشوکانی وسایرکتب . و مقصود از جملهٔ : فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ آنستکه درقتل عمد چنانچه اولیاء مقتول به دیه‌راضی شدند ،احسانی نموده‌اند وحقّ است که‌قاتل با پرداخت خونبها ودیه وخوشرفتاری محبّتشان را جبران کند .

۱- ش عَنِ الصّٰادِقِ(ع) قٰالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِمِنیٰ إِلیٰ أَنْ قٰالَ: اَلْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَکٰافَأُ دِمٰاؤُهُمْ وَ یَسْعیٰ بِذِمَّتِهِمْ أَدْنٰاهُمْ، هُمْ یَدٌ عَلیٰ مَنْ سِوٰاهُمْ.(۱)

یعنی، ازحضرت صادق (ع) روایت شده‌که‌رسولخدا (ص) درمِنیٰ خطبه خواند تاآنجاکه‌فرمود : مسلمانان برادرند خونهایشان مساوی و به‌پیمان ایشان سعی میکند پست‌ترین ایشان و ایشان همدست میباشند برغیرخودشان.

۲- ج قٰالَ النَّبِیُّ(ص) :مَنْ قَتَلَ عَبْدَهُ قَتَلْنٰاهُ وَ مَنْ جَدَعَ عَبْدَهُ جَدَعْنٰاهُ.(۲)

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۹/ص۵۵ وسنن ابن ماجه / ج۲/ص ۸۹۵.
(۲) اَلتاجالجامع‌للاصول/ ج۳/ص ۳۴.

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هرکس بندهٔ خودرا بکشد اورا میکشیم و هرکس دماغ بندهٔ خودرا بکند دماغ او را میکنیم.

۳ـ ج عَنْ أَنَسٍ أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ فَقِيلَ لَهَا: مَنْ فَعَلَ هٰذَا بِكِ أَفُلَانٌ؟ حَتّٰى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا فَجِيءَ بِالْيَهُودِيِّ فَاعْتَرَفَ فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ(ص) فَرُضَّ رَأْسُهُ بِحَجَرَيْنِ(۱).

یعنی، روایت شده از أَنَس که یکنفر یهودی کوبید سر دختر نابالغی را بین دوسنگ، به آن دختر گفته شد چه کس اینکار کرده آیا فلانی تا نام یهودی برده شد اشاره کرد که آری، پس یهودی آورده شد و اعتراف کرد، پیغمبر امر کرد سر اورا بین دوسنگ کوبیدند تا مرد.

۴ـ ج عَنْ أَنَسٍ أَنَّ ابْنَةَ النَّضْرِ لَطَمَتْ جَارِيَةً فَكَسَرَتْ ثَنِيَّتَهَا فَأَتَوُا النَّبِيَّ(ص) فَأَمَرَ بِالْقِصَاصِ(۲). وَ عَنْهُ أَنَّ أُخْتَ الرُّبَيِّعِ أُمَّ حَارِثَةَ جَرَحَتْ إِنْسَانًا فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ(ص) فَقَالَ: اَلْقِصَاصَ الْقِصَاصَ فَقَالَتْ أُمُّ الرَّبِيعِ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَيُقْتَصُّ مِنْ فُلَانَةَ؟ وَاللّٰهِ لَا يُقْتَصُّ مِنْهَا فَقَالَ النَّبِيُّ(ص): سُبْحَانَ اللّٰهِ يَا أُمَّ الرَّبِيعِ الْقِصَاصُ كِتَابُ اللّٰهِ. قَالَتْ: وَاللّٰهِ لَا يُقْتَصُّ مِنْهَا أَبَدًا. قَالَ: فَمَا زَالَتْ حَتّٰى قَبِلُوا الدِّيَةَ فَقَالَ النَّبِيُّ(ص): إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللّٰهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللّٰهِ لَأَبَرَّهُ(۳).

یعنی، از أَنَس روایت شده که دختر نَضْر سیلی زد به دختر نابالغی که یکی از دندانهای پیشین او شکست، آمدند خدمت رسولخدا (ص) آنحضرت امر فرمود به قِصاص. و از او روایت شده که خواهر رُبَیِّع مادرِ حارِثَه به انسانی جراحتی وارد کرد بنزاع آمدند خدمت رسولخدا (ص) فرمود: قِصاص قِصاص، پس مادر رَبیع گفت یا رَسُولَ اللّٰه آیا قصاص میشود از فُلانَه به خدا قسم از او قصاص نشود، رسولخدا(ص) فرمود ای مادر رَبیع قصاص کتاب خدا است، گفت به خدا قسم ابداً از او قصاص نشود، أَنَس گفت همواره چنین میگفت تا دیه قبول کردند رسولخدا (ص) فرمود: بعضی از بندگان خدا کسی استکه اگر قسم بخورد برخدا خدا آنرا نیکو گرداند.

---

(۱)، (۲) و (۳) التاج الجامع للاصول/ ج ۳/ ص ۸

۵ – ج عَنْ شَدّادِبْنِ أَوْسٍ (رض) قٰالَ: ثِنْتٰانِ حَفِظْتُهُمٰا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) قٰالَ: إِنَّ اللّٰهَ كَتَبَ الْإِحْسٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ فَإِذٰا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ وَ إِذٰا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ وَ لْيُحِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ فَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ.(۱)

از شَدّادِبْنِ اَوْس روایت شده که گفت دو چیز است که از رسول خدا (ص) حفظ نمودم فرمود: خدا مقرّر کرده برهرچیزی نیکوئی را پس چون کشتید بنیکی بکشید و چون ذبح کردید پس آنرا نیک گردانید و یکی از شما کاردش را تیزکند و مذبوح خودرا راحت نماید.

(۵) باب دیة النّفس کم هی ؟

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدٰاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسٰانٍ ذٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدىٰ بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذٰابٌ أَلِيمٌ.(۲)

وَ قٰالَ تَعٰالىٰ : وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ.(۳)

۱– ج عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (رض) عَنِ النَّبِيِّ (ص) قٰالَ: مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا دُفِعَ إِلىٰ أَوْلِيٰاءِ الْمَقْتُولِ فَإِنْ شٰاءُوا قَتَلُوا وَ إِنْ شٰاءُوا أَخَذُوا الدِّيَةَ وَ هِيَ ثَلاٰثُونَ حِقَّةً وَ ثَلاٰثُونَ جَذَعَةً وَ أَرْبَعُونَ خَلِفَةً وَ مٰا صٰالَحُوا عَلَيْهِ فَهُوَ لَهُمْ.(۴)

یعنی، عمروبن شعیب روایت کرده از پدرش و او از جدّش و او از رسولخدا (ص) که فرمود: آنکه مؤمنی را بعمد بکشد تحویل اولیاءِ مقتول داده شود، اگر خواستند بکشند و اگر خواستند دیه بگیرند و دیه سی عدد حِقّه و سی عدد جَذَعَه و چهل عدد خَلِفَه است و آنچه

---

(۱) التاج الجامع للاصول / ج۳/ص ۸ و ۹
(۲) قرآن/ سورهٔ بقره /آیهٔ ۱۷۸.
(۳) قرآن/ سورهٔ نساء /آیهٔ ۹۲.
(۴) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص۹ و المصنف / ج۹/ص ۲۷۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴.

بر آن مصالحه کنند مختارند (حِقّه، ماده شتری است که سال سوّم آن تمام و داخل سال چهارم شده باشد. وجَذَعَه، ماده شتری است که چهارمین سال او تمام و داخل سال پنجم شده باشد و خَلِفَه، شتر حامله است).

۲ـ ش فِی وَصِیَّةِ النَّبِیِّ (ص) لِعَلِیٍّ (ع) قَالَ: یَا عَلِیُّ إِنَّ عَبْدَالْمُطَّلِبِ سَنَّ فِی الْجَاهِلِیَّةِ خَمْسَ سُنَنٍ أَجْرَاهَا اللّٰهُ لَهُ فِی الْإِسْلَامِ إِلَی أَنْ قَالَ: وَ سَنَّ فِی الْقَتْلِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ فَأَجْرَی اللّٰهُ ذٰلِکَ فِی الْإِسْلَامِ(۱).

یعنی، در وصیّت رسولخدا (ص) به علی فرمود: یا عَلِیّ عَبْدُالْمُطَّلِب در جاهلیّت پنج چیز سُنّت نمود که خدا آنها را در اسلام اجرا نمود و در قتل صد شتر معیّن کرد و خدا آنرا در اسلام مقرّر داشت.

۳ـ ش قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): کُلُّ الْعِتْقِ یَجُوزُ لَهُ الْمَوْلُودُ إِلَّا فِی کَفَّارَةِ الْقَتْلِ فَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالَی یَقُولُ: «فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ» قَالَ: یَعْنِی بِذٰلِکَ مُقِرَّةً قَدْ بَلَغَتِ الْحِنْثَ وَ یُجْزِی فِی الظِّهَارِ صَبِیٌّ مِمَّنْ وُلِدَ فِی الْإِسْلَامِ(۲).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: هر عتقی برای آن طفل مولود جایز و کافی است جز در کفّارهٔ قتل که باید دارای ایمان باشد که خدای تعالی فرموده: «فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ» یعنی اقرار به اسلام و ایمان کند و به تکلیف رسیده باشد و در ظِهار بچه ای که در اسلام به دنیا آمده عتقش جایز است.

۴ـ ج عَنْ عَبْدِاللّٰهِ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: فِی دِیَةِ الْخَطَإِ عِشْرُونَ حِقَّةً وَ عِشْرُونَ جَذَعَةً وَعِشْرُونَ بِنْتَ مَخَاضٍ وَ عِشْرُونَ بِنْتَ لَبُونٍ وَ عِشْرُونَ بَنِی مَخَاضٍ ذُکُورًا(۳).

یعنی، از عَبداللّه بن مَسْعُود روایت شده که رسولخدا (ص) فرمود: در دیهٔ خطا بیست حِقّه (ماده شتری که سه سال او تمام و داخل سال چهارم شده باشد، و بیست جَذَعَه (ماده شتری که چهار سال او تمام و داخل سال پنجم شده باشد) و بیست بِنْت مَخَاض (شتر ماده ای که یکسال او تمام

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۹/ص ۱۹/ص ۱۴۵ و ۱۴۶.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۵/ص ۵۵۷.
(۳) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۹ و ۱۰.

و داخل سال دوّم شده باشد) و بیست بِنْت لَبُون (ماده شتری که سال دوّم او تمام وداخل سال سوّم شده باشد) وبیست ابْن مَخاض نراست (شتر نری که سال اوّلش تمام وداخل سال دوّم شده باشد) .

۵ـ ج عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ (رض) أَنَّ رَجُلاً مِنْ بَنِي عَدِيٍّ قُتِلَ فَجَعَلَ النَّبِيُّ (ص) دِيَتَهُ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفاً مِنَ الدَّراهِم(۱).

یعنی، از ابن عبّاس روایت شده که مردی از بَنِي عَدِيّ کشته شد رسولخدا (ص) دیهٔ ورا دوازده هزار درهم قرار داد .

۶ـ ج عَنْ عَمْرِوبْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (رض) قالَ: كانَتْ قِيمَةُ الدِّيَةِ عَلى عَهْدِ رَسُولِ اللّهِ (ص) ثَمانَمائَةِ دِينارٍ ،أَوْ ثَمانِيَةَ آلافِ دِرْهَمٍ ، وَ دِيَةُ أَهْلِ الْكِتابِ يَوْمَئِذٍ النِّصْفُ مِنْ دِيَةِ الْمُسْلِمِينَ ، فَكانَ ذلِكَ كَذلِكَ حَتَّى اسْتُخْلِفَ عُمَرُ فَقامَ خَطِيباً فَقالَ: أَلا إِنَّ الإِبِلَ قَدْ غَلَتْ ،فَفَرَضَها عَلى أَهْلِ الذَّهَبِ أَلْفَ دِينارٍ وَ عَلى أَهْلِ الْوَرِقِ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفاً وَ عَلى أَهْلِ الْبَقَرِ مِائَتَيْ بَقَرَةٍ وَ عَلى أَهْلِ الشّاةِ أَلْفَيْ شاةٍ وَ عَلى أَهْلِ الْحُلَلِ مِائَتَيْ حُلَّةٍ وَتَرَكَ دِيَةَ أَهْلِ الذِّمَّةِ لَمْ يَرْفَعْها(۲).

یعنی، روایت شده از عَمْروبْن شُعَيْب از والِد او از جدّش (رض) که گفت قیمت دیه درزمان رسولخدا (ص) هشتصد دینار ویا هشت هزار درهم بود و دیهٔ اهل کتاب درآنروز نصف دیهٔ مسلمین ،پس چنین بود تاآنکه عُمَر خلیفه گردید پس ایستاد و خطبه خواند و گفت آگاه باشید بتحقیق شتر گران شده پس دیه را واجب نمود بر صاحبان طلا هزاردینار و برصاحبان نقره دوازده هزاردرهم و بر صاحبان گاو دویست رأس گاو و برصاحبان گوسفند دوهزار گوسفند و بر صاحبان لباس دویست حُلّه و دیهٔ اهل ذمّه را ترک نمود وبالانبرد .

۷ـ ج عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: عَقْلُ شِبْهِ الْعَمْدِ مُغَلَّظٌ مِثْلُ عَقْلِ الْعَمْدِ وَ لايُقْتَلُ صاحِبُهُ وَ بِهِ قَضى عُمَرُ (رض) (۳).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود : دیهٔ شبه عمد سخت گرفته شده مانند دیهٔ عمداست و صاحب آن کشته نمی‌شود وعمر (رض) به همین قضاوت نموده .

---

(۱) ، (۲) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۱۰ .

(۳) التاج الجامع للاصول/ ج ۳/ص ۱۰ والمصنف/ ج ۹/ص ۲۷۸ .

۸ـ ج قَالَ عَبْدُاللّٰهِ (رض): فِی شِبْهِ الْعَمْدِ خَمْسٌ وَ عِشْرُونَ حِقَّةً وَ خَمْسٌ وَ عِشْرُونَ جَذَعَةً وَ خَمْسٌ وَ عِشْرُونَ بَنَاتِ لَبُونٍ وَ خَمْسٌ وَعِشْرُونَ بَنَاتُ مَخَاضٍ . وَ قَالَ عَلِیٌّ (رض): فِی شِبْهِ الْعَمْدِ ثَلاثٌ وَ ثَلاثُونَ حِقَّةً وَ ثَلاثٌ وَ ثَلاثُونَ جَذَعَةً وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلاثُونَ ثَنِیَّةً كُلُّهَا خَلِفَةٌ. رَوَاهُمَا أَبُودَاوُدَ(۱).

یعنی، عبدالله (ره) گفته درشبه‌عمد بیست وپنج حِقّه وبیست وپنج جَذَعَه و بیست وپنج بِنْت لَبُون و بیست وپنج بِنْت مَخَاض است، و علیّ(ع) فرموده درشبه‌عمد سی وسه حِقّه و سی وسه جَذَعه و۳۴ ثَنِیَّه می‌باشدکه‌تمام این سی‌وچهار آبستن باشد، این دوحدیث را ابوداود روایت کرده . (ثَنِیَّه، منظورشتری است‌که‌پنج‌سال او تمام و داخل سال ششم شده‌باشد، و شرح جَذَعَه و انواع‌دیگردرا حادیث قبل ذکر گردید).

۹ـ ش عَنِ النَّبِیِّ(ص) أَنَّهُ قَالَ فِی خطبَةِ الْوَدَاعِ: وَ الْعَمْدُ قَوَدٌ وَ شِبْهُ الْعَمْدِ مَا قُتِلَ بِالْعَصَا وَ الْحَجَرِ، وَ فِیهِ مِائَةُ بَعِیرٍ، فَمَنْ زَادَ فَهُوَ مِنَ الْجَاهِلِیَّةِ(۲).

یعنی، روایت شده ازرسولخدا (ص) درخطبهٔ‌وداع فرمود: قتل عمد قِصاص است و شبه‌عمد آنستکه به‌عَصا و سنگ کشته‌شود که‌درآن صد شتر است و هرکس زیادکند از عمل جاهلیّت است . (شبه‌عمدعبارتست از زدن کسی با چیزی که غالبًا کشنده‌نیست مثل سنگ وعصا و قصد قتل هم نباشد و زدن هم زدنی که‌غالبًا کشنده‌است نباشد، ولی اتّفاق بیفتد که مضروب بمیرد. (که‌چون قصد زدن نموده وآمیخته ازعمدوخطاست لذا دربعضی احادیث برای آن خونبهای سنگین واردشده‌است) .

۱۰ـ ج قَالَ النَّبِیُّ(ص): أَلاٰ إِنَّ دِیَةَ الْخَطَإِ شِبْهِ الْعَمْدِ مَا كَانَ بِالسَّوْطِ وَ الْعَصَا مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ، مِنْهَا أَرْبَعُونَ فِی بُطُونِهَا أَوْلادُهَا(۳).

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: آگاه‌باش خطاءِ شبه‌عمد دیهٔ‌آن آنچه

---

(۱)و(۳) التاج الجامع للاصول / ج۳/ص ۱۱.
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۹/ص ۲۸.

بواسطهٔ تازیانه و عصا باشد صدشتر است از آنجمله چهل شتری که درشکم آنها اولادشان باشد.

۱۱ـ ج عَنِ النَّبِيِّ (ص) قالَ: عَقلُ الْمَرْأَةِ مِثْلُ عَقْلِ الرَّجُلِ حَتّى يَبْلُغَ الثُّلُثَ مِنْ دِيَتِهِ. رَواهُ النَّسائِيُّ. وَ لِلْبَيْهَقِيّ: دِيَةُ الْمَرْأَةِ نِصْفُ دِيَةِ الرَّجُلِ[1].

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: دیه‌ای که باید عاقله بدهد برای زن مانند دیهٔ مرد است تا برسد به ثُلث دیهٔ مرد. این را نَسائیّ روایت کرده است و درروایت بَیْهَقیّ آمده‌که: دیهٔ زن نصف دیهٔ مرد است. (مقصوداز ذکر اینده وروایت آنکه دیهٔ زن نصف دیهٔ مرداست مثلاً پنجاه شتر و امّا در جراحات تاآن جنایتی‌که دیهٔ آن ثُلث دیه باشد مرد و زن مساویند و اگر دیهٔ جنایت بیشتر از ثُلث شد دیهٔ زن نصف دیهٔ مرداست مثلاً دیهٔ یک انگشت زن با دیهٔ یک انگشت مرد مساوی‌است امّا دیهٔ یک دست زن نصف دیهٔ یک دست مرد است. والبتّه آنچه گفته‌شد درصورتی است که درصحّت روایت فوق بحث واشکالی نباشد).

۱۲ـ ش إِنَّ أَميرَ الْمُؤْمِنينَ (ع) قَتَلَ رَجُلاً بِامْرَأَةٍ قَتَلَها عَمْداً وَ قَتَلَ امْرَأَةً قَتَلَتْ رَجُلاً عَمْداً[2].

یعنی، حضرت امیر (ع) مردی را که‌زنی را به‌عمدکشته‌بود قصاص کردوکُشت و زنی راکه‌به‌طورعمد مردی را کشته‌بود، کشت.

۱۳ـ ش عَنْ أَبي‌عَبْدِاللّهِ (ع) قالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ (ص) خالِدَ بْنَ الْوَليدِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ فَأَصابَ بِها دِماءَ قَوْمٍ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصارى وَ الْمَجُوسِ، فَكَتَبَ إِلَى النَّبِيِّ (ص): إِنّي أَصَبْتُ دِماءَ قَوْمٍ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصارى فَوَدَيْتُهُمْ ثَمانَمِائَةِ دِرْهَمٍ ثَمانَمِائَةٍ، وَ أَصَبْتُ دِماءَ قَوْمٍ مِنَ الْمَجُوسِ وَ لَمْ تَكُنْ عَهِدْتَ إِلَيَّ فيهِمْ عَهْداً، فَكَتَبَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللّهِ (ص): إِنَّ دِيَتَهُمْ مِثْلُ دِيَةِ الْيَهُودِ وَ النَّصارى، وَقالَ: إِنَّهُمْ أَهْلُ الْكِتابِ.[3]

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده‌که پیغمبر (ص) خالدبن ولید

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج ۳/ص ۱۱ و وسائل الشیعه/ ج ۱۹/ص ۶۰ و ۲۶۸.
(۲) وسائل الشیعه / ج ۱۹/ص ۶۲.
(۳) وسائل الشیعه / ج ۱۹/ص ۱۶۱.

را به بحرین فرستاد پس خونهای قومی از یهود ونصاری و مجوس را ریخت و به رسولخدا (ص) نوشت که من خونهای قومی از یهود و نصاری را ریختم و هشتصد درهم هشتصددرهم دیه دادم و خونهائی از قوم مجوس ریختم و برای آنان با من عهدی نبسته‌ای، رسولخدا (ص) به او نوشت که دیهٔ ایشان مانند دیهٔ یهود و نصاریٰ است و فرمود که ایشان اهل کتابند. (نویسنده گوید: این روایت دارای اشکالاتی است از جمله آنکه در احادیث دیگری که در کتب صحاح وارد شده دیهٔ یهود و نصاری را نصف دیهٔ مسلمین قرار داده طبق آنروایات اگر مقتول یکنفر از یهود یا نصاری باشد دیه‌اش چهار هزار درهم است. والبتّه درمورد مجوس در بعضی روایات دیگر نیز هشتصد درهم وارد شده است. ضمناً پاره‌ای از فقهاء دیهٔ یهود و نصاری را بهمان مقدار دیهٔ مسلمان ومساوی آن دانسته‌اند).

۱۴- ج عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: إِذَا أَصَابَ الْمُکَاتَبُ حَدّاً أَوْ وَرِثَ مِیرَاثاً یَرِثُ عَلَی قَدْرِ مَا عَتَقَ مِنْهُ[1] وَ فِی رِوَایَةٍ: قَضَیٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِی دِیَةِ الْمُکَاتَبِ یُقْتَلُ یُودَیٰ مَا أَدَّیٰ مِنْ کِتَابَتِهِ دِیَةَ الْحُرِّ وَ مَا بَقِیَ دِیَةَ الْمَمْلُوکِ[2].

یعنی، از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: هرگاه به مُکاتَب حدّی ویا ارثی برسد به قدرآنچه از او آزادشده میبرد. (توضیح آنکه حدیث مزبور میگوید مکاتب وقتی مقداری از مال المکاتبه را پرداخت نمود، درآن مقدارکه پرداخت نموده درپاره‌ای از امور از جمله میراث و حدّ حکم حرّ را دارد. البتّه پاره‌ای از فقهاء گفته‌اند مکاتب تا تمام مال المکاتبه را پرداخت ننماید چیزی از احکام حُرّ براو ثابت نیست و مثلاً ارثی نمیبرد و حکم او حکم عبدی است که چیزی پرداخت نکرده است. و دراینمورد توضیحی نیز درابواب عتق ذکرگردید.) و در روایتی رسولخدا (ص) قضاوت کرد درباره دیهٔ مکاتبی که کشته شود آنکه باید بمقداری که از او آزادشده دیهٔ حُرّ پرداخته شود و درمابقی دیهٔ مملوک و حکم مملوک

---

(۱) و (۲) التاج الجامع للاصول / ج۳/ص ۱۱ و ۱۲.

را دارد (و البتّه دیه و خونبهای مملوک همان قیمت اومی‌باشد)

۱۵- ش عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ (ع) أَنَّ قَوْمًا احْتَفَرُوا زُبْيَةً لِلْأَسَدِ بِالْيَمَنِ فَوَقَعَ فِيهَا الْأَسَدُ فَازْدَحَمَ النَّاسُ عَلَيْهَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَسَدِ فَوَقَعَ رَجُلٌ فَتَعَلَّقَ بِآخَرَ، فَتَعَلَّقَ الْآخَرُ بِآخَرَ، وَ الْآخَرُ بِآخَرَ، فَجَرَحَهُمُ الْأَسَدُ فَمِنْهُمْ مَنْ مَاتَ مِنْ جِرَاحَةِ الْأَسَدِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ أُخْرِجَ فَمَاتَ فَتَشَاجَرُوا فِي ذٰلِكَ حَتّٰى أَخَذُوا السُّيُوفَ، فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ (ع) هَلُمُّوا أَقْضِ بَيْنَكُمْ فَقَضَى أَنَّ لِلْأَوَّلِ رُبْعَ الدِّيَةِ، وَ الثَّانِي ثُلُثَ الدِّيَةِ، وَ الثَّالِثِ نِصْفَ الدِّيَةِ، وَ الرَّابِعِ الدِّيَةَ كَامِلَةً، وَجَعَلَ ذٰلِكَ عَلَى قَبَائِلِ الَّذِينَ ازْدَحَمُوا، فَرَضِيَ بَعْضُ الْقَوْمِ وَ سَخِطَ بَعْضٌ، فَرُفِعَ ذٰلِكَ إِلَى النَّبِيِّ (ص) وَ أُخْبِرَ بِقَضَاءِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ (ع)، فَأَجَازَهُ.

یعنی، از جعفربن محمّد (ع) روایت شده که قومی دریمن برای شیر حفره‌ای کنده بودند، پس شیری درآن سقوط کرد و افتاد، پس مردم ازدحام کردند برای نظر کردن به‌شیر که مردی پرت شد در حفره و خودرا بندکرد به‌مرددیگری و آندیگری هم خودرا به‌مرد دیگر و آن‌سوّمی‌هم به‌مرددیگر و هرچهارنفر ایشان درچاه سقوط کردند پس بعضی ازایشان از جراحت شیر مُرد و بعضی از ایشان بیرون آمده و آنگاه مُرد. پس اولیاء مقتولین بنزاع برخاستند تاآنکه دست به‌شمشیر بردند پس امیرالمؤمنین(که دریمن بود) فرمود بیائید تابین شما قضاوت کنم، پس قضاوت کرد که برای اوّل ربع دیه و برای دوّم ثُلث دیه وبرای نفرسوّم نصف دیه و برای نفر چهارم دیۀکامله است که دریافت میکنندو تمام این دیه‌ها به‌گردن عاقلۀ مزدحمین است که آنهارا بپردازند. پس بعضی ازآن قوم به این قضاوت راضی و بعضی دیگر ناراضی بودند پس قضیّه‌را نزد رسولخدا (ص) بردند و به‌قضاوت امیرالمؤمنین اورا خبر دادند رسولخدا (ص) اجازه و تصویب کرد این قضاوت را.

(نویسنده‌گویددراینجا تذکرّاین نکته لازم است که‌بسیاری ازروایات وارده‌درکتب شیعه‌ازنظرمتن وهم‌ازنظرسند دارای اشکالات زیادی است، مثلاًهمین روایت فوق‌الذّکرراوی آن سَهْلِ‌بْنِ‌زِیادْاست که ضعیف

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۹/ص ۱۷۵و ۱۷۶.

است چنانکه نجاشی و ابن غضائری و سایرعلمای رجال گفته اند او جِدّاً ضعیف و فاسِدُ الرِّوایه و فاسِدالدّین و اهل غُلُوّ است و اَحْمَدِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عیسٰی که ازبزرگان قم بود دستور داد تا اورا ازقم بیرون کنند. و سهل بن زیاد این روایت را از مُحَمَّدِبْنِ حَسَنِ بْنِ شَمْعُون نقل کرده که علمای رجال اورا واقفی دانسته و گفته اند خرافات او درحدیث بسیار است و غالی وفاسد المذهب بوده .ویکی دیگرازرجال این روایت اَصَمّ است که علمای رجال اورا ضعیف و غالی شمرده وگفته اند به روایات او نباید اعتناء کرد واورا خبیث دانسته وگفته اند او ازغُلاتی است که امام را جُزء خدا میدانسته و امامرا از انبیاء بالاتر دانسته است . ولی متأسّفانه کتب شیعه مملوّ است از روایات چنین کذّابانی و چه در اصول و چه در فروع علمای شیعه کتب خودرا ازچنین راویانی پر کرده اند .وچون بنای ما دراین کتاب جمع روایات است لذا ذکرکردیم. والبتّه روایت فوق درکتب اهل سُنّت نیز باسندیگرذکرشده ولذا خالی ازاعتبار نیست).

(۶)باب من تطبّب بغیرعلم و من دعی غیره من منزله لیلاً فاخرجه فوُجِد مقتولا

۱ــ ج قٰالَ النَّبِیُّ(ص): مَنْ تَطَبَّبَ وَ لایُعْلَمُ مِنْهُ طِبٌّ فَهُوَضٰامِنٌ.(۱)

یعنی،رسولخدا (ص) فرمود: هرکس طبابت کند و طبّی ازاو دانسته نشده یعنی عالم به طب نباشد او ضامن است .

۲ــ ش عَنِ النَّبِیِّ(ص) قٰالَ: کُلُّ مَنْ طَرَقَ رَجُلاً بِاللَّیْلِ فَاَخْرَجَهُ مِنْ مَنْزِلِهِ فَهُوَ ضٰامِنٌ إِلّاَ أَنْ یُقِیمَ عَلَیْهِ الْبَیِّنَةَ أَنَّهُ قَدْرَدَّهُ إِلٰی مَنْزِلِهِ.(۲)

یعنی،ازپیامبر (ص) روایت شده که فرمود: کسیکه درشب درب منزلی را بکوبد و کسی را بیرون برد پس او ضامن است مگرآنکه شاهد و حجّتی بیاورد که اورا به منزلش برگردانیده است .

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۱۱۰ .
(۲) وسائل الشیعه / ج۱۹/ص ۳۶ .

۳ـ ش عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ أَخْرَجَ مِيزَاباً، أَوْ كَنِيفاً، أَوْ أَوْتَدَ وَتِداً، أَوْ أَوْثَقَ دَابَّةً، أَوْ حَفَرَ شَيْئاً فِي طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ فَأَصَابَ شَيْئاً فَعَطِبَ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ.(۱)

یعنی، از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: هرکس ناودانی ویا چاه بول وغایطی ویا میخی بکوبد ویا حیوانی را ببندد ویا چاهی بکند درطریق وراه مسلمین، پس به کسی چیزی برسد که هلاک شود او ضامن است.

(۷) باب من قتل فی عمّیا بین قوم

ج عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ قُتِلَ فِي عِمِّيَّا فِي رَمْيٍ يَكُونُ بَيْنَهُمْ بِحِجَارَةٍ أَوْ بِالسِّيَاطِ أَوْ ضَرْبٍ بِعَصًا فَهُوَ خَطَأٌ وَ عَقْلُهُ عَقْلُ الْخَطَإِ، وَ مَنْ قُتِلَ عَمْداً فَهُوَ قَوَدٌ، وَ مَنْ حَالَ دُونَهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَغَضَبُهُ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَ لَا عَدْلٌ.(۲)

یعنی، از رسولخدا (ص) روایت شده که فرمود: هرکس کشته بشود بوجهی که قاتل او معلوم نباشد درجمعی که بین ایشان تیراندازی و سنگ اندازی بوده ویا بتازیانه ویا بزدن عصا پس او حکم خطا دارد ودیهٔ او دیهٔ خطا است و کسیکه عمداً کشته شود پس قصاص است و کسیکه مانع شود براوست لعنت خدا و غضب او و از او توبه وفدا پذیرفته نشود.

(۸) باب اذا کان الجانی غلاما وکانت جنایته خطأً و عاقلته فقراء

ج عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ (رض) أَنَّ غُلَاماً لِأُنَاسٍ فُقَرَاءَ قَطَعَ أُذُنَ غُلَامٍ لِأُنَاسٍ أَغْنِيَاءَ، فَأَتَوُا النَّبِيَّ (ص) فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّا قَوْمٌ فُقَرَاءُ فَلَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِمْ شَيْئاً.(۳)

یعنی، از عِمْرانِ بْنِ حُصَیْن روایت شده که طفلی ازمردم فقیرگوش طفلی از مردم غنیّ را قطع کرد، پس آمدند خدمت رسولخدا (ص) و

---

(۱) وسائل الشیعه / ج۱۹/ص ۱۸۲.
(۲) و (۳) التاج الجامع للاصول / ج۳/ص ۱۲.

گفتند ما مردم فقیری هستیم، رسولخدا (ص) چیزی برای ایشان مقرّرنکرد.

(۹) باب دية الجنين

۱- ج عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَضَىٰ فِي جَنِينِ امْرَأَةٍ مِنْ بَنِي لَحْيَانَ بِغُرَّةٍ عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ، ثُمَّ إِنَّ الْمَرْأَةَ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا بِالْغُرَّةِ تُوُفِّيَتْ فَقَضَىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَنَّ مِيرَاثَهَا لِبَنِيهَا وَزَوْجِهَا وَأَنَّ الْعَقْلَ عَلَىٰ عَصَبَتِهَا أَيِ الْجَانِيَةِ.(۱)

یعنی، روایت شده ازابیهریره که رسولخدا (ص) درباره جنین زنی از بَنِی لَحْیان که بتوسّط جنایتی ساقط شده بود قضاوت کرد به بنده ای ویا کنیزی (که جانی بدهد به آن زن) سپس آن زن فوت شد، پس رسولخدا (ص) فرمود میراث او مال فرزندان او و شوهر اواست و دیه را هم باید فامیل جانی بدهد.

۲- ش قَضَىٰ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) فِي جَنِينِ الْهِلَالِيَّةِ حَيْثُ رُمِيَتْ بِالْحَجَرِ فَأَلْقَتْ مَا فِي بَطْنِهَا مَيِّتاً فَإِنَّ عَلَيْهِ غُرَّةً عَبْداً أَوْ أَمَةً.(۲)

یعنی، رسولخدا (ص) قضاوت کرد درباره جنین زن هلالیه هنگامیکه سنگی انداخته شد و او آنچه درشکمش داشت مرده انداخت که بر سنگ انداز یک بنده ویا یک کنیز است (البتّه چنانکه در روایت به آن اشاره شده وفقها نیزگفته اند دیهٔ جنین درصورتی بنده یا کنیز است که جنین ساقط شده مرده ساقط شده باشد ولی اگرزنده ساقط شود و سپس بمیرد دیهٔ کامل برای آن ذکرکرده اند).

۳- ش إِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ (ص) وَ قَدْ ضَرَبَ امْرَأَةً حُبْلَىٰ فَأَسْقَطَتْ سِقْطاً مَيِّتاً فَأَتَىٰ زَوْجُ الْمَرْأَةِ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَاسْتَعْدَىٰ عَلَيْهِ، فَقَالَ الضَّارِبُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا أَكَلَ وَ لَا شَرِبَ وَ لَا اسْتَهَلَّ وَ لَا صَاحَ وَ لَا اسْتَبَشَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): إِنَّكَ رَجُلٌ سَجَّاعَةٌ، فَقَضَىٰ فِيهِ رَقَبَةً.(۳)

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۱۳
(۲) و (۳) وسائل الشیعه/ ج۱۹/ص ۲۴۳ والمصنف/ج۱۰/ص۵۶ و۵۷ و ۵۹.

یعنی، مردی آمد خدمت پیامبر (ص) درحالیکه زن آبستنی را زده بود و او سقط کرده سقط مرده‌ای، شوهر او برای شکایت خدمت پیامبر (ص) آمد، ضارب گفت یا رَسُولَ اللّٰه آنچه ساقط شده نه چیزی خورد و نه آشامید و نه صدا کرد و نه فریاد و نه تبسّم، پیغمبر (ص) فرمود تو مردی هستی قافیه‌پرداز، پس یک بنده دراینجا قضاوت کرد.

۴ـ ش قالَ الْباقِرُ: أُتِیَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) بِرَجُلٍ قَدْ ضَرَبَ امْرَأَةً حامِلاً بِعَمُودِ الْفُسْطاطِ فَقَتَلَها، فَخَیَّرَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) أَوْلِیاءَها أَنْ یَأْخُذُوا الدِّیَةَ خَمْسَةَ آلافِ دِرْهَمٍ وَ غُرَّةً وَصِیفٌ أَوْ وَصِیفَةٌ لِلَّذِی فِی بَطْنِها، أَوْ یَدْفَعُوا إِلٰی أَوْلِیاءِ الْقاتِلِ خَمْسَةَ آلافٍ وَیَقْتُلُوهُ.(۱)

یعنی، حضرت باقر گفت: مردی را آوردند خدمت رسولخدا (ص) که زن حامله را با چوب خیمه زده بود و اورا کشته بود، پس رسولخدا (ص) اولیاء آنزن را مخیّر گردانید که پنجهزار درهم دیه بگیرند و همچنین یک غلام یا کنیز معیّن برای آنچه درشکم آنزن بوده ویا به اولیاء قاتل پنجهزار درهم بدهند واورا بکشند. (این روایت ازنظرمتن وسند دارای اشکالاتی است).

۵ـ ج اِقْتَتَلَتِ امْرَأَتانِ مِنْ هُذَیْلٍ فَرَمَتْ إِحْداهُمَا الْأُخْرٰی بِحَجَرٍ فَقَتَلَتْها وَ ما فِی بَطْنِها، فَاخْتَصَمُوا إِلَی النَّبِیِّ (ص) فَقَضٰی أَنَّ دِیَةَ جَنِینِها غُرَّةٌ عَبْدٌ أَوْ وَلِیدَةٌ وَ قَضٰی بِدِیَةِ الْمَرْأَةِ عَلٰی عاقِلَةِ الْجانِیَةِ وَ وَرَّثَها وَلَدَها وَ مَنْ مَعَهُمْ، فَقالَ حَمَلُ بْنُ النّابِغَةِ الْهُذَلِیُّ: یا رَسُولَ اللّٰهِ کَیْفَ أَغْرَمُ مَنْ لاشَرِبَ وَ لاأَکَلَ وَ لانَطَقَ وَ لَا اسْتَهَلَّ فَمِثْلُ ذٰلِکَ یُطَلُّ فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): إِنَّما هٰذا مِنْ إِخْوانِ الْکُهّانِ مِنْ أَجْلِ سَجْعِهِ الَّذِی سَجَعَ.(۲)

یعنی، روایت شده که دو زن از طائفهٔ هُذَیل قتال کردند پس یکی از آنها سنگی انداخت به دیگری که اورا کشت با آنچه در شکمش بود (البتّه بخطا)، پس بنزاع خدمت رسولخدا (ص) آمدند، آنحضرت حُکم

---

(۱) وسائل الشیعه/ ج۱۹/ص ۶۰.
(۲) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۱۳.

فرمود که دیهٔ جنین او یک بنده ویا یک کنیز و دیهٔ زن هم بر عاقلهٔ زنِ جانیه (خویشانِ جانیه) میباشد (که خونبهای زن کشته شده وجنین او برخویشان زن قاتل سرشکن میشود) و ارث زن مقتول برای فرزندش و کسانیکه ارث میبرند میباشد، پس حَمَل بْنِ نابِغهٔ هُذَلِیّ (از بستگان زن قاتل) گفت یا رَسُولَ اللّه، چگونه غرامت دارد آنکه نیاشامیده و نه چیزی خورده و نه نطقی و نه صدائی کرده (یعنی جنین بی روح بوده و دیه ندارد) پس مانند آن هدر است. رسولخدا (ص) (درجواب سخنِ باطل او) فرمود: همانا این شخص از برادران جادوگراست ازخاطر سَجْع وقافیه ای که بهم بافته است (رسولخدا ازقافیه پردازی او مذمّت نمود چون آنرا در راه باطل صرف کرده بود)..

(۱۰) باب دیة الأطراف

۱- ج عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ (رض) عَنِ النَّبِیِّ (ص) قالَ: هٰذِهِ وَهٰذِهِ سَواءٌ يَعْنِي الْخِنْصَرَ وَ الْإِبْهامَ وَقالَ (ص) فِي دِيَةِ الْأَصابِعِ الْيَدَيْنِ وَ الرِّجْلَيْنِ سَواءٌ عَشْرٌ مِنَ الْإِبِلِ لِكُلِّ إِصْبَعٍ(۱)

یعنی، رسولخدا (ص) فرمود: این و این دوانگشت کوچکتر وابهام (انگشت شصت) دردیه مساوی است. و فرمود: دیهٔ انگشتان دودست و دوپا مساوی است درهرانگشتی ده شتر است.

۲- ج عَنْ عَمْرِوبْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (رض) قالَ: كانَ النَّبِيُّ (ص) يُقَوِّمُ دِيَةَ الْخَطَإِ عَلیٰ أَهْلِ الْقُرىٰ أَرْبَعَمائَةَ دِينارٍ أَوْ عَدْلَها مِنَ الْوَرِقِ وَ يُقَوِّمُها عَلیٰ أَثْمانِ الْإِبِلِ فَإِذا غَلَتْ رَفَعَ قِيمَتَها، وَ إِذا رَخُصَتْ نَقَصَ قِيمَتَها وَ بَلَغَتْ عَلیٰ عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) ما بَيْنَ أَرْبَعِمائَةِ دِينارٍ إِلیٰ ثَمانِمائَةِ دِينارٍ أَوْ عَدْلَها مِنَ الْوَرِقِ ثَمانِيَةَ آلافِ دِرْهَمٍ، وَ قَضىٰ عَلیٰ أَهْلِ الْبَقَرِ مائَتَيْ بَقَرَةٍ وَ عَلیٰ أَهْلِ الشّاءِ أَلْفَيْ شاةٍ وَ قالَ: الْعَقْلُ مِيراثٌ بَيْنَ وَرَثَةِ الْقَتِيلِ عَلیٰ قَرابَتِهِمْ فَما بَقِيَ فَلِلْعَصَبَةِ وَ قَضىٰ فِي الْأَنْفِ إِذا جُدِعَ الدِّيَةَ كامِلَةً وَ إِنْ

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۱۴

جُدِعَتْ ثُنْدُؤَتُهُ فَنِصْفُ الْعَقْلِ وَ فِی الْیَدِ إِذا قُطِعَتْ نِصْفُ الْعَقْلِ وَ فِی الرِّجْلِ نِصْفُ الْعَقْلِ وَ فِی الْمَأْمُومَةِ ثُلُثُ الْعَقْلِ وَالْجائِفَةُ مِثْلُ ذٰلِکَ وَ فِی الْأَصابِعِ فِی کُلِّ إِصْبَعٍ عَشْرٌ مِنَ الْإِبِلِ، وَ فِی الْأَسْنانِ فِی کُلِّ سِنٍّ خَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ.(۱)

یعنی، روایت شده از عَمْروبْنِ شُعَیْب از والد او از جدّش (ره) که گفت: رسولخدا (ص) قیمت میگذاشت دیهٔ خطا را برای اهالی مناطق و شهرها چهارصد دینار یا معادل آن از نقره و مبنای نرخ را قرار میداد برقیمتهای شتر، پس هرگاه قیمت شتر بالا میرفت قیمت دیه را بالامیبرد و هرگاه شتر ارزان میشد از قیمت آن میکاست و رسید قیمت دیه درزمان رسولخدا (ص) ما بین چهارصد دینار تا هشتصد دینار یا معادل دینار از نقره هشت هزار درهم. و رسولخدا (ص) در دیهٔ نفس برصاحبان گاو حکم کرد دویست گاو و برصاحبان گوسفند دوهزار گوسفند و فرمود دیه میراث است بین ورثهٔ مقتول طبق خویشاوندی و آنچه باقی ماند مال بستگان است، و حکم فرمود در بینی هرگاه کنده شد دیهٔ کامله و اگر طرفی از آن کنده شد نصف دیه، و دردست هرگاه قطع شد نصف دیه و در پا نصف دیه یعنی دریکدست و یکپا، و در جراحت که بهپوست مغز سر اصابت کند ثُلث دیه و جراحتی که بهباطن سر ویا شکم ویا پشت برسد (مثلاً نیزه که شکم را یا جوف عضودیگری مثلا گودی گلورا سوراخ کند) درآن ثُلث دیه، و در انگشتان درهرانگشتی ده شتر و در دندانها درهریک ازدندان پنج شتر میباشد.

۳- ج وَ فی کِتابِ النَّبِیِّ (ص) إِلٰی أَهْلِ الْیَمَنِ: مَنِ اعْتَبَطَ مُؤْمِناً عَنْ بَیِّنَةٍ فَإِنَّهُ قَوَدٌ إِلَّا أَنْ یَرْضَیٰ أَوْلِیاءُ الْمَقْتُولِ وَ إِنَّ فِی النَّفْسِ الدِّیَةَ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ. وَفِی الْأَنْفِ إِذا أُوعِبَ جَدْعُهُ الدِّیَةُ، وَ فِی اللِّسانِ الدِّیَةُ، وَ فِی الشَّفَتَیْنِ الدِّیَةُ وَ فِی الْبَیْضَتَیْنِ الدِّیَةُ، وَ فِی الذَّکَرِ الدِّیَةُ، وَ فِی الصُّلْبِ الدِّیَةُ، وَ فِی الْعَیْنَیْنِ الدِّیَةُ، وَ فِی

---

(۱) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۱۴ و ۱۵.

الرِّجْلِ الْوَاحِدَةِ نِصْفُ الدِّيَةِ، وَ فِي الْمَأْمُومَةِ ثُلُثُ الدِّيَةِ، وَ فِي الْجَائِفَةِ ثُلُثُ الدِّيَةِ، وَ فِي الْمُنَقِّلَةِ خَمْسَ عَشْرَةَ مِنَ الْإِبِلِ، وَ فِي كُلِّ إِصْبَعٍ مِنَ الْيَدِ وَالرِّجْلِ عَشْرٌ مِنَ الْإِبِلِ، وَ فِي السِّنِّ خَمْسٌ، وَ فِي الْمُوضِحَةِ خَمْسٌ، وَ إِنَّ الرَّجُلَ يُقْتَلُ بِالْمَرْأَةِ، وَ عَلَى أَهْلِ الذَّهَبِ أَلْفُ دِينَارٍ.(1)

یعنی، و در کتاب رسولخدا (ص) به اهل یَمَن استکه هرکس مؤمنی را بخون بکشد ازروی شاهد باید قصاص شود مگرآنکه اولیاء مقتول به دیه راضی شوند. و محقّقاً درقتل نفس دیه صدشتر است و در بینی درو قتیکه فراگیرشودکندن آن دیهٔ تمام است، و در زبان دیهٔ کامل، و در دو لب دیهٔ کامل، و در بَیْضَتَیْن دیهٔ کامل، و در آلت رجولیّت دیهٔ کامل، و در صُلْب (شکستن پشت) دیهٔ کامل، ودر دوچشم دیهٔ کامل، و دریک پا نصف دیه، و در مأمومه (جراحتی که به پردهٔ مغزسرا صابت کند) ثلث دیه و در جراحتی که به جوف سر ویا شکم ویا پشت برسد ثلث دیه، و در جراحتی که استخوان را ازجای خود بجای دیگر نقل کرده باشد ویا بعضی ازریزه‌های استخوان ازجای خودبیرون آید پانزده شتر، و درهرانگشتی از انگشتان دست ویا ده شتر، و در دندان پنج شتر، و در جراحتیکه گوشت را برطرف و استخوان نمایان گردد پنج شتر، و همانا مرد کشته میشود بمقابل زن، و دیه برصاحبان طلا هزار دینار میباشد.

۴ـ ش عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (ع): إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قَدْ كَتَبَ لِابْنِ حَزْمٍ كِتَابًا فَخُذْهُ مِنْهُ فَأْتِنِي بِهِ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَيْهِ، قَالَ: فَانْطَلَقْتُ إِلَيْهِ فَأَخَذْتُ مِنْهُ الْكِتَابَ ثُمَّ أَتَيْتُهُ بِهِ فَعَرَضْتُهُ عَلَيْهِ، فَإِذَا فِيهِ مِنْ أَبْوَابِ الصَّدَقَاتِ وَ أَبْوَابِ الدِّيَاتِ، وَ إِذَا فِيهِ: فِي الْعَيْنِ خَمْسُونَ، وَ فِي الْجَائِفَةِ الثُّلُثُ، وَ فِي الْمُنَقِّلَةِ خَمْسَ عَشْرَةَ، وَ فِي الْمُوضِحَةِ خَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ.(2)

---

(1) التاج الجامع للاصول/ ج۳/ص ۱۵.
(2) وسائل الشیعه/ ج۱۹/ص ۲۹۳.